امام رضا سلام الله و صلواته علیه:

ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین الی بیاضها

بسم الله الرحمن الرحیم، به اسم اعظم خداوند نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است.

عیون اخبار الرضا ج۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد سوم از گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیۀالله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۱۸۸ جلسه و سیزده مجلد، از تاریخ ۱۳۶۲/۵/۵ الی ۱۳۶۵/۷/۲۶ به بحث پیرامون **«طرز تنظیم امور اقتصادی در اسلام»** پرداخته است که گزارش جلسات هفته سوم (**۳۳ تا ۴۷**) در این مجلد تقدیم می‌گردد.

اهم مسائل مطرح شده در «هفته سوم» ناظر به تبیین بحث علت دلالت است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

جلسه سی و سوم ۹

جلسه سی و چهارم ۲۵

جلسه سی و پنجم ۵۱

جلسه سی و ششم ۷۳

جلسه سی و هفت ۹۹

جلسه سی و هشتم ۱۲۷

جلسه سی و نهم ۱۵۳

جلسه چهلم ۱۸۳

جلسه چهل و یکم ۲۰۷

جلسه چهل و دوم ۲۱۷

جلسه چهل و سوم ۲۴۱

جلسه چهل و چهارم ۲۷۱

جلسه چهل و پنجم ۲۸۹

جلسه چهل و ششم ۳۱۷

جلسه چهل و هفتم ۳۴۳

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: طرح پیشنهادی پیرامون طرز تنظیم امور اقتصادی در اسلام (دوره اول)	
کد پژوهش: ۰۴۲	**شماره جلسه: ۳۳**
کد جلسه: ۴۲۶	**تاریخ جلسه: ۱۳۶۱/۰۲/۲۴**
کد صوت: ۵۸۸ و ۵۸۹	**مدت جلسه: ۷۲ دقیقه**
تعداد جلسات: ۱۸۸	**تعداد کلمات: ۷۲۴۱**

جلسه سی و سوم

برادر ساجدی: قبل از شروع جلسه به پاس حرمت خون شهیدان جان از کف داده در طریق اسلام، و برای گرامی داشت یاد شهیدان و نامشان فاتحه می‌خوانیم. **«اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتك علیه و علي آبائه، في هذه الساعه و في کل الساعه، ولیاً و حافظاً و قاعداً و ناصراً و دلیلاً و عیناً، حتي تسکنه ارضك طوعاً و تمتعه فیها طویلا»، «اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و اید و الي ولیه و انصره بالرعب»، «اللهم انصر جیوش المسلمین، و وفقنا لما تحب و ترضي و اجعل عواقب امورنا خیرا».**

موظف هستم که قبل از شروع از حضور همه برادران ارجمند و گران قدری که محبت فرمودند و در ابتدای جلسه خودشان را رساندند، تشکر کنم، و توفیق آن‌ها را از خدای متعال بخواهم. امیدوارم ـ انشاء الله ـ در طول حرکت فرهنگی‌مان در مسیری قدم برداریم که مورد رضایت و خشنودی خداوند باشد و رضایت خاطر مبارک مولا حضرت حجت ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ را فراهم کند. تذکرات اجرایی مربوط به کارمان را با اجازه شما من به بعد از فرمایشات جناب حسینی محول می‌کنم و قبل از آن که وقت فوت بشود، ابتدائاً از حضور ایشان استدعا می‌کنم، محبت بفرمایند و بحث جلسه را شروع کنند، بعد هم در ادامه جلسه من نکاتی را در رابطه با ادامه کارمان عرض می‌کنم. استدعا می‌کنم!

استاد حسینی: اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذبك من شر نفسي و من کل سوء، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمدلله رب العالمین و الصلاة و السلام علي سیدنا و نبینا محمد ـ اللهم صل علي محمد و آل محمد ـ و علي اهل بیته

المعصومين و اللعن علي اعدائهم اجمعين من الان الي يوم الدين. رب لاتكلني الا نفسي طرف عيني من ابداً! و لا تكلني الا الناس فيحيموني و لا تسلط علي من لايرحمني، و اكفني ما اهمني من امر دنياي و آخرتي، بفضلک!

خدایا! ساعات ما را و کلمات ما را در راه بندگی خودت قرار بده! [حضار: الهی آمین] خدایا! دقایقی را که با هم هستیم این گونه قرار نده که در آخرت از دیدن آن دقایق شرمنده نزد تو باشیم! [حضار: الهی آمین] خدایا! بحث و بررسی ما را در دفاع از کلمات خودت و دین خودت قرار بده! [حضار: الهی آمین] و ما را موفق بدار در این امر ـ انشاء الله تعالی ـ جلسه اول امروز را من سعی می‌کنم یک خلاصه‌ای بسیار فشرده اشاره‌ای به مباحث گذشته بکنم ابتدائاً ـ بعد آخرین مبحث‌هایی که مربوط به هفته قبل بود نتیجه گیری بکنیم، تا ـ انشاء الله تعالی ـ بتوانیم بحث‌ها را ادامه بدهیم به یاری خداوند متعال. بحث هفته اول درباره تعیین موضع بود که آدم ناگزیر هست که تعیین موضع از روی شعور داشته باشد؛ یعنی نمی‌شود آدم یک موضعی را انتخاب کند و نسبت به آن چه انتخاب کرده، آگاه نباشد. برای موضع «عن شعور» انتخاب موضع از روی آگاهی خواهد بود ولو مرحله پایین باشد؛ یعنی ولو آگاهی اش، آگاهی کمی باشد. بعد گفتیم آگاهی‌ها چگونه پیدا می‌شوند؟ یک مرتبه وضعیت اشیاء را صرف نظر از زمان ملاحظه کردیم، فقط روابط تعادل آن وضعیت در مقابل عدم تعادل همان وضعیت که این در مرحله تغایر می‌شد که این شیء غیر از یک شی دیگر هست و اسم آن استاتیک بود، گذاشتیم؛ یعنی اصطلاح استاتیک را برای این جا به کار بردیم. حالا عین همین اصطلاح برای همین جا هست یا نه؟ وقتی ما مفهومی را بیان می‌کنیم که برای چه قصد هست، دیگر درونش را صحبت نمی‌کنیم. یکی مرحله‌ای که نه، مسیر را هم ملاحظه کردیم؛ یعنی در رابطه با زمان مشاهده کردیم، ولی منهای این که علت سیر را بخواهیم. پس بنابراین در این جا مسیر را ما مشاهده کردیم، آن واحدهایی که داشتیم، فرض کنید ده هزار فیش اطلاعاتی که داشتیم، به حسب زمان این‌ها را تنظیم کردیم و یک مسیری توانستیم مشخص بکنیم. واحد ما هم برای تعیین این مطلب دو چیز شد؛ ۱ـ واحد طول ۲ـ واحد زمان. در اولی هر چند هم کارمان دقیق بود، روی بردارهای نیرو می‌آمدیم محاسبه می‌کردیم در استاتیک، تنها واحد طول کافی بود؛ ولی در این جا واحد طول در رابطه با واحد زمان مسیر را معین می‌کند. بعد در این جا علت یابی، حالت فرض کنید که طبیعی، غیر طبیعی، نرمال، غیر نرمال، این علت یابی به صورت جزئی جزئی باز بررسی می‌شد. خود مسیر را به صورت یک مجموعه و یک قانون حاکم بر آن، برای پیدا شدن این مجموعه، یک قانون دیگر برای پیدا شدن یک مجموعه دیگر، مجموعه‌ها را که ببینیم چه قانونی می‌شود را دست زد که کل سیر را تغییر داد نه یک مهره را تغییر داد. آن چیزی که با علت حرکت سر و کار داشت، نسبت به مسیر، علت را مشخص می‌کرد که با در دست داشتن قوانینش می‌توانستیم مسیر را تغییر بدهیم، نه یک مهره را تغییر بدهیم، دوباره برگردیم در همان مسیر، نه یک نوسان جزئی ایجاد بکنیم در مسیر، آن را به آن گفتیم دینامیک، یا بررسی در رابطه با علت. قبل آن شد سینماتیک یا ملاحظه تغییرات، این یکی در رابطه با علت. ولی البته نه علت به معنای علت العلل، نه به معنای علت اصلی، این جا می‌توانستیم بگوییم، قوانین حاکم بر حرکت؛ یعنی دو تا نیرو در این زاویه برخورد کند، چه

منتجه و مؤلفه‌ای دارد. در آن زاویه چه منتجه و مؤلفه‌ای دارد؟ اگر بخواهیم سیر را این گونه ببریم، باید چه موضع‌هایی مرتباً بگیریم تا این سیر چه گونه بشود؟ از قبل پیش بینی می‌توانیم بکنیم که در آینده مواجه با چه مطلبی خواهیم شد و چه چگونه باید آن دفع کنیم، پیش از این که پیدا بشود. این قسمت هم شناسایی مرحله سوم بود. بعد از همین جا گفتیم که قوانینی حرکت را دانستن غیر از این است که منشئی که علت پیدایش اصل حرکت است، آن را هم باید شناخت، که اسم این منشأ را گفتیم چه؟ فلسفه حاکم بر قوانین حرکت. آن وقت گفتیم اگر ماده را اصیل کسی دانست، باید خب منشأ حرکت در چه چیزی جستجو کند؟ در ماده. اگر کسی در بررسی‌های فلسفی اش رسید به این که نه ماده اصیل نیست، فلسفه حاکم بر حرکت، دیگر یک چیز دیگر می‌شود. یعنی به هر حال، قوانین حرکت چه در نزد مادی و چه در نزد الهی، تابعی هستند از فلسفه حاکم بر حرکت. خیلی خوب! وقتی رابطه پیدا شد در خود عمل شناسایی بین علم و فلسفه؛ یعنی علم ناقص است، قدرت تعیین موضع گیری ندارد، مگر این که آن قوانین فلسفه حاکم را به دست بیاوریم. بنابراین این کاری را که فرضاً یک ماتریالیزم می‌کند، یک ماتریالیست می‌کند و می‌آید قوانینی را که در تاریخ در غیره و ذالک می‌خواهد بررسی کند، می‌آید اصول فرض کنید اگر ماتریالیست دیالکتیک باشد، می‌آید اصول دیالکتیک را می‌آورد برای تدوین آنها، برای شناسایی آنها. همین کار را کسی که قائل به اصالت وحی می‌شود؛ یعنی قائل به مخلوق بودن ماده می‌شود و می‌گوید یک هدفی دارد خلقت این جهان و نتیجه فلسفه اش می‌رسد به یک قوانینی از وحی، باید این قوانین وحی را چه کار بکند؟ بیاید حاکم بر شناسایی منشأ حرکت بکند، یعنی چه؟ یعنی بگوید که این حرکت، این قوانین حرکت که می‌بینید، منتجه‌ای کلاً دارد به طرف کجا؟ به طرف علت غایی. اگر بخواهیم اعمال ما سازگار با علت غایی باشد، باید چه کار کنیم؟ باید قوانین رساله، حاکم باشد بر شناسایی قوانین حرکت. پس یک نتیجه‌ای داشت فلسفه مادی، شد فرض کنید اصول دیالکتیک، و آن قوانینی که به دست می‌برد، می‌آمد اساس قرار می‌داد، بر اساس آن می‌آمد قوانین حرکت را می‌شناخت، یعنی چه؟ یعنی می‌گفت: حرکت تابع است نسبت به منشأ حرکت، و منشأ حرکت، علت حرکت، این چهار اصل است. حالا شما می‌گویید علت حرکت، حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ او خلقت کرده، پشت سرش می‌گویید برای، علت غایی قرار می‌دهید؛ یعنی برای آن منشأ حرکت تان، برای این حرکتی که در ماده وجود دارد یک منتجه قائلید و نمی‌توانید شما قوانین حرکت را خلاف آن منتجه حرکت بدهید. روشن شد؟ از این جا آمدیم گفتیم که باید بیاییم پس وحی را مورد بررسی قرار بدهیم. وحی را مورد بررسی قرار بدهیم که روش دستیابی به وحی چه هست؟ از آنجا هم رسیدیم به یک شکل، دینامیزم بود که بازگشت به همان اصالت ماده می‌کرد، ولو توجه به آن نداشتند. بعد یک شکل دیگرش روش اخباریون بود و نهایتاً روش اصولیین. در آنجا رسیدیم به قوانینی که نسبت به وحی می‌توانست پیدا کند و می‌گفتیم صحت استناد دارد؛ یعنی می‌توان این قوانینی را نسبت داد به خداوند متعال. قوانین را می‌شود نسبت داد، داد به خداوند تبارک و تعالی، و منطقش هم منطق استناد. از آن جا

آمدیم سراغ این که آیا موضوع شناسی، اسلامی و غیر اسلامی دارد یا اسلامی و غیر اسلامی ندارد؟ هفته گذشته درباره این قسمت بود. قسمت اولش در هفته گذشته، بحث پیرامون این بود که در صورتی که موضوع شناسی اسلامی و غیر اسلامی نداشته باشد؛ یعنی عقل تعیین موضوع بنماید جدای از وحی، عقل اصیل باشد در شناختن موضوع، این جا گفتیم دیگر موضع وحی چه می‌شود در این جا؟ و سپس بعد از این قسمت می‌گفتیم نه، باید وحی تعیین موضع بکند. وحی باید نقش داشته باشد بر تعیین موضع من و شما و جامعه. قدم دوم به نظر می‌آمد که نقض می‌کند این قدم اول را؛ چون در قدم دوم گفتیم برای منطقی که بخواهد روش درست کند، عقل دارای حجیت است، در این دو قسمت که هفته گذشته صحبت شد، یک مقدرا بیشتر صحبت می‌کنیم در این جلسه و ـ ان شاء الله تعالی ـ جمع‌بندی می‌کنیم، حالا هر دو مطلبش را جمع‌بندی می‌کنیم یا یکی از آن‌ها را امروز جمع‌بندی می‌کنیم، یکی را برای فردا که ـ ان شاء الله تعالی ـ وارد بحث بعد بشویم. پس دو بحث الان مطرح هست نسبت به هفته گذشته مشخصاً؛ یک بحث موضوع شناسی و تعیین موضع باید وحی بکند یا عقل؟ و آن چه که در علوم موجود هست آیا مستقل است از وحی و جهت مادی دارد یا نه؟ یا یک چیزی است که بی جهت است؛ مادی باشد یا الهی باشد همین است، مثل اهرم، این قسمت اول. قسمت دوم این که، بر فرض این که موضوع را باید، تعیین موضع من را باید وحی بکند، موضوع را باید شناسایی اش بر اساس وحی باشد، روشی که می‌خواهد متکفل این امر بشود، این باید خود وحی بدهد یا عقل؟ در این جا کمی درباره وضعیت موضوع شناسایی صحبت می‌کنیم و جمع‌بندی می‌کنیم. عرض می‌کنیم خدمتتان که هر علمی از علوم، ۱ــ به حسب موضوعاتشان از همدیگر جدا می‌شوند؛ یعنی دسته‌بندی که می‌کنید در آگاهی‌های بشر، به حسب موضوعی که حول آن محور، حول آن موضوع مباحث آن علم هست، علم‌ها را از همدیگر جدا می‌کنید. یک علم درباره بدن انسان است مثلاً، طب؛ یک علم فرض کنید درباره پوشاک انسان هست؛ یک علم فرض کنید که درباره ساختمان است؛ یک علم درباره گیاه شناسی هست، یک علم، با علم‌های مختلفی که اعم از طبیعی، تجربی و انسانی، غیر انسانی، این علم‌هایی را که داریم به حسب موضوعاتشان، هر کدام یک موضوع را ـ به اصطلاح ـ محور قرار دادند، پیرامون آن موضوع، مسائل آن علم ـ به اصطلاح ـ بررسی می‌کند. مجهولات بشر را دارد بررسی می‌کند، تبدیل می‌کند به معلومات فرض کنید نسبی. بعد از این که می‌گویید به حسب موضوع جدا می‌شود، می‌گوییم که یک اصل‌هایی پذیرفته شده‌ای هم در هر علمی باید باشد، می‌گویید یعنی چه؟ می‌گویم یعنی مثلاً اگر علم طب شما ملاحظه بکنید، این یک حد و مرزی دارد بحث کردنش، اگر شما آمدید در علم طب خواستید از مسئله حیات صحبت کنید، حیات حیوانی، می‌گویند آقا آن جایش در زیست شناسی است. همان گونه که اگر در اقتصاد شما آمدید تا آنجایی که ابتدای روانشناسی بود، فرض کنید روانشناسی انسان را موجودی طماع یا لذت طلب یا در این تعریف‌های مختلفی که دارند، یک تعریف داده برای آدم، حالا شما بیایید بررسی کنید علت طمع چیست؟ چه چیزهایی، چه فرض کنید که کمپلکس هایی؟ چه عقده هایی؟ چه

نیازهایی؟ چه کسر و انکسارهایی در وجود بشر باید پیدا بشود که مثلاً طمع پیدا بشود. می‌گویند آقاجان این دیگر جزء مسائل روانشناسی است، کاری به مسائل اقتصاد ندارد. شما می‌گویید خیلی مهم است، سرنوشت ساز است، خب، اگر معلوم بشود که مثلاً انسان طمعش صد درجه است یا ۵ درجه؛ می‌گویند آقا آن بحثش خوب است، بحث لازمی است در روانشناسی خوب است نه در علم اقتصاد. در علم اقتصاد می‌آیید در روابطی، می‌خواهید صحبت کنید بین انسان ها، نه رابطه درونی که علت این حرکت شده. بعد در خود روانشناسی شما می‌آیید بررسی می‌کنید، می‌رسید به آن اموری که درباره روانتنی هست و می‌آیید درباره بدن کم کم صحبت می‌کنید؛ همین که خواستی بیایید سراغ سلسله اعصاب و اگانیزم بدن و بخواهید کم کم حرف بزنید از وضعیت بدن، می‌گویند آقا آن در علم طب باید صحبت بشود .از آن جا وقتی که یک مقدار بررسی می‌کنید می‌خواهید بیایید در حیات، می‌گویند در زیست شناسی باید بحث بشود. در زیست شناسی یک مقدار بحث می‌کنید، می‌رسد به قبل از حیات، مبدأ حرکت اصلاً چه چیز هست که می‌گویید این فرم حرکت را به آن می‌گوییم حیات، می‌گوید آقا آن باید بروید در فرضاً فلسفه صحبت بکنید، مبدأ وجود اصل حرکت، وجود. خب، حالا پس بنابراین شما در یک علم که هستید، نمی‌توانید از همه مباحث به طور تحقیقی چیز بکنید، بررسی بکنید، مجبور هستید یک چیزهای دیگر را، حلش را در علم دیگری جستجو کنید. پس اگر ما علم‌ها را برایشان خط طولی و عرضی قائل بشویم، می‌بینیم که هر علمی از آن علمی که شامل‌تر هست، ریشه‌ای‌تر است تغذیه می‌کند؛ فرضاً جامعه شناسی از انسان شناسی، انسان شناسی از زیست شناسی الی آخر. این اصل‌هایی را که از علوم دیگر می‌گیرد، اثر بسیار مهمی دارد در این علم، چرا؟ چون آن اصل هست که به وسیله روش، علت استنباط شما می‌شود نسبت به مسائل، مسائل این علم؛ یعنی یک پدیده‌ای را شما ملاحظه می‌کنید، دیگری هم که اهل آن تخصص نیست ملاحظه می‌کند، ولی این پدیده برای شما یک معنا دارد، برای او اصلاً آن معنا را ندارد. یعنی هر کسی در آزمایشگاه یک چیزی را ببیند، مثل یک متخصص نمی‌تواند روی آن کار کند. رویدادهای [؟ ۲۷:۱۶] در جامعه، گرانی را خب مردم می‌بینند، ولی آیا علت یابی واقعاً می‌توانند بکنند همان گونه که فرضاً یک متخصص انجام می‌دهد؟ تعیین موضع کلی برای جامعه می‌توانند نظر بدهند؟ حالا می‌خواهیم عرض کنیم که اصول موضوعه نهایتاً راه می‌برد به آن فلسفه‌ای که درباره اصل وجود صحبت می‌کند. بنابراین از کانال اصول موضوعه، استنباط‌هایی که، احکامی که، در یک علم وجود دارد، رابطه پیدا می‌کند با چه چیزی؟ با فلسفه ها. حتی می‌خواهم بگویم توصیف‌ها هم از این امر خارج نیست؛ یک توصیف خیلی بدوی و ابتدائی داریم که از این امر خارج است ولی آن توصیف را یک مطلب علمی بکنم، مثلاً عرض می‌کنم یک نفر می‌آید ایران، می‌گویند برو ببین اقسام معاملات در این چه هست؟ می‌آید می‌گوید که این جا اجاره هست، مضاربه هست، مساقات هست، مزارعه هست، همه رقم معاملات شروع می‌کند گفتن، بعد به صرف این ملاحظه ابتدائی که می‌کند و شما بگویید این هیچ جهتی در آن نیست. حالا این ملاحظه ابتدائیش، توصیف ابتدائی، توصیف غیر

علمی، قید من می‌زنم کنار این کلام و شما در صورتی که اشکال داشته باشید، بعد اشکال بفرمایید و استفاده می‌کنیم از خدمتتان، توصیف غیر علمی، هر چند در جای خودش توصیف غیر علمی را هم می‌گوییم بی جهت نیست به صورت مطلق، ولی حداقل این است که توصیف غیر علمی جهت در آن آشکارا به چشم نمی‌خورد. ولی از آن جایی که توصیف علمی می‌شود غیر از استنباط ها، غیر از احکام ها، [؟ قطع صوت به مدت ۳۰ ثانیه] که آمد درون آن علم، یک تعریف رسمی شد، آن به طور نسبی نیز مایه می‌گیرد از همان اصول موضوعه، همین روابطی که عرض کردم. همین روابط را وقتی یک نفر می‌آید می‌گوید که مزارعه، مساقات، مضاربه، بیع، ـ معاذ الله ـ ربا، این‌ها در ایران هست. بعد از او می‌خواهند که آقا این را توصیف علمی بکن یعنی چه اینها؟ می‌آید خصلت مندی این روابط را تعریف بکند، بگوید ربا این است و دارای این خصوصیات است. از ویژگی‌های ابتدایی پا را می‌خواهد بالاتر بزند، یک رابطه را کاملاً برای شما معرفی کند، خصلتش را نسبت به رشد، خصلتش را نست به فرض کنید رشد کمی، کیفی، وضع جامعه، الی آخر می‌خواهد اینها را بیان کند، این جا دیگر از توصیف عادی در می‌رود، توصیف علمی. و لذا این گونه توصیف که می‌خواهد بکند، توصیف رسمی که می‌خواهد تحویل بدهد، تعریف که می‌خواهد تحویل بدهد، از اصول موضوعه اش نشأت می‌گیرد. تعریف پول، کتاب‌های اقتصاد را بردارید، باز کنید شروع کنید به خواندن؛ اگر تعریف و توصیف منهای هر گونه استنباط و اصل موضوعی هست، پس چگونه تعریف‌ها فرق پیدا می‌کند؟ تعریف باز روابطی که نگاه می‌کنید، ربا را، یک کسی یک گونه تعریف می‌کند، یک کسی یک گونه دیگر تعریف می‌کند. در جامعه دقیقاً بر همین اساس هست که عرض کردم دو نفر موضوع شناس را که شما بیاورید در وضع گرانی ایران ببینند و از او برنامه بخواهید، برنامه ریزی کند برای حل این معضل؛ یک کسی مبنایش روی اصالت جمع باشد، به نظرش بیاید که مولد حرکت جامعه، حرکت اقتصادی جامعه، حرکت گسترده عمومی مردم هست، نیروی کار هست، این باید به راه بیفتد، بسیج توده‌ها نمی‌شود جز این که جمع را ملاک و مورد نظر و توجه بدهیم. فرد هم خصوصیاتش حل در جمع است؛ خب، می‌آید پیشنهادی را که می‌کند چیست؟ طرح‌هایی هست که جمعی گرا باشد دیگر، حالا یا در شکل سوسیالیستی باشد که بگوید به صورت دیکتاتوری یا حزبی و سیاسی و غیر و ذلک وارد، وارد بشوید؛ یا بگوید خیر، در شکل فرض کنید تعاونی‌ها بیایید درست بکنید، و با آراء آن واحدها بگردید. یک تعاونی کلاسیک که سراسر کشور را پوشانده باشد و منظم باشد و سازماندهی بشود و برنامه ریزی داشته باشد؛ و چه در شکل سوسیال دموکرات باشد، هر کدام از اینها که هست به هر حال، این اقتصادی که همه شماها آشنا هستید که اصل قرار می‌دهند جمع؛ او می‌آید اول کار این جا بلافاصله پیشنهاد می‌کند که آقا این قسمت در چند مرحله باید شروع به کار بشود، این گونه باید ملی بشود این قسمت ها، این قسمت‌ها تدریجاً چه گونه باید واگذار بشود به کارگرها، جمعیت شهری باید چگونه از شهر، فرض کنید، اگر یک جایی باشد مثل ایران که زمین وسیعی دارد، می‌گوید چه چگونه باید از شهر خارج بشود، اگر یک جای دیگری باشد، می‌گوید چه

چگونه باید وضع مدیریت تغییر پیدا کند، اساسی که در مدیریت الان هست با آن اساس باید یک گونه دیگر بشود، شروع می‌کند دیگر برنامه دادن دیگر. درست اگر از یک نفر که آن هم مدعی این است که چه؟ که جنس را ارزان می‌کند؛ یعنی کالاها وفور پیدا می‌کند، زیادتر می‌شود. بگو این ادعایش دروغ است، نارس است، چطور، ولی او این ادعا را دارد بر اساس ـ به اصطلاح ـ معلومات خودش و معتقد هم هست به آن. بگو آقا نتوانستید شما این کار را بکنید، روسیه نمی‌دانم گندم از آمریکا وارد می‌کند، کذا، می‌گوید که آمریکا دارد دزدی می‌کند، والا او بدتر از ما بود، دارد نمی‌دانم کجا از گرسنگی می‌میرند، اگر او هم می‌خواست، اگر ما هم بخواهیم یک عده‌ای‌مان از گرسنگی بمیرند، دزدی بکنیم از آنها، بستانیم، بعد می‌توانیم توزیع بکنیم خیلی بیشتر از آمریکا، کم نیاوریم، می‌گوید دیگر. این طرفی هم بخواهید بیاورید، یک ـ به اصطلاح ـ کسی که قائل به اصالت سرمایه و اصالت فرد باشد از نظر روابط، این هم بلافاصله درست ضد آن، صحبت از ملی که هیچی، می‌گوید این باید محرک مردم انگیزه سود است، باید سود مردم را تضمین بکنید، تأمین بکنید، از شکل ربا گرفته تا شکل شرکت‌های سهامی که انحصار داشته باشد، کانال توزیع و تولید و، بعد سازماندهی آن را هم غیر مرئی می‌کند، اسم آن هست که ما فرضاً انحصار مطلق به وجود نمی‌آوریم، در آمریکا هم کارتل است‌تر است است، فلان است، می‌آییم ممنوع می‌کنیم، ولی رسمش یک گونه دیگری است. شیوه رابطه قراردادها به گونه‌ای است که به هر حال، حداقل سود را تأمین می‌کنند، ضرر محدود است. به هر حال حالا وارد آن بحث‌ها در جزئیاتش نشویم تا جای خودش، غرضمان چه بود؟ غرضمان این بود که حتی تعریف از پول، تعریف از وضعیت جامعه، نسخه‌ای که برای راه علاج می‌دهند و استنباطی که می‌کنند، یک اصل موضوعه‌ای دارند و یک روش، روش متکی به اصل موضوعه چه را بررسی می‌کند؟ رویداد. بعد آن رویداد را توصیف می‌کند، آن شی را توصیف می‌کند، متکی بر آن اصول موضوعه. پول را، کینز توصیف می‌کند، متکی بر آن اصول موضوعه؛ البته صریح نمی‌گوید من پول را بر اساس اصالت سرمایه، بر اساس اصالت فرد در انسان شناسی تعریف کردم. ولی تعریفش را بشکاف و برو جلو، می‌رسی به این که چرا این گونه گفته؟ چرا آن گونه گفته؟ چرا می‌گوید بهره می‌تواند تنظیم گر جامعه باشد در رابطه با فرضاً تروم و اشتغال و فلان و این حرفها؟ چرا می‌گوید هر پولی را که به مصرف تزریق می‌کنید، تولید تزریق کردید؟ چرا فلان الی آخر. دنبال این چراهایش برو، بشکاف، می‌رسی به همان حرف. خب، در بحث امروز عرض شد که، نسبت به بحث هفته گذشته، عرض شد یک قسمت از صحبت این بود که اصول موضوعه هر علم دارد؛ یعنی در آن جایی که گفتیم تعیین موضع ما را وحی باید بکنید یا علم؟ و گفتیم اگر تعیین موضوع را، تعیین موضع را عقل بنماید یا علم بنماید، معنی آن استغنای علمی از وحی است، عرض می‌کنیم که در علوم موجود هم اصول موضوعه شان را از فلسفه هایشان می‌گرفتند. ما همچنین چیز تازه‌ای را بیان نکردیم، چیز ـ به اصطلاح ـ جدید الاحداثی نبود. می‌گوییم همین گونه که آنها اصول موضوعه شان را از فلسفه شان می‌گیرند، شما هم اصول موضوعه تان از فلسفه خودتان بگیرید. همین گونه

که آنها فلسفه‌ای که عملشان را تعیین می‌کند، تبعیت می‌کند از فلسفه‌ای که شکل می‌دهد نظریاتشان را، التزام‌های قلبی شان را، باورهایشان را، شما هم فلسفه‌ای که عملتان شکل می‌دهد، تبعیت بکند از چه چیزی؟ از آن فلسفه‌ای که التزامات قلبی تان را شکل داده؛ یعنی رابطه بین نظر و عمل باید باشد، همان گونه که آنها هم رابطه بین عمل و نظرشان هست. پس بنابراین اصول موضوعه هر علم در علم شامل مورد بررسی قرار می‌گیرد و نهایتاً به فلسفه می‌انجامد، که به عبارت دیگر می‌توان گفت تعیین موضع که به وسیله فلسفه حاکم بر عمل است، تبعیت از فلسفه‌ای می‌کند که حاکم بر نظر است. بحث امروز را تمام می‌کنیم، امیدواریم ـ انشاء الله تعالی ـ با یاری خداوند متعال روی این بحث یک مباحثه‌ای، چیزی آقایان داشته باشند و ـ انشاءالله ـ عصر هم به یاری خدا ساعت سه و نیم در خدمت دوستان هستیم. السلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته.

آقای ساجدی: بله با تشکر از جناب حسینی، من با اجازه تان موضوع بحث واحدها را یک مقدار مشخص‌تر ابتدائاً بیان می‌کنم، بعد هم به بیان نکات اداری کارمان می‌پردازیم. استفاده کردیم و فرمودند که ما در بحث هفته گذشته موضوع شناسی را به معنای تخصص متخصصین کنونی از علم دانستیم، آن چه که در مرحله حاضر و در زمان ما علم خوانده می‌شود. و بعد گفته شد که هر علم، اصول موضوعه و روشی دارد و نتیجه گرفتیم که علوم جهت دارند؛ یعنی یک پایه جهت دار بودن علم را حداقل بر مسئله‌ای قرار دادیم به نام اصول موضوعه. اما این که این اصول موضوعه چیست؟ چگونه مرتبط با فلسفه هست؟ این را در هفته گذشته مورد بررسی قرار ندادیم. بحثی که امروز محبت فرمودند و مطرح کردند در رابطه با این مسئله بود، پس مسئله اصلی که در واحد بحث می‌شود، اصول موضوعه است. چیزهایی که در این ارتباط باید روشن بشود و دوستان به آن پاسخ بگویند و در کلیت به پاسخش برسند، این هست که در مرحله اول اصول موضوعه چیست؟ این اولین مسئله، اصول موضوعه چیست؟ دوستان توجه داشته باشند که به این مسائل پاسخ گفته بشود. نقش اصول موضوعه در هر علم چیست؟ اگر بر اساس آن چه که فرمودند، اصول موضوعه اصل‌های ثابت و پذیرفته شده در هر علم باشد، آیا این به این معنا است که قرارداد می‌گذاریم که ثابت و پذیرفته شده باشند؟ یا این که در یک جایی استدلال می‌شوند، بحث می‌شوند، گفتگو می‌شوند و در آن جا پذیرفته می‌شوند؟ بله، یک بار دیگر تأکید می‌کنم اصول موضوعه چیست؟ اثر اصول موضوعه یا نقش اصول موضوعه در هر علم چیست؟ آیا اصول موضوعه بحث و اثبات می‌شوند یا نه؟ و اگر بله در کجا؟ یعنی در چه علمی. چگونه ادعا می‌شود که اصول موضوعه علوم با فلسفه ارتباط دارند؟ پس بحث اصول موضوعه عمدتاً دو قسمت خواهد داشت؛ یک قسمت راجع به شناخت خود اصول موضوعه است؛ یک قسمت بحث و اثبات این که مرتبط با فلسفه است. که در قسمت دوم اشاره فرمودند که اصول موضوعه هر علم در علم شامل، در علم کلی‌تر اثبات می‌شود و همین گونه علوم را به ترتیب که جلو برویم، اصول موضوعه کلی ترین علم در فلسفه بحث می‌شود؛ یعنی ما کلی ترین علم مان، اصول موضوعه اش را از فلسفه می‌گیرد.

استاد حسینی: یعنی وجود در فلسفه [؟ ۴۷:۲۲]

آقای ساجدی: یعنی وجود، بله. پس همه علوم با این استدلالی که پایین کردیم، در نهایت هدف از بحث این است که به این جا برسیم که اصول موضوعه هر علم مستقیم یا غیر مستقیم به فلسفه ارتباط دارد. قبلاً هم صحبت کرده بودیم هر علم با اصول، اصول موضوعه اش ارتباط دارد، مجموعه این دو تا یک نتیجه‌ای که به ما می‌دهد، جهت دار بودن علم است، یک پایه اش اصول موضوعه است، عرض کردم، بحث روش را بعد به آن می‌پردازیم ـ انشاء الله ـ عرض کنم یکی دو سه نکته را دوستان توجه داشته باشند؛ جزواتی که قرار بود، یعنی مباحث که قرار بود هر یک از دوستان محبت کنند، تدوین بفرمایند و بیاورند، جز دوستانی که قبلاً اصرار کردند، محبت کنند جزوات را خدمت یکی از برادرهای دفتر بدهند تا تصمیم گیری بشود روی آن و جمع‌بندی کنند. ضمناً خب، اگر حاصل کار ایشان، یعنی خلاصه کاری که در طول سه هفته هم انجام گرفته، محبت بفرمایند، ممنون می‌شوم. سؤالات و اشکالاتی که برای دوستان بوده و قرار شد که دوستان تدوین کنند یا به هر حال بنویسند و در اختیار ما بگذارند، از طریق پست سؤال و اشکالی به ما نرسیده، ولی اگر باز دوستان سؤال و اشکالاتی داشته باشند، باز به یکی از برادران محبت کنند، یا خود من در خدمتتانیم، تا دخالت داده بشود در برنامه ها. راجع به برنامه کاری مان، صبح‌ها از ساعت ۸ تا ساعت نه و نیم جلسه مشترک خواهیم داشت؛ از ده تا دوازده جلسه واحد خواهیم داشت؛ عصرها از ساعت سه و نیم تا ساعت ۵ باز جلسه مشترک خواهیم داشت؛ و از پنج و ربع تا هفت جلسه واحد خواهیم داشت. راجع به تلفن‌ها یک تغییراتی پیش آمده که دوستان، به کلیه تلفن‌های قم شماره ۲ اضافه شده ابتداء آن، از این نظر شماره‌های ما یک شماره هم اضافه شده که اینها را خدمتتان می‌دهم ۲۱۵۱۵ ، یعنی ۹۱۵۱۵ سابق حالا شده ۲۱۵۱۵، و همین گونه یک شماره جدید ۲۷۴۵۷ . در ساعات غیر اداری که از تلفن می‌خواهید استفاده بفرمایید، دو تا تلفن روی میز هست یکی از تلفن‌ها همان خط ۲۱۵۱۵ هست و یکی از تلفن‌ها هم شماره ۱۱ که بگیرید خط آزاد می‌شود و می‌توانید صحبت بفرمایید. بله، در مورد افراد واحدها هم دوستانی که تشریف داشتند لطف کردند مقداری فکر کردند راجع به ترکیب، از مجموعه پیشنهادات و به هر حال، صحبت‌هایی که بوده جمع‌بندی شده و یک تقسیماتی انجام شده. چون یک سری از دوستان، چند نفر از دوستان داخل لیست هستند که تشریف نیاوردند و چند نفر هم جدید هستند، بعد از این که این تغییراتی که لازم هست در لیست داده بشود، فوراً ظرف همین مدت استراحت، لیست را روی تابلوی اعلانات نصب می‌کنیم. دوستان اگر پیشنهاد خاصی در رابطه با واحدها داشتند، در خدمتشان هستیم. یک نکته هم تذکراً به دوستانی که هفته اخیر خدمتشان هستیم، دو سه نفر از دوستان هستند، چون متأسفانه دقیقاً من متوجه نشدم که این شرایطی که قبلاً گفته بودیم، آیا رعایت شده یا نه؟ یعنی نوارهای دو هفته قبل را استماع فرمودند یا نه؟ از این نظر خود دوستان رعایت بفرمایند که چون بحث‌ها یک مقدار پیش رفته، در مواردی که بحث‌ها مرتبط هست با بحث‌های سابق ـ اجازه بدهند که یک مقدار بیشتر شنونده باشند تا گوینده، البته این جسارت ما

را عفو می‌فرمایند. و دوستانی که به هر حال بیشتر لطف کردند و خدمتشان بودیم و نوارها یا احیاناً جلسات را در نظر داشتند، آنها بحث‌ها را بیشتر اداره کنند. البته خب، درون واحدها خود دوستان در عین حال هستند که تصمیم می‌گیرند برای ادامه بحث.

استاد حسینی: [؟ ۵۲:۵۷]

آقای ساجدی: بله.

استاد حسینی: تذکر بدهید [؟ ۵۳:۰۶]

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که این نه به این معنا است که البته می‌خواهیم جلوی اشکال کردن برادرهایی که جدید تشریف آوردند بگیرند، ظاهراً مسئله روشنی است، چون یک سری از بحث‌ها پایه بوده و گذشته و در طول دو هفته گذشته، خب مقدار زیادی بحث شده، برای این که دوستانی که به هر حال قبلاً تشریف داشتند، خسته نشوند، احساس نگرانی از جلسه نکنند، از این نظربود که این نکته را عرض کردم، ولی به صورت فردی البته همه دوستان می‌توانند با هم بحث و مشورت داشته باشند. بله، نکته‌ای را گفتند من خصوصی مفصلاً صحبت می‌کنم در خدمتشان. حدود، می‌توانیم چند دقیقه‌ای در خدمتتان باشیم، چون تذکرات من تمام شد، اگر سؤالات تبیینی برای ۵، ۶ دقیقه‌ای که، حدود ده دقیقه وقت هست، سؤالات تبیینی دوستان داشته باشند که بخواهند مطرح بفرمایند، جناب حسینی محبت می‌کنند، پاسخ می‌دهند و استفاده می‌کنیم. کسی هست که سؤالی داشته باشد؟ بله، باشد! ۵ را روشن بفرمایید.

آقای صدرالدین: بسم الله الرحمن الرحیم، من سؤال داشتم این که یک سری آن چیزی که تحت عنوان علم، مصطلح هست امروز، مثل رشته‌هایی مشخص که اسم بردند جناب استاد، اما رشته‌ای هست مثل رشته خود برنامه ریزی که این شامل یکی از این رشته‌های خاص نمی‌شود و شامل رشته‌های مختلف می‌شود که این‌ها هر کدام اصول موضوعه دارند. آن وقت در این رابطه، اصول موضوعه خود برنامه ریزی بر نمی‌گردد به همان اصول خود وجود و اصل وجود و آن چیزی که از جهان بینی می‌گیریم؟

استاد حسینی: یعنی اگر ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ نظرتان این است که برنامه ریزی یک علمی است در سطح پایین‌تر نسبت به پنج تا علم فرض کنید، که اصول موضوعه اش از ۵ تا علم می‌گیرد، آن ۵ تا به نوبه خودشان همین طوری بالا می‌روند تا برسند به فلسفه. ولی طبیعتاً این جا می‌گویید شما ۵ تا اصل پذیرفته شده است؛ یکی اش از فلان علم، یکی اش از فلان علم، یکی از فلان علم. ولی این ۵ تا علم باید حول یک موضوع باشد، که آن هم فرض کنید مثلاً مسئله برنامه هست. پس پنج بُعد می‌خواهید مطلبی را مورد ملاحظه قرار بدهید و تعیین تکلیف بکنید برای آن، که هر کدام از ابعاد آن در علم دیگری مسائلش تمام شد و یک نتیجه‌هایی قطعی تحویل داده، شما در این جا می‌خواهید تکیه بکنید به آن نتیجه ها. مستقیماً از فلسفه، آن علمی می‌تواند استفاده‌ای کند که بلافاصله پس از اصل وجود باشد.

آقای صدرالدین: یعنی فرض کنید مثلاً در جهان بینی مان، ما یک [؟ ۵۶:۲۹]

استاد حسینی: فرض، فرض کنید مسئله حیات بعد از این که وجود را شما تمام کردید، آن وقت تازه وارد حیات می‌شوید، آن وقت مبدأ حیات را می‌خواهید بگویید، حالا خیلی قبل‌تر از این است که بخواهد نقل انسان بگویید، نقل جامعه بگویید، نقل برنامه ریزی بگویید، نقل [؟] یعنی وقتی طولی ملاحظه اش کنیم، برنامه درباره چه چیز هست؟ درباره کار آدمیزاد هست، او هم رابطه اجتماعی اش دارد مشخص می‌کند، پس باید قبل از برنامه مسئله جامعه مطرح بشود. قبل از جامعه هم باید درباره انسان صحبت بشود، قبل از انسان هم باید درباره فرض کنید که حیات صحبت بشود، قبل از حیات هم باید درباره اصل وجود ماده و حرکت و این صحبت‌ها باید بشود.

آقای صدرالدین: یعنی نتیجه این شد که اصول موضوعه اش فرضاً اگر از ۵ تا رشته شامل می‌شود، بعد ۵ تا رشته، از آن ۵ تا اصول موضوعه اش را می‌گیرد؟

استاد حسینی: از آن ۵ تا می‌گیرد، آن ۵ تا از علم بالاتر خودشان می‌گیرند، و همین گونه تا برسد به یک علم؛ یعنی فلسفه.

آقای صدرالدین: یعنی این جهت عکس ندارد، یعنی این که برنامه ریزی قبل از اینکه علوم واقع بشود، یعنی که اصول موضوعه اش یک پا عقب‌تر باشد، یعنی کلی‌تر باشد نسبت به آن علوم.

استاد حسینی: نه، نه، یا برنامه ریزی می‌کنید برای فرض کنید این علم یا آن علم یا آن علم، این را غیر از برنامه ریزیِ فرض کنید برای زندگی اجتماعی. برنامه ریزی برای چه کاری می‌خواهید بکنید؟ متد برای چه قسمتی؟ اگر یادتان باشد، در خاطر مبارکتان باشد هفته قبل گفتیم گاهی منطق را درباره شناسایی خود فلسفه می‌خواهیم صحبت کنیم، گاهی یک الگو داریم برای چه برای یک آزمایش، یک آمارگیری، در این الگویی که برای آمار داریم حتماً بر اساس یک اصل درستش کردید که تازه، او می‌شود جزء مسائل این علم، روشن شد مطلب؟

آقای صدرالدین: متشکرم.

آقای ساجدی: بله، ۹ را روشن کنید آقای جاجرمی.

آقای جاجرمی: بسم الله الرحمن الرحیم، شما فرمودید که علوم را به دو دسته طولی و عرضی وقتی تقسیم می‌کنیم، در رابطه با در نظر گرفتن خط طولی علوم، هر علمی از علم بالاترش تغذیه می‌کند. این مسئله را در رابطه با علوم هم عرض نفرمودید، اگر لطف کنید در رابطه با علوم هم عرض توضیح بفرمایید که به چه صورت این‌ها در ربط با همدیگر قرار می‌گیرند و تغذیه اصول موضوعه از همدیگر به چه صورت است؟ این را اگر لطف کنید!

استاد حسینی: ببینید یک مسئله‌ای که در علم دیگری تمام شده باشد و بیاید در ریشه این علم قرار بگیرد،

این می‌شود اصل موضوع. آن مسئله اگر در ریشه قرار گرفت، دیگر به راحتی هم شما نمی‌توانید بگویید هم عرض. می‌تواند چند علم با هم، مجموعاً یک علم را شروع کند تغذیه کردن چند بعد، اصطکاک [؟۵۹:۴۸] ولی اگر در علوم هم عرض می‌گویید، رابطه شان این است که همدیگر را حداقل نقض نکنند و حداکثر این که تأیید بکنند؛ یعنی نمی‌شود ابعاد مختلف یک شیء تکذیب بکند یک شیء را و این مسئله جای خودش خیلی قابل دقت است.

آقای جاجرمی: یعنی به هر حال اصول موضوعه را ما...

استاد حسینی: یعنی پس یک اصول موضوعه داریم یک ارتباط داریم، این دو چیز [شروع نوار ۵۸۹] . اصول موضوعه وقتی می‌گوییم که حتماً اگر ده تا علم هم هست نسبت به این پایین، این برتر قرار گرفتند از نظر رتبه؛ چون مسائل این کلاً بر آن اساس هست. یک وقت ارتباط می‌گویید، می‌گویید این اصل، نه رابطه دارند این مسائل این علم‌ها با به همدیگر، ولی این گونه نیست که مبتنی بر آن مسائل بنا شده باشد. آن وقت ارتباطشان می‌گوییم اولین مطلبی که هست، نمی‌شود هستی همدیگر را نقض نمی‌کند، ابعاد مختلف یک چیز نباید همدیگر نقض کند، یک مطلب که از درون علم دارید، نباید شاهد خلاف بودنش از جای دیگر در بیاید، باید جای دیگر حداکثر تأیید و حداقل رد نکند.

آقای جاجرمی: به هر حال مبتنی بر یک چیزی ما بایست آن علم بنا بکنیم دیگر، علوم هم عرض را و آن، آن چیزی که ما بر آن اساس، مبتنی می‌کنیم کارمان را، آن...

استاد حسینی: عد ۵ را شما بگیرید فرضاً آن چیزی که شما بر آن بنا کردید، این اگر عدد ۵ از ۵ علم آمده باشد، با این علمی که بنا شده بر عدد ۵ هم عرض نیستند، روشن شد چه عرض می‌کنم؟

آقای جاجرمی: بله، یعنی بر اساس اصول موضوعه‌هایی که از علوم مختلف گرفتیم، آن علم را بنا می‌کنیم، اما مبتنی بر خود همان اصول موضوعه تک تک نیستند، به این صورت می‌فرمایید؟

استاد حسینی: نه، یعنی می‌گویم که این علمی که پایین‌تر قرار دارد، هم عرض با علم‌های بالایی نیست، این در رتبه پایین‌تر است؛ چون اگر تغییری در آنها پیدا بشود، مسائلشان تغییر بکند، کدام تابع هست، کدام مغیر؟

آقای جاجرمی: علم پایینی دیگر.

استاد حسینی: بله، احسنت! روشن شد مطلب؟

آقای ساجدی: تشکر می‌کنم.

استاد حسینی: البته این اصل‌هایی که اشاره هم برادرمان فرمودند، ثابت و پذیرفته شده نبود، بفرمایید پذیرفته شده‌ای در این علم، ثابت نشد؛ چون در علم بالاتر آن این گونه نیست که تغییراتی پیدا نشود. در این علم پذیرفته شده [؟ ۲۰:۱۹] اصل. حق صحبت در آنجا دیگر نیست اگر خواست در آن صحبت کند، می‌گویند بفرما در علم دیگری با یک اصول موضوعه دیگری، صحبت کند در آن.

آقای جاجرمی: خیلی ممنون.

آقای ساجدی: متشکر، ۱۴ را روشن بفرمایید، آقای افضلی.

آقای افضلی: بسم الله الرحمن الرحیم، دو تا اصطلاح این جا به کار رفت، من فقط می‌خواستم آن دو تا اصطلاح را یک مقدار توضیح بیشتری بدهند استاد و آن اصطلاح توصیف علمی و غیر علمی بود که یک مقداری بیشتر توضیح بفرمایند که توصیف علمی دقیقاً به چه چیز گفته می‌شود؟ توصیف غیر علمی به چه چیز؟ و باز به اصطلاح با یک مثال روشن بکنند و این که از بیان این، چه نتیجه‌ای می‌خواهد گرفته بشود؟ از بیان این که توصیف علمی چنین است و توصیف علمی چنان، مجموعاً چه نتیجه‌ای می‌خواهد گرفته بشود از این؟

استاد حسینی: خوب عنایت بفرمایید! یک وقتی است که من می‌آیم، این همین میکروفن که جلوی من هست، این را توصیف می‌کنم، شکل و وضع این را شروع می‌کنم بیان کردن. یک وقتی می‌آیم خصلت مندی این‌ها را هم می‌گویم؛ یعنی توصیف ربط می‌کنم، روابط این را به وجود آورده دیگر، نیست؟

آقای افضلی: رابطهٔ چه با چه؟

استاد حسینی: یعنی این ذرات این، رابطه‌ای دارند با همدیگر، رابطه‌ای دارند با بیرون، رابطه‌ای دارند در ترکیب شدنشان، در این که قرار گرفتند تا این گونه شده این میکروفون. اگر خواستم توصیف ربط بکنم، برد اثر اینها را هم معین می‌کنم، خصلت مندی اش هم می‌گویم، می‌گویم این گونه هم صدا را می‌گیرد، این گونه هم قدرتش است، این گونه هم مقاومتش است، این گونه هم انعکاسش است، شروع می‌کنم مرتباً درباره اش صحبت کردن. وقتی می‌خواهم این توصیف دوم را بدهم، به آن می‌گویم توصیف چه؟ علمی. توصیف اولیه را توصیف علمی نمی‌دانم، یک توصیف بسیار ساده‌ای است که در حد تخصص نیست ابداً، چون در جامعه همه مردم پدیده‌ها را می‌بینند، می‌گویید این‌ها این پدیده را شناختند؟

آقای افضلی: نه] هر کسی برود در مغازه بخواهد فرض کنید سبزی خوردن بخرد، به او بگویند فرض کن کیلو ۴ تومان، می‌گوید سبزی گران است؛ سبزی گران است، کار تخصصی نیست. ولی همین گرانی را اگر بخواهد توصیف بکند یک اقتصاددان، می‌آید برخورد دو تا نیرو را بیان می‌کند در این جا، کشش پذیری تقاضا و عرضه در این روابط خاص، در این شرایط خاص را می‌آید بیان می‌کند. نه، این که استنباط بخواهیم بگوییم که حکم می‌کند باید چنین کرد یا باید چنان کرد نه! کاری به باید آن نداریم، می‌گوییم چه آنجا هست، علماً این را وصف کن! به صورت یک متخصص این را وصف کن! شناسایی عمیقی تحویل به ما بده! تعریف دقیقی نسبت به این شیء بده! تعریف دقیق دادن غیر از تعریف ساده دادن است. تعریف دقیق، تعین شی را در رابطه ملاحظه می‌کند و تعریف را می‌دهد. بنابراین وقتی پول را می‌خواهد تعریف بکند کینز، با وقتی پول را می‌خواهد تعریف بکند یک، فرض کنید، فردی که یک طفل ممیزی که پول می‌شناسد برای این که برود آدامس بخرد، فرق دارد، با یک جوانی هم که می‌خواهد برود توپ بخرد، فرق دارد؛ با یک تاجری هم که می‌خواهد با پول کار بکند، فرق دارد.

تعریفی را که می‌دهد به عنوان تنظیم گر روابط جامعه، پول را می‌شناسد. تأثیر، یعنی دقت نظر درباره پول که می‌خواهد بکند، تأثیرش را در این که کمیتش در جامعه چه اثری را دارد؟ حرکتش در جامعه چه اثری دارد؟ چه گونه می‌شود به حرکت در آورد آن را، چگونه می‌شود کمش را زیاد کرد؟ چگونه می‌شود کند کرد؟ یعنی عیناً آن مثلی را هم که یک وقتی عرض می‌کردم، می‌گفتم که این قلم مثلاً ۱۵ سانتی متر هست و اینها، آن هم اگر فرض کنید یک، هر چه میکرومتر ما دقیق‌تر بشود، هر چه مقیاس سنجش ما دقیق‌تر بشود، بهتر می‌توانم این را معرفی اش کنم که چه قدر کمتر است چه قدر بیشتر است و در سایر ابعادش و در فرض کنید که کشش، تنشش، ـ به حضورتان ـ نقطه ذوقش و و الی آخر، تا آن جایی که دیگر می‌آیم نهایتاً می‌گویم این را در رابطه با مسئله نیرو و حرکت می‌آیم بیان می‌کنم شناسایی می‌کنم به شما معرفی می‌کنم. بله.

آقای ساجدی: با معذرت از برادرهایی که وقت به آنها نرسید، چون فرصت گذشته، توجه برادرها را به این نکته جلب می‌کنم، برای این که بحث‌ها زیاد متفرق نشود. آن که مورد بحث ما است در اینجا، موضوعات تخصصی است؛ یعنی تقسیم‌بندی که دوستان هم دادند...

استاد حسینی: و علوم انسانی

آقای ساجدی: بله، و علوم انسانی حالا مشخصاً چون این قید نشده بود، در عین حال من این را قید نکردم، موضوعات ساده و شناسایی ساده و برخور یک فرد با، یک فرد با یک پدیده خارجی و شناسایی یک فرد از یک پدیده خارجی، این‌ها مورد بحث ما نیست. ما آنچه که مورد بحث ما است، تخصص است و متخصصینی که آن تخصص را دارند، و مورد مشورت فقیه واقع می‌شوند، و می‌خواهند در کنار فقاهت برنامه ریزی حکومت کنند، توجه به این نکته مهم داشته باشید. روز دوشنبه قرار بر این شده، دوستان تصمیم گرفتند که یکی دو نفر از برادرانی که در رابطه با خود بحث یا قسمتی از کل بحث؛ مثلاً راجع به روش یا اصول موضوعه یا در رابطه با کل بحث جهت دار بودن موضوع شناسی و علم بخواهند صحبت بکنند، فرصت خواهد بود که خدمت شان هستیم. فقط دوستانی که داوطلب هستند، محبت بفرمایند یک خلاصه‌ای از مطلبشان که ما بدانیم چه موضوعی است، و میزان وقتی که می‌گیرد، ظرف همین امروز تعیین بفرمایند و به من یادآوری کنند تا یکی دو نفر را، به هر حال، تعیین بشوند برای صحبت کردن. در رابطه با گزارش هفته قبل، کل هفته قبل غیر از یکی دو نوارش، یکی دو ساعتش که آن هم ظرف امروز آماده می‌شود، پیاده شده و تایپ شده. دوستانی که احتیاج داشته باشند به آن گزارش کل هفته، اسامی شان را به برادرمان آقای منیر عباسی محبت کنند بدهند، ایشان اسامی را بنویسند، ببینیم چند نفر داوطلب گرفتن جزوه هستند. البته این جا یک مقدار ما، اقتصادی شدیم، خواستیم که پول اینها را هم بگیریم از آقایان. شما البته می‌توانیدحمل بر این بفرمایید که غرض این است که چون پول می‌دهید، دقت کنید در آن؛ یعنی اگر نمی‌خواهید دقت کنید، پول ندهید. بله، از این نظر دوستانی که احتیاج به آن گزارش دارند و می‌خواهند رجوع بفرمایند به مباحث قبل احیاناً، اسامی شان را بفرمایند، نوشته بشود، فکر می‌کنم

جزوات، اگر که بخواهیم زیراکس کنیم، البته گران در می‌آید، حدود سیصد، چهار صد تومان می‌شود. ولی در صورتی که تعداد زیادی باشد و کیفیت تکثیر را تغییر بدهیم، حدود سی، چهل تومان بیشتر نخواهد شد. دوستانی هم که نوار به امانت گرفته بودند، سیصد صفحه می‌شود، البته حدود سیصد صفحه پلی‌کپی، کاغذهای بزرگ. دوستانی که نوار به امانت گرفته بودند، محبت بفرمایند و نوارها را به دفتر جناب آقای مهندس معلمی تحویل بدهند، برگردانند. دوستانی هم که عرض کردم راجع به دوشنبه آمادگی دارند، یا می‌خواهند خودشان را آماده کننده ظرف همین امروز اسامی را به من لطف کنند. و **سبحان ربك، رب العزة عما یصفون، وسلام علي المرسلین، و الحمدلله رب العالمین**، تکبیر! الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، خمینی رهبر، مرگ بر ضد ولایت فقیه...

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: طرح پیشنهادی پیرامون طرز تنظیم امور اقتصادی در اسلام (دوره اول)	
کد پژوهش: ۰۴۲	**شماره جلسه: ۳۴**
کد جلسه: ۰۴۲۷	**تاریخ جلسه: ۱۳۶۱/۰۲/۲۴**
کد صوت: ۵۹۰ و ۵۹۱	**مدت جلسه: ۸۷ دقیقه**
تعداد جلسات: ۱۸۸	**تعداد کلمات: ۱۲۱۴۸**

جلسه سی و چهارم

آقای ساجدی: بسم الله الرحمن الرحیم، ولا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم، حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر، اللهم وفقنا لما تحب وترضی والجعل عواقب امورنا خیرا.

بردارها ی واحدها محبت بفرمایند یک مقدار سریع گزارش را بفرمایند تا جلسه را ادامه بدهیم بر اساس سؤالات. واحد یک، در خدمت تان هستیم، کدام یکی از دوستان صحبت می‌کند؟ واحد یک کدام یکی از برادرها صحبت می‌کنند؟ بله؟

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: حالا هرکدام از برادرها،

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: ۲۳را روشن کنید لطفاً.

آقای محمد زاده: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد یک آن سؤالاتی که باید مطرح بشود، در قسمت اول بحث شد و سؤال یک اصولاً اصول موضوعه چیست؟ ووقتی ما از اصول موضوعه صحبت می‌کنیم، شامل چه چیزهایی هست؟ البته چون وقت تمام شد ما نرسیدیم به این که این بحث را تمام کنیم. ولی به دوتا مسأله

رسیدیم و آن این بود که آیا ما از اصول ویا مسائل به فلسفه می‌رسیم و یا از فلسفه بـه آن اصـول علمـی ومسـائل مطرحه در هر علم که پایه و چارچوبش را تشکیل می‌دهد؟ بعد بحث درهمین جا بود که وقت تمام شد.

آقای ساجدی: بله، یعنی به هر حال به یکی از دو شکل پذیرفته شده بود یانه؟

آقای محمد زاده: نه، فقط اینجا، البته این سؤال مطرح شد که ما در این جا این سؤال را بکنیم در جلسه که.

آقای ساجدی: بله، واحد۲ لطفاً، کدام یکی از برادرها؟ آقای افضلی شـما صـحبت مـی‌فرمائیـد؟ ۱٤را روشـن بفرمائید.

آقای افضلی: بسم الله الرحمن الرحیم، در مورد سـؤالاتی کـه مطـرح شـده بـود، مـا روی سـؤال اول صـحبت کردیم، به یک نتیجه گیریی رسیدیم. و سؤال دوم را که نقـش اصـول موضـوعه در هـر علـم هسـت هـم، طـرح کردیم و بررسی کردیم، اما هنوز تمام نشده بحث ها، هنوز به یک نتیجه واحد نرسیدیم، لذا مـن آن فقـط سـؤال اول را که اصول موضوعه چیست؟ به آن نتیجه‌ای که رسیدیم را عرض می‌کنم. ما در مجموع با بحث‌هـایی کـه شد، این تعریف را برای اصول موضوعه پذیرفتیم که اصول ومبانی‌ای که بـه عنـوان پایـه در هـر علمـی پذیرفتـه می‌شود، این را ما به آن اصول موضوعه می‌گوییم. اصول و مبانی که به عنوان پایه در هر علمی پذیرفته می‌شـود. و در مورد سؤال دو هم بحث‌هایی شد، نظراتی داده شد که می‌گویم هنوز چون تمام نشده فعلاً نقل نمی‌کنیم.

آقای ساجدی: بله، می‌بخشید، اصول ومبانی که نوشتید، غرضتان دوتا چیزهست یا یک چیز؟

آقای افضلی: نه، یک چیز.

آقای ساجدی: بله، یعنی مترادف آورید؟

آقای افضلی: بله، بله.

آقای ساجدی: خیلی متشکر. اشکالی که، یعنی اشکالی طرح نشده بود که بحث شده باشـد روی آن و پاسـخ نگیرید؟

آقای افضلی: نه، اشکال خاصی مطرح نشده بود. البته خود من یـک نکتـه‌ای داشـتم، فرصـت نشـده هنـوز در واحد مطرح بکنم.

آقای ساجدی: بله.

آقای افضلی: که، البته در این نتیجه گیری فرقی حاصل نمی‌کند، اما برای روشن شدن بعضی از واژه‌هایی که در این تعریف به کار رفته، خیلی خیلی ضرورت دارد. منتهی چون هنوز در واحد مطرح نشده، لذا طـرح کـردن آن هم در این جا ـ به اصطلاح ـ موردی ندارد.

آقای ساجدی: بله. یک نکته‌ای خود من دارم فقط که حالا، ...

آقای ساجدی: بله، اجازه بدهید که جریان واحدها را ببینیم،

آقای افضلی: بله.

آقای ساجدی: بعد در صورتی که سؤال بحث شده‌ای نبود، به بحث شما می‌پردازیم.

آقای س: بله قاعدتاً [قطع صوت ۲۵: ۵ الی ۳۹: ۵]

آقای ساجدی: کدام یکی از برادرها؟ ۲۳را روشن کنید.

آقای معلمی: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ۳ در مورد سؤال اول که اصول موضوعه هر علمی چیست؟ دوتا سؤال قبل از این مطرح شد؛ یکی این که منظور استاد از علم چیست؟ ویکی این که خود این سؤال یک اشکال دارد که به نظر بعضی از دوستان که بعد توضیح می‌دهیم. در مورد این که تعریف، منظور شان از علم چیست؟ که پاسخ گفته شد که طبق همان سؤالی که خود استاد فرمودند که موضوع شناسی وتعیین موضع به عهده وحی هست یا عقل؟ پشت آن فرموده بودند که آن چه که در جهان امروز موجود است، بی جهت است یا نه؟ بنابراین نظر این بود که منظور شان از علم همان چیزهایی هست که در آن دانشکده‌های علوم انسانی، روی آن به، به عنوان علم روی بحث می‌شود و تدریس می‌شود. در مورد آن سؤالی که اصول موضوعه چیست؟ نظر چند نفر از دوستان این بود که این تعریفی که گفته شد که اصول موضوعه اصل‌های پذیرفته شده‌ای است که پایه‌های آن علم واقع شده وساختمان آن علم بر آن پایه ساخته می‌شود، این تعریف خودش ـ به اصطلاح ـ اصول موضوعه را برگردانده به عنوان دو؛ اصلاً سیکل است. یعنی همان اصول موضوعه را با اصل تعریف کرده. در صورتی که باید تعریف خود اصل هم در آن مشخص می‌شد. باید آن سؤال به این صورت بود که اصول موضوعه چگونه اند و آن تعریف‌های خودشان که چیست؟ و چگونه است؟ و چرا؟ آن ٦تایی که در هفته گذشته هم توضیح دادند، روی این مطلب هم یکی از برادرها می‌خواستند پیاده کنند که حالا بعداً اگر لازم خودشان توضیح بیشتری می‌دهند.

آقای ساجدی: بله

استاد حسینی: صدای بلندگو را درست نمی‌شنوم.

آقای ساجدی: صدای بلندگو را آقا یک مقدار بیشتر تنظیم بفرمائید که ...

استاد حسینی: که شاید جای چیزها خراب است. این هم روشن که، این باید خاموش باشد قاعدتاً این،

آقای ساجدی: بله، این تنظیم کنید، دستت درد نکند. عرض کنم که. بله، واحد ٤ در خدمت تان هستیم. ١٤را روشن بفرمائید.

آقای واحدی: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ٤ درباره اصول؛ درباره تعریف اصول موضوعه بحث شد، ولی به یک تعریف واحدی که مورد قبول همه باشد، نرسیدیم. اما اجمالاً یک تعریفی، یک تعریف که به طور اجمال مورد قبول همه هست رسیدیم. تعریف این است که اصول موضوعه، اصولی است که در هر علم پذیرفته شده، پذیرفته شده است و این اصول موضوعه از علوم دیگر که بعد بحث شد که علوم شامل تر اسمش را بگذاریم، گرفته می‌شود. البته سؤالاتی هم در این مورد بود که آن سؤالها قاعدتاً باید بعد از تعریف اصول

موضوعه، بعد از تعریف دقیق اصول موضوعه، طرح می‌شد، اما به هر حال طرح شد. سؤالی که بود، یکی این بود که آیا اصول موضوعه از بدیهیات هم گرفته می‌شود یا نه؟ و فقط، اگر از فلسفه گرفته می‌شود، توضیح بیشتری در این مورد لازم بود داده شود، که همه اصول موضوعه غیر بدیهی هستند یا قسمتی غیر بدهی هستند؟ سؤال دیگری که بود این بود، آیا در یک علم می‌شود موضوع دوم، اصول موضوعه اش از موضوع، از آن مطلب دوم آن علم، یا بحث دومی که در آن علم می‌شود، اصول موضوعه اش از مطلب اول یا موضوع اول روی همان علم گرفته بشود؟ به این شکل که اگر در یک علم ـ دو موضوع ـ دو چیز مورد بحث قرار بگیرد، آیا ممکن است که اصول موضوعه آن چیز دومی از چیز اولی گرفته بشود یا نه؟ متشکر.

آقای ساجدی: بله. من متوجه نشدم، یعنی اصول هر، اصول موضوعه هرعلم را از خودش بگیریم؟

آقای واحدی: نه، اصول موضوعه یک موضوع دیگری در یک علم، از یک موضوع دیگری از همان علم می‌گیریم.

آقای ساجدی: یعنی این که اصول موضوعه هر علم را از خودش بگیریم دیگر! اگر که دو نوع ...

آقای واحدی: به این شکل نمی‌توانیم طرح کنیم؛ چون اصول موضوعه‌ای که در موضوع دوم ما داریم از آن استفاده می‌کنیم، از خود موضوع دوم نگرفتیم، از یک موضوع دیگر گرفتیم، موضوع اول. این جا اگر تجربه کنیم دو موضوع به دو علم، آن موقع می‌شود اصول موضوعه هر علم از علم شامل تر گرفته می‌شود. اما اگر تجزیه نکنیم دوتاش یک علم بگذاریم، می‌شود اصول موضوعه قسمتی از علم از قسمتی دیگر گرفته شده.

آقای ساجدی: بله، یعنی هر علم روی یک موضوع بحث می‌کند یا روی دو موضوع یا چند موضوع؟

آقای واحدی: هر علم به طور کلی مثلاً می‌توانیم بگوئیم روی یک موضوع خاص بحث می‌کند. اما این موضوع را می‌شود تفکیک کرد به چند موضوع، و آن را اگر تفکیک کردیم به چند موضوع جزئی، که همه اش روی موضوع واحد برمی گردد، آن موقع حالا سؤال این است که آیا تمام این موضوعات جزئی، اصول موضوعه شان را از یک جا گرفته می‌شود، یا ممکن است بعضی از دیگری گرفته بشود؟

آقای ساجدی: بله، متشکر. واحد ۵، چند صحبت می‌کنند؟ حضرتعالی صحبت می‌فرمایید؟ ۲۲ را روشن کنید لطفاً.

آقای درخشان: بسم الله الرحمن الرحیم، این مسأله‌ای که اصول موضوعه هر علم، مجموعه‌ای است از اصولی که در بحث راجع به آن علم ثابت می‌گیریم و دامنه بحث را از سایر علوم و علم شامل جدا می‌کند و این که با گرفتن آن اصول موضوعه درعلم و بعد با استفاده از منطق و ریاضیات به قوانین آن علم می‌رسیم. مثلاً در اقتصاد به قوانین اقتصادی می‌رسیم، ولی از آنجا که این اصول موضوعه از علم شامل تر گرفته شده، وسر انجام بر فلسفه وجود متکی است، لذا آن قوانین اقتصادی به دست آمده، جدای از بینش و بینش و فلسفه نمی‌تواند باشد؛ این مسائل مطرح شد. معذالک به دو مسأله رسیدیم که بدون جواب دادن به آن دو مسأله، این مسائلی که من عرض

کردم نمی‌توانست کاملاً مورد قبول واقع بشود. آن دو مسأله این است که این که ما می‌گوئیم علمی شامل علم دیگر است، این خود یک شناختی است، و لذا خودش می‌تواند به عنوان یک علم تلقی بشود، و لهذا منطقاً باید بر اصول موضوعه‌ای متکی باشد. وسؤال این است که آن اصول موضوعه کدام است؟ به عبارت دیگر سؤال این است که اصول موضوعه علمی به نام اصول موضوعه شناسی چیست؟ مسأله دومی که مطرح می‌شود این هست که در این سلسله مراتب که از یک علمی به علم شاملترش برسیم، و بعد به کلی ترین علم برسیم و این که اصول موضوعه آن کلی ترین علم در فلسفه وجود بحث می‌شود، خود فلسفه وجود، شعبه‌ای می‌شو از شناخت. و لذا می‌تواند به عنوان علمی مورد توجه واقع بشود و همین لحظه که ما آن را به عنوان علم نگاه کردیم، قاعدتاً باید متکی بر اصول موضوعه‌ای باشد، بنابراین آن اصول موضوعه کدام است؟ و بعد نتیجه منطقی این دو بحث این بود که آیا فلسفه وجود که کلی ترین علم، اصول موضوعه اش در آن است، آیا فلسفه وجود، خودش بر اصول موضوعه‌ای متکی است؟ بنابراین ما در بحث دیدیم که این قسمت آخر هست که باید تحلیل بشود تا راه‌گشای قسمت‌های بعدی بشود. این قسمت را ما به این ترتیب جواب دادیم، در واحد جواب داد [؟] واحد به این ترتیب جواب داد شناخت وجود، احتیاجی به علم ندارد که اصول موضوعه‌ای بخواهد داشته باشد یا نه. این در واقع همان به بحث سابق برمی گردیم که حجیت هر چیزی به خودش هست، حجیت عقل به خود عقل است، درواقع مسأله بدیهیات نفس الامریه مطرح می‌شود. این را که ما به آن رسیدیم، احساس کردیم که حالا یک جای پای قوی و یک سنگ اولیه محکمی داریم؛ چون می‌توانیم همین جریان، همین سؤالاتی را که من به ترتیب بیان کردم، و به این سؤال رسیدم و این‌ها را که جواب دادیم، ما می‌توانیم برگردیم. ولهذا به نظر واحد، یک گشایشی در کار بوجود آمد که ما بتوانیم آن دو سؤال اول را خیلی راحت جواب بدهیم.

آقای ساجدی: بله، متشکر. واحد ٦، ١٦را روشن بفرمائید.

آقای سیف: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ٦، بر این است که نسبت به مسأله صحبت‌های مختلفی شد و از جوانب مختلف به آن برخورد شد، در پایان به یک تعریف مشخص از اصول موضوعه نرسیدیم که همه برادرها روی آن توافق کنند، شاید به علت کوتاهی فرصت بود. ولی در عین حال مطلب مهمی را که به آن توجه داده شد، این است که ما هر آن چه را که از علوم دیگر، به عنوان داده‌های علوم دیگر استفاده می‌کنیم، با اصول موضوعه اشتباه نکنیم. گاهی فرض‌های پیش فرض‌هایی را در علوم اتخاذ می‌کنیم که براساس آنها علم را پیش می‌بریم و به نتایجش هم می‌رسیم، بدون این که اصراری بر اثبات، اثبات شدن آن داشته باشیم. و در همین رابطه که اسم این را گذاشتیم اصول مفروضه و همین گونه بدیهیاتی را که ما پذیرفتیم که شاید اصلا به دنبال اثباتش هم از نظر، یعنی تصور این که بخواهیم برویم اثباتش هم کنیم نداشتیم، در این که آنها را باز پایه قرار بدهیم و در کنار این‌ها هم اصول موضوعه هستند. یعنی این چهارتا مسأله؛ یکی اصول موضوعه ای، یک داده‌های علوم دیگری است، یکی بدیهیات ویکی پیش فرض‌ها یا اصول مفروضه، این‌ها ازهم تفکیک بشوند تا اصول

موضوعه نمایان تر خودش را نشان بدهد.

آقای ساجدی: آن‌هایی را که از هم تفکیک باید بشوند، بفرمائید: بدیهیات،

آقای سیف: بدیهیاتی که اصلا ذکر نمی‌شوند؛ یعنی ما به دنبال اثبات آنها نیستیم، یعنی به طور طبیعی پذیرفتیم آن‌ها را.

آقای ساجدی: بله.

آقای سیف: و داده‌های علوم دیگر، که به صورت، این داده‌ها می‌تواند به صورت اطلاعاتی باشد یا تحلیلی باشد که مثلاً از سیاست تحلیلی داریم که در اقتصاد از آن استفاده می‌کنیم، بدون این که این محور قرار بگیرد در اقتصاد، صرفاً به عنوان یک اطلاع، یک اطلاع محدود از آن استفاده می‌کنیم. و همین گونه اصول مفروضه که عرض کردم اجرایی برای صحت، یعنی اصراری برای صحت درستی آن نداریم، بلکه آنها را می‌پذیریم و می‌گوئیم اگر این گونه باشد، ببینیم نتایجش چیست؟ ووقتی در عمل به نتایجش می‌رسیدیم، آن وقت است که نسبت به آن قضاوت می‌کنیم و بعد هم اصول موضوعه. البته در این رابطه برادرمان آقای نهاوندی اگر لازم باشد توضیحات بیشتری را خواهند داد. البته، و ضمناً برای این که روشن بشود بحث، نسبت به تفاوت دو مفهوم اکسیوم وپاسیولت، که درواقع اصول متعارفه به ترجمه آن می‌شود گفت، و اصول موضوعه توجه داده شد؛ که در اصول متعارفه ما آنها را بدیهی فرض می‌کنیم، ولزومی به اثباتش نداریم. و در کل فکر می‌کنم برادرها بر این توافق داشتند که حالا به هر مفهومی که می‌خواهد باشد، اصول موضوعه، یعنی هرچه اختلاف هر در خود این مسأله باشد، ولی در عین حال اصولی هستند که در علوم، پایه قرار می‌گیرند و از علم دیگر گرفته می‌شوند، از علم شامل تر گرفته می‌شوند. که درمورد خود علم شامل تر هم بحث بود و به نتیجه‌ای که قابل ارائه باشد، نرسیدیم.

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که سیری که در بحث، صبح داشتیم، مسأله‌ای به نام اصول موضوعه را مورد بررسی می‌خواستیم قرار بدهیم؛ گفتیم اول دید کلی باید از آن داشته باشیم، تعریفی از آن بدهیم که ظاهراً استنباط من این بود که تقریبا واحدها به آن کلیتی که باید در این مورد برسند، رسیدند. قسمت دوم این بود که اصول موضوعه چه نقشی در علم دارد؟ وقتی یک اصل موضوعه‌ای را برای یک علم می‌پذیریم، این ارتباطش با موضوع علم چیست و در نتایج آن علم و ابعاد دیگر علم چه تاثیری دارد؟ چه نقشی دارد؟ وسومین قسمت هم ارتباط این اصول موضوعه بود با علوم شاملشان و در نهایت فلسفه. مجموعاً من [۵۳ : ۱۹ الی ۰۱ : ۲۰ قطع صوت] اصول موضوعه در علم، این را مورد بررسی قرار بدهیم و بعد بپردازیم به قسمت بعد ارتباط. اگر یک گونه‌ای بشود بتوانیم این بحث‌ها را امروز تمام کنیم ـ ان شاء الله ـ و فردا صبح به ادامه بحث دیگری بپردازیم. امیدواریم که خب کارآیی مان، کارآیی جلسه بیشتر باشد. از این نظر من با اجازه تان یک مرور خیلی کلی می‌کنم روی این سؤالات واحدها. یکی دوتا سؤال‌های تبیینی که بوده اگر [؟] جناب حسینی پاسخی بفرمایید بعضی از این

سؤال‌هایی که بوده در این مورد، و بعد دوستان به بحث بپردازند. بله، یک سؤال را به صورت خیلی کلی واحد یک طرح کردند که گفتند آیا ما از فلسفه به اصول موضوعه می‌رسیم، یا از اصول موضوعه به فلسفه می‌رسیم؟ این را یک توضیح مختصر بفرمائید در حدی که در حدود بحث ما هست.

استاد حسینی: اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین، بسم الله الرحمن الرحیم، همان کو که واحدی که آقای درخشان بودند، صحبت کردند،

آقای ساجدی: بله.

استاد حسینی: به حضورتان که عرض کنم ـ واحد چندم بود؟

آقای ساجدی: واحد آقای درخشان؟

آقای س: پنجم.

آقای ساجدی: نه خیر، ۵.

استاد حسینی: واحد ۵ گفتند، این بازگشت می‌کند به فلسفه و از فلسفه به منطق و از منطق به علت دلالت و بر می‌گردد به تغایر اشیاء با همدیگر، تغایر امور با همدیگر. حالا اگر از بدیهیات خارجیه شروع شده باشد؛ یعنی اگر از تغایرهای خارجی عینی شروع شده باشد، اصل می‌شود عین و خارج. اگر از بدیهیات نظری شروع شده باشد، اصل می‌شود آنچه که در نظر وجود دارد، آنچه که بدیهیاتی که در ـ به اصطلاح ـ بدیهیات ذهنی وبدیهیات نظری. روی هم رفته ۱ ـ اصول موضوعه از فلسفه می‌آید و اصول موضوعه فلسفه از منطق و اصول موضوعه منطق از بدیهیات نظری یا بدیهیات عینی. و هر دوی این دو بدیهیات نظری و عینی هم باز برمی گردد به یک امر قدر متقین بودن تغایر؛ یعنی به امور نفس الامری که بجای دیگر در فلسفه دلالت اشاره به آن باید بشود. خب، فعلا چیزی را که می‌خواهم عرض کنم جواب واحد یک، این است که از فلسفه می‌آید؛ یعنی در یک علم نمی‌آید هیچ اصل پذیرفته شده‌ای نداشته باشد، همین گونه بحث بکند، نتیجه بدهد یک اصل پذیرفته شده‌ای و آن را تحویل بدهد به علم بالاتر. از فلسفه می‌آید تا می‌رسد به آن علم؛ یعنی از علم شامل تر، اصول پذیرفته شده می‌آید به طرف علمی که تحت شمول است. اما در فلسفه‌ای که مبتنی بر اصالت عین باشد؛ این نتایجی که می‌گیرد مورد تغذیه فلسفه قرار می‌گیرد نه اینکه اصول موضوعه خودش را به هم می‌زند. مورد تغذیه فلسفه قرار می‌گیرد، و فلسفه پس از این که آن مطلب را توانست بر اساس اصول موضوعه منطقی خودش در خودش حل بکند، این بار دوباره انعکاس آن روی اصول موضوعه همان علم پیدا می‌شود؛ یعنی حتی در آن جایی که اصل را هم قرار بدهیم داده‌های خارجی، فلسفه‌مان هم ـ به اصطلاح ـ فلسفه علمی باشد؛ یعنی فلسفه‌مان تابع علم‌مان باشد، باز این گونه نیست که مستقیماً آن چرا که از علم به دست می‌آوریم، بلافاصله بیاید روی اصول موضوعه همان علم اثر بگذارد و بعد از طریق اثر گذاشتن روی اصول موضوعه خودش برود اثر بگذارد روی فلسفه. نه، یک سؤال طرح می‌کند برای فلسفه، که فلسفه براساس اصول موضوعه‌ای که در منطقش

دارد، مجبور است بیاید به این سؤال برخورد کند. بنابراین باز می‌بینیم آنجا اصول موضوعه منطق، تحت تاثیر آن چه که درخارج پیدا شده، قرار نمی‌گیرد؛ بلکه آنچه را که در خارج می‌بینند، با آن منطق چه کار می‌کنند؟ تبیین می‌کنند. و به همین دلیل فلسفه شان ممکن است در آن، یک تبیین جدیدی پیدا بشود ولی در منطقشان در اوتغییری نمی‌دهد، آنچه را که می‌بینند. روشن شد مطلب؟ واحد یک سؤالی که کرده بودند پاسخ گرفتند؟

آقای ساجدی: سؤال برای چه کسی بوده [؟] را روشن بفرمائید.

آقای محمدزاده: سؤال از، این سؤال از این جا ناشی شد که بحث درمورد همان اصول بود در ابتدا. وقتی ما از این اصول و این اصل‌ها صحبت می‌کنیم، آیا این اصل‌هایی هست که مبتنی بر واقعیت هم هست و ثابت هست، و لا یتغیر هست، یا نیست؟ به عبارت دیگر همان مسأله‌ای که عنوان شد، به عنوان مثال برای این مسأله که انسان حریص است، آیا این یک اصل کلی وثابت ولا یتغیر است یا نه؟ اگر این یک اصل باشد وما به عنوان یک اصل در یک مکتب روانشناسی که مبتنی بر یک فلسفه هست، این را اصل بگذاریم در آن جا، اگر یک جای دیگر خلاف این را اصل بگذارند، بنابراین آنها بعد نتیجه درست نخواهد داد در عمل؛ برای این که برخلاف آن اصل عمل شده. و بنابراین بعداز این که بحث شد در این مورد، به این نتیجه رسیدیم که اصولا مسائلی هم که ابتدا به عنوان فرضی مطرح بشود و بعد فلسفه روی آن حاکم بشود، این‌ها در مرحله اول یک حرکتی را دارد و یک ضد و نقیض‌هایی انجام می‌گیرد تا به آن مرحله اصیلت برسد، و بعد بر مبنای آن، فلسفه شکل می‌گیرد. و این که درست برعکس این باید باشد که ما مثلاً یک فلسفه‌ای را، براساس یک فلسفه‌ای به یک اصولی در یک علمی معتقد باشیم، و بعد در فلسفه‌های دیگر هم اصول دیگری برای همان علم معتقد باشند، بعد در دراز مدت آن اصول تغییر می‌کند که ما آن را اصل نمی‌دانیم، بلکه آنها فرضیه است، تئوری است.

استاد حسینی: ملاحظه بفرمائید این چیزی که عرض می‌کنم! ما درباره این که این ثابت باشد همیشه یا تغییر بکند، صحبتی نداریم. در، فرق با تئوری این می‌گذاریم که، تئوری در درون این علم درست می‌شود. از جای دیگر نمی‌آید، به صورت مبنا این جا قرار بگیرد. شما در اقتصاد، انسانی را توصیف می‌کنید که دارای مثلاً رفاه طلب است، چرا رفاه طلب است؟ دیگر این رادر اقتصاد بررسی نمی‌کنید. این را کجا باید بررسی کنید؟ باید در روانشناسی بررسی کنید. تغییر هم می‌خواهد کند، باید کجا تغییر بکند؟ در روان شناسی. اگر در معنی کلمه رفاه طلب بودن، تغییری حاصل شد، حتما در علم اقتصاد شما تغییر حاصل می‌شود. هرگونه تبیینی، هرگونه اضافه ای، هر گونه کمی رخ بدهد در این؛ مثلاً عرض می‌کنم، آمدیم در یک سلسله علوم را بریک مبنایی بنا شده بود چند قرن، بعد یک تحولی در آن پیدا شد، طبیعتا از آن بالا که تحول پیدا بشود، در کل این‌ها اثر می‌گذارد؛ یعنی در منطقش تحول که پیدا شد، بلافاصله در فلسفه اش اثر می‌گذارد، بلافاصله اش در ـ به حضورتان که ـ انسان شناسی، حیات شناسی اش، انسان شناسی اش، جامعه شناسی، همه این‌ها تحول پیدا می‌شود. روی آن ننوشته اصل نشناسیم آن را، مگر آن که لایتغیر باشد؛ روی آن هم ننوشته بدیهی باشد. داده علم دیگر هم به این

معنا نیست که یک داده عادی باشد سنگ زیرین این علم است که هر تغییری در آن پیدا بشود، درتمام مسائل این علم به صورت تابع اثر می‌گذارد. و از علم دیگر هم آمده. پس بنابراین اصول موضوعه لایتغیر نشد، فرضیات درونی یک علم نشد، جای بحثش در سعه و ضعیقش در علم دیگر شد، در این علم به صورت [۲۲ : ۳۱ قطع صوت] روشن شد مطلب؟ [۳۳ : ۳۱ الی ۳ : ۳۲ قطع صوت]

آقای برقعی: یک سؤالی بود که در واحد ما مطرح بود آن بود که. می‌خواهم ببینم [؟] فلسفه اصلاً از نتایج علوم است که وجود می‌آید، هیچ چیزی نیست خودش فلسفه، هیچ چیزی نیست جز از جمع بندی نتایج علوم، فلسفه بوجود می‌آید. این یک نظری است که می‌دهند، و خب می‌گویند و ممکن است یک نظریه علمی که ایجاد می‌شود در سطح جهانی و این نظریه وقتی مخالف می‌شود، یعنی ثابت می‌شود ومخالف می‌شود با یک فلسفه ای، آن فلسفه را اصلا کنار می‌زند، از بین می‌برد. وصحبت سر این جا است که نتایج علوم هستند که جهت فلسفه را تعیین می‌کنند؟ یعنی ما از اینجا وارد شدیم که فلسفه‌ای داریم؛ فلسفه، اصول موضوعه مارا تعیین می‌کند، واصول موضوعه ما آن، در آن علم یا در علم شامل ثابت می‌شود، و یک سیر ـ به حساب ـ طولی داریم. حالا یک عده‌ای دیگر درست به عکس این مطرح می‌کنند مسأله را، می‌گویند اصلا فلسفه چیزی نیست جز اینکه از ما از نتایج علوم آن فلسفه را به وجود می‌آوریم؛ یعنی خود فلسفه تابع از علم می‌شود.

استاد حسینی: این را کسانی که می‌گویند به آن [؟]

آقای درخشان: اجازه بفرمایید.

استاد حسینی: یک چند دقیقه‌ای روی یا یک دقیقه لااقل بحث همین گونه عرض کنیم خدمت تان؟ ولو بین الثنینی هست، ولکن گمان کنم شیرین باشد، خوب باشد برای جلسه هم. سؤالی که من می‌کنم و دوست می‌دارم پاسخ بفرمائید، استفاده کنم، این است که این آقایان به این گفته خودشان تا چقدر وفا دارند؟ اگر کسی صحبتی کرد و این صحبتش نظیر صحبت ذهنی گراها بود، می‌پذیرند که علم شامل تابع بشود؟ یعنی چه؟ یعنی اگر کسی آمد در روانشناسی، در انسان شناسی، که امری تابع فلسفه می‌شود، تابع شناخت است، گفت که من چیزی را حس کردم به نام مثلاً شهود، معاینه، آن صحبت‌هایی که درباره بعضی از افراد می‌شود ادعا کرد امر متافیزیک را، و این که ماده اصل نیست. فلسفه در این‌جا فلسفه ماتریالیزم، ماتریالیزم علمی تبعیت می‌کند، بگوید ماده اصل نیست یا نه؟ یا با منطقش می‌آید برای توجیه کردن این؟ من باب مثل من عرض می‌کنم، در میدان جنگ الان در عراق، بین ایران و عراق، کسی گفت که با چشمم دیدم وجود مبارک حضرت بقیه الله را. این را فلسفه مادی بلافاصله سعی می‌کند در خودش حلش کند، و بگوید جزمیت خاصی که این پیداکرده و اندیشه این و به هر حال آن حالا من آن، صحبت‌ها را نسبت دادنش را درست نمی‌دانم. به هر حال آن چیزی را که می‌گویند کانه کسی ـ معاذالله ـ بخواهد بگوید که این خیالات بر او مسلط شده. نهایت این خیلی پیچیده تر می‌گویند با آن صحبت‌ها الی آخر. آیا این خلاف هست با این حرف یا خلاف نیست؟ و آیا در عمل هم همین گونه عمل

می‌کنند؟ یا در عمل می‌آیند یک منطقی دارند، آن منطق شان از اصولی تشکیل شده و بر پایه‌ای قرار گرفته، حالا پایه هر چه، بعد ماده را، جهان بینی را، ماده را برآن اساس می‌بینند، ملاحظه می‌کنند؛ اول این که فرقش با جمع بندی علوم این است که آنالیزی که در فلسفه دارند، کاملاً در کلیات است، نه در جزئیات و بعد جمع بندی کل را هم به صورت قانونمندی حاکم، فلسفه حاکم بر حرکت بخش‌های درونی بیان می‌کنند، و بعد هم وقتی به هم که می‌رسند به یک رویداد، نمی‌پذیرند نقض آن مبنا را؛ یعنی نمی‌گویند که آنچه که این دیده، پس بنابراین یک شاهد عینی هست، بعد نقض چه چیزی؟ فلسفه مادی. تردیدی در فلسفه مادی نمی‌کند، بلافاصله تردید در دیدن این فرد می‌کنند.

آقای ساجدی: خیلی متشکر.

استاد حسینی: همین گونه نیست؟

برقعی: بله، عملا این ...

استاد حسینی: بله.

آقای برقعی: عملا این گونه می‌شود، ولی این مانع از این نمی‌شود من فکر می‌کنم که ...

استاد حسینی: که قولا یک ادعایی داشته باشد.

آقای برقعی: بله .

استاد حسینی: آن وقت قولا را من در همین جا یک سؤال می‌کنم. قولا ادعایی که باز دارند، فلسفه را برای چه چیزی پس لازم دارند؟ فلسفه آیا یک ـ به اصطلاح ـ دید جامع و کلی هست که قوانینی از آن می‌توانند استخراج کنند و پس از این که قوانین استخراج کردند، آن قوانین می‌آید تاثیر می‌گذارد در خود علم. می‌خواهم عرض کنم تازه بر مبنای خودشان هم که بیاییم، یک قدم تنزل کنیم، اول حرف شان را که پایبند به آن نیستند، بعد به فرض اینکه که پایبند به این [قطع صوت] آن وقت باز هم می‌خواهیم عرض کنیم. این‌ها از آن قوانین کلی بهره می‌گیرند [۳٦/۵۷ ـ ۳۸/۱۳ قطع صوت]

آقای ساجدی: بفرمایید!

آقای افضلی: این مطلبی که ایشان خیلی و محکم فرموده اند یک اعتراضی دارم، و بعد در رابطه با این اعتراض، یک سئوالی را مطرح می‌کنم که این سؤال جنبه روشنگری می‌تواند داشته باشد. به خصوص که این جا یک اصطلاحاتی به کار می‌رود که من عقیده ام این است که این اصطلاحات در ذهن افرادی که به کار می‌برند، یک تعریف مشخصی در موردش نیست. ببینید این که گفته شده است فلسفه از جمع بندی نتایج علوم به دست می‌آید وخودش استقلال ندارد، این یک حرفی است که از نظر خود ما پنبه آن مدتها است زده شده؛ یعنی آن کسانی که مدعی این قضیه اند که فلسفه از جمع بندی علوم بدست می‌آید، چیزی بیشتر از این نیست، حالا فرض بکنید یا مارکس این حرف را می‌زند، یا اگوست کنت این حرف رامی زند یا به صورت، و مدعی

فلسفه علمی هستند به این خاطر یا اصلا فلسفه را نشناختند یا علم را نشناختند. وگرنه آنچه که ما از فلسفه سراغ داریم با آن تعریف خاصی که از فلسفه می‌کنیم که علم به احوال موجود از آن نظر که موجود است، با این تعریف از فلسفه می‌بینیم که این حرف اصلا خیلی خیلی حرف ناپخته‌ای جلوه می‌کندکه فلسفه از جمع بندی نتایج علوم به دست می‌آید؛ نه، فلسفه برای خودش یک استقلال دارد. با وجود آن که مرتبط هست به علوم، از نتایج علوم یک سری استفاده‌هایی می‌کند، در عین حال همه این‌ها سرجای خودش، اما در عین حال استقلال دارد. اگر فلسفه را، این تعریف خاصی که ما از فلسفه داریم بپذیریم که همان متافیزیک هست. آن وقت در همین جا من سؤالم از استاد این است که این کلمه فلسفه و این کلمه منطق را مرتباً در محاوراتمان زیاد به کار می‌بریم. یک نکته‌ای را آن اولین جلسه استاد فرمودند در مورد تعریف فلسفه و آن این که فرمودند من فلسفه را که اینجا به کار می‌برم به معنای اصطلاح این فلسفه‌ای که الان به کار می‌رود نیست. این من دقیقا یادم است، فلسفه را این جا به معنای خاص این موضوع به کار می‌برند که فرمودند چیست. من می‌خواهم ببینم آیا هنوزهم بر سر آن تعریف هستند درتمام کلماتی که به کار می‌برند در مورد فلسفه؟ باز اصطلاح منطق را بکار می‌برند. این مشخص بشود منظور از فلسفه‌ای که به کارمی رود همین چیزی است که ما اصطلاحاً اسمش را متافیزیک می‌گذاریم؟ یا یک تعریف خاص خودش را برایش داریم؟ و منطق را هم که مرتبط می‌گوئیم، می‌گوئیم منطقی که مثلاً مارکسیست‌ها چنان، آیا باز مراد از این منطق چیست این جا؟ منطق به معنای خاص کلمه است؟ فلسفه به معنای خاص کلمه است یا نه؟ چون تا این مشخص نشود، هرکسی یک تعریف خاصی از فلسفه یا منطق در ذهنش باشد، خب این به یک نتیجه واحد نخواهیم رسید.

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که من این نکته را یاد آوری کنم که ما اگر قرار باشد این جا هر حرفی که بزنیم، بخواهیم تمام اصطلاحاتی که در طول حرفمان وطول صحبت‌مان به کار می‌گیریم، رویش بحث کنیم وروشن بشود و تعریف از آن بدهیم، بعد در خود تعریفش هم باز دچار همین مسأله باشیم، طبیعی است به هیچ جا نخواهیم رسید. لذا من به ذهنم می‌رسد که اگر لازم شد آقای حسینی، بله اشکال ندارد در خدمت تان هستیم. ولی آقای حسینی اگر لازم شد، محبت کنند بحث حدود تعریف نشده را طرح کنند که لازمهٔ کار ماست. وما به هر حال وقتی که داریم حرکت؛ یعنی بحث الان ما من اگر اصلا بحث را نفهمم این قدر می‌فهمم که بحث ما این که فلسفه چیست؟ نیست؟ یا اینکه منطق چیست؟ نیست و همین گونه برای این که زیاد هم از محدوده کلی جلسه خارج نشده باشیم این که اصول موضوعه هر علمی هم چیست؟ نیست. بلکه آن چیزی که مورد بحث ما است، یک چیزی است به نام اصول موضوعه‌ای که در طول هفته گذشته مقدار زیادی به کارش بردیم، جهت دارا بودن علم به این مسأله بر می‌گشت، یک پایه حداقل جهت دارا بودن، و حالا این هفته گفتیم این که پایه قرار گرفته بود، چیست؟ لذا خب، این مسأله به هر حال یک مقداری رعایت بشود. جناب آقای درخشان شما. قبلاً، قبل از آقای حسینی صحبت می‌کنید یا، یعنی با توجه به بحث تان و بحث آقای افضلی؟

آقای افضلی: [؟]

آقای ساجدی: باشد!

آقای افضلی: [؟]

آقای ساجدی: یعنی اگر وارد بشوند بگویند فلسفه چیست و منطق چیست؟ دیگر معنایش این نیست که این هم یعنی اصول موضوعه چیست؟

آقای افضلی: [؟]

آقای ساجدی: بفرمائید، بله.

آقای افضلی: [؟] درباره این که تعریف فلسفه بعد بیائیم باز یک بحث جدید را شروع بکنیم آیا این تعریف درست است، نیست، چگونه است؟ یا منطق چرا؟ حداقل به عنوان یک جمله که مشخص بشود ما هستیم که مرتباً می‌گوئیم فلسفه تا آخر، توجه داشته باشید ما تعریف‌مان ازفلسفه این جمله است و منطق این جمله. یک تعریف دو جمله‌ای از فلسفه و منطق من گمان نمی‌کنم یک وقت خاصی را بگیرد و آن قدر ـ به اصطلاح ـ ارزش عملی وتئوریک داشته باشد که در تمام مباحثی که ما به کار می‌بریم، مرادمان روشن باشد فقط استاد همین را بفرمایند که آیا منظورشان از فلسفه همین فلسفه به معنای خاص کلمه هست یا نه؟ کفایت می‌کند. و بعد سؤال من در مورد، یک سؤال در مورد اصول موضوعه دارم و آن، این که ما در اینجا آیا درصدد اختراع یک تعریف برای اصول موضوعه هستیم؟ یا درصدد کشف تعریف اصول موضوعه هستیم؟ ما جمع خودمان را کنار بگذاریم، اصول موضوعه که در تمام علوم به کار می‌رود یک تعریف خاصی دارد، ما غرضمان از طرح این سؤال چیست؟ فقط به این خاطر که ببینیم که آیا همه این تعریف را می‌دانند؟ آیا منظور این است و بعد ادامه بدهیم؟ یا این که نه، ما خودمان می‌خواهیم اصلا برای اصول موضوعه یک تعریف جدیدی پایه ریزی بکنیم؟ و اگر می‌خواهیم یک تعریف جدید پایه ریزی بکنیم، آیا به کاربردن اصطلاح اصول موضوعه که خودش یک تعریف قبلاً مشخصی دارد برایش، ـ به اصطلاح ـ برای این قضیه درست هست یا نه؟ این درست مثل این می‌ماند که ما بیائیم بگوئیم خودکار چیست؟ آیا درصدد تعریف جدیدی از خودکار هستیم، یا این همین تعریفی که وجود دارد می‌خواهیم بفهمیم چیست؟

آقای درخشان: من می‌خواستم از برادرمان آقای افضلی یک خواهشی بکنم. وقتی که شما سؤالی را مطرح می‌فرمائید، علاوه بر این که این مسأله در ذهن جنابعالی هست با بیانش، فکر جلسه را هم معطوف به آن مسأله می‌کنید و جلسه دارد راجع به آن موضوع فکر می‌کند. شما لحظه‌ای قبل مسأله فلسفه و منطق را بیان کردید، در ارتباط ـ خیلی معذرت می‌خواهم ـ در دو لحظه قبل ترش، یعنی در دو مرحله قبل تر، در رابطه با صحبت برادرمان که راجع به فلسفه علمی صحبت می‌کردند، نظری گفتید و بعد در ارتباط با آن تعریف، فلسفه و منطق را خواستید، بنابراین جلسه داشت راجع به آن فکر می‌کرد. بلافاصله مسأله‌ای راجع به اصول موضوعه بیان

کردید، ما هنوز در آن فکرها بودیم، دیدیم مسأله دیگری مطرح شد. بنابر این شما با صحبت تان ما را در سه مرحله گذاشتید. هنوز مرحله اول بودیم، نکته دوم مطرح شد؛ داشتیم نکته دوم فکر می‌کردیم، شما نکته سوم را مطرح کردید. و این از نظر شخص من احتمال دارد جلسه ...

آقای افضلی: خب آخر گفتم آن دوتا مطلب اول را جواب نمی‌دهیم به خاطر اینکه به بحث مربوط نیست.

آقای درخشان: خیلی معذرت می‌خواهم! آن قسمت اصول موضوعه‌ای که الان مطرح فرمودید ارتباطی نداشت با آن فلسفه علمی برادرمان و آن تعریفی که جنابعالی از حضور استاد تقاضا کردید که تعریف بکنند. این است که اگر یک مسأله را هم مطرح بفرمائید، ما بهتر می‌فهمیم راجع به آن، تا این که این مسائل را این‌گونه پیاپی مطرح می‌کنید، بدون اینکه آدم [؟] بکند.

آقای افضلی: آخر فرمودند [؟] که آن را جواب نمی‌دهیم. علت آن این بود که من برگشتم روی تعریف اصول موضوعه. گفتند آن را جواب نمی‌دهیم، ما نمی‌خواهیم این جا تعریف فلسفه بکنیم من جواب سؤال خودم.

آقای درخشان: هنوز معلوم نبود که جواب ایشان می‌دهند یا نه و این‌ها یا. اگر می‌دانستی جواب نمی‌دهند، خب، چرا مطرح کردید؟ اگر مطرح کردید، دیگر چرا مسأله بعدی را مطرح کردید که در ارتباط نبود با مسأله قبلی. این که ما در یک آشفتگی فکری می‌رویم وقتی که با سؤالات متنوع وتا حدی بدون ارتباط با هم مواجه می‌شویم. خیلی معذرت می‌خواهم این گونه صحبت کردم، ولی خب می‌بخشید اگر رعایت ادب نمی‌کنم.

آقای افضلی: خواهش می‌کنم!

آقای ساجدی: [؟]

استاد حسینی: تذکر کوچکی من عرض می‌کنم. ـ به حضورتان که عرض کنم ـ این نکته‌ای را که می‌گویم باز شاید شامل باشد نسبت به کل سیری که تا حالا در بخش‌های مختلفی که در آینده هم در خدمت ...

آقای س: صدای تان نمی‌آید.

استاد حسینی: صحبتی را که عرض می‌کنم، این راجع به کل بحث‌هایی که در آینده هم در قسمت‌های مختلف می‌شود، هست. و در آن هم یک نکته دقیقی وجود دارد، هر چند خارج از بحث اصول موضوعه هست، ولی به دلیل این که شمول روی همه بحث‌ها دارد، مجبورم تذکر بدهم، هر چند تذکر کوتاه. ببینید! وقتی ما می‌گوئیم اندازه این قلم را برابری یقینی آن را، ما نمی‌توانیم در علم تدریجی الحصول به دست بیاوریم، یعنی می‌گوئیم فرض کنید اگر گفتیم ۱۵سانتی متر هست یا اگر یک ابزار دقیق تری پیدا کردیم یا کمتر بودن این یا بیشتر بودنش روشن می‌شود؛ یعنی می‌شکند این حرف ما. اگر گفتیم ۱۵کمتر نیست، ۱۶بیشتر نیست، و بعد گفتیم فرضاً ۱۵و ۵ میلی‌متر فرض کنید الی آخر، آن نحوه‌ای که چندین بار عرض کردیم خدمت تان. اگر آن گونه ما گفتیم، معنایش این است که می‌پذیریم یک مقدار اجمال در تبیین طول این قلم؛ یعنی برابری یقینی

ندارد ادراک ما نسبت به طول این قلم. قدر متیقن دارد. ـ این را خوب دقت کنید! ـ قدر متیقن دارد، ولی برابری وانطباق حقیقی ندارد. عین همین مطلب هست در مفاهیم؛ مفاهیم هم تعریفی که از آن می‌دهید، پس از یک مقدار که علم پیشرفت کرد، تعریفتان دقیق تر می‌شود؛ یعنی می‌پذیرید که در آن یک اجمال وجود دارد. اگر توجه به این بکنیم که ـ به اصطلاح ـ مرحوم آخوند خراسانی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ که فصول حقیقی اشیاء را، خداوند وکسانی که علم لدنی دارند می‌دانند که علم شان به اشیاء، علم حضوری هست، این اشیاء همان گونه که هستند حاضرند در نزد آنها و علوم و قوانین وهمه چیز، آن وقت بر می‌گردید به یک نکته دیگر؛ ملاحظه می‌کنید که اگر هر چیزی را شما بگوئید وبخواهید از آن تعریف فیکس بدهید، آن تعریف، اگر تعریف شرح الاسمی باشد که خودتان یک اسمی را قرار بدهید، بعد بخواهید آن اسمی را که قرار دادید، فیکس تعریف کنید، آن می‌توانید. ولی اگر بخواهید یک مفهوم را بیان کنید، یک قانون را بیان کنید، اگر این گونه باشد، حتما قسمتی در آن اجمال هست، و در غیر این صورت رشد برای علم محال است. حالا پس بنابراین کلمه مثلاً عرض می‌کنم فلسفه چیست؟ علم چیست؟ الی آخر، در تمام این‌ها و در کلمات خیلی عادی تر از این ها، در مفاهیم همین بحث پیش می‌آید. در مفهوم‌ها که ما می‌خواهیم در مفاهمه، در صحبت کردن به همدیگر منتقل کنیم. این به معنای این نیست که پس همه چیز دارای تردید است، نمی‌شود کار کرد. یک قدر متیقنی، یک اندازه یقینی دارد. ولی باز در اندازه یقینی هم این گونه نیست که مکتب‌های مختلف نسبت به یک مطلب، ادراکات مختلفی ارائه ندهند. ممکن است به من برسند، سؤال بکنند فرهنگ چیست؟ یک مطلب را بگویم. به دیگری برسند، بگویند فرهنگ چیست؟ آن یک مطلب دیگری را بگوید. به شخص سومی؛ لذا شما اگر یک مقدار عنایت بفرمائید در مکتب‌های مختلف، ملاحظه کنید، می‌بینید در تعریف خود این مفاهیم هم خوب که غور که بکنید، می‌بینید، بله از دید این مکتب می‌شود یک چنین چیزی. یعنی همان قدر متیقنش هم رابطه دارد با آن مکتبش، و از دید یک مکتب دیگر چیزی دیگر. البته هرگاه شما بخواهید مقابله به همه شان بکنید، باید دست روی جایی بگذارید که هیچ کدامشان منکر نیستند! این سرجای خودش محفوظ؛ یعنی یک قدر متیقن کل را ملاحضه بکنید و از آن جا حرکت را آغاز بکنید. والا این که، مثلاً عرض می‌کنم ما بگوئیم یک چیزی را درباره، تعریفی درباره اصول موضوعه. شما بگوئید که این اختراع خودتان است، یا کشف است بنده می‌گویم تازه آن موقعی که می‌گوئید کشف است؟ کشف یقینی هست یا کشف نا یقینی؟ اگر کشف نایقینی هست، کشف من وکشف قبل از من و بعد از من حتما فرق باید داشته باشد، [؟] کشف می‌شود. این گونه نیست که یک قانون دیگری که در یک علم پیدا می‌شود، هیچ گونه اثری درسعه یا ضیق قانون قبل نگذارد. به نحوه‌ای در ادراک نسبت به قبل موثر است. حداقل این است که تبیین بیشتری می‌کند، حالا نمی‌گوئیم نقض می‌کند، می‌گوئیم اولی را یقینی شما گرفتید، مطلب صحیحی بوده، دومی هم مطلب صحیحی هست؛ اولی را نقض نمی‌کند، نمی‌شکند اولی را، بلکه آن را روشن تر می‌کند.

بنابراین من صحبت را کوتاه می‌کنم. عرض می‌کنم که قبل از این که به دنبال این باشیم که بخواهیم خیلی فیکس نگاه به بحث بکنیم، بحث را اول جلسه‌مان خودش می‌داند، نه این که بحثی است که فرضاً؛ طرح خب، یک مطلب طرح در هر جلسه‌ای یک کسی باید یک چیزی طرح کند دیگر. این گونه که نمی‌شود هیچ کسی هیچ چیز طرح نکند؛ یک سیر ابتدائی و پیشنهادی هم طبیعتاً باید داشته باشد بعد جلسه هست که رویش بررسی می‌کند، فکر می‌کند نقد می‌کند، ابرام می‌کند، نقض می‌کند ـ به حضورتان که عرض می‌کنم ـ ابرام می‌کند ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ و به پیش می‌رود. به هر حال آنچه را که حضرتعالی می‌فرمائید که این حرفی است که کوبیده شده، بله بسیار خب! ما فرض می‌گیریم که هر حرفی را که جناب آقای برقعی زدند درباره فلسفه علمی، حرفی هم باشد کوبیده شده. ولی حرفی است و روی آن مفاهیمی حداقل درست شده و در کنار آن حرف‌های دیگری هم هست و این گونه نیست که در موضعی که بخواهیم هر مطلبی را بگوئیم، باید آن را نقض به مبنای خودش کرد، باید آن را آورد در آن مبنایی که خود آن قبول دارد؛ یعنی از دیدگاه یک اصل پذیرفته شده نسبت به کل، صحبت کرد و آمد جلو. والا اگر بگوئید که ما کاری به اصل پذیرفته شده عام نداریم، کار داریم که خودمان چه چیزی می‌گوییم، آن یک مقدار کمی ضیق می‌کند دایره بحث را. من معذرت می‌خواهم از این که اضافه صحبت کردم.

آقای ساجدی: خیلی متشکر. عرض کنم که اگر دوستان اجازه بدهند من یک جمع بندی مختصر کنم و این مقدار مختصری که به وقت باقی مانده، بپردازیم به قسمتی از بحث که واحدها بتوانند به خوبی بحثشان را ادامه بدهند و به بن بست، کار واحدها نخورد. از این نظر اشکالات فردی را احیانا اگر دوستان دارند، بعد خودشان به شکلی با بحث کردن با سایر دوستان، یا برخورد به منابع حل کنند. احیاناً اگر خب، لازم بود، بعد هم صحبت می‌کنیم روی آن. عرض کنم که آن چیزی که اجمالاً می‌توانیم به آن برسیم و ظاهراً دوستان گفتند، دیدی بود از مسأله اصول موضوعه وتعریفی داده شد از این مسأله. به صورت کلی می‌پذیریم که اصول موضوعه، اصل‌های پذیرفته شده‌ای هستند که در هر علم به عنوان پایه قرار می‌گیرند؛ این تعریفی که خب، دوستان به شکل‌های مختلف آن را بیان کردند. یک اشاره‌ای مختصر کنم در مورد واحد ۳ که گفتند که واحد از این حد جلوتر نتوانسته برود و مرتباً این گفته شده که شما اصل را با اصل تعریف می‌کنید، می‌گوئیم اصول چیست؟ می‌گوئید اصول، اصول است؛ من خیلی کوتاه اشاره می‌کنم و وارد بحث دوم می‌شوم، عرض می‌کنم که ما نمی‌خواستیم ببینیم اصول چیست؟ که بگوئیم اصول، اصول است. می‌خواستیم ببینیم اصول موضوعه چیست؟ اصل‌های موضوعه چیستند در هر علم؟ وگفتیم اصل‌های موضوعه، اصل‌هایی هستند که در هر علم پذیرفته شدند، به عنوان پایه در آن علم قرار می‌گیرند. لذا روی کلمه اصل بحث نبوده که اصل را با اصل تعریف کرده باشیم. آن چیزی که در مورد بحث بوده، موضوعه بوده و اصل‌های موضوعه. دوستانی که، بعد می‌رسیم به مرحله دوم بحث‌مان که نقش این اصول در علمی که به عنوان اصلش پذیرفته شدند، چیست؟ یعنی اصول موضوعه یک

ارتباط با داخل علم دارد، یک تاثیر در داخل موضوع علم دارد، یک ارتباط با علوم شامل خودش دارد که در نهایت به فلسفه می‌رسد؛ این دوتا را باید سعی کنیم تمام کنیم. از این نظر دوستانی که ابتدائاً یکی از دوستان که آمادگی دارند، چون من سؤالات هر چه مرور می‌کنم، هیچ کدام از واحدها بحث در این قسمت دوم نکردند. این یا می‌تواند به معنای پذیرش همه دوستان تلقی بشود که احتمالا با سابقه‌ای که داریم این گونه نیست، یعنی قاعدتاً نیست. و یا این که نه اصلاً هیچ کس قبول ندارد. به هر حال یکی از برادرهایی که این مسأله را با توضیحات صبح و مطالعات خودشان آشنا هستند، محبت کنند کوتاه یک توضیح بفرمایند در مورد نقش علوم موضوعه در هر علم. هر کدام از دوستان آمادگی دارند در خدمتشان هستیم.

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: بله، من اجازه بدهید برای بعد باشد، چون واحدها متوقف می‌شوند.

آقای حشمتی: اجازه بدهید. من یک مطلبی دارم.

آقای ساجدی: بیست ودو را روشن کنید، البته [؟]

آقای حشمتی مولائی: بسم الله االرحمن الرحیم، من می‌خواهم یک توضیحی را برای برادر ساجدی این جا مطرح کنم و آن این هست که همان گونه که استاد فرمودند ما مسئول هستیم این جا که نسبت به مطالبی که مطرح می‌شود، ایستادگی کنیم. این گونه نباشد که ما بیائیم وبگوئیم اصول موضوعه چیست؟ این حل شد، برویم روی نقش آن. این اصلا رابطه مستقیم دارد این‌ها با هم! تا شما چیستی اصول موضوعه را این جا حل نکنید، اصلا نقش، دنبال توصیفش رفتن، مثل آن فیلی می‌ماند که عده‌ای کور هرکدام یک گونه توصیف این را؛ یکی دست می‌مالید به پایش، می‌گفت این یک ستون است، یکی. ما اینجا درمورد چیستی واقعاً در گروهمان با بن بست روبه رو شدیم، و اصلا مطلب را بنا شد بیاوریم در جلسه مشترک، آنجا قبول کردیم که نمی‌توانیم در این مورد صحبت کنیم ومطلب دیگری پیش کشیده شد. ولی چون مسئولیت داشتیم که حتی این وقتی که تلف می‌شود و روی این مطالب بحث می‌شود، از نظر شرعی باید جلسه مشترک برای ما تعیین موضع کند. موضع را ما در گروه‌های فرعی نمی‌توانیم خودمان واقعا تغییر بدهیم. در مورد چیستی، ما به این نتیجه رسیدیم که این تعریفی که در مورد اصول موضوعه شده، تعریف جامع و مانعی نیست و توتولوژی است؛ یعنی یک دور و تسلسل است. اصل ها، اصول موضوعه، این گونه تعریف کردیم که اصل‌های پذیرفته شده‌ای است که درهر علم به عنوان پایه به کار می‌رود. پایه خودش ترجمه‌ای است از اصل. شما در واقع می‌گوئید که اصول عبارت است از اصول توصیفش را من فعلا کاری ندارم، که در واقع پذیرفته شده است، حالا این پذیرفته شده چگونه پذیرفته شده؟ آن می‌رود روی در واقع توصیف و چگونگی. ولی در واقع این جا که می‌گوئید اصل‌ها عبارت است از اصل ها، من می‌گویم این نمی‌تواند به ما جواب قانع کننده بدهد و در واقع یک نوع دور و تسلسلی است که ما داریم به همان صورت کور و بسته رهایش می‌کنیم، و می‌رویم دنبال نقشش. این است که من خواهش می‌کنم

که تا این مطلب کاملاً پخته نشده و مشخص نشده، در قسمت دوم رفتن، یک مقدار کار ما را عبث خواهد کرد.

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که ـ باشد! ـ دوستانی که موافقند که بحث را در همین قسمتی که برادرمان آقای حشمتی مولائی مطرح می‌فرمایند، ادامه بدهیم، لطفاً دستهایشان را بلند کنند.

آقای درخشان: اجازه می‌دهید من قبل از آن رأی گیری، من یک نکته‌ای را عرض کنم.

آقای ساجدی: بله، اجازه بدهید من رأی گیری ام به یک جایی برسد، باشد! در خدمت تان هستم.

آقای درخشان: چون مربوط به همین رأی گیری است.

آقای س: [؟] رأسی گیری کنید.

آقای ساجدی: بله؟

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: ما همه اش ۲۰ دقیقه وقت داریم، اگر که بخواهیم بشکافیم و بعد رأی بگیریم که تعطیل کنیم یا نه؟

آقای س: [؟] شما گفتید که به این مسأله برگشت می‌کند.

آقای ساجدی: بله، علی‌ای حال نه چون مسأله بر می‌گردد به شخص، یعنی تصمیم گیری من، دیگر نباید تصمیم بگیرم در این مورد. لذا من دیگر قاعدتاً، یعنی با اعتراض آقای حشمتی تصمیم گیری ام از حیّز انتفاع ساقط است حداقل در این مورد. ولذا جمع باید تصمیم بگیرد که چه کار کنیم من نظر خودم را عرض کردم.

آقای درخشان: [؟] من یک نکته‌ای دیگر بگویم. [پایان نوار و شروع نوار دوم] نکته‌ای که برادرمان آقای حشمتی فرمودند کاملاً به جا است، به این معنی که اصول موضوعه در کلیت بحث شده. و الان باید شکافته بشود. نکته‌ای که من می‌خواهم عرض بکنم این است پیشنهاد جنابعالی هم هیچ تعارضی ندارد؛ به این معنی که اگر ما با یک مثالی نقش اصول موضوعه را در شکل بندی یک علم و در جهت دادن به پیشرفت‌های علمی در آن زمینه بیان کنیم، در نهایت هم نقطه نظر شما رعایت شده، هم در حین آن مثال ما دقیقاً احساس می‌کنیم یک حالت کاملاً ملموسی متوجه می‌شویم که اصول موضوعه چه هستند وچه نقشی دارند در شکل بندی قوانین یک علم، و در جهت دادن به آن. در بهترین آن هم فکر می‌کنم راجع به اقتصاد است که ما بیائیم یک مثالی بزنیم. ببینیم مثلاً اصول موضوعه اقتصاد، یکی اش را مثال بزنیم، بعد ببینیم چه گونه است، آخر که می‌گویند قوانین اقتصادی از این اصول موضوعه در واقع منبعث شده اند یا متکی هستند و لهذا بینش و فلسفه حاکم برآن **اصول منتقل شده اند به آن قوانین اقتصادی چیست؟ و چگونه است که آن اصول** موضوعه و بینش حاصل برآن جهت می‌دهد در حرکت و تفکر اقتصادی؟ اگر ما این را با یک مثال اقتصادی روشن کنیم، فکر می‌کنم که مسأله شما تا حد زیادی حل بشود.

آقای حشمتی: امیدوارم.

آقای ساجدی: بله.

آقای درخشان: حالا اجازه بفرمائید من اقتصادی، مثالش را [؟]

آقای ساجدی: بله. آقای برقعی. اجازه بفرمائید، ۳ را روشن کنید ـ باشد ! ـ بله، بفرمایید.

آقای برقعی: من این گونه استنباط کردم که شما یک مسأله‌ای را فرمودید راجع به اصول موضوعه و ایشان می‌گویند تعریف برمی گردد به دوباره به خودش. ما اول دو چیز من فکر می‌کنم که اگر بشکافه، قضیه حل می‌شود؛ یکی این که اول ببیند اصل را قبول دارند یا نه؟ تعریف اصل را معین بکنیم، اگر اصل تعریفش معین شد، آن وقت داریم یکی از اصول را می‌گوئیم به نام اصول موضوعه.

آقای ساجدی: بله.

آقای برقعی: حرف شما کاملاً به جا است. شما می‌گویید ما این را می‌پذیریم ولی من مثل این که متوجه هستم خود مسأله اصل، معلوم نشده. بنابراین قبل از این که برگردیم به هر چیزی، من معتقدم که اگر آقای حسینی صلاح می‌دانند، یک تعریف بدهند اصل چیست؟ آن وقت اگر این تعریف را دادیم، آن وقت اگر گفتیم اصول موضوعه از اصولی هستند که چنین هستند، تعریفمان غلط نیست آن وقت. خود اصل را مشخص کنیم تا بعد برسیم سر دومی آن.

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که، البته من حرفی ندارم که آقای حسینی اصل را هم توضیح بدهند، ولی نمی‌دانم چه تضمینی وجود دارد که پس از این که ایشان مثلاً ایشان فرمودند اصل «آ» هست، بعد مجبور نشویم بگوئیم «آ» چیست. و بعد آن را که، یعنی همین مسأله‌ای که طرح که ...

آقای برقعی: [؟]

آقای ساجدی: که لذا عرض کردم آنچه که مورد بحث ما است، این نیست که اصل چیست؟ که فرمودند اصل را با اصل تعریف می‌کنیم. اصل پایه است می‌فرمایند خودشان. من هم عرض می‌کنم اصل، اصل است. اما اصول موضوعه چیست؟ در این بحث بوده. علی‌ای حال باز دارد الان وقت در این می‌گذرد، دوستانی هم نوبت گرفتند. این گونه موقع‌ها من نمی‌دانم متاسفانه چون علم غیب ندارم، نمی‌دانم دوستان می‌خواهند در چه قسمتی بحث کنند، رها کنم الان بحث را که ادامه بدهد، ادامه پیدا کند به همین ترتیب یا نه؟ علی‌ای حال استدعا می‌کنم دوستان توجه به مطلب به هر حال دارید، آقای حشمتی هم توضیح دادند، برادرمان جناب دکتر برقعی هم توضیح دادند. دوستانی که موافقند به صورت خاص برگردیم روی بخش، یعنی روی همین بحث آقای حشمتی که اینجا تعریف داده نشده و ما اگر بدون روشن کردن این تعریف جلو برویم، دقیقا مثل این است که، مثلاً دستمان را به دمش، دم فیل بکشیم، بگوئیم که فلان چیز است، به پایش بکشیم، بگوئیم مثل کوری که با فیل دارد تماس می‌گیرد. اگر این هست یعنی و ضرورت دارد، دوستانی که موافقند در این قسمت باید بحث بشود، لطفاً دست هایشان را بلند کنند.

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: با اجازه تان نه، می‌بخشید! عرض کنم که با این که هیچ وقت نیست، ربع ساعت وقت داریم، قرارمان براین بود که آقای درخشان یا خودشان یا یکی از دوستان دیگر که فرمودند در قسمت دوم بحث کنیم که نقش اصول موضوعه در علم چیست؟ در علمی که آن اصول به عنوان اصل‌های پذیرفته شده اش قرار می‌گیرند. این را یکی از دوستان لطفاً، هر کس وقت می‌خواهد بفرمائید.

استاد حسینی: [؟]

آقای ساجدی: نه خیر.

آقای س: [؟] چه هست [؟]

استاد حسینی: این رأی گیری تان درست کردید [؟] هر کس نظر خودش [؟]

آقای س: ارتباط با [؟] چیست؟ [؟] که اگر شخصی شد دقیقا این چیست، ما راحت می‌گوییم جواب داده می‌شود خود به خود.

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: بله، بله می‌بخشید. من تصمیم بگیرم یا جلسه؟ هرکدام از دوستان می‌خواهند صحبت کنند بفرمایید.

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: اگر من تصمیم می‌گیرم، تصمیمم را گرفتم قبلاً، عرض کردم بحث دوم. اگر بنا بود جلسه تصمیم گرفت، تصمیم گرفت وگفت بحث دوم؛ لذا اعتراض دوستان وارد نیست.

آقای س: [؟] یک ربع دیگر به نفع شما ادامه فردا هم هستیم، فردا بر می‌گردیم دوباره سر همین قضیه حالا یک ربع هم [؟]

آقای ساجدی: بله.

آقای س: سبک شما ادامه می‌دهیم. بعد فردا برمی گردیم سر این قضیه، ببینیم به جایی می‌رسیم [؟]

آقای ساجدی: مثل این که ما مظلوم تر از همه هم هستیم.

آقای س: بله. یک ربع هم ما به سبک شما می‌رویم جلو.

آقای ساجدی: عرض کنم که اجازه بدهید توضیح بدهند، اگر روشن نشد، یعنی دیدیم به همان ترتیب واقعا گنگی است که جلو می‌رویم، باز در خدمتتانیم.

استاد حسینی: رأی گیری را نفهمیدند، مثل اینکه!

آقای ساجدی: آقایان رأی گیری را متوجه شدند؟ آقای حسینی می‌فرمایند رأی گیری را دوستان متوجه نشدند؟!

استاد حسینی: [؟] شل شد، بعضی‌ها دست می‌آوردند، بعضی آرام می‌آورند، شل بود، نه سفت دست می‌آورند [؟]

آقای ساجدی: بله.

آقای س: [؟] رأی گیری بشود که ...

آقای ساجدی: می‌شود همین گونه ما مرتباً صبر کنیم، بعد یک ربع تمام بشود برود.

آقای س: [؟] .

آقای ساجدی: ببینید دوستان اجازه بفرمایید استدعا می‌کنم. آقای درخشان، خودتان محبت بفرمائید در [؟] که مرتبط می‌ببینید دو تا بحث را، مثال بزنید، یعنی نقش علم را،اصول موضوعه را در علم با مثال یا هر توضیحی، روشن بفرمائید. به گونه‌ای هم توضیح بدهید که به فرمایش خودتان ارتباط حفظ بشود، آقای حشمتی هم به جوابشان برسند. **۲۲**را روشن بفرمائید.

آقای درخشان: فرض بفرمائید در اقتصاد، در اقتصاد کینز مثلاً، صحبت در این هست که انسانی که موضوع بحث اقتصاد است، این چه خصوصیتی دارد؟ این انسان در پی حداکثر کردن سودش است. حالا اگر ما بیائیم بگوئیم در یک واحد تولیدی، در یک کارخانه، در یک صنعت، چگونه است که هزینه‌ها بایستی حداقل بشود؟ و چرا قیمت باید در این حد تعیین بشود؟ این برمی گردد به این که سود کارخانه باید حداکثر رشد را داشته باشد. دیگر این جا این سؤال مطرح نمی‌شود که چرا سود کارخانه باید حداکثر بشود؟ این نقطه شروع است، یعنی این اصلی است که ما می‌گیریم، این اصل، در یک ارتباط دائمی هم هست با قوانین اقتصادی که استخراج می‌شوند، به این صورت که فرض بفرمائید اگر ما بیائیم و بگوییم چرا شما می‌خواهید؟ چرا این اصل گذاشتید؟ چرا نقطه حرکت تان این هست که انسان حریص است، انسان می‌خواهد سودش را زیاد کند؟ جواب خواهند داد که این به خاطر این است که تعادل از این راه تامین می‌شود، رشد از این راه حاصل می‌شود، فراوانی کالا و نهایتاً مصرف از این راه حاصل می‌شود. فرض بفرمائید که ما یک قدم جلوتر برویم در تحلیل اقتصادی‌مان و بگوئیم بسیار خب، چه چیزی نتیجه این موضوع خواهد شد که سود یک شخص در فعالیت تولیدی باید حداکثر بشود؟ می‌بینیم که در برنامه تولید و در برنامه توزیع منابع جهت تولید، یک مکانیسم‌های خاصی مطرح می‌شود. آن مکانیسم خاص چه می‌گوید؟ آن می‌گوید بایستی عوامل تولید در شعبه‌هایی از تولید و صنایع مصرف بشوند و به کار بیایند که بازده حداکثر داشته باشند. آن بازده حداکثر در واقع تامین کننده حداکثر سود است برای واحدهای تولیدی. پس ببینیم این حداکثر سود واحد تولید در همه جا نفوذ دارد. مسأله بعدی که به موازات این مطرح می‌شود، چیست؟ این است که منظور از منظور آنها از اینکه یک فرد در پی حداکثر کردن سودش است که این دارد عقلایی فکر می‌کند. اگر ما برویم با آنها بحث بکنیم، بگوئیم چرا شما عقب این هستید؟ می‌گوئید مگر شما قائل نیستید که انسان باید عقلایی فکر کند؟ چگونه هست که شما می‌خواهید پس تصمیم بگیرید که

در فلان جا سرمایه گذاری کنید یا در این بخش سرمایه گذاری کنید؟ آیا مگر نه این است که شما در جایی سرمایه گذاری می‌کنید که بزرگترین بازده را داشته باشد؟ آیا پس این به این معنی نیست که شما می‌خواهید سودتان را حداکثر بکنید؟ پس می‌بینید که ما مجاب می‌شویم با این بحث که خیلی خب پس شاید هم به نظر می‌آید که اشکالی هم نداشته باشد خب، به این که [؟] یک نوع وجه علمی می‌خواهند بدهند به این اصل موضوعی شان. تمام صحبت من در این جا است! که این نیستش که ما مثلاً برویم به آنها بگوئیم که شما آدم‌های خیلی در واقع حالا نمی‌گویم خدانشناس، آنها شاید قائل نباشند، که اصلا انسان حریص را آوردید مبنا قراردادید، این‌ها می‌گویند این نیست. شما اگر غیر این بکنید، علمی نیست. می‌گویم شما بسیار خب برای اقتصاد اسلام بروید یک فکری برای خودتان بکنید، یک چیز دیگری را اصل قرار بدهید، چگونه می‌خواهید تصمیم بگیرید؟ چگونه می‌خواهید بهترین تصمیم را در اقتصاد بگیرید؟ آیا نه این است که می‌خواهید در هر لحظه ای، در هرجایی بالاترین بازار را داشته باشید؟ بنابراین سرانجام برمی گردید به همین اصل که انسان بایستی در پی حداکثر کردن سودش باشد. این جا است که به شما می‌گویند که برای اقتصاد اسلام خودتان هرکاری می‌خواهید بکنید، بکنید؛ بازار و مکانیسم بازار به شما خواهد آموخت که راه، راه ما است؛ چون راه ما علمی است. پس صحبت من در این است که این‌ها به اصول موضوعه خودشان وجهه علمی هم می‌دهند. بعد نتیجه این است که بسیار خب این یک حرکتی است که فرد می‌کند، ولی چون همه افراد در حداکثر کردن سودشان هستند، از جمع عملکرد افراد، بازار به وجود می‌آید و بازار مکانیسم خاص خودش را دارد که مستقل از این افراد است و آن با، در تعیین مکانیسم قیمت‌ها چنان تعیین می‌کند که سود یک شخص با توجه به مکانیسم تولید در بازار انجام می‌شود که نه تنها سود این شخص حداکثر بشود، بلکه سود صنعت هم حداکثر بشود؛ یعنی در یک صنعت هم، یعنی یک صنعت هم به بهترین وجهی عمل بکند. و بعد نه تنها یک صنعت به بهترین وجه عمل کند، بلکه جمیع صنایع هم در بهترین صورت عمل بکنند؛ یعنی اقتصاد در بهترین صورت عمل بکند. بنابراین یک اصل مومضوعی که قرارداده می‌شود، این همین گونه عملکردش می‌رود در کارخانه ای، می‌رود در صنعت، در صنعت در کل اقتصاد و بنابراین به این که از بُعد این که در اقتصاد چه عملی انجام می‌گیرد، در تمام ابعاد اقتصاد این، رسوب می‌کند. حالا وقتی که شما، این قسمت اول سؤالتان بود. حالا قسمت دوم سؤال که از نظر تحولات وجهت دادن به حرکت آینده چه نقشی دارد؟ شما فرض بفرمائید سؤال می‌کنیم که بسیار خب! ما می‌خواهیم یک مملکتی را رشد بدهیم؛ صرف همین سؤال که رشد ما می‌خواهیم بدهیم، ناشی از چیست؟ قبول همین اصل است. ما چرا می‌خواهیم رشد مادی را هدف قرار بدهیم؟ ناشی از این است که می‌خواهیم هرکسی در هر علمی که انجام می‌دهد، بالاترین بازده را داشته باشد، حداکثر سود خودش را به دست بیاورد. و وقتی که این را اصل قرار دادیم، حتی ناخوداگاه، یعنی الان من فکر می‌کنم در همین سمینارهای برنامه ریزی ـ حالا خدا نکند، ولی احتمالاً ـ در همین سازمان برنامه هم، بحث همین‌ها است، که می‌گویند خیلی خب، ما می‌خواهیم چه

کار کنیم برای ۲۰سال آینده؟ حداکثر رشد، حداکثر تولید در همه ابعاد. خب، حداکثر تولید، این دقیقاً همین ارتباط است. یعنی هر عمل اقتصادی که هر فردی انجام بدهد، سودش حداکثر بشود. بنابر این سود تمام اجتماع حداکثر شود، سود ممکلت حداکثر شود، بالاترین تولیدت. و وقتی که این را قبول کنیم، چه خواهد شد؟ می‌گویند بسیار خب، شما که این را قبول کردید، برای رشد چه لازم است؟ سرمایه گذاری. آیا مگر می‌شود بدون سرمایه گذاری به رشد رسید؟ نه خیر. برای سرمایه گذاری چه لازم است؟ پس انداز. شما که نمی‌خواهید بروید از امریکا واسرائیل وام بگیرید؟ می‌گوئیم نخیر. می‌خواهید پس متکی به چه باشید؟ به مردم، پس مردم نباید پس انداز کنند؟ چرا. این پس انداز باید کجا مصرف شود؟ به سرمایه گذاری، پس اصل پس انداز مساوی سرمایه گذاری که اصل تعادل کینز است مطرح می‌شود، قبول دارید؟ ما مجبوریم بگوئیم قبول داریم؛ چون آن اصل را پذیرفتیم، چون نقطه حرکت ما همان است، و در نهایت آن قانون که به تبع قبول می‌کنیم. وقتی که این را قبول کردیم، می‌گویند بسیار خب، اقتصاد کینز اقتصاد ارشادی هم هست می‌گوئیم خب، چه بهتر، شاید دولت هم بیاید یک کاری بکند. منتهی فراموش نکنیم که دولت در این اقتصاد دخالتش تا آن حد است که حداکثر سود را تضمین کند، نه این است که سود را درواقع در کنترل خاصی در بیاورد. عمل دولت و ارشاد دولت در سیستم سرمایه داری ارشادی، در حفظ اصل حداکثر کردن سود است؛ یعنی چون سیستم سرمایه داری با بحران مواجه شد ولهذا این مسأله برای اقتصاد دانان مطرح شد که این اصول موضوعه ما شاید اشتباه باشد، مکانیزم اقتصاد شاید اشتباه باشد، چگونه است که ما بحران مواجه هستیم؟ وکینز اصل لزوم دخالت دولت را مطرح کرد. ولی دخالت دولت نه برای تغییر دادن اساس اقتصاد است، که برای حفظ همین اصول موضوعه‌ها است؛ چون این اصول موضوعه‌ها بنا به تعریفش، بنا به بینش ما، چون اصول غلطی است، عملکرد اقتصاد غلط خواهد بود و این جا است که نقش دخالت دولت مطرح می‌شود. این است که در دخالت همین اقتصاد خودمان، اگر ما به دولت می‌گوئیم بیا برنامه ریزی کن یا متاسفانه دولت از اقتصاد دانان آن چنانی می‌خواهد بیاید برایش برنامه ریزی کنند، در واقع عمل دولت این جا خیلی گناه بزرگی خواهد بود، یعنی عمل دولت اسلامی در حفظ مبانی کفر خواهد بود. این برنامه ریزی ۲۰ساله به نظر من، برای حفظ مبانی کفر در ۲۰ سال آینده است. این هم از نقطه نظر عرض کنم پیش بینی شما در ...

آقای ساجدی: تشکر می‌کنم.

آقای درخشان: تفکر و این قانونمندی‌های جدید اقتصادی.

آقای ساجدی: خیلی ممنون، عرض کنم که آقای محمد زاده فرمایشتان را؟

آقای محمد زاده: بله.

آقای ساجدی: ۲۳ ، کوتاه لطفاً بفرمائید که راس ساعت ۵ بتوانیم جلسه را تمام کنیم.

آقای محمد زاده: مسأله‌ای که برادرمان درخشان گفتند، نظریات کینز را به عنوان اصول موضوعه علم اقتصاد

مطرح کردند. ببینید! یک موقع ما می‌گوئیم اصول موضوعه یک علم. یک موقع می‌گوئیم کینز آمد این حرف را زد، این نظریاتش است، کما این که همین گونه که خودشان هم بهتر اطلاع دارند، قبلاً هم افرادی دیگر بودند، مثلاً فیزیوکرات ها، زمین اصل قرار می‌دادند، اصول موضوعه برمبنای آن بود؛ ومرکانتالیست‌ها و غیره. آیا ما باید هر عده‌ای و هر افرادی در هر دوره‌ای آمدند یک نظریه‌ای دادند، یک صحبتی کردند و یک سلسه اعمالی انجام دادند این را، این را را به حساب اصول موضوعه آن علم بگذاریم؟ آیا این‌ها را می‌شود به حساب آن اصول موضوعه گذاشت؟ خب، این نظریات کینز است. خب، عده‌ای دیگر هم هستند که نظریات ایشان اصلاً علمی نمی‌دانند و به عنوان اصول موضوعه علم اقتصاد قبول ندارند. خب، ما این جا وقتی درمورد اصول موضوعه صحبت می‌کنیم، منظور چیست؟ منظور نظریات اشخاص است که در یک برهه زمان دارد پیاده می‌شود وعمل می‌شود، به خاطر شرایط به خصوصی؟ یا این که واقعا یک اصولی هست که این اصول، اصول واقعی آن علم است و در تطورش و در شکل گرفتنش، دوره‌ها گذشته وتخلف از آن ثابت نشده. این است که من در این جا، این مسائلی که مطرح می‌شود، این‌ها را به عنوان اصول موضوعه یک علم نمی‌توانم بپذیرم.

آقای درخشان: خیلی معذرت می‌خواهم من نگفتم که اقتصاد کینز در اصل، اصول موضوعه علم اقتصاد است! عرض کردم اقتصاد، تئوریهای کینز، همین گونه که تئوری‌ها [؟] تئوری کریب من، تئوریهای [؟]، همه این ٥٧/١٦ بزرگان این علمند، این‌ها برمبنای اصول، اصول موضوعه علم اقتصاد است که یکی از آنها را من عرض کردم حداکثر کردن سود انسان اقتصادی است [؟] .

آقای ساجدی: بله، آقای عذر می‌خواهم آقای درخشان، چون وقت نیست [؟]. آقای حسینی، حضرت عالی [؟].

استاد حسینی: [؟]

آقای ساجدی: حضرتعالی اگر نظری دارید بفرمائید [؟]

استاد حسینی: [؟]

آقای ساجدی: بله، حضرتعالی فرمایشتان، وقت نیست البته می‌خواهم ببینیم ...

آقای نجابت: [؟] در همین اصل اصول موضوعه [؟]

آقای ساجدی: ٢١ ، را روشن بفرمائید. [؟]

برادر نجابت: این مسأله من می‌خواستم بگویم برای که این ـ به اصطلاح ـ صحبت پیش نیاید که این مال کینز ـ به اصطلاح ـ نظریه کینز، یک اصل موضوعه هست یا نیست، اصولا می‌آیم روی تعریف او، یعنی صحبتی که ما صبح در واحدها داشتیم. بیائیم روی تعریف خود علم اقتصاد مطرح کنیم. مگر ما این گونه تعریف نمی‌کنیم علم اقصاد را که عبارت است از توزیع ـ به اصطلاح ـ منابع محدود بین خواسته‌های نا محدود؛ یعنی دو تا اصل موضوعه این جا مطرح است، یکی این که این‌ها کلا در علم اقتصاد غربی مطرح می‌شود، که منابع محدودند؛

این یک اصل موضوعه، موقعی هم که به آنها می‌گوئیم خب، از کجا می‌گوئید منابع محدودند؟ می‌گویند باید بروید در جغرافیا مطالعه اش بفرمائید که آیا منابع محدودند یا نیستند؟ و دیگر این که خواسته‌ها نا محدودند؛ موقعی که می‌گوئیم که خب این از کجا می‌فرمائید؟ می‌گویند این راهم باید بروید در روانشناسی فرد آن را مطرح بفرمائید، فعلاً در اقتصاد جای مطرح کردنش نیست. خب، این دوتا اصل به عنوان اصول موضوعه در آن چارچوب تعریفی که ما مطرحش می‌کنیم که اصول موضوعه عبارتند از: اصولی که مبنایشان یعنی مبنا قرار می‌گیرند برای یک علم، اما در آن علم ثابت نمی‌شوند، بلکه در علم دیگری ثابت می‌شوند. حالا! در رابطه با سؤالی که آقای ساجدی فرمودند که این مثال را بیاورید که چه استفاده‌ای از آن می‌شود، در علم؟ می‌گوئیم خیلی خب! این‌ها از آنها استفاده می‌شود، این اصول موضوعه از آنها استفاده می‌شود که اصولا علم اقتصاد غربی رویش بنا بشود. کما این که ما موقعی که می‌آئیم مثلاً در اقتصاد اسلامی، فرض می‌کنیم، که می‌آید می‌گوید اولا منابع محدود به آن صورت نیستند، بلکه اگر نگاه بکنید به اندازه کفاف گفته شده که ما آفریدیم آن‌ها را. ثانیا خواسته‌ها نامحدود نیستند، بلکه در یک چارچوبه شرعی محدود می‌شوند. ـ حالا می‌خواهیم این سؤال را بکنیم که با توجه به این اصول موضوعه‌ای که ما در این مکتب تعریف می‌کنیم، باز آن تعریف از اقتصاد به دست ما خواهد آمد که علم اقتصاد عبارت است از پخش کردن یا توزیع منابع محدود بین خواسته‌های نامحدود، به طوری که ـ به اصطلاح ـ ماکزیمم شد به دست ما بیاید یا بهترین کارآیی به دست ما بیاید؟

آقای ساجدی: تشکر می‌کنم. عرض کنم که به هرحال دوستان بحث‌ها را در واحد از ساعت پنج وربع در واحد تشریف دارید، تا هفت ادامه می‌دهند،

استاد حسینی: واحد ادامه می‌دهند؟ [؟]

آقای ساجدی: واحد بله، ادامه می‌دهند و در صورتی که، یعنی یک گونه بشود که بحث‌ها مثل صبح، صبح یک مقدار باز، یعنی آن پارامترهایی که قبل گفته بودیم که سعی بشود که واحد به یک نتیجه خاص برسد. حداقل زمانی که اختلاف نظر شدید هست، رأی گیری بشود، نظر اکثریت این جا طرح بشود. به یک شکلی که این جا دیگر زیاد لازم نباشد به هرحال ما از قوه قهریه‌مان استفاده کنیم که این سؤال را طرح کنید یا آن سؤال. یکی از دوستان فقط یک سؤال، یک تعریف نوشتند وگفتند چون این تعریف تتولوژیک نیست، این را لطفاً مطرح کنید، شاید مشکل حل بشود. من فقط می‌خوانم. شناخت هایی، نوشتند اصول موضوعه شناخت‌هایی هستند که در هر علم آن شناخت‌ها ثابت نشده و درست فرض می‌کنیم و بقیه مسائل آن علم را برمبنای این شناخت‌ها می‌شناسم. بله، مطلب خاصی نیست که خدمت تان عرض کنم، فقط تاکید می‌کنم باز در جمع بندی بحث در آخر،

استاد حسینی: [؟] حفظ می‌کنید.

آقای ساجدی: نوبت‌ها را حفظ نمی‌کنیم، چون قرار شد که ببینیم که به مشکل برخورد [؟]

استاد حسینی: آقای برقعی [؟]

آقای برقعی: [؟] پیشنهاد بکنم [؟] نکند.

آقای ساجدی: بله، آقای برقعی پیشنهادتان؟

آقای برقعی: برای این که باز دوباره من فکر می‌کنم اگر [؟] جلسه مثل آن هفته [؟] برگردیم روز اول. پیشنهاد می‌کنم که اگر صلاح می‌دانید در واحدها این دوتا مسأله مشخص است، یک تعریف از اصول موضوعه داده شده، درست؟! حالا هرکسی این ایراد دارد، تعریف اصول موضوعه را در گروه معین بکنند، راه دستیابی به این تعریف اصول موضوعه را هم معین بکنند. هر کسی، گروهی به یک نتیجه برسد دیگر حالا، یا این تعریف متداولی که داده شده پذیرفته شده [؟] از فردا [؟] اصول موضوعه مراجعه می‌کند، دوباره برنمی گردیم. یا اگر هم پذیرفته نیست از نظر گروه، تعریف جدید خودشان ارائه بدهند. بگویند به نظر ما اصول موضوعه این گونه است، این گونه هم به دست می‌آید که اقلاً ...

آقای ساجدی: بله.

آقای برقعی: بتوانیم یک نقطه شروعی را داشته باشیم.

آقای ساجدی: یعنی آن روالی که صبح داشتیم قسمت اولش اصول موضوعه چیست؟ دوستانی که، تعریفی که اکثریت واحدها گفتند، قبول ندارند، تعریف خودشان را بدهند و خب به موقع هم استدلال کنند از آن دفاع کنند. آقای صفوی حضرتعالی ۹را روشن بفرمائید. بله تذکرات را از وقت گذشته! من فقط، محبتی بفرمائید خیلی کوتاه بفرمایند.

آقای صفوی: بله، باشد!

آقای ساجدی: بله ۹ را روشن کنید.

آقای صفوی: بسم الله الرحمن الرحیم، در گروه که در خدمت برادران بودیم، نزدیک بود ما هم گرفتار یک چنین حرکتی بشویم و در یک مبحثش بمانیم، ناچار شدیم که این را بپذیریم که چون می‌خواهیم حرکت بکنیم، یک سری مجموعه را آشنا بشویم که بعد دقت در هر کدام از مواردش، حداقل به قول شما آن اصل اکثریت را بپذیریم، و بعد این که قرارداد را لااقل احترام به آن بگذاریم. یعنی حتما نباید یک چیزی اثبات بشود که این تعریف، اثبات بشود که این بهترین تعریف برای علوم دقیقه است. پذیرفته بشود، مراحل بعدی برود اگر مجموعه با هم خواند چه بهتر، نبود باز وقت هست که این‌ها را باهم تطبیق بدهیم. من می‌خواستم خواهش کنم برای این که حرکت توقف پیدا نکند، در یک مرحله‌ای اقلاً به این نحو با آن برخورد بشود.

آقای ساجدی: بله، تشکر می‌کنم وسبحان ربک رب العزه عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمدلله رب العالمین. تکبیر!

حضار: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، خمینی رهبرمرگ بر ضد ولایت فقیه.

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: طرح پیشنهادی پیرامون طرز تنظیم امور اقتصادی در اسلام (دوره اول)	
کد پژوهش: ۰۴۲	**شماره جلسه: ۳۵**
کد جلسه: ۴۲۸	**تاریخ جلسه: ۱۳۶۱/۰۲/۲۵**
کد صوت: ۵۹۲ و ۵۹۳	**مدت جلسه: ۹۶ دقیقه**
تعداد جلسات: ۱۸۸	**تعداد کلمات:۱۰۱۴۶**

جلسه سی و پنجم

حضار: اللهم صل علي محمد و آل محمد.

آقای ساجدی: برای شادی ارواح مقدسهٔ شهیدان و به یاد عزیزانی که در راه اسلام جان خود را در کف اخلاص نهادند، فاتحه می‌خوانیم. [۲۶:۰۰ قرات فاتحه] «**بسم الله الرحمن الرحیم، اللهم طهر قلبي من النفاق و عملي من الرياء و لساني من الكذب و عيني من الخيانه، انک تعلم خائنه الاعين و ما تخفي الصدور، و نعوذ بک من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا و لاتكلني الي نفسي**».

دوستان واحدها محبت بفرمایند به ترتیب من سؤال می‌کنم هر کدام از واحدها که سؤالی در رابطه با بحث اصول موضوعه برایشان طرح بوده که پاسخ گفته نشده، بفرمایند تا در صورتی که بحث ضرورت داشت و سؤال لازمی بود و ارتباط آن با بحث قوی بود، بحث کنیم. در غیر این صورت چنان چه سؤال زیاد اهمیت نداشته باشد یا در مسیر مستقیم بحثی ما نباشد، به بحث روش و ادامهٔ بحث‌هایی که در مورد روش داشتیم در هفتهٔ گذشته می‌پردازیم. واحد یک کدام یک از برادرها صحبت می‌فرمایند؟ ۷ را روشن بفرمایید.

آقای صدرالدین: بسم الله الرحمن الرحیم، من یک مقدار نتیجهٔ این بحث را این جا خدمت شما عرض می‌کنم و مسأله ای، سؤال‌هایی که جواب داده نشده، البته فرصت بحث هم نبوده به اندازه کافی [؟ ۳:۰۰] یعنی ما نتیجه‌ای گرفتیم که ما یک چیزهایی داریم تحت عنوان فرضیه، تئوری،قانون و اصول موضوعه، در مورد این که

اصول موضوعه چیست؟ آن وقت نتیجه گرفتیم که هر کدام از این فرضیه، تئوری یا قانون می‌توانند در یک مرحله اصول موضوعهٔ یک علمی که در رابطهٔ طولی با آن قرار دارد، قرار بگیرند.

آقای ساجدی: عذر می‌خواهم، گزارش را لازم نیست زیاد بدهید؛ چون وقت محدود است، کم می‌آید

آقای صدرالدین: آن وقت مسئله‌ای که روشن است...

آقای ساجدی: فقط اگر سؤالی در واحد باقی مانده که لازم است طرح شود.

آقای صدرالدین: این چیزی که کاملاً جواب داده نشد، این که کلاً نقش اصول موضوعه در علوم چیست، این کاملاً جواب داده نشد.

آقای ساجدی: بله متشکر. واحد ۲، چهارده را روشن بفرمایید.

آقای افضلی: بسم الله الرحمن الرحیم، ما بعد از اتمام سؤال اول که تعریف اصول موضوعه بود که دیروز انجام دادیم، به بحث دربارهٔ سؤال دوم که نقش اصول در هر علم است، پرداختیم. کلاً این نقش‌ها برای اصول موضوعه مطرح شد که اصول موضوعه برای یک علم موجب انسجام، جهت، محدودیت و پایه‌ای برای آن علم هستند. این مشخصات مطرح شد، اما هنوز به نتیجهٔ نهایی در مورد این مشخصات نرسیدیم، فقط این مشخصات طرح شد و به جواب نهایی نزدیک شدیم، اما هنوز به نتیجهٔ نهایی نرسیدیم.

آقای ساجدی: خیلی متشکر. واحد دوستان واحد ۳، دوازده را روشن بکنید.

آقای معلمی: در واحد ما تقریباً به تمام آن چهار تا سؤال پاسخ گفته شد و سؤالی اضافه نبود.

آقای ساجدی: متشکر. واحد ۴، کدام یک از دوستان واحد ۴؟ ۱۴ را روشن کنید.

آقای واحدی: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ما به نتایج خوبی رسیدیم، این نتایج را من سعی می‌کنم خیلی فشرده بخوانم از نظر وقت. این که اصول موضوعهٔ هر علمی مستقیماً یا غیر مستقیماً از فلسفه حاکم استخراج می‌شود و در مورد نقش اصول موضوعه در علم؛ یکی تعیین حدود بود که در این مورد دو نظر بود: یک نظر این بود که تعیین حدود طولی را اصول موضوعه می‌کند؛ تعیین حدود عرضی هر علمی، موضوع آن علم می‌کند. و نظر دیگر در مورد تعیین حدود این بود که حدود عرضی و طولی هر دوتای آن‌ها از اصول موضوعه گرفته می‌شود؛ که چون این مسئله زیاد مهم نبود از نظر روند کاری ما روی آن زیاد بحث نشد. بعد از طرف دیگر این که اصول موضوعه روی علم داشتند این‌ها بود: یکی جلوگیری از انحراف آن علم، به این معنی که اگر راه حلی در این علم ارائه شود که برخلاف اصول موضوعه باشد، این راه حل رد می‌شود. اگر مثلاً در اقتصاد یک راه حلی باشد که [؟ ۶:۳۴] صحبت کند، این راه حل قابل قبول نیست. نتیجه ی، اثر دیگر باعث انسجام مسائل آن علم با خودش مسائل آن علم با همدیگر می‌شود. اثر بعدی اصول موضوعه این است که در هر علم، آن علم را جهت می‌دهد. سؤالاتی که طرح شده بود، این‌ها هستند: آیا علوم انسانی سلسله مراتب دارند و منظور از علم اولی‌تر یا شامل‌تر چیست؟

آقای ساجدی: می‌بخشید، سؤالاتی که جواب نگرفتید نه سؤالاتی که بحث کردید و جواب گرفتید!

آقای واحدی: بله.

آقای ساجدی: یعنی آیا اشکالی در واحد طرح شده که این اشکال در واحد پاسخ گفته نشده باشد و قرار بر این شده که...

آقای واحدی: همین مسئله که علوم انسانی سلسله مراتب دارند، این در واحد بحث شد و به جواب نرسیدیم. ولی چون به آن نتیجه‌ای که اصول موضوعه از فلسفه گرفته می‌شود، رسیده بودیم، روی این زیاد بحث نکردیم و این ماند برای جلسه مشترک.

آقای ساجدی: خیلی متشکر، دیگر؛

آقای واحدی: سؤال دیگر این بود که منظور از علم اولی‌تر یا شامل‌تر چیست؟ و سؤال سومی هم که بود، این است آیا می‌توانیم از اصول موضوعه در رشد، در رشد علم، در استنباط یا استنتاج منطقی استفاده کنیم؟

آقای ساجدی: سؤال سوم را تکرار بفرمایید، عذر می‌خواهم.

آقای واحدی: آیا می‌توانید از اصول موضوعه در رشد علم، در استنباط یا استنتاج منطقی استفاده کنید؟

آقای ساجدی: بله.

آقای واحدی: خیلی ممنون.

آقای ساجدی: واحد۵، کدام یکی از برادرها؟ حضرت عالی صحبت می‌کنید؟ **۲۲** را روشن کنید.

آقای درخشان: بسم الله الرحمن الرحیم، این که اصول موضوعه هر علم در واقع اصول مورد قبول و زیربنای آن علم است، نتیجه گیری شد به این که این اصول تابعی است از فلسفه و بینش و لهذا تمام قانونمندی‌های هر علمی مثل اقتصاد و جامعه شناسی دقیقاً در ارتباط است با این اصول موضوعه‌ای که خودش تابعی است از فلسفه و بینش. و نتیجه‌ای که گرفتیم این بود که کلیهٔ کتاب‌های موجود در اقتصاد و جامعه شناسی و غیره که مدون شده است در غرب یا شرق به هیچ وجه و هیچ قانومندی آن نیست که بتواند استفاده بشود در اقتصاد اسلامی. مسئله ای، سؤالی که مطرح شد این بود که آیا ممکن است که یک قانونمندی خاصی فرضاً در اقتصاد در دو سیستم که اصول، در یک سیستم، دو دستگاه اصول موضوعه‌ای متفاوت داشته باشند، مطرح شود؟ به عبارت دیگر آیا ممکن است که یک قانونمندی اقتصادی مثل قانون دستمزدها، قانون قیمت پیدا شود که هم در اقتصاد سرمایه داری همان گونه باشد و هم در اقتصاد اسلام، که مسلماً اصول موضوعهٔ متفاوت دارند؟ این سؤال را در حد کلی ما اثبات نتوانستیم بکنیم؛ مع ذلک به این نتیجه رسیدیم که با این که شکل این دو قانون به نظر ممکن است که یکسان بیاید، ولی نقش این قانون، ماهیت این قانون، ارتباط آن با سایر اجزاء سیستم کاملاً متفاوت است این که شکل ظاهری دستمزد؛ یعنی وجود دستمزد فرضاً در اقتصاد اسلام ممکن است باشد و در اقتصاد سرمایه داری ممکن است باشد و یا اساساً قیمت ممکن است در اقتصاد اسلام مطرح شود و در اقتصاد سرمایه

داری، این به این معنی نیست که قانون قیمت‌ها و قانون دستمزدها در هر دو سیستم یکی باشند؛ شکل ظاهری ممکن است یکی باشند، ولی ماهیت و ارتباط این قانون‌مندی با سایر اجزایی سیستم کاملاً متفاوت است، چون دقیقاً برمی گردد به اصول موضوعهٔ علم و نهایتاً برمی گردد به مسئلهٔ فلسفه و بینش حاکم بر آن اصول موضوعه. این جا بود که یک نتیجه جانبی گرفتیم در بحث و آن اشتباهاتی است که امروزه بیان می‌شود در اقتصاد ما که فرض بفرمایید وقتی که صحبت از قوانین مربوط به بعضی از قسمت‌های اقتصاد سرمایه داری می‌شود، فرض بفرمایید کارخانه‌ها یا شرکت‌ها یا مسئلهٔ سود و مزدها، خیلی‌ها می گویند که خب اشکال ندارد در اقتصاد اسلام هم همین هست و چرا ما استفاده نکنیم از آن قوانین. این جا ما دقت کردیم که نه، این شکل ظاهری است که یکی است، وقتی که ما این را در ارتباط قرار بدهیم با اساس مکتب و اصول موضوعه، می‌بینیم که اختلاف عمیق است و اصلاً در تضاد هستند این اصول موضوعه با هم. و لهذا هیچ اصول موضوعه‌ای نیست و این دستگاه اصول موضوعه‌ها در دو مکتب مختلف هیچ فصل مشترکی با هم ندارند، این دو کاملاً از هم مجزا هستند؛ یعنی اصول موضوعه سیستم اقتصاد اسلام هیچ نقطه مشترکی ندارد با سیستم‌های غیر الهی.

آقای ساجدی: بله، سؤالی که فرمودید به جواب آن نرسیدیم و [؟ ۱۱:۴۷] کردیم. [؟]

آقای درخشان: آن در سطح کلی این بود که آیا ما بتوانیم در حالت مجرد مثل فرمول‌های ریاضی ثابت کنیم، بدون این که به مثال بپردازیم، ثابت کنیم آیا این امکان هست که دو دستگاه اصول موضوعهٔ متفاوت یک قانون‌مندی متشابه را بدهند یا نه؟

آقای ساجدی: بله، فرمودید با مثال و صحبت‌هایی که شده به پاسخ آن رسیدیم.

آقای درخشان: بله، بله، با مثال و صحبت‌هایی که عرض کردم، ما روشن شدیم که با این که شکل ظاهری ممکن است یکی باشد، ولی ما نمی‌توانیم یک قانونمندی را در خلأ و جدای از کل سیستم بررسی کنیم و همین که نتوانستیم بررسی کنیم، نهایتاً باید در ارتباط قرار بدهیم با اصول موضوعه. و بعد این را ثابت کردیم که دو اصول، دو دستگاه اصول موضوعه متفاوت نمی‌توانند نقطهٔ مشترکی داشته باشند؛ از این نظر.

آقای ساجدی: واحد ۶، ۱۶ را روشن بفرمایید.

آقای سیف: بسم الله الرحمن الرحیم، واحد ما در پیرامون بحث از تعریف اصول موضوعه که دنبالهٔ دیروز صبح بود و همچنین نقش اصول موضوعه در هر علم بحث شد بیشتر و نقش آن را به عنوان پایه و اساس و شالودهٔ هر علم که برای استوار شدن و در واقع تبیین یک علم ابتدا لازم است اصولی پذیرفته شود که بر آن علم بنا شود و همچنین ، این یک مسئله بود که پذیرفته شد و این که به صورت مستقیم یا به واسطهٔ علم شامل به فلسفه ربط دارد، این مسئله دومی بود که پذیرفته شد و بر این اساس تعریفی را برادران توافق کردند و آن این که: اصول موضوعه اصل‌های پذیرفته شده‌ای هستند که مستقیماً یا با واسطهٔ علم شامل مأخوذ از فلسفه هستند و در هر علم به عنوان پایه قرار می‌گیرند. و به این ترتیب تأثیر پذیری علم از فلسفه روشن می‌تواند شود.

آقای ساجدی: ممنون. اجازه بدهید من یک عذرخواهی کنم از برادرهایی که ابتدا صحبت کردند واحد یک و دو و سه که خواستند توضیح بدهند من، یعنی نگذاشتم توضیح بدهند و تذکر هم دادم که فقط دوستان سؤالات خود را بفرمایند، اما بعد دیدیم مثل این که نه باید، به هر حال نتوانستم، یعنی دیگر خیلی دیدم شاید صحیح نباشد جلوی همهٔ واحدها را بخواهم بگیرم. از این نظر دوستان برای این که به هر حال محذوری هم برای ما پیش نیاید، استدعا می‌کنم در رابطه با ادامهٔ کار محبت بفرمایند همان بعدی که مورد نظر هست و قرار می‌شود، روی آن تأکید داشته باشند. حضرت عالی [؟]

استاد حسینی: [؟ ۱۴:۴۹]

آقای ساجدی: بله، عرض کنم همان‌گونه که خدمت شما عرض کردم مجموعاً جز یکی، دو سؤال که یک مقدار، یک سؤال خیلی تبیینی بود که گفته شده بود که منظور از علم شامل‌تر و اولی‌تر چیست؟ که من فکر می‌کنم در حد تبیینی آن صحبت شده باشد و توضیح هم داده باشند. علی‌ای حال سؤالات را جناب حسینی خودشان توجه داشتند و استدعا هم کرده بودم از حضور ایشان که عنایت کنند هر کدام از سؤالات که اهمیت دارد و لازم هست الان باز توضیح بدهیم و از آن بگذریم، توضیح مختصری بفرمایند و بعد از آن، یعنی بعد در ادامه بحث وارد بحث روش شوند و مسائلی که در آن ارتباط است. [؟]۱۵:۳۸

استاد حسینی: «اعوذبالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذ بک من شر نفسي- بسم الله الرحمن الرحیم، الحمدلله رب العالمین و الصلاة و السلام علي سیدنا و نبینا محمد ـ اللهم صل علي محمد و آل محمد ـ و علي اهل بیته المعصومین و اللعن علي اعدائهم اجمعین من الان الي یوم الدین»!

بارالها! لحظات ما را در طاعت خودت قرار بده! ـ الهی آمین ـ خدایا! لحظات ما را در جدال و مراع و تفاخر قرار نده! الهی آمین

خدایا، ساعات ما گونه‌ای باشد که در محضر تو در قیامت که کشف قطاع می‌شود، در آن جا منفعل از این لحظات خود نباشیم و مسرور باشیم انشاءالله! ـ الهی آمین ـ

من قبل از وارد شدن به صحبت چند کلمه مزاحم می‌شوم حدود یک پنج دقیقه از وقت آقایان را می‌گیرم و بعد از آن بحث را شروع می‌کنم. عرض می‌کنم مولد حرکت آدم یا باید ایمان به دنیا باشد یا ایمان به آخرت و بحث‌هایی که در تحقیق و بررسی می‌شود باز بر همین اساس استوار است. اهل دنیا شدیدند و حریص هستند نسبت به دنیا در کوشیدن و شما به یاری خداوند متعال سعی دارید لله بکوشید. علاوه بر این که اگر در رتبهٔ شاک متفحص هم بودید؛ یعنی کسی که تردید دارد ولی منصف است، باز برابر یک چنین انقلابی که قرار می‌گرفت، وظیفه داشت شدید بکوشد، شما که ـ بحمدلله ـ معتقد هستید از هر جهت. در این دار دنیا همه چیز برای آدم وسیلهٔ آزمایش است و وسیلهٔ اتمام حجت، شما، خانواده تان برای شما حجتی است و حقوقی دارد و شما برای آن، او وسیلهٔ امتحان شما است، شما وسیلهٔ امتحان هستید برای او. در محل‌هایی که می‌روید برای تماس داشتن با آقایان دانشجویان و این‌ها آن جا همین گونه؛ آن‌ها برای شما حجت هستند در قیامت و مسئولیت

دارید نسبت به آن‌ها و شما نیز نسبت به آن ها، امتحان می‌شوید به هرحال. بارها عرض شده حضور شما که وقتی که آدم توجه می‌کند به میدان جنگ و می‌بیند سپاهی‌ها این‌گونه به طرف شهادت حرکت می‌کنند، این شدید می‌کند تکلیف را برما که در میدان اصطکاک فکری چگونه؟ در این جا هم ما همان‌گونه تحمل شدائد و بن بست‌ها را می‌کنیم؟ یا به یک چیز که برخورد کردیم حوصله ما سر می‌رود و از هم ایراد می‌گیریم و چگونه است قضیه؟ یا این که نه شدید دنبال می‌کنیم و تا در شهر و جایی هم که می‌رویم باز دنبال هستیم که بلکه شود در این جا هم یک قدم کمک فکری داد به مسلمین، سعی در پیاده کردن اسلام نمود و سعی در جریان احکام الهی بر زمین نمود. و بر این اساس من عرض می‌کنم آمدن برادرمان جناب آقای توکلی حجت بر شما است و شما نیز بر ایشان و شما مسئول هستید و آزمایش می‌شوید و ایشان هم نیز به شما آزمایش می‌شوند؛ یعنی همان‌گونه که من قبلاً چندین بار گفتم خدمت شما که اگر سعی شود و به دست بیاید مطلبی، بزرگ‌ترین کمک است به دولت اسلامی و کسانی که مسئولیت داشتند خیلی بارها خود ایشان هم حتی خیلی بارها اظهار آمادگی کردند و اظهار فشار گاهی در ما که ـ به اصطلاح ـ یا مطلبی تدوین شده، یا افرادی که آشنا باشند در این مطالب به ما کمک کنید در این قضیه و این حرف ایشان بر ما حجت بوده و ما آن را نقل کردیم و شما که حجت را به شما منتقل کند. متقابل آن هم وضع آمادگی شماها که ـ فرض کنید که ـ الان این دوره دوم آن سه هفته است که خدمت شما برادران هستیم، حجتی است برایشان ـ امیدوار هستیم ـ انشاء الله تعالی ـ در چند کلمه‌ای ایشان صحبت می‌کنند، خداوند ایشان را مؤید بدارد که تمام حرف‌های ایشان براساس آن چیزی که در قیامت مسرور می‌شوند به او، همان گونه باشد نه چیزی را اهمیت بدهند بیش از آن چه باید و نه کمتر، همان گونه که در همه مجالس خداوند ـ ان شاء الله ـ به ایشان و ما و همه شما این توفیق را عنایت کند و ـ انشاء الله تعالی ـ بتوانیم کلمات ما در دنیا طرفداری از کلمه حق باشد ـ انشاء الله تعالی ـ و لحظه‌ای کلمات ما در طرفداری غیر حق نباشد و به هیچ نحو کلمات ما راجع به امر خودمان ـ انشاء الله ـ نباشد. چون چند کلمه‌ای صحبت می‌کنند و اگر آن چه را که حس می‌کنند در این مطلب و این را کمک می‌یابند برای شما، به آن اندازه‌ای که می‌باید ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ بیان می‌کنند و بعد از آن وارد صحبت می‌شدیم.

آقای توکلی: بسم الله الرحمن الرحیم، سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار. عرض کنم خدمت شما که جان قضیه این است، اینگونه جلسات این است که مسلمان‌ها که ماها باشیم، مدعی هستیم چیز تازه داریم غیر از همه جای دنیا. من در زندان سال ۵۳ از راه دیگری غیر از این راه‌هایی که شما الان دارید استفاده می‌کنید؛ یعنی بیشتر از راه شناخت فرهنگ و تمدن غرب که یک بنده خدایی آن جا بود و کمک ما می‌کرد و حقانیت این مسئله که هیچ راهی جز حاکمیت وحی بر بشر از طریق اهل بیت و نواب او وجود ندارد،؟! رسیدیم و همان جا باعث شد که موضع بگیریم در برابر مجاهدین خلق آن موقع و وابسته‌های صریح امروز. بعد بیرون که آمدیم، امید این را نداشتیم که این‌گونه حرف ها، یعنی خبر نداشتیم که جاهای دیگر چگونه این مسائل مطرح است، و

می‌دانستیم در محیط روشن فکری حتماً این مسائل مطرح نیست و آن بنده خدایی که آن مطالب را به ما یاد می‌داد اصرار داشت که حتماً هر چه قدر سریع‌تر ما به دو سه نفر حداقل یاد بدهیم که هر کدام ما که مردیم در قشر روشنفکر، این حرف‌ها یکی، دو تا، سه نفر باشند که این حرف‌ها را تکرار بکنند. بعدها سال ۵۶ من بعد از آزادی از زندان خدمت حاج آقای حسینی رسیدم و آشنا شدم یک مقدار گفت شکر کردم که اگر در محیط روشنفکری این مسائل مطرح نشد، در روحانیت این مسائل مطرح است و روی آن کار عمیق شده و حرف برای گفتن و درس برای یادگرفتن زیاد است. تا این که انقلاب پیروز شده، الان یک طرف انقلاب امام است که واقعاً مصداق بارز یک مسلمان؛ یعنی تسلیم شده به خدا است، که هیچ یک از قانونمندی‌های موجود در جهان را محترم نمی‌شمارد، مگر تعهد خاصی به عنوان مسلمان در قبال او کرده باشد؛ یعنی مبنائاً هم قبول ندارد، به خصوص بهترین زمان شناخت نظر امام راجع به این قانونمندی‌ها بعد از تصرف لانهٔ جاسوسی است، کسی نطق‌های ایشان را بعد از آن تاریخ که در مورد این مسائل می‌کردند، بخواند و بعد سر قضیه انقلاب فرهنگی هم روی حرف‌های امام دقت بفرمایید که حتی یک وقتی می‌فرمودند که فیزیک، حتی فیزیک هم فرق می‌کند، که این حرف برای کسانی که با علوم دقیقه آشنا باشند، یک کمی سخت است پذیرفتن آن، ولی وقتی من این حرف امام را شنیدم، یاد حرف شویدینگر افتادم که که می‌گفت حتی در علوم دقیقه هم حداقل تأثیر یک فرد؛ یعنی عالم در علم، نتیجهٔ علمش انتخاب موضوعی است که می‌کند، که تحت تأثیر بینش او هست و فلسفه او هست و محیط او؛ آن وقت به حقانیت حرف امام بیشتر پی بردم. یک طرف این انقلاب هم امت هستند که اصلاً این حرف‌های من و شما را بلد نیستند، نیازمند هم نیستند که بلد باشند؛ یعنی برای رستگاری و فلاح آن‌ها احتیاج به این استدلال‌ها ندارند، ما چون یک مقدار آلوده شدیم، برای این که خود را بکشیم بیرون از این آلودگی‌ها احتیاج داریم به این جدل احسن و می‌بینیم که چگونه مایه می‌گذارند و من وقتی می‌روم این جا و آن جا سراغ آنها، دیدن آنها، خیلی قرص و محکم این خانوادهٔ شهدا به خصوص، به شکل خیلی تهاجمی هم حرف می‌زنند که خلاصه شما فقط باید احکام، شما فقط باید احکام اسلام را اجرا کنید. این وسط آن، یک قشری هستند که کارگزار این ملت شدند، ماها و بعضی از شماها برادرها یا کارگزاران این ملت هستیم فعلاً یا می‌خواهیم کسانی را تربیت کنیم که بعداً کارگزار این ملت باشند، در دانشگاه کار می‌کنیم. این‌ها باید به این مسائل برسند، حقانیت این ادعا برای آنها جا بیفتد تا واقعاً بتوانند خدمتگزار ملت باشند. اگرنه بخواهند یا نخواهند چون نمی‌توانند در ادارهٔ کشور بی نیاز از تسلط بر جزئیات باشند و جزئیات هم خودشان به دلیل اشتغالات نمی‌روند دنبال آن، کارشناس‌ها هستند که می‌روند دنبال آن، این کارشناس‌ها کار را آن چنان می‌شناسند که خودشان یاد گرفته اند. نه آن چنان که من می‌خواهم [قطع صوت به مدت ۳۰ ثانیه۴۴:۳۰] این چیزی نیست که جدای از دین و دیانت و فلسفه و اعتقاد و بینش انسان باشد، حالا یا بعضی دید مکتوب و مشخص و مدون دارند، بعضی‌ها دین و بینش غیر مکتوب، یعنی تحت تأثیر یک جو خاصی هستند، یک تفکر خاصی هستند، حالا شاید نتوانند خیلی

تغییر هم بکنند فکر خود را. ما الان گرفتار همان، از کمک این‌گونه کارشناس‌ها استفاده می‌کنیم، هم گرفتار آن بینش‌های آنها هستیم. کمک آن‌ها استفاده می‌کنیم، برای این که زحمت می‌کشند، برای این که در حد وسع خویش یک چیزهایی کار کارشناسی می‌کنند، به ما عرضه می‌کنند. گرفتاریم از این جهت که اعتماد نداریم، ناچاریم خیلی با دقت روی کار آن‌ها مطالعه بکنیم، وقت زیاد بگذاریم، وای بسا بعضی وقت‌ها از بیخ رد کنیم، گاهی یک، دو ماه می‌روند یک کاری می‌کنند، خیلی هم زحمت می‌کشند می‌آیند، مبنای آن خیلی بارز است برای کسی که با اسلام آشنا باشد، این باطل است. باید بگوییم آقا تو خیلی زحمت کشیدی، خیلی ممنون، ولی این اصلاً به درد نمی‌خورد؛ بروید با این خط و ربط، یک سری خط به آن‌ها بدهیم، ببینیم دوباره کار کارشناسی بکنند. خب، این کار ملت را کند می‌کند: اولاً خود ما محتاج این حرف‌ها هستیم، بی نیاز نیستیم، ولی خب فرصت این که بنشینیم این جا تلمذ کنیم کم هست برای ما، ولی کشور محتاج گروهی است که بشناسد تمدن حاکم بر جهان را، ضعف‌های خود را، انحرافات خود را، تا بتواند خود از آثار قهری که در عرض ۵۰ سال در این محیط گذاشته، کنار بکشد، از یک زاویهٔ دیگری به جهان نگاه کند، به یک شناخت جدید موضوعی برسد، آن وقت عرضه بکند برای مسلمین که در تغییر موضوعات این چنین بکنید، آن چنان نکنید. برای این ما موضوع شناسی را متفک از این نمی‌دانیم که حالا کسی چه اشکالی دارد متخصصین در موضوعات است، متخصص در موضوعات، چون ما با سنگ و چوب سر و کار نداریم که تازه آن جای آن هم حرف هست، با آدم سروکار داریم، تبعاً می‌خواهد ارتباطات انسان را تحت تأثیر قرار بدهد؛ چون تغییر موضوعات می‌خواهد مناسبات را عوض کند، مناسبات هم تغییر آن، ما اعتقاد نداریم بدون وحی امکانات پذیر است. روی این جهت کشور، این انقلاب سر همهٔ ما منت دارد بلاشک، اسلام سر ما منت دارد، خدا سر ما منت دارد و این مردمی که خون خود را این‌گونه می‌دهند و مبارزه می‌کنند با آمریکا و از نظر ارزشی بدون این که حالا خیلی استدلالی باشد مبارزه می‌کنند با شوروی، این‌ها سرما منت دارند، شکرانهٔ این نعمتی که این ولی نعمت‌ها برای ما پیش آورند این است که آدم واقعاً حرفی را که این‌ها می‌زنند بیاید خوب یاد بگیرد که چگونه احتجاج کند با مخالفین این امت و این امام و چگونه آثار مخالفین را که الان وجود دارد و عناصری را که خواسته و ناخواسته در جهت مخالفین تأثیر می‌گذارند در مناسبات انسانی کشور ما، از میدان به در بکنند. این‌گونه کلاس‌ها که خدا ـ انشاءالله ـ خیر آن را، برکت آن را به بانیانشان و استاد آن و شاگردان آن، همه می‌دهد ـ انشاءالله ـ امیدی است برای این که ما در آینده تدریجاً ولو این که به نسبت نیاز، خیلی کم است ولی «اخذ القلیل خیر من ترک الکثیر» همین قدر آن هم غنیمت است باز، برای شروع کار، برای ما مایه امید است و سپاس گزاری از جناب آقای حسینی و همهٔ برادرهایی که زحمت می‌کشند و راه‌های مختلفی را طی می‌کنند، می‌رسند به این جا و طلبگی را خلاصه ماهی یک هفته ترجیح می‌دهند بر زندگی عادی خودشان که ـ انشاءالله ـ بتوانند با استفادهٔ هر چه بیشتر از این کلاس‌ها و اشاعهٔ این حقایقی که به آن است پیدا می‌کنند، این خلاء را پر کنند. الان راست راستی بین امام و امت حلقهٔ واسط

کارگزاران حکومت اسلامی باشند، آن چنان امام و امت را نشناختند، آن‌ها همدیگر را خیلی خوب شناختند؛ هم امام مردم را خیلی خوب شناخته، هم مردم امام خیلی خوب شناختند، ماها خیلی خوب نشناختیم، نه مردم را خیلی خوب شناختیم، نه امام. را حالا ـ انشاءالله ـ شما با این صحبت‌هایی که این جا می‌فرمایید و آموزش‌هایی که مطرح می‌شود و چیزهایی که می‌گیرید؛ چون زبان قشری را که باید خدمتگزاری این ملت را بکنند در سطوح اداری کشور، خوب بلد هستید، می‌توانید برای آینده ـ انشاءالله ـ مثمر ثمر باشید. و حتماً هم اگر نباشید، خدا یقه شما را می‌گیرد، بلاشک مؤاخذه می‌شوید و خیلی راحت توبیخ می‌کند خدا. انشاءالله که خدا همه شما موفق بکند از این که من هم مزاحم شما شدم چند لحظه وقت کلاس شما را گرفتم، عذر خواهی می‌کنم صلواتی ختم کنید. ـ اللهم صل علی محمد و آل محمد ـ

استاد حسینی: خب، سؤالاتی که بود شروع می‌کنیم به یاری خداوند متعال...

آقای ساجدی: [؟] یکی نقش اصولی قرآن تکرار کنند. [؟ ۳۷:۵۲]

استاد حسینی: بله، سؤال کنند [؟ ۳۷:۵۵]

آقای ساجدی: عرض کنم که یکی چند سؤال، دو، سه تا سؤال مانده بود که صراحتاً طرح کردند، من طرح می‌کنم در صورتی که هر کدام لازم بود مختصراً جناب حسینی پاسخ می‌فرمایند.

استاد حسینی: عیبی ندارد، پس می‌خواهید [؟]

آقای ساجدی: بله، برادر ما جناب آقای توکلی به هر حال چون ناراحت هستند مقداری، اجازه بدهید یعنی من از طرف دوستان

آقای توکلی: خواهش می‌کنم.

آقای ساجدی: می‌خواستم استدعا کنم که [۳۸:۱۵ نامفهوم] چون ایشان یک کسالت مختصری دارند و نمی‌توانند روی صندلی زیاد بنشینند، از این نظر نمی‌توانستیم خدمت ایشان باشیم و به هر حال محبت کردند و چند دقیقه‌ای هم خدمت ایشان بودیم. بله، یکی از برادرها فرمودند که نقش اصول موضوعه در علوم، ـ از یکی از واحدها ـ این که نقش اصول موضوعه در علوم چیست؟ این زیاد روشن نشده. الاای حال یک مقدار بالاخره روی این صحبت شده ظرف دیروز و امروز. آیا علوم انسانی سلسله مراتب دارد؟ این هم سؤال، یک سؤال بود. و سؤال دیگر که منظور از علم شامل‌تر و والاتر چیست؟ این هم باز یک سؤال. و سؤالی که...

استاد حسینی: یعنی علم شامل‌تر را بگوییم که [؟ ۳۹:۱۷] با فلسفه و این ها.

آقای ساجدی: بله، استدعا می‌کنم. پس سؤال این که علم شامل‌تر و این که آیا علوم، یعنی طبقه‌بندی علوم و به هر حال چون ارتباط با فلسفه را روشن می‌کند، جناب حسینی محبت می‌فرمایند پاسخ می‌دهند.

استاد حسینی: بله، این نکته را عنایت بفرمایید! دیروز عصر هم به سمع مبارک شما هم رسید، امیدواریم ـ انشاءالله تعالی ـ با همفکری برادران بتوانیم ـ به اصطلاح ـ دقت بیشتری کنیم و این جا هم من این را می‌خواستم

تذکر بدهم که کار طرفینی هست ـ انشاءالله تعالی ـ ، ما درست است که مطالبی را برای صرف یک پیشنهادی که بحث داشته باشد که روی آن بهانه‌ای باشد، برای بحث کردن مطرح می‌کنیم، ولی امیدواریم ـ ان شاء الله تعالی ـ استفاده بکنیم از خدمت برادران و همفکری آن ها. خب ـ به حضورتان عرض کنم که ـ عرض کردیم که آن اصلی که پذیرفته شده؛ یعنی بحث پیرامون خود آن اصل در این علم مطرح نمی‌شود، آن را جهش گفتیم که اصل پذیرفته شدهٔ در این علم، اصل وضع شده، گذارده شده، موضوعه، این اصل را پذیرفتیم که دربارهٔ اصل این بحث نکنیم. ولی همیشه برای همین‌گونه قبول کنیم؟ یا این که نه، اگر بخواهیم بحث درباره آن بکنیم، در یک علم دیگری بحث کنیم. اگر دربارهٔ روان شناسی، اگر دربارهٔ در اقتصاد هستیم و آمد دربارهٔ انسان صحبت خواست بکند ببیند مثلاً سود یا فرض کنید که خصوصیت جمع گرایی، کدام یک در انسان باید اصل باشد، این باید کجا برود بحث کند؟ در انسان شناسی، در جامعه شناسی، در روان شناسی، این جای دیگر جای آن است، این جا جای آن نیست. با طبیعتاً مسائل دیگر و ابزار دیگری هم سر و کار دارد، نحوهٔ دیگر هم استدلال می‌کند؛ خب، دربارهٔ چه بود؟ دربارهٔ این بود که علم شامل‌تر چیست؟ آن علم شامل‌تر را علمی می‌گوییم که هر گاه در اصول موضوعه آن، که از نتایج علم شامل‌تر است، اصول موضوعهٔ علم پایین‌تر می‌شود مسائل تمام شدهٔ علم بالاتر، هرگاه، علامت آن هم چیست؟ علامت آن این است که جای بحث آن در علم دیگر، وقتی هم تغییری در آن پیدا شود، در زیربنای استنباطات و احکام‌های این علم تغییر حاصل می‌شود. یک درجه تبیین شد معنی حس، یک درجه تبیین شد معنای یک خصلت انسانی، یک درجه تبیین شد معنای خصلت جمع گرایی، این انعکاس آن کجا ظاهر می‌شود؟ در تمام مسائل این علم، انعکاس آن ظاهر می‌شود. خب، پس بنابراین علم شامل‌تر آن است که اصل موضوعه آن، هر گونه تغییری در آن پیدا شود، اصل موضوعهٔ علم پایین‌تر هر گونه تغییری به وسیلهٔ علم شامل‌تر در آن پیدا شود، علم پایین‌تر تابعی است از تغییرات آن علم شامل تر. پس دو تا علم را کنار همدیگر ملاحظه می‌کنیم؛ مسئله‌ای که تمام شده است در علم شمارهٔ یک، پذیرفته شده است به صورت اصل موضوعه‌ای در علم شمارهٔ ۲، و هر گونه تغییری به وسیله بحث کردن در علم شمارهٔ یک نسبت به اصول موضوعه‌ای که از مسائل تمام شدهٔ این علم و اصل موضوع قرار گرفتهٔ نسبت به علم دوم است، عین آن تغییرات منتقل می‌شود. خب، دیروز هم باز عرض کردیم حضور مبارک شما، فرض کنید از اقتصاد می‌آییم سراغ روان شناسی، از روان شناسی می‌آییم سراغ، اصلاً رفتار انسان را می‌آییم رفتار موجود حی در زیست شناسی، از زیست شناسی ـ فرض کنید ـ بیاییم در ماده، که اصل وجود چیست؟ از فلسفه هم می‌آییم سراغ متد شناخت و از متد شناخت هم می‌آییم روی مسئله آگاهی. خب، یعنی رشد در آگاهی چگونه واقع می‌شود؟ آن را مورد بحث قرار می‌دهیم. حالا اصل موضوعه به نظر می‌رسد که آن‌گونه که در بررسی‌ها هم مطرح شد، تا حدودی ولو اجمالی، مورد توجه قرار گرفته. بحث هم بحث هفتهٔ قبل بود، ما گفتیم اصول موضوعه اگر از طریق وحی تعیین شده باشد، این در تعیین موضع اثر می‌گذارد؛ یعنی هر گاه تعیین موضع از طریق عقل شده باشد، تعیین موضع؛

یعنی یک موضع گیری می‌خواهیم ما بکنیم، عقل بخواهد این تنظیم کار ما را به عهده بگیرد؛ یعنی ما یک روشی داریم برای شناسایی این موضع. باز نسبت به خود این شناسایی مان، چگونه برای ما شناخت عمیق و دقیق پیدا شود؟ این الگو و متدی را که ما که داریم برای شناسایی عملی، از مسائلِ یک علم است دیگر! در یک علمی چنین برنامه‌ای به رسمیت شناخته شده، آزمایش شده، تست شده، حکم روی آن صادر شده که باید این موضوعات را این‌گونه شناخت. آن علم خودش این احکامش را چگونه به دست آورده؟ بر مبنای یک اصول موضوعه ای، آن اصول موضوعه اگر بر اساس اصالت وحی نباشد، تا اصالت وحی باشد، حتماً فرق دارد. حتی پایین‌تر آن را ما عرض کردیم، گفتیم حتی اگر مکتب شرق و غرب، هر دو مادی ولی از آن بالا که با هم متصل هستند، بین راه از هم جدا شدند؛ یعنی در انسان شناسی غربی هم نمی‌آید جواب یک سری از سؤالات را بگذارد، بگوید چون انسان مختار است، چون انسان رفتار او تبیین مادی ندارد، چون مادی نیست بعضی از خصوصیات انسان، چنین چیزی نیست؛ فرض را بر این می‌گذارد که چیزی نباشد، جز در چارچوب ماده دیگر! لذا جامع شناس‌های غربی و شرقی، یک نفر را برای من معرفی کنید که تبیین علمی بخواهد در مسئله وحی بکند و به جای این که سراغ خصلت مندی ماده برود، برود فرضاً سراغ فلسفه. جامعه شناسی برای پیدایش یک سنت، یک رسم، تکیه می‌کند به چه چیزی؟ به انعکاسات مادی. سؤال می‌کنید که خب، این پیغمبری در آن جا آمده، آن را هم باز بر می‌گرداند به قانون مندی مادی. تمام، فشار می‌آورند که حالا یا اصل را قرار بدهند ژن، یا اصل را قرار بدهند شرایط ، هر چه که هست همین ـ به اصطلاح ـ تأثیر متقابل، همین کسر و انکسارها، همین خصلت‌های مادی است که تبلور یافته، اسم آن را گذاشتند وحی. به عنوان این که یک تصرف خارج از این مطلب باشد بالمره و حاکم بر این قوانین باشد، این را نشان بدهید به ما، بگویید که یک جا این گونه بیان کردند. تازه در روان شناسی آن هم باز، آن‌هایی که آمدند روی اصالت انسان صحبت می‌کنند، معنایی را که باز می‌کنند، فرض کنید که در شکل‌های مختلف آن، باز آن معنا با این که ما بگوییم، فرض کنید که شبیه شکل هندی آن می‌آیند بررسی می‌کنند، البته بررسی‌ها به مدل‌های مختلف، به شکل‌های مختلف، روح را مثلاً می‌خواهد قائل بشود، ولی روح را هم شبیه میدان‌های انرژی بحثش را می‌کند، آن جایی هم که غیر مادی می‌خواهد آن را ملاحظه کند، آن جا هم یک ـ به حضورتان عرض کنم که ـ طبقه‌بندی می‌کند یک خصلت‌هایی را، یک اموری را، آن را هم باز به معنایی مادی ملاحظه می‌کند، نهایت نه در شکل تأثیر متقابل، نه در شکل ـ فرض کنید که، ماده‌ای که این میکروفون را بلند کند. آن هم باز در یک شکل، [؟ ۵۰:۲۹] یعنی انسان را خلاصه، فعل انسان را حاکم می‌گیرد، قانونمند می‌داند بر این خصوصیات، حساب این که این محکوم در عین حال است نسبت به یک امر متافیزیکی، این را علم مفروغ عنه می‌گیرد که صحبت دربارهٔ این لازم نیست بشود اصلاً. حالا بحث را یک مقدار در خدمت شما، دنبالهٔ بحث هفتهٔ گذشته را، یعنی همان قسمت آخر هفتهٔ گذشته، نه این که دنباله، برای یادآوری عرض می‌کنیم و سپس از فردا ـ انشاءالله تعالی ــ وارد اصل بحث

می‌شویم. مسئله‌ای که بود که در علوم یک اصل موضوعه‌ای هست، یک روشی هست، روش گاهی برنامه ریزی است برای یک تحقیق، که این خود ساختن این الگو و این برنامه، مسئله‌ای است که با منطق که عاری از هر گونه دیدی باشد، تفاوت پیدا می‌کند در آن. یک منطقی را اصطلاحاً به کار می‌بریم برای فلسفه و یک فلسفه‌ای برای منطق، دیروز هم روی این یک سؤالی شد، من این را عرض می‌کنم حضور مبارک شما و عنایت بفرمایید بر مطلب تا مخلوط نشود. فلسفه دربارهٔ چه چیزی صحبت می‌کند؟ دربارهٔ وجود، دربارهٔ هستی، وسیله اش برای این بررسی چیست؟ منطق. پس منطق به کار گرفته می‌شود برای شناسایی مسائل فلسفی. ولی خود علم منطق ـ خوب عنایت بکنید! ـ ولی خود علم منطق جزء بدیهیات، کلیهٔ مسائل آن نیست که بگویید علم منطق که می‌گوییم از اولش تا آخرین مسئله منطق جزء بدیهیات است. اگر جزء بدیهیات بود، مغالطه محال بود، به اشتباه افتادن محال بود، بدیهی امری است که روشن و آشکار باشد و ما به ساده ترین تعریف [؟ ۵۳:۵۹] و دیگر آن استدلالی نخواهد بود، نیاز به استدلال نداشته باشد. اگر کل مسائل منطق بدیهی بود، مغالطه و اشتباه محال بود. حالا اگر بنا شد برخی از مسائل منطق بدیهی و برخی از آن نظری باشد، سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا رابطهٔ بین مسائل نظری منطق و بدیهی آن، بدیهی است؟ یا بدیهی نیست و امر نظری است؟ اگر رابطهٔ بین مسائل نظری منطق با مسائل بدیهی آن، بدیهی باشد، دوباره علم منطق می‌شود چه چیزی؟ می‌شود بدیهی. و اگر بدیهی نباشد، منطق را برای چه چیزی به کار می‌گرفتیم؟ برای این که دچار اشتباه نشویم، برای این که در مفاهمه هماهنگ فکر کنیم، آن وقت تردید در کجا واقع می‌شود؟ در خود منطق واقع می‌شود، چرا؟ برای این که می‌گوییم رابطه بین مسائل بدیهی و نظری آن، به چه دلیل رابطهٔ صحیحی باشد؟ وقتی نظری شد، بدیهی نشد. اگر آن جا دچار غلط شویم، خط کش ما کج باشد، همهٔ خطهایی که می‌کشیم کج در می‌آید دیگر! ــ عرض می‌کنیم خدمت شما ـ که فلسفه‌ای را نیازمند می‌شوید که دلالت را در بدیهیات و نظریات باید تمام بکند. اگر به آن فلسفه راهی پیدا کردیم که اسم آن را گذاشتیم فلسفهٔ دلالت، علت دلالت، این علت دلالت با آن علت وجود فرق پیدا کرد، این را به آن می‌گوییم فلسفهٔ منطق.

س: [؟ ۵۷:۲۵ نامفهوم]

استاد حسینی: باید فلسفه‌ای را دست بیابیم که بتواند بدیهی و نظری منطق را جوابگو باشد، این را به آن می‌گوییم فلسفهٔ منطق. فلسفهٔ وجود غیر از فلسفهٔ دلالت است، فلسفه‌ای که دربارهٔ وجود صحبت می‌کند، به وسیلهٔ چه چیزی به دست می‌آید؟

آقای ساجدی: منطق.

استاد حسینی: منطق. ولی فلسفه‌ای که در دلالت می‌خواهد صحبت کند، آن نباید به وسیلهٔ منطق تمام شود، آن باید برگردد به یک امر دیگری. حالا از بدیهیات خارجی بخواهد آن امر تمام شود، یا بدیهیات نظری، یا هر دو کاشف این مطلب باشند، این امر نباید نیازمند به وقوع و وجود باشد. حالا من برای این که یک مقدار مطلب،

تا همین جا مطلب را تمام می‌کنم، یکی، دو تا نکته را طرح می‌کنم برای برادرها، دقت بکنند روی آن. ببینند! در اصول اعتقادات می‌گویید خدا عادل است و ظالم نیست، عدل را هم صفت فعل حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ می‌گویید. بعد اگر شما یک امور نفس الامری نداشته باشید، نمی‌توانید همین حرف را بزنید؛ چون هر کاری خدا بکند می‌شود برابری و عدل، عدل و ظلم بی معنا می‌شود اصلاً شما وقتی قبل از این که مرحلهٔ بوجود آمدن را ملاحظه کنید، تنزیه می‌فرمایید خداوند ـ تبارک و تعالی ـ را از ظلم، از نقص، معنایش این است که حد قبل از خلقت فرض دارد، نه نسبت به حضرت حق! امور نفس الامری آن است که در آن امر، در آن خصلت نیاز به خلق ندارد؛ خوبی عدل، بدی ظلم، حد، تغییر، تغایر، تفاوت دو چیز، دایره غیر از مربع است، مربع غیر از مثلث است، ولو وجود بالمره پیدا نکرده باشد، غیریت آن در مرحله نفس الامری، حد غیر از عدم تناهی است، این‌گونه نیست که وقتی محدود را خلق کردند آن وقت محدود غیر از متناهی بشود [ادامه جزوه از صوت ۰۵۹۳] محدود، بگوییم که نه آن جا معلوم نیست اصلاً حد برای آن تصور شود یا نه، چیزی نیست تا وقتی حد داشته باشد. اگر این‌گونه باشد، تنزیه حضرت سبحان و گفتن این که او محدود نیست؛ یعنی نفی حد وقتی می‌شود که او خلق کرده باشد؛ یعنی شما وقتی می‌گویید ظالم نیست، حکیم است و الی آخر، نفی نقص را که می‌کنید، نفی حد را که می‌کنید، باید بعد از خلقت کردن باشد، در عین حالی که چنین نمی‌فهمید. حکمت که خداوند عالم را بر اساس رحمت خودش بر حکمت بالغهٔ خودش، اگر امر نفس الامری شما ملاحظه نکنید؛ یعنی دو بودن دو، مربع بودن مربع نه موجود بودن مربع، احتیاج به خلقت داشته باشد، عدل بودن عدل هم و ظلم بودن ظلم هم احتیاج به خلق خلقت پیدا می‌کند و اصلاً دیگر تفاوت هم دیگر ندارد، هر فعلی او انجام شود می‌شود عدل، دیگر تنزیه نمی‌خواهد. آن وقت خیلی از چیزها هم وضع آن، نحو دیگر می‌شود که نمی‌خواهم دیگر وارد آن حرف‌ها شوم. فعلاً عرض می‌کنیم خدمت شما یک نکته را و با این نکته تمام می‌کنیم صحبت را. عرض می‌کنیم ما یک محاسبه می‌کنیم، بعد در عینیت پیاده می‌کنیم آن محاسبه را، می‌بینیم هم جهت در آمد، نمی‌گویم منطبق! هم جهت درآمد، برای این مطلب چند گونه می‌شود توجه کرد؛ یکی یک عده‌ای گفتند که دلیل صحت چه چیزی است؟ آزمایش. یکی هم از یک دید دقیق تری می‌شود بررسی کرد، دید دقیق‌تر آن این است که بگوییم چرا منطبق شد؟ چرا هنجار درآمد؟ چرا هم جهت درآمد؟ شما برمی گردید می‌گویید خب، به هر حال صحیح آن است که در خارج نتیجه بدهد، من می‌گویم چرا نتیجه داد؟ اگر در این چرایی آن بررسی شود، مجبور می‌شوید بپذیرید که مبنای واحدی باید حاکم باشد بر آن مواردی که هنجار و هم جهت می‌شود. آن جایی که هنجار نمی‌شود، طبیعتاً مبنای واحد ندارد؛ آن جایی که هنجار می‌شود، باید مبنای واحد داشته باشد. اگر بگویید تصادفی، می‌گویم تصادف معنای جهل به علت است، نه بی علتی. اگر یک علت است که می‌تواند حاکم بین ذهن و عین باشد و دلالت آن هم بازگشت به خودش می‌کند؛ یعنی همان‌گونه که عرض کردیم آن هفته که دلالت برمی گردد به خود آن شیء؛ یعنی حجیت عقل را گفتیم برمی گردد به خودش، اگر

این جا آن دلالتی هم برای آن مبنای جامع برگشت کرد به خود اختلاف، بر خود لوازم نسبیت، (حالا این باز وارد آن صحبت‌ها نمی‌شویم) برخود مبنایی که آن مبنا نتیجه در نسبیت‌های خارجی، در عینیت‌های مختلف خارجی، با عینیت‌های نظری یکی می‌دهد، آن وقت آن مبنای جامع را باید تکیه برای آن کرد و او را ملاک دانست برای صحت، نه امر خارجی و نظری طبیعتاً در بعضی از جاها مثل در منطق انطباق ضرورت دارد شما چه کار کنید؟ بیایید خارج را مبتنی بر مهره‌ای که از آن فلسفهٔ دلالت آمده، شناسایی کنید؛ لذا کار شما در بدیهیات خارجیه است، بعضی از مراحل نه در نظری هست. باز اضافه عرض می‌کنم حضور مبارکتان و می‌گویم این را به صورت یک فرض قابل بررسی نه این که حتماً مطلب چنین است، می‌گویم در صورتی که اصطکاک و ارتباط، ارتباط کیفیت‌ها منشأ تعین می‌شود، برخورد کیفیت‌ها منشأ تعین کیفیت‌ها می‌شود، نسبیت‌های مختلف خارجی می‌شود؛ یعنی چه؟ یعنی برخورد هوا و نور و فشار و غیره و ذلک، این را این‌گونه که می‌بینید قرار داده. اگر هوای آن را فشار آن را کم و زیاد کنید، وضع این فرق پیدا می‌کند؛ رابطه آن را تغییر بدهیم وضع این فرق پیدا می‌کند. اگر یک چنین چیزی گفته شد، آن وقت نسبیت‌های نظری را هم دقیقاً ما می‌گوییم در اصطکاک مشخص می‌شود، آن وقت یک مبنا حاکم می‌شود بر اصطکاک‌های نظری و علمی. برای شروع به بحث روش من گمان کنم که تا همین اندازه برای امروز کافی باشد تا ـ انشاءالله تعالی ـ در ظرف دو، سه روز آینده بررسی بکنیم که این فلسفهٔ دلالت، آن چیزی که علیت دلالت برمی گردد به آن؛ یعنی وقتی می‌گوییم بدیهی است که این غیر از این است که این غیریت حتماً برمی گردد به امری. بله! شناخت آن برای من، این بدیهی است که این غیر از این است، ولی این خودش برمی گردد به مطلبی. آن وقت اگر این مطلب تمام شود، بعد از آن دربارهٔ اشاره‌ای هم می‌کنیم دربارهٔ این که وضع کلمات را هم که می‌گوییم فقیه با هم اصطکاک می‌دهد، آن هم تابع همین ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ فلسفه دلالت است و آن جا هم نسبیت‌هایی روابط مفاهمه است و در این جا دیگر هیچ فرقی پیدا نمی‌کند بین نسبیت‌های نظری، نسبیت‌های عینی، نسبیت‌های روابط مفاهمه، هر جایی از آن هم باید منطقی داشته باشد متناسب با آن جا. وقتی می‌خواهیم بیاییم میکروفون بسازیم، منطق آن باید متناسب با این باشد؛ وقتی می‌خواهیم کلمات به هم برخورد بدهیم، منطق آن باید متناسب با کلمات باشد، روابط مفاهمه باشد؛ وقتی می‌خواهیم مفاهیم نظری را به هم اصطکاک بدهیم، منطق آن باید متناسب با همان باشد. ولی همهٔ این منطق‌ها هر کدام مصداقی هستند از آن امر کلی شاملی که به آن می‌گوییم فلسفهٔ دلالت. پس بنابراین فلسفهٔ منطق، فراموش هم نکنید که مسئلهٔ فلسفهٔ منطق هم، چنین چیزی باز نیست که تازه ما مثلاً مطرح کرده باشیم، این هم بحثی است که پیرامون آن به گونه‌های مختلفی البته بحث شده؛ یعنی در غیر از فلسفه در شناسایی مثلاً جهان بینی، دربارهٔ خود منطق، این که خصوصیات آن چه چیزی هم است، آن جا هم بحث هست، نه این که بحث نباشد، حالا هر کسی یک گونه بحث کرده باشد. این بحثی را که ما این جا اشاره کردیم به نظر ما آمد که باید شامل باشد فلسفهٔ منطق بر همهٔ روش‌هایی که شناسایی به آن انجام می‌گیرد، هر کدام از

روش‌های شناسایی مصداقی از آن باشند، نهایت با حفظ خصوصیتی که نسبت به موضوع آن‌ها هست. «و السلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته».

آقای ساجدی: بله، چون فرصت کم است، دوستانی که سؤال تبیینی دارند، از دوستانی که نوبت گرفتند به ترتیب اسامی را می‌خوانم ولی در صورتی که سؤال آن‌ها تبیینی است و در رابطه با بحث فلسفه، محبت کنند، صحبت بفرمایند.

استاد حسینی: فلسفهٔ منطق.

آقای میرباقری: بله؟

استاد حسینی: فلسفهٔ منطق است؟

آقای ساجدی: یعنی آن بحثی که در صورت [؟ ۱۱:۱۵] بحث قسمت دوم هست، منطق فلسفه را و فلسفه منطق.

استاد حسینی: بسیار خوب.

آقای ساجدی: بله، آقای صدرایی، شمارهٔ ۴ را روشن بفرمایید.

آقای صدرایی: بسم الله الرحمن الرحیم، من از آن جایی شروع می‌کنم که استاد فرمودند که دلیل صحت آزمایش است و فرمودند که اگر ما بیاییم در چرای آن بررسی بکنیم و از یک دید دقیق‌تر بگوییم که این چرا هنجار و هم جهت شد، باید یک معنای واحدی حاکم بر این باشد، در مواردی که هنجار و هم جهت است. و فرمودند که اگر یک علت است که می‌تواند حاکم بر ذهن و عین باشد و دلالت آن هم بازگشت به خودش باز می‌کند. من می‌خواستم سؤال کنم، از وجودشان استفاده بکنیم که ببینیم که آیا این در عمل هم این چنین هست؟ یا فقط در فلسفه است که این چنین است؟ شما در عمل می‌آیید می‌بینید که یک جامعه دارید به صورت یک مجموعهٔ متغیر، منظور من از متغیر این است که هر انسانی که زاده می‌شود و وارد جامعه می‌شود به عنوان یک متغیری که خودش تابع یک متغیرهای دیگری است شما وارد جامعه می‌کنید، درست؟ محتویات ذهن آن هم فرد هم به صورت یک مجموعهٔ متغیر است که ساعت به ساعت و ثانیه به ثانیه فرق می‌کند. بعد می‌آییم می‌گوییم که علوم انسانی، علوم انسانی هم به صورت یک مجموعه متغیر است که خودش تابع آن دو مجموعهٔ اولی است. و بنابراین شما در برخورد با مسائل و تعیین موضع می‌بینید که به این صورت عمل می‌شود که موضع گیری عملی فرد منتجه یا عینیت یافتهٔ مجموعهٔ ذهنیات او است و این خودش یک ترکیب پیچیده‌ای است، نیست؟

استاد حسینی: بله، من می‌خواستم سؤال کنم، استفاده کنم ببینم آیا نظر مبارکتان این است که بسیار خوب، ما هم می‌گوییم ترکیب پیچیده.

آقای صدرایی: بله.

استاد حسینی: ولی می‌گوییم چرا این گونه هم، هم جهت هم درآمد؟ دنبال این چرایی آن هستیم. می‌فرمایید داده‌های خارجی است، انعکاس، می‌گویم چرا این گونه شد؟ می‌گویید ماده روی هم اثر می‌گذارند، می‌گویم چرا اثر می‌گذارد، می‌گویید اصطکاک است، می‌گویم مگر در اصطکاک چگونه تعین پیدا می‌کند؟ عنایت فرمودید چه عرض می‌کنم؟! ما اساساً برمی گردیم روی این که، این مجموعهٔ پیچیده، که یک، یک میلیون کامپیوتر ضرب در یک میلیون کامپیوتر هم پیچیده باشد، هر چه دلتان می‌خواهد بگویید پیچیده، من می‌گویم چرا هم جهت در آمد؟ نشسته بود، یک محاسبه‌ای می‌کرد، می‌گفت که از این جا که بلند شوم بخواهم بروم شهر ـ به حضورتان عرض کنم که ـ با سرعت ماشین این قدر باشد، در راه هم چیزی پیدا نشود، ساعت فلان می‌رسم به شهر؛ بعد هم سوار می‌شود همین کار را می‌کند، می‌رسد به [؟ ۱۵:۴۰] چرا این گونه می‌شود؟ می‌آید آزمایش هم قبل کرده، بر اساس آزمایش او حساب می‌کند، این را می‌سازد، چرا آن نقشه‌ای که می‌دهد با خارج هم جهت در می‌آید؟ آن جایی از آن که صحیح در می‌آید. آن وقت یک نکتهٔ کوچکی ظریفی را عرض کنم، من نگفتم علامت صحت انطباق با خارج است، بلکه این حرف را شکستم. گفتم برخی چنین می‌گویند، ولی دقیق‌تر آن این است که بگوییم چرا هم جهت است، بعد امر واحد جامعی پیدا کنیم، اگر آن علت دلالت است، معیار هم که می‌خواهیم از همان علت می‌خواهم، در هر موضع هم منطق متناسب با همان موضع را می‌خواهم. ما عرض ما این جا است که این که می‌فرمایید یک نفر می‌نشیند محاسبه می‌کند برای لباس دوختن، خیاط می‌گوید بروید سه متر و نیم پارچه بگیرید بیاورید، چرا آن حرفی را که می‌زند قبل از دوختن پارچه با بعد از دوختن آن هم جهت در می‌آید؟ برای درست کردن این کمد، آن کسی که فن او این مطلب است، می‌گوید بروید این قدر آهن، ورقهٔ آهن بخرید بیاورید، برای درست، و الی آخر؛ این چرا آن حساب ذهنی این، با خارج هم جهت در می‌آید؟ علت آن چیست؟ چرا هنجار در می‌آید؟ می‌گویید چون داده‌های خارج است، می‌گوییم چرا دادهٔ خارج با هم هم جهت در می‌آید؟

آقای صدرایی: برای این که یک عینیت واحد است.

استاد حسینی: نه، من سؤالم همین جا است! ببینید آن چه مسلم است این است که عینیت پارچه برای خیاط، بعد خریده شده آمده و بعد لباس دوختند. فرمولی را که خیاط داده قبل از این که این لباس، این واحد لباس را بدوزد، داده، دقیقاً دربارهٔ این که این تکرار کار قبل است، بنده عرض می‌کنم خیر! این لباسی را که، تا حالا لباسی که فرضاً سه متر و نیم پارچه باشد، نگرفته بوده، الان دارد حساب آن را می‌کند، حساب ریاضی؛ یعنی آیا نمی‌شود آدم اتاقی را بسازد با یک محاسبه بتواند روی مقاومت مصالح بگوید، آقا بیم آهن این اندازه بیاورید تا اتاق فلان گونه‌ای بسازم؟ نمی‌شود آدم آپولو درست کند بفرستد بالا؟ نمی‌شود ـ به حضورتان عرض کنم که ـ همهٔ این ـ به اصطلاح ـ برنامه ریزی‌هایی که روی، در صنایع می‌کنند، آن که گفتند که فرستاده بالا و برگشته و تمام اختلافی هم که در آن چیزی را که فرستادند و بعد آمد و افتاد گفتند مثلاً پانصد متر از آن جایی که معین

کرده بودم، آن طرف‌تر افتاد در دریا. یکی از همین چیزها بود، که بله، قمر مصنوعی است؟ چه است؟ از این‌ها بود که فرستادند بالا، بعد که آمد پایین با فاصلهٔ پانصد متری افتاد. بنده بلافاصله می‌گویم این ۵۰۰ متر هم برای ضریب خطا پذیری ابزار آنها بود، و الا اگر دقیقاً می‌توانستند منطبق محاسبه کنند، بعید هم نبود که دقیقاً منطبق واقع شود همان جایی که معین می‌کنند. خلاصهٔ مطلب من این است که چرا وقتی که می‌گوید ۵۰۰ متر، اصلاً نمی‌شود که این را بفرستد بگوید برنگردد زمین؟ چرا محاسبه او درست در می‌آید، برمی گردد به طرف زمین؟ این که یک روز نفرستاده بالا و برگردد این جا. محاسبه در کار روز مره تان شما می‌گویید ـ به حضورتان عرض کنم که ـ فلان کار را می‌خواهم بکنم، فلان جا می‌خواهم بروم، تقسیم ساعات وقت خودتان را می‌فرمایید. این حساب نظری شما قبل از وقوع، بعد هم واقع می‌شود هم جهت در می‌آید. یک استفادهٔ ابتدایی ساده دارد که بگویید که صحت به دلیل آزمایش. یک استفادهٔ دقیق‌تر دارد که نه این حرف نیست، چرا است؟ از همین چرا شروع می‌کنیم، چرا منطق در می‌آید؟ چرا داده‌های خارجی؟ حتی کسی هم که می‌گوید داده‌های خارجی، چرا داده‌های خارجی، انعکاسات آن روی همدیگر هم جهت در می‌آید با این انعکاس‌های خارجی، با کیفیت‌های خارجی؟ چه چیزی است که علت این می‌شود ؟ خلاصهٔ این عرضی را که می‌کنم در حتی نسبیت‌های عینی خارجی هم دقیقاً می‌آید، شما می‌توانید بگویید چرا حرارت که دادم در این مرتبه جوش آمد؟ چرا چگونه شد؟ این برمی گردد به مسئلهٔ رابطه نسبیت‌ها و آن را هر کاری هم بکنید، حالا ـ انشاءالله تعالی ـ خدمت شما هستیم تا ببینیم آن را چه کار می‌کنید؟ ولی ظاهر مطلب به ذهن می‌آید که مطلب هم مطلبی نباشد که از این جا بشود مثلاً جای دیگر آن را برد. شما هر چیزی بگویید، بگویید آقا خیلی پیچیده اند، این تابع یک متغیری است به نام جهان، می‌گویم بسیار خوب چرا تابع است؟ حالا نمی‌خواهم دیگر سؤالی بیاورم، بگویم چرا انسان پیچیده اند، تا شما بگویید که در مثلاً سیر طبیعی و غیره و ذلک، بگویم چرا این‌گونه می‌شود آخر؟ شما بگویید که این مجموعهٔ تضاد هم هست، من می‌گویم چرا مجموعهٔ تضاد است؟ و چرا برخورد دارد؟ تا آن را برمی گردانید، مجبور می‌شوید به این مطلبی که عرض می‌کنم، برگردانید به این که خاصیت ...

س: روابط.

استاد حسینی: مثلاً روابط نسبیت را برگردانید به خود آن. آن وقت بعد می‌گویم که خب حالا این آیا...

آقای ساجدی: [؟ ۲۲:۲۲]

استاد حسینی: بعد از آن دیگر ـ ان شاء الله تعالی ـ معذرت می‌خواهم.

آقای ساجدی: استدعا می‌کنم، جناب آقای افضلی، چهارده را روشن بفرمایید، لطفاً کوتاه چون فرصت ندارید، فقط یک [؟]

آقای افضلی: بسم الله الرحمن الرحیم، عرض می‌شود من یکی، دو تا اشکال داشتم از فرمایش استاد که نمی‌دانم الان جای آن هست مطرح بکنم یا حتماً فقط باید سؤال...

آقای ساجدی: سؤال تبیینی بفرمایید چون الان فرصت دیگر نیست، نه و نیم است، یکی و دقیقه بیشتر نمانده ـ انشاءالله ـ عصر خدمت شما هستیم.

آقای افضلی: بله، سؤال را، پس آن مسئله‌ای که فرمودند در مورد فلسفه، منطق و فلسفهٔ منطق که نام فلسفهٔ منطق را فلسفهٔ دلالت گذاشتند، این را من می‌خواستم یک مقداری توضیح بیشتری بدهند و باز این نکته را که ـ به اصطلاح ـ منطق برای شناسایی مسائل فلسفی به کار گرفته می‌شود، این را هم باز توضیح بیشتری بفرمایند؛ چون منطق قول آن چیز دیگری است، نه مسئلهٔ شناسایی مسائل فلسفه، حالا باز این را توضیح بفرمایند تا بعد.

استاد حسینی: خب.

آقای ساجدی: عرض کنم، می‌بخشید.

استاد حسینی: اول همین دومی آن که [؟ ۲۳:۳۵] به متعارف است.

آقای ساجدی: سؤال که ...

آقای افضلی: تبیینی.

آقای ساجدی: نه این قرار بود سؤال تبیینی بفرمایید، ظاهراً حضرت عالی فرمودید بحثی که کردید یک بار دیگر بفرمایید مثلاً، بیشتر توضیح بفرمایید.

استاد حسینی: نه من دو سه تا سؤال کنم.

آقای افضلی: خب سؤال تبیینی است دیگر.

آقای ساجدی: حالا بفرمایید، بله.

استاد حسینی: من سؤال می‌کنم که اگر مغالطه را شما بخواهید از غیر مغالطه جدا بکنید، چه کار می‌کنید؟ با ابزاری به نام منطق می‌روید سراغ آن؟

آقای افضلی: بله.

استاد حسینی: اگر بخواهید مسائل منطقی را هم که خودت دنبال شناسایی آن هستی، دچار اشتباه نشوی، برای شناسایی آن چه کار می‌کنید؟

آقای افضلی: یک ملاک‌هایی بدیهی عقلی داریم، بر اساس آن‌ها مسائل منطق بشود [؟ ۲۴:۱۵]

استاد حسینی: نه، منطق را به کار می‌گیری برای پیش گیری از اشتباه؟

آقای افضلی: بله.

استاد حسینی: ما هم همین را می‌گوییم، چیز هم می‌گویند که دیگر، می‌گویند قانون عالی [؟] عن خطاءالفکر و هذا غایهٔ، حالا ـ به حضورتان عرض کنم که ـ اصل مطلب این سؤال من این جا است که پس منطق روشی است که شما به کار می‌برید برای این که در شناختن مسائل فلسفی دچار اشتباه نشوید.

آقای افضلی: نه مسائل فلسفی، کلاً هر گونه تفکری.

استاد حسینی: اول کار...

آقای افضلی: چه تفکر فلسفی است چه تفکر غیر فلسفی [؟]

آقای ساجدی: تفکر چه می‌شود؟

استاد حسینی: اول کار تفکر را در سطح عالی برای فلسفه می‌دانید؟

آقای افضلی: خب، حالا به فرض هم اولین تفکر انسان تفکر فلسفه باشد.

استاد حسینی: بسیار خب، ما همان جا فعلاً صحبت ما است، کاری به پایین‌تر آن که فکرهای دیگر هم می‌شود با منطق سنجید، به آن فعلاً کاری نداریم؛ یعنی از موضع محل بحث ما خارج است، کاری نداریم که آیا منطق را در همان اسلوبی که فلسفه را می‌شود به آن شناخت، می‌شود به آن مثلاً میکروفون هم درست کرد یا نه؟

آقای افضلی: با منطق صوری؟

استاد حسینی: بله، آن را من کاری ندارم فعلاً.

آقای افضلی: نمی‌گویم، سؤال شما را متوجه نشدم.

استاد حسینی: می‌گویم من کاری به این ندارم که آیا با منطق صوری، منطقی که به آن فلسفه را می‌شود ساخت، می‌شود این میکروفون ساخت یا نه؟ آن را فعلاً کاری نداریم. به چه چیزی کار داریم؟ به این کار داریم که فلسفه را، شناسایی غلط از درست، دچار اشتباه نشدن، دچار مغالطه نشدن به وسیلهٔ منطق می‌شناسیم. پس منطق شد وسیله برای شناسایی فکر صحیح حداقل در فلسفه، در حداقل تنازل بکنیم. این طرف آن ما مقابل هستیم، عرض می‌کنیم که خود منطق چگونه است وضع آن؟ این خط کشی که داریم که فکر کج را از فکر راست نشان می‌دهد، صاف بودن و صاف نبودن این به چه چیزی است؟ خب، می‌فرمایید باز می‌گردد به امر بدیهی. من می‌گویم بازگشتن به امر بدیهی داریم و کل این خط کش بدیهی بودن داریم، این دو چیز است دیگر، باز می‌گردد یا خودش مجموعهٔ این خط کش بدیهی است. اگر بگویید مجموعه آن بدیهی است، دیگر مغالطه محال می‌شود، چون همه دستشان است.

آقای افضلی: عذر می‌خواهم من همین جا نکته‌ای دارم. ببینید این در واقع همان اشکالی است که به منطق گرفته می‌شود که اگر منطق راه صحیح را از غلط به ما نشان بدهد، پس هیچ منطقی دانی در زندگی خود نباید در تفکرش اشتباه بکند، این تقریباً بیان دیگری است از همان. ببینید خود مجموعهٔ منطق یک مجموعهٔ بدیهی باشد، غیر از این است که من در تمام لحظات تفکرم یک مجموعهٔ بدیهی را به کار بگیر. بله، ما می‌توانیم بگوییم مجموعهٔ منطق، یک مجموعهٔ بدیهی است، اما...

استاد حسینی: یعنی خواندن نمی‌خواهد.

آقای افضلی: بله؟

استاد حسینی: همین جا سؤال کنم، یعنی خواندن نمی‌خواهد؟

آقای افضلی: نه، خواندن...

استاد حسینی: یعنی تحصیل نمی‌خواهد، تحصیل بدیهی که تحصیل...

آقای افضلی: نه، اجازه بفرمایید من ـ به اصطلاح ـ مطلبم را تا به آخر برسانم. این که مجموعهٔ این، یک امر بدیهی است، کافی نیست برای این که جلوی هر گونه مغالطه‌ای گرفته شود. هویت منطق یک چنین چیزی است، اما آن کسانی که مجهز به این هویت هستند، آیا در تمام لحظه به لحظه تفکر خود، قوانین منطق را به کار می‌گیرند؟ نه.

استاد حسینی: نه دیگر.

آقای افضلی: یک علت این که مغالطه رخ می‌دهد این است؛ به خاطر این که در آن لحظه‌ای که آن فرد دارد آن صغری، کبری را می‌چیند و آن استدلال می‌خواهد بکند، در یک لحظه بدون این که خودش متوجه باشد پا را از آن حدود منطق خود فراتر می‌گذارد، لذا به خطا می‌رود، به مغالطه کشیده می‌شود، به سفسطه کشیده می‌شود.

استاد حسینی: ما دربارهٔ این نبود صحبت ما که چرا آدم اشتباه می‌کند؟! ما دربارهٔ این بود که آیا منطق کلاً از اول تا آخر مسائل آن بدیهی است تا تحصیل نخواهد.

آقای افضلی: نه، بدون استثنا بدیهی نیست مسائل آن.

آقای ساجدی: استدعا می‌کنم، ببینید سؤال تبیینی ظاهراً این‌ها نیست. این است که ـ بله ـ محبت بفرمایید و اگر اجازه بدهید من جلسه را ختم می‌کنم. برادرهای ما آقای قنبری، آقای ذوالفقارزاده، آقای میرباقری آقای حشمتی، آقای انصاری، آقای جلالی و آقای برقعی نوبت گرفته بودند که خب، فرصت نیست ـ انشاءالله ـ بعد می‌فرمایند.

استاد حسینی: عصر نوبت کسی نیست. [؟ ۲۹:۱۵]

آقای ساجدی: بله البته نوبت‌ها حفظ نمی‌شود مجددا نوبت می‌دهیم. عرض کنم که...

استاد حسینی: چرا نوبت‌ها، چگونه [؟]

آقای ساجدی: عرض کنم توجه بفرمایید لطفاً، من دو سه نکته را تذکر بدهم. بحث خلاصه بحث و بحثی که باید ـ ان شاء الله ـ در واحدها طرح شود. تا دیروز بحث ما در این بود که علم با فلسفه ارتباط دارد، در رابطه با اصول موضوعه می‌خواستیم بگوییم، اما این فلسفه، فلسفه‌ای که دیروز در مورد آن حرف می‌زدیم، فلسفه وجود بود. از امروز جناب حسینی فرمودند که فلسفهٔ وجود نیازمند به منطقی است، منطقی می‌خواهیم برای فلسفهٔ وجود. بعد فرمودند که منطق، این منطق فلسفهٔ وجود همهٔ مسائل آن بدیهی نیستند، شامل مسائل بدیهی و مسائل نظری است. رابطهٔ مسائل نظری و مسائل بدیهی یا بدیهی است یا نظری؛ اگر بدیهی باشد، که اصل اول ما نقض شده، یعنی بدیهی نیست، نظری است. نظری که شد، به چه چیز برمی گردد؟ پس به صورت مشخص ما دو بحث

خواهیم داشت، دو بحث خواهیم داشت؛ یکی این که آیا منطق، منطق فلسفهٔ وجود، خود فلسفه‌ای نیاز، به فلسفه‌ای نیاز دارد یا نه؟ منطق، فلسفه می‌خواهد یا نمی‌خواهد، این [قطع صوت به مدت ۳۰ ثانیه ۳:۵۲] تمام شد، ببینید پس از این که تمام شد می‌توانید وارد بحث دوم بشوید. اگر تمام شد که بله منطق نیازمند به فلسفه‌ای است که اسم آن را گذاشتند فلسفهٔ دلالت، بعد سؤال دوم طرح می‌شود که مسائل این فلسفهٔ دلالت به چه چیز برمی گردد؟ باز خودش به یک منطق برمی گردد؟ فرمودند منطق نمی‌خواهد. اگر منطق نمی‌خواهد، به چه چیز دیگر برمی گردد، که تمام بشود خط؟ پس مشخصاً ابتدا در رابطه با سؤال اول در واحدها بحث می‌شود که آیا منطق، فلسفه دارد، نیاز دارد به فلسفه یا ندارد؛ و بعد به سؤال دوم می‌پردازیم. یکی دو نکته را متذکر شوم یکی در رابطه با صحبت روز دوشنبه که خدمت شما عرض کردم دوستانی که داوطلب هستند، حدود ۵ نفر از برادرها اسامی خود را فرموده‌اند ولی فقط یکی از برادرها نت صحبت خود را لطف کردند، برای این که مشخص شود، راجع به چه موضوعی می‌خواهند صحبت بفرمایند، و انتخاب بشوند به هر حال یکی دو نفر از برادرها که صحبت کنند، تا ظهر امروز هر کدام از برادرها که می‌خواهند صحبت کنند، حتماً حداقل اسکلت‌بندی صحبت خود را در یک صفحه تا ظهر محبت بفرمایند. ـ بله ـ اگر که بعد دیگر لطف کردید، من اجازه می‌فرمایید که دیگر حداقل برای نوبت روز دو شنبه نباشد. بله، در رابطه با گزارش هفته‌های قبل که دیروز خدمت شما عرض کردم، در صورتی که دوستانی که مایل هستند و می‌خواهند آن گزارش کلی هفته‌ها را که عرض کردم حدود ۳۰۰ صفحه می‌شود، در صورتی که مایل هستند تهیه کنند، محبت کنند زودتر اسامی را بدهند که باید مشغول تهیه اش بشوند. یک دو نسخه را ظرف همین امروز می‌گذارند در کتاب خانه برای نمونه که ببینید، ولی به هر حال اگر گزارش جلسه را کامل می‌خواهید که صحبت همهٔ برادرها عیناً همان چیزهایی که گفته شده، جز تغییراتی که به هر حال پیاده کننده‌ها در حد اصلاح ادبی دادند، عیناً نقل شده در آن، در صورتی که دوستان می‌خواهند آن هم تا ظهر حتماً اسامی را بدهند خدمت آقای منیرعباسی، که ما فوراً بگوییم و مشغول کار بشوند. عرض کردم که حدود ۳۰ تومان ۴۰ تومان قیمت آن در می‌آید اگر که کامل تهیه شود. «**و سبحان ربک ـ رب العزة عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمدلله رب العالمین**» تکبیر!

س: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، خمینی رهبر، مرگ بر ضد ولایت فقیه، درود بر رزمندگان اسلام، سلام بر شهیدان.

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: طرح پیشنهادی پیرامون طرز تنظیم امور اقتصادی در اسلام (دوره اول)	
کد پژوهش: ۴۲	**شماره جلسه: ۳۶**
کد جلسه: ۴۲۹	**تاریخ جلسه: ۱۳۶۱/۰۲/۲۵**
کد صوت: ۵۹۴ و ۵۹۵	**مدت جلسه: ۹۴ دقیقه**
تعداد جلسات: ۱۸۸	**تعداد کلمات: ۱۲۱۰۹**

✍ جلسه سی و ششم

آقای ساجدی: بسم الله الرحمن الرحیم «الهي لاتكلني الا نفسي طرفة عين ابدا و لاتكلني الي الناس! اللهم الرزقنا توفيق الطاعه! و بعد المعصيه! صدق النيه! و عرفان الحرمه! و اكرمنا بالهدي و الاستقامه! در خدمت تان هستیم که استفاده کنیم، واحدها، واحد یک، کدام یکی از برادرها صحبت می‌فرمایند؟ ۷را روشن بفرمایید.

آقای برقعی: در پاسخ به سؤال یک، که آیا منطق فلسفه وجود، یا منطق خود، به فلسفه‌ای نیاز دارد یا نه؟ این مسئله مطرح شد که در منطق، ما یک مقدار بدیهیات داریم و یک مقدار اصولی که بدیهیات نیستند و نظر هست، و بازگشتش هم به خود بدیهیات نیست در نتیجه. بنابراین می‌بایست این ارجاع بشود به یک مرحله بالاتر برای حل این مسائل؛ دلیلش هم وجود منطق‌های متفاوت است. بنابراین نیاز به یک فلسفهٔ دلالت هست برای این مسئله، پاسخ به این مسئله اول‌مان که نمی‌دانیم. و اما این که مسائل فلسفهٔ دلالت خودش به چه برمی گردد؛ دو شق طرح شد که هنوز به نتیجه گیری نرسیدیم در گروه. یک مسئله مطرح شد به این عنوان که، این که ما نتیجه گیری هایمان یا ادراکمان با واقعیت هم سو می‌شود، یکی از دو حالت ممکن است باشد؛ یا این که ذهن را آینه‌ای می‌دانیم به طور کلی، واقعیت‌ها و حقایق بیرون هم در آن انعکاس پیدا می‌کند، در نتیجه درک ما با واقعیت‌ها هم سو است، برای این که سوی حقیقت به ذهن نمی‌آمد. مسئلهٔ دوم این است، یا شق دوم که ذهن

خود یک ساختی دارد در جهت شناخت ها، واقعیات هم بیرون وجود دارد، این دو با هم، هم سو و هم جهت هستند. فهم این است که، یک مثالش این جا زده شد که ما زوایای مختلف مثلاً قائمه، باز یا تند این است که ما می‌توانیم این زوایا را که در واقع وجود دارد، متوجه بشویم این است که در ذهن ما چنین ساختی هم وجود دارد. اگر در ذهن ما چنین ساختی وجود نداشت عمدتاً، ما احتمالاً یکی از این زوایا را هم نمی‌دیدیم به این شکل، هم سوی آن است، این را به شکل دیگر مطرح می‌کنند که می‌گویند که ـ به حساب ـ فطرت است، غریزه است [؟ ۳:۲۹] ذهن ساخت [؟] به هر حال به نتیجه‌ای هنوز؛ چون این مسئله است، نرسیدیم که آن مورد اول را ساخت گرایان بخشی ازآن قرار خواهند گرفت و قسمت دوم هم که بینشی جدا است. به هر حال به پاسخ مسئلهٔ دوم ما هنوز نرسیده ایم.

آقای ساجدی: متشکر، واحد۲، شما صحبت می‌کنید؟ ۱۷را روشن کنید.

آقای سلیمی: ما در واحد، از طرف واحد ۲ نمی‌خواهم صحبتی کنم.

آقای ساجدی: نه، اجازه بدهید، بله از ...

آقای سلیمی: یک سؤالی هست که واحد یک مطرح شده، اما چون به نتیجه نرسیده می‌خواستم اگر اجازه بدهید مطرح بکنم.

آقای ساجدی: سؤال را؟

آقای سلیمی: بله.

آقای ساجدی: بفرمایید، اگر چیز بود، صحبت کنید.

آقای سلیمی: بسم الله الرحمن الرحیم، ما قبلاً نتیجه گرفتیم که در هر علمی باید از یک جایی شروع کرد و یک چیزهایی را حداقل پذیرفت، که اسم آن‌ها هم گذاشتیم اصول موضوعه. بعداً نهایت علوم به یک جایی می‌رسد که گفتیم اصول موضوعه هم در علم شامل‌تر بحث می‌شود. در نهایت علوم به یک جایی می‌رسند که اصول موضوعه‌اش احتیاج به اثبات ندارد؛ یعنی نمی‌تواند، یک علم شامل ترش بحث بشود چرا؟ چون دیگر بحث، بحث شدنی و اثبات شدنی نیست، آن جا بدیهی هست. حالا ما یک بدیهیاتی در منطق داریم، اگر بنا باشد که ما در خود این بدیهیات منطق شک کنیم، گفتیم منطق دو قسم است؛ بدیهیات و نظریات. ما گفتیم که چون همان گونه که در بحث صبح استاد فرمودند، بدیهیات و نظریات در منطق، رابطه دارد. ممکن است نظریاتی که در منطق اثبات می‌شود خطا باشد. اگر بخواهیم بسنجیم خطا بودن این را یا صحتش را، باید به یک علم دیگر رجوع کنیم؛ در حالی که اشکال این جا است که اگر ما بخواهیم به علم دیگر رجوع کنیم، یا آن علم باید اصول موضوعه‌ای داشته باشد، که آن اصول موضوعه یا بدیهی باشند یا نظری باشند؛ اگر بدیهی باشند که باز آن علم می‌شود، علم نظیر منطق یا خود منطق. اگر نظری باشند آن علم نمی‌تواند علم شامل بر منطق باشد؛ چون اصول موضوعهٔ آن علم نظری است، یعنی باید بیاید باز دوباره درون منطق که اصول موضوعه‌اش بدیهی است، بحث

بشود. و در ضمن این صحبت‌ها گفته شده ما چون رابطهٔ بین بدیهیات و نظریات ممکن است که درست نباشد، بدیهی نیست، باید در خود علم منطق شک کنیم. سؤال این است که آیا ما در خود علم منطق هم، در بدیهیات علم منطق هم شک می‌کنیم؟ این درست نظیر آن چیزی است که در قرآن محکم و متشابه داریم و معصومین می‌گفتند که متشابهات را به خاطر این که اشتباه نکنید، همیشه برگردانید به محکمات تا اشتباه نکنید. در منطق هم اگر بخواهیم صحت و سُقم این‌ها را تشخیص بدهیم، دائماً باید با محکمات؛ یعنی با آن بدیهیات بسنجیم.

آقای ساجدی: متشکر.

آقای سلیمی: خیلی متشکرم.

آقای ساجدی: بله، واحد ۲ در خدمت شما هستیم. کدام یکی از برادرها صحبت می‌کنند؟ نُه را روشن بفرمایید.

آقای جاجرمی: بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین، در رابطه با سؤال اول که سؤال شده بود چرا منطق احتیاج به فلسفه‌ای دارد؟ بحث‌هایی در واحد درگرفت و در رابطه با این مسئله که در منطق بدیهیات و نظریاتی وجود دارد، و رابطهٔ بین بدیهیات و نظریات، آیا بدیهی است یا نظری؟ بحث‌هایی شد و اولاً در رابطه با خود همین مسئله که این رابطه چیست؟ بحث به میان آمد و نتیجه گرفته شد و واحد روی این مسئله توافق کرد، که منظور از این رابطه بین بدیهیات و نظریات در منطق، همان ایجاد ربط بین صغری و کبرایی است که‌ها می‌چینیم و استنتاجی که می‌کنیم و این را به عنوان آن رابطه در نظر گرفتیم؛ و بعد این که این استنتاج یا به هر حال این رابطه‌ای که ما در نظر داریم در منطق، بین بدیهیات و نظریات، آیا نظری است یا بدیهی؟ دو نفر از برادرها در واحد روی این مسئله استدلال می‌کردند که بدیهی است. ولی در رابطه با رد این مسئله سه استدلال آورده شد که این استنتاج و به هر حال رابطه‌ای که طرح می‌شود بین بدیهیات و نظریات، این بدیهی نیست و اکثراً روی این توافق داشتند، و این سه استدلال تقریباً به این صورت می‌شود خلاصه بکنیم که، در رد این مسئله که این استنتاج بدیهی نیست یک نظر این بود که...

س: بدیهی است.

آقای جاجرمی: بدیهی نیست، یک نظر این بود که اگر بدیهی بود، دیگر احتیاج به استدلال نداشت، در صورتی که ما همین جا صغری، کبری چیدیم و نتیجه گیری کردیم که این بدیهی است یا بدیهی نیست، و به هر حال از یک استدلالی به این جا رسیدیم. دومین مسئله این بود که اگر بگوییم بدیهی است، در بدیهیات دیگر احتیاج به استدلال نداریم و اختلاف دیگر به وجود نمی‌آید، به هر کسی نشان بدهیم آن جا مورد توافق افراد قرار می‌گیرد، در صورتی که در همان خود جلسه‌ای که ما بحث می‌کردیم، دو ساعت روی این مطلب به هر حال بحث در گرفته بود، و یک عده دفاع و یک عده مخالفت می‌کردند با این مسئله. استدلال سوم این بود که در چیدن صغری و کبری ما انتخاب می‌کنیم و همین که انتخاب می‌کنیم؛ یعنی این یک برخورد نظری است با

مسئله، بدیهی نیست؛ ما از طریق نظری می‌آییم صغری و کبرایمان انتخاب می‌کنیم و نتیجه‌ای را به دست می‌آوریم. به هر حال روی این مسئله دو نفر از برادرها قانع نشدند با استدلال‌هایی که شد؛ از جناب استاد تقاضا می‌کنیم که اولاً در آن قسمت اول که مسئله خود رابطه چیست؟ را در واحد به این نتیجه رسیدند که خود استنتاج مسئله رابطه است، این درست است یا نه؟ و بعد در قسمت دوم اگر می‌توانند توضیحات بیشتری بدهند که به هر حال استفاده بکنیم خیلی ممنون می‌شویم.

آقای ساجدی: بفرمایید. عرض کنم واحد سه، فرمایشی دارید؟

س: [؟ ۱۰:۳۱]

س: این که این منفی در منفی [؟]

آقای ساجدی: بله.

س: یک سؤال دیگری، اول جلسه مطرح شد که قرار شد این جا [؟ ۱۰:۴۳]

آقای جاجرمی: بله، سؤال دیگری که طرح شد در رابطه با رابطهٔ همان علم و فلسفه بود که ما گفتیم که، مشخص نشد دقیقاً در واحد؛ یعنی فرصت پیدا نکردیم، که روی این مسئله بحث بکنیم، که به هر حال رابطهٔ علوم با فلسفه چگونه شدند؟ یعنی ما در طی دو جلسهٔ گذشته که در واحد داشتیم، فقط فرصت در این شد که ما در رابطه با این که اصول موضوعه چیست؟ و نقشش چیست در علوم؟ صحبت بکنیم و این که رابطه‌اش را با علم شامل‌تر بخواهیم در نظر بگیریم، و ربطش با فلسفه ببینیم، فرصت نشد که واحد روی این مسئله صحبت بکنیم، که اگر امکان داشته باشد در این موارد هم توضیحاتی داده بشود که خیلی ممنون می‌شویم.

س: [؟] خود برادر ما گفتند.

آقای ساجدی: خیلی ممنون. واحد، نه، واحد ۳ استفاده کنیم.

س: [؟]

آقای ساجدی: بله، سه را روشن بفرمایید.

آقای معلمی: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ما یک مقداری در مورد بدیهیات عینی و بدیهیات نظری یا نظریات، صحبت شد، و مثالی که آن جا زده شد در مورد مثلاً درخت بود، که خود واژه درخت در ذهن یک چیز بدیهی است که عینیت خارجی ندارد و وقتی که بخواهد در خارج به، مصداق آن را پیدا کنیم، می‌شود درخت سیب یا درخت گلابی، به این ترتیب است که آن بدیهی عینی اسمش را گذاشتند و آن یکی در ذهن هست بدیهی ذهنی، نظری. و آن رابطه‌ای که بین بدیهیات نظری و بدیهیات عینی است. و فلسفه دلالت. البته چون بیشتر صحبت‌هایی که می‌شد زیاد عمیق نمی‌توانست باشد؛ به خاطر این که یک سؤال عمده‌ای بود، و آن این بود که مبنا و محک در فلسفهٔ دلالت چیست؟ که این را توضیح داده نشده بود و خیلی از سؤال‌ها روی این برمی گشت و به خاطر ـ به اصطلاح ـ گفته نشدن این مطلب بحث ها، یک مقدار تعطیل بود.

آقای ساجدی: خیلی متشکر، یعنی به هر حال شما به هر دو تا، یعنی یک اصطلاحات جدیدی را جایگزین کردید؛ بدیهیات عینی و بدیهیات نظری، و بعد رابطهٔ بین این‌ها، بحث روی این فرمودید؟ یا بدیهیات و نظریات، خودش مورد بحث بود؟ این من متوجه نشدم.

آقای معلمی: یعنی...

س: [؟ ۱۳:۲۹]

آقای ساجدی: بله.

آقای صدرایی: ایرادی هست.

آقای ساجدی: ۴ را روشن بفرمایید.

آقای صدرایی: بسم الله الرحمن الرحیم، ما در واحدمان یک مقدار وقت ما صرف برقراری اصل مفاهمه می‌شود؛ بدین صورت که شما می‌آیید می‌گویید مثلاً فرض کنید که، تعریف می‌کنید می‌گویید فلسفه دلالت چیست؟ بعد می‌گویید فلسفهٔ دلالت فلسفه‌ای است که مسائل بدیهی و عینی را، منطق را جواب می‌دهد. شما می‌گویید که بدیهیات عینی ما خب این قبول، بعد می‌گویید بدیهیات نظری، وقتی می‌گویید نظری دیگر این بدیهیات نیست؛ یعنی وقتی که از آن حالت عینیت خارج شد، شد نظر، پس بدیهی نیست، و ما منطق را فقط در این حد و معنا؛ یعنی تا حدی که شامل ـ به اصطلاح ـ مسائل عینی هست قبول داریم، نه نظری.

آقای ساجدی: بله، من دقیقاً سؤالم همین بود که چه کسی به کار برده بدیهیات عینی و بدیهیات نظری؟ که شما رویش اشکال می‌گیرید. بله، اشکال من همین بود که این اصطلاح کجا بوده؟ یعنی بدیهیات عینی و بدیهیات نظری به کار نبردیم ما. بله، واحد ۴، هشت را روشن بفرمایید.

آقای فاطمی نژاد: بسم الله الرحمن الرحیم، در رابطه با سؤال جناب استاد حسینی که آیا منطق فلسفهٔ وجود، خود به فلسفه‌ای به نام فلسفهٔ دلالت نیاز دارد؟ ابتدا تعریف منطق ذکر شد، بعد تصورات و تصدیقات مورد بحث قرار گرفت، بعد اصول موضوعهٔ علوم نتیجه گرفته شد که از فلسفه می‌آید، و بعد اصول موضوعهٔ فلسفه به نوبه از منطق منتج می‌شود. و بعد این منطق در نهایت به یک شق بدیهیات و نظریات منتهی می‌شود، که این جا فلسفهٔ دلالت متکفل ارتباط رابطه بین بدیهیات و نظریات است. بعد البته تعریف در مورد بدیهیات شد، که این بدیهیات چیزی است که معلوم است، و معلوم بودنش نیاز به تفکر یا به فکر کردن نیست، نظریات، برعکسش اکتسابی است، معلوم شدن آن نیاز به تفکر است. در رابطه با این تعاریف، سؤالی مطرح شد، دو تا سؤال مطرح شد، که آیا بدیهیات برای فرد است یا بدیهیات برای عموم است؟ به عبارت دیگر آیا بدیهیات جنبهٔ تکاملی دارد؟ یعنی به مرور زمان از نظریات ما کم می‌شود و به بدیهیات اضافه بشود، یا آن چه که برای فرضاً یک نفر جزء بدیهیات است «برای فرد دیگری جزء» نظریات است. بعد معیار بدیهی بودن یا نبودن چیست؟ که آیا این است که همه قبول کنند؟ یا یک چیز عرفی است؟ یا یکی چیز قراردادی است؟ که این بحث شد و نتیجه گرفته نشد. و در

رابطه با سؤال اولمان، یکی از برادرها موضوعی را مطرح کردند که برای ارتباط بین بدیهیات و نظریات، احتیاجی به فلسفهٔ دلالت نیست، و این فلسفهٔ دلالت خود به خود در داخل منطق نهفته است، که اگر ما این بخواهیم جواب بدهیم به یک دور تسلسل ناپذیر دچار می‌شویم، که قرار شد ایشان این را به عنوان سؤال فردی وقتی که سؤالات مطرح می‌شود، مطرح بفرمایند، و جواب بگیریم، و به عنوان مشکل گروه نبوده، واحد نبوده.

آقای ساجدی: متشکر، بله، خیلی متشکر. واحد۵، ۲۰ را روشن بفرمایید.

آقای اصفهانی: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ۵ بحث با این سؤال که چرا منطق فلسفهٔ وجود ممکن است اشتباه کند شروع شد، و به این نتیجه رسید که این منطق مشتمل بر اصول بدیهی و اصول نظری است. اصول بدیهی مورد اتفاق نظر است، تنها در ساختن اصول نظری است که بر اثر سوء تألیف؛ یعنی خطا در جمع‌بندی و استنتاجات از بدیهیات، امکان اشتباه وجود دارد؛ و لذا نتیجه گیری که در منطق فلسفه وجود، و لذا نتیجه گیری در منطق فلسفه وجود امکان بروز اشتباه هست؛ و این صرفاً نه تنها به خاطر شکل گیری مسائل نظری منطق است، بلکه به خاطر نظری بودن مسائل نظری و بدیهی منطق نیز می‌باشد، که منطق فلسفهٔ وجود خود نیاز به فلسفه دارد، این که این فلسفه چیست؟ و به چه چیزی برمی گردد؟ سؤال دوم بود که مطرح گردید، و بحث شد که فلسفهٔ دلالت چیست؟ و آیا منطقی می‌خواهد؟ و اگر نه مسائل فلسفهٔ دلالت به چه چیز برمی گردد؟ در پاسخ به این سؤال به یک جواب، به علت ضیق وقت نرسیدیم، ولی عده‌ای از برادران بر این که فلسفهٔ دلالت، همان علت دلالت است اصرار می‌ورزیدند.

آقای ساجدی: بله، متشکر، واحد ۶.

س: [؟ ۴۷: ۳۰] نوزده.

آقای ساجدی: شما صحبت می کنید؟ ۱۸ را روشن بفرمایید.

آقای جلالی: بسم الله الرحمن الرحیم، البته چون قرار بود که برادرمان آقای سیف این کار بکنند، مثل این که تا این آخرین وقت انجام نگرفته، از این رو به ما محول شده و به صورت پراکنده می‌توانم ـ به اصطلاح ـ مبحثی که در واحد ما انجام گرفته، ارائه بدهم. اگر اشکال ندارد که شروع کنم؟ به صورت پراکنده؛ یعنی منسجم نیست، یعنی به ما موکول نشده بود این، الان اعاده شده.

آقای ساجدی: علی‌ای حال خلاصهٔ بحث را یکی از دوستان بگویند که بالاخره چه بحثی شده؟ اشکالی باقی ماند، نمانده، چه شد؟

آقای جلالی: یکی از اشکالات ـ به اصطلاح ـ اساسی که آنجا مطرح شده و بدون پاسخ مانده؛ این بوده که اگر منطق، منطق مورد نظر ما، اعم از هر نوع منطقی است؟ در آن صورت ما در منطق ریاضی که قسمتی به عنوان نظری و قسمت دیگری به عنوان بدیهی نداریم. و در منطق دیالکتیک هم بر بدیهیات که وقعی نمی‌گذارند؛ پس در آن صورت مبحث ما باید یا در منطق صوری خلاصه شود، که اگر این چنین بود صبح چون

که استاد حسینی نظر یکی را که تمام بحث را می‌خواست روی منطق صوری پیاده کند، رد کرد، مطمئناً غرض استاد هر گونه منطقی بوده؟ اعم از منطق صوری و دیالکتیک [؟ ۲۲:۲۶] که اگر آن چنین بود، پس آن قسمت بدیهیات در منطق‌های دیالکتیک یا منطق ـ به اصطلاح ـ ریاضی که نفی شده. و مبحث دیگر، باز این که، اگر ما بپذیریم که در قسمت نظریِ منطق، وقتی که می‌خواهیم این نظر قسمت، نظر منطق را با بدیهیات آن مرتبط کنیم [؟ پرش صوت] بدیهی می‌شود. و اگر آن قسمت نظری منطق از طریق ـ به اصطلاح ـ فلسفهٔ دلالت به یک نحوی آمد در بخش بدیهی قرار گرفت؛ یعنی بخش نظری منطق با اتکا به فلسفهٔ دلالت، مستند به بدیهیات شد، در آن صورت آن فلسفهٔ دلالت آیا غیر از این است که از منطق خاصی تبعیت کرده؟ و آیا در این صورت دور لازم نمی‌آید؟ چون که ما گفتیم که هر فلسفه ای، مقدم آن منطقی است، و در آن صورت فلسفهٔ دلالت هم باید مقدمه‌اش یک منطق خاصی باشد، و این دور پیش می‌آید؛ چون که آن منطق هم خود به خود متشکل از قسمت بدیهی و نظری است، و این لازمه‌اش دور است. مسئله دیگر این که اگر بدیهیت هر امری، آن گونه که استاد فرمودند، آن قدر روشن باشد که نیاز به هیچ گونه استدلال نداشته باشد، در آن صورت ما می‌بینیم که بدیهی ترین اموری که در منطق صوری پذیرفته شده، عبارت است از قانون عدم تناقض، عدم اجتماع نقیضین و مسئلهٔ طرد واسطهٔ ثالث، مسئلهٔ این همانی؛ که سه تا از رئوس منطق صوری است، ـ و از بدیهی ترین اموری است که منطق صوری بر آن مبتنی است و اگر آن‌ها تخریب بشود، تمام مسائل منطق صوری از هم پاشیده می‌شود، و ما می‌بینیم که اینها از طریق حداقل فلاسفهٔ تجربی مورد تردید قرار گرفته. و اگر ادعای ما این بود که بدیهیت به حدی است که کاملاً روشن است و نیازی به استدلال ندارد، پس چگونه بداهت این‌ها آشکار می‌شود، در حین در حالی که کاملاً مورد انتقاد قرار گرفته؛ پس روشن نبود، یعنی بدیهی نبوده. و این آخرین مسأله‌ای که باز مطرح شده این بوده که ـ به اصطلاح ـ بدیهیات در آن گونه که استاد فرمودند، روشنایی آن برای همه یکسان نیست؛ یعنی بدیهیات نیز مراتبی دارند که برخی از بدیهیات برای عوام الناس هم احیاناً روشن است؛ مانند سپیدی روز و تاریکی شب. و برخی از بدیهیات هم هست که فقط برای ذی الفنون و صاحبان فن ـ به اصطلاح ـ روشن است، و همه وقوف ندارند به آن، به بدیهیت آن ها. این است که اگر چه تمام منطق را هم باز بر اساس بدیهیات مبتنی کنیم، باز محل نظر و اختلاف ذوی العقول خواهد بود. همهٔ اندیشمندان آن گونه نیست که اگر چه منطق را بر بدیهیات متکی کنیم، باز محل توافق همه آن‌ها باشند، چه بسا با همدیگر اختلاف نظر داشته باشند. یک قسمت نظریاتی هم آقای نهاوندی داشتند که متأسفانه ما چون الان در خاطرم نیست، اگر فرصتی داده باشید، ایشان تا خودشان مطرح کنند و استفاده کنیم.

آقای ساجدی: بله می‌توانند مطرح کنند ولی تهران تشریف دارند ظاهراً، بله، الان نیستند آقای نهاوندیان. عرض کنم که، بله، من یک، دوتا اول توضیح مختصر عرض کنم. بله، نکته‌ای که گفته شد در آخر کار به وسیلهٔ آقای جاجرمی رابطه علم و فلسفه، حقیقت این است که جلسه، یعنی مجموع جلسه، کار جمعی مان،

گروهی که دارند کار می‌کنند، تا یک حد خاصی ـ به اصطلاح ـ روی هر مطلب می‌کشد و بعد کم کم حالت خستگی در جمع پیدا می‌شود. حالا گاهی این خستگی ممکن است ناشی از این باشد که مطلب روشن شد، و داریم می‌گذریم، استثنائاً هم ممکن است در مواردی باشد که نه، برای مطلب واقعاً، برای جمع فکر می‌کند روشن شده، ولی روشن نشده، و حق با آن اقلیتی است که مسئله را طرح می‌کند. در هر دو صورت چون کار، کار جمعی است، ما مجبوریم اصل را به جمع بدهیم، و جمع را حرکت بدهیم؛ یعنی موضوع را تغییر بدهیم و وارد بحث جدید شویم. از این نظر اگر احیاناً سؤالاتی در مباحث گذشته گاه می‌ماند برای دوستان، در صورتی که قدرت بیان مطلبشان در حدی باشد که بتوانند جمع را راضی نگه دارند و جمع حاضر شود وقتش را صرف کند، به آن مطلب گوش بدهد، طبیعی است ما می‌توانیم به آن بپردازیم. ولی از یک مرز خاص که گذشت و احیاناً آن مطلب هم به گونه‌ای نبود که در مفاهمه همه بپذیرند، یا اکثریت، یا دو سوم جلسه بپذیرند که باید ادامه داشته باشد، مجبوریم موضوع بحث را عوض کنیم. از این نظر من دیروز در، علی رغم این که موضوع جدید بود، مقداری باز اظهار نارضایتی شده بود در یکی، دو مورد که بحث تکراری است، و خود ما هم پیش بینی کرده بودیم در حد یک روز بود و با دوستان مشورتی هم که از واحدها هستند، مشورت کردیم، تقریباً همین نتیجه را گرفتیم. علی‌ای حال موضوع را به این دلیل تغییر دادیم؛ یعنی عملاً از رابطهٔ علم و فلسفه آمدیم این طرف، که به نظر می‌رسید تقریباً توضیح داده شده مطالبش. دیگر حالا اگر واحد، یک واحدی زیاد بحث کرده در یک تکهٔ بحث که نتوانسته بپردازد به قسمت های، آن، نمی‌توانیم حقیقت کل جلسه را نگه داریم که آن واحد به نتیجه برسد؛ این است که دوستان واحد یک مقدار خود را هماهنگ بفرمایند با حرکت کار. بله، اجازه بفرمایید من روال کار را مشخص کنم، بعد در خدمت شما هستم. همان گونه که صبح خدمت شما عرض کردم، بحث عملاً دو قسمت داشت؛ یک قسمت این بود که فلسفهٔ وجود نیازمند به منطقی است و آن منطق نیز خود نیازمند فلسفه‌ای است. و بعد در همین متن این بحث، بحث می‌شد که منطق تشکیل شده است از بدیهیاتی و نظراتی، و رابطهٔ بین نظریات و بین بدیهیات، این رابطه خود نیاز به فلسفهٔ دلالتی دارد که آن نظریات را از آن بدیهیات گرفتیم؛ این یک قسمت از بحث بود. بعد بحث این که خود فلسفهٔ دلالت به چه چیزی برمی گردد آن یک بحث دیگری است [؟ قطع صوت به مدت ۳۰ ثانیه ۳۰:۰۶] بررسی می‌کنیم که حالا عرض می‌کنم کدام واحد هم عمدتاً بهتر است شروع کند بحث را، و چنان چه فرصت شد به این مسئله هم می‌رسیم که آیا اگر سؤل کردیم که منطق هم فلسفه می‌خواهد یا نمی‌خواهد، این دور و تسلسل می‌شود، یا نمی‌شود؟ دور یا تسلسل، هر کدامش، می‌شود یا نمی‌شود؟ در صورتی که قسمت اول پاسخ گفته شد، به صورت کلی پاسخ این سؤال هم می‌گوییم که مسیر بحث ـ انشاء الله ـ هموار باشد. در رابطه با قسمت اول، واحد ۶ یک مقدار عمدتاً آقای جلالی چند تا سؤال طرح کردند که بیشتر در رابطه با قسمت اول بود. واحدها هم به صورت، یکی، دو واحد دیگر هم به صورت ضمنی اشاره‌ای به این مسئله داشتند که اشکال داشتند به هر حال. در این ارتباط اولین مبحثمان این

است که منطق‌ها شامل مسائل بدیهی و نظری هستند، من آن را که مورد اختلاف واحد یک بود، واحد ۳ ـ عذر می‌خواهم ـ واحد ۳ بود و دیگران این را عرض کنم که توضیح بدهم. ببینید این جا گفته نشده بدیهیات عینی و بدیهیات نظری؛ این جا اصطلاحاً نظری در مقابل بدیهی به کار رفت. گفتیم مسائل بدیهی و مسائل نظری، نظریات و بدیهیات، البته خود بدیهی ممکن است تقسیم بشود مثلاً به بدیهیات عینی و بدیهیات ذهنی، نه بدیهیات نظری. من برای این که تنوعی هم در جلسه باشد، صبح در واحد یک شوخی کردیم من در خدمت یکی از واحدها بودیم، مثالی، گفتند که وقتی که ما تقسیم می‌کنیم، می‌گوییم که مودار و کچل، دیگر بعد از آن نمی‌توانیم بیاییم بگوییم که کچل مودار و مودار مودار مثلاً. وقتی که نظری را روبروی مسئلهٔ بدیهی می‌گوییم، دیگر نمی‌توانیم مثلاً بدیهی را بگوییم، بگوییم بدیهی بدیهی، بدیهی نظری، یا بدیهی عینی، بدیهی نظری، این به هر حال روی این، از این نظر اختلافی نیست، اصطلاح را دوستان واحد یک اصلاح کنند. به هر حال خودشان واحد ۳ ـ عذر می‌خواهم ـ ببخشند واحد یک. اما در رابطه با بحث آقای جلالی استدعا می‌کنم یا هر کدام از دوستانی که این سؤال را عمدتاً ابتدائاً طرح می‌فرمودند که در مرحلهٔ اول این که منطق، بدیهی و نظری دارد، اگر کسی صحبتی دارد، یا واحد شما که عمدتاً این مسئله را طرح کرد، این که منطق شامل بدیهیات و نظریات است، اگر کسی در واحدها یا واحدی این معنا را قبول ندارد، می‌توانید صحبت بفرمایید. ۱۸ را روشن بفرمایید.

آقای جلالی: این جا باید دقیقاً روشن بشود که منطق مورد نظر ما کدام منطق است. اگر غرض ما منطق صوری است، خب صحیح است این حرف، که یک قسمت ـ به اصطلاح ـ از مسائل آن بدیهی است و بعد امور نظری هم در قسمت اعظم، یعنی همه شان کلاً از آن بدیهیات مأخوذ می‌شود؛ یعنی این گونه نیست که ـ به اصطلاح ـ امور نظری منطق هیچ رابطه‌ای با بدایه آن نداشته باشد. و اصلاً اگر منطق صوری را بخواهیم کلاً ارزیابی کنیم، منهای در نظر گرفتن امور بدیهی اش، امور نظری‌اش کارساز نیست. مثلاً بحث الفاظ که در منطق صوری مطرح می‌شود، این بحث الفاظ در اصول فقه هم مطرح می‌شود، این هر دویشان از امور نظری هستند و اگر از بدیهیات استفاده نشود، این مباحث نظری منطق عین مباحث نظری سایر دانش‌ها و رشته‌های علمی می‌شود. در مبحث ـ به اصطلاح ـ منطق صوری ما قبول داریم که مرکب از دو بخش بدیهی و نظری است، منتهی در منطق‌های دیگر من جمله منطقی که در فلسفه‌های تجربی به کار گرفته می‌شود، مثل فرض کن استقراء؛ یعنی شیوه استدلال استقرایی، آن جا دیگر امور بدیهی و اولیه اصلاً مورد قبول نیست. اگر بدیهیات، منظور ما همان اولیاتی باشد که غیر قابل انکار باشد برای آحاد انسان، ما می‌بینیم که نظر منطق صوری این است که آن اولیات و آن بدیهیات نه از طریق اکتسابی به دست آمده، نه از طریق اعمال نظری، بلکه به صورت اولیاتی هستند که در وجود و سرشت بشر نهفته هستند، و انسان از زمان آغاز امر، می‌داند که جزء کوچک‌تر از کل خودش است. ولکن می‌بینیم که این مورد اختلاف مثلاً فلاسفهٔ تجربی و آن‌هایی است که از منطق دیگری

استفاده می‌کنند، حداقل از منطق مثلاً ـ فرض کنید که ـ استقرائی، روش استقرائی، که آن‌ها می‌گویند که این اولیاتی که منطق صوری ادعا می‌کند که به صورت امور آغازین در وجود بشر نهفته است، این‌ها از طریق تجربه به دست می‌آیند. و وقتی که این‌ها در قلمرو تجربیات قرار گرفتند، آن وقت اشکالش هم وارد می‌شود، به این صورت که ما چون که در تجربیات به نتایج متعدده می‌رسیم، اگر بدیهیات هم مبتنی بر تجربیات باشد، پس نتایج متعددی به دست خواهد داد؛ و در نتیجه بر خلاف نظر صاحب‌نظران منطق صوری که می‌گویند بدیهیات امور روشنی است که غیرقابل انکار است، آن‌ها می‌گویند چون از طریق تجربه به دست آمده قابل انکار می‌تواند باشد، و سبب، تازه نه تنها سبب وفاق که سبب اختلاف صاحب‌نظران می‌شود و اندیشمندان می‌شود، همان امور بدیهی که ما می‌گوییم بدیهیات، و اشکالی برایش وجود ندارد. کما این که باز در منطق ریاضی، البته با اطلاعات اندکی که داریم، این است که در آن جا هم حداقل قضیه این است که قسمت نظری ندارد؛ چون که در منطق ریاضی هر مسئله‌ای که به نتایج، استنتاجات ریاضی که می‌شود، آن‌ها دیگر قسمت نظری یا بدیهی ندارد؛ یعنی روی اولیات بشر آن جا اصلاً تکیه نمی‌شود تا یک قسمت نظری هم داشته باشد در مقابلش. کما این که در منطق دیالکتیک باز همان امور بدیهیه‌ای که در منطق صوری پذیرفته شده، عرض کردم آن امور سه گانه‌ای که پایه و اساس منطق صوری را تشکیل می‌دادند، همه آن‌ها مورد اختلاف قرار گرفته، ما می‌گوییم که عدم اجتماع نقیضین، آن‌ها می‌گویند اجتماع نقیضین میسر است. اصلاً، و یا مثلاً ما می‌گوییم که طرد واسطه ثالث، می‌گوییم که بین این امر و آن امر مثلاً مرده و زنده واسطه‌ای وجود ندارد فرضاً، آن‌ها می‌گویند که واسطه وجود دارد، یعنی یک مراحل انتقالی را، آن به آنی را قبول دارند. و یا ما می‌گوییم این همان است در منطق صوری، و این از بدیهی ترین امور می‌گیریم، مثلاً می‌گوییم که مرده، مرده است؛ زنده، زنده است. در صورتی که منطق دیالکتیکی این را قبول ندارد که، این همان بودن را قبول داشته باشد، برای ابدیت این ثبات گرایی را قبول داشته باشد. و از این رو است که این جا باید مفهوم منطق دقیقاً روشن بشود و ما بفهمیم که آیا کدام منطق است که به دو بخش احیاناً تقسیم می‌شود؟

آقای ساجدی: خیلی متشکر،

س: [؟ ۳۸:۲۰] یک سؤالی دارم.

آقای ساجدی: اگر اجازه بدهید دوستان می‌خواهند سؤال کنند. بعد حضرتعالی کامل بفرمایید.

استاد حسینی: نه یک کلام فقط سؤال بکنم از آقا.

آقای ساجدی: بله، بفرمایید، قبول است!

استاد حسینی: قسمت اول عرض می‌کنیم خدمتتان فعلاً حداقل در همان منطق صوری، نه منطق‌های دیگر، ما یکی بحث را متمرکز می‌کنیم، نتیجه را که تمام شد، آن وقت سراغ جای دیگر می‌رویم، فعلاً منطق صوری. بعد هم بخش نظری بازگشت به بدیهی می‌کند، یا گرفته شده است از بدیهی، این اشکالی ندارد، قبول. ولی رابطه

بین نظری و بدیهی‌اش چیست؟ گرفته شدن، غیر از این است که بگویید خود رابطه هم بدیهی است. گاهی می‌گویید که بازگشت می‌نماید به بداهت؛ این یک حرف. یک حرف دیگر می‌گویید که خود این رابطه که اثبات می‌کند بازگشتش را به بداهت، این خود این رابطه آیا بدیهی است؟ یا بدیهی نیست؟ اگر بدیهی باشد، طبیعتاً بدیهی می‌شود کل منطق.

آقای جلالی: اگر امور نظری در منطق، مثلاً ما می‌بینیم که یکی از، فرض کن که برهان در قیاس یکی از مهمترین ـ به اصطلاح ـ روش‌هایی است که به کار گرفته می‌شود؛ یعنی مستدل ترین آن‌ها است. و در برهان ما می‌بینیم که مقدمات ۶گانهٔ یقینیات که مورد استفاده قرار می‌گیرد،

آقای ساجدی: آقای جلالی محبت کنید که خیلی اصطلاحی صحبت نکنید که همهٔ جلسه متوجه بشوند؛ یعنی، بله، سعی بفرمایید که در حدی که از اصطلاحات کمتر استفاده بشود، عذر می‌خواهم.

آقای جلالی: خوشبختانه همه اهل اصطلاح هستند ـ انشاء الله ـ دیگر، ما...

آقای ساجدی: بله، چون من نیستم رعایت حال من را بفرمایید، متشکر.

آقای جلالی: تقاضا می‌کنم. عرض کنم که این مقدمات ۶گانه‌ای که ـ به اصطلاح ـ در برهان به کار برده می‌شود، یقینیات به آن‌ها گفته می‌شود، یکی از آن یقینیات امور بدیهی هستند، امو اولیات هستند. آنهایی دیگر مثلاً می‌توانند تجربیات باشند، می‌تواند متواترات بشود، و می‌تواند فطریات باشد، می‌تواند مشاهدات باشد، این‌ها هم جزء ـ به اصطلاح ـ مبادی یقینی هستند. این است که ما اگر رابطهٔ ما بین قسمت نظری و قسمت بدیهی منطق را از طریق آن ۵تا مقدمهٔ دیگر یقینی بخواهیم کمک بگیریم، مگر چه اشکالی دارد؟ چون که شما فرمودید که اشتباه و مغالطه به خاطر این است که بر مبادی بدیهی متکی نمی‌شود بحث و در نتیجه به مغالطه و اشتباه می‌کشد. بنده عرض می‌کنم که در ـ به اصطلاح ـ اگر ما بیاییم از مبادی ۵گانه دیگر یقینیات بخواهیم استفاده کنیم، آن جا مگر لازمه‌اش این است که حتماً به اشتباه یا مغالطه بکشد، در صورتی که از نظر منطق ارسطویی آن‌ها هم اهمیت ـ به اصطلاح ـ یقینی شان عین اهمیت اولیات؛ اگر اولیات را ما قبول داریم، آن‌ها را هم باید مطمئناً قبول داشته باشیم.

آقای ساجدی: بسیار خوب صحبت می‌فرمایید؟ بفرمایید.

استاد حسینی: بنده عرضم این است که فرض کنید منطق مثل ریاضیات، برای این که مثال ساده‌تر باشد و همهٔ آقایان ریاضیات را شاید نزدیک‌تر به اذهانشان باشد تا منطق. یک وقت است که می‌گویید طرف اشتباه کرد در به کار گرفتن ۴ عمل اصلی؛ این معنایش این نیست که خود ۴عمل اصلی رابطه‌ای غلط است. یک رابطه‌ای را شما معین می‌کنید در تقسیم، در ضرب، بعد ضرب و تقسیم و نظائرش، و بعد می‌گویید این اشتباه به کار گرفت. مبدا این اشتباه هم چیست؟ ما کاری به آن حرف نداریم. ما به چه چیزی کار داریم؟ به خود این ۴ عمل اصلی کار داریم، به خود این قوانین ریاضی کار داریم، به خود قوانین منطقی کار داریم. می‌گوییم آیا علم منطق

من البدو الی الختم بدیهی است یا بدیهی نیست؟ منطق احتیاج به تعلیم و تعلم دارد یا ندارد؟ همین...

آقای جلالی: بخش نظری دارد؟

استاد حسینی: همین که گفتید احتیاج دارد، می‌گویم بسیار خوب، رابطهٔ بین بخش بدیهی و نظری، اگر به گونه‌ای بدیهی باشد هم در مواد و هم در صورت، و هم در انکار، هم در این که تکیه روی این بدیهی باید کرد، این گونه باید قرار داد این‌ها را، اسلوب چیدنش را، و هم به این جا، به این نتیجه رسید. اگر باز هر سه تای این‌ها امری بدیهی باشد دوباره خود منطق می‌شود چه چیزی؟ کلاً می‌شود بدیهی.

آقای جلالی: بدیهی می‌شود.

استاد حسینی: پس بنابراین ضرورت دارد که، به دلیل این که منطق علمش بدیهی از اول تا آخر نیست و لو بازگشت به بدیهی می‌کند، عیبی ندارد؛ این قسمت نظری‌اش رابطه‌اش با بدیهی باید با استدلال تمام بشود. این رابطه، قابلیت خطا واقع شدن در آن، در خود همین ساختن این ترازو! در ساختن این منطق، نه بعد در به کار گرفتن آن، قابلیت خطا دارد یا ندارد؟ اگر نداشت، حداقل این است که در بین علماء منطق صوری اختلاف نمی‌شد، می‌دانید که خیلی از مسائل منطقی مختلفٌ فیه است، این گونه نیست که شما بگویید که در تمام قضایای منطقی تا آخر، این اختلاف نداریم. اگر ما می‌گوییم که شما کجی هر چیزی را با خط کش می‌سنجید، رفع اشتباه هر چیزی را به چه می‌کنید؟ به منطق. رفع اشتباه در منطق به چه چیزی می‌کنید؟ روشن شد اشکال ما؟

آقای ساجدی: بله، خیلی متشکر.

آقای جلالی: در خود منطق، اگر به منطق ارسطویی کار داشته باشیم، آن جا چه بسا از مغالطه‌ها و اشتباهات ما را با اتکا به تجربیات، ما می‌آییم تخطئه می‌کنیم، و یا مغالطه را کشف می‌کنیم.

استاد حسینی: نه، نه در به کار گرفتن منطق.

آقای ساجدی: بله، اجازه بدهید.

استاد حسینی: نه در به کار گرفتن منطق، در خود ترازو داریم صحبت می‌کنیم، در خود علم منطق صحبت می‌کنیم.

آقای جلالی: و این اشکالی است که صاحب‌نظران دیالکتیک به این منطق گرفتند، می‌گویند که منطق ارسطویی متکفل هر چیزی هست، ولی تکفل خود را به عهده ندارد؛ یعنی جوابگوی مسائل خودش نیست.

استاد حسینی: آن وقت همین اشکال را شما به منطق‌های دیگر هم می‌توانید بگیرید یا نه؟

آقای جلالی: می‌شود به [؟ ۴۵:۳۲] بگیریم.

استاد حسینی: یعنی فلسفه‌ها فلسفهٔ دیالکتیک با منطق دیالکتیک اثبات می‌شود، منطق دیالکتیک به چه چیزی اثبات می‌شود؟ می‌گویید به عینیت. من می‌گویم این دلالت خاصی را که شما نسبت به عینیت می‌دهید، این از کجا است؟ و الی آخر.

آقای ساجدی: بله این بحث دیگر الان دارد ادامه پیدا می‌کند. همان در قسمت اول؛ یعنی باز بحث نیاید در قسمت های، آخر کم کم روشن بشود و همهٔ جلسه به توافق برسند [؟ ۴۵:۵۵] بحث در این است که آیا کسانی که قبول ندارند، اشکال دارند در این که، منطق شامل مسائل بدیهی و نظری است؛ آن دوستانی که می‌آیند صحبت بفرمایند؛ آقای حشمتی مولائی ۶ روشن کنید.

استاد حسینی: یک آقایی هم هست آن جا اعلام کردند.

آقای ساجدی: بله، قبول است!

آقای حشمتی مولائی: بنده می‌خواهم یک اعتراض بکنم اگر اجازه بدهید.

آقای ساجدی: خواهش می‌کنم، شما مجازید جناب آقای حشمتی.

آقای حشمتی مولائی: ببینید، شما یک بار صبح سؤالاتی که پیش می‌آید آنکادره می‌کنید، به این صورت که می‌فرمایید سؤالات باید تبیینی باشد و توضیحی نباشد، بنابراین یک سری سؤالات حذف می‌شود؛ یعنی حالا ما فرق بین توضیحی و تبیینی و معیارش را، بنده خودم در حقیقت هنوز توجه نکردم به آن، ولی در هر حال یک سری سؤالات ما نمی‌توانیم بکنیم. به بعد از ظهر می‌رسیم سؤالات ما تا حدود زیادی مستهلک می‌شود در جلسات گروهی؛ چون جلسات گروهی هم برای پاسخ گویی به سؤالاتی تشکیل می‌شود که تا حدودی از قبل انتخاب شده است. در جلسات بعد از ظهر صرفاً سؤالات در رابطه با آن سؤالات مطرح می‌شود، بنابراین اگر هدف که البته هدف این است که ما رشد کنیم در این جلسات، یک فضایی و یک فرصتی هم برای سؤالاتی که به نظر ما می‌رسد، فکر کنم برایش اگر زمان بگذارید؛ چون در واقع من خیلی از سؤالاتم در عرض این یکی دو روزه اصلاً حذف شده، نتوانستم، مجبور شدم یک جاهایی بحث کنم یا صبح آنکادره کنم بحث‌های خودم را، بُعد از طریق سوسیالیزه کردن بحث‌ها در جلسات گروهی، از گروه پائین به گروه بالا، نصف دیگرش را از دست بدهم! بنابراین در واقع من اصلاً سؤالی نکردم. این است که یک نحوی باشد که ما بتوانیم یک مقداری هم حرف بزنیم، یعنی آزادی سخن گفتن هم داشته باشیم، این را حالا دیگر این با خودتان هست که...

آقای ساجدی: بله، عرض کنم خدمتتان که حالا که قرار است حرف بزنیم، اجازه دارم من هم حرف بزنم دیگر. بله، اگر یادتان باشد آن اول‌ها گفتیم، این جا فضایش خیلی باز است و هر کدام از دوستان خواستند بنویسند، دستگاه تکثیر در اختیارشان می‌گذاریم که تکثیر کنند به دیگران بدهند. اگر خواستند فرمایشاتشان را بفرمایند، میکروفون در اختیارشان می‌گذاریم، صحبت خود را بکنند. و ظاهراً خود حضرت عالی هم جزء یکی از آن‌هایی بودید که یک چنین کاری را در هفته گذشته مثل این که فرمودید؛ یعنی به صورت خاصی وقت خواستید، و من در خدمتتان بودم؛ یعنی در حدی که باید انجام وظیفه کنم، عرض کردم که یک وقتی هم شد صحبت بفرمایید. از این نظر حالا این مظلومیتتان چه قدر هنوز باقی مانده، نمی‌دانم. ولی حقیقت مسئله این است که یا می‌فرمایید قبلاً بنشینیم مشورت کنیم که چه سؤالاتی را روی آن بحث کنیم و بیاییم این جا یا نه؟ اگر

بفرمایید نه، بار من سبک‌تر است؛ یعنی من می‌آیم این جا فی البداهه می‌نشینم و دقت می‌کنم که حالا چه سؤالی به نظرم می‌رسد، عرض می‌کنم. اگر آن را رها کنم که گاهی دیدید این کار کردیم به اندازه‌ای که [؟ ۴۹:۳۹] باشد، که خب هر کدام از دوستان مثل حضرت عالی فرمایشاتی دارند، معمولاً هم خب، سؤالات مختلفی است. از این نظر به هر حال ما سعی می‌کنیم ـ انشاء الله ـ بتوانیم از خدمتتان استفاده کنیم و خدمت همهٔ دوستان. و غرض این نیست که کانالیزه و سوسیالیزه و کاپیتالیزه. بله، در ضمن یکی از دوستان نوشتند که شب‌ها بعد از نماز مغرب و عشاء هم دوستان می‌توانند دعوت کنند از سایر دوستان، شب‌هایی که وقت آزاد است، و صحبت کنند، هم سالن در اختیار آن‌ها است، هم سالن بالا، نمازخانه. بفرمایید شما ادامه بدهید.

آقای حشمتی مولائی: بنده عذر می‌خواهم، یک وقت سوء تفاهم نشود که بنده بخواهم این جا سخنرانی کنم. ما می‌خواهیم در واقع در روند بیانات استاد مسائلی را مطرح کنیم، و نه این که من بیایم نظر شخصی خودم بگویم. الان در این خط فکری که استاد دارند می‌روند جلو، ما می‌خواهیم چکش کاری‌هایی به نحوی غیر از آن سؤالات را مطرح کند را هم داشته باشیم این است که باید یک فرصتی بشود در همان، مثلاً آن سؤالات تبیینی را یک مقداری زمان آن زیادتر کنیم، نیم ساعت بیشتر، یک ساعت بیشتر که سؤالات آزاد، و برادرها هم سعی کنند در ۵ دقیقه حرفشان را بزنند، که به تعداد بیشتری، وقت بیشتری مثلاً ۲۰ نفر به جای دو نفر صحبت کنند. ولی...

آقای ساجدی: این جا که [؟ ۵۱:۱۷]

آقای حشمتی مولایی: به جای این که یک نفر یک ربع صحبت کند، ۵ دقیقه صحبت کند.

آقای ساجدی: بله حالا فرمایشتان را اگر بفرمایید.

آقای حشمتی مولائی: خواهش می‌کنم.

آقای ساجدی: شما فرمایش دیگری ندارید در رابطه با بحث، الان؟

آقای حشمتی مولائی: نه سؤالات خارج از بحث است یک مقداری، البته از این سؤالاتی که مطرح است ...

آقای ساجدی: بله، بله، علی‌ای حال من به ذهنم می‌رسد که باید کم کم مسائل روشن بشود و جلو برویم، و چون اولین مسئله ما این بود که هر منطق وجه شامل بدیهی و نظری است [؟]

استاد حسینی: وجنات سؤالات آن‌ها چیست؟ که خرد ببینیم. [؟ ۵۱:۵۱]

آقای ساجدی: نه دوستان سؤالات بسیار متفاوتی دارند، اگر خواستیم سؤالات همهٔ دوستان را بدانیم مشکل می‌شود. ولی به موقع، هر وقت؛ یعنی در بحث باشد، در خدمت آن‌ها هستیم. باشد! برادرهایی که وقت گرفتند، آقای برقعی ۱۳، حضرت عالی در رابطه با بدیهیات نظری هست؟ بله، بفرمایید، ۷ را روشن کنید.

آقای برقعی: بسم الله الرحمن الرحیم، این منطقی که ما می‌گوییم بر بدیهیات استوار است، خود وجود منطق‌های متفاوت این است که بر بدیهیات استوار نیست، و نظریات در آن هستند. اگر بر بدیهیات بود،

منطق‌های متفاوت به وجود نمی‌آمد، به این دلیل است که، یعنی همه می‌توانستند بپذیرند این را، بدیهیات یک چیزی است که همه بپذیرند و هیچ اعتراضی هم هیچ کسی روی آن نداشته باشد؛ پس خود وجود منطق‌های متفاوت دلیل، بر این است که بر بدیهیات نیست. حالا ما یک سؤالی این جا اگر بگذاریم که به وسیلهٔ این سؤال مان، به یک نقطهٔ مشترکی برسیم که همهٔ این‌ها با آن چیزهایی که خودشان بر خودشان فرض کردند بدیهی است، ولی بدیهی نیست، در واقعیت بدیهی نیست؛ چون اگر بود یک شخص دیگری نمی‌توانست بگوید که بدیهی تو بدیهی نیست. چرا اگر این سؤال را بگوییم، یعنی پاسخ این سؤال داده بشود، یک حد مشترکی بین این منطق‌های موجود، ما می‌توانیم پیدا بکنیم، بگوییم چرا ما می‌فهمیم که این بدیهی است؟ این بدیهی که تو فکر کردی، ما ابتدائاً فرض بکنیم در منطق دیالکتیک، در منطق ریاضی و در منطق ارسطویی، فرض بکنید که هر سهٔ این‌ها خودشان ادعا دارند بر بدیهی است، ولی واقعاً نیست بدیهی، نظر هست که متفاوت شده. فرض بگذاریم که بدیهی است، بعد اگر این سؤال را جواب دادند که چرا می‌فهمیم که این بدیهی است؛ یعنی رابطهٔ ذهن من با آن چیزی را که من درک کردم به عنوان بدیهی، اگر این مشخص شد، این فصل مشترکی خواهد بود که، که این به آن بگوییم فلسفهٔ دلالت، این فصل مشترکی خواهد بود که منطق‌های ما را، یعنی برسیم این جا.

آقای ساجدی: خیلی ممنون، ببینید دوستان محبت بفرمایند مشخصاً اگر برادرهایی که نوبت گرفتند، اگر این مسئله را که منطق از بدیهیات و نظریات تشکیل شده، اگر این مسئله را قبول ندارند، در رد آن صحبت بفرمایند. اگر راجع به مطلب دیگری است، اجازه بدهید مرحله را جلوتر ببریم، بحث را که دوستان جلو [؟ ۴۴:۴۶] آقای افضلی شما.

آقای افضلی: در رابطه با ـ به اصطلاح ـ فرمایشاتی که دوستان داشتند، اگر...

آقای ساجدی: نه یعنی همین صحبت من، شما در ...

آقای افضلی: این را نه، من صحبت ندارم.

آقای ساجدی: بله آقای قنبری حضرتعالی، ۱۰ را روشن بفرمایید.

آقای قنبری: بسم الله الرحمن الرحیم، عرض شود که چند تا سؤال به تعبیرهای متفاوت این جا مطرح شد، که اگر شما اجازه بفرمایید جناب استاد یک مقداری این را توضیح بدهد، کلی از مسائل حل می‌شود. که همان سؤالی هم که مدنظر شما هست، روشن‌تر می‌شود، که پرسیده شد و سؤال شد اصلاً معیار سنجش بدیهی چیست یا به ...

آقای ساجدی: معیارِ؟

آقای قنبری: سنجش بدیهی؛ یعنی به چه چیز بدیهی می‌گوییم، حالا به تعبیر دیگر آیا بدیهی عقلی است یا معرفتی است؟ اصلاً در واحد ما مطرح شد که در مورد حضرت علی ـ علیه السلام ـ که گفتند «اگر تمام پرده‌ها هم بر کنار بشود من از حق همان را که می‌شناختم خواهم شناخت» و باز هم در جای دیگر سؤال شد که آیا

بدیهی، استاتیک است یا دینامیک؟ یعنی تکاملی است یا مقطعی است؛ یا نسبی است یا مطلق است. اگر این معانی را جناب استاد یک مقدار توضیح بفرمایند، فکر کنم که روشن شود.

آقای ساجدی: بله، یکی دو تا از سؤال‌هایی که از واحدها هم بود، مبتنی بر این مسئله بود که بیان فرمودند که بدیهی نسبی است؛ برای بعضی‌ها یک چیزی بدیهی است، برای بعضی‌ها یک چیزی بدیهی نیست. پس الان که مسئله این است، این را هم تمام بفرمایید، دوستانی که در این ارتباط صحبت دارند خدمتشان هستیم، جناب حسینی هم در انتها صحبت می‌فرمایند و بحث را ختم می‌کنیم. کسی هست که در این مورد، یعنی صحبتی داشته باشد؟

س: [؟ ۵۶:۵۹]

آقای ساجدی: که بدیهی نسبی است که فرمودند. سه تا از واحدها یا دو تا از واحدها فرمودند که بدیهی نسبی است؛ برای عامی یک چیزی بدیهی است، برای دانشمند یک چیزی بدیهی است و مثال این. ۷ روشن بفرمایید آقا برقعی.

آقای برقعی: این که می‌گویند بدیهی نسبی است، حد دانش ما از بدیهی نسبی است؛ به این عبارت که هر چه قدر سطح فهم بشر بیشتر بشود، به مطالب بدیهی بیشتری اولاً دست می‌کند؛ یک. دوم این که یک مسئله بدیهی را هر چه قدر با سطح دانش چه فرد و چه جامعه بیشتر بشود، از او ابعاد وسیع تری را می‌بینند، و بعد بیشتری می‌بیند. و بالاخره مسئله این است که مسئله‌ای که بدیهی هست، حد افراد معتقد به آن بدیهی هم بستگی به این دارد که چه قدر از مسئله ـ به حساب ـ روشن‌تر و ساده‌تر باشد درکش؛ یک. دانش افراد هم چه مقدار بالاتر باشد، مقدار معتقدین به آن بدیهی، بیشتر می‌شود؛ یعنی چه بسا که بدیهی نسبیت به این شکل گرفته می‌شود به این معنا هست، نه به عنوان نفی بدیهی و گذاشتنش در نسبیت [؟۵۸:۲۴] آقای ساجدی.

آقای ساجدی: بله. یازده را روشن بفرمایید باشد! بفرمایید.

آقای انصاری: بسم الله الرحمن الرحیم، ببینید یک حقیقت، حقیقت مطلق، در دنیای خارج وجود دارد. ما از فلسفه استفاده می‌کنیم تا شناخت پیدا بکنیم نسبت به این حقیقت. خود فلسفه احتیاج به منطق دارد، منطق برای این که بتواند دلالت بکند، به فلسفه دلالت احتیاج دارد؛ این دو قسمت است در منطق. ما می‌گوییم که این بدیهیاتی که در منطق مورد استفاده قرار می‌گیرد، این تا چه حدی است؟ آیا حدش عمومی است؛ یعنی همه مردم این را بدیهی تصور می‌کنند؟ یا نه، فقط کسانی که صاحب نظر در منطق هستند و با این ابزار سر و کار دارند، یعنی سؤالی هم که برادر ما قنبری گفتند که در واحد مطرح شد، فقط این است که این بدیهیات حدش تا کجا است؟ برای همه مردم بدیهی یا برای همه کسانی که با منطق سر و کار دارند بدیهی است. این اگر روشن بشود و استاد هم فرمودند که بدیهیات رو به تکامل است، اگر من اشتباه نکنم، که قسمتی از بخش نظری در طول زمان تبدیل به بدیهیات می‌شوند؛ پس مسلم است که این بدیهیات یک حدی دارند، این حد آن چیست؟

برای چه کسانی؟

آقای ساجدی: خیلی متشکر، سه را روشن کنید، آقای نجابت.

س: [؟ ۱۱:۶۰]

آقای نجابت: بسم الله الرحمن الرحیم [ادامه جزوه از صوت ۰۵۹۵] می‌خواستم بگویم همه منطق‌ها را ملاحظه کنیم در حالت کلی اش، نه فقط منطق صوری، طبعاً منطق صوری را هم می‌پوشاند. به طور کلی من به ذهنم می‌رسد که هر منطقی بدیهیات و نظریاتی دارد، و این استدلالش هم، یعنی استدلالش هم ـ به اصطلاح ـ منطقی است؛ یعنی اگر که، همان گونه که فرمودند، منطقی همه‌اش بدیهی باشد، که این مغالطه ممتنع می‌شود، و پس منطقی احتیاج ندارد. اما اگر همان گونه که آقا فرمودند، از نظریات شروع بشود، من این جا دقیقاً صحبت دارم که آن چیزی را که آقای برقعی می‌فرمودند، این بود که ممکن است در موضوع بدیهیات اختلاف باشد؛ یعنی مثلاً یک منطقی بگوید بدیهی، بدیهی عینی و خارجی و تجربی است، یکی بگوید حسن و قبح عقلی بدیهی است، یکی بگوید یک چیز دیگر بدیهی است. اما در این کلی که حتماً امور باید به امور بدیهی برگردد، تا پای منطق را قرار بدهد، این اختلافی نیست و این استدلال هم می‌شود؛ یعنی مورد نظر این نیست که اختلافی که سر بدیهیات پیش می‌آید، اختلاف بر سر این است که یکی معتقد است ما منطق باید از بدیهی خارجی یا مثلاً تجربی شروع شود، یکی می‌گوید از بدیهی ذهنی مثلاً شروع شود. اما در این که حتماً بدیهیاتی است و باید نظریاتی هم باشد، این تقریباً شک نیست؛ چون اگر از نظریات شروع کنیم، حرفمان را کجا می‌خواهیم منتقل کنیم؛ یعنی همان جایی که خواستیم حرف را به طرف منتقل کنیم، ادعای منطق این است که امور بدیهی دارد. ببینید بحث بر سر افراد نیست که بدیهی برای چه کسی بدیهی است؟ برای توده مردم بدیهی است، یا برای مثلاً دانشمندان بدیهی است. بحث بر سر این است که یک علمی که اسم خودش می‌گذارد علم منطق،، حتماً باید بدیهیاتی داشته باشد و نظریاتی داشته باشد. فقط تنها سؤالی که پیش می‌آید این است که منطق اگر طبق تعریف صحبت شود، دو تا نکته است؛ یکی این که بدیهی آن چیزی است که برای همه مردم اختلاف در آن نباشد، این تعریفی که هر منطقی می‌دهد، بدیهی آن است که مردم، عامه مردم در آن اختلاف نداشته باشند. و یکی دیگر، که بحث منطق در ـ به اصطلاح ـ میدان، مثلاً این گونه من بگویم که در، منطق، برای اصلاح تفکر هست و این بین متفکرین [؟ ۲:۲۷] متفکرین، بین عقلاء مطرح است، یعنی قرار بر این نیست که منطقی را که به کار می‌بریم، همه متقاعد بشوند؛ یعنی من به گونه‌ای بگویم که چیز نشود. بحث در میدان سفها ـ به اصطلاح ـ نیست؛ یعنی اگر یکی قرار را بر این گذاشت که انکار کند هر بدیهی، را مثلاً اجتماع و ارتقاع نقیضین، این که بیش از ۹۰ درصد منطق‌ها معتقد هستند که این بدیهی هست، اگر یکی خواست این را نپذیرد، این از آن میدانی که مورد بحث است خارج می‌شود واقعاً. اما همین اصلی که من اشاره کردم، اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است، این بدیهی است در هر منطقی هم بدیهی است. این گونه هم که ایشان اشاره فرمودند در منطق دیالکتیک هم اجتماع

ضدین و ارتفاع ضدین که ما یک طرف آن، یک طرف آن ممکن است، یک طرف آن غیر ممکن، یک ترکیبی از این را، این‌ها ماست مالی می‌کنند مثلاً، و به عنوان پایه منطق قرار می‌دهند. اجتماع نقیضین نیست، اجتماع و ارتفاع نقیضین بدیهی است، فقط اختلاف در این است که یکی به خارج بر می‌گرداند، یکی به ذهن. حالا من در همین حد [؟ ۲۰:۳۱]

آقای ساجدی: خیلی ممنون، آقای صفوی، ۹ را روشن بفرمایید.

آقای صفوی: بسم الله الرحمن الرحیم، به دنبال تذکر جناب عالی، می‌خواستم خواهش کنم از برادرها، که در موضوعاتی که پیش می‌آید و نمونه‌اش امروز هست، یادمان باشد که قرارما بر این نیست که بر خوردی مثل این که مثلاً رشته فلسفه و منطق داریم، و در دوره دکترای آن هستیم، که هر چیزی را که تا آن آخر آخر، آخر آن بخواهیم شخصاً بدانیم و مطمئن بشویم، این اصلاً حرکت را متوقف می‌کند. و آن تذکری که ایشان دادند واقعاً خیلی‌ها هستند که دفعه اول است به آن اصول ۶ گانه برخورد می‌کنند. این است که اگر برای حرکت و ارتباط موضوعات در یک کلیاتی برخورد کنیم با مسئله، فکر می‌کنم برآیند کلی‌اش بهتر باشد. بر این اساس در مورد بدیهیات و نظریات بنده این گونه برخورد می‌کنم که اگر این را به عنوان دو نوع کلی منطق بگوییم؛ یعنی منطق بر این دو نوع است موضوعاتش، اگر برخورد افراد را که می‌گوییم مردم به عنوان جمع یکِ یک مردم بگیریم، این هیچ وقت آدم به نتیجه نمی‌رسد که آیا دقیقاً تمام مردم راجع به یک امری نظر می‌دهند که این بدیهی است؟ یا این که نه، برداشت به عنوان افراد دارای عقل متعارف. روی این جهت اگر که بخواهیم خیلی دقیق علمی صد در صدی برویم، به جایی نمی‌رسیم، ولی می‌گوییم که در تفکیک بین این که، این بدیهی است یا نظری، این است که از شناختی که از عقل متعارف انسانی داریم، عقل متعارف انسانی یک امری را بدون استدلال بپذیرد، بپذیرد که این، این گونه، این روشن شده برایش، این می‌شود بدیهی. و اگر این نبود خواست، برود در آن ـ به اصطلاح ـ بحث بکند و جدل بکند واستدلال بکند، این می‌رود در شاخه نظری. حالا اگر سلسله مراتب این‌ها را می‌خواهیم که باز گفتیم هر منطقی یک فلسفه‌ای دارد، و فلسفه‌ای دوباره یک منطقی دارد، می‌رود بالا، می‌رود بالا، می‌رود بالا. اگر ـ به اصطلاح ـ اعلائیت را در بالا رفتن داشته باشیم، ما که اعتقاد داریم که بالاخره این دو تا که با یک حالت موازی نیستند یک نسبت. در بالا رفتن این نظریات، چون نظریات از بدیهیات گرفته شده، پایه‌اش بر بدیهیات است؛ بنابراین هر چه که می‌رود به بالاتر، قاعدتاً باید پایه محکم‌تر باشد که بدیهیات باشد، که ـ انشاء الله ـ اگر بتوانیم خوب آن را جمع و جور کنیم، این است که در نقطه بالا همه امور، بدیهی هستند. ولی به دست، هر چه که می‌آید پایین‌تر و به دست ما می‌رسد؛ چون به بدیهیات معرفت نداریم، با برخورد عقلی می‌خواهیم از دید نظری وارد بشویم و تمام مطالب دیگر فکر کنم از آن جا می‌توانیم دنبال بکنیم. ببخشید.

آقای ساجدی: تشکر می‌کنم، آقای افضلی، ۱۴ را روشن بفرمایید.

آقای افضلی: بسم الله الرحمن الرحیم، این سؤال‌های کوتاه کوتاهی که در مورد بدیهیات مطرح شد، من فقط

ـ به اصطلاح ـ یک جواب‌های خیلی کوتاه می‌خواستم در موردش عرض بکنم. یکی این مطلب که آیا بدیهی برای همه باید بدیهی باشد، یا فقط برای دانشمندان بدیهی باشد؟ نه، جوابش این است که بدیهی برای همه بدیهی است؛ یعنی برای فطرت انسانی اگر یک مطلب بدیهی عرضه بشود، بدیهیات برای همه بدیهی است، یعنی مثلاً فرض کنید «جزء از کل کوچک‌تر است»، این که دو تومان از سه تومان کمتر است این برای یک آدم دهاتی پشت کوهی هم جایز است، اگر بخواهید دو تومان او را، سه تومان از او بگیرید دو تومان به او بدهید؛ به این خاطر که نه، دو تومان بیشتر از سه تومان است، قبول نمی‌کند، برای یک عالم دانشمند هم فرق نمی‌کند؛ پس ملاک بدیهی بودن این است که برای همه بدیهی است، نه برای خواص؛ این یک. و بعد این که نظریات هر چه بیشتر پیش می‌رود، آیا پیش به سوی بدیهی بودن می‌رود؟ نه این گونه نیست. نظریات بدیهی نمی‌شود، بدیهیات یک چند تا اصل ثابت هستند؛ جزء از کل کوچکتر است؛ اصل این همانی، هر چیزی خودش، خودش است؛ دو چیز مساوی یک چیز، مساوی اند؛ و اجتماع نقیضین محال است. این سه، چهار تا اصول بدیهی هستند، بقیه نظریات. هر چه قدر هم که برای انسان دامنه علومش وسیع‌تر بشود، هرگز تبدیل به بدیهی به معنای خاص کلمه نمی‌شود. و بعد این که بدیهیات نسبی است؛ اگر باز نسبی بودن به این معنا که برای یک عده بدیهی است برای یک عده بدیهی نیست، نه این گونه نیست، بدیهیات مطلق است، چه زماناً در طول زمان برای همیشه اجتماع نقیضین محال است، چه به نسبت افراد، عرضاً برای همیشه باز محال است؛ پس بدیهیات نسبی نیست، مطلق است. و این که باز بدیهیات رو به تکامل است، اگر منظور از تکامل ـ به اصطلاح ـ افزایش بدیهیات باشد، نه این گونه نیست، بدیهیات رو به تکامل نیست؛ اگر هم به این معنا باشد که بدیهی هر چه بیشتر بدیهی می‌شود، باز هم این گونه نیست. بدیهی ـ به اصطلاح ـ همین بهترین مثال هایش همین است دیگر؛ جزء از کل کوچکتر است؛ این اصل مطلق ثابتی است که هیچ موقع هم تغییر نمی‌کند، این، البته باز نکات دیگر هم در رابطه باز با فرمایشات دیگر دوستان، منتهی دیگر...

آقای ساجدی: خیلی متشکر، پس، چون پاسخ دادند، آقای انصاری شما، سؤال شما هنوز باقی است؟ یازده را روشن بفرمایید.

آقای انصاری: شبیه، من نمی‌دانم که سؤال من برادر، ما صفوی یک مقداری توضیح دادند که گفتند عقل متعارف، بعد ایشان می‌گویند که نه، برای همه. باز این سؤال باقی می‌ماند که این آیا رو به تکامل هست؛ یعنی جوابی که برادرمان افضلی می‌دهند درست است یا نیست؟ این سؤال باقی می‌ماند.

آقای ساجدی: بله، بله تشکر می‌کنم. جناب آقای حسینی حضرت عالی اگر فرمایشی لازم است، [؟ ۱۰:۰۸] بفرمایید.

استاد حسینی: [؟] بله، ـ به حضورتان که عرض کنم ـ اما قسمت بدیهی به هر حال باید یک مبنایی باشد که بشود از آن جا شروع کرد به مفاهمه. بنابراین نمی‌توانید شما بگویید که منطق جایی هم می‌رسد که نمی‌تواند به

سکوت بکشاند، نمی‌تواند نقض سخن طرف را مقابل او بگذارد؛ پس بنابراین در تمام سطوح باید بتواند یک چنین سنگ مورد اتفاقی را، یک چنین مبنای مورد اتفاقی را، یک امر بدیهی مورد اتفاقی تحویل بدهد. باید جدا کرد بین بدیهی در منطق و بدیهیات در علوم که از امور ارتکازی ممکمن است باشند؛ مثلاً عرض می‌کنم ممکن است شما بگویید که در فقه فلان امر، فلان امر، فلان امر بدیهی است؛ یا در اصول فلان امر، فلان، امر، فلان امر بدیهی است، یا ضروری است در این علم این چیزها. این برای هر قومی یک چیز قرار دادن، یا برای هر فنی یک چیز قرار دادن، این با آن چیزی که منطق متکفل آن باید بشود، این فرق دارد؛ لذا این کلمه قیدی می‌زنید به آن، آن وقت حرف شما درست است؛ می‌گویید بدیهی است در نزد فقها. بعد از این قیدها آن وقت این کلمه بدیهی را می‌توانید به کار ببرید، ولی بدیهی بدون هیچ کدام از این قیدها، آن باید جزء امور اولیاتی باشد، جز امور واضحی باشد، جزء امور روشن و آشکاری باشد که کسی در خود آن نتواند انکار کند، و الا انکار حرکت به سکوت کشیده بشود، یعنی ببینید تردید در بداهت، تردید در خود سخن گفتن است، تردید باید به طرف به سکوت بکشد. اگر من به شما گفتم اشیاء فی الجمله با همدیگر مختلف هستند، شما خواستید در این تردید بکنید، نهایتاً به آن جا می‌کشد که من می‌گویم صحبت کردن شما مختلف است، شما می‌گویید نه، حتی اگر بگویید خیال می‌کنید، ذهنی است این مطلب و الا مختلف نیست، من بلافاصله می‌گویم چرا خیال می‌کنم به صورت مختلف این ها، تا آن جایی می‌رسد که شما به توقف می‌رسید، یعنی فرد به سکوت کشیده می‌شود، ملزم می‌شود، خلاصه طرف مقابل به، به این که این مطلب اگر انکارش بخواهد بکند، یا بخواهد اثباتش بکند در هر دو حال اشکال بر آن وارد می‌شود. اما آن بحثی را که ما داشتیم و روی آن زیاد تکیه داریم، این است که آیا بخشی از مسائل منطق که نظری هست، اگر رابطه‌ای بینش با بدیهیات، هر چند از بدیهیات اخذ شده، بازگشت به بدیهیات می‌کند، اگر آن بخش رابطه‌اش نیز بدیهی باشد، نتیجه می‌دهد که منطق عملاً بدیهی باشد؛ در عین حالی که حداقل در پاره‌ای از مسائل منطقی بین خود علماء منطق اختلاف است. خب، منطق را بخواهید شما در جاهای مختلف به کار بگیرید و از آن ـ به حضورتان عرض کنم که ـ بهره بگیرید و هماهنگ کنید مطلب را اگر یک چنین انسجامی را که مدعی هستید در همه جا پاسخ‌گو است، شما در بعضی از مواردش؛ یعنی بعضی از مسائل آن شد، مسائل قابل تردید، معنایش این است که آن جاها نمی‌تواند پاسخ بدهد. حالا اگر بخواهید بگویید نه خیر، می‌تواند پاسخ بدهد، بنده بر می‌گردم می‌گویم خیلی خب، اگر بتواند پاسخ بدهد این با چه چیزی می‌خواهد استفاده کنید؟ می‌گویید از مسائل فلان بخش منطق می‌خواهم استفاده بکنم، می‌گویم این که مورد اختلاف است؛ یعنی این گونه نیست که اگر یک کتاب منطقی را بیاوریم نگاه کنیم، ببینیم که علماء منطقی در مسائل نظری‌اش هیچ اختلافی نداشته باشند. بعد از این مطلب آن وقت می‌آییم دنبال این مطلب که اگر قابلیت اختلاف دارد، آن وقت دنبال این هستیم چرا، این دلالت بر او می‌کند؟ استدلال می‌کنند دیگر. آن جایی، جای اختلاف است، که جای استدلال باشد و الا آن جایی که جای استدلال نیست که اختلاف نیست. چرا این دلالت

بر این دارد؟ چرا این دلالت، این چرایی‌اش بر می‌گردد به چه چیزی؟ چرایی‌اش در علم منطق، یعنی باید در استدلال‌ها بیاییم آن جا وارد بحث و بررسی بشویم؛ پس بنابراین منطق نیازمند به فلسفه‌ای ضرورتاً می‌شود. ابتدائاً هم که بنده در پاسخ جناب آقای جلالی گفتم بیایم در منطق صوری تنها، برای این که بحث را یک مقداری جمع و جورتر بکنیم، بعد برگردیم در منطق‌های دیگر که برادرمان آقای نجابت آن را کامل کردند؛ یعنی گفتند که در هیچ منطقی از منطق‌ها ـ به حضورتان عرض کنم که ـ بدیهی نبودن کل مسائلش، حداقلش این است که از این که کل به افراد بشر قبولش ندارند ـ به اصطلاح ـ استفاده می‌کنیم. یک مطلب دیگری را من می‌خواهم عرض کنم حضور مبارکتان، و آن این است که فرق بگذاریم بین پیدایش علم و ادراک و بین؛ یعنی علت این که انسان دانشمند می‌شود از نظر مکانیزم پیدایش علم و ادراک، این یک حرف است. یک حرف این است که بسیار خب این مکانیزم، حالا هر چه که هست، این مجموعه بگذارید روی آن یک A ، B چیزی، الفی، یک چیزی، هر چیز صلاح می‌دانید بگذارید روی این مجموعه، بگویید به این دلیل. بعد از آن من می‌گویم که خب این مجموعه که این مکانیزم آن این است، روابط آن این است، که این گونه علم و ادراک پیدا می‌شود، این گونه افزایش پیدا می‌کند، چرا؟ شما یک مجموعه‌ای می‌گذارید این جا، می‌گویید که ـ به حضورتان عرض کنم که ـ یا می‌گویید انسان دارای یک ـ به اصطلاح ـ ساخت خاصی است، یا می‌گویید که خیر، انعکاس خاصی هست. من می‌گویم در دو تای آن‌ها چرای ما باقی هست، چه دارای ساختی باشد و چه مانند آینه باشد، می‌گویم چرا؟ شما بر می‌گردانید به فرض عرض می‌کنم، در یک منطق آن را بر می‌گردانید، می‌گویید که برای این که انسان در این مرحله‌ای از پیچیدگی این خاصیت را پیدا می‌کند، یا دارد، می‌گویم چرا پیدا کند؟ خلاصه بر می‌گردانم به مسئله حرکت مطلب را و آن جا می‌گویم چرا؟ آن جا مجبور می‌شوید شما کیفیت‌های مختلف را ملاحظه کنید؛ یعنی غیر از مسئله وجود، بُعد خود وجود را هم مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ یکی خود وجود است، یکی بعد وجود است، خصلت وجود است، آن خصلت‌ها را مورد چه قرار می‌دهیم؟ زیر علامت سؤال می‌بریم. ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ در عین حالی که تا حدودی آشنا شدن به مطلب لازم، ولی به اندازه‌ای هم در آن، حالا متوقف شدن است که همه این‌ها ـ به اصطلاح ـ بحث بشود، آن دیگر به عهده خود آقایان است. اجمالاً ما می‌خواستیم عرض کنیم که روشی حتماً لازم داریم برای استنتاج، روشی لازم داریم حتماً برای استناد، روشی حتماً لازم داریم برای انطباق؛ یعنی قبلاً گفته بودیم تعیین موضع بدون شناسایی مقدور نیست، شناسایی را بردیم تا مرحله علت‌یابی، قوانین حاکم بر حرکت و بعد گفتیم که فلسفه‌ای که حاکم است بر قوانین، آن را باید مورد توجه قرار بدهیم. بعد گفتیم آن فلسفه است که سرنوشت قوانین حرکت را مشخص می‌کند. از آن جا هم آمدیم سراغ این که اگر عالم را مخلوق دانستید و علت غایی برای آن قائل شدید، طبیعتاً قوانینی که از وحی می‌رسد، این‌ها می‌شود قوانین حاکم بر چه؟ بر حرکت، چرا؟ چون می‌گویید که، فلسفه حاکم بر قوانین حرکت ـ معذرت می‌خواهم ـ می‌گویید این قوانین فلسفی هست حاکم بر حرکت، یعنی چه؟

یعنی این قوانین را اگر رعایت نکنید، آن قوانین حرکت نمی‌تواند معین بکند که جهتی را که تعیین کردید، هم جهت با کل جهان هست یا نیست. عرض ما این جا بود که آن قوانینی را که از فلسفه گرفتید باز این جا فرق دارد؛ یک وقتی است شما در فلسفه مادی ملاحظه می‌کنید، عین خود این قوانین را از متن علمی به نام فلسفه به دست می‌آورید؛ مثل قوانین تضاد. یک وقتی است نه، فلسفه شما می‌گوید خدا هست، پیغمبر هست، آخرت هست، تا می‌رسد به این وحی لازم است، بعد می‌گوید این هم کلماتی است که وحی است، بعد می‌گوید که این کلمات دارد معرفی می‌کند به صورت کلی آن چیزهایی که باید رعایت بکنید نسبت به کل حرکت؛ پس این‌ها می‌شود چه قوانینی؟ تکیه دارند این قوانین به فلسفه شما؛ یعنی قوانین رساله زیر پای آن چیست؟ وحی هست دیگر، البته به اضافه این که از طریق منطق استناد نسبت پیدا می‌کند به وحی. از طریق وحی زیر پای آن چیست؟ آن فلسفه‌ای که می‌گوید وحی را باید مورد توجه قرار بدهیم. آن دلیل زیر پای آن، کجا هست؟ این که این عالم مخلوق است، و برای جهت خاصی خلق شده. پس قوانین رساله‌ای می‌شود، جایگزین می‌شود جای قوانین فلسفی، قوانین ـ به اصطلاح ـ حاکم بر قوانین حرکت؛ یعنی قوانین فلسفی که حاکم است بر قوانین حرکت. قوانین حرکت چه شد؟ قوانین دینامیک، شد قوانینی که شما می‌توانید بگویید که برخورد دو نیرو در این زاویه می‌دهد این منتجه، این مؤلفه نسبت به یک روند آن را ملاحظه کردید، نسبت به قسمتی از روند، به آن گفتید قوانین حرکت؛ این بخش دینامیک ما است. بعد این بخش تابع چه چیزی بود؟ تابع مسأله‌ای که منشأ حرکت کجا است؟ چیست؟ اگر منشأ حرکت علت غایی پیدا کرد، این قوانین حرکت تابع است، یا تابع نیست؟ ضرورتاً تابع است. آن وقت قوانین رساله در این جا عملاً دارد سرنوشت چه چیزی را معین می‌کند؟ قوانین حرکت. قوانین حرکت تابع باید باشد نسبت به قوانین رسال، اگر نباشد تابع، به غلط رفته، نتیجه‌ای نخواهد گرفت. لذا ما عرض می‌کنیم که اگر بعداً آمدیم یک جایی گفتیم این عمل غلط و درست داریم، عمل غلط مثلاً عملی باشد که هنجار نباشد؛ گاهی هنجار نبودنش در مرحله بدوی و ابتدائی است، که من می‌گویم این جا دستمال کاغذی است و نباشد، مثلاً می‌گویم. یک وقتی است نه، یک برنامه ریزی است، آن نتیجه‌ای که می‌خواهم نمی‌گیرم. یک وقتی است یک مقداری کمی بالاتر است، عمل من اگر نتیجه هم بگیرم، آن نتیجه، هنجار با کل حرکت نیست. آن وقت اگر هنجار نبود، عمل من عملاً چه می‌شود؟ یک عمل ـ به اصطلاح ـ هرزی می‌شود، از بین می‌رود دیگر، نمی‌تواند ـ به حضورتان عرض کنم که ـ که بقا داشته باشد. باز می‌گردیم، جمع‌بندی می‌کنیم، عرض می‌کنیم خدمت شما که سخن درباره این است که هم برای پیاده کردن قوانین، رساله حاکم ساختنش بر موضوع، روش لازم داریم، برای چه چیزی؟ برای این که این قوانینی که جهت کلی عالم سازگار با این قوانین هست، بر شناسایی ما نسبت به تعیین موضع و برنامه ریزی حاکم گردد. چرا این موضوع را لازم داریم؟ برای گاهی آدم می‌شود در چارچوبه عمل می‌کند، گاهی بر چارچوبه. آن وقتی که در چارچوبه عمل هم می‌کنیم، حتماً بر مبنایی داریم کار می‌کنیم؛ آن موقعی که اگر بنا شد مبنای ما دوباره در تعیین موضع

ما، دچار همان سیری که عرض کردم شود؛ یعنی در مرحله استاتیک بشناسیم، در مرحله سینماتیک بشناسیم، در مرحله دینامیک بشناسیم، بعد از آن در مرحله فلسفه، نهایتاً دوباره بر می‌گردد به یک فلسفه ای. بنابراین ضرورت دارد عمل بر چارچوبه قرار بگیرد، نه در یک چهارچوب. حالا ـ انشاء الله تعالی ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ امیدواریم که در آینده بیشتر بتوانیم ـ به اصطلاح ـ خدمت دوستان باشیم. در عین حالی که باز من تذکر می‌دهم حضور مبارک برادرها هم دقت لازمی که لازم بدانند، به هر حال لازم است در این مباحث، و هم درعین حال در مبحث گم نشوند، ندانند کجایش هستند، این را من مهم می‌دانم. اگر باشیم در یک بحث ۶ ماه هم باشیم ولی بدانیم که کجای مطلب هستیم الآن. یک مرتبه به ذهنمان نرسد که ما مثلاً بنا بود در بحث اقتصاد بیاییم صحبت کنیم با همدیگر، یک جاهایی رفتیم که معلوم نیست این اصلاً این کجا هست؟ چه کار می‌خواهد بکند؟ چگونه بشود؟ این، چون همین که آدم جای خودش گم کرد در بحث، که کجای کار هستیم، بعد از آن زود خسته می‌شود. ولی اگر جای بحث در دست آدم باشد محکم، نشاط او مرتباً بیشتر می‌شود؛ یعنی می‌گوید اگر این یک کلمه این جا روشن بشود، یک تغییر بسیار مهمی در آینده، ما مواجه به آن هستیم. خلاصه نشاطی را این بحث‌ها می‌خواهد، نشاط که آدم متحیر نشده باشد در موضع خود. امیدواریم ـ انشاء الله تعالی ـ با مرور هراز گاهی، بنده خدمت شما مرور می‌کنم روی مطلب، هر از گاهی خود آقایان مرور بفرمایند، که مطلب از اول آن چه بود، بعد از آن چه شد، بعد چه شد، حالا هم سیر در کدام قسمت هستیم. و بعد از آن تأثیر این را هم ملاحظه بکنیم تا دقت را بالا ببرد؛ یعنی شما در صورتی که گفتید که تنظیم باید بر اساس وحی باشد، به وسیلهٔ متد عقلی، خب، این معنایش این است که علم اقتصاد وضعش دگرگون می‌شود اساساً، آن وقت بعد از آن سؤال می‌شود که آیا اصلاً ما علم اقتصادی که داریم فقط متکفل پیاده کردن رساله هستیم؛ یا این است که این رساله را که پیاده می‌کنیم، مسئولیت رشد را هم داریم، مسئولیت توجه به شرایط هم داریم، شناسایی او هم داریم. آن‌ها ـ انشاء الله ـ تعالی جای خودش بحث بفرمایید.

آقای برقعی: [؟ ۲۶:۳۷]

آقای ساجدی: عرض کنم وقت خیلی گذشته آقای برقعی، حالا نمی‌دانم وقت...

استاد حسینی: حالا یکی دو دقیقه عیبی ندارد، یک دقیقه عیبی ندارد.

آقای ساجدی: البته آقای حسینی یک بارگی زدند به صحرای کربلا و بخشش کردند در حالی که ظاهراً چنین قرار ما نبوده!

استاد حسینی: نه یک چیز است که نه...

آقای ساجدی: [؟]

استاد حسینی: دیدم دوستان گم ممکن است بشوند در بحث، این‌ها خوب ندیدم، من معذرت می‌خواهم.

آقای ساجدی: استدعا می‌کنیم.

استاد حسینی: این نکته را نگاه...

آقای ساجدی: یعنی دقیق فرمودید [؟ ۲۷:۰۶]

استاد حسینی: اگر که گم بشوند، دوستان. هم ندانند که چه فایده‌ای دارد، این بحث آن هم...

آقای ساجدی: بله، ولی دوستان زیاد متوجه نشدند که دقیق آن، حالا به هر حال، آقای برقعی چند لحظه بفرمایید.

آقای برقعی: باید به نظر من روش دوم جان کلام است، آن این که اگر ما یک پله را نرفتیم، یک مرتبه فرض گرفتیم [؟] این است که هم سو بودن این بحث، برداشت ما. یا عرض ما، با واقعیت که سؤال صبح بود چرا چنین بود؟ ما با پذیرش آن که

آقای ساجدی: یک کم بلندتر [؟]

آقای برقعی: عرض کردم ما با پذیرش آنکه حرکت خود را مبتنی بر وحی کنیم، اگر این را به این شکل قضیه را بگوییم، جهان را هم که خداوند آفریده، پس بنابراین حرکت هم بر جهان و واقعیت با آن چه که ما بر آن؛ یعنی خالق آن حرکت خداوند است، وحی هم که طبیعتاً گویا آن حرکت را بیان خواهد کرد، ما هم که اگر مبتنی بر وحی حرکت کنیم، به طور طبیعی هم سو خواهیم بود برای این که خالق هر دو یکی است. ولی این، همهٔ این‌ها فرض بر این بود که ما مسئله را از دیدگاه موحد نگاه بکنیم، اگر نگاه بکنیم اصلاً سؤالی هم در قضیه نبود. از شکل فلسفه‌ای که قضیه طرح می‌شد در این جا، این بود که به چرایی خود این قضیه پرداخته بشود در قضیه. و آن وقت در این صورت که بپذیریم که ما مبتنی بر وحی حرکت می‌کنیم این که ما چگونه، سؤال این که چگونه وحی را ما به آن ایمان و باور می‌آوریم، دوباره برمی گردیم به همان سؤال که پس در ذهن من آیا فطرتی در من وجود دارد که بر این فطرت من تشخیص می‌دهم که وحی صحیح است؟ سؤال در حقیقت این جا است که اگر من این را تشخیص دادم دیگر عمل و محاسبه طبیعتاً هم سو است، برای این که من اگر پذیرفتم که من تابع وحی باشم، خداوندی هم که وحی را گفته خالق واقعیت‌ها است؛ پس طبیعتاً وحی و و واقعیت‌ها هم سو است، ولی ما قبل از این قضیه به سؤال نشستیم.

استاد حسینی: [؟ ۲۹:۴۴] بله، یک لحظه [؟] من عرضم این است که علت این بحثی را که عرض کردم برای این بود که چرا این بحث‌ها را مطرح می‌کنید، نه این که نتیجه بخواهم بگیرم که چنین است. چون من حس کردم که ممکن است یک وقتی دوستان دیده باشند که حالا مثلاً آمدیم در بحث کم کم شناخت و این حرف ها، و این به ذهنم رسید یک مرتبه که دوستان از این طرف هم حساب می‌کنند که ما برای اقتصاد بنا بود صحبت بکنیم، این حالا رفتیم در فلسفه و آن هم تا این مثلاً قسمت‌های آن هم می‌خواهیم بیاییم سؤال بکنیم و از فلسفه هم به منطق از منطق هم به این جا [قطع صوت به مدت ۲۹ ثانیه ۳۰:۲۱] دقت می‌کنند، قدم به قدم می‌آیند جلو طبیعتاً.

آقای ساجدی: بله، تشکر می‌کنم. اجازه بفرمایید دوستان چند لحظه یعنی دیگر آن چه که مورد، یعنی بحث‌های آخر را جمع‌بندی بود و رابطهٔ بحث ربطی به بحث واحدمان ندارد. آن که باید تعقیب شود در جریان کاری واحدمان، این بود که تعریفی از بدیهی اجمالاً داده شد، و دوستان هم مطرح کردند، در زوایایش هم بحث شد. این که منطق شامل نظریات و بدیهیات هم است نسبتاً صحبت شد و اجمالاً نتیجه گیری هم کردند دوستان. لذا می‌رسیم به مرحلهٔ بعد که رابطهٔ بین نظریات و بدیهیات در منطق چگونه است؟ و نیازی به فلسفه دارد یا ندارد؟ که در صورتی که به این پاسخ هم دوستان در واحد رسیدند و روشن شد، این که آن فلسفه به چه چیز برمی گردد؟ آیا واقعاً مسئلهٔ دور و تسلسلی که فرمودند مطرح می‌شود یا نه؟ دور نباید، یعنی تمام می‌شود به یک جایی، می‌رسیم که ظاهراً نظر آقای حسینی این است که به دور نمی‌افتد مسئله. لذا دوستان اگر از فردا می‌خواهند صحبت کنند، صرفاً حکمی بیان نکنند این مسئله را، که اگر این گونه بشود، دور می‌شود، دور لازم می‌آید و لذا باطل است. نه، آقای حسینی معتقد هستند که دور لازم نمی‌آید و به یک جایی هم تمام می‌شود مسئله. از این نظر دوستان دقت بفرمایند که آیا، اگر هم می‌خواهند بفرمایند که دور می‌شود، باید دلیل ارائه بفرمایند، نه این که صرفاً اعلام کنند که دور خواهد بود.

س: [؟ ۳۲:۳۳]

آقای ساجدی: دوستانی که قرار بود در رابطه با بحث موضوع شناسی مربوط به هفتهٔ گذشته؛ یعنی همهٔ دوستان که قرار بود مقاله بنویسند، جز تعداد محدودی، بقیه ننوشتند، یا نوشتند و هنوز فراموش کردند به ما لطف کنند؛ به هر حال زودتر اگر محبت بفرمایید و مقالهٔ ضرورت موضوع شناسی را لطف کنید، خیلی ممنون می‌شویم که ـ انشاء الله ـ بتوانیم استفاده کنیم از تفکرات و اندیشه‌های برادرها، «و سبحان ربک رب العزة عما یصفون، و سلامٌ علی المرسلین و الحمدلله رب العالمین» تکبیر!

ـ الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، خمینی رهبر، مرگ بر ضد ولایت فقیه، درود بر رزمندگان اسلام.

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: **هفته چهارم اقتصاد**	
کد پژوهش: ۰۴۲	**شماره جلسه: ۳۷**
کد جلسه: ۴۳۰	**تاریخ جلسه: ۱۳۶۱/۰۲/۲۶**
کد صوت: ۵۹۶ و ۵۹۷	**مدت جلسه: ۹۸ دقیقه**
تعداد جلسات: ۱۸۸	**تعداد کلمات: ۱۲۸۲۳**

جلسه سی و هفت

آقای ساجدی: بسم الله الرحمن الرحیم، اللهم ارزقنا توفیق الطاعه و بعد المعصیه و صدق النیه و عرفان الحرمه و اکرمنا بالهدی و الاستقامه و صدد السنتنا بالثواب و الحکمه و املاء قلوبنا بالعلم و المعرفه و طهر بتوننا من الحرام و الشبهه، اللهم وفقنا لما تحب و ترضی و اجعل عواقب امورنا خیرا.

از برادران واحدها استدعا می‌کنم که محبت بفرمایند و خیلی خلاصه بفرمایند که بحث در واحد تا کجا رسیده و احیاناً به چه اشکالی برخوردند. دوستان واحد یک، کدامیک از برادرها صحبت می‌فرمایند؟

آقای [؟]: [؟ ۱:۳٤]

آقای ساجدی: ٦ را روشن بفرمائید.

آقای صدر الدین: بسم الله الرحمن الرحیم، بحث ما در واحد یک ابتدا در این بود که اصلاً این فلسفه دلالت متکفل این هست که جوابگوی رابطهٔ بین بدیهی و نظری در منطق باشد یا این که در چرایی خود بدیهیات هم صحبت می‌کند؛ یعنی این که چرا می‌فهمیم؟ چرا بدیهی را بدیهی تشخیص می‌دهیم؟ که آن وقت با فرض این که فلسفهٔ دلالت عبارت از این بود که چرا می‌فهمیم، آن وقت آن دو تا حالت پیدا کرد یکی این که ذهن پدیده‌ای است که قدرت فهم واقعیت‌های خارجی را دارد، بی آنکه در ذات خود آن معیارهایی را وجود داشته باشد، در نتیجه در برخورد با واقعیت‌های خارجی است که مطالبی را درک می‌کند، که یک مقدار دلایل هم در

ثبوت آن ارائه شد. و دوم این که در ذهن، خود بسیار معیارهایی وجود دارد مثل فطرت که این با واقعیت‌های خارج نیز هم سو است که این هم صرفاً طرح شد.

آقای ساجدی: ترد شد یا طرح شد؟

آقای صدر الدین: طرح، مطرح شد، یعنی این زیاد بحث روی آن نشد.

آقای ساجدی: تمام شد؟

آقای صدر الدین: بله، همین‌ها بود.

آقای ساجدی: خیلی متشکر. واحد ۲، ۲۲ را روشن کنید، آقای زاهد.

آقای زاهد: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ما دو سؤال مطرح شد یکی این که منطق امری نظری است یا بدیهی؟ به طور کلی به این سؤال جواب داده شد که منطق امری نظری است؛ یعنی بحث بر این بود که در داخل منطق، ما امور بدیهی و نظری داریم، اما به طور کلی خود منطق را چون فرا می‌گیریم، امری بدیهی نمی‌تواند باشد، نظری است. بعد سؤال دیگری مطرح شد که استدلال صحت منطق به خودش بر می‌گردد یا به چیز دیگری؟ منطق را به خودش ثابت می‌کنیم یا نیاز به چیز دیگری داریم؟ از ٦ نفری که در حال بحث بودیم، چهار نفر معتقد بودند که ما محتاج به فلسفهٔ منطق هستیم؛ برای این که منطق را با آن بسنجیم. یکی از افراد که جناب افضلی باشند، ایشان فرمودند که ما اشتباهات منطق را با عقل اصلاح می‌کنیم، یعنی تا این حد را اعتقاد داشتند که عقل را هم با عقل می‌سنجیم. یکی دیگر از افراد گروه هم به طور کلی می‌گفتند اگر که ما بگوئیم که منطق خطا پذیر است و بخواهیم به دنبال چیز دیگری بگردیم، ملاک دیگری بگردیم که خطای منطق ر اصلاح کند، باز آن هم می‌گوئیم خطا پذیر است؛ یعنی باز به دنبال چیز دیگری باید بگردیم که آن را اصلاح بکند، و همین‌طور به دور تسلسل بر می‌خوریم. بحث هایمان خلاصه نشد که در این دو برادر را، یعنی آن چهار نفر را نتواستند این دو برادر را قانع بکنند و تا همین جا تمام شد.

آقای ساجدی: بله، خیلی متشکر، واحد ۳.

آقای معلمی: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ما در مورد سؤال این که آیا منطق همه اش بدیهیات هست یا چیز دیگر هست؟ حداقل به دو دلیل ثابت شد که منطق همه اش بدیهی نیست یکی به علت این که تعلیم و تعلم در منطق وجود دارد؛ یکی این که مغالطه و اشتباه در آن جا وجود دارد. و به همین دو دلیل قبول شد که منطق همه اش بدیهی نیست و از دو قسمت تشکیل شده یک قسمتش بدیهیات هست و یک قسمتش نظریات هست و آن رابطه‌ای که بین این نظریات و بدیهیات هست، خود آن هم بدیهی نیست و نظریات، نظری هست و بنابراین نتیجه گرفته شد که برای این که آن رابطه را بتوانیم اثبات کنیم که صحیح هست، آن رابطه‌ای که بین بدیهیات و نظریات هست، احتیاج به یک فلسفه‌ای داریم که اسم آن را گذاشتیم فلسفهٔ دلالت یا فلسفهٔ منطق. ولی در مورد سؤال دوم که آیا این فلسفه احتیاج به منطق دارد یا نه؟ با این که بحث خیلی زیادی شد، به هیچ نتیجه‌ای

نرسیدیم که خود آن فلسفهٔ دلالت مبنایش به چه هست و به چه بر می‌گردد؟ و چرا در آن جا دیگر احتیاج به منطق نداریم؟ آن‌هایی که اعتقاد داشتند که احتیاج به منطق ندارد و آن‌هایی که اعتقاد داشتند که احتیاج دارد، همدیگر را نتواستند قانع کنند و این ماند که فلسفهٔ دلالت به چه بر می‌گردد و بعد کجا تمام می‌شود؟

آقای ساجدی: خیلی متشکر. واحد ٤، ٨ را روشن بفرمائید آقای [؟]

آقای س: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ٤ این مسائل مطرح شد و نتایج زیر هم گرفته شد: ۱ــ منطق بر بدیهیات و نظریات مبتنی است. ۲-رابطه بین نظریات و بدیهیات یک رابطهٔ نظری است. ۳-به دلیل این که این رابطه نظری است، لذا منشأ اشتباه و مغالطه می‌شود. ٤- برای تشخیص این اشتباه و مغالطه و تمام کردن این رابطه به فلسفهٔ دلالت یا فلسفه منطق نیازمندیم. ٥-کیفیت فلسفهٔ دلالت بحث شد ولی به نتیجهٔ واحدی نرسیدیم. سؤال واحد از مجمع این است که فلسفهٔ دلالت چگونه است و متکی به چیست؟

آقای ساجدی: بله، خیلی متشکر. واحد ٥، ۲۲ را روشن بفرمایید.

آقای درخشان: بسم الله الرحمن الرحیم، در این واحد [؟] در مورد این که بدیهی چیست و نظری چیست؟ بحث شد، و این که بدیهی قضایایی هستند که به ذات مورد تصدیق و تعیین قرار می‌گیرند توافق شد. مع ذلک سؤال دیگر که مطرح شد، این بوده است که، این که رابطهٔ بین مسائل بدیهی و مسائل نظری منطق خودش یکی امری نظری است و لذا منطق احتیاج به فلسفه‌ای دارد، این که قبلاً روشن شده بود برای واحد. اما چرا آن فلسفه‌ای را که نامش را گذاشتیم فلسفهٔ دلالت، چرا آن احتیاج به منطق ندارد که در نهایت آن منطق خودش احتیاج به فلسفه داشته باشد؛ یعنی چرا؟ دور لازم نمی‌آید؟ اگر قرار است که در نهایت عقل معیار باشد، عقل ملاک باشد، چرا نباید معیاری برای عدم اشتباه عقل وجود داشته باشد؟

آقای ساجدی: خیلی ممنون. واحد ٦، ١٦ را روشن بفرمائید، آقای سیف.

آقای سیف: بسم الله الرحمن الرحیم، واحد ما بحث را پیرامون تبیین آن چه که در جلسهٔ دیروز مطرح شده بود دنبال کرد و به این نتیجه رسید که ما برای، از آن جایی که فلسفهٔ، از آن جایی که منطق از دو قسمت نظری و بدیهی تشکیل شده، ما برای این که در یک منطق احتیاج به فلسفه‌ای داریم تا بتوانیم، که همان فلسفهٔ دلالت باشد، تا بتوانیم صحت نظریاتی را که از بدیهیات گرفتیم، استنتاج کردیم بر اساس آنها، دلالتش را اثبات کنیم و این نتیجه‌ای بود که جلسه گرفت. این احتیاج را احساس کردند و برادرها اکثریت توافق داشتند و یکی از برادرها نظر دیگری داشتند که اگر لازم شد خودشان مطرح می‌کنند.

آقای ساجدی: بله، بعد وارد بحث می‌شویم و صحبت می‌کنیم. عرض کنم که با این حساب جز دو نفری که از واحد ۲ مطرح شد، سایرین وجود و ضرورت، ضرورت وجود فلسفهٔ دلالت را طرح فرموده بودند و رسیدند به آن. و اما این که فلسفهٔ دلالت به چه چیز بر می‌گردد؟ چرا این فلسفه نیاز به منطقی ندارد؟ وصحبت‌هایی که در حول و حوش بازگشت فلسفهٔ دلالت به چیست؟ می‌شود، این مورد بحث قرار می‌گیرد و این بحثی بود که ظاهراً

در همهٔ واحدها مشترک هست و در هیچ کدام از واحدها یا بحث نشده یا این که اگر بحث شده به نتیجه نرسیده. این است که برای این که زیاد وقت‌مان نگذرد، من استدعا می‌کنم از آقای درخشان که در انتها صحبت فرمودند، یک بار دیگر مسأله را طرح بفرمایند و دوستان واحد ۳، ٤ و همچنین واحد یک، دوستان موافق واحد ۳ هم همین طور به هر حال دوستانی که اشکال دارند دیگر به ترتیب صحبت می‌فرمایند باشد! آقای درخشان شما صحبت را شروع بفرمائید تا بعد به بقیه دوستان بپردازیم.

آقای درخشان: یعنی می‌فرمائید که این سؤال یک بار دیگر ...

آقای ساجدی: بله، سؤال را به همان کیفیت که هست یک بار دیگر بفرمائید.

آقای درخشان: سؤال این است که چرا، سؤال این است که آن رابطهٔ بین مسائل بدیهی و مسائل نظری منطق، خودش امری نظری است و این را قبلاً در جلسه مشترک هم بحث شد، و از این جا ما به این نتیجه رسیدیم که منطق احتیاج به فلسفه‌ای دارد. وقتی که این موضوع را بیان کنیم، نتیجه می‌گیریم که آن فلسفه هم خودش احتیاج به منطقی دارد و لهذا آن منطق هم احتیاج به فلسفه و دور به وجود می‌آید. مع ذلک گفتیم که این منطقی که مورد نظر است و ما می‌گوئیم احتیاج به فلسفه دارد، اسمش را می‌گذاریم فلسفهٔ دلالت، به این معنی که دیگر این فلسفه احتیاج به منطقی ندارد و لهذا می‌گوئیم دور لازم نیست. سؤال ما این است که چرا این طور است؟ چرا فلسفهٔ دلالت احتیاج به منطق ندارد؟ مگر این است که در نهایت عقل باید معیار و ملاک باشد؟ اگر این که نه، چرا نباید معیاری برای عدم اشتباه عقل وجود داشته باشد؟ این سؤال را ...

آقای ساجدی: بله، ممنون. برادری که اشکال می‌خواهند تقویت کند و نوبت گرفتند، می‌توانند صحبت کنند. آقای جلالی اشکال را تقویت می‌فرمایید؛ یعنی پاسخ، دوستانی که پاسخ دارند پاسخ الان نفرمایند. بله، یعنی خود اشکال را تقویت کنند. آقای جلالی، ۱۸ را روشن کنید بفرمائید [؟]

آقای جلالی: بسم الله الرحمن الرحیم، اگر ما فلسفهٔ دلالت را برای این می‌خواهیم که از مغالطه و اشتباه پر هیز کنیم، من ادعایم این است که در آن بخش ترکیب بدیهیات هم به مغالطه و اشتباه می‌رسیم؛ به خاطر این که بدیهیات، اگر به صرف بدیهیتشان ملاحظه بشود، بدیهی هستند و نظری لازم نیست. ولی ما می‌دانیم که بدیهیات را به صورت مقدماتی در قضایا ترکیب می‌کنیم، در این ترکیب است که همان گونه که از ترکیب یک امر بدیهی و نظری ممکن است به مغالطه برسیم، یا از دو امر نظری به مغالطه برسیم، همان گونه هم اندازه ترکیب دو تا بدیهی ممکن است به مغالطه و اشتباه برسیم؛ پس بنابراین آن دایرهٔ فلسفهٔ دلالت اگر لازم باشد، این قسمت را هم باید شامل بشود؛ یعنی بخش ـ به اصطلاح ـ بدیهیات را شامل بشود؛ به خاطر این که که بدیهیات تنها به صورت جزئی که در عالم خارج ملاحظه نمی‌شود، آنها را ما بدیهیات را یا نظریات می‌خواهیم در قضایا به کار بگیریم و در ساختمان قضایا هم اولاً که شکل قضیه کاملاً نظری است و ثانیاً این که کیفیت ترکیب دو تا امر بدیهی آن طوری نیست که همیشه ما را از مغالطه و اشتباه دور نگه دارد؛ این است که پس فلسفهٔ دلالت علاوه بر

آن بخش ترکیب امور نظری و ـ به اصطلاح ـ بدیهی در این قسمت بدیهیات هم حتی لازم می‌شود این ادعایی که ...

آقای ساجدی: بله، قبل ازاین که سایر برادرها صحبت کنند یک تذکر کوچک عرض کنم که دوستان، وقتی صحبت شان می‌فرمایند برای جمع صحبت کنند و طوری هم صحبت کنند که جمع مطلبشان را بگیرد؛ یعنی من مثلاً مورد خطاب نباشم یا شخص جناب آقای حسینی مورد خطاب نباشد، جمع مورد خطاب باشد و سطح مطلب هم در حدی باشد که جمع بتواند مطلب را بگیرد آقای واحدی در همین مورد ١٤ را روشن کنید.

آقای [؟]: [؟ ۱۷:۲۵]

آقای ساجدی: بله؟

آقای [؟]: [؟ ۱۷:۲٦]

آقای ساجدی: آقای واحدی بعد نوبت حضرتعالی است، هنوز وقت داریم ١٤ را روشن کنید.

آقای واحدی: بسم الله الرحمن الرحیم، این جا مورد اشکال در رابطهٔ بین مسائل بدیهی و نظری منطق است. اگر بپذیریم که این رابطه، یک رابطهٔ نظری است، آن موقع این سؤال پیش می‌آید ما برای رسیدن به این امر نظری از یک سری نظریات، از یک سری امر نظری دیگر استفاده می‌کنیم یا یک سری امر بدیهی دیگر را با یک سری امر بدیهی دیگر ترکیب می‌کنیم و این مسائل نظری را بدست می‌آوریم که این کار گفتیم در فلسفهٔ دلالت انجام می‌شود. اگر بگوئیم در فلسفهٔ دلالت وقتی که می‌خواهیم بدیهیات ترکیب کنیم، باز به کمک یک سری بدیهیات دیگر ترکیب می‌کنیم که نتیجه اش که نظری هست درست باشد و اشتباه نباشد؛ بنابراین در فلسفهٔ دلالت رابطهٔ بین بدیهیات و حاصل آن فلسفه که یک سری امر نظری هست می‌شود رابطه بدیهی. و این مسأله که اسم، یعنی این عمل را که خواستیم در فلسفهٔ دلالت انجام دهیم من معتقدم که این در خود منطق انجام شده؛ یعنی رابطهٔ بین بدیهیات و نظریات منطق، همان چیزی که الان به نام منطق وجود دارد این‌ها یک امر بدیهی است، نمی‌شود نظری باشد؛ علت این که این رابطه نمی‌تواند نظری باشد این هست که ...

آقای ساجدی: نه، در این وارد نشوید، اجازه بفرمائید! بحث این که رابطه بین نظریات منطق و بدیهیاتش بدیهی است یا نظری، دیروز بحث کردیم و به این جا رسیدیم که نظری است. و اگر امروز حرف از فلسفه‌ای به نام فلسفهٔ دلالت می‌زنیم، در پی اثبات آن مسأله لذا اگر آن مسأله را هنوز قبول ندارید، خب، روی این مسأله دوم هم بحث نفرمائید که فلسفهٔ دلالت به کجا برمی‌گردد.

آقای واحد: به هر حال مسأله این است که با طرح فلسفهٔ دلالت هیچ مسأله‌ای حل نخواهد شد؛ چون مجبوریم بپذیریم که رابطهٔ بین بدیهیات و نظریات در فلسفهٔ دلالت باید بدیهی باشد. ولی همین، اگر این را پذیرفتیم، بحث دیروز زیر سؤال قرار می‌گیرد که گفته شده رابطه بین بدیهیات و نظریات در منطق، نظری هست، آنجا باید بپذیریم که بدیهی است.

آقای ساجدی: یعنی براساس برداشتی که حضرت‌عالی از فلسفهٔ دلالت دارید و استنباطی که دارید که باید رابطهٔ بین بدیهیات و نظریات، اگر چنین چیزی در فلسفهٔ دلالت هم باشد، مثلاً بدیهی باشد، بله همین طور است که می‌فرمائید.

آقای واحدی: ولی اجازه بفرمائید، ببینید! ما اگر ...

آقای ساجدی: نه، با من که لازم نیست بحث، فقط من عرضم این است ...

برادر واحدی: اجازه بدهید من یک مقدمهٔ کوچکی بگویم، بعد سؤالم تمام می‌شود، شاید یک دقیقه طول بکشد.

آقای ساجدی: بفرمائید.

برادر واحدی: اگر که در نظر بگیریم سیر علم یک نفر، این خیلی بدیهی هست که بگوئیم اول انسان به بدیهیات می‌رسد، بعد بدیهیات را با هم ترکیب می‌کند، به آن امور نظری می‌رسد. نمی‌توانیم ما منکر بشویم، بگوئیم از اول انسان به یک سری امور نظری می‌رسد پس حرف این هست که ما باید بپذیریم قبل از این که هر فرد یک سری امور نظری داشته باشد، یک سری امور بدیهی در ذهنش دارد بعد این امور بدیهی را ترکیب می‌کند امور نظری به دست می‌آید. حالا در مرحلهٔ شروع، این فرد یک سری امر بدیهی دارد که با بدیهیات این‌ها را ترکیب می‌کند و امر نظری به دست می‌آورد؛ یعنی حاصل یک سری بدیهی می‌شود یک امر نظری بنابراین مجبوریم بپذیریم که رابطهٔ بین بدیهیات و نظریات یک امر بدیهی است چون اصلاً از اول نظریاتی ما نداریم و چون بعد از اینکه یک مقدار فکر می‌کنیم، می‌رسیم به یک امر نظری پس باید بپذیریم که این امر بدیهی با این امر با یک سری ربط‌های بدیهی دیگر به هم ربط داده شده، شده یک امر نظری و این امر در منطق انجام شده بنابراین حالا اگر ما بخواهیم این کاری که در منطق شده، که ربط بین بدیهیات به وسیلهٔ یک امر بدیهی [؟] اسم آن را بگذاریم فلسفهٔ دلالت، این مسأله‌ای نیست، شاید خیلی هم خوب و مفید باشد. ولی حرف این است که این هیچ چیز را حل نمی‌کند و این فلسفه دلالت باز ...

آقای ساجدی: عرض کنم که ...

آقای واحد: اگر که گفتیم این ها، یک فلسفهٔ دلالت خودش یک سری امر نظری، از [؟] نظریات هست باز همان اشکال پیش می‌آید که این نظریات به کجا بر می‌گردد؟ بالاخره در قدم آخر مجبوریم برگردانیم به یک سری امر بدیهی.

آقای ساجدی: بله، تشکر می‌کنم. من فقط تذکرم این است که بحث این که رابطهٔ بین بدیهیات و نظریات در منطق، دیروز صحبت کردیم بدیهی است یا نظری؟ رسیدیم به این جا که نظری است، استدلال می‌کنیم. بدیهی این بود که هر کس در و هلهٔ اول بدون استدلال آن را بپذیرد، این بحث دیروز شد و تمام شد لذا دوستان روی این قسمتی که جلسه حداقل دیروز خدمتتان عرض کردم، دو سوم جلسه که بر اساس آن جلسه جلو می‌رود، دو

سوم جلسه برایش تمام شده بود که رابطهٔ بین بدیهیات و نظریات رابطه‌ای نظری است و لذا گفتیم فلسفهٔ دلالت لازم است و به این جا رسیدیم و به دنبال اثبات آن مسأله است که امروز داریم روی فلسفهٔ دلالت بحث می‌کنیم؛ لذا دوستان به آن نکته بازنگردند استدعا می‌کنم. جناب آقای برقعی، ده را روشن بفرمائید.

آقای [؟]: ایشان [؟ ۲۳:۲۵]

آقای برقعی: والله من اصل قضیهٔ خود فلسفهٔ دلالت چیست؟ را نفهمیدم، سؤال این جا است. و من دو تا تعریف از آن فهمیدم و اصلاً، یکی این که فلسفهٔ دلالت عبارت از چیزی است برای جلوگیری از خطا در منطق یا تضمین درستی رابطهٔ بین بدیهیات و نظریات در منطق. این، آن چیزی است که مثل این که الان مطرح شد، که در منطق بدیهیات و نظریاتی هست چون نظریات هست رابطه را درست ببینیم، ببینیم نظریات چگونه است، به هر حال خطا را در منطق مصون بداریم، یکی این بود چیز دیگری که من فکر می‌کردم باشد این است که به چرایی دلالت بپردازیم؛ یعنی این که فرض کنید که بگوئیم شناخت تغایر بدیهی است،

استاد حسینی: احسنت!

آقای برقعی: این تغایر، این نه آنی در خارج وجود دارد، من هم به این نتیجه در منطق می‌رسم سؤال این است که چرا من این درست را می‌فهمم؟ این است فلسفهٔ دلالت یا فلسفهٔ دلالت ربط بین بدیهات و نظریات را یافتن است؟ من خواهش می‌کنم اول تعریف فلسفه دلالت را برای بنده روشن بکن؛ چون من نفهمیدم چیست آن.

آقای ساجدی: بله.

استاد حسینی: آن دومی هست.

آقای ساجدی: بله، آقای حسینی می‌فرمایند دومی است به صورت خلاصه.

آقای برقعی: خب، اگر ـ ببخشید! ـ دومی باشد تمام مسائلی که تا به حال از اول جلسه تا به حال مطرح شده، به نظر من غیر مربوط بوده، برای این که من هنوز هم نتوانستم بفهمم که این یا حداقل مثالی زده بشود که چگونه در منطق اصول بدیهی نظری، رابطه را می‌خواهیم برای خطای از [؟] با یک فلسفه پیدا کنیم، چگونه و این همه این سؤالات فکر می‌کنم باید جهتش شکل دیگری بشود. یا من حداقل نمی‌فهمم چگونه این‌ها هم سو بود این سؤالات اول جلسه تا به حال، اگر تعریف فلسفه [؟] دومی هست نه اولی.

آقای ساجدی: بله، جناب آقای حسینی حضرت عالی بفرمائید تا بعد برادرهای دیگر.

استاد حسینی: «اعوذ بالله السیع العلیم من همزات الشیاطین، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی سیدنا و نبینا محمد ـ اللهم صل علی محمد و آل محمد ـ و علی اهل بیته المعصومین واللعن علی اعداءهم اجمعین من الآن الی یوم الدین»،

خدایا! ما را پناه بده از شر نفس و شر شیطان و شر هر ذی شری و ما را در پناه نگهداری خودت در مسیر

خودت قرار بده! خدایا ساعات ما را ساعاتی قرار بده که مسرور باشیم در قیامت از مشاهدهٔ آن ساعات و حفظ کن همهٔ ساعات ما را در طاعت خود ـ انشاء الله تعالی ـ!

یک سؤالی را ما طرح کرده بودیم، رابطه بین بدیهی و نظری؛ برای این که از طریق این سؤال توجه پیدا کنیم به یک مطلب، پس بنابراین آن چیزی که ما مورد نظرمان بود، معیاری برای صحت ادراک نبود، معیاری برای پیش گیری از خطا و درست نبود، آن چیزی که هدف نظرما بود از مطرح کردن سؤال و دنبال می‌کردیم، این بود که اول برسیم به این که چرا اساساً دلالتی هست؟ بعد اگر آن منشأ را دیدیم، منشئی است که مقید نیست به خارج یا ذهن یا کلمه، آن علت دلالت قدرت شمول دارد نسبت به هر گونه اختلافی و هر گونه تغایری، دلالت هر غیری را قادر هست بپوشاند، اگر این جا تمام شد، آنوقت دیگر در خود این مطلب تمام کردیم که آزمایش علت صحت نیست. آن ریشه را اگر ما دست گذاشتیم، بعد دیگر ما می‌گوئیم فرض کنید، فرض محال من حالا این را به صورت فرضی می‌گویم چند کلمه و بر می‌گردیم. فرض کنید رسیدیم که یک نسبت دادنی داریم که می‌گوئیم این قلم ـ فرض کنید که ـ طولش کمتر از این میز است، یک نسبیتی داریم که رابطهٔ بین این قلم و این میز وجود دارد، قبل از این که ما بخواهیم نسبت بدهیم، و هر کدام از این‌ها در برخورد با هم متیقن شده اند [؟ ۲۹:۴۲ قطع صوت] شان مشخص شده است. یک پا از این جا بالاتر، قبل از حتی وقوع و قبل از وجود، وجود به معنای این که به آن بشود گفت که این کیفیت موجود است، در آن مرحله هم به صورت قوانین؛ یعنی روابط نسبیت ها، که می‌توانیم بگوئیم اگر وجود پیدا کند نمی‌تواند امتناع آن طرفش را، می‌گوئید چیزی وجود پیدا نکرد. می‌گویم همین قدر که ممتنع می‌کنید آن طرفش. می‌گوئید چیزی وجود پیدا کند، وزنهٔ یک کیلو و وزنهٔ نیم کیلو رابطه پیدا کند، محال است بتواند در یک برخوردی که نحوهٔ اصطکاک برابر باشد، این یکی پائین و آن بالا قرار نگیرد، این مقهور وزن آن طرف نشود، تعیین موضعش به دست آن طرف نباشد. خب، این را برای چه می‌خواهیم بگوئیم؟ می‌خواهیم بگوئیم که اصطکاک و برخورد و به هر حال انسجام، مبدأ صحت هست، مبدأ تعین هست، شما آن کاری را هم که می‌خواهید بکنید، نهایتاً می‌گوئید پیش گیری کنم از خطا؛ یعنی عدم انسجام را پیش گیری کنم. یک استنتاجی دارید، می‌گوئید این استنتاج چه در نظریات منسجم در بیاید و چه در آن جایی که در خارج می‌خواهید انجام بدهید، می‌خواهید بگوئید منسجم در بیاید. اگر روابط نسبیت را گفتید صرف برخورد کردن واحدهای مختلف، جاهای آن‌ها را مشخص می‌کند، آن وقت عرض می‌کنیم که پس بنابراین شما اگر برخورد بدهید، باید بتوانید جای این‌ها را مشخص کنید. پس بنابراین این یک سؤال مطرح بود دربارهٔ این که چگونه می‌فهمیم؟ مکانیزم فهم چیست؟ الان ما درون آن نیستیم. یک سؤال قبل از آن مطرح است؛ یعنی قبل از این که بخواهیم بگوئیم چگونه می‌فهمیم، باید گفت که اصلاً اگر مکانیزم چگونه می‌فهمیم هم معلوم شد، سؤال این است که چرا تأثیرات مختلف است؟ چرا تمییز زمینه اش وجود دارد؟ شما تا زمینهٔ حقیقی برای تمییز نباشد که نمی‌توانید به همه بگوئید من تمییز می‌دهم. قبل از رتبهٔ تمییز دادن انسان میز داشتن،

فرق داشتن، اختلاف داشتن اشیاء مطرح می‌شود. اول درباره آن فرق داشتن و بنابراین هر گونه دلالتی و بهتر بگویم هر گونه اثری، آثار مختلف را بر می‌گردانیم به آن مناشیء آثار و بعد حتی منهای وجود هم ملاحظه اش می‌کنیم؛ بله یقیناً برای تحقق، اصل وجود هست. آثار واقعی را اگر بخواهید، این نسبیت بگوئیم یا اگر صحیح باشد به کار ببریم تعبیر ماهیت را به جای نسبیت، بگوئیم روابط لوازم ماهیت قبل از وقوع. این‌ها به صورت یک اثر واقعی وقتی می‌شود باشد که وجود داشته باشد، وقتی نباشد به صورت قضیهٔ حقیقیه که هست، به صورت قضیه که اگر وجود داشته باشد حتماً این گونه است، آن گونه نیست. اگر دایره‌ای وجود داشته باشد، معنا ندارد که بگوئید چهار تا زاویه به شکل مربع دارد. اگر مربع وجود پیدا کند به صورت قضیه حقیقیه، اگر وجود پیدا کند، زوایای قائمه حتماً دارد. اگر گفتید نه خیر، حالا شاید یک مربعی وجود پیدا کرد و زواياش مثل مثلث بود، می‌گوئیم خب آن وقت آن دیگر نیست دیگر چیز، مربع نیست. پس اصل آن چیزی را که می‌خواهیم روی آن تکیه کنیم، نهایتاً برسیم، این که چرا دلالت می‌کند؟ چرا علت جدا ساختن اشیاء چه چیزی و به چه چیزی بر می‌گردد؟ می‌گوئید من تمییز می‌دهم، می‌گویم چه چیزی را تمییز می‌دهید؟ می‌گوئید آن چیز که دارای تفاوت و میز و تغایر و غیریتی هست. می‌گویم چرا هست؟ آنوقت تا نهایتاً برگردم، نتیجه بگیرم از این سؤال، بگویم که چرا فرق می‌گذارید بین اشتباه و صحیح؟ شما بگوئید خب، این منطبق نیست، منسجم نیست، آن منسجم است، برگردانم بگویم که خب پس علت انسجام چیست؟ علت انسجام بر می‌گردد به همان چیزی که علت تمییز آن جا است. آن وقت من به ذهنم هم می‌آید که، این موضعی را که وارد بحث شدیم، این اعم از این که نسبت به یک منطق داشته باشد بدون یک منطق دیگر، و حتی اعم از این است که نسبت داشته باشد به یک مکانیزم شناخت یا یک مکانیزم دیگر. اگر برگشتیم به طرف منشأ دلالت، چرا دلالت است؟ اعم از این که مثل آئینه باشد نسبت به این سؤال نه نسبت به دیگر آثار ـ ذهن انسان، عین همین سؤال در آنجا انجام می‌گیرد و بعد دربارهٔ اشتباه هم دوباره خود همان مبدأ انسجام را مورد بررسی قرار می‌دهد. یا این که بگوئیم که نه، ساخت‌هایی ذهن انسان دارد و هم سو هست با ساخت خارجی و آن هم باز بر می‌گردد چرا ساخت‌هایی دارید، دقیقاً [؟] بین همهٔ مطلب. حالا در عین حال بحث را من به نظرم می‌آید که در عین این که دوستان طبیعتاً روی همان سؤال بیشتر بررسی کرده بودند، ولی از همان سؤال بسیار خودب،آن سؤال الان خوب در ذهنشان مطرح شده، از همان سؤال می‌شود منتقل شد به قدم دوم دقت؛ برای این که مبدأ ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ پیدایش تمییز چیست؟ و بعد از این جا، آن معیاری را که حضرتعالی دنبالش بودید به آن می‌رسیم؛ یعنی در این جا فلسفهٔ دلالت را به علت اصلی دلالت برگرداندیم تا نتیجتاً بتوانیم آنچه را هم که در، منطق را بخواهیم بر آن استوار بسازیم، بر همان مبتنی بشود؛ یعنی بر آن چیزی مبتنی بشود که وجودش دیگر از استدلال خارج می‌شود؛ یعنی عین همان حجیت عقل به خودش است، اینجا هم نسبیت‌ها طبیعتاً لوازمشان بر می‌گردد به خودشان.

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که یکی دو تا تذکر آمده که بحث سنگین است. من خواستم تذکر را به آقای

حسینی بدهم، یعنی بگذارم خدمتتان بعد دیدم که حل ممکن است مسأله نشود. از این نظر احیاناً در جلسه دوستانی که فکر می‌کنند تا حدودی حداقل مطلب آقای حسینی را متوجه شدند، اگر ...

استاد حسینی: به بیان خودشان ساده اش کنند، آن را بپرسند، ما هم خوشحال می‌شویم.

آقای ساجدی: به بیان خودشان ساده تر بفرمائید و احیاناً آقای حسینی هم تصحیح بفرمایند اگر اختلافی بود یا بحث بشود، این بهتر می‌تواند بحث ادامه پیدا کند. حضرتعالی توضیح می‌دهید؟ بله، چهارده را روشن بفرمائید.

آقای [؟]: [؟]

استاد حسینی: [؟ ۴۰:۸] اشکال بکنند یا این که می‌خواهد توضیح بدهد.

آقای افضلی: بسم الله الرحمن الرحیم،

آقای ساجدی: می‌فرمایند که اشکال نمی‌خواهید بکنید، یعنی می‌خواهید ...

آقای افضلی: بعد از این که تقریر کردم، چرا، اشکال می‌خواهم کنم.

آقای ساجدی: نه، اگر توهم [؟ ۴۰:۱۸] ما عمل نکنید، [؟]

آقا افضلی: نه یعنی اشکال الان نمی‌گیریم، اما بعداً که ـ به اصطلاح ـ بحث

آقای ساجدی: نه دیگر!

آقای افضلی: خواست مطرح بشود. آن وقت آن موقع اشکال می‌کنم.

آقای ساجدی: بله؛ یعنی ببینید، توجه بفرمائید؛ برای اینکه جلسه هماهنگ جلو برود، استدعا می‌کنم که رعایت بفرمایید و در صورتی که می‌خواهید مطلب جناب آقای حسینی را روشن بفرمائید و متوجه شدید بفرمائید.

آقای افضلی: بله، همان کار را می‌کنم.

آقای ساجدی: در غیر این صورت من ممکن است جسارت کنم و وسط صحبت شما ...

آقای افضلی: نه همین کار خواهم کرد، اول ...

آقای ساجدی: بله، بفرمائید.

آقای افضلی: تا آنجایی که من متوجه شدم، مطلب به این صورت هست که ابتدائاً آن مسأله منطق که ذکر شد و در رابطه اش مسألهٔ رابطه بین بدیهیات و نظریات، آن صرفاً به عنوان یک نمونه ذکر شده است برای پیاده کردن مطلب و اختلافاتی که مثلاً فرض بفرمائید در منطق رخ می‌دهد، این‌گونه نیست که مسأله ما فقط، به فقط فلسفهٔ دلالت ما فقط به فقط ناظر باشد به رفع اختلافاتی که در منطق هست؛ بلکه این فلسفهٔ دلالت شمول دارد بر هر گونه اختلافی به معنای مطلق کلمه. اگر ما آمدیم علت اصلی دلالت را پیدا کردیم، این که به چه جهت دلالت در عالم رخ می‌دهد و فلسفه‌ای را که می‌خواهیم بنا کنیم به نام فلسفهٔ دلالت، به این علت دلالت برگردانیم، آن را مبتنی بکنیم بر این علت دلالت؛ یعنی فلسفهٔ دلالت ما چیزی است که واجد این علت اصلی

دلالت است. و خود این علت اصلی دلالت چیزی است که شمول دارد بر هر گونه اختلافی، چه اختلافاتی که در یک منطق رخ بدهد اعم از هر گونه منطقی که می‌خواهد باشد. علت دلالت فرق نمی‌کند به این که اختلاف در منطق صوری رخ بدهد، در منطق دیالکتیک رخ بدهد، در منطق سمبلیک رخ بدهد، در هر گونه فلسفه یا هر گونه دانشی رخ بدهد؛ چون علت دلالت هست، یک شمول ذاتی دارد بر هر گونه اختلافی که وجود دارد در جهان. و اگر ما آن علت اصلی دلالت را شناختیم و فلسفهٔ دلالت را بر آن مبنا پایه ریزی کردیم و آن هم حجیتش از آن جهت که به خودش هست و یک نوع خود کفایی دارد؛ لذا ما قادر خواهیم بود به یک رافع اختلافی دست پیدا بکنیم که همه چیز را نهایتاً می‌توانیم به آن برگردانیم و رفع اختلاف در آن بکنیم.

آقای ساجدی: متشکر.

آقای افضلی: حالا بفرمائید که من مطلب را درست فهمیدم یا نه؟

آقای ساجدی: بله، آقای نجابت هم صحبت دارند. ٤ را روشن کنید، آقای نجابت هم صحبت می‌کنند آقای حسینی هم تکمیل می‌کنند اگر [؟ ٤٣:٣٣]

استاد حسینی: [؟ ٤٤:٣٤]

آقای ساجدی: بله.

استاد حسینی: [؟]

آقای ساجدی: باشد! باشد!

آقای نجابت: بله، بسم الله الرحمن الرحیم، عرض کنم آن مسأله‌ای که فرمودند، طرح ایرادی که به هر منطقی هست یعنی اگر، دیروز گفته شد که منطق بدیهیاتی دارد و نظریاتی و مجبور است که بدیهیات و نظریاتی داشته باشد؛ علتش هم این بود اگر فقط بدیهیات داشته باشد که مغالطه ممتنع است و نظریات هم که معنا نمی‌دهد، از ابتداء نظریات؛ یعنی یک چیزی استدلال شده و ما به آن رسیدیم باید برگردد به یک چیزی و آن را ما می‌گوئیم بدیهیات. به هر حال صحبت سر ارتباط رفتن از بدیهیات به نظریات بود که خود این، مغالطه بردار هست یا نیست و ظاهراً هیچ منطقی جوابگوی این نیست فعلاً. این مسأله طرح شد به جای خود روشن؛ یعنی سؤال، طرح مسأله اگر روشن شده باشد برای دوستان آن درجای خود محفوظ، بعد از آن طرف به قضیه نگاه می‌کنیم، فرض کنید شما یک نظریه یا یک محاسبه یک پیش بینی می‌کنید مثلاً که امروز عصر مثلاً باران می‌آید. این یک پیش بینی که می‌کنید اگر این اتفاق افتاد به طور خیلی اجمالی منطبق شد نظر شما با واقع، این را به طور خیلی اجمالی من تکیه دارم روی آن؛ یعنی نمی‌خواهیم دقت کنیم که انطباق چیست؟ خودش یک مرحله سنجش است و چه. نه به، اگر گفتیم که باران امروز عصر مثلاً می‌آید و آمد؛ یعنی منطبق شد نظر ما با عینیت، سؤالی مطرح شد، یعنی نکته‌ای ـ به اصطلاح ـ سر نخی پیدا می‌شود برای این که در نهایت شاید جوابگوی آن گرفتاری باشد به ذهن من، فعلاً متکفل این نیست، فکر می‌کنم این جلسه متکفل این نیست که جواب آن ایراد را بدهد. گفتیم اگر این

نظر یا محاسبه منطبق شد با عینیت، سؤال می‌کنیم چرا منطبق شد؟خب یکی از جواب‌ها این است که به خاطر این که منطبق شد مثلاً یا همین طور جلو برویم ولی واقعاً اگر قرار شد چرا منطق شد را جواب بدهیم ناگزیریم بپذیریم یک مثلاً وجوه مشترکی در هر دو؛ یعنی نظر و عین هست؛ یعنی یک چیزی در عینیت هست یا در نظر ما هست که با آن منطبق شده، دقیقاً خود معنای انطباق همین است. اگر ما توانستیم دست پیدا کنیم به آن چیزی که در عینیت وجود دارد، یک روابطی ـ به اصطلاح ـ که در عینیت هست و انکار ناپذیر است، مجبوریم بگوئیم همان روابط؛ مثلاً حالا این نسبیت‌های ریاضی هست، یا ریشهٔ تغایر است، یا هر چیزی هست، همان روابط بر ذهنیت ما حاکم است که باعث شده این منطبق بشود. این همین روابط را می‌گوئیم فلسفهٔ دلالت فعلاً یا علت انطباق یا علت دلالت. من فکر می‌کنم اگر یک روزی ما دست پیدا کنیم به این مبنا، هر چیزی که باشد، این مبنا اگر حاکم شد بر ذهن من، چون این مرحله را طی کرده، مصون از خطا خواهد بود ذهن من در نهایت. حالا این که که چه شکل باشد، خودش قابل بحث است، اما همان گونه که فرمودند طرح آن مسأله راهنمایی می‌کند ما را به این که توجه کنیم چرا منطبق شد؟ بگوئیم حتماً یک مبنایی باید حاکم بر ذهن و عین ما باشد؛ چون ما الان داریم دست می‌گذاریم روی مرحلهٔ صحیح بودن فکر و غلط بودن فکر؛ یعنی وقتی می‌گوئیم منطبق شد، یعنی فکر ما صحیح هست یعنی در حیطهٔ منطق هنوز داریم صحبت می‌کنیم حالا کجای آن هستیم فعلاً کار نداریم. می‌گوئیم که نظر من با عین منطبق شد، پس این یک نظر صحیح است، پس یک مبنای مشترکی بین نظر من و عینیت وجود دارد. حالا اگر در یک جای دیگر ما توانستیم آن مبنا را پیدا کنیم، آن روابطی که باعث این انطباق شده، آن را پیدا کنیم، آن را می‌توانیم به نحوی به عنوان معیار استفاده کنیم. چگونه پیدا می‌شود؛ یا کجا به دست می‌آید، این سؤالات بعد است. فلسفهٔ دلالت در همین حد من حداقل استفاده کردم از حضورتان.

آقای ساجدی: تشکر می‌کنیم؛ بله، عرض کنم که دوستانی که بعد وقت گرفتند، می‌خواهند تبیینی توضیح بدهند؛ یعنی آقای نجابت شما می‌خواهید تبیین کنید صحبت‌تان را، یا اشکال دارید؟

آقای نجابت: من اشکال دارم [؟] سؤال دارم.

آقای ساجدی: بله اجازه پس

آقای [؟]: دوباره سؤال دارم.

آقای ساجدی: بله اجازه بفرمائید روشن یعنی اشکال دارید؟

آقای [؟]: نه خیر سؤال د ارم.

آقای ساجدی: سؤال است؟ سؤال است، بله عرض کنم که آقای برقعی شما؟

آقای [؟]: ؟

آقای ساجدی: بله حضرتعالی هم توضیح بدهید، دیگر تمام می‌کنم، با اجازه تان وارد سؤال و اشکال می‌شویم.

آقای برقعی: [؟]

آقای ساجدی: یعنی حضرتعالی فرمودید سؤال دارم، نیست؟

آقای برقعی: [؟ ٤٨:٢١]

آقای ساجدی: بله، سؤال را بعد می‌آیم خدمتتان؛ چون دوستان دیگری در نوبت هستند. بله، آقای صفوی هم چند بار نوشتم [؟]

آقای س: ایشان تذکر دارند.

آقای ساجدی: بله، نه یک با بی هم باز می‌شود برای تذکر دادن، دوستانی هم اسم می‌نویسند، من نمی‌توانم، یادم می‌رود کدام بود. بله بفرمائید آقای برقعی، شما صحبتتان بفرمائید تا ببینیم.

آقای برقعی: چون دیروز هم این مسأله مطرح شد، من بعد هم که از دوستان مختلف گروه‌های متفاوت سعی کردم این سؤال را بکنم که برداشت از فلسفهٔ دلالت چه بود؟ به این نتیجه رسیده بودم که با آن که همگان از سویی به حقیقت نزدیک شده بودند ولی به کل بحث نزدیک نشده بود، یک مقداری ما به همین دلیل سؤال هایمان جزئی بوده.

آقای ساجدی: مفهوم نیست. معذرت می‌خواهم! یک بار دیگر شمرده تر بفرمائید، مفهوم نبود اصلاً.

استاد حسینی: صدا هم بلند کنید.

آقای ساجدی: بله، میکروفون را آقا؛ بفرمائید.

آقای برقعی: من دیروز ضمن صحبتی که با دوستان گروه‌های متفاوت کردم، به دنبال آنچه در گروه خود ما مطرح شد به این نتیجه رسیدم که با آن که دوستان هر کدام بخشی از مسأله را گرفتند، ولی در کلیت قضیه فلسفهٔ منطق یا فلسفهٔ دلالت دچار ایراد شد، به همین دلیل این سؤالات صبح. من یک مثالی که برای این می‌توانیم بزنیم، این است یک نظری را ارائه می‌دهم من، مثلاً می‌گویم این نظر من است، یا این دلیل من، یا این عقیده من است. در مورد این که فرض کنید خدا هست و شما، یکی می‌گوید خدا نیست و یا بینش. می‌گویند دلیلت چیست؟ ما یک دلیلی می‌آوریم ـ می‌گوئیم دلیل من چنین است، در این جا در فلسفه هست که مطرح می‌کنیم. برای این که استدلالی که می‌کنیم درست باشد، یک منطق داریم، این جا یک ابزاری است برای درست اندیشیدن که نقدی هم بر هر کدام از این‌ها به جایش شد. مسأله‌ای عمدتاً در فلسفهٔ دلالت این مطرح است، می‌گوید بسیار خب، این حرف را که، این دلیلی، این مسأله‌ای که من گفتم، دلیلش هم آوردم، درست هم دلیل آوردم، در عینیت هم درست از کار در آمد، در این‌ها هیچ بحثی نیست، چرا این‌گونه شد؟بحث برسر این جا است. بنابراین حتی به خود بدیهیات بر می‌گردد این که بدیهی است که این نه آن است، بدیهی است که ـ فرض کنید که ـ به قول یکی از برادرها مثلاً مربع، مربع است. باز تمام این قضیه‌ها وقتی که ـ آن در نفس الامر صحبت کردیم ـ بلکه می‌گوئیم درون بدیهیات، حتی هر مسأله بدیهی را وقتی مطرح می‌کنیم، می‌گوئیم آقا این

بدیهی است، استدلالمان این است این هم بدیهی است. باز سؤال بر سر این است که چرا من این بدیهی را می‌بینم؟ این همسویی است نهایی اش، هم سویی همهٔ استدلالات ذهنی من، آن که چه چیزی بر ذهن من حاکم است که من حقیقت بیرون را می‌فهمم و ذهن من با بیرون هم سو می‌شود، به این چرایی پرداختن و درک این را مسأله، این مسأله کلاً در فلسفه استدلال باید مطرح بشود.

آقای ساجدی: خیلی متشکر بله، با اجازه تان می‌رویم روی سیر سؤالات. آقای افضلی، ١٤ را روشن بفرمائید، بله.

آقای افضلی: بسم الله الرحمن الرحیم، حالا دیگر پس مانعی ندارد سؤالات، یعنی به معنای این که اگر اشکالی بر مطلب داریم مطرح بکنیم؟

آقای ساجدی: بله دیگر.

استاد حسینی: اول سؤالات و بعد اشکالات.

آقای ساجدی: بفرمائید، [؟]

آقای [؟]: ؟

آقای افضلی: قبل جناب آقای حسینی من فکر می‌کنم لازم است بفرمایند که ...

آقای ساجدی: اجازه بدهید، یک چیز جدیدی دارد در جلسه پیدا می‌شود این‌طوری من نمی‌فهمم معنایش چیست؟

آقای [؟]: ؟

آقای ساجدی: حضرتعالی تذکر دادید، آقای صیف هم یاد گرفتند همین جور کردند آخر.

آقای [؟]: ؟

آقای افضلی: آقای حسینی اول نفرمودند که آیا برداشت بوده که ما بعداً بر اساس آن برداشت، چون ممکن است مثل این ظرف این دو روزه، دو روز تمام بحث بکنیم، ببینیم اصلاً مطلب یک چیز دیگری بوده، این را لااقل بفرمایید جناب آقای حسینی.

آقای ساجدی: بله، متشکر، پس جناب آقای حسینی ...

استاد حسینی: مطلب در خط بوده در آن روز هم و الا جلویش را می‌گرفتیم با اشاره [؟ ٥٢:٥٦] نهایت این است که طبیعی مطلب این است که، وقتی که ما یک قدمی را مطرح می‌کنیم، برای این است که طبیعتاً برسیم به یک قدم دومی. شما وقتی که مطرح شد قدم دوم، نگوئید پس چرا ما در پلهٔ اول بودیم؟ برای رسیدن به پله دوم، لازم بود اول آن پله ی اول را برویم. حالا ممکن است کسی ـ فرض کنید که ـ مطالعه ای، دقتی، نظری، فکری هر چه، از هر راهی، قبلاً داشته، به صرف وارد شدن در پله ی اول، رفته در پله دوم، ولی این دلیل این نیست که کل جلسه قدم اول را نیائیم، مستقیم برویم سراغ قدم دوم، به ذهن می‌آید که اول باید در منطق بحث می‌شد اول

فلسفه بعد برسانیم به منطق، بعد در منطق بحث بشود تا یک چیز که در نظر ما همیشه مرتکز بود؛ یعنی در نظر ما دو دو تا چهار تا شده بود که خب برای رسیدن درست بودن شناختن درست از غلط می‌رویم سراغ منطق. خود همین یک مقدار کمی تأمل می‌خواست تا این که ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ مطرح بشود که آقا این به چه جهت؟ تا بعد این که منطق ابزاری است که جلوی غلط را از صحیح می‌گیرد، جلوی غلط را می‌گیرد و دفع می‌کند غلط را، و معیار شناختن صحیح هست، برای ما معنی صحت و غلط یک مقدار کمی دقیق تر مطرح بشود، روی این فلسفهٔ دلالت یک مقدار کمی مطلب را مطرح می‌کند که غلط یعنی چه چیزی؟ آن وقت این در غلط یعنی چه چیز است که ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ ما اگر بعد استدلال جایی شد، ملاحظه می‌کنیم که فرض کنید، اگر انسجام گفتیم، اگر هر چه گفتیم، آن را تمام بکند تا ما درست بکنیم؛ بنابراین اصلش را این‌گونه نفرمائید حضرتعالی که دو روز ـ به اصطلاح ـ پرت بحث کردید. ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ و بعد وارد می‌شویم در این که خود این مطلب هم تا یک اندازه‌ای که آقایان گفتند مجموعاً، همین طور هست؛ یعنی بحث دربارهٔ ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ این است که چرا دلالت می‌کند، تا بعد بگوئیم چرا صحیح هست و به چه چیز می‌گوئیم غلط و چرا غلط است؟ این، یعنی این تعاریف ما، صحبت‌های ما بر گردد یک ریشه‌ای پیدا کند یک جایی.

آقای ساجدی: بله، حالا اشکال دارید حضرت‌عالی؟ صحبت دارید؟

آقای افضلی: بله.

آقای ساجدی: ۱۴ را روشن بفرمائید.

آقای افضلی: من دو تا نکته داشتم در این رابطه، یکی این که در مقابل این مطلب که علت دلالت شمول بر هر اختلافی دارد، اگر آمدیم به فرض خود علت دلالت که پایه‌ای است برای فلسفهٔ دلالت، خود این فلسفه به طور کلی مورد اختلاف واقع شد؛ یعنی همان طور که در منطق، در یک قسمتی اش آمدیم دیدیم که خود منطقیین با همدیگر اختلاف دارند مطابق بیانی هم که خود من دیروز از شما در خارج جلسه شنیدم، که این طور می‌فرمودید که آیا آن قسمتی که با هم اختلاف دارند، کاربرد دارد یا ندارد؟ آن وقت حالا اگر کاربرد داشته باشد مثلاً رأی کدام یکی از این‌ها را باید پذیرفت؟ حالا همین سؤال را من این جا تکرار می‌کنم، اگر نگوییم همهٔ فلسفهٔ دلالت، یک جزئی از این فلسفه دلالت اگر مورد اختلاف واقع شد، آیا آن جزء کاربرد دارد برای این که شمول بر اختلاف پیدا بکند یا ندارد؟ و اگر این اختلاف ایجاد شد، این اختلاف باز باید با چه چیز بر طرف بشود؟ آیا باز با یک فلسفهٔ دلالت دیگر، باز با همان علت دلالت ـ به اصطلاح ـ پاسخ اختلاف در مورد همان علت دلالت را می‌دهید؛ این یک نکته. نکتهٔ دیگر این که اگرما به فرض بتوانیم علت اصلی برای دلالت پیدا بکنیم، خود آن علت اصلی، خودش یک نحو دلالتی دارد بر چیزی، دلالت دارد بر این که شامل، شمول داشته باشد بر هر اختلافی، درست است؟ یعنی خود آن هم یک نحو دلالتی دارد. باز سؤال در مورد همین ـ به

اصطلاح ـ برمی‌گردد که آیا آن دلالتی که او دارد بر اختلافات، بر شمول اختلافات، آیا او هم باز در خود فلسفه اش است یا خارج از آن فلسفه است؟ نمی‌دانم مطلبم را توانستم برسانم یا نه؟ پس یکی این شد که اگر خود علت دلالت و فلسفهٔ دلالت مورد اختلاف واقع شد، ما رافع اختلاف‌مان در این باره چیست؟ و نکتهٔ دیگر این که خود همین فلسفهٔ دلالت به فرض این هم که ما بتوانیم پیدا بکنیم، خود این، دلالت بر چیزی دارد، آیا باز خود این هم احتیاج دارد برای درست بودنش، احتیاج به یک فلسفهٔ دلالت دیگری یا نه؟

آقای ساجدی: بله، [؟] بفرمایید سؤال [؟ ۵۸:٤۷]

استاد حسینی: بله، به هر حال من، قبلاً یک نکته‌ای عرض کنم. این جا هر کدام از دوستان در یک قسمت، مسلماً از ما مقدم هستند و بسیار کار کردند و کار تخصصی شان است. و بنا هست استفاده از همهٔ دقت‌هایی که برادران داشتند با میزان فکری که در این جا ـ انشاء الله تعالی ـ می‌کنند به ذهن و با این برخورد نظرات و اصطکاکی که در ادراکات پیدا می‌شود ـ انشاء الله تعالی ـ تعین یک مطلب صحیحی ـ انشاء الله ـ بشود. ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ سؤالی که حضرت عالی فرمودید، گفتید که اختلاف در فلسفهٔ دلالت را چه کار کنیم؛ عرض می‌کنم که یک وقت در اصل وجود فلسفهٔ دلالت کسی می‌خواهد اختلاف بکند، بگوید که دلالت نیست در عالم، دو حرف نمی‌تواند بزند. [ادامه جزوه از صوت ۵۹۷] یک چیز را فهمیدم، یک چیز دلالت بر یک چیز داشته، من آن را فهمیدم. حتی آن کسی که می‌خواهد بگوید عالم خیال است، می‌خواهد بگوید که یک مطلب ذهنی، یک مطلب، یک موضوع علت این شده که من فهمیدم این مطلب را، دلالت داشته بر این مطلب و بعد هم می‌خواهد با آن دلالت تکیه بکند مفاهمه بکند با شما بگوید مثلاً عالم خیال است. این دیگر پا را گذاشتم آن پله که دیگر گفت «لیس ما وراء بادام» غربی‌ها، یعنی دیگر این بالاتر از این نکته نیست که کسی بگوید که عالم پوچ، خود گفتن همین حرف هم وارد شدن به یک ـ به اصطلاح ـ دال و مدلول و دلالتی هست دیگر. پس انکار اصلش را که کسی نمی‌تواند بکند، مگر این که سکوت کند، هیچی دیگر! ـ به اصطلاح ـ چیز اختلاف نمی‌شود، نمی‌تواند مورد اختلاف قرار بگیرد. محل اختلاف، اصل این که دلالت هست یا نیست این قاعدتاً نمی‌شود. باقی می‌ماند، پس این‌ها برگشت به خودش مطلب جایی که گره خورد، آنجا جای دیگر اختلاف نیست. مسأله این است که خب، چگونه استدلال کنیم که هم جهت باشد ـ به تعبیری که گفته شد ـ هم سو باشد، به تعبیر به نظر من می‌آید که شاید این قابل توجه باشد انسجام و نسبیت‌ها با همدیگر رابطه دارند و تعین آنها در اصطکاک محقق می‌شود و ربط می‌شود ـ به اصطلاح ـ اصلی که نمی‌گذارد این مطلب تخلف بکند، این ها، این دیگر بعد از این که ریشهٔ اولی اش غیر قابل ـ به حضورتان که عرض کنم ـ تردید شد، آن وقت در بقیه اش قبل از روش ساختن، ادراک آدمیزاد از مجمل به طرف مبین رفتن هست؛ یعنی ما پیش از منطق ساختن هم خب، بشر بوده، آدمیزاد روی زمین بوده دیگر، آمده نشسته که منطق بسازد دیگر، یک منطق که یک تاریخی دارد در عالم. این‌گونه نیست که بگوئید ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ منطق هم تاریخ ندارد در

عالم، یک وقتی بشر این را تعبیه کرده، این تعبیه‌ای که کرده اختراعی است یا این که نه کشف کرده روابط را. خیلی خب کشف کرده، هیچ عیبی هم ندارد، ما هم نمی‌گوئیم ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ قوانین ریاضی اختراعی باشد، آن هم کشف باشد. ولی قبل از این که آن را کشف کند، راهی را پیموده تا رسیده به این کشف و آن از اجمال به تبیین رفتن بوده و آن بررسی و ملاحظهٔ بهتر منسجم بودن مطلب بوده؛ بنابراین آن چیزی را که تکیه می‌کنیم این است که انسجام هم در آزمایش، هم در نظر، ولی انسجامی که قدرت شمول روی کل داشته باشد که قاعدتاً یکی هم دیگر بیشتر نمی‌تواند باشد؛ چون اگر که یکی کسی گفت دو تا انسجام ممکن است باشد، معنایش این است که خود دوئیت از بین می‌رود؛ یعنی ریشه انسجامی که قدرت شمول داشته باشد، این بر می‌گردد به خود تغایر، نه این که بر می‌گردد به یک جای دیگر که بشود مثلاً انکارش کرد.

آقای [؟]: [؟ ٤:٠٥]

آقای ساجدی: خیلی متشکر.

آقای [؟]: [؟ ٤:٠٩]

استاد حسینی: بله، معذرت می‌خواهم! عرض کردم که ریشهٔ انسجام فراگیر بر می‌گردد به خود تغایر؛ یعنی اگر گفتید دو تا انسجام باشد، معنایش این است که تغایر، تغایر نباشد آن وقت این با اصل خود آن مطلبی را که قبلاً گفتیم نقض می‌کند. و لذا عرض می‌کنیم که این هر منطقی را شما پیدا کنید در هر بخشی بخواهد حرف بزند، مجبور است معنایی برای غلط و صحیح داشته باشد و مجبور است انسجام و عدم انسجام را حرف بزند در آن جا درباره اش، حالا به هر زبانی به، چه به این تعبیری که ما می‌گوئیم و چه به تعابیری دیگر بخواهد مطلب را بگوید. مهم نیست، مهم این است که مطلبش بر می‌گردد که این انطباق دارد این انسجام دارد این رابطه دارد، یا نه این هم جهت نیست، انطباق ندارد انسجام ندارد. وقتی که این مطلب را مورد توجه قرار بدهید، آن وقت سؤال می‌شود که آیا می‌شود دو تا منطق پیدا کنیم که این قدرت شمول را در همه جا داشته باشد؟ می‌گویم نه، می‌گویید چرا؟ می‌گویم دوئیت و تغایر اگر صحیح باشد، هر چیز فقط خودش هست در اصطکاک، نه خودش و غیر خودش. اگر شما گفتید دو منطق است؛ یعنی دوئیت را در خود منطق تمام کردید. اگر دو تا باشد و دو تا انسجام باشد معنایش این است که هم خودش باشد هم خودش نباشد. البته حالا یک نکتهٔ دیگری هم هست در این که حالا مثلاً این حرکتی که دارد نسبی بودنی که دارد همهٔ این‌ها باز بر می‌گردد، در عین حال هیچ کدامش ناقض این حرف نیست ـ این یک نکته‌ای هست ـ یعنی حتی کسی که به این همانی بتواند اشکالات ابتدائی بکند این نمی‌تواند انسجام را نفی بکند. هر چه بگوید که این نسبی است حرکتش چنین ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ وقوع این از این بُعد چنین، از آن بعد چنان ولی به هر حال تغایر فی الجمله اگر صحیح باشد یعنی این قلم مثلاً شکلات نیست، این درست باشد فی الجمله، این میکروفون نیست فی الجمله درست باشد، کافی است برای این که یک انسجام صحیحی باشد نه دو انسجام.

آقای ساجدی: بله، اجازه بفرمائید! عرض کنم که برای این که زیاد بحث پخش نشود و یک مقدار مباحث هم روشن تر بشود، دوستانی که به صورت مستقیم تر ارتباط دارد سؤالشان با بحث جناب استاد، لطفاً صحبت کنند.

استاد حسینی: آقای چیز هم وقت گرفته بودند، آقای درخشان.

آقای ساجدی: بله دوستان زیاد وقت گرفتند و من چون مجبورم نوبت را رعایت کنم. از این نظر آقای برقعی حضرت‌عالی سؤالتان در این ارتباط است به صورت خاص یا این که؟ بله، شما.

آقای برقعی: [؟]

آقای ساجدی: بله، الان پس نیست!

آقای برقعی: الان در رابطه با این سؤال آقای ...

آقای ساجدی: بله، همین سؤالی که الان بحث است. چون دوستان سؤال در خواست همین مطلب دارند.

آقای برقعی: من تصورم می‌کنم صحبتی که ایشان کردند هم بخورد به این جا، اگر آن لازم هست بگویم [؟ ۸:۰۳]

آقای ساجدی: پس اجازه بفرمائید بعد، حضرتعالی باز نوبت شما را محفوظ نگه می‌دارم،

آقای برقعی: خیلی ممنون.

آقای ساجدی: پس از اینکه مطلب عوض شد در خدمتتان هستم. آقای، اجازه بفرمائید آقای ذوالفقارزاده شما؟ در همین مورد خاص مطلب دارید؟ یعنی بحث اصلاً جدا نشود که [؟] دچار مشکل بشویم

آقای ذوالفقار زاده: یک مسأله‌ای که وجود دارد، این که بحث‌ها را مرحله به مرحله برویم جلوتر، شاید تقسیمش بیشتر بشود.

آقای ساجدی: حالا در همین مرحله‌ای که بودیم، اول دوستان یک دو تا اعتراض دارند، سؤال، بعد با شما می‌آئیم مرحلهٔ بعد.

آقای ذوالفقار زاده: من می‌گویم مرحلهٔ عقب تر به آن صورت کامل تر و روشن تر نشده که برادرها همان طور که برایتان پیشنهاد کردند، بحث واقعاً ثقیل بوده؛ یعنی اگر همان مراحل را ما حس بکنیم، آنجاها اشکالهایمان بر طرف بکنیم، من فکر کنم تا اندازه‌ای بحث قابل حل باشد. ما هم بالاخره باید بحث در خودمان حل بکنیم دیگر؛ چون مرحله را بپریم، جهش داشته باشیم حل نمی‌شود برای ما.

آقای ساجدی: باشد! پس اجازه بفرمائید آقای درخشان شما نوبت تان [؟] بله، آقای درخشان هم یک

آقای [؟]: این در رابطه با همین [؟]

آقای ساجدی: در همین رابطه، دوستان نوبت گرفتن معذرت می‌خواهم [؟ ۹:۱۰]

آقای درخشان: [با خنده] این که روابط نسبیت وجود دارند، حتی قبل از اصطکاک و این که تعیین اشیاء در

اصطکاک است؛ یعنی روابط نسبیت می‌آید جای آنها را بعد از اصطکاک یا در اصطکاک تعیین می‌کند این امر روشن است. اما مسأله‌ای که در ارتباط با این است که علت جدا ساختن اشیاء چیست؟ و سر انجام ما این سؤال را که تعقیب کنیم، آمدیم به این نکته که چه طور فرق بگذاریم بین صحیح و غلط؟ استاد نظرشان این بود ـ تا آنجایی که من متوجه شدم ـ که صحیح منسجم است و اشتباه غیر منسجم است. من می‌خواستم استدعا کنم که اولاً این کلمهٔ انسجام را توضیح بفرمایند که این متن، که این کلمهٔ انسجام به چه معنی است؟ اگر هم ممکن است یک مثالی بزنند برای ما. دوم این که علت انسجام چیست؟ و در ارتباط با همین، این نکته را توضیح بفرمایند که چرا علت انسجام بر می‌گردد به آن چیزی که علت تمییز است؟ این سه تا نکته را من می‌خواستم استدعا کنم ...

استاد حسینی: بفرمائید بنویسیم آن را، معذرت می‌خواهم.

آقای درخشان: یکی این بود که خود کلمهٔ انسجام را روشن بفرمائید؛ چون این حاصل یک بحثی بود که ما آمدیم که از روابط نسبیت شروع فرمودید که حتی قبل از اصطکاک وجود دارد، این خیلی مهم است. و بعد رسیدیم به این که علت جدا سازی اشیاء چه بود؟ و چرا ما بین اشتباه و صحیح فرق می‌گذاریم، این که صحیح منسجم است، اشتباه غیر منسجم است، این ها. این کلمهٔ انسجام را می‌خواستم که روشن بفرمائید. بعد علت انسجام چیست؟ این هم سؤال دوم است. و بعد این که، مثل این که اشاره فرمودید که علت انسجام بر می‌گردد به آن چیزی که علت تمییز است، تمییز بین اشیاء است، چرا این طور است؟

آقای ساجدی: بله، صحبت می‌فرمائید؟

استاد حسینی: عرض کنم اگر می‌خواهید اگر دوستان کسی جواب می‌دهند، نمی‌دهند، تا ما بدهیم.

آقای ساجدی: دوستانی که نوبت گرفتند می‌توانند جواب سؤال، یعنی جوابی در پاسخ سؤال آقای درخشان دارند؟ به ترتیب آقای برقعی، آقای ذوالفقار زاده، آقای نجابت، شما، یعنی آقای، آقای صفوی، شریف، میر باقری، نهاوندیان، صدر الدین، هر کدام از دوستان جوابی داشته باشند در ...

آقای [؟]: [؟ ۱۱:۵۷]

آقای ساجدی: بله، می‌فرمایند ۱ـ انسجام چیست؟ که همه چیز بر گشت، یعنی نتیجه گرفتند که، آخر کار فرمودند انسجام. علت انسجام چیست؟ چرا علت انسجام به علت تمییز بر می‌گردد؟ درست نوشته بودم؟

آقای درخشان: بله، بله، درست است.

آقای ساجدی: این سه تا سؤال را طرح می‌کنیم. حضرتعالی صحبت می‌فرمائید؟

آقای [؟]: [؟ ۱۲:۱۸]

آقای ساجدی: بله؟

استاد حسینی: آقای صفوی یک چیز دیگر می‌گویند، مثل اینکه می‌گویند ما قسمت اولش [؟ ۱۲:۲۶]

آقای ساجدی: شما چه می‌فرمائید آقا؟

آقای [؟]:

آقای ساجدی: آیین نامه‌ای می‌توانید صحبت کنید، ۱۲ [؟ ۱۲:۳۳]

آقای صفوی: بله، بسم الله الرحمن الرحیم، عرض می‌کنم که ...

آقای ساجدی: [؟ ۱۲:۳۷]

آقای صفوی: بر اساس همین روشی که تا حالا آموختیم ما رسیدیم به فلسفهٔ کلاسمان که جنابعالی باشید که شما روش ادارهٔ کلاس را به هر حال خودتان دنبال بکنید. به نظر من بیشترین نقش شما این است که وقتی یک قراری را می‌گذاریم، و ما می‌خواهیم منسجم برویم دنبال آن قرار، آن قرار برقرار بشود. شما فرموده‌اید که صحبت آقای حسینی سنگین است، دو سه تا از برادرها اگر می‌توانند آن را سبک بکنند.

آقای ساجدی: بله .

آقای صفوی: با عرض معذرت برادرها سنگین ترش کردند، به طوری که ماندیم که آنها روشن بشود. فکر کردیم که جمع می‌فرمائید که ببینیم چیست؟ دیدیم که یک بُعد دیگری که هنوز ما در اولش هستیم، دارد می‌رود آنجا، ما را هم منسجم بفرمائید به بحث. [خنده حضار] چون اجمالاً معنی انسجام را می‌دانیم، ولی در این مقولهٔ خاص می‌خواهیم جایش را پیدا بکنیم. بنابراین خواهش از شما می‌کنم، به عنوان روش، به خاطر که این مسأله ادامه پیدا نکند، خود شما در همین مرحله هر چه که الان منسجم شده را ارائه بفرمائید. ـ و الله جدی می‌گویم! ـ تا بعد از این جا به بعد ما پله ی چهار و پنج و شش را با آسانسور پریدیم، ولی دیگر از این جا به بعد را عقب نیائیم. با عرض معذرت.

آقای ساجدی: بله، من آقا، آن جایی می‌توانم انسجامش را تعیین کنم، که خودم هم منسجم شده باشم [با خنده]

آقای صفوی: الله اکبر [؟] آقا.

آقای ساجدی: بله.

آقای صفوی: این را خاموش کنید بی زحمت.

آقای ساجدی: ببینید! حقیقت مسأله این است که من تا مطمئن نباشم ـ که مثلاً عرض می‌کنم ـ سؤال آقای درخشان همین است، حداقل نزدیک است، که نمی‌توانم بگویم آقای درخشان این را فرمودند. و خودم هنوز مسائل برای خود من هم روشن نیست آن‌چنان که بتوانم به فرمایش شما، شما را هم و دیگران را هم [؟] خب، خدا انشاء الله همه را منسجم کند. [با خنده] از این نظر، حالا پس با این حساب خود جناب حسینی پاسخ سؤال آقای درخشان را ...

استاد حسینی: آقای نجابت می‌گوید من فهمیدم [؟]

آقای ساجدی: آقای نجابت ٤ روشن بفرمائید، صحبت کنند. بله باشد!

آقای نجابت: بسم الله الرحمن الرحیم. بله، من انسجام به نظر من می‌رسد که اگر بخواهد توضیح بدهیم، با آن چیزی که مصطلح هست بین این دوستان، دقیقاً معنای سیستم را می‌دهد؛ یعنی در ربط بودن همه چیز، ارتباط داشتن با هم. و این که علت انسجام چیست؟ علت انسجام دقیقاً همین ربط سیستمی هست و بر می‌گردد به محدود بودن و حد اشیاء. دقیقاً علت انسجام، را ما همین که تشخیص دادیم دو چیز هست و این دقیقاً همین جا هم هست که بر می‌گردد به ریشهٔ تمییز؛ یعنی حد هم علت انسجام هست از طرفی، هم علت تمییز است؛ یعنی وقتی که ما تشخیص دادیم دو چیز در این جا وجود دارد، فرض کنید فقط دو چیز عالم وجود داشته باشد، همین که ما تشخیص دادیم تمییز دادیم این را، یعنی پی به حد آن اشیاء بردیم و دقیقاً خود این اثبات می‌کند که اشیائی را که ما می‌بینیم، مرکبند ـ به اصطلاح ـ یعنی من فکر می‌کنم حد از طرفی باعث تمییز می‌شود، از طرفی باعث اثبات شیء مرکب می‌شود؛ بنابراین از طرفی ثابت می‌کند که این شی‌ای را که ما ملاحظه می‌کنیم سیستم هست؛ یعنی مرکب هست، و از طرفی خود همین حد باعث می‌شود، ثابت کند، تمییز ما را باعث بشود. این است که می‌فرمایند در آخراگر انسجام باشد پس علت، اگر انسجام دو تا باشد علت تمییز از بین می‌رود؛ یعنی همین چون ریشه اش مشترک است به هر حال، همین محدود بودن باعث می‌شود که ثابت کند ما سیستم داریم و همین محدود بودن باعث می‌شود که ما تمییز بدهیم اشیاء را، این ارتباط بینش برقرار است.

آقای ساجدی: بفرمائید.

آقای درخشان: [؟] این انسجام را به سیستمی بودن تعبیر فرمودند.

آقای نجابت: بله.

آقای درخشان: خب هر چیزی در جهان به صورت سیستم قابل تصور است.

آقای نجابت: همین طور هست.

آقای درخشان: در این صورت غیر منسجم را چطور اشاره می‌فرمائید؟

آقای نجابت: بله حالا این به هر حال بحث دارد. اگر اجازه بدهند، می‌شود وارد بحث بشویم. ما سیستم را به زیر سیستم‌هایی وقتی تجزیه می‌کنیم، از آن نظر که مورد نظر ما است، داخل آن سیستم نیست این صحبت شما کلی هست؛ یعنی ممکن است بگوئید همهٔ دنیا یک سیستم است، همین طور هم هست، واقعیات دنیا یک سیستم است. اما بعد ما از این خصلت کل سیستم نگری است ـ به اصطلاح ـ بعد ما از خاصیت تجزیه هم استفاده می‌کنیم؛ یعنی سؤالمان را محدود می‌کنیم از یک زیر سیستم آن سیستم که صحبت می‌کنیم، هر چیزی که داخل آن زیر سیستم نبود دیگر منسجم نیست؛ آن زیرسیستم.

آقای درخشان: پس اگر چیزی که در زیر سیستم هست، غیر منسجم باشد، همان زیر سیستم می‌تواند سیستم شامل زیرسیستم دیگری باشد؛ یعنی هر چیزی که جزئی است از سیستم، ـ در واقع ـ زیر سیستم یک سیستم

است، خودش سیستم شامل سیستم‌های دیگر هست.

آقای نجابت: بله، درست است.

آقای درخشان: بنابراین چیزی که صحیح هست، می‌تواند غلط بشود، لحظه‌ای که زیر سیستم است و چون زیر سیستم می‌تواند سیستم شامل باشد پس همان چیز غلط می‌تواند صحیح بشود حالا.

آقای نجابت: نه، ببینید ما از این نظر، در تجزیه، حالا اگر اجازه می‌دهیم برویم جلو [؟]

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که بحث نرود در بحث سیستم‌ها [؟ ۱۷:٤۷]

آقای درخشان: ایشان شروع فرمودند.

آقای ساجدی: ببینید! صحبت جنابعالی فرمودید حد،

آقای درخشان: بله.

آقای ساجدی: فرمودید حد از یک طرف،

آقای نجابت: [؟]

آقای ساجدی: بله، مسأله موجب تمیز می‌شود،

آقای نجابت: بله.

آقای ساجدی: از یک طرف موجب ترکیب و مرکب بودن.

آقای نجابت: اثباتش است دیگر.

آقای ساجدی: بله، آقای درخشان می‌فرمایند اگر صرف مرکب بودن، یعنی حد داشتن که شما فرمودید یکی از چیزهایش این است که مرکب را تشکیل می‌دهد، صرف مرکب بودن موجب انسجام است، و اسم آن را می‌گذارید منسجم و انسجام،

آقای نجابت: بله.

آقای ساجدی: همه چیز عالم مرکب است و لذا دیگر غیر منسجم نداریم.

آقای نجابت: عرض می‌کنم همهٔ دنیا یک سیستم کلی است، اما وقتی ما می‌خواهیم برنامه ریزی کنیم، زیر سیستم‌ها مورد نظرمان هست؛ یعنی این خصلت کلی را حتماً باید در نظر داشته باشیم، از آن طرف قضیه؛ یعنی سیستم نگری. از این طرف هم باید از خصلت تجزیه استفاده کنیم که اشیاء را بشناسیم، در روابطی که می‌خواهیم به کار بگیریم. حالا اگر ...

آقای ساجدی: بله، خیلی متشکر.

آقای [؟]: [؟ ۱۸:٤٥]

آقای ساجدی: بله، ببینید آقا الان دو سه دقیقه بیشتر به آخر بحث ما نمانده. دوستان هم ...

استاد حسینی: [؟]

آقای ساجدی: بله، دوستان هم زیاد نوبت گرفتند. من به ذهنم می‌رسد که جناب آقای حسینی باز می‌فرمایند، باز با زبان خودشان یک مقدار بیشتر توضیح بدهند، سعی بفرمایند که در حدی باشد که به هر حال جلسه منسجم بشود و واحدها دیگر ـ انشاء الله ـ یک مقدار تقریر می‌کنند بحث را، امیدواریم که بحث روشن بشود. بفرمائید.

استاد حسینی: اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین. ملاحظه بفرمائید! اگر جدای از حرف‌هایی که قبل زدیم، چند لحظه همپای ما بیایید، کاری نداشته باشید که این حرف‌ها چه ربطی دارد، در نتیجه گیری ربطش را ملاحظه می‌کنید. بعضی از اشیاء حداقل روی آدمیزاد اثر می‌گذارد یا اثر نمی‌گذارد؛ یعنی اگر مسأله اثری در کار نباشد آن وقت صحبت از این که این چه چیزی است، آن چه چیزی است، اصلاً به میان می‌آید؟ یا باید مثل مثلاً، من باب مثل، این قلم باید اثر بگذارد روی چشم بنده به یک وضعی، وضعیت خاصی تا بعد من بگویم این چه چیزی است؟ بعد بیاییم بحث بکنیم، اسم آن را بگذاریم قلم. اگر بالمره اثر نمی‌گذاشت، اشیاء هر چیزی جدا، به هم هیچ اثری نمی‌گذاشتند، یک چنین فرض محال غلطی را بکنیم آن وقت دیگری تمییزی اصلاً در بود در عالم؟ پس بنابراین رابطه قطع نیست، رابطه وجود دارد؛ این یک نکته کوچک و ساده. نکته دوم اینکه این رابطه‌ها که همه چیز را با همدیگر ربط دهند، برخورد می‌دهند، به نحوهٔ خاصی روی هم اثر می‌گذارند، نمی‌خواهیم بگوئیم همه چیز روی هم اثرش مثلاً از یک کانال است، یک گونه است، یک وجود این قلم، درون این اتاق که یک حجم خاصی را به جای این که هوا باشد، این گرفته، این اثر دارد روی این اتاق، هرچند اثرش را ما حس نکنیم. مثلاً عرض می‌کنم، اگر همهٔ اتاق را پر بکنیم از این پلاستیک به طوری که فول باشد، نحوی باشد که مثلاً ذوب بکنیم پلاستیک بریزیم درون این اتاق، پر بشود تا سقف هیچ جایی، جای هوا مثلاً نباشد وضعیت این اتاق در پوسیده شدن یا در حرکتش یا در خصوصیاتش، با وقتی که نه هوا باشد در آن، با وقتی آب باشد در آن، با وقتی آهن باشد در آن، اینها یکی یکی فرق پیدا می‌کند دیگر، یک گونه نیست. ممکن است شما بگوئید که اشیاء روی همدیگر اثر دارند؟ نه، اثر شان همه شان مثلاً در این کانال نمی‌آید من می‌گویم: «تحقق کل شئ به حسب» هر چیزی اثرش به حسب خودش ۱ ـ رابطه هست، برخورد هست ۲ ـ هر چیزی هم به نحوه‌ای در این برخورد مؤثر است؛ هم اثر می‌گذارد هم اثر می‌گیرد به نحوه‌ای ، کلمهٔ موجبه جزئیه هست به نحوه‌ای هست. نه این که به یک نحوه. بعد از این قسمت یک نکته مطرح می‌شود که اگر کسی بگوید تعین اشیاء؛ یعنی چگونه بودن و وضعیت هر شی در این رابطه پیدا می‌شود؛ یعنی اگر هوای این اتاق را تخلیه بکنید، حجم اثاثیهٔ در این، فرق پیدا می‌کند. اگر یک فشار شدید الکتریکی وارد کنیم به این اتاق، میدان‌های نیروی اتم‌های این اتاق، فرق پیدا می‌کند، وضعیتش تغییر می‌کند با الآن یک‌طور دیگر می‌شود، الان در یک فشار است، فشار را که تغییر بدهیم یک تغییر پیدا می‌شود. من این جا یک پرانتز کوچک کوچک می‌گیرم در عین این که به نظرم می‌آید که خود مثال به دلیلی که آقایان کارشان کار تخصصی است، برایشان مبین باشد، ولی از خوف این که مُبعد باشد، زود پرانتز را می‌بندم. عرض می‌کنم اگر بگوئیم برادرهای نیرو، وضعیت منتجه‌ها و مؤلفه‌ها را معین

می‌کند، کیفیت را معین می‌کند، مگر می‌شود گفت که تعین خارج از اصطکاک است، پرانتز را می‌بندیم. تکرار کنم [؟ ۲۵:۰۰] عرض کردیم که برخورد نیروها، نحوهٔ برخوردشان، اگر گفتیم منتجه‌ها و مؤلفه‌ها را مشخص می‌کند، مگر می‌شود گفت که تعین، خارج از این برخورد، خارج از اصطکاک است، پرانتز را می‌بندیم. خب، در صورتی که در این قدم دوم هم همراه ما آمدید و فرمودید ۱ـ اثر روی هم دارند ۲ـ وضعیت و چگونگی هر چیزی هم در این رابطه هست که معین می‌شود. آن وقت قدم سوم می‌آئیم در انسجام، می‌گوئیم پس در قدم دوم که گفتید تعین مشخص می‌شود به وسیلهٔ رابطهٔ عمومی، یک جا اگر می‌گوئید این حرف یا این سخن یا این مطلب مورد اختلاف است یا غلط است، معلوم می‌شود ارتباط و انسجامش با بقیه محرز نیست؛ یعنی آن جایی که می‌گوئید یک مطلبی دروغ است، کذب است، غلط است، اشتباه است؛ یعنی تطبیق نمی‌کند، اگر کسی می‌گوید که منطبق می‌شود اطلاع. اگر کسی می‌گوید خیر، هم جهت نیست، معنایش این است که در جهت همراه نیست؛ یعنی یا به نحو جزئی یا به نحو مطلق، هر کسی از دید خودش، می‌گوید این منسجم نیست، این هم سو نیست؛ پس ما یک ارتباط کلی داریم که همه را می‌پوشاند. یک قول غلط، کار غلط، کار اشتباه، قول اشتباه، فکر اشتباه داریم که می‌گوئیم این هم جهت، هم سو، منطبق نیست؛ یعنی می‌گوئید این در اصطکاک معین نشده است. اگر در اصطکاک معین شده بود که معنایش این بود که، این هم می‌خواند به بقیه و بقیه هم بودنشان در وضعیتشان مؤید این بود و این هم بودنش مؤید بقیه بود. از این جا می‌آئیم قدم بعدی، بعد از انسجام، گفتیم که دو، انسجام نیست در یک جهان؛ یعنی دوتعین یک شئ ندارد، یک شئ در رابطه یک تعین دارد نه دو تا تعین؛ یعنی این بشقاب است، دیگر این میز نیست. اگر گفتید این نه خیر هم بشقاب است هم میز است آن وقت آن اصل اولی اشکال پیدا می‌کند، دیگر تمییز محال می‌شود، دیگر اثر پذیری و اثر گذاری و کل ربط به هم می‌خورد پس همین که می‌گوئید اشیاء مختلفند و اثرهایشان مختلف، لذا می‌شود رفت دنبال شناسایی شان. مختلف بودن اثر که این یک اثر دارد روی دست من، این یک اثر دیگر و الا من نمی‌توانستم تمییز بدهم این را از این، اگر [؟ ۲۸:۵۹ قطع صوت] اگر دو تا، این‌ها یک اثر می‌گذاشتند روی چشم من، روی دست من، همه، دیگر دو گفتن غلط بود، می‌گفتم دو تا میکروفون، دیگر نمی‌گفتم یکی دستمال کاغذی است، یکی میکروفون است. بالعکس این هم بلا فاصله بیائید، بگوئید و وقتی که دو اثر می‌گذارند، آن وقت اگر بگوئیم دو انسجام است؛ یعنی این بتواند هم دستمال کاغذی باشد، هم میکروفون باشد و این دستمال کاغذی هم بتواند هم میکروفون باشد هم دستمال کاغذی باشد، من به نظرم می‌آید که ...

آقای ساجدی: بله.

استاد حسینی: یک مقدار توضیح مختصری داده شده، حالا ـ ان‌شاء الله تعالی ـ دوستان ...

آقای ساجدی: من با اجازه تان چند تا جمله نوشتم از مجموع فرمایشات شما. بله، چند تا جمله نوشتم که می‌خوانم، البته یکی دو تای آخرش را هم نکشیدم دیگر، نشد.

استاد حسینی: حالا ما یک اشکالی هم، اجازه فرمائید یک نکتهٔ کوچک، این اشکال جناب آقای صفوی بر آقای ساجدی وارد هست و آن، این که جناب آقای ساجدی باید در سه هفته؛ یک اجمالی از نت‌های مطالبی که در عرض یک هفته می‌خواهیم عرض کنیم حضور مبارکتان، تسلط داشته باشند، حداقل، اگر قبل‌ها هم وقت نشده خدمتشان، با همدیگر مباحثه بکنیم، از خدمت شان استفاده کنیم، یک مباحثاتی باید باشد، تا وقتی می‌خواهند تنظیم کنند وضعیت جلسهٔ این جا را، همان در خود مجلس که احد آقایان در جریان قرار نگیرند. یا این که بگذارند بوسیلهٔ آراء و این که اکثریت چه‌گونه نظر بدهد و؛ یعنی یا باید جمع بخواهد منظم بکند جلسه را، یا اگر مثلاً ایشان منظم می‌کنند، حالا ـ انشاء الله ـ این نقص را برای آینده بر طرف می‌شود

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که تا به حال ما مورد انتقاد از یک طرف بودیم، [خنده حضار] حالا باز هم باشد! در خدمتتانیم. عرض کنم که علی‌ای حال من سه تا مسأله را نوشتم یکی این که، یا بعد، دو تا بعدی‌ها را متوجه نشدم. چیزهایی که فرمودند به ترتیب که من برداشت کردم یکی این که، بند اول این بود که حداقل بعضی از اشیاء روی انسان اثر می‌گذارند، نتیجه اش این بود که پس رابطه وجود دارد؛ این یک. ۲ ـ این رابطه‌ها که وجود دارند موجب تعیّن و مشخص شدن شئ می‌شود؛ این دو. ۳ ـ آنچه معین شده است، منسجم است و عدم انسجام نشانگر عدم تعیّن است. بله، دیگر بقیه اش را نتوانستم، دو تا بند دیگر ظاهراً فرمودند، خودشان اگر لازم است بفرمایند، اگر هم نه که جلسه را بتوانیم تمام کنیم.

آقای س: ایشان می‌فرمایند همان گونه که شما فرمودید اصطکاک لازم است [؟]

استاد حسینی: ببینید! عرض می‌کنم که تا اصطکاک نباشد، یعنی اگر فرض قطع ربط شد، دیگر انسجام نیست.

آقای برقعی: نه، انسجام لازمه اش اصطکاک است، یا اصطکاک لازمه اش انسجام است؟

استاد حسینی: اصطکاک می‌دهد انسجام.

آقای برقعی: بله، اصکاک، من همین را عرض کردم.

استاد حسینی: بله.

آقای برقعی: پس اصطکاک ...

استاد حسینی: می‌دهد انسجام .

آقای برقعی: لازمه اش انسجام نیست .

استاد حسینی: بله.

آقای برقعی: آن وقت پس در مورد غلط که فرمودید، عرض کردم که ...

استاد حسینی: اجازه فرمائید، اصطکاک ...

آقای برقعی: لازمهٔ اصطکاک انسجام است یا نه؟

استاد حسینی: بله، بله، بله.

آقای برقعی: یا لازمه که اینکه چیزی را بدانیم منسجم است، باید اصطکاک ایجاد شد؟ کدام این دو تا است.

استاد حسینی: اصطکاک می‌خواهیم بگوئیم طبیعتاً هست.

آقای برقعی: من [؟ ۳۳:۱۹] اصطکاک، ما هم این را قبول داریم، که برای این که انسجام را ببینیم، باید اصطکاک ایجاد بشود تا انسجام معین بشود.

استاد حسینی: احسنت!

آقای برقعی: هیچ بحثی نداریم. ولی این که آیا هر اصطکاکی انسجام است و در نتیجه غلط آن است که اصطکاک نیست!

استاد حسینی: نه.

آقای برقعی: یا این که نه هر اصطکاکی انسجام نیست لزوماً؟

استاد حسینی: نه، ببینید! یک انسجام طبیعی داریم که خارج از اختیار انسان است، خارج از ید انسان است، آن اصطکاک طبیعی طبیعتاً با انسجام نمی‌تواند از انسجام جدایی پذیر نیست.

آقای برقعی: بله.

استاد حسینی: یعنی بگوئید اصطکاک پیدا شد یعنی انسجام پیدا شد. ولی یک اصطکاکی است که انسان واسطه اش هست، به وجود می‌آورد، این اصطکاکی را که به وجود می‌آورد، اثرش این‌گونه نیست که آن اثرش متعین نشده باشد، ولکن آیا هم جهت هم معین شده یا نه؟ منسجم هم معین شده یا نه؟ این تصرف موجودی به نام انسان این جا پیدا شده در آن. این تصرف وقتی تصرف صحیحی هست، که تبعیت بکند از انسجام طبیعی اش؛ یعنی از،نه این از انسجام واقعی خارجی و نه از انسجام به؛ ببینید! به عبارت اخری اصطکاک ذهنی باید تبعیت بکند از قوانین نسبیت، قوانینی که قدرت شمول را داشته باشد، تبعیت، آن وقت آن قوانینی که قدرت شمول را دارد چیست؟ آن است که انسجام کلی را نتیجه می‌دهد، همه جا جوابگو هست، این‌گونه نیست که به یک جا برسد، جواب نگوید. اصطکاکی را که من به وجود می‌آورم، همه جا جوابگو نیست.

آقای [؟]: بله.

استاد حسینی: یعنی به یک جاهایی می‌رسید، که می‌گوئید که این جواب نداد این منطقش. یا می‌گوئید که جواب داد، ولی جوابش هم جهت در نیامد، هم جهت در نیامد یعنی چه؟ یعنی تأیید نکرد جهت کلی را حتی در نظریات نه در عینیات. می‌گوئید که این، این حرفش با آن حرفش نمی‌خواند؛ یعنی این حرفش تأیید نمی‌کند آن حرف را و آن حرف تأیید نمی‌کند این حرف را. باشد! ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ تذکر می‌دهند که وقت گذشته، حالا ...

آقای [؟]: این را تمام کنید که تمام شود.

آقای ساجدی: بله، در صورت موافقت دوستان.

آقای [؟]: [؟ ۳٦:۱۲]

استاد حسینی: احسنت!

آقای ساجدی: بله.

استاد حسینی: حالا اگر اجازه بدهید، بگویم دو سه تا کلمه را لااقل.

آقای برقعی: اجازه بدهید که این جلسه بماند بعد از ظهر، آن وقت تمام را بگذارید در جلسه [؟] برای این که من فکر می‌کنم باز دوباره نمی‌بینیم ابعاد، وجه‌های قضیه را، من فکر جلسات بار، کارایی اش را نداشته باشد، در صورت صلاح هرچه می‌دانید اجرا کنید.

آقای [؟]: ربع ساعت وقت دهید.

آقای س: آقای ساجدی [؟ ۳٦:۳٤]

آقای ساجدی: دوستانی که با ربع ساعت تمدید موافقند، لطفاً دستهایشان را بلند کنند.

آقای س: ربع ساعت ...

آقای ساجدی: با ربع ساعد تمدید جلسه تا ده.

آقای ساجدی: یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده، یازده ، دوازده، سیزده و چهار ده، پانزده. رأی نمی‌آوری، بله، حضرتعالی تمام بفرمائید.

آقای [؟]: [؟ ۳٦:٥٤]

استاد حسینی: من دو کلام آقا کوتاه عرض کنم [خنده استاد]

آقای ساجدی: خیلی کوتاه حاج آقا.

استاد حسینی: باشد! این منطق اگر بخواهد پاسخگوی همه جا باشد و خودش با خودش را خرد نکند، خودش، خودش را نفی نکند، اگر خودش بخواهد خودش را نفی نکند، باید تبعیت از انسجام بکند.

آقای برقعی: بله.

استاد حسینی: از قوانینی که انسجام به او وابسته است. آن قوانین هم در اصطکاک مشخص می‌شود؛ بنابراین باید درون ذهن شما برخورد بدهید مطلب را به هم، اگر دیدید که نمی‌خواند همدیگر را، نقض می‌کند، بدانید که این ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ باطل است و صحیح نیست. کما اینکه در خارج هم آن چیزی را که نسبت به خارج می‌گوئید، همین هست و الی آخر، دیگر در مواردی که هست.

آقای ساجدی: بله عرض می‌کنم که یک ...

آقای درخشان: سه تا نکته‌ای که حاج آقا گفتند، [؟] برای فکر کردن.

آقای ساجدی: بله، بفرمائید.

آقای درخشان: یکی این که دو انسجام در یک اصطکاک امکان ندارد و یک انسجام در دو اصطکاک ممکن نیست.

آقای ساجدی: دو انسجام در یک اصطکاک؟

آقای درخشان: دو انسجام در یک اصطکاک امکان ندارد، و یک انسجام در دو اصطکاک ممکن نیست.

استاد حسینی: احسنت!

آقای درخشان: نکتهٔ بعد، علت انسجام به علت تمییز بر می‌گردد.

استاد حسینی: احسنت!

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که یکی دونکته را عرض کنم یکی این که پیشنهاد شده که چون می‌خواهند یادداشت‌های خصوصی‌مان را تنظیم کنیم، از ساعت ده و نیم واحدها شروع بشود. دوستانی که موافق با این مسأله هستند، لطفاً دست هایشان را بلند کنند.

آقای [؟]: [؟ ۳۸:٤٤]

آقای ساجدی: بله، تصویب. جلسات واحدها از ساعت ده و نیم شروع می‌شود امروز. عرض کنم که راجع به دوستان، کم لطفی می‌فرمایند و چند جلسه با معمولاً ده دقیقه ربع ساعت تأخیر شروع شده. قرارمان این بود که دوستان رعایت نظم را بفرمایند. به هر حال این ۵، ٦ دقیقه‌ای که مثلاً صرف لباس پوشیدن چیزی می‌شود، ۵، ٦ دقیقه زود تر اقدام کنند تا به هر حال سر وقت برسند به این بحث. در ضمن دعاهای آخر جلسه جزء جلسه محسوب می‌شود تا زمانی که تمام نشده و تکبیر نگفتیم، لطفاً کسی حرکت نکند.

«و سبحان ربک رب العزه عما یصفون، و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین» تکبیر!

«الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، خمینی رهبر، مرگ بر ضد ولایت فقیه، درود بر رزمندگان اسلام، سلام بر شهیدان، مرگ بر امریکا، مرگ بر شوروی، مرگ بر منافقین مزدور ...

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: هفته چهارم اقتصاد	
کد پژوهش: ۰۴۲	شماره جلسه: ۳۸
کد جلسه: ۴۳۱	تاریخ جلسه: ۱۳۶۱/۲/۲۶
کد صوت: ۵۹۸ و ۵۹۹	مدت جلسه: ۱۰۴ دقیقه
تعداد جلسات: ۱۸۸	تعداد کلمات: ۱۳۱۳۸

جلسه سی و هشتم

آقای ساجدی: «بسم الله الرحمن الرحیم، رب الشرح لی صدری و یسرلی امری و احلل عقده من لسانی قولی!» «اللهم وفقنا لما تحب و ترضی و اجعل عواقب امورنا خیرا»!.

واحد یک کدام یک از برادران گزارش می‌فرمایند؟

س: [؟]

آقای ساجدی: شما هستید؟ بله، مثل این که به نتیجه‌ای که این جا صحبت کنند، نرسیدند. بله، واحد ۲ کدام یکی از برادرها صحبت می‌کنند؟ ۱۸ را روشن بفرمایید، آقای نجفی.

آقای نجفی: بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین، در واحد یک ابتدا در مورد آن کلیاتی که صبح استاد مطرح فرموده بودند، خلاصه‌ای ارائه شد و بعد در مورد آن کلمهٔ انسجامی که استاد به کار برده بودند، اشکال وارد شد که چرا کلمهٔ انسجام را این جا به کار بردند؟ چون وقتی می‌خواهند دلالت عین بر ذهن را معمولاً مطرح بکنند، می‌گویند مطابقت باواقع و نفس الامر، از کلمهٔ مطابقت بیشتر استفاده می‌کنند. این جا نظر برادرها مختلف بود؛ یکی از برادرها نظرشان این بود که منظور خاصی استاد نداشتند از به کار بردن این کلمه، چه بگوییم که انسجام با واقع داشته باشد، چه بگوییم مطابقت با واقع و نفس الامر، چه بگوییم هم جهت، اینها تقریباً یکی است. اما یکی دیگر از برادرها معتقد بود نه، وقتی کلمهٔ نسجام را به کار می‌برند، می‌خواهند ربط سیستمی

مسئله را بیان بکنند. در هر حال ما می‌خواستیم بدانیم اگر که در مورد این کلمه منظور خاصی داشتند در مورد دلالت عین بر ذهن این را لطفاً روشن بفرمایند.

آقای ساجدی: بله، تشکر می‌کنم.

آقای نجفی: بعد، باز هم هست.

آقای ساجدی: بفرمایید، استدعا می‌کنم.

آقای نجفی: در مورد این که مبدأ دلالت تغایر بین اشیاء است، این هم بحث بین برادرها شد و تقریباً متفق بودند که همین گونه هم هست؛ یعنی تغایر بین اشیاء و اختلاف بین اشیائی است که مبدأ دلالت خودش؛ یعنی دو تا شیء یکی اش دال است، یکی اش مدلول، و آن چیزی که از این دو تا حاصل می‌شود آن هم دلالت است. مسئله دیگر که بیان شد، این که معمولاً، یکی از برادرها این، البته این مسئله را مطرح کرد که، اینکه استاد می‌فرمودند ربط بین اشیاء تعین به آنها می‌بخشد، این را می‌گفتند که این گونه نیست، ما می‌توانیم یک شیئی را فرض بکنیم بدون ارتباط با اشیاء دیگر که تعین هم داشته باشد البته یکی از برادرها این جا یک سؤالی را مطرح کرد، گفت که آیا ما می‌توانیم واقعاً اثبات بکنیم که بین تمام اشیاء در جهان ربط وجود دارد، فقط این صرف یک ادعا است، هیچ گونه اثباتی هم نشده؛ یعنی دلیلی بر این که اشیاء با هم مرتبطند آورده نشده است، فقط یک ادعایی شده است. بنابراین دو تا سؤال فقط در چیز مطرح شد، بعد از این که در مورد همان مبدأ دلالت به توافق رسیدند، دو تا سؤال مطرح شد یکی این که به چه دلیل ما می‌گوییم اشیاء در جهان در ربطند و همه شان ارتباط با هم دارند؟ دوم این که در مورد این کلمهٔ انسجام، که اگر استاد نظر خاصی در مورد به کار بردن این کلمه دارند، این را توضیح بفرمایند.

آقای ساجدی: متشکر. واحد ۳ شما، صحبت می‌کنید؟ ۹ را روشن بفرمایید.

آقای حشمتی مولایی: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ۳ مطالب مختلفی مطرح شد که البته اگر بخواهیم واقعاً این جا مطرح کنیم، باید هر کدام از برادرها خودشان نظرشان را بگویند ولی به طور کلی ما ابتدا روی انسجام صحبت کردیم که انسجام چیست؟ و بعد این بحث مطرح شد که انسجامی که ادعا می‌شود، مسلماً در واقع و در نهایت یک انسجامی را ما می‌پذیریم، ولی انسجامی که مطرح می‌شود به عنوان یک انسجام واقع بینانه، ممکن است هر کس یک انسجامی را پیشنهاد بدهد، مثلاً فرض کنید که مارکسیست‌ها بگویند این انسجام صحیح هست و ما به دنبال این انسجام داریم می‌رویم، کاپیتالیست‌ها یک انسجام را مطرح کنند، همان طور که تعادل اشتغال کامل را مطرح کردند، و مسلمانها هم یک انسجام را. معیار ما برای این که این انسجام، انسجام واقع بینانه هست چه می‌شود؟ بعد برادرها به دنبال پاسخگویی به این مسئله گفتند که باید، ما از طریق بررسی منشأ دلالت برویم و در واقع علت میز گذاری روشن بشود.

آقای ساجدی: بله، حالا اصطلاح آقای حسینی را لطفاً به کار نبرید، بله.

آقای حشمتی مولائی: بله، حالا ...

آقای ساجدی: تمیز گذاری.

آقای حشمتی مولائی: بله تمییز گذاری، و این مطالب بحث شد. و در پایان یک سؤالی که گروه مطرح شد، ولی وقت نشد که گروه به بررسی آن بپردازد این بود که، صبح که استاد فرمودند انسجام طبیعی را با انسجامی که انسان واسطه اش بوده است، تفاوت نهادند بین این دو انسجام، ـ در واقع ـ می‌خواست مورد بحث قرار بگیرد که ما اگر به یک انسجام معتقدیم، چرا انسجام طبیعی و انسجامی که انسان واسطه اش هست، فرق گذاشته می‌شود، که البته گروه، این سؤال فقط مطرح شد و وقت این که به بررسی این سؤال بپردازیم، یعنی میسور نشد.

آقای ساجدی: خیلی ممنون. واحد ۴، ۱۴ را روشن بفرمایید.

آقای واحدی: بسم الله الرحمن الرحیم، نتایجی که واحد در بحث‌های خودش به دست آورده نوشته شده که من اینها را می‌خوانم ۱ ـ اصطکاک و برخورد سبب تعین نسبیت‌های مختلف اشیاء می‌شود. ۲ ـ چگونگی اشیاء با توجه به چگونگی ربطها، ربطهای آن اشیاء معین می‌شود. ۳ ـ لزوم فلسفهٔ دلالت انکار ناپذیر است. ۴ ـ مبنای واحد نسبیت‌های نظری و عینی است که باعث می‌شود، که باعث هم جهت در مدن آنها می‌شود؛ یعنی یک مبنای واحد بر نسبیت‌های نظری و عینی حاکم است. و سؤالاتی هم که طرح شده بود، یکی در رابطه با تعریف دلالت بود که سؤال شده آیا رابطهٔ دال و مدلول را اگر دلالت بنامیم درست است؟ و به دنبال، و قسمت دوم این سؤال این است، که آیا فلسفهٔ دلالت دربارهٔ عدم و وجود این رابطه صحبت می‌کند؟ و سؤال دیگر، کلی همین ...

آقای ساجدی: اجازه بفرمایید آقای، آهسته تر، سؤال اولتان این بود که آیا رابطهٔ دال و مدلول، رابطهٔ میان دال و مدلول دلالت است.

آقای واحدی: بله.

آقای ساجدی: سؤال دومتان چه؟

آقای واحدی: سؤال دوم این است که، آیا فلسفهٔ دلالت دربارهٔ عدم و وجود این رابطه، این رابطه بر می‌گردد به رابطه دال و مدلول، صحبت می‌کند، این سؤال دوم هست. البته ما آن دو تا را تحت عنوان یک سؤال آورده بودیم. سؤال بعدی دربارهٔ فلسفه دلالت به طور کلی هست، پرسش، کلاً قوانین حاکم بر فلسفه دلالت چیست؟

آقای ساجدی: بله، یک درست بود.

آقای واحدی: و یک سؤال دیگر هم هست، آیا بر منطق‌های مختلف، فلسفهٔ دلالت‌های مختلف حاکم است؟ تکرار کنم؟

آقای ساجدی: نه خیر، آیا بر فلسفه‌های مختلف،

آقای واحدی: بر منطق‌های مختلف،

آقای ساجدی: منطق‌های مختلف، فلسفه‌های دلالت‌های مختلف، یا فلسفه‌های دلالت مختلف حاکم است.

آقای واحدی: بله.

آقای ساجدی: بله. یک را روشن کنید آقای فرزین وش از همان واحد.

آقای فرزین وش: بسم الله الرحمن الرحیم، این سؤال آخری که آقای واحدی فرمودند، من تکمیل تر عرض کنم. آیا فلسفهٔ دلالتی که صحبتش هست بر همهٔ فلسفه‌ها حاکم است؟ مثل فلسفهٔ صوری، فلسفهٔ دیالکتیک، ...

آقای ساجدی: منطق صوری.

آقای فرزین وش: بله، ببخشید! منطق صوری، منطق دیالکتیک و اینها. یا این که منظور از این فلسفهٔ دلالت، حاکم است بر منطق استنتاج، استناد و انطباق. منظور از حاکمیت این فلسفه بر این، این در، بر این چیز است یا بر آن یکی؟

آقای ساجدی: دوستان متوجه شدند؟ سؤال این است که فلسفهٔ دلالت آیا بر منطق صوری، منطق دیالکتیک، منطق ریاضی یا منطق‌های دیگر که در جهان هست حاکم است؟ یا خیر بر منطق استنتاج، منطق استناد، منطق انطباق؟ بله واحد پنج، ۲۱ را روشن بفرمایید.

آقای عباسی زارع: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ما مسائل طرح شده توسط استاد مرور شد، در مورد این که رابطهٔ نسبیت بین اشیاء وجود دارد، توافق به عمل آمد.

آقای ساجدی: صدای بلندگو [؟]

آقای عباسی زارع: همچنین واحد ما، در این که تعین اشیاء در اصطکاک هست توافق پیدا کرد؛ یعنی گفتیم که در برخورد و اصطکاک است که تعین اشیاء صورت می‌گرفت. و نیز توافق شد که تغایر بین اشیاء منجر به تمییز و اینها می‌گردد. همچنین در واحد ما دو تا نظر در رابطه با اصطکاک و انسجام مطرح شد که نهایتاً توافقی صورت نگرفت و مختصراً آن دو تا نظر را خدمتتان عرض می‌کنم. یکی این که روابط نسبیتی که از آن‌ها صحبت می‌شود، حتی پیش از اصطکاک و برخورد؛ یعنی پیش از وجود، وجود دارد؛ زیرا وقتی بین دو تا شیء نسبیتی وجود داشته باشد، این نسبیت به اعتبار خودش، به اعتبار خود آن دو تا شیء نیست، زیرا حتی با نبودن آن دو شیء نسبیت‌ها وجود دارند، و لهذا مسائل نفس الامریه به اعتبار وجود نیست. و مقصود از انسجام در واقع هم جهت بودن با این نسبیت هاست. مخصوصاً انسجام در کلمات و مفاهیم هم به دنبال همین امر دانسته شد؛ چون ما یک سیستمی داریم در دنیای خارج و یک مفاهیمی داریم در ذهنمان، این مفاهیم در برخورد و اصطکاک قرار می‌گیرند، یک منتجه‌ای می‌دهند، چنان‌چه این منتجه در واقع منسجم بود، آن وقت ما می‌گوییم که صحیح هست، در واقع انطباق ذهن و عین است. مثال این امر کار فقیه در استخراج احکام الهی دانسته شد. نظر مخالف این بود که رابطهٔ نسبیت در اشیاء فقط در اصطکاک پیدا می‌شود و این فقط یک وجود ذهنی هست و قبل از خلق و وجود نمی‌تواند [؟] صحبت بود که پیش از وجود، وجود دارد، و این جا قبل از خلق و وجود نمی‌تواند

وجود داشته باشد. بحث روی همین قسمت قبل و بعد صورت گرفت ولی توافقی صورت نگرفت به علت کمی وقت، از حضور استاد تقاضا می‌کنیم که بیشتر در این مورد صحبت کنند.

آقای ساجدی: خیلی متشکر. واحد ۶، ۱۵ را روشن بفرمایید، آقای نهاوندیان.

آقای نهاوندیان: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ۶ و مطلب تبیین شد و برداشت‌هایی که شد، شده بود تکمیل کرد یکدیگر را. اما سؤالاتی هم مطرح شد که البته با این تذکر که اصولاً طرح این مطلب دراین جای روند کلی کار این جمع و این نحو به آن پرداختن که نه درس شسته و رفته و پخته‌ای است و نه امکان بحث تفصیلی از نظر وقتی داریم، این را زیاد برادرها به نظرشان درست نمی‌آمد، اما حالا که مطرح شده، این سؤالات بود اولاً این که فلسفه دلالت، الآن گونه‌ای که طرح می‌شود به عنوان مبنایی است برای منطق‌ها که منطق‌ها مقدمه هستند برای فلسفه ها. پس در واقع ارتباط و نسبت فلسفهٔ دلالت به فلسفه ها، دو طبقه روی هم است، نسبت به منطق‌ها یک طبقه روی هم؛ یعنی این پایه است برای آنها. در حالی که در ارائه و استدلالی که صبح برای خود فلسفهٔ دلالت شد، هم از فلسفه در آن استفاده شد و هم از منطق؛ مثلاً در بیان فلسفهٔ دلالت اصل هماهنگی جهان به کار رفت، در حالی که این خود یک بحث فلسفی است یا یک اصل فلسفی است در فلسفه‌های مختلف، چیزی نیست پیش از فلسفه. اصل ارتباط متقابل همهٔ ذرات هستی به کار رفت، این هم خود اصلی فلسفی است پیش از فلسفه، پیش از فلسفه نمی‌شود به کار برود، در حالی که الان ما ادعا می‌کنیم که فلسفهٔ دلالت پیش از فلسفهٔ و پیش از منطق است و چیزی است متفق علیه همه که بتوانیم با آن مشکل اختلافات منطق‌ها را حل کنیم. یا استدلات منطقی در این بیان به کار رفت از جمله این که اگر ما انکار کنیم فلسفهٔ دلالت را، پس ناگزیر از سکوت خواهیم شد؛ این نوعی برهان منطقی بود که به کار رفت. پس ما در بیان خود این فلسفهٔ منطق، هم از منطق و هم از فلسفه استفاده کردیم، این زیر سؤال می‌برد مقدمه بودن فلسفهٔ دلالت را بر منطق‌ها و فلسفه ها. نکته دوم این است که مقصود ما از بیان فلسفهٔ دلالت، اگر نفی سوفسطایی گری است و ایده آلیزم با آن بیان که اگردلالت را کسی نپذیرد، با آن ـ به اصطلاح ـ بحثی که بود، باید ساکت شود، این یک بحث فلسفی است، در فلسفه‌ها هم بحثش کردند. اگر بحثی داریم در چیزی مثل، نظریهٔ کانت که جهان آیا معقول هست یا معقول نیست؟ باز هم بحثی فلسفی است. اگر تکیه ما در بیان فلسفهٔ دلالت به تغایر است و تمییز و خود دلالت که در بحث‌ها بود، این بر می‌گردد به مباحث منطق: بحث دلالت‌های منطق، بحث تصور و تصدیق. الان که حالا فلسفهٔ دلالت طرح شد امروز صبح، می‌بینیم که این مباحث یا در فلسفه گفتگو می‌شود از او، یا در منطق؛ یک چیز پیش از فلسفه و پیش از منطق نیست. یکی دو تا سؤال دیگر هم البته بود که اگر ـ به اصطلاح ـ قرار بشود بحث بشود، برادرهای واحد می‌توانند طرح بفرمایند. البته من این را عرض کنم که برادرهای واحد هم همچنان که اول عرائضم عرض کردم، این تذکر داشتند که اصولاً طرح این مطلب در این جای کارمان، کار کلی مان، شاید ـ به اصطلاح ـ زیاد لازم به نظر نمی‌رسید. اگر این چنین است، اصراری بر

ادامهٔ بحث ندارم.

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که آقای صدرالدین در، یک یادداشت فرستادند که آقای برقعی گزارش واحد یک را مطرح می‌کنند. من به ذهنم می‌رسد که اگر اجازه بفرمایید چون آقای نهاوندیان الان مقداری صحبت کردند و دوستان هم گوش دادند و مفصل تر هم بود، از بحث، بحث ایشان را شروع کنیم، در حین صحبت هم برادرهای یک، اظهار نظر، برادرها یک اظهار نظرهایشان را مطرح کنند. اما آنچه که جناب نهاوندیان مطرح می‌کنند عمدتاً دو قسمت است که خودشان فرمودند یکی این که اصلاً باید ما این بحث را مطرح می‌کردیم و چه ضرورتی داشته مطرح کنیم؟ این یک قسمت است. و یکی هم نه، پس ازاین که ضرورت داشته حالا بحث کنیم در رابطه با خودش که مثلاً شروع کنیم از بحث آقای نهاوندیان و ادامه پیدا کند با صحبت‌های دوستان. من به ذهنم می‌رسد اگر دوستان و به خصوص برادران واحد ۶ اجازه بفرمایند که چون فرصت کم هست، الان که ما وارد بحث شدیم و قاعدتاً جناب آقای حسینی که مسئله را طرح کردند و حداقل الان روند کلی مطلب را ایشان طرح می‌فرمایند، قادعدتاً این اساس را بپذیریم که احتمالاً ایشان جا داشته و جایگاه برای بحث می‌دیدند که طرح کردند و روی این قسمت اول بحث نکنیم، بپردازیم به خود سؤال. در صورتی که یک مقدار بحث جلو رفت و باز روشن نشد و احساس کردیم که بحث نباید طرح می‌شده و ضرورتی نداشته، آن موقع ممکن است به آن بپردازیم. علی‌ای حال الآن چون بحث برای دوستان چندان روشن نیست، والان یک مقدار دارد کم کم روشن می‌شود، از این نظر اگر اجازه بفرمایید که وارد خود سؤالتان بشویم، اشکالی، این شاید بهتر باشد. بله، دوستانی که در پاسخ برادرمان آقای نهاوندیان می‌خواهند شروع کنند، لطفاً نوبت بگیرند و شروع کنند با توجه به فرمایشاتشان که خب، شنیدید و نسبتاً روشن توضیح داد. بله، اشکال ندارد، می‌فرمایند یک توضیح مختصر دیگر، چون الان قرار است رویش بحث کنیم باز بفرمایند. اشکال ندارد، ۱۵ را مجدداً روشن کنید، آقای نهاوندیان سؤال را طرح کنند، دوستان هم دقیق عنایت بفرمایند، امیدواریم از یک گوشهٔ بحث که دیگر الان وارد می‌شویم، بتوانیم کم کم مسائل را روشن کنیم و جلو برویم. بله، بفرمایید.

برادر نهاوندیان: سؤال اول این بود که با ادعایی که ما دیروز کردیم که فلسفهٔ دلالت فلسفهٔ منطق است و رافع اختلافاتی است که در منطق حاصل است، با تفصیلی که برایش ذکر کردیم، در واقع آن را مقدم‌ترین بحث تلقی کردیم، اما امروز در بیانش از قسمت‌های مختلف فلسفه ...

آقای ساجدی: اجازه بفرمایید آقا [؟]. بله، بفرمایید استدعا می‌کنم.

آقای نهاوندیان: از قسمت‌های مختلف فلسفه و حتی دیدگاههای خاص فلسفی و از برخی قضایای منطقی در بیان و ارائه و استدلالش استفاده کردیم. مثال آوردم بنده، اصل هماهنگی جهان که یک اصل فلسفی است، باید در فلسفه روی آن بحث بشود؛ برخی فلسفه‌ها خودشان رفتند مبتنی کردند بر این. دو اصل ارتباط متقابل همهٔ ذرات هستی، این یک چیز پیش از فلسفه‌ای نیست، یک بحث فلسفی است، چه برسد که پیش از منطق بخواهد

تلقی بشود، و قضایای مختلف منطقی که در بیان و توضیح آن به کار رفت. آیا ما در ارائه فلسفه منطق، از منطق استفاده می‌خواهیم بکنیم؟ خلاصه، این سؤال زیر سؤال می‌برد جایگاه پیش از منطق و پیش از فلسفه بودن فلسفهٔ دلالت را. و نهایتاً اگر پاسخی نداشته باشد، این مبحث را در عین تأیید اهمیتش می‌برد درون منطق یا درون فلسفه کنار بحث‌های دیگر.

آقای ساجدی: متشکر. بله آقای شریف، ۴ را روشن بفرمایید.

آقای شریف: بسم الله الرحمن الرحیم، با توضیحی که سعی می‌کنم عرض کنم، این مطلب و سؤالی هم که قبلاً مطرح شد احتمالاً جواب گفته بشود. ما در راه رسیدن به فلسفه وجود، به فلسفه‌ای به نام فلسفهٔ منطق یا فلسفهٔ دلالت رسیدیم، که خود را ناگزیر دیدیم از این که فلسفهٔ منطق را در رابطه با ابزاری برای یافتن فلسفهٔ وجود، تبیین کنیم. واضح هست که فلسفهٔ وجود را هم برای این می‌خواستید که کلیت حاکم بر هستی را یافته و بعد، و بر آن روند، حرکتمان را تنظیم کنیم. در فلسفه دلالت به این نتیجه رسیدیم که همان گونه که در عالم خارج و عینیت اصطکاک بین اشیاء وجود دارد و همین اصطکاک و اختلاف و نسبیت‌ها ما را به یک انسجامی رهنمون می‌کند، انعکاس و مفاهیم بر آمده از جهان خارج نیز یک سری نسبیت‌هایی را با هم تشکیل می‌دهند؛ یعنی یک سری نسبیت‌ها و اصطکاک‌هایی را در رابطه با همدیگر به وجود می‌آورند؛ یعنی به تعبیر دیگر همان گونه که ما در فلسفهٔ وجود اصطکاک عالم خارج را، اشیاء خارج را مشاهده می‌کردیم، در این جا اصطکاک، بین مفاهیم، مفاهیمی که از انعکاس عالم خارج به دست آمده یک اصطکاک به دست می‌آوریم که این اصطکاک برای ما یک انسجام دیگری را که همان فلسفه دلالت و فلسفه منطق هست می‌دهد. که در این جا فلسفهٔ منطق ما قبل از این که شاقول و خط کش منطق ما را بسازد، امکان رسیدن به فلسفهٔ وجود را هموار می‌کنیم؛ یعنی این که ما ناگزیریم، یعنی جواب سؤال برادرمان این جا تا حدودی روشن است که ما برای رسیدن به فلسفهٔ وجود قبل از این که بتوانیم یک منطق بدون غلط و منطق صحیح داشته باشیم، امکان پذیر نیست. برای داشتن یک چنین منطقی، ناگزیر از به دست آوردن یک سیستمی که از اصطکاک مفاهیمی که در رابطه هست با عالم خارج، عالم طبیعی که در خارج اصطکاک بالطبیعه وجود دارد. و از این سیستم که خود سیستم‌دارای یک انسجامی هست، برای ما غلط‌ها و مغالطه‌هایی را که احتمال و امکانش هست در رابطه با یک سیستم و در رابطه با یک انسجام کمک می‌کند؛ یعنی این انسجام ما را از مغالطه‌هایی را که، از مغالطه‌هایی که امکان به وجود آمدنش هست نجات بدهد.

آقای ساجدی: متشکرم. جناب نهاوندیان شما دقت بفرمایید و بعد در پایان که چند نفر از دوستان صحبت کردند، نظرتان را می‌فرمایید. بیست و سه آقای زاهد.

آقای زاهد: بسم الله الرحمن الرحیم، من [؟] تقریباً جواب تذکری بود می‌خواستم عرض کنم، به این که اشکالی که به برادرمان مطرح می‌فرمایند، ظاهراً به اصل و محتوای مطلب نیست، به دسته بندی ـ به اصطلاح ـ

مطلب هست که حالا در منطق قرار می‌گیرد یا در فلسفه. این به نظر من زیاد، وقتی که اسمش را می‌گذاریم فلسفهٔ منطق، فکر می‌کنم که روشنگر است که هم ـ به اصطلاح ـ می‌باید از مقولات فلسفی باشد و هم از مقولات منطقی.

آقای ساجدی: متشکر. ۱۴ را روشن کنید آقای واحدی.

س: [؟]

آقای واحدی: بسم الله الرحمن الرحیم، آوردیم، منطقی بود. ما آنجا ادعا نکرده بودیم که اثبات و اثبات وجود وعدم وجود فلسفهٔ دلالت که، وقتی که صحبت از عدم و وجود می‌شود، نگفته بودیم که صحبت از عدم و وجود این در کجا هست. ما گفتیم خود فلسفهٔ دلالت، خود محتوای فلسفهٔ دلالت آن مقدم بر منطق قرار می‌گرفت؛ یعنی منطق بر آن پایه ستوار است نه این که وقتی که اثبات می‌کنیم چنین امری لازم است وجود داشته باشد، آن را بگوییم قبل از منطق هست. بنابراین ما وقتی که داریم در فلسفهٔ صحبت می‌کنیم، صحبت از عدم و وجود هست، و یکی از مسائلی که ممکن است طرح بشود عدم، عدم یا وجود یک چیزی به نام فلسفهٔ دلالت است. اما وقتی که داریم از محتوای فلسفه دلالت صحبت می‌کنیم، وقتی که داریم می‌گوییم این دال بر آن هست، این جا هست که مقدم بر منطق، مقدم بر فلسفه و مقدم بر منطق است؛ یعنی نه صحبت منطقی، نه در بحث فلسفی طرح می‌کنیم نه بحث منطقی آن موقع داریم از بدیهیات صحبت می‌کنیم. بنابراین سؤالی که طرح شده که ما در فلسفه دلالت از استدلال‌های منطقی استفاده کردیم، جوابش این است که ما در وجودش استفاده کردیم، در اثبات وجودش استفاده کردیم نه در این که محتوای منطق، فلسفهٔ، محتوای فلسفهٔ دلالت چیست؟

آقای ساجدی: خیلی متشکر، آقای نهاوندیان خودتان [؟]

س: [؟]

آقای ساجدی: بله، باشد! باشد!

آقای نهاوندیان: البته قاعدتاً این جلسه هست و برادرهای دیگری که باید مطلب روشن بشود، اما به نظر حقیر هیچ کدام از دو توضیح و یک تذکر، پاسخگوی جوهر سؤال نبود. توضیحات برادرمان، توضیحات دیروز بود؛ یعنی همان چیزهایی بود که دیروز خود ما هم می‌گفتیم، تکرار ادعاهای دیروز ما بر این که بله، فلسفه منطقی می‌خواهد و منطق فلسفه ای. سؤال امروز از این جا حاصل شده بود که حالا که امروز فلسفهٔ دلالت سفره اش پهن شد، دیدیم که درون این سفره قسمت‌هایی از فلسفه دارد، قسمت‌هایی از منطق دارد، و اگر من نپذیریم اصل تأثیر و تأثر متقابل را در جهان، چگونه برای بنده ثابت می‌کنید؟ باید با من بحث فلسفی کنید، همان بحثی که ـ مثلاً فرض کنید که ـ معتقدین به ماتریالیزم می‌کنند به نوعی، یا بعضی از ـ به اصطلاح ـ نظرگاه‌های فلسفی اسلامی هم این را دارد می‌کند. نوع بحث، بحث فلسفی است، این که ما این را یک تافتهٔ جدا بافته‌ای کنیم، چرا؟ در حالی که می‌بینیم که اجزائش و بافتش دقیقاً از منطق گرفته شده و از فلسفه. چیزی مقدم بر این‌ها که

رافع اختلاف هم بخواهد باشد، چنین ادعایی بکند نیست. تذکر برادرمان اتفاقاً عرض ما است؛ یعنی ریشه عرض ما است. اگر می‌پذیرید که چنین تقدمی وجود ندارد و این سؤال در طبقه‌بندی تشکیک می‌کند، بسیار خوب! پس بنا به طبیعت مباحثی که در فلسفهٔ دلالت صحبت شد، این می‌رود درون فلسفه می‌نشیند، قسمتی اش و قسمتی اش هم در منطق احتمالاً؛ یعنی اگر اصرار بخواهیم بکنیم [از ۴۲ : ۳۵الی ۶۴ : ۶ صدا نامفهوم]

آقای افضلی: یک قسمت از [؟] این که در مسئله در فلسفه دلالت ما از قوانین منطقی کمک گرفتیم [؟] در این که از منطق کمک گرفتیم. برای فلسفه دلالت [؟] اما برای من روشن نیست که ما در کجای مسئله فلسفه دلالت [؟] اصل هماهنگی در عالم [؟] و تأثیر متقابل استفاده کردیم که ما، چون من تا آنجا که یادم می‌آید ما بحث هماهنگی و تأثیر متقابل را تازه امروز مطرح کردیم، این که اشیاء بر همدیگر اثر می‌گذارند، تأثیراتشان هم متقابل هست و بعد مسئله انسجام و تمییز و این‌ها را که مطرح کردیم در این جا ما مسئله هماهنگی را مطرح کردیم برای شروع یک بحث جدیدتری و دیروز که بحث فلسفهٔ منطق شد ـ به اصطلاح ـ بحث هماهنگی و تأثیر را نداشتیم. لذا اولاً یک سؤال دارم، اگر ـ به اصطلاح ـ این‌هایی که به عنوان مثال فلسفه و تأثیرش در فلسفه منطق آورده شده، اگر واقعاً تأثیر داشته در آن، بگویند در کجایش؟ اما در کل مطلب فرق حاصل نمی‌کند؛ یعنی اگر ما از اصل هماهنگی و تأثیر، تأثیر متقابل که یک اصل فلسفی است، در فلسفهٔ منطق‌مان به کار نبرده باشیم، بالاخره از اصل‌های دیگر فلسفه استفاده کردیم، حالا از این استفاده نکردیم، و نمی‌دانم ایشان این دو تا را به عنوان مثال صرفاً ذکر کردند یا نه منظورشان چیز دیگری بوده؟ اما آن قسمت منطقش خب کاملاً روشن است.

آقای ساجدی: بله، ظاهراً مثال بود دیگر و کلیت این که، همان گونه که شما هم فرمودید از مسائل منطق و فلسفه در اثبات فلسفه دلالت صحبت شد، در رابطه با مسئله دلالت صحبت شد. همین بود جناب نهاوندیان؟

آقای نهاوندیان: بله، و خاصتاً هم در بیان صبح همین مثال‌ها به کار برده شد [؟]

آقای ساجدی: بله، آقای نجابت شما؟ سه را روشن بفرمایید.

آقای نجابت: بله، بسم الله الرحمن الرحیم، بله یک نکته من متوجه البته نشدم، این که این مسئله فلسفهٔ دلالت رافع مثلاً اختلافات منطق هست، آنچه که من استفاده کردم صبح این گونه بود که فعلاً متکفل این مسئله نیست؛ یعنی آن مسئله طرح شده بود تا زمینهٔ فکری برای طرح این مسئله جدید عنوان بشود. نه این که من شخصاً خودم در رابطه می‌بینیم آن را، و توجه به فلسفه دلالت فکر می‌کنم آن اختلاف به نوعی پاسخ گفته بشود، اما الان این مسئله را حداقل من استنباط نکردم که ادعا شده باشد رافع اختلافات است. و اما بحثی را که فرمودید از مقولات فلسفی و منطقی استفاده شد به ذهن من می‌رسد که، به هر حال در هفتهٔ اول شاید بحث حجیت خبر یا مفاهمه مطرح شده بود که مفاهمه از چه موقعی ممکن است و چه وقت ممکن نیست؟ این بحثی است که این جا می‌شود به هر حال اشاره کرد؛ یعنی اگر ما نشستیم پیرامون هر مطلبی، چه منطقی، چه فلسفی، چه فلسفهٔ دلالت یا

هر مقولهٔ دیگری صحبت کنیم، احتیاج به یک روابطی داریم که [؟] ما حداقل روشن باشد تا بتوانیم مفاهمه بشود انجام بپذیرد، و این کلی هست. بنابراین ما در تمام بحث‌های‌مان هم فکر می‌کنم وقتی تکیه می‌کنیم به اجتماع نقیضین که محال است، این را جزء بدیهی می‌دانیم و ظاهراً در همهٔ مکاتب هم تکیه می‌کنند به آن. باز من دیروز هم اشاره کردم که گاهی اختلاف بر سر این است که این یک بدیهی عینی است، ذهنی است، در تجربه، بعضی‌ها حتی می‌گویند در تجربه ثابت می‌شود، و این هم ممکن است حق باشد که بودن این، این جا و نبودنش، هر دو با هم نمی‌شود به هر حال در این که چگونه بدیهی است صحبت نمی‌کنیم، اما یک پایه‌ای برای شروع مفاهمه قرار می‌دهیم. این مقدمه را هم که رد بشویم، آن مسئله که به نظر من این جا مهم هست که فلسفهٔ دلالت در طول آن بحث که مطرح شد، صحبت از روابطی می‌کرد که مثلاً در عینیت حاکم است و ما می‌خواهیم همان روابط بر ذهن ما حاکم باشد. و بنابراین صحبت از کشف منطق است، کشف روابط منطقی؛ یعنی روابطی وجود دارد و ما آن را کشف می‌کنیم، بر ذهنمان حاکم می‌کنیم یا حاکم می‌شود و آن، آن روابط، اسمش روابط منطقی یا فلسفهٔ منطق قرار دادیم. بنابراین اگر در صحبت‌ها ما تکیه به یک اصل فلسفی کردیم و بعد صحبت این گونه شد که این روابط همان روابط حاکم بر منطق ما هست، این ایرادی پیش نمی‌آورد. اشکال وقتی پیش می‌آید که شما بتوانید از همان روابطی که ارائه شده به عنوان روابط منطق استفاده کنید و اصل فلسفی را بشکنید؛ یعنی خلطی که واقعاً بین منطق و فلسفه در این جا می‌شود، برای اثبات فلسفهٔ دلالت، این دقیقاً خود ذات فلسفه دلالت، این را ایجاب می‌کند. فلسفهٔ دلالتی که عنوان می‌شود، بود. مبنایی که حاکم بر عین است و بر ذهن است، که باعث تطابق می‌شود، باعث همسویی در عمل می‌شود به اصطلاح. بنابراین اگر، چون عرض می‌کنم کشف روابط است؛ یعنی این روابط وجود دارد، و اگر فکر من هم این گونه تنظیم شد که منطبق بود، فکر من هم هست به عنوان یک نظر، نظر صحیح، صحبت از تمییز و صحیح و غلط بود. من بحثم این است، صحبتم این است که به هر حال وقتی که ما صحبت از صحیح و غلط می‌کنیم، صحبت از مثلاً کارآیی می‌کنیم، یا صحبت از هم سویی در عینیت می‌کنیم، یک نظر به واقعیت داریم، به دنبال کشف حقیقت، یک کشف واقعیتی، و این روابط در عینیت وجود دارند، فلسفهٔ دلالت همین را به ذهن من می‌خواست بگوید. و بنابراین ما آن روابط را کشف می‌کنیم، اشاره می‌کنیم به یک اصل فلسفی و این ایرادی هم ندارد واقعاً؛ چون لازمه اش هست، نهایتاً تنها اشکالی که می‌شود مطرح بشود، این است که، شما بپرسید پس فلسفه‌ای که مبتنی بر این منطق است، چگونه فلسفه‌ای است؟ و بعد به وسیله خود این منطق آن فلسفه را نقض کنیم. البته این مسئله‌ای که شما می‌گویید در دیالکتیک هم ظاهراً ایراد می‌گیرند، همان گونه که برادرمان آن روز اشاره فرمودند، ایراد می‌گیرند که این آزمایش مثلاً جزء اصول منطقی، منطق دیالکتیک هست، جزء اصل فلسفی هم هست و واقعاً جوابش هم همین گونه داده می‌شود، که ما منطق را اصلاً برای چه می‌خواهیم. و خلاصه من جمع بندی باز کنم این که فلسفه دلالت طرحش اصلاً به این خاطر بود که این جا گفته بشود یک روابطی بر عینیت هست در ـ به اصطلاح ـ

منطقی عملی، همان باید بر منطق نظری ما حاکم باشد تا فکر ما ـ به اصطلاح ـ انسجام داشته باشد. بنابراین حالا اگر شما بفرمایید اصل انسجام یک اصل فلسفی مبتنی بر این منطق می‌شود، ما می‌گوییم ایرادی ندارد، ما دربارهٔ عینیت و وجود صحبت می‌کردیم، این فصل، این اصل را هم از آن استخراج کردیم. کما این که، فردا مثلاً یا هفتهٔ بعد که بحث سیستم می‌شود، در آنجا اثبات رابطهٔ سیستم می‌شود، رابطه سیستمی و رابطه در عینیت می‌شود که دقیقاً این منطق را که آنجا بخواهیم تطبیق بدهیم، ـ به اصطلاح ـ به عدم انسجام برخورد نمی‌کنیم. بله، من تشکر می‌کنم.

آقای ساجدی: بله، استدعا می‌کنم. عرض کنم که من یک جملهٔ تذکری که استنباط کردم، عرض کنم و بعد هم جناب حسینی صحبت بفرمایند. فلسفهٔ دلالت را که ما طرح کردیم، نمی‌خواسته، نه به این معنا بود که می‌خوهیم معیاری بیابیم برای این که، آیا دلالت ما در منطق، دلالت صحیحی است یا غلط؛ یعنی ما نمی‌خواستیم معیاری ـ ظاهراً تا حالا این را فهمیدم ـ نمی‌خواستیم معیاری برای صحت و سقم منطق پیدا کنیم، بلکه می‌خواستیم بگوییم چرا دلالت می‌کند؛ یعنی چرا شما می‌گویید این بدیهی و این نظری، این رابطه بینش برقرار است، چرایی این را پیدا کنیم. و بعد همان گونه که فرمودند اگر این چرایی را پیدا کردیم، این چرایی را باید حاکم بر همهٔ منطق‌ها ببینیم، به عنوان فلسفهٔ دلالت و علتی که حاکم است بر همهٔ منطق ها. لذا تفکیک بفرمایید این مسئله را؛ چون من حدس زدم شاید خودم گفته باشم آن مسئله را، موجب انحراف شده باشد، ترجیح دادم تکرار کنم که غرض پیدا کردن معیاری برای صحت و سقم منطق‌ها و جلوگیری کردن از اشتباه و مغالطه در آنها نیست، بلکه سؤال درا ین بود که این که ما در منطق می‌گوییم این صغری و این کبری، این نتیجه را می‌دهد، یک رابطه برقرار می‌کنیم بین بدیهیات و نظریات، چرا چنین است؟ علت این را پیدا کنیم نه معیار. بله، جناب آقای حسینی استدعا می‌کنم بفرمایید.

استاد حسینی: «اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین، و اعوذ بک من شر نفسی و من کل سوء». یک نکته را من ابتدائاً عرض کنم که قبل از این که اصلاً به بحث بپردازیم، این جلسه از جهات مختلفی گاهی آدم مبتهج می‌شود، خوشحال می‌شود؛ برای این که می‌بیند که مجموعه‌ای است که هم قدرت فکر کردن در آن هست، هم قدرت دسته بندی در آن هست، اگر ـ ان شاء الله تعالی ـ صبر کنیم و خسته نشویم و دقت کنیم، امید این که بشود مثلاً خدمتی را کرد و خدمتی انجام بگیرد از ناحیهٔ کل جلسه هست ـ بحول الله و قوته ـ. و دسته بندی برادرمان آقای نهاوندیان، دسته بندی خوبی بود. من خوشحال شدم از این که این، اگر یک مطلب طور بشود، خب در بین دوستان کسانی هستند که بتوانند دسته بندی اش کنند، تا شسته و رفته بشود ارائه داد به جامعه و این ها. اما بیایم سراغ خود مطلب. من اجازه می‌خواهم هم از جلسه هم از مدیر جلسه که چند تا سؤال کوتاه کوتاه، من سؤال می‌کنم، شما کوتاه پاسخ می‌دهید، به اندازهٔ یک پنج دقیقه از وقت جلسه را، تا ...

آقای نهاوندیان: [؟] سؤال متقابل داشته باشیم.

استاد حسینی: داشته باشیم. من این سؤال را اول طرح می‌کنم که آیا بشر اول قبل از این که فلسفه را کشف کند و روش را کشف کند، مطلبی را ادراک می‌کرد به نام صحیح و غلط و خواست یک معیار برایش درست کند که، یک روش برایش درست کند که به وسیلهٔ آن روش دچار غلط نشود یا این که ادراک نمی‌کرد؟ یعنی قضایای منطقی را بالکل نمی‌فهمید پیش از منطق، قضایای فلسفی را، اصول فلسفی را نمی‌فهمید. این مبدأش اول آن جا یک سؤال هست که کدامش اصل است، اول بشر می‌فهمد، پس بنابراین اگر اصلی ازا صول منطق یا فلسفه آمد جلو در مسئله غلط چه هست، صحبت کرد. این اصل مقدم بر منطق است رتبتاً؛ یعنی ما باید اول بفهمیم غلط و صحیح چه است و ظاهراً بحث هم در همین هست. تا بعد بیاییم بگوییم حالا یک روشی را می‌خواهیم که صحیح تحویل ما بدهد نه غلط. تا این جایش مورد قبول هست؟

آقای نهاوندیان: بله با یک توضیح.

استاد حسینی: بفرمایید توضیحتان، استفاده می‌کنیم.

آقای نهاوندیان: توضیح این است که ...

آقای ساجدی: ۱۵ را روشن بفرمایید.

آقای نهاوندیان: روشن است. قضایای منطقی و ادراکات انجام می‌گرفته پیش از تدوین منطق و پیش از دسته بندی‌های فلسفی، این درست تر است. اما ما الان وقتی دسته بندی جدیدی را می‌خواهیم به آن بپردازیم، با توجه به دسته بندی‌های موجود منطق و فلسفه، باید بسازیم؛ چون ما با عنایت به این‌ها آمدیم و گفتیم که این منطق‌های پرداخته شدهٔ موجود، ما انسان بسیط پیش از منطق نیستیم، منطق‌های دسته بندی شدهٔ موجود، فلسفه‌های دسته بندی شدهٔ موجود کفایت نمی‌کند، باید چیزی پیش از آنها پرداخت به نام فلسفهٔ دلالت، سؤال از ما است که با عنایت به آنها داریم می‌کنیم.

استاد حسینی: بله، با عنایت آنها است، قبول است. ولی در خود مطلب اول غلط و صحیح مطرح می‌شود و بعد من بیایم دنبال این که رد این کتابهای منطقی را بگیرم، یا این که اگر غلط و صحیح مطرح نشود، برای بنده تمام نشود این مطلب، آن وقت هم باید بیایم دنبال منطق؟

آقای نهاوندیان: متوجه نشدم سؤال را.

استاد حسینی: غلط و صحیح، منطق گفتند «قانون عالی تقی رعایت عن خطاء الکفر و هذا غایه» گفتند «آلت قانونیه تعصم مراعاتها» الی آخر! این صحبتی را که دربارهٔ منطق کردند، گفتند این ابزاری است که جلو خطا را می‌آید می‌گیرد. من اول قبل از این مطلب، حالا که پر هست این کتابخانه، به دلیل این که کتاب نوشتن، من بخوانم؟ یا من یک احساس احتیاجی به این مطلب باید بکنم؟ من باید اول بفهمم که صحیح و غلطی هست و غلط برای من مردود باشد، صحیح برای من مطلوب باشد، بعد دنبال روشی بگردم که من را از غلط و خطا حفظ کند؟ یا این که اول می‌آیم منطق می‌خوانم، بعد می‌آیم صحیح و غلط را می‌شناسم به وسیلهٔ منطق؟

آقای نهاوندیان: احساس نیاز را از ادراک این که صحیحی هست و خطایی هست.

استاد حسینی: خب، معنای صحیح و خطا و قدرت شمول یک منطق تا کجا باید باشد، اگر در یک موضع تمام کرد صحتش را، مبتنی بر دلالت است یا باید در تمام جوانب صحتش را تمام کند، دربارهٔ یک عالم صحبت می‌کند یا دربارهٔ این جدا جدا جدا، چندین عالم دارد صحبت می‌کند، بازگشت این‌ها به یک امر هست یا بازگشت این‌ها به یک امر نمی‌تواند باشد؛ این‌ها یعنی علامت این که غلط است و صحیح هست، چیست؟ تا بعد برسیم به این که معیار و روشش چیست. من غلط و صحیح را اگر ادراکی از آن نداشته باشم، چگونه می‌توانم بیایم دنبال روشی بگردم که غلط و صحیح را به من معرفی کند؟ ادراک از غلط و ادراک از صحیح مقدم بر منطق است یامؤخر؟

آقای نهاوندیان: مقدم است.

استاد حسینی: آیا غلط و صحیح را در شکل بسیط باید بشناسم تا منطقی را هم که می‌خواهم از آن کاربرد بسیط بخواهم، یا غلط و صحیح را در حد شامل تر تا نتیجه اش هم این بشود که منطقی را که می‌خواهم در حد گسترده تر. و همین جا من اضافه می‌کنم اگر یک منطق توانست در این جا جواب صحیح بدهد، ولی قدرت شمول نداشت به این جا، من نمی‌توانم صحت این را در موضع خودش، رویش خط بکشم، همین گونه که نمی‌توانم تمام بودن خودش را، تمام بودن این منطق را بپذیرم در صورتی که در جای دیگر نمی‌تواند جوابگو باشد. و این جابگو نبودنش برای من این سؤال را طرح می‌کند که چرا این منطق نمی‌تواند پاسخگو باشد؟ مگر معنای غلط و صحیح، ادراک کامل وشامل آن نیست که بتواند متکی به یک مبنایی بشود تا یک روبنایی را تحویل بدهد، یک همبستگی، به اصطلاح ما انسجامی را تحویل بدهد، که دست هر جایش بگذارید، هیچ جای دیگر آن را نقض نکند. مگر اگر من یک مطلب را این جا آوردم، تحویل دادم و صحیح بود، ولی شیوهٔ استدلال به آن، شیوه‌ای بود که جای دیگر نقض می‌شود، می‌توانم این شیوه را مگر به آن تکیه کنم؟ اما یک نکته‌ای را من همین جا عرض بکنم حضور مبارکتان، مطلب که اتفاقاً یک ضربه به عنوان این که ـ معاذ الله ـ خواسته باشیم، ندانیم که چه می‌گوییم یا این که حالا مثلاً حالا دعوتی شده، یک چیزی گفته باشیم یا این که ـ معاذ الله ـ خواسته باشیم خب، یک عنوان مثلاً این که حرفی زده باشیم، مطلب باشد حالا، به هر عنوانی، این گونه که نیست ـ ان شاء الله تعالی ـ. مطلب را ما کمال ضرورت در ریشهٔ آن جایی که اگر این مطلب درست حل بشود، بعد جریان ـ ان شاء الله تعالی ـ احکام الهی را ما می‌توانیم درست بشناسیم که چگونه باید استوار ساخت بر ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ این احکام شناسایی شرایط مختلف و الی آخر. و اگر ـ خدای نخواسته ـ در نظر ما این طور است که اگر درست این شناخته نشود، ما در روشی که می‌خواهیم ارائه بدهیم برای شناختن شرایط بر مبنای احکام، دچار یک آشفتگی‌هایی می‌شویم که سر در می‌آورد از منطق و فلسفه‌های دیگر. نه این که حالا من باب این که بله، این جا حالا [؟] بحثی هست و صحبتی هست، و بله حالا اظهار مطلبی شده باشد و ـ به

حضورتان که عرض کنم که ـ نه این گونه که ـ ان شاء الله تعالی ـ یقین داریم نه شما دربارهٔ ما چنین گمان می‌کنید و خدا هم حفظ می‌کند هم نیت و هم روش ما را، و ما روش‌مان ممکن است یک کمی مطلب را، نه این که یک کمی، خیلی زیاد، من بد بیان بکنم، یعنی نتوانم درست آن چیزی که مورد نظرم هست ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ عرض کنم. ولی دیروز یک مقدار داشت مطلبی می‌رفت در شناخت و من، با این که آن بحث مفصلی هست، اتفاقاً اکثر متکلمین خود ما از مکانیزم شناخت شروع کردند! هم از این طرفی ها، و هم از آن طرفی ها، بحث در ـ به اصطلاح ـ از منشأ علم و ادراک و این حرف‌ها وارد شدند و این ها. ولی ما دقیقاً آن حرف را مختلف فیه یافتیم؛ یعنی مورد اختلاف، و آنجایی که می‌خواهیم تکیه گاه کلام باشد، آنجایی که مورد چه هست؟ اختلاف منطق‌ها نیست. و بعد علاوه بر این مطلب ببینید! ما در فلسفهٔ دلالت مشی‌ءمان این طوری بوده که بیاییم اول بگوییم که فلسفه، منطق می‌خواهد؛ منطق چه می‌خواهد؟ منطق گفتیم که استدلال می‌خواهد برای ا ثبات کردن از این اصل بدیهی اش به این اصل نظری اش. یک استدلالی که می‌خواهد، یک وقتی است که می‌گویید خود این هم فلسفه‌ای می‌خواهد، آن هم باز یک روشی می‌خواهد؛ یعنی منطقی می‌خواهد، آن هم باز فلسفه‌ای می‌خواهد، همین طوری می‌گویید پشت سر همدیگر، نه چنین چیزی ما نظرمان نبوده. فلسفهٔ دلالت، یعنی چرا دلالت می‌کند؟ استدلال می‌کنید، طلب دلالت می‌کنید، دال و مدلول را می‌آیید ملاحظه می‌کنید. این جا که ما قدم گذاشتیم که چرا دلالت می‌کند؟ نیامدیم در مکانیزم شناخت بحث کنیم؛ چون آن را یک بحث مورد اختلاف می‌دانستیم و موخر، چرا مؤخری آن را دقت کنید! ما اگر چرا دلالت می‌کند تمام کردیم، آن وقت بعد از چرا دلالت می‌کند به منطقی که ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ می‌خواهد روش دلالت را مشخص بکند، دنبال کردیم، بعد رسیدیم جهان را دیدیم، بعد بیاید دربارهٔ انسان، بعد آن وقت دربارهٔ مکانیزم انسان صحبت می‌کنیم که آیا ـ مثلاً ـ انسان دارای ـ فرض کنید ـ که یک نیروی عقلی هست یا یک نیروی عقلی یا نیست، یا این که فقط یک ماشین است؟ چه چیزی هست؟ ولی فعلاً الان می‌گوییم این مجموعه‌ای که اسمش انسان است، کاری نداریم که آن در چه هست. علت ادراک ما از نظر مکانیزم و روابطش، این که این ماشین چه چیزها در آن هست، کاری نداریم. این که چرا، هر چه که هست، بر اساس هر منطقی که دنبالش می‌روید، چرا دلالت می‌کند، در آن صحبت می‌کنیم. مطلب جلوی فقط مسئله ـ به اصطلاح ـ سوفیست را هم نمی‌خواهد بگیرد، بلکه مطلب در موضعی است که بخواهد دلالت را مشخص بکند، برگرداند به یک ریشه‌ای که از آن ریشه بخواهد شمول داشته باشد نسبت به منطق‌های مختلف، و به عبارت ساده تر نتیجه می‌گیرم، خلاصه می‌کنم و حرفم را تمام می‌کنم معذرت هم می‌خواهم از آن ۵ دقیقه بیشتر شد سؤال و جواب، عرضمان این است که شما اگر منطقتان منطق عمل نباشد، در عمل دچار منطق‌های عمل می‌شوید، برو برگرد ندارد. اگر خوف دارید از این که آنجا، آن منطق نقض بشود که منطق نظر است، تکلیف عمل را روشن کنید که چه می‌خواهد بکنید. ما رابطهٔ این که نمی‌شود عمل بر یک پایه‌ای استوار بشود و نظر بر پایه‌ای که همدیگر

را نقض کنند، ما بر جامع این‌ها مجبور هستیم تکیه گاه سخن را قرار بدهیم و بعد بگوییم این فلسفهٔ دلالت، فرض کنید یک مصداق دارد به نام منطق ریاضی، به آن شما می‌آیید بلندگو می‌سازید، [؟] اینجا تمام تجارب عالم پشتوانهٔ اثبات فلسفه دلالت شما هست، بعد همان فلسفهٔ دلالت یک مصداق دارد؛ یعنی یک کلی را شما تمام کردید، یک مصداق دارد، یک نمونه دارد در مسئله نظر و در آنجا هم اگر کسی بخواهد آن را انکار بکند، دیگر باید این را انکار بکند. دیگر گفته نمی‌شود که تا تجربه نشود، صحت ندارد؛ چون ریشه اش بر نگشت به تجربه که! ریشه اش برگشت به یک امر جامع. بعد تکلمی که می‌کنی، خود این کیفیت‌های کلمات دنبال، پشت سر کلمات یک مفاهیمی هستند که حالا می‌خواهند مفاهمه به او بشود. آن مفاهیم هم پتانسیل‌های مختلف می‌شوند، نیروهای مختلف دارند که در اصطکاک که با همدیگر، آنها هم یک منتجه‌هایی دارند به نام فتوا. آن هم دیگر چیزی نمی‌شود تابع تجربهٔ شما بشود، درعین حالی که تجربهٔ شما پشتوانهٔ صحت کلش هست، و انکار هر کدام آنها در موضع خودش بازگشت می‌کند به انکار چه چیزی؟ بلندگو ساختن شما، نه این که می‌گوید آن اصل را بیا تجربه بکن. فرق است که من بگویم بیا تجربه بکن ببین نماز صبح دو رکعت بودن چه خاصیتی دارد؛ یعنی آمده باشم دنبال حکمت احکام و استنباط یک ـ به اصطلاح ـ خواص آنها، که مردود است این امر در نظر ما و ما می‌گوییم که حکمت آن، علت آنها در نزد خداوند متعال هست، و بین آنجایی که می‌گوییم اگر این را انکار کنی روابط نسبیت در مفاهیم، روابط نسبیت خودش همین طوری بی پا نیست، پایه اش توی قوانین نسبیت است. قوانین نسبیت باید نقض بشود. می‌گوید حالا نقض می‌کنیم آنجا را، می‌گویم اگر آنجا را نقض کنی، بلند گو نداری شما. پس بنابراین کلیهٔ، یعنی ما تکیه اگر بر چیزی داریم، دنبال این هستیم که حتماً یک مر شاملی را بر منطق ها، بر آنچه که نظرمان، مفاهمه مان، عین را، موضع گیری را، همهٔ این‌ها را می‌خواهد شامل بشود و می‌آییم بعد تنقیس می‌کنیم، می‌گوییم اگر یک منطق، حتی منطق دیالکتیک، توانست یک کار برد عینی، عملی یک جا، یک نمونه ولو، صحیح بدهد؛ این معنایش این است که فلسفهٔ دلالت مطلب را تمام کرده، نه این که این منطق، یک منطق شاملی بوده است. منطق بودن این منطق تمام نمی‌شود، می‌گویند منطق بودن این منطق کجا تمام می‌شود؟ می‌گوییم آن جایی که فلسفه نسبت با روابط نسبیت بسازد، آن اصل می‌شود، نساخت می‌رود کنار آن مقداریش که نمی‌سازد، آن مقداریش که می‌سازد تمام می‌شود. آن وقت عرض می‌کنیم خدمتتان که به وقتی که با آن ـ به اصطلاح ـ فلسفه هم شما بیایید هم اثبات صانع دو دو تا چهار تا می‌شود، هم مسئله وحی ضرورتش، هم ـ به حضور ـ این که قوانینی که از وحی می‌آید، باید ـ به اصطلاح ـ در رابطه با خود آن نسبیت ها، فتوا را به دست آورد، نه در روابط با این که من بیاییم ـ به اصطلاح ـ نظرات تجربی ام تغییر بکند، و هم در جوانب مختلف که، برویم تا آنجایی که می‌خواهی موضع گیری بکنی، تعیین موضع بکنی، در جامعه بگویی که من تنظیم این رابطه را می‌کنم. و الا اگر شما این گونه این را [؟] بکنید این را من یادآوری می‌کنم و امیدوارم دقت بفرمایید! با این که دوباره گفتم باز هم تکرار می‌کنم. شما در چارچوبهٔ قوانین احکام، تعیین موضعتان را

دیگران می‌آیند می‌کنند؛ مناسبات اجتماعی ـ به حضور مبارکتان که عرض کنم ـ قوانین عدل و ظلم را دارد معین می‌کند و اسم یک تنظیم کوچکی را که می‌گویید، این در چارچوبه بودنش خیلی فرق دارد با چارچوبه بودنش. خب، من توضیح زیاد دادم، من می‌خواستم ببینم مطلب روشن شد که اول چرا این جا بحث می‌کنیم؟

آقای ساجدی: بله، جناب آقای حسینی اجازه می‌فرمایید که آقای نهاوندیان یک چند کلمه صحبت کنند و بعد برادرهای دیگر بیایند، مجدداً آخر جلسه باز شما می‌توانید صحبت کنید. آقای نهاوندیان صحبت بفرمایید، ۱۵ راروشن بفرمایید.

آقای نهاوندیان: بله، من استفاده کردم، بسیار هم استفاده کردم، منتهی این را می‌خواهم عرض کنم که با این چنین تقدم و شمولی که ما از فلسفهٔ دلالت می‌خواهیم، برای پذیرش آن، چیزهایی را باید بگذاریم که انکار ناپذیر باشد.

استاد حسینی: احسنت!

آقای نهاوندیان: برای اصحاب هر منطقی و طرفداران هر فلسفه ای. در حالی که ما برای بیانش و اثباتش قسمت‌هایی از یک مکتب فلسفی خاص را بر گرفتیم، و قضایایی از یک منطق خاص را. چگونه اصحاب و طرفداران منطق‌ها و فلسفه‌های دیگر را مجاب به پذیرش این بکنیم، این را که اصل است برای همه چیز.

استاد حسینی: این را من یک کلمه بگویم؟

آقای ساجدی: آقای برقعی صحبت بفرمایند.

استاد حسینی: باشد!

آقای سبحانی: بعد حضرت عالی ...

آقای نهاوندیان: اگر اجازه بدهید خوداستاد این قسمت را بفرمایند [؟]

استاد حسینی: یک کلمه فقط من بگویم، نه بیشتر.

آقای ساجدی: بفرمایید [؟]

استاد حسینی: [با خنده] نه این یک کلمه در یک مثلاً یک آقای نهاوندیان بگویم تمام بشود یک کلمه [با خنده] عرض ما این است که شما درون این مطلب بایست، این حرف، حرف خوبی شد، شما نقض کن حرف را. شما برادرها مال واحدها، به هر اندازه‌ای که به اندازهٔ حوصله این جلسه هست، بیایند بگویند این اصل متعین شدن اشیاء، این غلط، بایستند استدلال کنند. بیایند بگویند، وقتی ما یک مشکلی را ملاحظه می‌کنیم، آن را نیاییم ندیده بگیریم، رهایش کنیم بیاییم یک جای دیگر که آنجا آسان‌تر هست حرف زدن. می‌شود این که الان یک بحث را از ریشه رهایش کرد، آمد در شاخه و آنجا هم یک گونه سر هم کرد. این جا نه! شما این را اگر ریشه همین جا است، که دلالت به کجا بر می‌گردد، ریشه دلالت چه چیزی است، بنده می‌آیم می‌گویم که اصطکاک تعین را تمام می‌کند؟ شما بگو نه، نه این گونه نیست، بایستید در آن استدلال کردن. مباحثش را ببینید، نه این که

فقط هم احاله بدهید، بگویید که دیگرانی مخالفند نسبت به این مطلب. ما یک چیزی را غیر مخالف هم که اشیاء متغایر است، یکی از حرفهایمان این هست. حالا به هر حال هر کدام از حرفهایی که در این باره می‌زنیم، این اشکال کردن و رد کردن و ایستادن رویش بحث کردن، تا تمام بشود، بعد بیاییم پله دوم، ولو تا آخر این هفته، فقط همین قسمت تمام بشود که نهایت نتیجه بگیریم آخر ـ به اصطلاح ـ جلسات این هفته که دو تا دو تا چهار تا بشود این سیر که این شد ریشه‌ای که همه منطق‌ها باید مبتنی بر این ریشه باشند. آن به نظر من می‌رسد که خوب حاصلی هست، بله.

آقای ساجدی: بله، ـ عذر می‌خواهم! ـ یک توضیح را بدهم. باز جلسه من قبلاً هم عرض کرده بودم این نکته را، می‌رسد به این جا که بشود پرسش و پاسخ؛ دوستان سؤال کنند، آقای حسینی پاسخ بدهند. هفتهٔ گذشته هم بعضی از دوستان اشتیاق به این مسئله داشتند، این جریان مورد نظر نیست و مضر است به حال ادامهٔ کارمان؛ یعنی آقای حسینی هر چه که این جا می‌فرمایند قابل قبول نیست و دوستان هم باید این قدرت را در خودشان ببینند که روبروی مسائل بایستند، فکر کنند، دقت کنند. اگر این قرار باشد که بله، هر چه آقای حسینی می‌فرمایند، خب، خوب بود ایشان رساله شان می‌نوشتند در این مسائل، ما هم توضیح، سعی می‌کردیم در توضیحش و نشرش، غرض که این نبوده. این است که استدعا می‌کنم دوستان، این نکته‌ای است که آقای حسینی قبل ازاین که وارد بحث بشویم، قویاً از من می‌خواهند که دوستان خودشان بحث کنند، نگذارید که مسئله مثلاً، بعد داخل متن بحث که می‌رسد، گاهی آن قدر مطلب برایشان شیرین می‌شود که آهسته می‌گویند یک دقیقه، یک کلمه، و معمولاً یک دقیقه، یک کلمه‌ها تبدیل می‌شود به این که سؤال بشود و ایشان جواب بدهند. البته من قبول دارم که اگر همیشه یک طرف بحث آدم مثلاً آقای حسینی باشد، خوب است، ولی ظاهراً مسئله‌ای را حل نمی‌کند به سادگی. علی‌ای حال، دوستان عنایت بفرمایند که یک مقدار خودشان بیشتر به هر حال تکیه کنند روی مباحث، بایستند و کمتر تکیه به شخص آقای حسینی باشد. آقای حسینی القاء شبهه‌ای می‌فرمایند، یا اظهار حقیقتی و ما باید روشن کنیم که به هر حال این شبهه هست یا بیان حق است. برادرمان آقای برقعی، هفت را روشن بفرمایید.

آقای برقعی: بسم الله الرحمن الرحیم، من چیزی را که می‌گویم امیدوارم که به جمع بر نخورد به ویژه به استادمان آقای حسینی. مسئله این است که ما عمدتاً می‌آییم این جا خالی الذهن که چه قرار است بشود، عمده. مسئله پیچیده‌ای یک مرتبه مطرح می‌شود، با بیان یک متفکر نه یک معلم، من این را رویش تکیه می‌کنم زبان استاد حسینی زبانی هست که حداقل از سطح فهم من در اکثر موارد بالاتر است، باید سعی بکنم خودم را بکشانم به آن مجموعه. مسئله هم چون درست در آغاز شکافته نمی‌شود برای ما، نتیجتاً این است چیزی که، یک مسئله‌ای که وقتی که خوب شکافته بشود تازه به هفته‌ها فکر نیاز دارد تا این که ما بتوانیم آغاز کنیم به بحث را، یک مسئله پیچیده را. یک مرتبه مطرح می‌شود، نتیجتاً این می‌شود که ما گاه می‌شود یک روز یا دو روز حرکت کردیم، متوجه شدیم که آن مسیر اصلی را نرفتیم. من اگر نگویم بیراهه رفتیم، باید بگویم مؤدبانه مسیر اصلی را

نرفتیم. به همین علت حرف برادرمان آقای نهاوندی را من تأکید می‌کنم، ضمن این که من تأکید نمی‌کنم که، یا تأیید نمی‌کنم که فلسفهٔ دلالت نیست، ولی آنچه که مطرح شد در این جلسات، اکثر اوقات نشان می‌داد که ما در بسیاری از موارد سر در گم حرکت کردیم. مسائلی که جایش در فلسفه بود، مسائلی که جایش در منطق بود، مجدد طرح می‌شد گاهی اوقات هم اگر من خودم هم چشمم می‌بستم، یا بیرون که می‌رفتم مروری می‌کردم بر یادداشت هایم، می‌دیدم که این گام جدیدی نبوده است یا حداقل آن چیز جدایی نبود که ما رفتیم. به هر حال اگر هیچ کدام این‌ها نیست و واقعاً سؤالات همه در خط بوده، مسائل همه در خط بوده، معلوم است که من خیلی از خط پرت هستم که هنوز این هم نفهمیدم. ولی به هر حال من خواهشی دارم، آقای استاد حسینی اول قبل از این که مسئله را بگویم یک خواهش کنم، همین گونه که شما هم تذکر دادید به برادرمان سجادی، که ایشان مطلب را قبلاً یک مروری بکنند تا وقتی که یادداشت بر می‌دارند، اصول و رئوس مطالب را دقیقاً گرفته باشند. من خواهش می‌کنم شما این مسئله را با افرادی هم سطح ذهن بنده و با این نوع زبان هم گهگاهی در میان بگذارید، تا این که ما وقتی که مطرح می‌فرمایید، اولاً برای ما قابل فهم تر باشد؛ من مثالی می‌زنم، من یک جمله‌ای را که شما صبح فرموده بودید، این جمله را به زبان دیگری که ما با آن عادت کردیم وقتی مطرح می‌کنیم، بچه‌ها بهتر متوجه می‌شوند تا به زبانی که شما بیان می‌فرمایید. چون بیان شما دو مسئله است یکی این که خب، هم سیستم آموزشی یک مقدار متفاوت بوده، هم سطحش خیلی بالا هست، وقتی صحبت تعین و غیر و ذلک و اینها می‌کنید. به هر حال من خلاصه کنم حرفهایم را، خواهش می‌کنم که نخست این که مسئله‌ای را که طرح می‌فرمایید خاطرتان جمع بشود که اول ما فهمیدیم که مسئله چیست؟ اول قضیه را [؟] آن وقت بعد که فهمیدیم مسئله چیست، آن وقت در خلال این قضیه ما بحثمان را خواهیم کرد. نتیجتاً این نمی‌شود که من اکثر اوقات می‌بینم در جلسات به جای این که بحث بشود پیرامون نظر و رد یا قبول بشود، اکثراً بر سر این می‌شود که خاطرشان جمع شده باشد که شما فهمیدید اگر، فهمیدم که شما درست گفتید، این مطلب شما را درست فهمیدند، آن وقت اگر فهمیدند دیگر حتماً درست است. یعنی این را من به شما عرض می‌کنم، جز البته خب بعضی‌ها که احتمالاً ورای این حرکت بکنند. به هر حال این خلاصهٔ من، نظر من در این مورد. ولی در مورد آقای نهاوندیان، بنده عرض کنم اگر این مسئله را مطرح بکن در فلسفهٔ دلالت، من ضمن این که مسائلی که شما فرمودید، کلیه اینها مسائلی است که در فلسفه و منطق مطرح می‌شود، ولی عمدتاً ما اگر در فلسفه، نظری را ارائه می‌دهیم و به صحت این قضیه بر می‌خیزیم و به روشی نیاز داریم که درست بیندیشیم، که می‌شود منطق، من برداشتم در فلسفه دلالت این است که حال که درست فهمیدیم، مسیر را هم درست رفتیم، همهٔ این جا به جا، سؤال این است که ما چرا درست فهمیدیم؟ این سؤال اصلی است . پس بنابراین آن بنیان و قضیه که قبل از آن که به این منطق برسیم که چگونه درست بیندیشم، و قبل از آن که در فلسفه نتایج را درست بدست بیاوریم، این را مطرح می‌کنیم. ولی این قبل با یک تفاوت است، قبل آن نیست که از نظر زمانی یک انسان از این طرف

حرکت می‌کند، بلکه قبلی است که بعد از این که انسانی به فلسفه و به منطق آشنا شد و این مسائل هم دید، آن وقت این سؤال برایش مطرح می‌شود، مجدد بر می‌گردد از اول. و الا سیر آن چنان آغاز نمی‌شود و به همین دلیل هم پاسخ چنان نخواهد بود که یک راهی را پیدا کنیم که دیگر نقصی در این مجموعه‌ها هیچ کدام نباشد و همهٔ اینها را قانع بکند، بلکه شمول و فراگیر باشد به این که کلاً خود این که من می‌فهمم، چرا و چیست و چرا، نه چگونه.

آقای ساجدی: بله، متشکر. عرض کنم که ۵ و ۶ دقیقه دوستان دیر تشریف آورند، ۵ و ۶ دقیقه هم به وقت هنوز مانده.

استاد حسینی: [؟] این برادرها وقتی که به این خوبی می‌فهمند چرا [؟] نمی‌فهمم [؟]

آقای ساجدی: عرض کنم بله. [؟] آن قسمت این که تذکرات ابتدای صحبت آقای برقعی، تا آنجا که من می‌فهمم حداقل این است که راجع به بحث‌های دیروز صبح تا به حال باید باشد، چون قبل یک مقداری روشن بود که چیست؛ یعنی تا مسئله اصول موضوعه که آمدیم، خیلی مسئله شامل این قاعده نبود، حداقل من مدافعش هستم به عنوان فرض. اما بعد بحث دیروز صبح تا به حال هم که خب، جناب آقای حسینی مطرح می‌کنند که الان سؤال می‌کنند، زمانی که دوستان در این حد و به این خوبی مطلب را فهمیدند و بیان می‌کنند، چگونه می‌فرمایند سیری را که طی کردیم سیر صحیحی نبوده.

واحدی: ما را دلگرم می‌فرمایند.

استاد حسینی: حتماً، همین طور است.

آقای ساجدی: بله، از این نظر آقای حسینی باز فرصت دارند که یک دقیقه از دقیقه‌های های ما یا احیاناً یکی دو سه دقیقه از دقیقه‌های جلسه‌ای صحبت بفرمایند، و بعد هم برادرمان آقای نجابت پیشنهاد دادند برای ادامه برنامه می‌خواهند صحبت کنند با ایشان.

استاد حسینی: من دیگر صحبتی بکنم؟

آقای ساجدی: اگر فرمایشی دارید، استفاده می‌کنیم.

استاد حسینی: من به نظرم می‌آید که دیگر الان مطلب بعد از این که موضعش روشن شد که کجا هست. و توجه هم داشته باشیم یک مروز اجمالی سریع من دیروز عصر داشتم، دوباره این مرور اجمالی سریع را عرض می‌کنم، برای این که احاطه داشته باشند مرتباً دوستان که کجای بحث هستیم، به کدام طرف هم می‌خواهیم حرکت کنیم. ما یک مسئله تعیین موضع داشتیم که بشر نمی‌تواند تعیین موضع نداشته باشد، وقتی تعیین موضع بخواهد داشته باشد حتماً می‌آید روی مسئله علم و آگاهی اش. شناسایی اش نسبت به اشیاء و امور یک مرحله به صورت استاتیک بود، که آن را گفتیم فقط وضعیت یک شیء را ملاحظه می‌کند و تعادلی که نتیجه می‌دهد آن وضعیت را. یک مرحله هم در رابطه با مسیرش بود که گفتیم یک واحد طول و یک واحد زمان می‌خواهد تا

بتواند منحنی را رسم کند، یک مسئله دقیق تر بود که علت یابی که ما بتوانیم چه طوری منحنی‌های مختلفی را رسم کنیم، دوایی ندهیم که خود آن دوا علت پیدایش یک درد دیگری باشد به عبارت ساده تر خیلی گریز سریعی این جا من، عنوان ثانوی مطرح نکنیم که مبتلامان بکند به یک عنوان ثانوی دیگر. برگردیم، دراین جا گفتیم که رابطهٔ برخورد نیروها را که نتیجه می‌دهد قوانین حرکت را، را شناسایی می‌کنیم. بعد راحت می‌توانید پشت سر همدیگر موضوعهایی که باید داشته باشیم، به صورت کلی البته! نه به صورت جزئی دقیق، آن باید در عمل مرتباً یک تغییرات جزئی بکند، به صورت کلی معین می‌کنیم که چگونه باید سیر کرد. بعد گفتیم این عمل باز تعیین موضع نتیجه نمی‌دهد، چرا؟ چون خود قوانین حرکت تابع هستند نسبت به بود و نبود نیرو؛ بنابراین فلسفه‌ای که حاکم بر وجود هست و جهت وجود را به صورت فلسفی و مبنایی، جهت بودن را مشخص می‌کند، آن هست که به صورت کلی و ما کروی حقیقی اثر می‌گذارد روی حتی قوانین حرکت. ما یک قطعه‌ای از قوانین حرکت حتماً دستمان هست، می‌توانیم محاسبه بکنیم، ولی آن اگر توانستیم بشناسیم، می‌توانیم منتجه نهایی را ترسیم کنیم، بر اساس منتجهٔ نهایی جهت نهایی، بیاییم قوانین حرکت را ببینیم، آقا چگونه باید، خیلی خوب حالا فهمیدم که این اهرم را این طوری که بزنم، این طوری می‌شود، ولی چه طوری بزنم این اهرم را چه طوری قرار بدهم؟ هر چند آن موقعی هم که می‌گویید اهرم را این طوری بزنم، چه طوری می‌شود، یک سؤال بلافاصله هست که همیشه همین گونه، یا این که نه به جایی می‌رسد که سیر شما محکوم یک مطلب دیگری هم [؟] شکسته می‌شود؛ یعنی خود قوانین حرکت تان تابع جهت مبنایی وجود است، جهت مبنایی بودن نیرو، تا این جا. این جا گفتیم که یک فلسفه‌ای هست، قرار می‌دهد می‌گوید که اصل ماده هست؛ یعنی وجود و بودن را برای نیرو ذاتی فرض می‌کند، چگونه هم استدلال می‌کند، الان وارد بحثش نمی‌شویم. یک فلسفه دیگری هست می‌گوید نه خیر، این ذاتی اش بودن نیست، بنابراین مخلوق هست؛ اگر مخلوق هست، خالقش برای جهتی خلقش کرده؛ آن جهتی که برای آن خلق شده، آن جهت ماکرویی هست که حاکم است بر چه؟ بر این قوانین حرکت. عمل غلط نه این که نمی‌شود انجام بگیرد، نه می‌شود انجام بگیرد، ولی دنباله ندارد قطع می‌شود. خب بعد آمدیم گفتیم که حالا که فلسفه‌مان همچنین چیزی را گفت و گفت که حتماً وحی هم هست ـ باشد! ـ، ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ حتماً وحی هم هست، قوانینی که از وحی می‌خواهیم بگیریم، چگونه به دست. بگیریم. همان جا یک بحث از دینامیزم شده و گفته شد آن بحث می‌شود نظیر آن کسی که اصل قرار بدهد بودن نیرو را و بعد یک بحث شد از روشن اصولیین و گفتیم این روش را ولو حوزه هیچ گاه به صورت روش ریاضی مطرح نکرده که بگوید این روش، روش ریاضی هست. ولی برخورد نسبیت‌های روابط مفاهمه هست، قانونمندی ریاضی را در این جا، در روابط مفاهمه ملاحظه می‌کنیم. اگر در نظرتان باشد این جا هم یک اشاره کردیم و گفتیم که هر گاه می‌گویید این مفهوم نقطه اثری دارد، جهتی دارد، چیزی را می‌فهماند، پشت سر نقطه اثر باید معنای داشتن کیفیت، خط حامل نیرویش را قبول کرده باشد. اگر چنین چیزی هست، این‌ها قابلیت بر

خورد دادن به همدیگر، منتجه گرفتن و تحت قوانین ریاضی بودن را ببینید. از این جا آمدیم، فتوا تمام شد، آمدیم سر این که آیا این فتواهایی که داریم، درون این چارچوب عمل بکنیم کافی است؟ یا کافی نیست؟ گفتیم تعیین موضع ما در این چارچوبه باشد، یا بر اساس این چارچوبه باشد، این دو تا را فرق گذاشتیم. خیلی مثل ساده‌ای را هم عرض کردم، عرض کردیم ما اگر برویم در سازمان ملل و معتقد باشیم که این قوانین را ظالمانه درست کردند، بر اساس یک ظلمی هست، ولی بخواهیم آنجا برویم، تاکتیکی از اینها استفاده کنیم برای دفاع از یک حقی، می‌آییم می‌گوییم از اصل فلان و اصل فلان و اصل فلان، ولی ترکیبی که به این اصل‌ها می‌دهیم کسی دارد می‌دهد؟ خودمان داریم می‌دهیم ترکیب را. اینها را داریم از آن مجموعه جدا می‌کنیم، یک مجموعه و یک کیفیت جدید از آن می‌سازیم. علت این که این مجموعه را داریم این گونه درست می‌کنیم، از ما سؤال می‌کنند چه کار دارید می‌کنید؟ می‌گویم حرف خودم را در قالب استناد و تکیه کردن به سخن آنها دارم می‌گویم؛ آنها اگر بخواهند منکر بشوند، باید بگویند اصل فلان نه. خب، گفتیم این می‌شود بر چار چوبه ـ معذرت می‌خواهم ـ در چارچوبه می‌شود؛ در چارچوبهٔ قوانین بین الملل. ولی بر اساس چه؟ بر اساس مکتب خودم. ضد همین هم می‌شود کار کرد، می‌شود کسی بیاید در چارچوبه قوانین رساله، بر اساس یک فلسفه دیگری تعیین موضع بکند. گفتیم این کار را نباید کرد، چرا؟ چون در این صورت تعیین موضع ما با روند کلی جهان سازگار نیست، با علت غایی نمی‌خواند. از آنجا آمدیم سراغ این که خیلی خوب، پس حالا اگر بخواهیم ما بر آن اساس کار کنیم، چه باید کرد؟ اولین صحبتی که مطرح شد این است که در متد، حجیت عقل به خودش هست. در تعیین موضع چه چیز باید حاکم باشد؟ وحی. ولی در متد چه چیز باید ـ به اصطلاح ـ مبنا باشد، در منطق؟ عقل. پس حجیت عقل به خودش هست، آمدیم سراغ این که آیا منطق‌ها وضعشان چگونه هست؟ فلسفه‌ها با منطق‌ها شناخته می‌شوند، منطق‌ها وضعشان چگونه هست؟ از این جا دقیقاً به جای این که بیایم در مسئله علم و ادراک که مورد اختلاف است، رفتیم روی فلسفهٔ دلالت که همه قبول دارند دلالتی هست، اصلاً سخن گفتن معنای دلالت، پذیرش دلالت است، بشر آن گاه تکلم می‌کند که فلسفه دلالت پذیرفته باشد. اگر نگوییم بالاتر، اگر پا نگذاریم آنجا، بگوییم آن گاه که حرکت پیدا می‌شود، این معنایش این است که اثر گذاری وجود دارد و معنایش این است که ریشهٔ حرف آنجا نبریم. این را شروع کردیم به بحث کردن، بحث فعلی ما دربارهٔ مطالبی که صبح گذشت، اگر به نتیجه‌ای برسد، روند آینده اش این گونه هست، که اول یک تکیه گاه اساسی درست می‌شود، برای این که از آن منطق‌های مختلف به صورت مصداق‌هایی از این اصل کلی و شامل به دست بیاید که صحت هر منطقی وابستگی پیدا می‌کند به تکیه داشتنش به آن اصل شامل. تکیه [؟] دیگر به تجربه یا عدم تجربه یا نظر یا عدم نظر، نه، «تحقق کل شیء به حسب» هر جایی باید به حسب خودش ـ به اصطلاح ـ منطقش را داشت. آنجایی که منطق نظری هست، رفتن سراغ تجربه خلط است و آن جایی که منطق عملی هست شما نمی‌توانید ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ با منطق نظری صحت و سقم را تمام کنید.

این جا را که تمام کردیم، آن وقت وارد این می‌شویم که خیلی خوب! روشی که فعلاً برای کار ـ به اصطلاح ـ پیاده کردن احکام لازم داریم، آن روش چه هست؟ او روش طبیعتاً باید تکیه گاهش محکم باشد با این مطلبی که این جا تمام می‌شود. طبیعتاً یک بحث داریم، بحث فلسفی که به جای خودش بیایند تکیه بکنند بر این، بروند برای اثبات صانع. تکیه بکنند بر این اصل، بیایند سراغ این که علم اصول را ملاحظهٔ دقیق بکنند، ببینند همین گونه در تمام جوانبش هست یا نه؟ولی یک چیز را ما این جا عرض می‌کنیم، می‌گوییم به صورت کلی غیر قابل انکار می‌شود تکیه داشتن اصول بر این جا. به صورت کلی غیر قابل انکار می‌شود تکیه داشتن منطق به این جا، این را باید بحث کرد، این را نباید از آن گذشت. ولی به صورت مصداقی که هر کدامش چگونه اتصال دارد به این مطلب، چگونه کیفیتی است از این مبنا، آن ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ متکفل آن می‌شوند، در رشته‌های مختلف، فلسفه متکفل می‌شود برای یک قسمت مطلبش، منطقی که می‌خواهد فلسفه اش تحویل بدهد، می‌خواهد متکفل یک قسمتش می‌شود؛ منطقی را هم که می‌خواهد علم اصول را تحویل بدهد، متکفل یک قسمتش می‌شود؛ منطقی هم که می‌خواهد انطباق را و جریان را تحویل بدهد، متکفل یک قسمتش می‌شود؛ همان گونه که منطقی که می‌خواهد این را بسازد هم متکفل یک قسمتش هست. [؟] باشد! من تمام می‌کنم دیگر، ظاهراً ...

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که باز یک دقیقه‌ها شد، از همان یک دقیقه‌های خودشان البته، نه یک دقیقه ...

آقای س: [؟].

آقای ساجدی: بله.

آقای س: [؟].

آقای ساجدی: برای من هم همین گونه است، ولی نمی‌دانم برای کل جمع هم همین گونه است یا نه؟ از این نظر است که [؟] بله، از آقای نجابت، شما صحبتتان چه قدر طول می‌کشد؟

آقای نجابت: [؟]

آقای ساجدی: بفرمایید.

آقای نجابت: بله بسم الله الرحمن الرحیم، بله من، من می‌خواستم صبح پیشنهاد بدهم که جلسه اگر صلاح بداند، چگونه پیش برویم، پیشنهاد بدهم صرفاً، اگر پذیرفته شد، ادامه بدهیم. من می‌گویم مسئله وجود فلسفه دلالت به ذهن من می‌رسد که تمام شد، نه این که فلسفهٔ دلالت چیست؟ باز من صبح با بعضی دوستان در یکی از واحدها بحث بود که ما می‌گوییم فلسفهٔ دلالتی هست این که چه چیز است؟ فعلاً به آن کاری نداشتیم صحبت، یا بگوییم علت دلالت نه فلسفهٔ دلالت. بعد از همین استفاده کنیم واقعاً، این نتیجه‌ای که به ذهن من می‌شود گرفت از فلسفه دلالت، این است که حتماً باید مبنایی به روابط ذهنی ما حاکم باشد تا در عمل منطبق بشود با عینیت، ـ به اصطلاح ـ استفاده کنیم از این که منطق نظری ما و عملی ما و در آن وسط ـ به اصطلاح ـ

منطق استناد، استنتاج، استناد و انطباق باید یک چیز، یک نوع روابط بر آن حاکم باشد. این استفاده را اگر الان بکنیم، بعد فرمایش آقای نهاوندیان که به نظر من مسئله حقی است، عنوان می‌شود که باید روی چیزی تکیه کنیم که مورد اتفاق همه باشد. و حالا می‌گویم من چون بحث ما این جا در اصول اعتقادات نبوده تا منطق استنتاج را مورد بررسی قرار بدهیم، منطق استناد هم که در اصول اجمالاً اشاره شده، عمدتاً ما به دنبال منطق انطباق بودیم. حالا اگر به عینیت مراجعه کنیم، یعنی آن چیزی که موضوع عمل است، چون ما یک منطقی می‌خواهیم برای عمل پیاده کردن. بعد در آنجا مثلاً بتوانیم ثابت کنیم وجود سیستم را و روابط سیستمی و این که روابط سیستمی بر چه مبنایی است، باز می‌گویم مثلاً بر نسبیت‌های ریاضی استوار است، بعد آن روابط را که ارائه می‌دهیم، شما باید جای سؤال دارد که بگویید همین روابط می‌توان استنتاج ما را هم ثابت کند مثلاً خدایی هم هست؟ یا ثابت کند که اصول هم بر همین روابط مبتنی است یا نه؟ من پیشنهاد می‌دهم اگر ما بحث سیستم را شروع کنیم واقعاً، یعنی اثبات رابطه و سیستم و این که روابط سیستم در عینیت هست و چه روابطی بر آن حاکم هست و ـ به اصطلاح ـ ارائه بدهیم آن روابط را، این یک مرحله بحث جلو می‌رود، در آنجا هم دقیقاً بر می‌گردیم به همین فلسفهٔ دلالت مرتباً یک به یک که مسئله‌ای روشن بشود، ما تطبیق می‌دهیم که آیا این، مثلاً اگر ما گفتیم نسبیت‌های ریاضی حاکم است، تغایر چنین است، یا سیستم این رابطه‌ها بینش هست، که به درد منطق عملی ما می‌خورد، برای تطابق به درد می‌خورد، جای این سؤال آنجا باز هست که سؤال کنیم این آیا در استنتاج هم، در اصول اعتقادات هم به درد می‌خورد یا نه؟ و آنجا پاسخگو باشیم، تا این که بحث یک مرحله جلو رفته باشد، من ...

آقای ساجدی: بله، من با اجازهٔ دوستان باز انتخاب مسئله را در این مورد که بحث سیستم را طرح کنند یا نکنند؟ به عهدهٔ آقای حسینی واگذار می‌کنم. علتش هم این است که هنوز احساس می‌کنم عده‌ای از دوستان این حرفشان هست که ما تازه مثلاً داریم این مسئله را می‌فهمیم و حداقل در این که تصمیم بگیرند چه مهره‌ای بر، بعد طرح بشود، شاید نشود این کار را بکنیم. ولی آقای حسینی خب، به هر حال حداقل خودشان معتقدند که روابط مسئله را حفظ می‌کنند، روابط سیر را. ظرف امروز در واحد که مشخص است پیرامون همین مطلب فلسفهٔ دلالت صحبت خواهیم کرد و فردا هم جز یکی، دو سه نفر از دوستانی که قرار شده صحبت کنند که صحبت خواهند کرد، مقداری که وقت خواهیم داشت باز به بررسی همین مسئله می‌پردازیم تا در نهایت ببینیم بحث به کجا می‌کشد. مطابق معمول همان گونه که عرض کردم فردا صبح جناب آقای حسینی تشریف ندارند و باید شرکت کنند در آن برنامه‌ای که سابقاً گفته شده بود. بحث را مشترکاً ادامه خواهیم داد، اگر پس فردا که آقای حسینی تشریف می‌آورند، در صورتی که ...

استاد حسینی: فردا عصر هم من امیدوارم بتوانم باشم.

آقای ساجدی: ساعت؟

استاد حسینی: ساعت ۵ تا ۷.

آقای ساجدی: ۵ تا ۷. اگر ما توانستیم جلسه را به ۵ بیندازیم، مانعی نبود، بله، ولی قبلاً صحبت کردیم، نشد. حالا علی حال اگر که در خدمتشان بودیم که، اولین جلسه‌ای که خدمتشان هستیم، به هر حال خود ایشان بایستی تصمیم بگیرند که بحث را به کجا ببرند؛ یعنی من حقیقت خودم هنوز نمی‌خواهم این تصمیم رابگیرم شخصاً و جلسه هم به ذهنم می‌رسد هنوز آمادگی تصمیم گیری، یعنی اکثریت جلسه آمادگی این تصمیم گیری را ندارد. این است که حداقل چون تا فردا صبح و فردا ظهر فرصت داریم، بحث می‌کنیم و اگر بنا باشد رأیی هم بگیریم و نظر خواهی هم بکنیم فردا آخر مهلت.

آقای واحدی: [؟] به خواهش می‌کنم که شما جزء یادداشت تان که آنجا دارید، در عین حال بفرمایید [؟] فلسفه دلالت چیست، چون باز دوباره من حس می‌کنم که اگر افراد قدر من فهمیده باشند، آن وقت پویایی آن جلسات با آن چنان که باید نخواهد بود.

آقای ساجدی: یعنی اگر حرفی است ...

آقای واحدی: لفظ انسجام ببینید صبح که ما رفته شد، شما نگاه کنید به گزارش چه، سر لغت ایستاده شده، بر سر انسجام همانطور که دیروز بر سر لغت دیگری. این، آن که هنوز از آن کلیت به دوریم.

آقای ساجدی: بله شما نظرتان این است که اگر تعریف فرمایش‌های شما را فهمیدند، بحث، سوم بحث [؟]

آقای واحدی: نه خیر، نه خیر [؟] اگر همین فلسفهٔ دلالت را شما هم [؟] از آن چه که شد چه است تعریف؟ تا بعد معلوم شود در جلسات یا بگویید در جلسات چه صحبت خواهد داشت؟

آقای ساجدی: بله، من عرض کردم به صورت کلی که علتدلالت که این جا صحبت می‌کنیم غرض دادن معیاری برای سنجش منطق‌ها نبوده که بعد سؤال صبح یکی از برادرها و همچنین بعضی از سؤالات بعد که طرح شد، رویش مطرح باشد؛ یا بخواهیم محکی و معیاری بیاییم برای جلوگیری از مغالطه در منطق ها. بلکه همان گونه که توضیح دادند ظاهراً، علت دلالت را که می‌خواهیم بیابیم، می‌خواهیم ببینیم چرا دلالت دارد یک مسئله بدیهی بر یک نظری؟ چرا یک نظری از یک بدیهی گرفته می‌شود؟ یعنی در چگونگی و کیفیتش نیستیم، در چرایی آن مسئله هستیم که، توضیح دادند که علت مسئله، ارتباط پدیده‌ها در خارج است که با ا صطکاک، ارتباط را مرادف گرفتند با اصطکاک ـ تا آنجا که من فهمیدم ـ و اصطکاک را موجب تعین و تشخص اشیاء دانستند و گفتند ارتباط و اصطکاک موجب می‌شود که اشیاء متعین بشوند؛ یعنی ما از یک اصل بدیهی برسیم به یک اصل نظری. چرا چنین است؟ چون در عالم خارج اصطکاک موجب این تعین است و این را پیدا کریم واین مسأله را، این که چرا یک بدیهی، یک نظری را نتیجه می‌دهد، علت دلالت را، این را کلی دانستند بر تمام منطق ها. این چیزی بود که من می‌توانستم بیان کنم. علی‌ای حال چون فرصت زیاد گذشته، یکی، دو، سه تذکر عرض کنم خدمتتان ...

استاد حسینی: یک نکتهٔ کوچک، ریزی هم [؟] خیلی کم

آقای ساجدی: خیلی کوتاه.

استاد حسینی: خیلی کوتاه، باشه! یک نکتهٔ خیلی کوتاهی را من عرض می‌کنم. ببینید برادر اگر شما در روانشناسی گفتید که خوب است آدم سرکه بخورد، برای اعصابش خوب است، در بیولوژی گفتید این خیلی بد است، نمی‌شود هر دو تای اینها راست باشد، من چه کار کنم آخر؟ سرکه بخورم یا سرکه نخورم؟ اگر بنا باشد ادراکات مختلف بشر همدیگر را تکذیب بکند، این نمی‌تواند اول این که شما یک عالم خارج دارید، این که غیر منسجم هست و خود انسجام در آن مورد اختلاف است، این، من برایم خیلی روشن نیست؛ یعنی چگونه می‌شود که ما یک ترکیبی داشته باشیم، یک جهانی داشته باشیم، بعد بگوید کسی بگوید، که منسجم هم نیست. خب، این بعد بر می‌گردد به نفی خود همین حرف، این حالا من نمی‌خواهم بر گردانم آن جا. ولی به طور ساده عرض می‌کنم، آن چیزی را که در عمل می‌گویید، آن چیزی را که در نظر می‌گویید، آن چیزی را که در مفاهمه می‌گویید، همه اینها باید حتماً تکیه بکند به یک اصل، آن اصل باید را تمام بکنیم تا بعد بتوانیم تمام اینها را ـ به اصطلاح ـ با ارتباط با هم کار کنیم. این که بگوییم جدایشان هم می‌کنیم، می‌گوییم علوم به حسب موضوع جدا هستند، چه ربطی دارند به همدیگر، نه ربط دارند [؟] ، خب، درد نیای خارجی، در عالم من ملاحظه می‌کنم ربطش را، ربط در تعیین موضع، هم امر نظر دخالت می‌کند، هم امر منطق و عمل دخالت می‌کند، همهٔ اینها دخالت می‌کنند.

آقای ساجدی: بله، متشکر.

استاد حسینی: من تمام می‌کنم.

آقای ساجدی: خیلی ممنون! عرض کنم که جزوه‌ای دیروز صبح تهیه شده، در واحدها خدمتتان می‌دهند. البته عرض کردم قبلاً که این جزوات نه به این معنا است که صحیح هست، برداشت دو نفر از دوستانی است که مسئولیت تبیین را می‌پذیرند، احیاناً با یک سری یادداشت‌ها هماهنگ می‌کنند؛ یعنی در حد شرایطشان سعی می‌کنند یک برداشت صحیح داشته باشند.

آقای حسینی: در عین حال کمال تشکر را از آن‌ها داریم.

آقای سبحانی: و خب در عین حال زحمتشان و تقدیر از زحمتشان محفوظ هست به جای خودش. دومین نکته این که جزوهٔ مطالب، یعنی گزارش هفتهٔ گذشته که عرض کردم خدمتتان، یک نسخه اش یا دو نسخه از فردا صبح در کتابخانه هست، دوستان می‌توانند استفاده کنند. ضمن این که ـ ان شاء الله ـ سعی می‌کنیم که جزوات وارد تکثیر بیشترش بشوند بر اساس همان لیستی که تهیه شده و آماده بشود تا آخر هفته. نکتهٔ دیگر این که دوستانی که می‌خواهند شهر تشریف ببرند، مینی بوس ساعت، رأس ساعت هفت و پنج دقیقه به شهر می‌رود، هشت و ربع از شهر بر می‌گردد. لذا برای این که وقت تلف نشود و دوستان دیگر معطل نمانند، هر کس که

می‌خواهد به شهر، هر کدام از آقایان که می‌خواهند به شهر تشریف ببرند، رأس ساعت هفت و پنج دقیقه باید سوار مینی بوس باشند و در برگشت هم هشت و ربع، از این نظر رعایت بفرمایید که وقت دوستان اتلاف نشود. بعد عرض کنم که از حالا اعلام کنم که دوستانی که برای شب‌ها، شب‌ها برنامه گذاشتند، شب چهارشنبه را مثل هفته قبل برنامه داریم درس اخلاق خدمت آقای، حضرت آیت الله راستی هستیم که دوستان برای آن شبشان برنامه‌ای قرار ندهند. «و سبحان ربک رب العزه عمایصفون و سلام علی المرسلمین و الحمد لله رب العالمین» تکبیر!

حضار: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، خمینی رهبر ...

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: هفته چهارم اقتصاد	
کد پژوهش: ۰۴۲	**شماره جلسه:**
کد جلسه: ۴۳۲	**تاریخ جلسه:**
کد صوت: ۶۰۰ و ۶۰۱	**مدت جلسه: ۱۱۵ دقیقه**
تعداد جلسات: ۱۸۸	**تعداد کلمات: ۱۵۱۶۷**

جلسه سی و نهم

حضار: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

آقای ساجدی: قبل از شروع، به پاس حرمت خون شهیدان فاتحه می‌خوانیم و بعد جلسه را [؟]. «بسم الله الرحمن الرحیم، ربنا انّنا سمعنا منادی ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفرلنا ذنوبنا و کفّرعنا سیئاتنا و توفّنا مع الابرار! ربنا ولاتحملنا مالا طاقت لنابه وافع عنا و اغفرلنا انت مولانا، فانصرنا علی القوم الکافرین! اللهم وفقنا لما تحبّ و ترضی و اجعل عواقب امورنا خیرا.

امروز به خاطر این که جناب آقای حسینی دیرتر می‌توانستیم خدمتشان باشیم، عصر از این نظر با دوستانی که مشورت می‌کردیم به این نتیجه رسیدیم که تغییر مختصری در برنامه‌های امروز بدهیم تا بتوانیم یک جلسه در خدمت جناب آقای حسینی در جلسه مشترک باشیم، و در ضمن از وقت هم به نحو خوبی استفاده شده باشد. از این نظر قرار براین شد که صبح از ساعت ۸ تا ۹، صحبت برادرانی که قرار شده صحبت کنند می‌شنویم؛ و از ۹ تا ده و نیم استراحت و کار فردی باشد. ظاهراً دیروز عصر تعداد نسبتاً زیادی از دوستان اظهار خستگی شدید کردند، که امروز یک ساعت فرصت می‌دهیم که ـ انشاء الله ـ خستگی‌ها رفع بشود. بله، از ساعت ده و نیم تا ۱۲ ، جلسهٔ مشترک در خدمتتان هستیم که بحث فلسفهٔ دلالت را تعقیب کنیم و به جمع بندی برسیم انشاء الله ـ و عصر از ساعت ۳، سه و نیم تا پنج جلسهٔ واحد خواهیم داشت، دنبالهٔ بحث‌ها را در واحد ادامه، و در نهایت از

ساعت پنج و ربع یا پنج و نیم تا ساعت هفت هم جلسهٔ مشترک در خدمت آقای حسینی بحث فلسفهٔ دلالت را انشاء الله به نهایت برسانیم و جمع بندی کنیم. و در صورتی که ضرورت چندانی نداشته باشد فردا صبح بحث سیستم را وارد بشوند و طرح کنند. اما در رابطه با بحث ابتدای جلسه و اولین جلسه مان، یک نکته را می‌خواستم متذکر بشوم و آن این بود که، ما اینجا دوستانی که در خدمتشان هستیم تمام ماه خوب فرصت بیشتری دارند، بیشتر می‌توانیم صحبت کنیم با هم، بیشتر حل و نقد می‌کنند مطالب را. و سعی براین هست که در این هفته دوستانی که ماهی یک هفته تشریف می‌آورند بیشتر صحبت کنند و نظراتشان را بفرمایند و بحث کنند. یعنی تکیهٔ اصلی روی این قسمت هست. از این نظر ان روز هم که خدمتتان اعلام کردیم که دوستانی که آمادگی دارند روز دوشنبه را در رابطه با موضوع صحبت کنند، اسامی شان را بدهند، و بعد هم عرض کردم خلاصه‌ای از مطلب را ابتدائاً ۵ نفر از دوستان اسامیشان اعلام شد مجموعاً، یعنی دو نفر از دوستان دفتر بودند که ثابت هستند و سه نفر هم برادرمان آقای صدرایی، آقای افضلی و آقای عباسی زاده. از این دوستان، فقط برادرمان آقای عباس زاده و دو نفر از برادران دفتر مطالبشان را به صورت نوشته آماده کرده بودند و ما را در جریان گذاشتند. سایرین خیر، برادرمان آقای عباسی زاده هم دیروز متأسفانه برایشان مسئلهٔ ناراحت کننده‌ای پیش آمد که باید امروز صبح تشریف می‌بردند و قاعدتاً بعد از جلسه تشریف می‌برند، از این نظر ایشان هم دیگر نمی‌توانستند صحبت کنند با فرمایشی که دوستان داشتند. قاعدتاً باز مسئله برگشت به، فقط همان دو نفری که از دوستان دفتر بودند. این را البته صرفاً می‌شود البته اسمش را گله نگذاشت و من هم گله نمی‌خواستم بکنم، ولی غرضم این است که ـ انشاء الله ـ برادرانی که محبت می‌فرمایند و ماهی یک هفته را در خدمتشان هستیم، اگر مقدار بیشتری نیرو صرف بفرمایند و بیشتر بالاخره این‌جا مستفیض بفرمایند و ما استفاده کنیم ـ بهتر خواهد بود. علی‌ای حال عرض کردم که چون دیگر کسی باقی نمی‌ماند ـ برادرمان آقای واحدی یک پیش نویس نوشته بودند و لطف کردند، و برادرمان آقای درخشان. آقای واحدی متنی را که نوشته بودند شامل، عمدتاً یک مقدارش پیرامون بحث سیستم بود، که ما هنوز وارد بحثش اصلاً نشدیم و از فردا طرح خواهد کرد. و قسمت دومش در رابطه با بی جهت بودن علم. البته ما از نظر، یعنی با دوستانی که مشورت می‌کردیم از نظر این که آیا صحیح هست استدلالات یا غلط است، صدر و ذیل مطلب با هم می‌خواند یا نه، نخواستیم دخالتی در متن کرده باشیم و نظری از این نظر نداریم. فقط از این نظر که بحث سیستم را از فردا یا روزهای بعد خواهیم داشت، از این نظر برادرمان آقای واحدی سعی بفرمایند که حداکثر در عرض ربع ساعت آن قسمت دوم بحثشان را مطرح بفرمایند؛ یعنی مسئلهٔ بی جهت بودن علم. و بعد هم برادرمان آقای دکتر درخشان بین بیست دقیقه نهایتاً تا مثلاً نیم ساعت بحث مقابل ایشان را طرح خواهند کرد در رابطه با جهت دار بودن علوم و موضوع شناسی. بعد هم حدود ربع ساعت یا، به میزانی که وقت باقی بماند برای اظهار نظر دوستان در خدمتتان هستیم و بعد ـ انشاء الله ـ به استراحت می‌پردازید و برنامه مجدداً ده و نیم در خدمتتان در جلسهٔ مشترک هستیم. از این نظر برای این که وقت بیش از این نگذرد، من خواهش

می‌کنم که آقای واحدی بحث را شروع بفرمایند. ۱۴ را روشن کنید.

آقای واحدی: بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین، قسمت اول بحث گرچه در آن پیش نویس از طریق سیستم‌ها ارائه شده بود، از طریق بحث سیستم‌ها ارائه شده بود، اما امکان این هست که بدون استفاده از سیستم این بحث طرح بشود؛ لذا من این را سعی می‌کنم در چند دقیقه به طور خیلی خلاصه طرح کنم. علوم انسانی غرب یک تعریف جدید ابتدا از آن می‌کنیم، بعد می‌رسیم به آن نکته‌ای که به نظر من نکتهٔ خیلی مهم و خیلی اساسی هست در رابطه با علوم انسانی غرب و در عین مهم بودنش و ارزشمند بودنش خیلی ساده هست. علوم انسانی غرب مثلاً روان‌شناسی دربارهٔ رفتارهای روانی انسان غربی هست؛ جامعه شناسی دربارهٔ رابطه‌های انسان‌ها در جامعهٔ غرب هست؛ یا اقتصاد دربارهٔ رفتارهای اقتصادی انسان در جامعه غرب هست. اما حالا بیاییم مثلاً فیزیک را ببینیم، چه هست؟ یا طب چه هست؟ طب دربارهٔ رفتار بدن انسان هست. بعد اگر یک وقتی سیستم اسلامی پیاده بشود ـ انشاء الله ـ که حتماً پیاده خواهد شد، آن موقع اگر ما بیاییم یک علم روانشناسی داشته باشیم، آن موقع روانشناسی می‌شود رفتارهای روانی یک انسان مسلمان، روانشناسی انسان در جامعهٔ مسلمان؛ جامعه شناسی می‌شود رفتارهای انسان‌ها در جامعه اسلامی؟ همین طور اقتصاد، اقتصاد می‌شود رفتارهای اقتصادی انسان در جامعهٔ اسلامی. اما فیزیک یا طب یا مثلاً شیمی فرقی نمی‌کند. آن موقع الان در غرب رفتارهای آن خاصیت‌های بدن انسان هست در، یعنی اسلام هم خاصیت‌های بدن انسان خواهد بود؛ یعنی بحث دربارهٔ بدن انسان هست. بدن یک انسان شرقی و یک انسان غربی هیچ تفاوتی ندارد. یا در فیزیک، آهن در شرق و غرب یکسان است، آهن شرقی و آهن غربی نداریم، اما انسان شرقی و انسان غربی به دلیل تفاوت ایدئولوژی انسان‌ها، داریم؛ لذا علوم انسانی شرق و علوم انسانی در غرب به این مفهوم که این علوم دربارهٔ رفتارهای انسان‌ها بحث می‌کنند، از جهت موضوع متفاوت می‌شود. بنابراین با توجه به این که رفتارهای انسان‌ها با تغییر ایدئولوژیشان فرق می‌کند، اگر در جامعه‌ای اساس براصالت ماده بود، یک رفتارهایی از انسان‌ها دیده می‌شود و در مقابل اگر در یک جامعهٔ دیگر اصالت ماده اصل نبود، مردم الهی بودند، انسان‌ها الهی بودند، آن‌ها یک رفتارهای دیگری مناسب با ایدئولوژی شان می‌کنند. بنابراین این خیلی روشن هست که اگر ما ادعا بکنیم رفتار یک انسان مسلمان مساوی رفتار یک انسان غیر مسلمان نیست و به طریق اولی رفتار جامعهٔ اسلامی شبیه به رفتار جامعهٔ غیر اسلامی نیست. لذا اگر علمی دربارهٔ رفتار انسان یا دربارهٔ رفتار جامعه، باشد، دربارهٔ رفتار جامعهٔ انسانی باشد مسلماً با تغییر ایدئولوژی آن جامعه، آن جوامع این علم موضوعش فرق می‌کند. این دو علم دربارهٔ دو پدیدهٔ مختلف صحبت می‌کند. بنابراین اگر همان‌گونه که یک عده‌ای گفتند فرضاً در اقتصاد، ما دو چیز داریم: یک علم اقتصاد داریم، یک مذهب اقتصاد. اگر این کلمه، اگر این بینش و این ایده را بپذیریم، ما ملزم به استفاده از علم اقتصاد و علوم انسانی غرب به طور کلی نخواهیم شد. چرا؟ چون علوم انسانی اسلامی اگر بخواهیم اسمش بگذاریم، دربارهٔ یک پدیدهٔ دیگری صحبت می‌کند. علوم انسانی در جامعه اسلامی موضوعاً متفاوت می‌شود با

علوم انسانی در شرق یا غرب. لذا همین‌گونه که ما یک علم اقتصاد داریم و یک مذهب اقتصاد، در مورد خود علم اقتصاد، چون پدیده‌هایی که درباره اش بحث می‌شود دو تا هست، پس دو نوع علم اقتصاد هم خواهیم داشت، گرچه هیچ کدامشان جهت دار نباشد که بعد توضیح می‌دهیم چرا جهت دار نیستند، در قسمت دوم بحث. پس به طور خیلی خلاصه، اگر ما آهن شرقی و غربی نداریم، فیزیک شرقی و غربی هم پیدا نخواهیم کرد؛ ولی چون انسانی شرقی و غربی داریم یا انسان مسلمان و انسان غیر مسلمان داریم، پس علمی که دربارهٔ رفتار این‌ها بحث می‌کند، علمی نیست که دربارهٔ یک پدیدهٔ واحد بحث کند، دربارهٔ دو پدیدهٔ مختلف بحث خواهد کرد؛ پس چون موضوعشان متفاوت هست، این دو علم متفاوت خواهد بود و یکی، از شناخت یکی به شناخت دیگری نمی‌رسیم. برای شناخت هر پدیده ای، باید خود آن پدیده را شناخت، نه یک پدیدهٔ دیگری که جدای از آن پدیده باشد. بنابراین در یک کلمه ما از شناخت سیستم جامعهٔ غرب به شناخت سیستم جامعهٔ اسلامی نخواهیم رسید و این حرف خیلی واضحی هست. پس در ساختن سیستم، سیستم اسلامی، ما نمی‌توانیم از یک چیز بی ربطی استفاده کنیم، یک چیزی که اصلاً ربط به سیستم اسلامی ندارد استفاده کنیم. مثل این است که ما بخواهیم در پزشکی از فرمول‌های فیزیک استفاده کنیم. همین قدر که موضوع پزشکی با موضوع فیزیک تفاوت دارد، همان اندازه هم جدایی هست بین موضوع جامعه شناسی که جامعهٔ اسلامی را بررسی کند با موضوع جامعه شناسی که جامعهٔ غربی یا شرقی را بررسی کند. پس آن مسائلی که در هفته دوم طرح شده بود در مورد رجوع فقیه به اهل خبره، اگر بپذیریم که این اصل؛ رجوع فقیه به اهل خبره و علم پیدا کردن حکم کار درستی هست، که من از این دفاع می‌کنم، مطمئنم کار درستی هم هست، الان این عمل موردی ندارد، الان فقیه اگر رجوع کند به یک متخصصی که علوم انسانی اش را از غرب گرفته، او متخصص در یک چیز دیگری هست، خبره در آن مسئله‌ای نیست که فقیه می‌خواهد به آن مراجعه کند؛ بنابراین اصلاً موردی ندارد رجوع به فقیه، رجوع فقیه به متخصص، اصلاً امکان این عمل نیست. برگردیم قسمت دوم بحث، دربارهٔ بی جهت بودن آن‌چه که در هفتهٔ گذشته و هفته قبل طرح شد، ما را به این رساند که خلق علم که تولید علم که سیر کشف علم جهت دار است. و قسمت بعدی آن این بود که استفاده از علم جهت دار هست، ولی ما هیچ جا، در هیچ استدلالی نتوانستیم ثابت کنیم که خود علم جهت دار است. این که انگیزهٔ محقق، بینش محقق روی آن اثر می‌گذارد و باعث می‌شود که این برود یک مسئلهٔ مشخصی را تحقیق کند، یک مسئله‌ای که احساس نیاز کرده تحقیق کند، این حرف درستی است. وقتی که من می‌گویم باید روی این مسئله تحقیق کنم، این مسئله، این تکلیفی که من برای خودم تعیین کردم، این از بینش من برخواسته. بعد من حاصل تحقیق را به دست می‌آورم و در جهتی که می‌خواهم از استفاده می‌کنم. آن هم بینش من به من می‌گویم چگونه استفاده کن. وقتی که من یک ابزاری در دستم باشد، این بینش من هست که می‌گوید چه‌گونه از این ابزار استفاده کن. اما حالا خود آن ابزار، آیا خود آن ابزارها را به یک جهت خاصی هدایت می‌کند؟ آیا اگر از آن ابزار استفاده کردیم، کافر

می‌شویم، اگر آن ابزار یک کافر ساخته باشد یا نه؟ این جا است که موضع اشکال هست. فرض کنید یک نفر برای یک عمل خیلی بدی، مثلاً قتل یک انسان خیلی خوب، یک چنین جنایتی شمشیر بسازد، او به دنبال انگیزه اش می‌رود شمشیر می‌سازد، بعد شمشیر را هم در جهت انگیزهٔ پلیدش استفاده می‌کند و آن شخص را می‌کشد، و آن شخص را می‌کشد. حالا سؤال این است که آیا آن شمشیر جهتدار است، آیا آن شمشیر در جهتی خلاف آن جهتی که آن فرد استفاده نمی‌شود استفاده کرد، آیا این اسلحه‌هایی که آمریکا در جهت حفلظ سلطه اش بردنیا ساخته بود و به شاه تحمیل کرده بود، الان ما نتوانستیم برعلیه منافع آمریکا استفاده کنیم؟ بنابراین اگر یک چیزی خلقش، یک چیزی تولیدش جهت دار بود، و استفاده اش هم جهت دار بود، دلیلی براین نمی‌شود که خودش جهت دار هست. ما در این‌جا دچار یک مغالطه شدیم، مغالطهٔ معروف به نام مغالطهٔ زایشی. مغالطه زایشی این هست که ما ارزش انگیزه را به ارزش انگیخته بدهیم؛ ارزش علت را به معلول بدهیم، بگوئیم معلول و علت ارزششان یکسان است. به جای این که بیاییم معلول ببینیم ارزشش چیست؟ جدا بررسی کنیم؛ علت ببینیم ارزشش چیست؟ جدا بررسی کنیم و توضیح بدهیم که هرکدامشان چگونه هستند؟ ما بیاییم اول ببینیم علت چگونه ارزشی دارد؟ علت یک امر قبیحی است یا یک امر پاکی است؟ بعد بگوئیم که معلول هم به تبع علت قبیح یا پاک می‌شود، و این اشتباه هست. برای این که مطلب بهتر توضیح بدهم یک مثال می‌زنم. یک عده‌ای آمدند گفتند که فکر خدا، فکر پیدایش خدا، این فکر زاییده ترس است. انسان‌ها در طبیعت می‌ترسیدند و چون می‌ترسیدند یک چیزی به نام خدا برای خودشان تصور کردند، و بعد نتیجه گرفته شده که چون ترس امر قبیحی است چون ترس امر زشتی است، پس فکر خدا هم، فکر وجود خدا هم، این یک امر قبیحی است. در صورتی که حتی اگر بپذیریم علت پیدایش فکر خدا در ذهن بشر ترس باشد، حتی اگر این را بپذیریم، آن موقع نتیجه نمی‌شود که خود فکر خدا یک امر بدی باشد، ممکن است این انگیزه، انگیزهٔ خوبی نباشد، ولی خود این که فکر خدا، فکر وجود خدا در ذهن بشر آمده، یک اندیشهٔ بسیار بسیار ارزشمند و والایی است. یک چیز، یک مثل معروف دیگر، یک نکتهٔ دیگر این که می‌گویند از لقمان پرسیدند که ادبت از که آموخته ای، گفت از بی ادبان. آیا اگر یکی بیاید این‌جا ادعا بکند که چون انگیزهٔ لقمان در مؤدب شدنش، عمل قبیح بی ادبان بوده، چون انگیزه اش یک انگیزه قبیحی بوده، پس خود آن، خود عمل لقمان که مؤدب شدنش باشد، این یک چیز زشتی هست، آیا این پذیرفتنی است؟ یا موارد بسیاری دیگر می‌شود مثال زد اگر یک نفر بیاید بگوید قانون جاذبهٔ نیوتن، چون از افتادن یک سیب روی زمین که یک امر پیش پا افتاده‌ای هست، انگیزه اش این بوده، پس خود قانون یک قانون پیش پا افتاده هست، هیچ کس این را قبول نمی‌کند. در مورد علم هم، اگر کسی ادعا کند که چون انگیزهٔ کشف علم، این انگیزه یک انگیزهٔ کفری بوده، یک انگیزهٔ غلطی بوده، پس خود علم است، پس خود علم غلط است، این هم با همان ترتیب روشن می‌شود که اشتباه است. قسمت دوم که استفاده از علم جهت دار هست، نتیجه شده که علم پس جهت دار هست، آن هم باز مغالطه زایشی هست، منتهی این دفعه

ارزش قسمت دوم به ارزش قسمت اول انتقال داده شده.

آقای ساجدی: آقای واحدی چند دقیقه بیشتر فرصت ندارید ۲، ۳ دقیقه.

آقای واحدی: به هرحال من...

آقای ساجدی: بله.

آقای واحدی: متأسفم که یک مطلبی حداقل در یک ساعت باید صحبتش می‌کردم، مجبورم در ربع ساعت بگویم و نمی‌شود آخر، من هنوز قسمت اعظم مطالب نگفتم، به هرحال من سعی می‌کنم...

آقای ساجدی: بله.

آقای واحدی: هرچه ممکن است فشرده تر صحبت کنم. به هرحال اگر در این قسمت هم کسی ارزش معلول را به علت انتقال بدهد، اشتباه است. اما قسمت دوم مسائلی که در مورد اصول موضوعه گفته شد، آن هم به عنوان یک ـ به اصطلاح ـ راه دیگری برای اثبات این بود که علوم جهت دار است. حتی اگر بپذیریم به این شکل که عنوان شده اصول موضوعهٔ استخراج شده از فلسفهٔ کفر، که من روی فلسفهٔ کفرش زیاد تکیه دارم، این در تمام علوم اثر گذاشته یا در قسمتی از علوم اثر گذاشته، آن موقع نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که قسمتی از علوم از نظر ما غلط است، همین. همین‌گونه که قبلاً مثلاً در علوم، نظرات غلطی بود، الان هم می‌گوییم یک سری نظرات غلط دیگری هست، هیچ کسی نیست ادعا بکند در علوم نظرات غلط نیست، یک سری چیزهای اشتباه وجود دارد. حتی در مثلاً فیزیک و اینها هم تئوری‌هایی هست که بعدها مثلاً مسلماً غلط بودنشان ثابت خواهد شد. از این که علم غلط است، قسمتی از علم غلط است، نتیجه نمی‌شود که قسمتی از علم جهت دار است. پس این استدلالی بود، این چیزی بود که دلایلی که آورده شده بود برجهت دار بودن علم، ثابت کرد که خلقش یا استفاده اش جهت دار است، یا این که قسمتی از علم غلط است، نه این که خودش جهت دار است. من برمی گردم روی قسمت اول بحث، آن چیزی که مهم است و آن چیزی که باعث می‌شود ما نتوانیم از علم شرق یا غرب، علوم انسانی شان استفاده کنیم این هست که این علوم موضوعش واحد نیست. آن چیزی که ما می‌خواهیم، آن نیست که در غرب است، چرا؟ چون ما یک چیز دیگر می‌خواهیم، ما یک مطلب دیگر می‌خواهیم، ما می‌خواهیم تحقیق دربارهٔ یک چیز دیگر شده باشد، از آن استفاده کنیم. در شرق یا غرب، علوم انسانیشان ـ به خصوص ـ دربارهٔ یک چیزی صحبت شده که در جامعه اسلامی آن چیز وجود ندارد. ما نمی‌خواهیم، آن علم، آن علم به درد ما نمی‌خورد، آن علم کاربردی ندارد. برای مثال قوانینی که مربوط به ربا هستند و تأثیر ربا در سیستم هست، چون ما اساساً نمی‌خواهیم در سیستم‌مان امری مثل ربا باشد، آن قانونمندی‌ها حتی اگر درست هم باشند به درد ما نمی‌خورند. همین‌گونه در سیستم اسلامی مسلماً چیزهایی خواهیم داشت که در سیستم غربی نخواهد بود. فرض کنید، فرض کنید این رابطه‌ای که من می‌گویم در اقتصاد اسلامی درست باشد، ادعا نمی‌شود که این رابطه درست است ولی ادعا می‌شود که نظیر این روابط وجود دارد. فرض کنیم

رابطه این باشد که هرچه‌قدر مقدار تقوای جامعه بیشتر باشد، هر چه قدر افراد جامعه با تقواتر باشند، رشد اقتصادی بیشتر هست. فرض کنیم چنین رابطه‌ای در جامعهٔ اسلامی صادق باشد، در اقتصاد اسلامی صادق باشد، آیا این رابطه در اقتصاد غرب وجود دارد؟ مسلماً یک چنین رابطه‌ای در اقتصاد غرب وجود ندارد و موضوع شناس مسلمان هم برای رسیدن به این رابطه نمی‌تواند از اقتصاد شرق یا غرب استفاده کند و این رابطه‌ها فقط در اقتصاد اسلامی صادق است. فرض کنیم که ما رشد اقتصادی را فرضاً در جامعه اسلامی باز با همان شکل، با همان فرض‌های قبلی این، این گونه تعریف کنیم، البته فرض می‌کنیم که این درست باشد؛ به این که هرچه قدر زمان لازم برای این که انسان فعالیت اقتصادی انجام بدهد تا نیازهای مادی اش رفت بشود. هرچه‌قدر این زمان کمتر باشد، آن موقع رشد اقتصادی جامعه بیشتر هست، در جامعه اسلامی منظورمان هست. یا مثلاً به عبارت دیگر رشد اقتصادی نسبت معکوس با زمان لازم برای انجام فعالیت اقتصادی جهت رفع نیاز مادی است، نسبت معکوس دارد. حالا اگر یک چنین تعریفی در دربارهٔ رشد اقتصادی در سیستم اسلامی صادق باشد، آیا ما می‌توانیم از فرمول‌هایی که آنجا در سیستم‌های غربی و یا شرقی استفاده می‌شود تا رشد اقتصادی را معین کند، معین کنیم؟ در سیستم اسلامی معین کنیم؟ مسلماً نمی‌توانیم. چون اصلاً رشد اقتصادی ما یک چیز دیگر است، یک مفهوم دیگر هست. رشد اقتصادی آن‌ها یک مفهوم دیگر است، یک موضوع دیگر هست. اصلاً آن پدیده‌هایی که روی سیستم ما اثر می‌گذارند با آن پدیده‌هایی که روی سیستم شرق یا غرب اثر می‌گذارند، یک نوع دیگر هست از این، یک نوع دیگر از پدیده‌ها است. بله، ما به همین دلیل که موضوع علوم انسانی اسلام و موضوع علوم انسانی غیر اسلامی یکی نیست، نمی‌توانیم از آن علوم استفاده کنیم، نه به دلیل جهت دار بودنش. این توضیحی که داده شد در مورد جهت دار بودن علم که چون انگیزه شان کفر است پس خودش کفر هست، این یک پلی نیست که ما را برساند به ضرورت موضوع شناسی در اسلام. این یک، به نظر من این یک دره وحشتناکی است، این یک مغالطه هست، ما را هیچ وقت به آن ضرورت موضوع شناسی نخواهد رساند. به نظر می‌رسد که، حداقل به نظر من می‌رسد که اگر راهی باشد که ما را برساند به ضرورت موضوع شناسی، همین هست که موضوع علوم انسانی اسلام و علوم انسانی غیر اسلامی موضوعاً متفاوت است این‌ها دو پدیدهٔ مختلفند، اینها بحث دربارهٔ دو پدیدهٔ مختلفند، یکسان نیست. خیلی متشکر.

آقای ساجدی: استدعا می‌کنم. با تشکر از جناب آقای واحدی، الان ساعت نه و بیست دقیقه کم هست، ۲۱ دقیقه مانده. بله، اجازه بفرمائید آقای درخشان هم صحبت می‌کنند، بعد در صورتی که فرصت بود در خدمت دوستان هستیم.

آقای س: [؟ ۲۹:۱۷]

آقای ساجدی: بله، اجازه بفرمائید، آقای بله تذکر را می‌شنویم، باشد!

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: ۱۶، ۱۶ را روشن کنید. تذکر نه در رابطه با صحبت آقای واحدی [؟]

آقای س: نه خب تذکر من دربارهٔ صحبت آقای واحدی است که یک توضیح کوچک می‌خواستم بدهم.

آقای ساجدی: بله، ببینید دوستان آقای درخشان در رابطه با جهت دار بودن علم صحبت می‌کنند و قاعدتاً ایشان پاسخ را به نحو مشروح خواهند گفت، نظرشان را یعنی در این ارتباط مفصل خواهند گفت. در صورتی که این مسئله باز صحبت شد و باز مسئله‌ای باقی ماند، دوستان هم در خدمتتان هستیم تا آن‌جایی که وقت اجازه می‌دهد و صحبت می‌کنیم.

آقای س: برای این که بهتر متوجه بشویم آقای درخشان لطف بفرمایند [؟ ۱۲:۳۰]

آقای ساجدی: بله، آقای درخشان می‌فرمایند شما بنشینید این‌جا تا جمعیت بیشتر ببینندتان، پیشنهاد بدی نیست.

آقای درخشان: ایشان همان جا نشسته بود، ما باید همین جا بنشینم.

آقای ساجدی: نه از این نظر که شما عدهٔ زیادی شما را نمی‌بینند، چون در خط طولی هستید.

آقای س: [؟]

آقای درخشان: چه فرقی می‌کند [؟]

آقای ساجدی: اشکال ندارد میکروفون کنار دست آقای نجابت را استفاده کنید.

آقای درخشان: نه راحت هستم.

آقای ساجدی: بله. شما بفرمائید آن جا آقای...

آقای درخشان: این وقت هم برای این تغییرات نیست دیگر خیلی تا بخواهند استفاده کنند.

آقای درخشان: اجاره می‌فرمایید؟

آقای ساجدی: استدعا می‌کنم.

آقای ساجدی: بله [۲۳:۳۱ ـ ۵۲:۳۰ قطع صوت]

آقای درخشان: «ربّ شرح لی صدری و یسرلی امری و احلل عقده من لسانی یفقهو قولی! رباه انزل [؟] رحمتک علی هذه الامه و علی امامه [؟] اللهم وقت ایل لخائنین [؟] بحقوق الجمیع المستضعفین فی الارض».

این نکته‌ای که شما اشاره فرمودید بیشترش خب به نظر می‌آید درست بود، الا این که فرمودید در مورد این که حتی اگر ربا و بهره برخی درست هم باشد در سیستم‌های سرمایه داری، به درد ما نمی‌خورد. آن‌جا یک مسئله‌ای مطرح شد که فکری که پشت آن بود، در خیلی دیگر از صحبت‌های شما منعکس می‌شد، ما سعی می‌کنیم آن قسمت را رویش کار کنیم این‌جا. این بحث برمی گردد به این که آیا اقتصاد علم است؟ و آن علمی بودن اقتصاد است که آن‌ها چماق کردند، و اگر ما حرفی بخواهیم بزنیم، آن‌ها با آن به ما حمله می‌کنند. مثلاً فرض بفرمائید این که، صحبت این است که فرض بفرمائید در اسلام ربا حرام است، یک موضوع شناس مسلمان

که متأسفانه این مطالعات اقتصادی اش برمبانی کفر استوار است، چگونه برخوردی می‌تواند به این مسئله داشته باشد؟ فوراً این سؤال را از خودش می‌کند که منظور از ربا چیست؟ اگر منظور بهره است که در کتاب‌هایی که در فرنگ دیده یا ترجمه اش را در فارسی دیده، بهره را بازده و پاداش سرمایه می‌دانند، همچنان که دستمزد را بازده و پاداش کار می‌دانند. و این بازده‌ها و پاداش‌های عوامل تولید است که منابع تولید را در جامعه به عادلانه و در بهترین شکل خودش توزیع می‌کند. آنوقت این از خودش این سؤال را می‌کند که مگر می‌شود بازده سرمایه یا بهره صفر باشد و چگونه است که دستمزد نمی‌تواند صفر باشد، چرا حالا باید بهره را حذف کرد ولی دستمزد را حذف نکرد؟ بعد به خودش می‌گوید نه، این با قوانین اقتصادی منافات دارد. برای این که این علم اقتصاد که به او می‌گوید مکانیسم‌های توزیع منابع در جهت تولید، وجود چنین متغیرهایی مثل نرخ بهره و دستمزدها است، آن وقت حذف بهره ـ در واقع ـ می‌شود به هم زدن قوانین اقتصادی و نهایتاً جز بحران و ورشکستگی اقتصادی چیزی را به دنبال نخواهد داشت. این است آن چه که از علم اقتصاد به موضوع شناس مسلمان ما آموخته شده. حالا در مقابل آیهٔ شریفه قرار می‌گیرد که حرمت ربا است؛ چاره‌ای نیست جز تفسیر و تغییر و شکل سازی و اینها که همه با آن آشنائیم، مخصوصاً این روزها ملاحظه می‌کنیم. سؤال ما این است حالا، چیست که باعث شده موضوع شناسی متعهد ما مبادرت به قالب سازی و صورت شرعی دادن‌ها بکند؟ آیا آموخته‌های اقتصادی اش و قوانین اقتصادی و علم اقتصاد نیست که به او القاء کرده ایم موضوع را؟ و در تحلیل آخر موضوع شناس متعهد ما به قوانین اقتصادی متسخرجه از کتاب‌های فرنگی اش بیشتر متعهد است تا به احکام اسلامی. در واقع این اقتصاددان، اقتصاددان غربی و یا شرقی را برتر از این فقیه می‌داند، چرا؟ چون می‌گوید آن‌ها علمی فکر می‌کنند، ولی این فقیه که علمی فکر نمی‌کند، این الهی فکر می‌کند، و اقتصاد علم است و کار اقتصاددان است. لذاست که در صورت بروز یک تغایری بین احکام اسلام و آن علوم، این احکام است که باید به دست فراموشی سپرده بشود نه آن قوانین اقتصاد، چرا؟ برای این که آن‌ها علمی هستند. حالا سؤال این است که چرا حالا اقتصاددان ما نمی‌آید تمام این قوانین لایزال و تغییرناپذیرش را به دور بریزد، تا بیاید یک اقتصادی برپا کند و یک روشی در درک اقتصاد به دست بدهد که نه تنها احتیاج به آن تفسیرها نداشته باشد، بلکه فقها هم همه، آن را با احکام الهی سازگار ببینند؟ دو راه برای این‌کار وجود دارد: یکی این که اقتصاددانان و متفکرین اجتماعی ما هم مثل همان سربازان اسلام باشند در جبهه‌ها که از همه چیز می‌گذرند برای اسلام؛ یعنی این‌ها هم بیایند بگویند خیلی خوب، ما این قوانین را فراموش می‌کنیم و اسلام را می‌آوریم جلو. یک راه دیگرش این است که نه خب، بیایند فکر کنند که ببینند چرا آن شده علمی؟ و علت این که آن‌ها گفتند علمی است چیست، راه دوم ساده تر است، حالا ما در اینجا راه دوم شروع می‌کنیم. چرا می‌گویند علمی است حالا؟ اگر چیزی علمی باشد، امروزه این تصوری که ما داریم از دانسته هامان در آن‌جا، این است که اگر چیزی علمی باشد، به این معنی است که درست است. یا آن‌ها که می‌خواهند خیلی دقیق یا علمی صحبت کنند می‌گویند

نظری که علمی باشد از هر نظر دیگری به حقیقت نزدیک تر است؛ و لهذا وقتی می‌گویند که اقتصاد علم است، منظورشان این است که مطالعات مربوط به مسائل و روابط اقتصادی که در خارج از ذهن ماست، در خارج از حیطهٔ عملکرد ما است، علمی بیان می‌شود، یعنی چه؟ یعنی آن‌گونه که هست تحلیل می‌شود، و نهایتاً بینش ما، ایدئولوژی ما، جهان بینی ما، فلسفهٔ ما در آن نقشی ندارد. آن وقت برای این که طرحشان جامع باشد، در کنار علم اقتصاد می‌آیند واژهٔ مکتب یا مذهب اقتصاد را هم عنوان می‌کنند. آنچه که باید و صلاح هست که باید باشد و این برپایهٔ علمی استوار نیست که برمبانی اخلاقی و قضاوتهای موضوع شناس، در ارزش‌ها استوار است. نکته‌ای هم که بارها و بارها تکرار می‌کنند، این است که این اصول علمی اقتصاد جدای از ارزش‌ها و بینش‌ها و فلسفه‌ها است. این علم اقتصاد حرکتی است صرفاً پاک و معصوم در کشف حقایق اقتصادی. حالا اگر سؤال کنیم چگونه می‌شود یک اقتصاددانی را جدای از بینش‌ها و قضاوت‌ها و راجع به ارزش‌ها و این‌ها تصور کرد؟ جواب می‌دهند اساساً طرح سؤالتان بی مورد است، آن چه مطرح است انسان و فلسفهٔ حاکم بر او نیست، مسئله این است که اقتصاددانی که مثلاً مخالف با وجود بیکاری در یک سیستم اجتماعی است، مع ذلک می‌تواند مشاور یک واحد بزرگ تولیدی بشود و طرح بدهد که چگونه کارگرها را اخراج کنید. در یک چنین موضعی این اقتصاددان صرفاً با استفاده از روش‌های علمی، می‌تواند که جدای از بینش خود به تحلیل عملکرد قوانین اقتصادی ناظر براخراج کارگرها، یعنی مثلاً مسائلی مثل تأثیر کم شدن حجم کار در سطح تولید و سود کارخانه و اینها بپردازد. با این که در قسمت‌ها را البته در قسمت‌های دیگر این موضوع صرفاً مخالفت ممکن است بکند به خاطر بینشش، ولی در همین موضوع ممکن است خودش را جدای از بینش احساس بکند و کاملاً علمی به قول آن‌ها فکر کند. این یک مغلطه هست، چرا؟ برای این که ارزش‌هایی که اقتصاددان به عنوان جهان بینی خودش پذیرفته، این در ارتباط نزدیک با این است که این متخصص چه هست؟ شرایط اشتغالش چیست؟ خودش کجا دارد کار می‌کند؟ درآمدش از کجا است؟ محیط کارش از کجا است؟ رابطه اش چیست؟ هدف از فعالیت اقتصادی و اجتماعی، جهت آن فعالیت‌ها چیست؟ و این سؤال‌ها همه طبیعتاً مطرح می‌شود، و منطقاً این امکان ندارد که کسی آگاهانه، کسی آگاهانه بر ضد و در جهت مخالف ارزش‌های انسانی خودش حرکت کند، چه این که همواره حرکت یک انسانی بنا به تعریفش در جهت ارزش‌های انسانی است. اجازه می‌خواهم که سریع‌تر رد شوم از این مسائل یک نتیجه گیری مختصر در اینجا می‌توانیم بکنیم که آن چه که از علمی بودن مراد دارند، در واقع قوانین اقتصادی موجود در کتاب‌های اقتصادی، اقتصادی است که بودن آن‌ها علمی است، چرا علمی است؟ برای این که می‌گویند این قوانین اقتصادی در چنین چارچوب علمی به دست آمده. بعد به ما ممکن است بگویند اقتصاد اسلام چیست؟ اگر قوانین اقتصاد اسلام جز به این روش به دست آمده؛ یعنی جز به روش علمی به دست می‌آید، یا به دست خواهد آمد، که آن وقت علمی نیست. اگر با روش علمی بخواهد به دست بیاید، که جز قوانین موجود در کتابهای اقتصاد علمی چیز دیگر نمی‌تواند باشد. لهذا یا این که اقتصاد اسلام هم همان

قوانین اقتصادی مکتب‌های غربی و شرقی است، یا این که هرچه باشد آن وقت دیگر علمی نیست. اینجا است که اقتصاددان مسلمان متعهد به اقتصادهای کفر، این سؤال ممکن است بکند که چگونه می‌توان قوانین اقتصادی مغایر مثلاً با اقتصاد کینز و ساموئلسون و فیلیپ من و این‌ها را بیان کند؛ چون در این صورت اگر این اقتصاددان مسلمان بخواهد قوانینی برخلاف نظر آن‌ها اجرا بکند یا به دست بدهد، در آن صورت آن‌ها علمی نخواهند بود. البته اگر این اقتصاددان ما بیشتر با مسائل علمی به قول آن‌ها آشنا باشد، می‌داند که اقتصاد مارکس و کینز بیشتر با معیارهای علمی مطابقت دارد؛ یعنی بیشتر علمی است، آن وقت ممکن است که خیلی ناراحت هم بشود که اگر نظراتش با اقتصاد مارکس فرق کند، چون آن‌ها علمی تر هستند به مفهوم می‌خواهم سریع رد شوم به بحث برای گروه برسیم. نکته‌ای که اقتصادانان غربی خیلی روی آن تأکید می‌کنند، این هست که این امکان وجود دارد همیشه که شیوه فکر خاصی، یک بینش و یک فلسفهٔ خاصی در قوانین اقتصادی و علم اقتصاد نفوذ کند، این همیشه امکان هست. منتهی نکته‌ای که آن‌ها می‌گویند این است که ماهیت علمی بودن آن قوانین اقتصادی بعد از مدتی آن شیوه فکر و آن بینش و آن فلسفهٔ خاص را ترد می‌کند. برای این که در قوانین علمی جایی برای افکار غیر علمی نیست. چگونه این را اثبات می‌کنند؟ می‌گویند وقایع و حقایق اقتصادی نهایتاً خواهند گفت که آن شیوه فکر و فلسفه غلط است و باید طرد بشود. مثلاً کینز عقیده داشت که بحران‌های اقتصادی اجتناب ناپذیر است و لذا دولت باید در جهت هدایت و کنترل اقتصاد وارد صحنه بشود، پس بنابراین آن‌جا کلمهٔ باید را می‌آورد. فیلیپ من ـ اقتصاددان آمریکایی ـ می‌گوید که اساس گرفتاری‌های معاصر اقتصادی، مخصوصاً تورم و بیکاری و این‌ها همه ناشی از دخالت دولت است و دولت باید دخالت نکند. هردوتاشان با همان روش علمی عمل می‌کنند از منطق و آمار و ریاضیات و این‌ها استفاده می‌کنند، معذلک این که کدام نظر صحیح است، این‌ها می‌گویند در عمل معین می‌شود و عملکرد اقتصادی است که به آقای فریدمن یا جناب مرحوم کینز درس لازم را می‌دهد. و نهایتاً این که قوانین اقتصادی و عملکرد اقتصادی جدا از بینش و فلسفه عمل می‌کند. شما اگر خیلی زحمت بکشی، بینشی هم به اقتصاد بدهید، عملکرد اقتصادی در زمان، خودش این بینش را طرد می‌کند، می‌گوید نه آن بینش غلط بود، آن چیزی که هست باید بشود. این که مثلاً در عرض صد سال آینده می‌گویند معلوم می‌شود که کینز درست می‌گفت یا مثلاً فریدمن درست می‌گفت. یا در مورد همین مسئلهٔ تحریک ربا، این‌ها می‌گویند که این امر لزوماً یک مسئلهٔ اعتقادی است، این مسئله حاصل بینش اسلامی شما است، در قرآن مجید که خداوند سبحان از روش علمی استفاده نکرده که، که ربا را تحریم کند؛ لذا اگر تحریک ربا را شما می‌خواهید به یک سیستمی که این قوانینش علمی بدست می‌آید تحمیل بکنید، اشکال ندارد تحمیل بکنید، ولی در کوتاه مدت هم خب، ممکن است مسئله‌ای بوجود نیاید، ولی در بلند مدت این واقعیت‌ها و این عملکردهای اقتصادی است که به صورت بحران‌های تورم و بیکاری و کم رشدی و این‌ها به شما خواهند گفت که این امر امکان ندارد و باید ربا را قبول کنید، یا اگر رویتان نمی‌شود، باید به، باید به اسم

دیگری آن را قبول بکنید. به هرحال می‌گویند ربا باید به یک گونه‌ای وارد سیستم بشود، که در عملکرد قوانین علمی سیستم تغییری به وجود نیارود. این مهم نیست شکل حکومت چیست؟ آیا حکومت اسلامی است؟ جمهوری خلق مسلمان است؟ جمهوری دموکراتیک است؟ هرچه که هست. تورم مکانیسم خاص خودش را دارد، این‌ها این را می‌گویند، می‌گویند تورم مکانیسم علمی دارد. همان‌گونه که در جهان کاغذ اگر آتش بزنید، این خواهد سوخت؛ همان‌گونه هم سرمایه گذاری و رابطه اش با تولید از علمی بودن خودش خارج نمی‌شود؛ همان‌گونه که حجم پول در گردش با سطح قیمت‌ها هموار است در یک رابطهٔ معینی است، جدا از این که حکومت چیست؟ شیوه بینش چیست؟ لذا هر تحمیل عقیده‌ای از بالا به این قوانین معصوم و پاک چون نمی‌تواند تغییر در علمی بودن روابط بین آن‌ها ایجاد کند، جز بحران چیزی را به دنبال نخواهد داشت و آن وقت به ما می‌گویند که سرانجام حکومت و دستگاه رهبریتان است که باید از مسائل و عملکردهای اقتصادی بیاموزد و در بینش‌های خودش تغییر بدهد. پس ببینید، این نکته‌ای که شما می‌گوئید علمی است، پیامدهایش را من خواستم فقط عرض بکنم، که ما به این‌جاها خواهیم رسید، الان ممکن است شما اعلام بفرمائید که ربا حتی هم اگر درست باشد به درد ما نمی‌خورد، نه! صحبت به این‌جا خواهد کشید یک روزی که می‌گویند که باید بینش هایتان را عوض بکنید و الا یا بینش هایتان را عوض نکنید، عملکرد این اقتصاد درست و علمی آن بینش‌های شما را طرد می‌کند. اجازه، من وقتم تمام شده، اجازه بدهید برای دو سه دقیقه یک نتیجه گیری بکنیم.

آقای ساجدی: بله، البته الان نه و دو دقیقه کم هست، حدود هیجده دقیقه صحبت فرمودید، می‌توانید تا نیم ساعت هم صحبت کنید که ما جلسه را تا نه و نیم تمام کنیم.

آقای درخشان: درست است. فعلاً که این معلومات ما گم شده، باید برگردیم پیدایش بکنیم.

آقای درخشان: بله، وقت هم برای پیدا کردن معلوماتتان دارید.

آقای درخشان: بله، [پرش صوت ۴۹:۲۹] این است که، نکتهٔ دیگری که اشاره فرمودید این است که ممکن است اقتصاد علمی غرب مثلاً راجع به تئوری تورم و این‌ها یک حرف درستی بزنند.

آقای ساجدی: برادرها استدعا می‌کنم...

آقای درخشان: ولی این ممکن است کافی نباشد برای ما.

آقای ساجدی: جناب آقای نجفی محبت بفرمائید.

آقای درخشان: یا مثلاً ممکن است اقتصاد کینز درست گفته راجع به حجم پول در گردش و سطح قیمت ها، البته ببخشید فریدمن، این درست گفته ولی کفایت نمی‌کند ما به مسائل دیگر هم احتیاج داریم. صحبت این نیست که آن چه حدی از واقعیت‌ها را بیان می‌کند، اقتصاد کینز، صحبت این است که آیا می‌تواند حقایق را بیان کند یا نه؟ امروزه هرکسی که فارغ التحصیل اقتصاد است، بدون تردید، آن‌ها یی که خودمان در این‌جا نشستیم، اگر بپرسیم اقتصادی که ما خواندیم آیا واقعاً می‌گوید به ما تورم چیست؟ تورم را می‌تواند در سطح کلی

خودش بیان کند؟ می‌گویند نه، قسمتی اش را بیان می‌کند. بعد هم می‌گوئیم چرا این‌گونه می‌بینـد؟ خـب، واقعـاً همین‌گونه است، مسائل این قدر پیچیده است که نمی‌شود همه اش، بیان کرد. باید جزء جزءاش کرد، مثلاً تورم ریشه‌های روانی دارد، ریشه‌های اجتماعی دارد، ریشه‌های چه دارد، سیاسی دارد، این‌ها ما که همه را نمی‌تـوانیم بیان کنیم، ما اقتصادی اش «بیان می‌کنیم، تازه اقتصادی اش هم نمی‌توانیم بیان کنیم، جزئی اش را بیان می‌کنـیم. مثلاً می‌آئیم می‌گوئیم حجم پول مثلاً با قیمت‌ها در ارتباط اسـت، خیلـی هـم زحمـت بکشـیم در ارتبـاط غیـر از حجم پول، مثلاً یک چیزهایی، دو سه تا متغیر دیگر را هم می‌آوریـد، بعـد آن وقـت خیلـی هـم زحمـت اسـت، تستش کنیم و این‌ها ببینیم آیا می‌شود از آن چند تا متغیر و مثلاً سه، چهارتاش کرد، بعد با مسائل اکونومتریکس و این‌ها برمی خوریم، می‌گوئیم نه دیگر زیادی است، مشکل می‌شود، همان دو تا را اکتفا کنیم. خب، سؤال این نیست که ما به همین قدر اکتفا کردیم، سؤال این است که آیا می‌توانیم جلوتر برویم یا نه؟ جواب این است کـه نمی‌توانیم، چرا؟ برای این که روش برخورد این اقتصاد است که به ما می‌گوید چه را می‌توانید استفاده کنید، نـه اینکه چه را استفاده بکنید برای این که مرحلهٔ اول تحقیقتان باشد می‌گوید جز این نمی‌توانید ببینید. اقتصاد کینـز و اقتصاد ساموئل سون ـ از تورم جز این نمی‌تواند ببیند. این نیست که مـثلاً ـ فـرض بفرمائیـد کـه ـ بینشـش تـأثیر می‌کند، بینش تأثیر دارد، نهایتاً ولی غیر از آن متدش متد، تحقیق ناشی از این بینش است و لهـذا متـدی است که نمی‌تواند به حقیقت برسد، این نکته را من خیلی می‌خواهم توجه بکنید. متدی که ناشی از بینش خاصی است، قدرت رسیدن به واقعیت را اصلاً ندارد، نه این که شما حالا مثلاً فریدمن ایـن، تـورم تعریـف کـرده، شـما زحمت بکشید جامع تر بیان کنید. امکان ندارد با آن روشی که حاصل آن بینش است، این موضوع را ـ انشـاء الله ـ به آن می‌رسیم که چگونه این امر هست. این یک قسمت از این امر را، البته موضوعی که می‌گویم خب، یـک کمی چند بعدی است، سعی می‌کنیم فقط یک بعدش را بیان کنیم. این هست که این سیستم به طور کلی چگونه خودش را توجیه می‌کند؟ چگونه است که این اقتصاددان‌ها توجیه شده اند؟ توجیه این سیستم خـارج از سیسـتم نیست، توجیه مکانیسم اقتصاد غرب خارج از سیستم غرب نیسـت بـه گونـه‌ای اسـت کـه روش بررسـی خـودش توجیه می‌کند که من بهترینم، چرا؟ برای این‌که می‌گوید علمی هستم. و علمی هم هستم، یعنـی درسـت هسـتم. حالا اگر، حالا اگر در این روش علمی هر اتفاقی بیافتد، آن‌جا شما نمی‌توانید بگوئید این با عدالت منافات دارد؛ چون عدالت تعریفش می‌شود آن چیزی که علمی است، همه چیز به این برمی گردد که آن قوانین علمی هستند، حتی توجیه ـ در واقع ـ اخلاقی سیستم، توجیه اخلاقی سیستم باز به علمی بـودن سیستمشـان برمـی گردانند. ایـن است که خیلی از این نظر به نظر می‌آید متد جالبی است، به خاطر این است که همه یک کمی مردد هسـتند کـه این‌ها را طرح کنند؛ چون حتی عدالت حاکم بر سیستم ناشی از قوانین علمی سیسـتم اسـت، یـک سیسـتم کـاملاً بسته است. علمی بودن، صحیح بودن را توجیه می‌کند؛ صحیح بـودن و عادلانـه بـودن براسـاس ایـن کـه سیسـتم علمی اسـت، توجیـه مـی‌شـود. مثـالی مـی‌زنـیم: یـک مـوقعی مطـرح بـود در مـثلاً بیسـت، سـی سـال پـیش، آن

مارژینالیست‌ها و این، صحبت از این می‌کردند که کار و سرمایه وقتی که در تولید وارد می‌شود، به اندازه‌ای که به تولید اضافه می‌کنند سهم می‌برند؛ یعنی هر چه قدر که سرمایه به تولید خدمت کرد، همان قدر هم سهمش است و هرچه قدر که کار به تولید خدمت کرد، همان قدر هم سهمش است؛ لهذا دستمزدها و بهره‌ها تعیین می‌شود. بعد می‌گفتند این سیستم توزیع، عادلانه است. امروزه ما مطلقا در کتابهای اقتصادی این کلمه را نمی‌بینیم، کلمهٔ عادلانه را مطلقا نمی‌بینیم؛ چون می‌گویند عادلانه که از داخل سیستم تعریف نمی‌شود، چیزی است که خارج از سیستم تعریف می‌شود به سیستم شما اضافه اش می‌کنید و این منافات دارد بینش حاکم بر مکاتب اقتصادی کفر؛ چون آن وقت خیلی پایشان می‌لنگد، وضعشان خراب می‌شود. این‌ها می‌خواهند عدالت سیستم را از داخل سیستم توجیه کنند نه از خارج. به خاطر این است که امروزه صحبت از عادلانه بودن سیستم‌های توزیعی اصلاً نیست، صحبت از این است که این سیستم به طور افیشن، به طور کارا کار می‌کند یا نه؟ امروز ما صحبت از آن چیزهایی داریم به نام مثلاً پیر تو پتیمالیتو [؟] همهٔ آن‌ها یی که اقتصاد خواندند وارد هستند، که می‌گویند توزیع و تولید این‌ها همه در یک حد اپتیمال هستند، آن حد اپتیمال چیست؟ آن حدی است که سیستم تعیین می‌کند برای شما، عملکرد تعیین می‌کند برای شما و آن بهترین است. و چون سیستم، و چون بهترین است، پس سیستم صحیح است. همه یک حالت [؟ ۵۵:۵۱] کاملاً یک سفسطه هست در نهایت. مسئلهٔ توزیع را می‌آورند پشت سر مسئلهٔ کارایی قرارش می‌دهند، و بعد یک کمی که جلوتر بروی، می‌بینید این براساس این است که این فرد آزاد است، براساس آزادی و لیبرالیسم عمل می‌کند، چگونه؟ می‌گویند این که ثروتمند است، قبلاً پس اندازه کرده، نرفته ولخرجی کند و این ها، پس انداز کرده پس انداز سرمایه گذاری شده، چه، چه که ثروتمند شد، آن هم که فقیر است، اشکالی ندارد، می‌تواند ثروتمند بشود، برای این که مطابق قوانین اگر کار بکند، پس انداز بکند و پس اندازش را در بانکی بگذارد که بهترین نرخ بهره را می‌دهند. فکر کند، عقلائی فکر کند، از پول خودش می‌تواند ثروت بیاندوزد، تراکم کند. به خاطر این که در یک کارخانهٔ غربی می‌گویند که اگر کارگر خوب کار کند آن سرانجام می‌شود مدیر کل یا می‌شود مثلاً رئیس کارخانه. فقیر، ثروتمند می‌تواند بشود، ثروتمند هم که ثروتمند شده برای این که عقلائی فکر کرده. پس اساس می‌آید روی فردی که می‌تواند عقلائی فکر کند، عقلائی فکر کردن یعنی مثل سیستم عمل کند، مثل قوانین سرمایه داری عمل کند، چون قوانین سرمایه داری علمی است، پس عمل فرد عقلائی است اگر منطبق باشد با آن قوانین. این دو تا قضیه که درست شد، خود سیستم عادلانه است به مفهومی، چرا؟ برای این که در بهترین صورتش کار می‌کند چرا در بهترین صورت کار می‌کند؟ برای این که با قوانین علمی منافات ندارد. حالا که منافات ندارد، پس دو مرتبه در بهترین صورت کار می‌کند، این است که می‌گویند سیستم اپتیمال دارد عمل می‌کند. و در یک کلمه ـ خیلی معذرت می‌خواهم ـ یک دو دقیقه دیگر هم وقتتان می‌گیرم ـ در یک کلمه تئوری‌های اقتصادی مثل همه چیز ناشی از جهان بینی است، یک نوع شکل دادن و دیدن مسائل اقتصادی است. در این بینش آنچه

که مهم هست فرد است، و بعد می‌گویند این فرد می‌تواند مستقلاً عمل کند جدای از این که چه بر او تحمیل است، می‌تواند مستقلاً عقلائی عمل بکند؛ یعنی بهترین تصمیم را بگیرد. بهترین تصمیم برمی گردد به قوانین اقتصادیشان که علمی بودنش است. این است که می‌گویند یک فرد آزاد است و فلسفهٔ لیبرالیسم اقتصادی ناشی می‌شود در این‌جا. بنابراین با این مسئله‌ای که اساس برعلمی بودن قوانین است، نه تنها خود قوانین توجیه علمی می‌شوند، بلکه توجیه اخلاقی هم می‌شوند، و فرد در این‌جا به صورت فردی که آزاد و مستقل از این سیستم می‌تواند عمل بکند، تصور می‌شود و به او می‌گویند اگر می‌خواهید تطبیق بدهی خودت با سیستم علمی، تطبیق بده، ثروتمند هم می‌شوی. نمی‌خواهی، خب، این تصمیم خودت است. به او می‌گویند اگر تو با سیستم مخالفی ـ به خاطر این است که ارزش ها، به خاطر ارزش‌ها و بینش هایت است که مخالفی. اگر تو با سیستم اقتصاد سرمایه داری یا اقتصاد مارکسیستی مخالفت می‌کنی، به خاطر آن بینش هایت است، به خاطر ارزش هایت است. این ارزش‌ها و بینش‌ها که جایی در علم ندارد، این ارزش‌ها و بینش‌ها جایی در اقتصاد ندارد، جایی در قوانین اقتصادی ندارد؛ چون قوانین اقتصادی علمی هستند، بینش‌های تو که علمی نیستند. وقتی که این را به فرد گفتند، خب، این هم می‌گوید راست می‌گوید. بعد به او می‌گویند: تو با واقعیت‌ها سرانجام روبرو خواهی شد، واقعیت‌ها چیست؟ آن چیزی است که قوانین اقتصادی تعیین می‌کند، چون آن‌ها علمی هستند. لهذا می‌گویند که شما باید بروید آن ارزش هایت را دور بریزی، بعد بیایی تطبیق بدهی خودت با این قوانین علمی. اگر می‌خواهی به قول سر سختی کنی، ارزش هایت را تغییر ندهی، زمان به تو خواهد آموخت که باید ارزشهایت را تغییر بدهی؛ چون این قوانین علمی هستند که عمل می‌کنند و به تو خواهند آموخت. اگر هم خیلی پافشاری کنیم، می‌گوئیم پس اخلاقیات و اینها چگونه می‌شود؟ می‌گویند این سیستم صحیح هست برای این که علمی است، بیا ببین اپتیمال دارد سیستم کار می‌کند. نرخ بهره اگر این باشد، دستمزد این باشد، بی کاری این باشد، کارگر این باشد، قیمت‌ها این باشد، این اپتیمال است. و اپتیمال است برای این که سیستم صحیح هست، سیستم صحیح هست برای این که علمی است.ای فرد تو اگر ناراضی هستی ارزش هایت عوض کن. همین تعبیرها را در اقتصاد خودمان هم کم و بیش می‌بینیم. بعضی از فقهای ما دارند مرتب می‌گویند این سیستم، اینجای آن اقتصاد اسلامی نیست، جوابی که به آن‌ها می‌دهند این است که این مطابقت در نمی‌کند با قوانین اقتصادی؛ یعنی به فقیه دارند یواشی می‌گویند که بینشت اگر بخواهی عوض کن، نمی‌خواهی هم یک‌گونه دیگر توجیه کن، این در نهایت همان است. والسلام علیکم و علی جمیع المسلمین.

آقای ساجدی: خیلی متشکر از لطفتان. بله، عرض کنم که ساعت نه و ده دقیقه است، از آن طرف هم، بله باشد! ـ یک پیشنهاد هم رسیده برای این که چون ممکن هست سؤالات برای علاقمندان بسیار زیاد باشد، از این نظر پاسخ به سؤالات را بگذارید به بعد از ده و نیم. بعد از ده و نیم من خدمتتان عرض کردم، اگر که ده و نیم تا دوازده را تغییر بدهیم برای مسئله سؤالات، عملاً یک مقدار برنامه هایمان دیگر به هم نمی‌خورد؛ یعنی جلسهٔ

مشترک نخواهیم داشت، جلسه مشترک که نداشته باشیم، جلسهٔ واحد نمی‌توانیم داشته باشیم. اگر وقت اول ظهر را به جلسهٔ مشترک بگذاریم، موجب می‌شود که دو تا جلسهٔ مشترک پشت هم انجام بشود و دوستان خسته بشوند، مطلبی هم برای جلسهٔ مشترک دوم که آقای حسینی هستند نباشد، یا مطلب‌ها به شکل خوبی هدایت نشود، از این نظر [شروع صوت ۶۰۱] اگر یک جلسه با آقای حسینی داشته باشیم و این بحث فلسفهٔ دلالتمان هم به جایی برسد، باید از ده و نیم جلسهٔ مشترک را داشته باشیم. اما در رابطه با، الان تا نه و نیم که وقت معمولی‌مان بوده می‌توانیم بنشینیم و فرصت داریم. اما برای دوستانی که، اگر اصراری باشد که حتماً باز روی سؤالات صحبت بشود، برای آن‌ها یی که علاقمند هستند، مایلند در جلسه بمانند، می‌توانند تشریف داشته باشند تا ده نهایتاً پاسخ به سؤالات و این مسائل را ادامه بدهیم. ده تا ده و نیم استراحت مجدداً ده و نیم تا دوازده هم.

آقای ساجدی: بله، هرکدام از برادرها هم که تمایلی نداشته باشند که در جلسه بمانند، یا خسته باشند، فردی داشته باشند، به هرحال عذر شرعی یا عرفی داشته باشند، می‌توانند از جلسه بیرون بروند، و به هرحال لزومی نیست که حتماً در خدمت عزیزان باشیم. برادرانی که وقت گرفتند با اجازه تان پس من شروع می‌کنم صحبت را، یعنی نوبت دادن را و [] بله باشد، اجازه بدهید که سایر برادرها صحبت کنند، بعد نوع شما. آقای محمدزاده پنج را روشن بفرمائید.

آقای محمدزاده: بسم الله الرحمن الرحیم، در طول این بحث‌هایی که ما داشتیم گاهی اوقات لغاتی به کاربرده می‌شود و بعد بدون توجه به این که وقتی ما آن لغات را از نظر علمی مطرح می‌کنیم و به معنای دقیق خودش مطرح می‌کنیم، این‌ها را مورد حمله قرار می‌دهیم. اگر بخواهیم خوب به یک چیزی حمله بکنیم، باید واقعیت آن چیز همان‌گونه که هست ببینیم و حمله کنیم، نه این که یک تصور یا برداشت ذهنی و دورادور داشته باشیم و بعد براساس آن استنباطات حمله بکنیم به آن مسئله. از جمله لغاتی که این‌جا مطرح می‌شود رفتار انسانی هست و بعد علوم انسانی که در غرب هست و براساس آن، رفتار انسان غربی است. در این‌جا تا الآن من ندیدم جایی این عنوان بشود که رفتار انسانی ناشی از چیست؟ این رفتار انسانی که، که برمبنای آن علوم انسانی شکل می‌گیرد، این منشأش کجا است؟ آیا رفتار انسانی ناشی فقط از ایدئولوژی است؟ رفتار انسانی نتیجهٔ اجتماعی دارد؟ نتیجهٔ روانشناسی دارد؟ نتیجهٔ بیولوژیکی دارد؟ کدامش است؟ و بعد براساس یک استنباطی که ما داریم که فکر می‌کنیم که علوم انسانی براساس رفتار انسانی در غرب، در خود غرب شکل می‌گیرد، برآن اساس می‌گوئیم پس آن علوم انسانی فقط به درد غرب می‌خورد و نمی‌شود جای دیگر از آن استفاده کرد. آیا واقعاً همین‌گونه است؟ آیا در خود غرب رفتار انسانی براساس رفتار فرد غربی مطالعه می‌شود؟ یا رفتار انسانی و آن چه که در علوم انسانی براساس ذات و فطرت اصیل انسان مطالعه و تحقیق می‌شود، از آن‌ها استفاده می‌شود و بعد انسان غربی را به آن رفتار وادار می‌کند؛ یعنی از این طرف، قضیه هست یا از آن طرف؟ مثلاً در جامعه شناسی، آیا برای مسائل جامعه شناسی غربی، می‌روند جامعه شناسی غربی را مطالعه می‌کنند؟ تا آن‌جایی که شاید شما مطالعه داشته

باشید، می‌بینید که نه! بیشتر برای قبایلی که اولیه هستند و بعد می‌شود گفت که نه غربی، نه شرقی، شاید هیچ اصول حاکمی بران‌ها نیست از این‌ها استفاده می‌کنند که آن اصول فطرتی و ذاتی را در آن‌جا کشف کنند. یا در روانشناسی، که اخیراً الان مثلاً فرض کنید شما در کشورهای غربی وقتی مطالعه می‌کنید، بیشتر برای این که انسان غربی مورد مطالعه قرار بگیرد، انسان شرقی مورد مطالعه قرار می‌گیرد از نظر روانشناسی که شناخته بشود و زوایایش شناخته بشود و بعد مورد استفاده قرار بگیرد. آیا ما می‌توانیم بگوئیم که این علوم انسانی غربی است؛ ناشی از انسانی غربی است؟ بنابراین وقتی ما از علوم انسانی صحبت می‌کنیم، عبارت از آن خصوصیات مشترکی که در کلیهٔ انسان‌ها از نظر زندگی اجتماعی؛ و اگر از بعد روانشناسی مطالعه می‌کنیم، آن خصوصیات مشترکی که در تمام انسان‌ها از نظر روانشناسی وجود دارد، و این‌ها به آن سنت‌ها و آن مسائل دستیابی پیدا می‌کنند. اما این که چگونه استفاده بکنند، این تفاوت می‌کند. در جامعهٔ خودشان به یک شکل از آن استفاده می‌کنند، در جامعه‌های شرقی به شکل دیگر. پس در علوم انسانی هم مثل علوم طبیعی، وقتی می‌گوئیم علوم به این مفهوم است یک سلسله مسائل اساسی و زیربنای مشترک وجود دارد و براین اساس هست که اصولاً ما در اسلام مسائل اقتصادی‌مان و نظریات اقتصادی‌مان در طول ادوار تاریخ فرق نمی‌کند، چرا فرق نمی‌کند؟ برای این‌که براساس یک رفتارهای انسانی مبتنی برسنت‌های خداوندی است که در انسان وجود دارد. حالا آن‌ها موفق شدند، علم امروز موفق نشده هنوز این مسئله را کشف کند و بنابراین برنامه‌های اقتصادی متغیر می‌ریزند در هر دوره، و نتایجش را می‌بینند، این متفاوت است؛ یعنی اگر ما حتی معتقد نباشیم که در علوم انسانی یک سلسله روابط علمی ثابت و لایتغیر وجود دارد، چگونه می‌توانیم توجیه کنیم قوانین اقتصادی ثابت و لایتغیر اسلامی را؟ این از یک طرف قضیه که ما باید به مسئله نگاه کنیم.

مسئلهٔ دوم این که مثلاً فرض کنیم در قسمت روانشناسی، ما اصول موضوعه صحبت می‌کردیم که بحثی که بود این بود که اگر اصولی، اصول باشد ثابت و لایتغیر باید باشد. مسائلی که در مکتب‌های دیگر مطرح هست و به اینجا کشیده، برای این که آن اصول، اصول ثابت و حاکم نیست؛ یعنی آن اصول براساس، حتی از نظر علمی که بخواهیم به کار ببریم، براساس آن زوایا و آن نکات حساس ساخت انسانی که رفتارهای متناسبی را در هر مرحله نشان می‌دهد برآن مبنا استوار نیست. این‌ها اصول نیست، فرضیاتی است که بعد عده‌ای گفتند براساس همان فرضیات و آن مسائل هم می‌شود مثلاً اصول موضوعه برای یک علم دیگر کشف کرد، ولی آیا واقعاً اصول است؟ پس بنابراین مسائلی که ما به عنوان علوم انسانی مطرح می‌کنیم این من این را نکته را می‌خواهم اشاره بکنم...

آقای ساجدی: بله یک مقدار خلاصه به هرحال.

آقای محمدزاده: که برعکس آن چه که تصور می‌شود، در علوم انسانی غربی هم شما وقتی مطالعه می‌کنید شناخت انسانی و برداشت انسانی از دید مذهبی هست و در آن‌جا یک مکتبی هست که از این سیر دفاع می‌کند

و دنبالش می‌رود. مسائل علمی دیگر هم در کنارش مطرح هست. اما آن‌چه که هست، کشف، الان کشف آن حقایق و ضوابط است، اما براساس کشف آن ضوابط دقیق و سنت‌هایی که در انسان است، سیستم غربی که در نهایت ما باید بگوئیم ملت آمریکا هم به استضعاف کشیده شده، به استضعاف شاید حالا از نظر اقتصادی نه، به استضعاف کشیده شده، آن‌ها هم مستضعفند. چگونه مستضعف شدند؟ برای این که آن زوایای انسانی را این‌ها از نظر علمی در جهت غیر صحیح، از آن استفاده کردند، همان‌گونه که در غرب استفاده کردند. اما این که آیا آن‌ها براساس این بینش است؟ این زیر سؤال است، که این علوم نه این که مطالعهٔ انسان‌های غربی است، نه.

آقای ساجدی: خیلی متشکرم.

آقای س: [؟ ۱۰:۳۵]

آقای ساجدی: عرض کنم که برادرها اگر محبت بفرمایند، و یک‌گونه که، یعنی زیاد طولانی نشود که برسد به دوستان دیگر هم ممنون می‌شوم. ۱۶ را روشن کنید آقای صدرایی.

آقای صدرایی: بسم الله الرحمن الرحیم، من یک اعتراض داشتم،

آقای ساجدی: بفرمائید.

آقای صدرایی: نسبت به این که من یک مقدار گیج شدم امروز حالا واقعاً یا مسائل خارجی روی من اثر گذاشته یا این که واقعاً امروز یک‌گونه دیگر شدم، نمی‌دانم. این بود که در صحبت‌های دوستمان آقای واحدی، ایشان در دو قسمت دو چیز کاملاً متضاد گفتند؛ یعنی در قسمت اول گفتند که معتقد بودند که چون اصلاً ما هم آن، چون علم ـ به اصطلاح ـ جهت دار است، ما به علم اقتصاد اسلامی، جامع شناسی اسلامی، این چیزها احتیاج داریم. بعد در قسمت دومشان گفتند که اصلاً معتقد نیستند به این که علم جهت دار است. و بعد یک مثالی زدند، گفتند، مثال اسلحه را زدند که اصلاً این زیاد ربطی به موضوع نداشت که چون اسلحه ما داریم، مثلاً زمان شاه داشتیم، الان داشتیم، این مثلاً، آیا صرف داشتن این که شما هواپیما دارید، دانش ساختن هواپیما را هم دارید؟ و ایشان صحبت کاربرد علم را به کار بردند در قسمت دوم. و من اینجا اصلاً گیج شدم که به هر صورت شما یک، یک تعریفی از این علم برای ما بکنید، ببینیم که این علم بالاخره چیست؟ این علمی که من اینجا از صحبت‌های دوستمان آقای درخشان فهمیدم، این بود که علم را اگر اسمش بگذاریم فرآوردهٔ فکری بهتر خواهد بود. چون اگر علم قرار باشد، براین باشد که امروز یک چیزی را من براساس ذهنیات و تراوشات فکری خودم می‌گویم، می‌گویم این اسمش علم است، حالا یا فریدمن می‌گوید، یا کینز می‌گوید، بعد بگویم که خب، حالا چه، این درست است، مثلاً ده سال، بیست سال آینده نشان خواهد داد که این مثلاً کدامش صحیح است. این اصلاً اساسش علمی نیست. آن چیزی که اصلاً اقتصاد اینها می‌گویند که تا ما می‌خواهیم شروع به صحبت بکنیم، می‌گویند که شما اساس صحبت تان علمی نیست، این خودش هم غیر علمی است. آن‌ها اصلاً چیزی ندارند که به ما بگویند غیر علمی است. و من از این صحبت بود که ایشان صحبت دیگری فرمودند که گفتند که

متدی که ناشی از بینش خاصی است، قدرت رسیدن به حقیقت را ندارد. حالا یا منظورشان من نمی‌دانم این بود که، به این صورت می‌گفتند که قدرت رسیدن به واقعیت را ندارد، که آن‌ها واقعیت اقتصادی‌های خودشان می‌دانند که چه هست، و دلیل این هم که نمی‌توانند آن واقعیت‌های اقتصادی شان را حل بکنند، این است که اصلاً اقتصاد علم نیست. اقتصاد یک نوع هنر فکری است. همان چیزی که می‌گویند یک [؟ ۱۴:۳۲] فکری است. علم نیست، علمی است که یک فرآوردهٔ فکری است که شما می‌نشینید، براساس یک سری چیزهای اجتماعیتان می‌نشینید این را بنا می‌کنید، می‌گوئید این اسمش علم اقتصاد است. و اصلاً علوم انسانی علم نیست، علوم انسانی مرتباً در حال تغییر است. و این به خاطر این است که این جامعه به صورت یک متغیری است که شما مرتباً متغیر برای آن اضافه می‌کنید. که این به هرصورت، این‌جا من گیج شدم واقعاً که به هر صورت ما تعریف علم را چگونه باید بکنیم؟

آقای ساجدی: بله، عرض کنم، حالا دوستان یک مقدار اجازه بدهید ادامه بدهند، در آخر کار هم یک نوبت می‌دهیم به جناب آقای واحدی، یک نوبت هم جناب آقای درخشان که نظرشان را اجمالاً بفرمایند. دوستان هم هرکس خودش محور را جمع بندی کند. آقای سیف، ده را روشن بفرمائید.

آقای سیف: بسم الله الرحمن الرحیم، جناب واحدی آن‌چه که به نظر من رسید در رابطه با علوم انسانی، تکیه شان بر این بود چون موضوع علم روان شناسی غربی، یعنی موضوعی که روان شناسی غربی و جامعه شناسی و کلاً علوم انسانی دارند در غرب، متفاوت هست با جامعهٔ ما و این موجب اختلاف می‌شود و چون موضوع مختلف هست ما نمی‌توانیم استفاده کنیم. و از جهت دیگر ما می‌توانیم به عبارتی صریح بیانشان این بود، یعنی صریحش را بکنیم که انگیزه را جدا کنیم از آن علم؛ یعنی کاری نداشته باشیم حالا انگیزه اش چه بوده، نتیجه اش را استفاده کنیم. با توجه به این دو مطلب، من سؤال می‌کنم که اگر یک روانشناسی غربی بیاید در کشور، جامعه اسلامی روانشناسی بکند، موضوعاً جامعه اسلامی است، آیا روانشناسی که می‌کند، نتایجی که به دست می‌آورد، ما می‌توانیم از آن استفاده کنیم؟ و یا به عکس اگر یک [؟ ۱۶:۵۷] روانشناسی با اصولی که از اسلام گرفته به جامعه غربی برود، آیا نتایج او به درد غرب می‌خورد؟ این یک مطلب. و دیگر این که یک موقع استفادهٔ از علم در رابطه با جهت دار بودن علم. یک موقع ما استفاده از آن، خودمان یک سیستم داریم، خودمان یک علم ارائه می‌دهیم و بعد از نتایج علومی که در غرب و یا شرق بوده گزینش می‌کنیم و آن‌ها را از آن سیستم در می‌آوریم، در سیستم خودمان به عنوان یک مهره در جای دیگر از سیستم جا می‌دهیم. این‌جا اصلاً این مهره جایش، مفهومی که آن‌جا می‌داده و این‌جا می‌دهد کاملاً متفاوت است. نمی‌توانیم بگوئیم استفاده از آن کردیم، چرا که اصلاً به عبارتی استفاده کردیم. اما این استفاده خیلی متفاوت است با موقعی که ما بیائیم تمام سیستم آن‌ها را بپذیریم، بگوئیم علوم انسانی مثلاً یا علوم تجربی چه هستند؟ همین که می‌بینیم در علوم غرب، که اکتشافات سری تحقیقاتی که در غرب شده یا در شرق شده، بیاییم کل سیستم علمشان را بپذیریم. این فرق

دارد که ما خودمان یک سیستم علمی عین آن علم تجربی بنا کنیم بریک مبنایی، یا حداقل ادعایش داشته باشیم و بناهاش را چیده باشیم و گزینش کنیم از نتایج آن‌ها و جا بدهیم خودمان را. به نظر من این دو تا مطلب، این مطلب اخیر حل شد؟ یکی گزینش کردن در حالی که ما خودمان مبنا داریم و سیستم داریم و جا دادن یک مهره که جایگاهش در سیستم دیگر جای دیگر است و وقتی در سیستم‌ها می‌آید، مفهوم دیگر دارد، و موقعی که کلاً آن سیستم را ما عملاً داریم می‌پذیریم. وقتی کتاب فیزیک می‌گذارند جلویمان، این‌گونه نیست که انتخاب کرده باشیم. آخرین کتاب فیزیک که در به فرض واشنگتن تدریس می‌شده، یا نتایج تحقیقاتشان، می‌آئیم به عنوان کتاب فیزیک‌مان را سعی می‌کنیم بهترینش را پیدا کنیم و آخرین کتاب را ترجمه کنیم و بیاوریم در دانشگاه‌هایمان آن کتاب را. وقتی این گونه باشد، به معنی این که ما دنبال رو شدیم نه این که گزینش کردیم. متشکر.

آقای ساجدی: تشکر می‌کنم، دوستانی که می‌خواهند تشریف ببرند، از همان ۹ که عرض کردم، می‌توانند تشریف ببرند تا ما جلسه را بعد ادامه بدهیم.

آقای ساجدی: آقای ذوالفقارزاده، ۴ را روشن بفرمائید.

آقای ذوالفقارزاده: بسم الله الرحمن الرحیم، البته آن خلاصهٔ کلامی که آقای واحدی اشاره کردند، من در یک سطر اشاره کردم، و یک بار از دید خودشان نقد می‌کنم این را، که آن گفته‌هایی که خودشان کردند تناقض پیدا می‌کند؛ یک بار هم از دید مطالبی که تا حال در این جا یاد گرفتیم. مطلبی که ایشان اشاره کرد، محور بحثشان هم بود این بود که استفادهٔ از علم جهت دار است، پس علم جهت دار هست و این یک مغالطهٔ زایشی است، و نظر خودشان این بود که خود علم جهت دار نیست. البته این را از دید مطالبی که تا حال یاد گرفتیم، می‌خوا هیم یک دید خلاصه وار به آن بیندازیم و این‌ها، این که آیا این که ما می‌گوئیم خود علم جهت دار نیست، این یک شناخت استاتیکی از علم نیست؟ یعنی ما آمدیم علم را خارج از زمان و خارج از علت آن علم صحبت کردیم و در خود شناخت استاتیکی هم به این نتیجه رسیدیم که چون خالی از زمان است، چون خالی از علت است ما به یک نتیجه‌ای نمی‌توانیم برسیم؛ پس شناخت استاتیکی شناخت غلطی است، یا غلط هم نباشد حداقل این که ناقص است. این از دیدی که مطالبی که تا این‌جا صحبت شد. ولی آن مسئله‌ای که در رابطه با سیستم خودتان مطرح کردید، آیا علم را اگر بخواهیم مجرد بحث بکنیم، این مجرد آیا در داخل سیستم است یا در خارج سیستم است؟ یعنی آن سیستمی که اشاره کردیم و این ها، ما بالاخره محکوم به یک سیستم هستیم، در هرجا باشیم در یک چارچوبهٔ سیستم عمل می‌کنیم. وقتی شما گفتید که خود علم جهت دار نیست؛ یعنی علم را از سیستم خارج کردید، یعنی داخل سیستم نیست. در حالیکه ما بیائیم در خود شرق و غرب مطالعه بکنیم این ها، می‌بینیم که میلیاردها دلار خرج کردند، این آکادمی‌های تحقیقات علمی را درست کردند و پای آن پول خرج کردند. و الان هم که اینجا می‌بینید که در خود حکومت اسلامی، در پای این تحقیقات علمی،

علمی که البته ما نمی‌خواهیم بگوئیم، در این تحقیقات می‌خواهد خرج بشود، به خاطر این که جهت دار است. شما البته الان این تحقیقات علمی که در آمریکا کردند، آیا صرفاً آمریکا دلش سوخته بود که بیاید آکادمی‌های علمی را تشکیل بدهد و میلیاردها دلار هم پای آن خرج بکند، بگویند آقای دانشمندان بفرمائید تحقیقات علمی هم بکنید، بعد علم هم پیشرفت بکند، بعد بعد آپولو را هم درست بکنند بفرستند کرهٔ ماه و بعد سیارات دیگر، بعد همین تحقیقات علمی شد؟ یا نه، این تحقیقات علمی می‌دهد جزء زیر سیستم، ناگهان آپولو [؟]که درست می‌کنند، معلوم است که خب، چه استفاده‌هایی از آن می‌کنند. والسلام.

آقای ساجدی: تشکر می‌کنم. آقای زاهد، ۲۲ را روشن کنید.

آقای زاهد: بسم الله الرحمن الرحیم، مطالبی که من می‌خواستم عرض کنم در رابطه با مطالبی بود که برادرمان آقای محمدزاده فرمودند. اگر که تعریفی که ایشان فرمودند از علوم انسانی که فرمودند علم رفتار هست، بپذیریم، که تقریباً آخرین تعریفی هم هست که روانشناسی غرب عرضه می‌کند، خودشان فرمودند که ما منشأ رفتار را تعیین نکردیم.بعد در توضیحات بعدی فرمودند که علوم رفتاری غرب در حال مطالعهٔ اصول فطری رفتار هست. اشکالی که بنده به نظرم می‌رسد در همین جا هست؛ آن چه که غرب در حال مطالعه اش هست اصول فطری رفتار نیست، اصول غریزی و طبیعی رفتار هست؛ یعنی منشأهای غریزی و بعد طبیعی رفتار نه اصول فطری، با هم خیلی فرق می‌کند. اگر توجه بفرمائید خمیر مایهٔ روانشناسی غربی هنوز از فروید تغذیه می‌شود. آن چه که فروید منشأ رفتار قرار می‌دهد، همان غریزه‌ای است که طی رشد شخصیت در چهار مرحله‌ای که اسم می‌برد، تکامل پیدا می‌کند از مراحل ارال و عینال و [؟ ۲۵:۲۵] می‌گذرد. بنابراین داخل آن ـ به اصطلاح ـ تئوری‌های روانشناسی اجتماعیشان اگر باز دقت بفرمائید، روی مواردی که تکیه می‌کنند، نیازهای اولیه، ثانویه، نیازهای بعدی، این‌ها همه مُبتنی بر غرائض و طبیعت انسان است نه اصول فطری. حالا اگر که بیاییم به صورت دیگری باز براساس مطالبی که خودتان فرمودید، بگوئیم که رفتار انسان براساس همان ـ به اصطلاح ـ تئوری سیمبلیکن ترکشن بیائیم آن را تفسیر بکنیم، چیزی است که در فرهنگ انسانی آموخته می‌شود؛ یعنی براساس فرهنگ، ما رفتارهامان را یاد می‌گیریم که آن فرهنگ در البته علوم انسانی غربی مبتنی بر غریضه ـ به اصطلاح ـ تبیین می‌شود. این رفتارهای انسانی که عمدتاً در فرهنگ شکل می‌گیرد، اساس بینش و ایدئولوژی فرهنگی هست که ـ به اصطلاح ـ جهت و سوی آن رفتارها را مشخص می‌کند. باز اگر بیائیم داخل همان تئوریهای سیمبلیکن ترکشن، که بحث داشتیم دیشب در خدمتتان، می‌بینیم که عمدهٔ ـ به اصطلاح ـ تفاوتی که در رفتارهای مختلف فرهنگی ایجاد می‌شود، به خاطر همان عناصر فرهنگی است که در فرهنگ‌های مختلف شکل گرفته. آن چه که ظاهراً ما داریم ادعا می‌کنیم، گفته می‌شود که، یعنی مسلمان‌ها عمدتاً ادعا می‌کنند، گفته می‌شود که اگر ما فرهنگ بشری را براساس اصول اسلامی تدوین بکنیم، منظم بکنیم، مرتب بکنیم، آن وقت هست که اصول فطری ـ به اصطلاح ـ مراجعه دادیم انسان را. نه این که مطابق با اصول علوم اجتماعی غربی بیائیم فرهنگ‌های

مختلف را براساس نمودهای فرهنگشان که همان خمیر مایهٔ آن ـ به اصطلاح ـ تئوری ترکشن، نمودهای فرهنگی است که مورد مطالعه قرار می‌گیرد. نه این که ما بیائیم نمودهای فرهنگی فرهنگی‌های مختلف را مطالعه بکنیم و آن چه که در آن دیدیم تکرارپذیر بود، آن را اصل لایتغیر قرار بدهیم. اگر که ما معتقد به قوانین لایتغیر هستیم، قوانین لایتغیر اسلامی است نه قوانین لایتغیر علمی. آن چه که در اسلام به دست داده می‌شود، قوانینی است که از جانب خدا آمده و وحی است، نه تجربهٔ علمی به دست ما داده. این‌ها به نظر من خیلی با هم متفاوت است که ما وحی را اصل بگیریم و قوانین او را لایتغیر فرض بکنیم، یا این که علم را اصل بگیریم و قوانین آن را لایتغیر به حساب بیاوریم. علم در تعریفش تغییر نهفته، وحی در تعریفش لایتغیر بودن نهفته است. بنابراین به نظر من می‌آید که اگر توجه بشود به این که ما به دنبال اجرای قوانین لایتغیر وحی هستیم نه علم، و به دنبال ایجاد فرهنگی براساس قوانین وحی هستیم، در نتیجه تنظیم رفتارهای انسان براساس وحی، این به اشکالاتی را که شما فرمودید به طور کلی همه اش پاسخ داده می‌شود [۲۹:۲۸ ـ ۲۹:۵۸ قطع صوت]

آقای ساجدی: آقای نجابت صحبت می‌کنید؟

آقای نجابت: بسم الله الرحمن الرحیم، بله من یک تذکر، نه تذکری، مطلبی را تذکر مانند می‌خواستم عرض کنم و آن، این است که در هفتهٔ دوم اقتصاد مدت چهار یا پنج روز ظاهراً، تذکرم این است که واقعاً این بحث روبنایی هست. یعنی به خصوص با این نحوه اجرایش که مثال بزنیم، اگر قرار باشد مثال بزنیم خیلی روشن است یک عده مثال بزنند مثلاً علم جهت دار است به این دلیل، یک عده بگویند جهت ندارد به آن دلیل. من فکر می‌کنم در هفتهٔ دوم اقتصاد دقیقاً این مطلب زیربنایی مطرح شد. حالا ممکن است توجیه نشد، یا خوب منتقل نشد آن اشکال جلسه یا اشکال، به هرحال آن اشکال بوده حق است. اما مطلب این است که آنجا عنوان شد که شناخت محقق، شناخت کامل و صحیح محقق نمی‌شود، مگر این که ما باشیم از فلسفهٔ حاکم بر قوانین حرکت؛ اگر ما آن فلسفه را در اختیار نداشته باشیم شناختمان کامل نیست. حالا پیدایش یک علم، یا ارائه یک علم به عنوان علمی یا هر عنوان دیگری بخواهیم بگوئیم، آنجا باید تأیید بشود یا رد بشود؛ یعنی اگر شما مدعی هستید که این حرف صحیح است، یعنی تا ما فلسفهٔ حاکم بر، بر قوانین حرکت را، ماده را ندانیم، نمی‌توانیم یک رابطهٔ صحیح را بشناسیم، کاری به این که وجود دارد یا وجود ندارد، نداریم، که بشر می‌خواهد به کتاب بکشد بگوید این علم است، این غیر ممکن است، این دیگر این بحث ـ به اصطلاح ـ سالبهٔ به انتفاع موضوع است؛ یعنی موضوعیت پیدا نمی‌کند. اما اگر خواستیم روبنایی بحث کنیم به هرحال این بحث ادامه پیدا می‌کند، یک عده مدعی هستند این‌گونه است، آن گونه است و تمام در سطح جریان پیدا می‌کند. دقیقاً من باز تکرار می‌کنم اگر آنجا عنوان شد که ما شناختمان کامل نیست؛ یعنی نمی‌توانیم بشناسیم به طور صحیح آن‌چنان که هست، اگر ادعا می‌کنیم که در علم به دنبال واقعیتیم، این واقعیت را نمی‌یابیم، مگر این که فلسفهٔ حاکم به قوانین حرکت را، به آن دست پیدا کنیم؛ آن وقت این مسئله جواب داده می‌شود که ارائهٔ هر چیز به اسم علمی یا غیر علمی تئوری،

فرضیه، قانون، به هر عنوانی که بخواهیم بکنیم، این نشأت می‌گیرد از همان فلسفه‌ای را کـه مـا پـذیرفتیم، و اگـر جای صحبتی هست فکر می‌کنم آنجا باید صحبت می‌شده و بحث می‌شده. تشکر می‌کنم از شما.

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که قبل از این که یکی از برادرهایی که وقت گرفتند، من یک نکتـه را اضـافه کنم. به فرمایش آقای نجابت که یک بحث آن داشتیم و یک بحث دیگر داشتیم که به هرحال، هرچه که حاصل علم است، حاصل تحقیق، تحقیق عده‌ای است که از روش خاصی رفتند و اصول موضوعهٔ خاصی را پذیرفتنـد و آن علم را به دست آوردند. و هرچه که امروز اسمش علم است بدون این کـه حتـی تعریفـی را بخـواهیم بـه آن بدهیم، از ا ین قانون و از این کانال مستثنی نبود. بعد پذیرفتیم، بحث همین هفته‌مان بود که اصول موضوعه، تأثیر تعیین کننده و جهت دهنده در تک تک اجزاء علم دارد. اصول موضوعه جریان پیدا می‌کند در حاصل تحقیقات ما و در فرآوردهٔ ذهنیات ما [؟ ۳۳:۴۲] تحقیق. این است که فراموش کردن آن‌ها به صورت کلی، به بعـد آمـدن روی یک مشت چیز در دنیا به اسم علم حرف زدن و بعد گفتن که این مثلاً جهت دارد یـا نـدارد، ایـن‌هـا ثابـت است یا نه؛ یعنی آن بحث‌ها به هرحال این‌گونه نبود که فراموش بشود دیگر ـ انشاء الله ـ غرض این که همان‌گونه که گفتند بیشتر بحث برگشت روی این که جدا شد، شد یک مشت چیزهایی که در عـالم هسـتند، توجـه بـه نـه روشش شد، نه اصول موضوعه اش شد، نه فلسفهٔ حاکم برآن شد و نه شناخت شد. که به هرحال اگر تـازه بحـث شناخت را ما در هفتهٔ اول نمی‌گذراندیم، حداقل مسئله این بود که علم هر قدر که دامنهٔ خودش را وسیع بگیرد، مگر می‌تواند دیگر فراتر از حاصل تجربیات انسان هم باشد؛ یعنی این انسان است که در مسیر زندگی اش به این مسائل رسیده است. این مسئله اگر هست و خارج از این نیست، همیشه این پارامتر را شما در کنارش می‌گذاریـد که این انسان ممکن است در مسیر زندگی اش اشتباه کرده باشد و در آینده به آن پی ببرد. اگر تـازه بحـث‌هـای فلسفه و آن، به آن اتقان و علت یابی و آن بحث‌ها را نمی‌گفتیم، حداقل این بـود کـه ایـن حاصـل تجربـه انسـان است و این چیزی که خودشان می‌پذیرند. و هیچ چیزی نمی‌توانست ملاک این باشـد در نهایـت کـه ایـن انسـان دیگر در آن‌چه که به وسیلهٔ این تجربه اش به دست آورده، به این‌جا می‌رسد که به هیچ وجه اشتباه نیسـت. پـس قیدی که برای شناخت علم یا تعریف علم هم بزنیم، این مسئله را به هرحال خلاص نمی‌کند. آقـای سـلیمی هـم وقت گرفتند، شما هم فرمایشتان را بفرمائید اگر صحبتی دارید، تا بعد هم...

آقای سلیمی: روشن است؛ بسم الله الرحمن الرحیم.

آقای ساجدی: حضرتعالی هم وقت گرفته بودید. بله وقتتان بالا بوده، فراموش کردم.

آقای سلیمی: من خیلی خلاصه عرض می‌کنم خدمتتان چند تا نکته هسـت. یکـی ایـن کـه چـون صـحبت از جهت دار بودن علم شد، می‌خواستم عرض کنم که جهت دار بودن علم یعنی چه؟ معمولاً وقتی ما یک چیزی را به کار می‌گیریم، یا یک علتی را انسان به کار می‌گیرد، یا در خارج خودش اتفاق می‌افتد، این علت یـک اثـری دارد. اگر انسان به کار بگیرد این علت را و اثر را از آن بگیرد، می‌شود هدف. حالا، یک علت همین‌گونه که در

بحث‌های قبلی گفته شد دو تا اثر نمی‌تواند داشته باشد، یک علت همیشه یک اثر دارد، اگر خود همان علت باشد. و بعد مطرح کردند که علوم انسانی غرب موضوعش انسان غربی است. در حالی که این‌گونه نیست، علوم انسانی غرب موضوعش انسان غربی نیست، بلکه علوم انسانی غرب می‌خواهد انسان غربی بسازد، علوم انسانی، روانشناسی غرب می‌خواهد انسان غربی بسازد. و اقتصاد غرب می‌خواهد انسان را، انسان غربی را از بعد اقتصادی اش بسازد. حالا با این که فرض کنیم که هر علتی یک معلولی دارد، اختیار انسان هم به جای خودش، آیا ما می‌توانیم یک علتی را به کار بگیریم و یک معلول دیگری از آن نتیجه بگیریم؟ طبیعتاً نه. می‌توانیم آن علت را به کار نگیریم اصلاً و نتیجه اش هم نگیریم، ولی نمی‌توانیم فرض کنیم ما گندم بکاریم ولی جو برداشت کنیم. نمی‌شود علوم اسلامی، علوم غرب را، علوم انسانی غرب را در یک جامعه اسلامی پیاده کرد و بعد نتیجه اش هم یک انسان‌هایی بشوند که این علوم انسانی که پیاده شده، زمینه باشد برای این که این انسان‌ها فرضاً خوب و متعالی و معنوی بار بیایند هیچ وقت این طور نمی‌شود. و یک مثالی که زده شد، برادرمان آقای واحدی زدند که گفته شد که لقمان، به لقمان گفتند ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان. حالا سؤال این هست که آیا بی ادبی بی ادبان، آیا هم می‌تواند علت براین باشد که انسان بی ادب بشود، هم با ادب بشود؟ در حالی که اصلاً بی ادبی بی ادبان علت نیست، علت آن خواست خود شخص است. والا می‌بینید بی ادبی در یک نفر اثر می‌کند، بی ادب می‌شود، یک نفر بی ادبی، می‌بیند، با ادب می‌شود. این اختیار خودش هست، این انگیزه‌های درونی خودش هست که باعث عمل خودش می‌شود، نه این که بی ادب بودن یک شخص یا زمینه‌ای که در خارج وجود دارد. همین، من می‌خواستم.

آقای ساجدی: خیلی متشکر.

آقای سلیمی: همین را عرض کنم که وقتی می‌گوئیم علم جهت دار هست، نه به این معنی هست که علم، علم چرا با بی جهت است، جهت دار است، علم بی زبان آن‌جا افتاده. نه علم را اگر به کار بگیریم جهت دار می‌شود؛ یعنی علم حتماً یک اثری دارد و اگر به کار بگیری یک علم خاص را، یک اثر خاصی می‌دهد؛ یعنی ما را به یک هدفی دیگری می‌رساند، نمی‌تواند علم را که یک هدفی برایش در نظر گرفتندف یک علم خاص، را یک هدف دیگری از آن بخواهیم.

آقای ساجدی: متشکر.

آقای سلیمی: خیلی ممنون.

آقای ساجدی: بله با عذرخواهی از آقای عباس زاده که من نوبتشان را جا انداختم و متوجه نبودم، معذرت می‌خواهم، آقای عباس زاده، ۶ را روشن بفرمائید.

آقای عباس زاده: بسم الله الرحمن الرحیم، برادرمان آقای واحدی در فرمایشاتشان که پیدا بود برای تهیه اش زحمات زیادی متحمل شدند، دوتا فرمایش کردند که یکی در آن تقابل انسان اسلامی در ارتباط با انسان شرقی

و غربی مطرح شد؛ یعنی انسان اسلامی را گذاشتند در مقابل انسان شرقی و غربی؛ یعنی به اعتبار، انسان شرقی و غربی را ما بایستی به اعتبار بینش شرقی و غربی بررسی کنیم نه به اعتبار این که این در شرق است و این در غرب است. به این خاطر که اگر ما یک فرض محالی بکنیم، به قول معروف فرض محال که محال نیست، بیائیم شرقی‌ها و غربی‌ها را بیاوریم در این جامعه، آیا دیگر آن بینش غربی و بینش شرقی، یا آن انسان‌های شرقی و آن انسان‌های غربی متعالی می‌شوند؟ خوب می‌شوند؟ به اعتبار جغرافیا است؟ نه، خودشان انگیزه و انگیخته را، که از تعابیر خودشان بود، خلط کردند، دچار مغلطه شدند. انسان شرقی و غربی را گرفتند و بعد بینش شرقی و غربی را در مقابل با بینش اسلامی گذاشتند. بعد می‌فرمایند که علوم انسانی شرق و غرب به درد نمی‌خورد، خب، ما هم می‌گوئیم. برای چه می‌فرمایید این را؟ آیا نه این که تلویحاً به بینش شرقی و غربی نظر دارند. خب، اگر به بینش شرقی و غربی نظر دارند که جهت دار بودن علم از فرمایشات خودشان مستتر، در فرمایشاتشان مستتر هست. علم هم ما مادامی که صحبت می‌کردیم، می‌گفتیم سیر علوم برمی گردد به علم، به آن علم شامل کل و بعد آن علم شامل ریشه هایش در فلسفهٔ وجود است و آن سیر. خب، اگر این‌گونه است، علم براصول موضوعه متکی است، اصول موضوعه هم بی طرف نمی‌تواند باشد، اصول موضوعه نهایتاً ربط دارند به فلسفه. خب، این بینش دخالت کرد همه جوره گونه! برگردیم سیر را، پس جهت دار بودن علم با فرمایشات خودشان ـ به اصطلاح ـ به دست می‌آید. یک نکته هم در رابطه با فرمایشات برادرمان آقای دکتر درخشان داشتم که البته تقویت هست، فرمودند عین جمله شان: فرهنگیان و فرهنگ مآبان، این آن‌ها فرمودند، من به جای آن‌ها این را از خودم می‌گذارم. می‌گویند اگر قوانین اسلامی علمی است، که جز همین قوانین اقتصادی درج شده در کتب فرهنگیان چیزی نیست. بله، اگر با بحث‌های فلسفهٔ دلالت به این نکته نگاه کنیم، می‌گفتیم یک اصطکاک به دوتا انسجام نمی‌رسد. بله، اگر قرار بوده که ـ به اصطلاح ـ آن‌ها علمی است، خب، ما علمی اش را داریم، پس این‌ها انطباق پیدا می‌کند، یک اصطکاک نهایتاً باید به یک انسجام برسد؛ به تعبیر دیگر دو انسجام از یک اصطکاک نتیجه نمی‌شود. والسلام.

آقای ساجدی: متشکر. آقای برقعی شما هم کوتاه اگر می‌خواهید بفرمائید، بله.

آقای برقعی: بسم الله الرحمن الرحیم، چون استناد شد به آن حرف‌هایی که در هفته‌های اول و دوم زده بودند، من می‌گویم یک استناد کوچکی هم به همین حرفی که همین دیروز انگار صحبت بود که انسان می‌تواند واقعیت، درک کند، منتهی یک شرایطی هم دارد که آن شرایطش را حالا باید چیز بکند به این حرف دیروز هم یک مقداری توجه بکنیم که ذهنیت ما با عینیت که ما با عینیت که یک سیستم تشکیل می‌دهد و یک انسجامی دارد و به همین دلیل هست که می‌تواند درک بکند این را، روی این هم یک توجهی بکنیم. چون، که انسان اصلاً نمی‌تواند درک بکند، برادرمان آقای نجابت یک چنین چیزی انگار فرمودند که انسان، اگر نمی‌تواند درک بکند مسائل را، این خیلی فرق می‌کند با این که ما بگوئیم ما در دو تا بحث هستیم؛ یکی می‌گوئیم چیزی

به نام رفتار انسانی ثابت نداریم، یک موقع است این حرف را می‌زنیم، یک موقع است می‌گوئیم که ما هم نمی‌توانیم اصلاً کشف بکنیم، هیچی از آن را نمی‌توانیم کشف بکنیم؛ یک موقع است می‌گوئیم ما این‌هایی که تا حالا کشف کردیم، غلط کشف کردیم، این دو تا حرف است من فکر می‌کنم. ما کدام این جنبه‌ها را می‌گوئیم؟ انسان می‌تواند چیزی از واقعیت را اصلاً کشف بکند؟ بعد می‌آید که بله انسان در تحت چه شرایط می‌تواند این را کشف بکند این پایه حرف من فکر می‌کنم مشخص بشود.

آقای ساجدی: خیلی ممنون. خب حالا، هفت دقیقه آقا وقت داریم، این هفت دقیقه را با اجازه تان دو سه دقیقه آقای واحدی و دو سه دقیقه هم جناب آقای درخشان، اگر لازم هست مطلبشان بفرمایند. آقای واحدی شما؟ سعی بفرمائید که همان دو دقیقه، سه دقیقه یعنی بیشتر بشود من قطع می‌کنیم با اجازه تان، چون فرصت نیست.

آقای واحدی: بسم الله الرحمن الرحیم، این جا، از اول ما گفتیم که برای طرح این بحث حداقل یک ساعت یک ساعت و نیم وقت داریم، بعد مجبور شدیم در ربع ساعت طرح کنیم، بعد حالا هم اشکالاتی که یک ساعت و ربع شده، یک ساعت و ربع طرف مقابل اشکال کرده ما باید در سه دقیقه جواب بدهیم، خدا می‌داند چگونه می‌شود چنین کاری کرد، ولی ـ انشاء الله ـ بشود این کار را کرد. آن اصل اساسی که من گفتم باز تکرار می‌کنم شاید مسئله حل بشود. و این برداشت‌های اشتباهی که شده مسلماً از کمی وقت و نقص گفتار بنده بوده. خیلی فشرده: یکی گفته شده قوانین علمی جدای از بینش هستند طبق حرف خودتان، پس این‌ها واقعیت هستند، پس باید در سیستم اسلامی صادق باشند. ما همان قسمت آخرش که پس باید در سیستم اسلامی صادق باشند، نفی می‌کنیم می‌گوئیم که آن‌ها یک قوانینی هستند که در یک جای دیگر صادقند، در یک جای دیگر نباید صادق باشند، به دلیل تفاوت ماهیت سیستم اقتصاد اسلامی و ماهیت سیستم غربی. اگر کسی بگوید قوانین طب باید در فیزیک صادق باشد، خیلی خنده دار است این هم همین هست. قسمت دوم این است که گفته شده علم، علوم انسانی غرب، رفتارهای انسانی نیست [؟ ۴۵:۴۶] رفتارها را از جوامع اولیه و جای دیگر بررسی و مطالعه می‌شود. که من فقط چون تأکیدم روی اقتصاد هست، یک نکته روی اقتصاد می‌گویم. آیا سیستم اقتصاد اسلامی به آن معنی که مکتب می‌خواهد، آیا تا حالا تحقق پیدا کرده یا نه؟ اگر تحقق پیدا نکرده یک پدیده‌ای که هنوز به وجود نیامده، چگونه شناخته شده؟ حرف این است که یک پدیدهٔ جدید که ماهیتش با پدیده‌هایی که الان در غرب یا شرق است تفاوت دارد، فقط اسمش این است که، اسم این اقتصاد است، اسم آن هم اقتصاد است، اما ذاتاً تفاوت دارند، ربط‌های این پدیده با ربط‌های آن پدیده یکسان نیست. رفتار که ما این‌جا به کار بردیم، به معنی این است که این پدیده چه خصوصیت‌هایی از خودش نشان می‌دهد. خصوصیت‌های این پدیده با آن پدیده چون یکسان نیست به دلیل تفاوت ماهیتشان، پس شناخت یکی به یکی دیگر نمی‌رسد. اگر یکی بگوید از شناخت میز، به شناخت مثلاً صندلی می‌رسیم، این اشتباه است، این هم همین است. بعد نکات دیگر که گفته

شده که ما در مورد اصول موضوعه و جهت دار بودن خلق علم و جهت دار بودن کشف و استفادهٔ علم صحبت کردیم، آن مسائلی که گفته شد در مورد خرج‌های زیادی که در آکادمی‌ها می‌شود و از این حرف ها، این‌ها همه برمی گردد به جهت دار بودن خلق علم، جهت دار بودن تولید علم. و آن‌جا که می‌گوئید، یکی دیگر از برادرها گفتند که وقتی که ما یک رابطهٔ خاص به کار می‌بریم برای، برای به دست آوردن یک نقطه اثر خاص از آن رابطه هست؟ جوابش این است که این حرف که من این نقطه اثر خاصی می‌توانم داشته باشم یا نمی‌توانم داشته باشم، این در ایدئولوژی بیان می‌شود نه در علم. علم می‌گوید اگر آ، آنگاه ب، اگر آ انجام دهید به ب می‌رسید، اما نمی‌گوید که آ را انجام بده یا ب را انجام بده، این ایدئولوژی هست که می‌گوید ب را انجام [؟ ۴۷:۴۲] انجام بده این، این ایدئولوژی هست [؟] ب خوب هست یا نیست و باید انجام بدهد یا نباید انجام بدهد. بنابراین این مسئله نقض نشد به هرحال و یک چیر خیلی جالب این که جهت دار بودن علم یعنی چه؟ حالا من هم همین سؤال از جلسه می‌کنم، این همه دربارهٔ جهت دار بودن علم صحبت شد ـ ولی یک تعریف نشد از جهت دار بودن علم. همین‌گونه که یک تعریفی دقیق خیلی مسائل دیگر که طرح شده بود، نشد، و این اشکال عمده‌ای هست. وقتی که برادرها می‌خواهند که جهت، علم را تعریف کنند، از تعریف کردن جلسه طفره می‌رود، می‌گویند که وقت را نباید در تعریف کردن صرف کنیم. اگر نباید در تعریف کردن صرف کنیم، پس اصلاً روابط مفاهمه دچار اشکال می‌شود؛ این فلسفهٔ دلالت که طرح شده دقیقاً نقض همین حرف‌ها می‌کند که البته الان وقتش نیست من بگویم چطور نقض می‌کند؛ اگر وقت بود، خیلی جالب من می‌توانستم این‌ها را توضیح بدهم. فقط یک نکتهٔ دیگر هست در فرمایشات دیروز استاد...

آقای ساجدی: آقای ...

آقای واحدی: دو جمله فقط خواهش می‌کنم، شاید ۳۰ ثانیه نشود. یکی این که جناب استاد فرمودند که قوانین حرکت، خود، موضع گیری نمی‌دهد و این ـ در واقع ـ به معنی عدم استنتاج باید از هست، است، این به معنی این است که قوانین حرکت در آن، جهتی [؟ ۴۸:۵۵] و این حرف‌های قبلی را نقض می‌کند. و در توضیحشان فرمودند اگر، اگر علم به من گفت و من فهمیدم که این اهرم این‌گونه اگر بگذارم، چگونه می‌شود؟ ـ عین یک متن سخن ایشان هست ـ حالا این اهرم را چگونه بخواهم بگذارم، این دیگر آن قانون نمی‌گوید این برمی گردد به ایدئولوژی. و این نکتهٔ خیلی خوبی هست که استاد گفتند که قوانین حرکت که موضع گیری نمی‌دهند با تکیه برفلسفه موضع گیری می‌دهند، و این دقیقاً حرفی است که ما تا حالا رویش تکیه می‌کردیم که قوانین حرکت و یا قوانین علمی، اگر متکی به فلسفه شدند، آن وقت نتیجه موضع گیری می‌شود؛ اگر نشدند، خود به خود هیچ موضع گیری نمی‌شود. خیلی متشکر

آقای ساجدی: [؟] بله، آقای درخشان.

آقای درخشان: من حرفی ندارم برای گفتن، به اندازه کافی صحبت شد. یک نکته در، بله ـ الحمدلله ـ تشریف

آوردید. یک نکته در صحبت آقای نجابت فقط می‌خواستم عرض کنم، کاملاً درست است که اساس برهمان بحثی است که در این جلسات شده و نقطه شروع حرکت هم همان است؛ در واقع زیر بنا آن است. ولی مسلم در هر، در موقعی که هر زیربنایی باشد، باید روبنایی هم باشد و الا زیربنای بدون روبنا همیشه می‌گویند ناقص است. یک ساختمانی که فقط پی هایش را زدید، به آن می‌شود گفت ساختمان؟ باید البته تمام ساختمان برپی‌ها باشد ولی باید ساختمان تمام بشود. گفتن این که جهت دار است و اصول موضوعه انعکاس پیدا می‌کند، این‌ها این جهتی است صحیح، این اساس است. ولی وقتی که مثلاً در دانشکدهٔ اقتصاد ما می‌خواهیم به بچه‌ها بگوئیم که اقتصاد شما این نیست، این کتاب‌های، این همه کتاب در این کتابخانه هست، شما همه را که، این‌ها همه اشتباه است، باید گفت خیلی خوب اصول، آن وقت دانشجو سؤال می‌کند بسیار خوب این اصول موضوعه‌ای که شما فکر می‌کنید، چیست؟ ما باید بگوئیم این‌ها است. بعد می‌گوید چگونه جهت دارد؟ چگونه، این علمی بودن چیست؟ این مسائل روبنایی در واقع باید باشد حتماً. البته ارزش آن به مسائل زیربنایی نیست، سنگ اول را باید گذاشت و محکم، ولی تمام این جزئیات حتی ریزک، تازه این قدم‌های اول است، ـ انشاء الله ـ ریزه‌های مسئله باید کشیده شود بیرون. دقیقاً سال‌ها باید کار بشود، حتی تئوری‌های مختلف که اقتصاد غرب را باید گرفت و عینی نشان داد که چگونه است که این غلط است چگونه است این جهت دار است. البته در آن خطوط کلی که در این جلسات ارائه شده است. مسئلهٔ دوم که من می‌خواستم عرض بکنم، سؤال دیگری البته نبود، چون یک مقدار بحث روی جامعه شناسی و مسائل انسانی و این‌ها مطرح بود، من خواستم فقط یک چیزی که خودم آموخته ام بگویم، به عنوان جوابی نیست فقط یک دادهٔ اضافه. راجع به این که خارجی، این فرهنگی‌ها چگونه روی انسان شناسی مطالعه می‌کنند و چگونه انسان‌ها را می‌بینند، جوامع انسانی را بررسی می‌کنند. یک گزارشی ما برخوردیم به آن در انگلستان، که این تا حدی محرمانه بود نه این که ما بتوانیم برویم گزارش‌ها را به دست بیاوریم، نه. از طریق یکی از دانشجویان انگلیسی که این داشت روی این موضوع دکترا می‌نوشت و بعد مراحل آخرش بود و این‌ها و آن دسترسی داشت به بعضی از منابع، ما همین‌گونه من غیر مستقیم خلاصه برخوردیم به این. و چیز جالبی که برای شما بگویم این است که آماری من در آن‌جا دیدم که از هزار و نهصد و شصت و پنج تا امروز، حالا تا امروز منظور حدود شاید یک سال پیش بود، دولت انگلستان سرمایه گذاری می‌کند در تحقیقات در جوامع انسان‌ها، بالاخص قبایل و ایلات در تمام جهان، موضوع تخصصش در خاورمیانه است انگلستان، در انسان شناسی به قولی. حجمی که برای مطالعات در تمام قبایل خاورمیانه، گروه‌های مختلف، ایلات مختلف، قوم‌های مختلف کرده، حجمی که برای مطالعهٔ کردها کرده نمرهٔ اول بود، که فقط روی کردها مطالعه کند، رقم عظیمی است که اصلاً با رقم بعدی قابل مقایسه اصلاً نبود؛ از هزار و نهصد و شصت و پنج تا الان فقط این‌ها را شناسایی کند رفتارشان، کردارشان که این‌ها چه نوع انسان‌هایی هستند، چرا؟ ما کم کم متوجه داریم می‌شویم که این چرا برای انگلستان مهم بود شناسایی کردها. پس شناسایی انسان‌ها، این را فقط به عنوان یک

داده‌ای که انسان رویش فکر کند، شناسایی که آن‌ها از ماها می‌کنند، حتی آن هم نوعی انتخاب موضوع چه قدر جهت دارد. تمام این‌ها را [؟ ۵۳:۲۴] برای اطلاع جلسه

آقای ساجدی: خیلی ممنون، ساعت ده و نیم ـ انشاء الله ـ خدمتتانیم. والسلام علیکم و رحمه الله، صلوات.

آقایان: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: هفته چهارم اقتصاد	
کد پژوهش: ۰۴۲	شماره جلسه: ۴۰
کد جلسه: ۰۴۳۳	تاریخ جلسه:
کد صوت: ۶۰۲	مدت جلسه: ۸۵ دقیقه
تعداد جلسات: ۱۸۸	تعداد کلمات: ۱۱۰۷۹

جلسه چهلم

برادرساجدی: بسم الله الرحمن الرحیم، دوستان واحدها لطفاً گزارشات را سریع بفرمایند که یک مقدار هم به بحث برسیم. واحد یک، از واحد یک کدام یک از برادرها صحبت می‌فرمایند؟ هیچکس نیست مثل این که بله؟ خب، مگر قرار نمی‌شود که به هرحال، در واحد چه کسی صحبت کند، یعنی بعد این قرارمان این‌طور نبود ظاهراً. دیروز هم واحد یک همین سرنوشت داشت! یعنی آقای صدرالدین فرمودند نه، بعد گفتند آقای برقعی صحبت کند این را یک کمی صحبت بفرمایید، و حالا شما صحبت می‌فرمائید یا آقای محمد زاده؟

آقای س: (۰/۵۶ : ؟)

آقای ساجدی: بله ۵ روشن بفرمائید، بفرمائید.

آقای س: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد یک پیرامون مسئلهٔ چرایی تطبیق برنامه و ذهنیت با واقعیت صحبت شد، که چرا این دو و چرا پیش بینی ما درست به نتیجه می‌رسد و در عینیت تحقق پیدا می‌کند؟ دو نظریه در آنجا مطرح شد، یکی این که واقعیات عینی از قبل به ذهن داده میشود و براساس آن واقعیات، ذهن یک پیش بینی را می‌کند و چون آن تحقق عینی دارد، بنابراین هر دوی این‌ها نتیجه اش با هم هم سو هست، یک و ذهن قبلاً و قبل از آن هیچ جهتی ندارد. یک نظریهٔ دیگر بود که مطرح شد و آن این بود که یک جهت کل بر ذهن حاکم است که آن جهت کلی بر واقعیات بیرونی حاکم است، و بنابراین در آنجایی که این دو جهت؛

یعنی ذهن و عین، با هم همسو می‌شوند و تطبیق می‌کنند واقعیت ذهنی به واقعیت عینی تطبیق پیدا می‌کند و نمودار می‌شود.

آقای ساجدی: بله، متشکر.

آقای س: و دراین جا برگشت که آن جهت کلی به فطرت هست و این که آن جهت کلی در فطرت انسان نهفته شده است.

آقای ساجدی: خیلی ممنون، اشکال خاصی طرح نشده پس که الآن؟

آقای س: نه خیر، اشکال خاصی نبود.

آقای ساجدی: بله، لطف کنید اسامی غائبین واحد دیروز را هم بفرمائید، یعنی چه کسانی در واحدتان غیبت داشتند؟ غائب داشتید یا نداشتید؟

آقای س: آقای ...

آقای ساجدی: آقای سلیمی دیروز غیبت داشتند در واحد.

آقای س: آقای سلیمی غیبت داشتند

آقای ساجدی: بله، بقیه آقایان، آقای صدرالدین ، آقای سیف، سلیمی ، برقعی ، محمدزاده ، مدنی و آقای برقعی محمد، همه بودند؟

آقای س: بله.

آقای ساجدی: آقای صدرالدین هم نبودند؟

آقای س: چرابودند

آقای ساجدی: دیروز عصر؟

آقای س: دیروز عصر بودند.

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: بله.

آقای ساجدی: خیلی متشکر، بله، لازم نیست، خیلی ممنون، واحد۲ محبت بفرمائید، کدامیک از دوستان، ۲۲ را روشن بفرمایید.

آقای س: بسم الله الرحمن الرحیم، داخل واحد ۲ بیشتر بحث‌ها رفت روی حل مباحث کوری که قبلاً مانده بود در اذهان، البته بحث ما با اینکه اصلاً چرا ما می‌خواهیم جهان را به دو چیز ذهن و عین تقسیم بکنیم، اول روی این ـ به اصطلاح ـ اصل تقسیم بندی ایراد بود که با توضیحاتی که داده شد، مشخص شد که، چون می‌خواهیم تطابق ذهنیت با عینیت را مطالعه بکنیم و ـ به اصطلاح ـ بحث‌مان بحث منطقی است، بنابراین این تقسیم بندی اعتباری را می‌کنیم. بعد بحث شد چرا فلسفه دلالت را تعریف بکنیم؟ که باز صحبت از این شد که

به این وسیله می‌توانید، میزان دقت و قدرت منطق‌مان را ـ به اصطلاح ـ با آن اندازه گیری بکنیم. و بعد همین‌طوری که عرض کردم رفتیم روی مباحثی که از قبل مانده بود و یک مقداری به حل آنها پرداختیم، که فکر نمی‌کنم ضروری باشد بحث شود این جا.

آقای ساجدی: بله.

آقای س: غائبین هم آقای نجفی و آقای صفوی بودند.

آقای ساجدی: آقای نجفی و آقای؟

آقای س: صفوی

آقای ساجدی: صفوی واحد ۳؟

آقای س: آقای حشمتی.

آقای ساجدی: بله، ۵ را روشن بفرمائید.

آقای س: [؟]

آقای حشمتی مولایی: بسم الله الرحمن الرحیم، دیروز ما ابتدائاً در مورد معیار انسجام صحبت کردیم، در مورد معیار انسجام صحبت کرده ایم و یک مقدار بحث کشیده شد به این که معیار انسجام به همان منشأ دلالت باز می‌گردد، و منشأ بررسی کردن منشأ دلالت ـ در واقع ـ همان علت میزِ گذاری را و تمییز اشیاء را که همان علت تغایر هست، خود به خود ـ در واقع ـ انسجام را در ربط و در اصطکاک توجیه می‌کند؛ یعنی در واقع تعین اشیاء خودش مبین انسجام هست. بعد یک مطلبی که برادرمان آقای نجابت مطرح کردند، و جلسه رویش بحث می‌کرد و موفق نشد به پاسخ قطعی برسد، که شاید بد نباشد در این جلسه ـ حالا هرطوری صلاح بدانید، اگر لازم باشد بحث بشود ـ این بود که گفتند که اگر حالا یکی بیاید و بگوید که این تغایر که علت دلالت هست، اصلاً این گزاره و این گفته یک توهم است، آیا برای رد کردن این گفته، اگر ما به تجربهٔ محسوس نپردازیم، چگونه می‌توانیم پاسخ این، نقض کنیم این گفته را؟ و اگر بیائیم از آزمایش استفاده کنیم، آیا آزمایش را مبنا قرار ندادیم، معیار قرار ندادیم در اینجا؟ این سؤالی بود که یک مقدار، در حدود ۵ دقیقه روی آن، ۵ دقیقه ۱۰ دقیقه بحث شد و دیگر جلسه تمام شد و سؤال باقی ماند.

آقای ساجدی: متشکر. غائبین هم بفرمائید چه کسانی بودند.

آقای حشمتی مولائی: غائبین جلسه برادرمان صدرایی به علت مسئله حادی که برایشان پیش آمد تشریف نداشتند، فقط این مسئله بود.

آقای ساجدی: بله، آقای صدرایی، البته گرفتاری داشتند و اطلاع دادند. واحد ٤.

آقای س: ۹/۰۳:؟

آقای ساجدی: بله، یک را روشن بفرمائید.

آقای س: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ٤ مسائل مربوط به فلسفهٔ دلالت و علت دلالت بحث شد، و به دلیل تمام مسائلی که این جا مطرح شد، شده بود، ولی علی الظاهر به یک نتیجه، یک تفاهم کلی نتوانست برسد، لذا – به اصطلاح – بی نتیجه بود تقریباً. البته مسائل جنبی روشن شد تاحدود زیاد، ولی در کل مسئله به تفاهم نتوانست برسد، این لذا گزارش خاصی ما نداریم.

آقای ساجدی: بله، متشکر واحد، غائبین هم لطفاً بفرمایید چه کسانی بودند؟

آقای[۳]؟ ۹/٤٥: غائبین اگر اشتباه نکنم مثل اینکه دو نفر بود، آقای امیری بودند، آقای ، آقای فاطمی نژاد خوشبختانه خودشان فرمودند.

آقای ساجدی: بله، واحد ٥ ، ۱/۷ روشن بفرمائید.

آقای س: بسم الله الرحمن الرحیم، البته دیروز صبح بحث ما یک مرحله جلوتر بوده که خود نسبیت‌هایی که از اصطکاک‌ها به وجود می‌آورند، به وجود می‌آید، این نسبیت‌ها بحث شد که یک سری معتقد براین بودند که این قبل از اصطکاک هم، این نسبیت‌ها وجود دارد؛ یک سری معتقد بودند که نه، این بعد از اصطکاک است که این نسبیت‌ها به وجود می‌آید. بعداز ظهر که آن مسئلهٔ فلسفهٔ دلالت در جلسه هم یک مقدار بیشتر مطرح شد، ما مجبور شدیم برگردیم به خود فلسفهٔ دلالت که یک مقدار این فلسفهٔ دلالت را عمیق‌تر بررسی کنیم و اینها. که خود فلسفهٔ دلالت در رابطه با بدیهی و نظری مطرح شد، در خود بدیهیات و نظریات هم باز عمقی بررسی شد که این بدیهیات و نظریات چه هستند؟ و رابطهٔ این‌ها چیست؟ ولی سؤالاتی که تقریباً یک مقدار به نتیجه کاملی نرسید، این جا نوشته شده که من می‌خوانم در صحبت برادرها و این‌ها اشاره اگر شد، به این هم جوابگو باشند. سؤال اینکه آیا بدیهیات همان اختلاف یا تغایرهستند؟

آقای ساجدی: بدیهیات.

آقای س: بدیهیات همان اختلاف یا تغایر هستند؟ و غیر از این ما چیزی را بدیهی می‌گوییم؟ یا نه، بدیهیات همان بدیهیات نفس الامری هستند؟ که همچنین ما می‌گوئیم مربع، مربع هست یا آفتاب، آفتاب است، آیا این‌ها را ما بدیهی می‌گیریم یا آن اختلاف تغایری که مطرح شد؟سؤال بعدی که در رابطه با نظریات بوده که آیا نظری همان تئوری است که ما صحبت می‌کنیم؟ همین تئوری‌های اقتصاد، تئوری‌های که در تمام علوم انسانی وجود دارد، آیا این تئوری‌ها را ما نظری می‌گیریم یا منظور یک چیز دیگر است؟ سؤال بعدی این که، از این که ما می‌گوئیم منطق متشکل از بدیهی و نظری است، آیا نظری از بدیهی حاصل یا استنتاج می‌شود؟ یا نه، بین بدیهی و نظری یک رابطه وجود دارد؟ یعنی دو تا بحث بود، بحث این که آیا ما نظری را از بدیهی بگیریم، استنتاج می‌کنیم، یکی از برادرها مثال هم زدند که برفرض یک خانه‌ای که می‌خواهیم درست بکنیم و این ها، آجر داریم و آهک داریم و وسایل ساختمانی داریم، ما برمبنای این مسائل ساختمانی، ساختمان درست می‌کنیم. یک سری می‌گفتند نه، این نظری اصلاً جدا از بدیهی است و این در چیز، بحث‌ها اگر روش بشود خیلی ممنون

می‌شوم.

آقای ساجدی: سؤال این بود که آیا نظری از [؟] استنتاج می‌شود یا رابطه دارد؟

آقای س: یا بدیهی و نظری یک رابطه دارند با همدیگر؟

آقای ساجدی: بله، سؤال این است که آیا بدیهی، آیا نظری از بدیهی استنتاج می‌شود؟ یا بدیهی و نظری را رابطه با هم دارند؟ حالا سؤال است دیگر، مرقوم بفرمایید، بعد.

آقای س: البته یکی نیست! این را اگر می‌خواهید روشن تر بکنید.

آقای ساجدی: بله حالا، واحد غائبین هم بفرمایید لطفاً.

آقای س: غائبی نبود، همه حاضر بودند.

آقای ساجدی: همهٔ افراد حاضر بودند؟

آقای س: فقط صبح آقای حسینی به علت تصادفی که کرده بودند،

آقای ساجدی: اسامی؛ آقای درخشان، آقای محمد حسینی، آقای ذوالفقارزاده،آقای محققی،آقای اصفهانی، آقای عباس زاده.

آقای س: آقای شریف هم جزء واحد ما بودند.

آقای ساجدی: آقای شریف مثل اینکه پارامتر متغیرمان شدند شما کدام واحد تشریف داشتید [؟] آن جا بودیم.

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: بله، چون من در لیستی که جلویم هست یکی دو سه بار اسم آقای شریف را دوبار خط زدم و باز هم ،بله عرض کنم که واحد۶ ،۱۲ را روشن بفرمائید.

آقای س: بسم الله الرحمن الرحیم، ـ عرضم به حضورتان ـ در واحد۶ مسئله فلسفهٔ دلالت بحث شد، ظاهراً جز یکی از برادران که نظریات خاصی در این زمینه دارند، که ما توصیه می‌کنیم یک وقت کافی به ایشان بدهید، مطرح بشود، فکر می‌کنم برای جلسه هم روشنگر باشد. یک سری سؤالات بود که به اندازه کافی بحث نشد. امّا با اجازه تان ما یک جلسه واحد غیر رسمی هم شب داشتیم در اتاق، و یکی دیگر از برادران آنجا گله داشتند ویک مسئله‌ای در آن جمع عنوان شد، من فکر کنم اگر اجازه بدهید ایشان هم ـ البته الان در جلسه نیستند، می‌آیند ـ ایشان هم عنوان بکنند آن مسئله را در رابطه با رابطهٔ موجود بین نظریات و بدیهیات؛ که ایشان معتقد بودند که بدیهی است نه نظری، من فکر می‌کنم که ممکن است این سؤال یک عده دیگر باشد، حداقل ما در آن، هفت، هشت نفری که ما در آن جلسه بودیم نتوانستیم جواب ایشان را بدهیم فکر می‌کنم این مشکل برای هفت، هشت نفر الان در جلسه هست. اگر اجازه بدهید ایشان هم، آقای افضلی هم بیایند عنوان بکنند مسئله را یعنی یک وقت کافی بدهید که ایشان نظرشان را عنوان بکنند. خیلی ممنون.

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که حضرتعالی حضورتان از دو نفر مثل این که اسم بردید حالا دومی اش روشن شد که آقای افضلی هست، اولی،

آقای س: اولی هم آقای جلالی بودند.

آقای ساجدی: آقای جلالی بله، دو تا مطلب جداست فرمودید، یک مطلب آقای جلالی دارند دو تا مطلب است یا یکی است؟

آقای س: بله یکی قبل از فلسفه دلالت هست، یعنی در مورد رابطه موجود بین بدیهیات و نظریات که آقای افضلی معتقدند بدیهی است، یا حداقل در قسمتی بدیهی است، در تصورات نظری است و در تصدیقات بدیهی است. مسئلهٔ بعدی در مورد فلسفه دلالت هست که آقای جلالی بحث دارند.

آقای ساجدی: بله، پس فلسفه دلالت که صحبت خواهیم کرد. غائبین جلسه کسی بوده یا نبوده؟

آقای[۵]؟ ۱۶/۵۶: آقای سیف بودند، گرفتار بودند دیروز.

آقای ساجدی: بله، آقای افضلی که الان نیستند و امروز هم ...

آقای ساجدی: نه لازم نیست.

آقای س: [؟] عرض کنم که موضوع دیروز هم که گذشتیم با توجه به همین بود که آقای افضلی در واحدی که بودند ظاهراً به این جواب نرسیده بودند. و واحد خودشان که آقای زاهد از، صحبت می‌کردند در رابطه با آن، مطرح کردند که ایشان و یک نفر دیگر مسئله برایشان تبیین نشد. فرمایشی که می‌فرمائید که ۸ نفر از دوستان، اگر این ۸ نفر نتوانستند پاسخ بدهند، و برای این دوستان هم مسئله بدیهی بودن رابطهٔ نظریات و بدیهیات در منطق تمام شده، عملاً اشکال از دو نفر تبدیل شده به ۸ نفر یا ۹ نفر، آن رویش بحث کنیم. ولی اگر خیر، برای آن دوستان ۷ یا ۸ نفری که می‌فرمائید منطقی نبوده صحبت‌ها و نپذیرفتند وضع به قرار سابقش باقی است، یعنی فقط ایشان مسئله است، خب ایشان باید [؟] طرح کنند و جلسه روی آن قرار شد معطل نشود، چه بود مسئله، بفرمایید تا،

آقای س: یعنی در توضیحاتی که رد و بدل شد حداقل ما ایشان را قانع کردیم، و براین اساس یک سری سؤالات هم برای ما به وجود آمد، من فکر می‌کنم اگر مطرح بشود در جلسه، می‌تواند برای جلسه مفید باشد.

آقای ساجدی: بله، خب اگر، اول اگر بخواهیم طرح کنیم که ایشان نیستند، یعنی این یک مرحله. ولی، یعنی عملاً وارد بحث [؟]، اگر هم بخواهیم وارد بشویم من مجبورم زمان بگذارم، چون یک بار از نظررأی گیری هم، رأی گرفتم و آن بحث را تمام کردم، ولی باز اگر که ضرورت مسئله ایجاب می‌کند. دوستانی که لازم می‌دانند روی این بحث، یعنی مشکل برایشان هست و فکر می‌کنند تمام نشده بحث رابطه نظری و بدیهی و لازم است رویش بحث کنیم چه کسانی هستند، دست هایشان را لطفاً بلند کنند.

آقای س: ؟۱۹/۲۸:؟

آقای ساجدی: بله یک، دو، سه ، بله باشد! بحث می‌کنیم.

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: نه، چون نیستند دیگر اعتراضشان را نمی‌پذیریم، یعنی ...

آقای س: دوباره تشکیک می‌کنند، دوباره دوستان برایشان سؤال می‌شود باید مطلب ایشان تمام [؟]

آقای ساجدی: الاای حال، حالا چاره‌ای نیست دیگر، الان ...

آقای حسینی: [؟]

آقای ساجدی: بله، ببینید دوستان، آقای زاهد چون در آن واحد بودند، ابتدائاً پس شروع به صحبت می‌فرمایند. اشکال روشن است، به صورت خیلی کلی مطرح می‌کنند که ما قبلاً گفتیم که رابطهٔ بین بدیهیات و نظریات در منطق، نظری است و به همین دلیل گفتیم این‌ها یک دلالتی و رابطه‌ای بینش برقرار است. و لذا این دلالت و این رابطه بین بدیهیات و نظریات می‌تواند تحت سؤال ما بیاید که به چه دلیل، چرا دلالت می‌کند؟ و بعد پس از پذیرش این که رابطهٔ بین بدیهیات و نظریات نظری است، بحث علت دلالت و فلسفهٔ دلالت طرح شد. این است که ، این اشکال است. حالا دوستان مجدداً مطرح می‌کنند که خیر، یعنی فرض را بر این می‌گذاریم که رابطهٔ بین بدیهیات و نظریات می‌گویند بدیهی است، و حالا الان باید صحبت بشود. بله، بفرمائید ۱۲ را روشن کنید بفرمایید.

برادر انصاری: دو تا سؤال است قبل از اینکه وارد بحث شویم، من فکر می‌کنم که یکی از این سؤالات داخل همین سؤال‌های واحدها هست، و یکی هم سؤالی است که بیشتر روشن می‌کند قضیه را. اگر لطف بکنند برادرمان زاهد از آن دو تا سؤال شروع بکنند کمی روشن‌تر خواهیم شد. یکی این است که، همین سؤالی که در واحد مطرح شد، واحد ۵ گویا، آیا نظریات، قسمت نظری منطق از بدیهیات استنتاج می‌شود، این چیزی است که در آنجا مطرح می‌شود در آن سؤال. دوم این که آیا رابطه همان نتیجهٔ صغری و کبری است؟ یا نه چیز دیگری است؟ این را هم عنایت بکنید که بحث کنید و بعد استفاده می‌کنیم.

آقای ساجدی: بله، من برای این که زیاد مبهمات جلسه زیاد نشود، قبل از باز صحبت آقای زاهد، به سه تا سؤالی که آقای ذوالفقارزاده طرح کردند، خیلی کلمه‌ای جواب می‌دهم، و به ذهنم می‌رسد این‌ها تمام شده بوده و بحث آن را ما هم، حداقل در این جا به این ترتیب تمام شده بود. این جا سؤال فرمودند بدیهیات همان ارتباط یا تغایر هستند و جز این‌ها چیزی بدیهی است؟ این را به این کیفیت ما طرح نکردیم این جا و بحث نشد در صورتی که لازم بشود رویش بحث می‌کنیم. بدیهیات همان اوامر نفس الامری است؟ این هم ما این جا مشخص نکردیم که نه اوامر نفس الامری چه چیزهایی هستند که بعد بگوئیم بدیهیات همان هستند یا نیستند؟ یعنی برای جلسه چیزی را روشن نمی‌کند، ممکن است در واحد چون بحث کردن روی آن، یک مقدار راه گشا باشد، ولی این جا مورد بحث ما مسئله‌ای به نام اوامر نفس الامری نبود، آقای حسینی مثالی می‌خواستند بزنند و

این اصطلاح را به کار بردند. آیا نظری از بدیهی استنتاج می‌شود یا بدیهی و نظری یک رابطه را دارند؟ این دوتا مترادف داخل این جلسه گرفته شده بود، مساوی بود، یکی تلقی شده؛ یعنی استنتاج می‌شوند به همان، به معنای این که رابطه دارند، این از نظر توضیح. آقای زاهد حضرتعالی بفرمائید.

آقای زاهد: بسم الله الرحمن الرحیم،

آقای ذوالفقار زاده: [؟]

آقای ساجدی: عرض می‌کنم، باز تئوری همین جا، یعنی شما یک مفهوم را، یک اصطلاح را این جا به کار گرفتید در رابطه با بدیهیات هم همین بود و الان برای روشن شدنش تثبیت می‌فرمایید. ما هر جوابی به این مسئله بدهیم بحث می‌رود روی این که تئوری چیست؟ این است که چون این جا بحث نبود، من عرض می‌کنم که جلسه متکفل پاسخگویی اش نیست الان. مگر این که در بحث طوری طرح بفرمایید که در متن بحث قرار بگیرد، وگرنه ما بحثی داشتیم که تئوری چیست؟ که بعد بگوئیم این یعنی آن، و همین طور نه این که گفتیم اوامر نفس الامری دقیقاً چه چیزهایی هستند که (۲٤/۲۳؟) بله، بفرمایید.

آقای زاهد: بسم الله الرحمن الرحیم، در مورد دو تا سؤالی که برادرمان فرمودند، یکی این که آیا نظریات از بدیهیات است، معمولاً ما وقتی که یک علم را شروع می‌کنیم، این تعریفی است که خود آقای افضلی از کتاب روش فلسفه رئالیسم در گروه مطرح فرمودند، گفتند که ما یک مبادی تصوریه داریم، یکی مبادی تصدیقیه ، تصوریه‌ها آن تعریفاتی هستند که در آغاز علم توافق می‌کنیم، تصدیقیات یک سری اصول متعارفه هستند و یک دسته اش هم اصول موضوعه.

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: بله، یک مقدار بلندتر، شما هم یک مقدار بلند [؟]

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: کار نمی‌کند؟

آقای زاهد: که در آغاز هر علمی ما یک مقدار تعریفات داریم و اصول متعارفه و اصول موضوعه که با آنها هست که شروع می‌کنیم به ساختن نظریات بعدی. در مورد سؤال دوم تان که فرمودید آیا رابطه همان صغری و کبری هست، نتیجه‌ای که گرفته شد در همان گروه ما، به این نتیجه رسیدیم که بله، رابطه بین صغری و کبری و آن استنتاجی که می‌کنیم، مقصودمان همان رابطه هست. جوابهایی که داده شد به این که رابطهٔ بین نظریات و بدیهیات، نظری خواهد بود این بود که، اول یکی از برادرها فرمودند همین که بحث می‌کنیم که بدیهی است یا غیربدیهی، معلوم می‌شود که بدیهی نیست؛ چون تعریف بدیهی این است که غفلاً روی موضوع بحث نکنند؛ غفلاً یعنی کسانی که دارای عقل متعارف هستند، و همین که ما الان نشستیم و داریم راجع به آن بحث می‌کنیم، پس بدیهی نیست؛ این یکی از جوابهایی که داده شده بود. یکی این که گفتند چون استنتاج می‌کنیم، این —به

اصطلاح- خود عمل استنتاج —به اصطلاح- مطلب را نظری می‌کند. یکی دیگر از پاسخ‌هایی که داده شده بود این بود که ما در موقع استنتاج، درست مثل کتابهای منطق صغری و کبرایمان آماده نیستند؛ یعنی یک کتاب جلویمان باز نیست که صغری و کبری را جلوش نوشته باشد، نتیجه را آخرش استنتاج بکند که بگوئیم خیلی خوب، پس رابطه بین این صغری و کبری آن نتیجه بدیهی را حاصل می‌کند. مثلاً وقتی که، مثال‌هایی که زده شده، می‌گوئیم صغری که انسان است، انسان فانی است، همین دو مقدمه به چه صورت به دست ما آمده؟ اگر وارد کتاب منطق شویم که خب، این دو مقدمه داخل کتاب منطق نوشته، خیلی خوب بدیهی است، که وقتی ما این دو مقدمه را می‌بینیم، پشتش بگوئیم سقراط فانی است. اما وقتی که ما داریم تفکر می‌کنیم، تمام این مقدمات برایمان به آن صورتی که دریک صفحه کتاب نوشته شده باشد، حاصل نیست. مقدمات دیگری در ذهن ما وجود دارد، فرض می‌کنیم که زوج حاصل دو فرد است، سه و پنج فرد است، پس حاصل جمع سه و پنج زوج است؛ این هم یکی از —به اصطلاح- صغری و کبراها و نتیجه‌هایی که در ذهن ما است. یا فرض می‌کنیم داخل ذهن ما هست روز روشن است، الان روشن است، پس الان روز است؛ این هم باز یکی دیگر است. انتخابی که ما می‌کنیم بین صغری و کبری و بعد نتیجه‌ای را می‌گیریم که به زعم بعضی ممکن است این نتیجه بدیهی باشد، خود انتخاب صغری و کبری نظری است. در این سه تا مثالی که من زدم، البته چون مثال‌ها از هم بعید است، ممکن است که به نظر برسد که نه، ما صغری و کبراها را هم بدیهی انتخاب می‌کنیم، هیچ وقت نمی‌آئیم فرض می‌کنیم، سقراط انسان است را با الان روز است مقایسه بکنیم. اما تصدیق می‌فرمائید که در مسائل منطقی و فکری صغری و کبراهای نزدیک به هم بسیار است. مواردی هستند که ما در ضمن —به اصطلاح- تفکراتمان مجبور به انتخاب دقیق هستیم، این انتخاب دقیق را بر چه اساس می‌کنیم؟ اگر بر اساس بدیهیات است، پس تمام علوم بدیهی است؛ یعنی شما رابطه ـ فرض می‌کنیم ـ یک معادلهٔ درجه ۲ را که می‌نویسید و بعد جواب به دست می‌آورید، تمام فعالیت‌هایی را که انجام می‌دهید، فرمولی را که حل می‌کنید بدیهی است؛ یعنی هر کسی که دارای عقل متعارف باشد و ریاضیات نخوانده باشد، دسته بندی آن چنانی ریاضیات را نیاموخته باشد، راحت باید بتواند این معادله را برای شما حل کند؛ نه تنها معادله درجه ۲، بلکه معادلات درجات بالاتر را. اما می‌بینیم که چنین نیست؛ یعنی احتیاج به یک —به اصطلاح- مقدمات دارد که ما چه فرمولی را انتخاب بکنیم، چه صغری و کبرایی را بپذیریم، در حل فلان مسئله چه قضیه‌ای را مورد نظر قرار بدهیم، همهٔ این‌ها مبتنی بر نظریات است، همهٔ این‌ها نشان می‌دهد که رابطه بین آن بدیهیات اولیه و استنتاج آخری، یا رابطه بین بدیهی و نظری اولیه و استنتاج آخری، رابطه‌ای نظری است نه رابطه‌ای بدیهی. همین طور که عرض کردم، اگر این رابطه بدیهی باشد، پس تمام علوم بدیهی می‌شوند.

آقای ساجدی: خیلی متشکر، باشد! ۱۵ را روشن بفرمائید، آقای نهاوندیان.

آقای نهاوندیان: بسم الله الرحمن الرحیم ، من از آن جهت که آقای افضلی نیستند و بنا را ـ ان شاء الله ـ بر این

داریم که یک مطلبی را که نقد می‌کنیم، نقد قوی بکنیم، و با اشراف و اطلاع کامل به این بحث باشد، در –به اصطلاح– دفاع از آن نظر کلماتی را عرض می‌کنم. بحث این است که ما وقتی به منطق عام نظر می‌کنیم، نه متدلوژیها و منطق علوم ، منطق عام، منطق صوری ، منطق اشکال، اصولاً علم انسان دو گونه تقسیم می‌شود تصورات و تصدیقات. در تصورات که مفاهیم هستند با انواع دلالتی که انسان به آن می‌رسد، منطق چه می‌کند؟ منطق می‌آید می‌گوید که برای مفاهیم، برای تصورات، کاری را که منطق می‌کند این است که می‌گوید نوع چیست؟ جنس چیست؟ فصل چیست؟ عرض عام چیست؟ عرض خاص چیست؟ این قالب‌ها را می‌سازد، این‌ها بدیهی است. یعنی وقتی ما خود این‌ها را تصوری از آن داشته باشیم، می‌فهمیم که بدیهی است؛ یعنی رابطه بین این مفاهیم با یکدیگر. اما این که چه در آن بگذاریم، این کار منطق اصلاً نیست، منطق هم مدعی و متکفل این نیست، او بر می‌گردد به ماده این مفاهیم و درمورد تصدیقات هم همین طور، و منطق صوری که به صورت‌ها و اشکال کار دارد اصلاً متکفل این نیست. این می‌رود به، قسمتی اش به فلسفه ، قسمتی اش به علم که در روش علوم بحث می‌شود، در منطق علوم. پس در رابطهٔ بین مفاهیم و این تقسیمات چیز غیر بدیهی نداریم و اگر داریم بر می‌گردد به بدیهیات. قسم دوم تصدیقات است، در تصدیقات رابطه که می‌خواهم برقرار کنیم بین تصدیقات در مبحث حجت، شکل‌های سه گانه قیاس و استقراء و تمثیل را منطق می‌سازد. در این که نتیجه از قیاس بدیهی است، بحثی نیست، هیچکس در این اشکال ندارد که از صغری و کبری این نتیجه‌ای که بر می‌آید، در آن خوابیده، در آوردیم فقط، کشف کردیم. که بعضی‌ها انتقادی که به منطق دارند این است که زایشی نیست زایندگی ندارد چیزی از بیرون به معلومات ما اضافه نمی‌کند، و اتفاقاً این نقطه قوت منطق است. منطق به عنوان ابزار نشان دهندهٔ فکر صحیح از فکر ثقیل، فقط برای ما رده بندی می‌کند، تقسیم بندی می‌کند. در قیاس این که این نتیجه از این دو مقدمه در می‌آید، بدیهی است، رابطه بدیهی است. ممکن است شما مواد غلطی را در صغری و در کبری نهاده باشید، البته نتیجه غلط هم حاصل خواهد شد اما غلط در آمدن این نتیجه از آن مقدمات غلط، بدیهی است. پس هم در باب مفاهیم و تصورات، روابط بین این‌ها و اتکاء نظریات به بدیهیات، بدیهی است. و درباب تصدیقات هم اتکاء استدلال ها، یعنی رابطه به معنای دقیقش که موضوع و محمول و رابطه، بدیهی است. دیگرچه رابطه‌ای را ما جستجو می‌کنیم در منطق؟

آقای ساجدی: خیلی متشکر.

آقای نهاوندیان: یکی از، این یک توضیح در مورد این که اصولاً منطق چیست؟ منطق عام چیست؟ از چه بحث می‌کند؟ این بحث‌های عمده بحث‌های منطق این است، و از این هم خارج نیست یا مفهوم، یا تصور داریم یا تصدیق. یکی از –به اصطلاح– جوابهایی که برادرها در واحد داده بودند، این طوری که می‌فرمایند آقای زاهد، این بوده که همین که الان ما داریم بحث می‌کنیم، دلیل بر این است که بدیهی نیست. این دلیل محکمی نیست، به جهت این که بسیار ممکن است که من اصلاً تصوری نداشته باشم از مطلب، اصلاً ازمن بپرسند که

منطق از چه بحث می‌کند، ندانم؛ اصلاً از من بپرسند که بدیهیات منطق چیست؟ نظریات منطق چیست؟ ندانم؛ حتی یک مثال نتوانم بزنم از این که بدیهی در منطق چیست، نظری در منطق چیست؟ بحث کردن من از این مقوله، بحث کردن آدم جاهل هست از این مطلب و بحث کردن من دلیل بدیهی نبودن مطلب نیست. این که بحثی بدیهی است یا نظری، این است که من تصور کافی از مطلب داشته باشم، بعد بگویم که برای پذیرش این مطلب احتیاجی به استدلال است، این می‌شود نظری. و نکته دومی که فرمودند برادرمان زاهد از مباحثات داخل واحد، این که خود انتخاب صغری و کبری بدیهی نیست، خب، اتفاقاً همین بحث است، این بحث منطق عام نیست، منطق صوری متکفل این نیست، این را واگذار کرده به فلسفه علوم و منطق‌های علوم که چه صغری باشد چه کبری، چه را قرار بدهیم داخل آن. من خواستم دفاع قویی‌ای کرده باشم که کوبیدن برادرها هم قوی باشد.

آقای ساجدی: خیلی ممنون از محبتتان. آقای میرباقری، ١٤ را روشن بفرمائید.

آقای میرباقری: بسم الله الرحمن الرحیم، می‌خواهید اجازه بفرمائید که آقای زاهد دفاع بکنند، چون صحبت من هم در همین زمینه بود، اگر مجدداً چیزی به نظرم رسید اضافهٔ بر اینها...

آقای ساجدی: خیلی ممنون از محبتتان. آقای واحدی در رد صحبت می‌کنید یا در دفاع؟

آقای واحدی: در دفاع از این هست که باید رابطه بدیهی باشد.

آقای ساجدی: بله، شما هم بفرمایید تا بعد.

آقای واحدی: بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین،

آقای ساجدی: اگر حرف اضافه‌ای دارید،

واحد: خواهش می‌کنم، نه اضافه هست.

آقای ساجدی: بله؟

آقای واحدی: یعنی اضافه (۳۸/۱۵؟)

آقای ساجدی: تکرار نشود در عین حال.

آقای واحدی: تکرار نیست انشاء الله.

آقای ساجدی: متشکریم.

آقای واحدی: حداقل به نظر من نیست. من می‌خواهم یک دلیل دیگر در مورد این که این رابطه ناگزیر هست که بدیهی باشد بیاورم، و بعد از برادرها خواهش کنم این رابطه را، نه این اصطلاح را نقض بفرمایند، بعد هم یک سری، یک چند تا جواب هست به آن اشکالاتی که آقای زاهد فرمودند. این که شما سیرعلم یا ادراک یک فرد را در نظر بگیرید، شما ناگزیرید بپذیرید این علم یا ادراک از بدیهیات شروع می‌شود، بعد آن فکر می‌کند بدیهیات، با هم تألیف می‌کند به اصطلاح، و یک سری نظریات به دست می‌آورد. یعنی شما نمی‌توانید بگوئید علم یک نفر یا ادراک یک نفر از نظریات شروع می‌شود، این دیگر خیلی بدیهی است که باید از

بدیهیات شروع بشود. حالا سؤال این است که اگر بدیهیات بخواهد با یک سری، با یک امر نظری ترکیب بشود و حاصل نظری باشد؛ یعنی رابطهٔ بین بدیهی و نظری بخواهد نظری باشد، آن حرف قبلی ما نقص می‌شود که علم از علم یا ادراک فرد از بدیهیات شروع می‌شود؛ چرا که باید اول یک مقدار نظریات، یک مقدار امور نظری در ذهن فرد باشد. و چون از اول یک مقدار امور بدیهی فقط در ذهن فرد هست، بعد نظریات، بعد امور نظری حاصل می‌شود، بنابراین ناگزیر هستیم که بپذیریم ربطی بین بدیهیات هم بدیهی می‌شود و حاصل نظری می‌شود؛ یعنی چند تا امر بدیهی با یک ربط بدیهی به هم ربط داده می‌شود و یک امری حاصل می‌شود که آن نظری است، چرا آن نظری هست؟ آن دیگر بدیهی نیست، چرا آن بدیهی نیست؟ به این دلیل که احتیاج دارد به این که ما این ربط را بدهیم، احتیاج دارد که بدیهیات را با هم ربط دادیم و فکر کردیم، .ه این که آن ربط یک ربط نظری بوده، آن ربط هم بدیهی بوده، اما چون ما نشستیم فکر کردیم، حاصل این ربطها یک امر نظری می‌شود. اشکال شده که اگر این چنین باشد، پس چرا منطق آموخته می‌شود؟ اول نکته‌ای که می‌خواهم اینجا بگویم، این هست که همین گونه که این استدلال شده، یک سری امور منطق نظری هستند، نه به دلیل این که ربط بین منطق، و ربط بین بدیهیات و نظریات بدیهی نیست، نظری است؛ به دلیل این که این سری امور بعد از ربط دادن بدیهیات با هم به دست آمده. بنابراین مسئله آموخته شدن که در منطق طرح می‌شود، به دلیل وجود همان نظریاتش هست، ولی ربط نظریات منطق با بدیهیاتش، بدیهی است. و یک نکتهٔ دیگر هم هست که اگر شما بگوئید امر بدیهی احتیاج به آموختن ندارد، این حرف درستی است، اما بدیهی زمانی بدیهی است، که شخص به آن توجه دارد، نه این که فکر کند. همان که توجه بکند، کافی است که بدیهیتش، بداهتش برایش روشن شود. بنابراین این که یک شخصی یک امر بدیهی در ذهنش، یک امری بدیهی است، ولی یک شخص آن امر بدیهی در ذهنش وجود ندارد، به بداهت آن بدیهی ضرر نمی‌زند باید آن شخص توجه کند که این، به آن امر توجه کند تا بداهتش در نظرش بیاید. بعد این که گفته شده مغالطه محال می‌شود، اگر این چنین باشد؛ مغالطه به این دلیل به وجود می‌آید که شخص توجه نمی‌کند به آن مسائل، یعنی حتی در مورد یک مسئله بدیهی هم ممکن است مغالطه بشود، به این دلیل که شخص توجه ندارد به این که این بدیهی است، وقتی که توجه کرد می‌بینند اشتباه کرده، می‌بیند مغالطه کرده. و بعد که گفته شده علوم بدیهی می‌شود مثلاً ریاضیات بدیهی می‌شود، جواب این سؤال هم این هست که این علوم یک سری امر بدیهی را با یک سری بدیهی دیگر این‌ها به هم ربط داده اند، شده یک امر دیگر. آن وقت علاوه بر این مواد استدلالی که به کار رفته که برادرمان نهاوندیان گفتند آنجا این ربط پیدا می‌کند به مواد استدلالی که به کاررفته؛ یعنی آن صغری ، کبرایی که چیده خود صغری و خود کبری و این دو تا خودش خیلی نکته مهمی هست، که علوم آمدند این کار کردند؛ یعنی علوم از منطق استفاده کردند، بنابراین نباید آنها بدیهی می‌شوند این مسئله مثل تصور و تصدیق هست که بدیهیات باید از ، بدیهیات نمی‌تواند از نظریات به دست بیاید؛ چون شما تا وقتی می‌خواهید یک تصدیق بکنید، تا تصور نداشته باشید،

امکان تصدیق نیست. بنابراین شما همیشه مقدمه تصدیقتان تصور است، مگر می‌شود بدون تصور تصدیق کرد، به همین دلیل هم هست که نمی‌شود بدون داشتن بدیهیات و نظریات به امور نظری رسید. متشکر.

آقای ساجدی: خیلی (۴۲/۴۹ – ۴۳/۲۰ قطع صوت) ۲۲ را روشن کنید، بفرمائید.

آقای زاهد: مواردی که به ذهن می‌رسد به مطالبی که برادرهایمان فرمودند، درمورد آنچه که جناب نهاوندیان فرمودند، این سؤال برای من هنوز باقی می‌ماند که تصدیقات منطق اگر بدیهی است، پس علم منطق، علمی بدیهی است. این گونه که فرمودند، گفتند تصورات و تصدیقات منطق بدیهی هستند، اگر تصدیقات منطق بدیهی هستند، پس علم منطق هم بدیهی است. اما اگر که به خصوص به منطق ریاضی توجه بکنیم، می‌بینیم که منطق ریاضی علم بدیهی نیست. همان طور که عرض کردم روابط بین فرمول‌ها امری بدیهی نیست. ممکن است که وقتی ما مسئله‌ای را در ریاضی طرح می‌کنیم، یک راه حل بیشتر نداشته باشد و فقط از یک راه به جواب آن مسئله برسیم، اما صرف این که مسئله یک راه دارد، دلیل بر بدیهی بودن آن راه نیست. چیزی که آقای واحدی فرمودند، گفتند علم فقط از بدیهیات شروع می‌شود که تصور نمی‌کنم این طور باشد، همین طور هم که توضیح دادم تعریفات و اصول موضوعه و اصول متعارفه هست که علم را با آنها آغاز می‌کنیم. و همچنین فرمودند نظریات در منطق هست، این نظریات چه هستند؟ اگر نظریات را حاصل صغری و کبری چیدن‌های ما به حساب می‌آورید، پس آن‌گونه که آقای نهاوندیان استدلال فرمودند که شما فرمودید آنها را قبول دارید و دنباله آن استدلال می‌کنید، اگر که ما، فرمودند که نه – به اصطلاح- رابطه بین صغری و کبری و آنچه که نتیجه می‌گیریم بدیهی است، اگر این طور باشد، دیگر ما نظریاتی در منطق نداریم. آن چه که شما گفتید به عنوان نظریات منطق، حاصل آن محتواهایی است که ما در صغری و کبری چیدیم، و آن به، بنا به گفتهٔ جناب آقای نهاوندیان، آنها انتخاب ما است و علم به آن منطق نیست. بنابراین هنوز برای من این مشکل حل نشده که ما چرا منطق را می‌آموزیم در حینی که بدیهی است.

آقای ساجدی: متشکر. آقای شریف، سه را روشن کنید.

آقای شریف: بسم الله الرحمن الرحیم، در ابتدا توجه بکنیم که باز ما منطق را برای چه می‌خواهیم؟ منطق می‌خواهد ما را به بزرگترین و کلی ترین کلی حاکم بر هستی راهنما باشد، و به این صورت نیست که بدیهی مطلق باشد؛ یعنی هرکس که ـ عرض به حضور شما ـ چند تا بدیهی را بغل هم گذاشت، یک بدیهی به دست بیاورد و یک خط کش و یک شاقول، که بعد بتواند کلی حاکم بر هستی را به دست بیاورد. بعد یک سؤال دیگر دارم که برادرها شاید برای بدیهی یک معنای جدیدی وضع کرده باشند، که خب، بدیهی را حالا ما بیاییم یک گونه دیگر معنا کنیم، که خب بدیهی چیزی است که استدلال هم می‌شود برایش کرد. پس اگر این گونه هست، آن موقع استنتاج دیگر چه معنایی خواهد داشت؟ مثلاً، من یک مثال می‌زنم در باز است و باز پرید، پس در می‌پرد، خب یک استنتاج است. خب، اگر بدیهی هست، این مغالطه را به چه دلیلی ما مرتکب می‌شویم، مگر

در می‌پرد؟ یا یک مثال دیگر می‌زنم یک مولکول آب در چه درجه‌ای به جوش می‌آید؟ و در چه درجه‌ای منجمد می‌شود؟ و در چه درجه‌ای مایع باقی می‌ماند؟ خب، اگر بدیهی هست، به این سادگی فکر نمی‌کنم که برادرها بتوانند به این سوالها پاسخ بگویند. و نتیجه می‌گیرم که پس منطق این گونه نیست که بدیهی باشد. منطق اصلاً از ظاهرش هم این گونه به دست می‌آید که، منطق خط کشی است که می‌خواهیم جهان را متر کنیم، هستی را، با آن کلی حاکم بر هستی به دست بیاوریم. لذا، و اصلاً باز دلیل دیگر این که ما کلی حاکم بر هستی‌های متفاوتی در حال حاضر داریم، اگر این گونه بود نمی‌بایستی ما جهان بینی‌های مختلفی می‌داشتیم. عین آنهایی که به اصول دیالکتیک معتقد هستند، آنها در همین جهان به آن معتقد هستند، و ما که به اصول دین معتقد هستیم در همین جهان به آن معتقد هستیم، و با یک منطق به دست آمد اگر بدیهی هست، پس هیچ کس نباید جهان بینی‌های متفاوتی داشته باشد. پس یکی هم همان مغالطه در منطق، همین طور که برادرمان فرمودند محال می‌نمود. و در همان منطق صوری هم، ما هم تصورات بدیهی داریم و هم تحقیقات بدیهی و همچنین هم تصورات نظری داریم و هم تصدیقات نظری داریم؛ یعنی خود منطق صوری این را می‌گوید، اگر ما خواهیم برای منطق صوری یک چیز دیگری ـ عرض به حضور شما ـ تحمیل کنیم، این بحث جداگانه است در این منطق صوری. اما در یک دقیقهٔ آخر در رابطه با همین بحث، این را عرض می‌کنم که برای داشتن یک منطق، یک منطقی که شمول کلی داشته باشد، کما این که همه منطقیون اذعان دارند که این منطق‌هایی که هست اعم از منطق ریاضی و صوری و دیالکتیکی شمول کامل ندارند، ما برای این منظور دقیق ترین روش را اتخاذ می‌کنیم، حالا اسمش را منطق ریاضی می‌گذارند یا منطق، همین فلسفه دلالت، که کمترین اشتباه را به ما می‌دهد. به این صورت است که شما دو تا عنصر را در هوا در مجاورت هم قرار نمی‌دهید که این دو تا عنصر با یک رابطه با هم مشخص بشود، شما روشی را اتخاذ می‌کنید که یک انسجام کلی دارد، این انسجام کلی، عناصر را نسبت به همدیگر تحدید می‌کنید، محدود می‌کنید؛ شما یعنی یک مبنا دارید با عناصر دیگر که همه با همدیگر در رابطه هستند؛ یعنی غیر از این که شما در منطقتان به عمل زدگی دچار نمی‌شوید، یعنی در عین حالی که عینیت را دارید، انعطاف عینیت را در یک مبنا و در یک انسجام ملاحظه می‌کنید. من استدعا می‌کنم به این حرف آخر توجه شود که این منطق، منطقی نیست ـ که فرض بفرمایید ـ از آن منطق‌ها بدست آمده باشد، یا احیاناً بعضی از حرفها اینها را زده باشد، نه؛ این منطقی است که، یعنی این منطق، منطقی است، تمام اشکالهایی که منطق‌های دیگر نمی‌توانستند حل بکنند، حل می‌کند. و حالا اگر نگوئیم هیچ اشکالی ندارد که می‌توان گفت، بی اشکال ترین راه را نشان می‌دهد؛ یعنی شما در یک سیستم راحت تر می‌توانید ارزیابی کنید تا در رابطه با دو تا عنصر، شما ارزش یک عنصر را در یک انسجام، در یک انسجامی که دارای مبنا هست می‌توانید ارزیابی دقیق، که همان ارزیابی که خودش دارد بکنید و لذا ـ عرضم تمام هست ـ این منطق در برگیرندهٔ تمام از، یعنی شمولش کلی است و مغالطه را هم ممتنع، یعنی جلو، با اتخاذ این روش می‌توانیم جلوی مغالطه را بگیریم.

آقای ساجدی: بله، توجه، خیلی متشکر. توجه به این دو نکته‌ای که عرض می‌کنم همه دوستان دقیقاً داشته باشند. بحث ما در این نیست که منطق را برای چه می‌خواهیم، روی این اصلاً بحث نشود، این یک مطلب. مسئله دیگر این که منطقی که الان مورد بحث است، منطق فلسفهٔ وجود است، قبل از مرحله وارد شدن به فلسفهٔ دلالت و علت دلالت. احیاناً اگر مقداری از صحبت‌های آقای شریف در رابطه با فلسفهٔ دلالت بود، آن مورد بحث ما نیست، رویش بحث نشود. آن که مورد بحث است این است که در منطق صوری، یا نه صوری نه، قید منطق صوری را بردارید، در منطق‌های فلسفه وجود، در آنچه که امروز به نام منطق شناخته می‌شود، آیا رابطهٔ بین بدیهیات و نظریات در آن منطق بدیهی است یا نظری؟ و همین جا متذکر بشوم باز این نکته را که، طرح خود این سؤال به این معنا است که ما قبلاً بحثش هم کردیم، پذیرفتیم که منطق‌ها شامل بدیهیات و نظریات هستند، این تمام شده؛ یعنی دوستان، دوستانی که فرمایششان می‌فرمایند، احیاناً جواب هم می‌دهند، من به ذهنم رسید دو سه نفر از دوستان به این نکته توجه نمی‌کنند، یعنی باز بحث‌ها مخلوط می‌شود، به قاعده‌های قبلی پا نزنید، الان در محدودهٔ کنونی بحث کنید. این که منطق شامل بدیهیات و نظریات است، فرض ما است، قبول کردیم، قبلاً هم بحثش را کردیم. لذا آنچه که الان دقیقاً مورد بحث هست، چیزی به اسم رابطهٔ بین بدیهیات و نظریات است که این آیا بدیهی است یا نظری است؟ آقای جلالی، ۱۸ را روشن بفرمائید.

آقای جلالی: بسم الله الرحمن الرحیم، که یکی از برادران گفتند که علم زادهٔ بدیهیات است و لا محال این چنین است.

آقای ساجدی: رویا ین بحث نکنید من با اجازه تان بحث را کنترل کنم یک لحظه. این مورد بحث نیست، همین که موضع بحث است محبت کنید بحث کنید. رابطهٔ بین بدیهیات و نظریات بدیهی است یا نظری در منطق ها؟

آقای جلالی: پس اگر این طوری بود، شما آنجا که این برادران این ادعا می‌کردند، آنجا هم جلوشان می‌گرفتید تا یک مقدار دقیق تر ادامه بشود؛ چون که وقتی که القاء شبهه بشود و از این طرف ما پاسخ نمی‌توانیم بدهیم، آیا این اشکال ندارد؟ اگر واقعاً جواب دادنش اشکال دارد، خب کجا ...

آقای ساجدی: چرا، بله عرض کنم اگر شبهه ضعیف باشد، برای اینکه بحث به نتیجه برسد، رها می‌کنیم، ولی اگر بنا باشد که نکاتی که آقای واحدی گفتند

آقای جلالی: از همه مهم تر عذر می‌خواهم، آقای زاهد هم به همین سؤال پاسخی به نحوه‌ای دیگر دادند که آنجا باز شما هیچ گونه جوابی به ایشان ندادید، راهنمایی هم نکردید ایشان را.

آقای ساجدی: خب پس حضرتعالی فرمایشتان را بفرمائید.

آقای جلالی: تقاضا می‌کنم. علم آنگونه که این برادرمان ادعا کردند صرفاً بر بدیهیات شکی نیست، بلکه از تجربیات و مشاهدات و محسوسات انسان‌ها حاصل می‌شود، و کیفیت به دست آمدن فراورده‌های علمی با

تماس به دنیای خارج چگونه است؟ به آن کاری نداریم. این صرفاً به خاطر پاسخ دادن به آن اشکالی بود که برادرمان داشت. و در مورد دیگری، منطق صوری را به عنوان یک منطق زاینده تصور کردند، یا گفتند که از این که زاینده نیست؛ یعنی انسان را به نتایج جدیدتری نمی‌رساند، این به خاطر اهمیت این منطق است، این هم باز محل درنگ است. به خاطر این که وقتی که ما در منطق مان، یعنی در استدلالهامان به نتایج و استنتاجات جدیدتری نتوانستیم برسیم، این چگونه منطقی است که بتواند تخیل بشر، افکار بشر، ایده‌ها و آرمان‌های بشر را آن به آن به طرف جلوتر براند. و حالا بحثی که در مورد آن هستیم، منطق در صورتی که از بدیهیات و نظریات مرکب شده باشد، اولاً که، اولین شبهه‌ای که بنده دارم این است که اولیات به عنوان امور غیر تجربی، که این مدعای منطق صوری است، منطق صوری منظورش از اولیات و بدیهیات اموری است که براساس تجربه به دست نیامده، اگر اولیات و بدیهیات به عنوان امور غیرتجربی باشد، این مورد وفاق تمام اهل منطق نیست؛ من جمله فلاسفه تجربی معتقد هستند که هیچ یکی از مسائل بدیهی امروز، صرفاً بدیهی نبوده و بشر با ممارست تاریخی خودش، کم کم به این بدیهیات رسیده، و اگر هم این جا ادعا می‌شود که علم به بدیهیات تازه تری دست می‌یابد، این هم باز نمایشگر صحیح بودن آن ایده است. و ثانیاً اینگونه نیست که ما صرفاً در ترکیب بدیهیات و نظریات به مغالطه برسیم و در نتیجه به فلسفهٔ دلالت احیاناً نیازمند بشویم بلکه من مدعام این است که حتی در ترکیب بدیهیات با همدیگر، باز هم به مغالطه از یک طرف می‌رسیم، و از طرف دیگر اگر بخواهیم دو مقدمه بدیهی را با هم ترکیب کنیم، به هیچ وجهی از نظر بشر عاری نیستیم؛ یعنی بخش نظری منطق در آن قسمت بدیهیات هم به کار گرفته می‌شود. حالا دو تا مقدمه بدیهی را که می‌خواهیم با هم ترکیب کنیم و می‌آیند القاء شبهه را در آن بخش استنتاجش می‌کنیم، بنده عرض می‌کنم نه تنها بخش استنتاجش که بخش نظری از نظر شما شمرده می‌شود، بلکه رابطهٔ دو تا مقدمه بدیهی با همدیگر هم باز محل نظر است؛ یعنی انسان براساس نظر خود در آنجا ایجاد ارتباط می‌کند. و در مرحله سوم تر که به صورت وسیع تر می‌خواهیم مسئله را در نظر بگیریم، کلاً تمام نتایج منطق، هرگونه منطقی باشد، در مبحث قضایایش خلاصه می‌شود. و قضایا هم در اشکال اربعه و شکل اشکال اربعه هم استدلالشان و ـ به اصطلاح ـ متقن بودنشان، ناشی از شکل اول است. شکل اول که مقدمتین را با هم ترکیب می‌کنیم و می‌گوئیم که، نتیجه‌ای که به دست آمده لامحالِ صحیح است، تمام این اسلوب —به اصطلاح– اشکال و اسلوب قضایا همه ناشی از نظر بشر است؛ یعنی خود ساختمان اشکال عملکرد نظر است. وقتی که ما می‌خواهیم دو تا جمله را کنار هم بچینیم، ولو شکل بدیهی داشته باشند و به نتیجه‌ای می‌خواهیم برسیم، آنجا شکل قضیه خودش کلاً مبحث نظر است. و لذا است که شما بخواهید اصلاً بدیهیات را از نظریات تفکیک کنید، یا بخواهید بگوئید که ما می‌خواهیم بین دو تا بدیهی را گونه‌ای رابطه ایجاد کنیم، که آن ایجاد رابطه، یا آن فلسفه دلالت بدیهی باشد همین جا هم باز مبحث نظر است یعنی نظر به هیچ وجه از بخش بدیهیات جدا شدنی نیست. بخش نظریات منطق از بخش بدیهیاتش به هیچ وجه جدا شدنی نیست. مگر این که

بدیهیات را به صورت جزئیاتی به کار بگیریم، بگوئیم که مثلاً روز روشن است، ولی این که دردی را دوا نمی‌کند. ما بیشتر فعالیتمان این است که استدلال کنیم، و آن استدلالمان هم کاملاً با واقع مطابق باشد در مرحله چهارم اگر رابطهٔ بدیهیات و نظریات، در رابطهٔ این دو به فلسفه دلالت نیازمند هستیم، تا در نتیجه به یک نهایتی برسیم که به هیچ وجه در آن نهایت...

آقای ساجدی: آقای، الان دیگر بحث فلسفه دلالتش حداقل بعد در خدمتتان باشیم، اگر اشکال ندارد.

آقای جلالی: باشد! اشکال ندارد.

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که دوستان عنایت بفرمایند چون موضوعی که، ممکن است اشکالات بسیار زیادی بر بحث وارد باشد، من این را نمی‌خواهم نفی کنم، ولی این اشکالات را همه اش با هم براساس علم غیب یا علم حضوری نمی‌توانیم به آن برسیم، مجبوریم یکی یکی بحث کنیم. و زمانی که قرار شد یکی یکی بحث کنیم، اگر من عرض کردم که در این یکی بحث کنید، به دومی نپردازید ـ ان شاء الله ـ غرض خاصی ندارم که بخواهم سانسور کنم بحث را یا مسئله را. این است که اگر دوستان می‌پذیرند که ما در یک موضوع باید بحث کنیم، دیگر وقتی گفته می‌شود که، یعنی آقای جلالی که به من می‌گویند چرا جلوی دیگران نگرفتید؟! جوابم این است که اگر جلو دیگران هم وسط حرفشان قطع می‌کردم می‌گرفتم آنها هم اعتراض می‌کردند نمی‌گذاری حرفم را بزنم، من چه کار کنم؟ یعنی می‌خواهیم جلسه اداره بشود و می‌خواهیم به نتیجه برسد یا نمی‌خواهیم؟ این است که، من حقیقت این است که خودم تلاشم این است که تا آنجا که امکان دارد، نخواهیم با افراد برخورد داشته باشیم و مطلب هم از حد خودش خارج نشود؛ یعنی صبر می‌کنم آقای شریف حرفشان را بزنند، گرچه یک بخش آن اصلاً صحیح نیست و بعد بگویم اصلاً در این بحث نیست. بله، این است که به هر حال، ـ ان شاء الله ـ دوستان این اعتماد را دارند که در جلسه تشریف دارند و اجازه می‌دهند که ما فضولی کنیم در بحث ها. اما باز تکرار می‌کنم در رابطه با بحث، ما چیزهایی که پذیرفتیم روشن است؛ منطق شامل بدیهیات و نظریات هست، این الان در بحثی که الان هستیم قرارمان بر این است و قبلاً هم عرض کردم اثبات شد، لذا روی آن برنگردیم. روی این که بدیهی چیست؟ اگر فراموش نفرموده باشد، آن روز صحبت شد و اجمالاً به تعریفی رسیدیم، که بدیهی یعنی چیزی که استدلال را نمی‌خواهد و انسانها معمولاً می‌فهمند. حتی راجع به این که چه نوع انسانی در چه [؟] بحث شد و به صورت کلی هم پاسخ گفته شد که برای همه روشن باشد و استدلال نمی‌خواهد، این هم تمام. پس این هم فرض دوممان که بدیهی می‌دانیم چیست. این که جدا هستند از هم یا نیستند؟ این الان مورد بحث ما نیست به صورت خاص. بحث در این است، که این که شما گفتید بدیهیاتی در منطق وجود دارد و نظریاتی وجود دارد، رابطهٔ بین بدیهیات و نظریات بدیهی است یا نظری؟ قبلاً نتیجه گرفته بودیم بدیهی است، حالا دوستان باید نفی کنند دوستان ، گفته بودیم نظری است، حالا دوستانی که آن مسئله را نمی‌پذیرند باید دلیل بیاورند که نه چنین چیزی نیست که یک مقدار بحث شد. در همین کانال اگر دوستان

اجازه بدهند ادامه بدهیم، بحث ممکن است به یک جایی برسد. در غیر این صورت، خب قاعدتاً خودش به جایی می‌رسد، یعنی زمان و شرایط به یک جایی می‌رساند آن را. بله.

آقای س: (۱/۵/۵۳:؟)

آقای ساجدی: باشد! دوستان هم وقت، نوبت می‌دهم، به نوبت صحبت کنند. آقای سیف حضرتعالی، ده را روشن بفرمایید.

آقای سیف: بسم الله الرحمن الرحیم، من سعی می‌کنم خیلی مختصر عرائضم را بگویم، چون برادرمان هم آقای شریف اشاره گویا به این مثال و به این مسئله کردند. اگر ما مسائل، این واقعیتی هست که در خود منطق مغالطه صورت می‌گرفت. مثالهایی مختلفی هم می‌شود زد، و این که به فرض می‌گوئیم، مثال معروفی را هست مثلاً، که در باز است، باز پرنده‌ای زیباست، نتیجه می‌گیریم، پس در پرنده‌ای زیباست، و می‌گوئیم این مغالطه هست. حالا ماده، همه این صغری و کبری که ماده هایش باشند، هر دوتایش درست است، ولی نتیجه گیری که شده غلط است. و همان طوری که جناب زاهد فرمودند، همیشه هم مطلب به این سادگی نیست که ما باز را از پرنده تشخیص بدهیم؛ یعنی در باز است و مغالطه‌ای که صورت گرفته و صغری و کبرایی که بی جا چیده شده به غلط، این را تشخیص دهیم. کما این که زیاد هم این مسئله در استدلال‌های چپی‌ها ما دیدیم که این مغالطه صورت می‌گیرد، حالا بماند. بنابراین، بعد در خود منطق هم استدلال می‌کنیم که آقا این مغالطه هست و استدلال می‌کنیم که چرا مغالطه هست، وقتی می‌خواهیم جلوی مغالطه را بگیریم در منطق، استدلال می‌کنیم، این‌طوری نیست که بدیهی باشد. اگر بدیهی بود، به قول، خیلی روشن است که مغالطه صورت می‌گیرد، و چون در خود منطق استدلال می‌کنیم نشان می‌دهد که قسمت نظری اش هست و برای نظری‌اش هم آن‌گونه نیست که بدیهی باشد؛ بنابراین این مسئله جایی ندارد که بخواهیم بگوئیم که لازم نیست فلسفهٔ دلالت وجود داشته باشد، یعنی بتوانیم آن را اثبات کنیم.

آقای ساجدی: بله، آقای حشمتی شما تذکرتان چگونه است؟ یعنی از تذکر بگذرد با اجازه تان، نوبت دیگران است.

آقای حشمتی: تذکر.

آقای ساجدی: بله ۵ را روشن کنید.

آقای حشمتی: من می‌خواستم عرض کنم که صحبت‌هایی که برادرمان آقای جلالی کردند، نکات خیلی مهمی در آن بود، ولی بیانش به گونه‌ای بود که حقیقتش ما آن صغری و کبری را تشخیص ندادیم؛ یعنی یک جوری مطلب ادا شد که من می‌خواستم خواهش کنم که شما بفرمائید این را ـ در واقع ـ در یکی ، دو جمله اگر بشود صغری و کبری را شکل بدهند، نتیجه گیری کنند و ما بتوانیم بهره برداری بکنیم. البته همانطور که عرض کردم، نکاتی بود که شدیداً جلب توجه می‌کرد و با موضوع هم حتی مربوط بود با موضوع بحث. ولی این نتیجه

گیری خب از بحثی که می‌شود، ما یک بهره برداری بکنیم، این طور نباشد که بحثی بشود و هیچ برادرها، همان طور مثل یک حادثه‌ای که به وجود می‌آید، تلقی کنند و از آن عبور کنند. این اگر این طور بشود، یعنی ما بتوانیم نتیجه، صغری را بگوئیم، کبری را بگوئیم یک نتیجه گیری کنیم این خیلی بهتر مفید خواهد بود به حال جلسه.

آقای ساجدی: تشکر می‌کنم. بله، آقای جلالی پس می‌فرمایند در دو جمله، دو، سه جمله خلاصه اش را بفرمایید. ۱۸ را روشن کنید.

آقای جلالی: عرض کنم خدمتتان اگر این منطق را ما دو بخش به عنوان یک امری ـ به اصطلاح ـ مسلم شده بگیریم و بگوئیم که منطق یک بخش بدیهی و نظری دارد، اولا که از خود همین مسئلهٔ بدیهیات شروع می‌کنیم، به خاطر این که در ایجاد رابطه مسائلی طرح می‌شود که باز این بدیهی را چیست و چگونه برطرفش می‌کنیم؟ در آن ایجاد رابطه زیاد مدخلیت دارد. عرض می‌کنم که این بدیهی که ما می‌گوئیم کدامیک از بدیهیات است؟ چون که بدیهیات، در تمام منطق‌ها می‌گویید، می‌گوئید تمام منطق‌ها به صورت بدیهی و نظری دارند. من می‌گویم که خیلی خب، درست، ولکن اولا که اگر منطق را، بدیهی را به عنوان یک امر بدانیم که در آن مغالطه و اشتباه رخ نمی‌دهد چون مدعای ما این است، بنده عرض می‌کنم اگر بدیهی تا این اندازه بدیهی است، پس چرا در مسلم شده ترین بدیهیات منطق صوری، دیالکتیک در برخی حداقل ایجاد تشکیک می‌کند. و مخصوصاً تجربیون می‌آیند می‌گویند که این بدیهیاتی که منطق صوری می‌پذیرد، این بدیهیات بر خلاف ادعای منطق صوری که می‌گوید: بدیهیت بدایه از آنجا ناشی می‌شود که این‌ها اولیات وجود بشر هستند. یعنی بشر وقتی که پا به عرصه وجود می‌گذارد، چون از آن طرف روح را قبول کرده، ذهن شعور خدادادی بشر را قبول کرده، می‌گوید اولیات اموراتی هست که خداوند متعال در نهاد بشر گذاشته به عنوان ودایعی و او را در زمین می‌خواهد راهنمایی کند. این پس بنابراین از یک فلسفهٔ خاصی نشأت می‌گیرد این بدیهیات و اولیات، این با این کیفیت در منطق‌های دیگر که مورد پذیرش نیست. لذا تجربیون آنجا می‌آیند چون که با فلسفه شان همخوانی ندارد، ایجاد اشکال می‌کنند، می‌گویند که آن بدیهیتی که شما می‌گوئید به عنوان اولیاتی که خدا در وجود بشر گذاشته، این را ما قبول نداریم و تمام امور بدیهیات امروزی بشر ناشی از تجربیات او است. بشر، ما بشر امروزی را با این کیفیت می‌بینیم، می‌بینیم خیلی چیزها را بدیهی می‌گیرد، ولی بشر در دوران طفولیت تمدنش وقتی که، البته تجربیون آن سوابقی باز برای بشر می‌تراشند، ما به آنها کار نداریم. بشر از آن روزی که بشر خوانده شد، آنگونه نبود که امروز، آن بدیهیات امروزی را، آن روز هم بدیهی بداند، این ناشی از تجربیاتش است این یک بخش از مسئله است. بعد بیاییم روی ایجاد ارتباط بین بدیهی و نظری، عرض کنم خدمتتان در ایجاد رابطه بین بدیهی و نظری، آیا اولاً نظر اعمال وجود می‌کند؟ یا بین بدیهی و نظری بدیهیات ایجاد ربط می‌کنند؟ بنده عرض می‌کنم که بین بدیهیات دو تا مقدمه بدیهی را بگیریم، در دو تا مقدمهٔ بدیهی برای این که آن دو تا مقدمه

با همدیگر هم جهت باشند، باید نظر قضاوت کند، این گونه نیست که شما دوتا بدیهی را، مثلاً بگویید روشن است و جزء، جزء یک کل از آن کلش کوچکتر است، این دو تا امر بدیهی است، شما می‌دانید این دوتا امربدیهی ناهماهنگ را کنار هم بچینید؟ البته میسر نیست. پس این نظر است که می‌آید دوتامقدمه بدیهی را کنار هم می‌چیند و باز این نظر است قضاوت می‌کند که این دو تا بدیهی با هم هم سو هستند، هم جهت هستند تا به نتیجه برسد. پس بنابراین نه تنها در نتیجه، نظر قضاوت و مدخلیت و ایجاد ربط می‌کند. بلکه در ایجاد رابطه بین دوتا مقدمه بدیهی هم نظر است که قضاوت می‌کند، پس مسئله به آن جا خلاصه نمی‌شود این جا هم باید دامن مسئله کشیده بشود، دامنه اش. عرض کنم بعد به، و تمام مبحث قضایا در منطق که داریم این مبحث قضایا عصارهٔ منطق است؛ یعنی منطق را ما می‌خواهیم برای این که مبحث قضایا پدیدار بشود، و طرق استدلالی پیش بیاید و ما هم می‌دانیم که استدلال در منطق از سه تا قیاس و استقراء و تمثیل – به اصطلاح- در آن سه تا خلاصه می‌شود و می‌بینیم که در هر سه هم قضایا به کار گرفته می‌شود و در تمام قضایا هم ماهیت وجودی قضایا یک امر نظری است. این خلاصه‌ای از گفتار بنده، به علت این که آنجا هم با بیان سنگین تری ادا شد، به خاطر این که تذکر جناب آقای ساجدی یک مقداری حال به حالمان کرد و عذر می‌خواهم از همه تان. از خود آقای ساجدی هم عذر می‌خواهم، ببخشید.

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که، آقای نجابت، ۲۳ را روشن کنید. شما نظرتان را می‌خواهید؟ (۱/۱٤/۲٦؟)

آقای نجابت : من یک نکته را تکرار می‌کنم(۱/۱٤/۲۸؟)

آقای ساجدی: بله؟

آقای نجابت: من اگر اجازه بدهید.

آقای ساجدی: استدعا می‌کنم.

آقای نجابت: من چون بحث روی همان رابطهٔ نظری، نظری وبدیهی بوده – به اصطلاح – یک سؤال خیلی ناشیانه واقعاً، چون منطق خیلی نمی‌دانم می‌پرسم این است که آیا اصلاً اینکه، چون تکیه شد روی منطق صوری به عنوان منطق عام مثلاً، اگر قرار است تکیه کنیم روی آن در خود منطق صوری یک چیزی داریم به اسم نظری و بدیهی، نظریات منطق داریم و بدیهیات منطق. اگر از خودش می‌خواهیم استفاده کنیم انکار خودش که مشکل است؛ یعنی نظریاتی داریم در منطق و بدیهیاتی. بله این ، این یک نکته است که باید روشن بشود که نظری. و بعد بحث تصور و تصدیق اصلاً وارد نیست در این بحث، یعنی تصور و تصدیق ما بدیهی و نظری هم در تصور داریم هم در تصدیق؛ یعنی تصور بدیهی داریم و تصور نظری تصدیق بدیهی داریم و تصدیق نظری، منطق هم عمدتاً پیرامون تصدیقات صحبت می‌کند، یعنی آن ، آن هم زائد است. فقط من این اشاره‌ای را هم که آقای زاهد کردند فکر می‌کنم اگر اول جواب بگویند، شاید مسئله روشن تر بشود، بتوانیم جلو برویم، حالا که البته آخر وقت است.

آقای ساجدی: بله، باشد! آقای میرباقری. می‌بخشید آقا! استدعا می‌کنم بحث‌ها طوری نشود که هرکس اطلاعات خودش را بیان کند، بفرمایید که در کجا اختلاف دارید؟ چه مسئله‌ای گفته شده و شما به چه چیزی می‌خواهید جواب بفرمائید یا در تأیید یا در تکذیب؟

آقای میرباقری: بله ، بسم الله الرحمن الرحیم ، بحثی را که من می‌خواهم عرض کنم این است که برای اثبات این که ما نیازمند به فلسفهٔ دلالت هستیم، یک مطلبی بیان شده و آن این که منطق نظری است. این را، از این طرف ما عرض نکردیم یا کسی نگفته که منطق بدیهی است؛ یعنی ادعا از این طرف نبوده که برای بدیهی بودنش دلیل لازم باشد از آن طرف توسط جلسه و استاد ارائه شده که منطق نظری است، تنها دلیلی که در جلسه آورده شده برای این امر، یک مسئله است که حالا عرض می‌کنم. بر این دلیل، یک اشکال گرفته شده که تمام برادرانی که مطالبشان را فرمودند، علی رغم این که بسیاری از آن مطالب صحیح بود، پاسخ به این اشکال داده نشد؛ چون ببینید، یک مسئله‌ای را رد اثبات می‌شود با یک استدلال، در این استدلال یک اشکال گرفته شده و این اشکال تاکنون جواب داده نشده به استثنای این که شاید در صحبت‌های آقای جلالی، تا حدودی آن هم کامل نبود به نظر من. استدلال این است که منطق نظری است، استدلال بر نظری بودن منطق این هست که ارتباط بین بدیهیات و نظریات نمی‌تواند بدیهی باشد. موقعی که خواستیم ارتباط را مشخص بکنیم، گفتیم ارتباط عبارت است از ارتباط استنتاج؛ یعنی آن نتیجه‌ای که ما از مقدمات می‌گیریم نه خود مقدمات. بیشتر بحث‌هایی که شد روی مقدمات بود که ما در انتخاب مقدمات نظر را دخالت می‌دهیم ولی این ارتباط نبود، ارتباط عبارت شد، یعنی تعریف شد، اول جلسه خود حضرتعالی هم فرمودید: ارتباط عبارت شد از آن نتیجه‌ای که ما از کنار هم چیدن مقدمات می‌گیریم؛ سقراط انسان است، انسان می‌میرد، به مقدمات کار نداریم، این‌ها ارتباط نیست، نتیجه‌ای که از این دو مقدمه می‌گیریم، این که سقراط می‌میرد. این جا اشکال گرفته شد که حتی تمام کتاب‌های منطقی هم این مطلب را رویش تکیه دارند که در شکل اول، این شکل اول، بدیهی الانتاج است، یعنی ما ممکن است با نظری مقدمات را انتخاب کنیم و کنار هم بچینیم، اما به هر صورت، اگر مقدمات صحیحی را کنار هم چیدیم، صغری و کبرای صحیح را نتیجه صحیح از آن می‌گیریم بداهتاً؛ اگر مقدمات غلطی را کنار هم چیدیم، نتیجه غلط می‌گیریم بداهتاً باز هم. ما در این جا نظر دخالت دارد یا نه؟ کار نداریم. یا ما باید بیاییم در این استدلال تعاریف را عوض کنیم و مبانی را تغییر بدهیم، یا یک استدلال جدیدی بیاوریم، اگر استدلال جدیدی برادرها می‌خواهند بیاورند خب مطرح بفرمایند. اما اگر روی همان استدلال دارند تکیه می‌کنند آن استدلال تاکنون اشکالی که بر آن وارد شده، جواب داده نشده. اشکال این هست که استدلال بر نظری بودن منطق این است که ارتباط بدیهی نیست و نظری است، در حالی که این ارتباط را همه می‌گویند بدیهی است و خیلی راحت هم قابل پذیرش است، که ما از این مقدمات بداهتاً، یعنی همه یک نتیجه می‌گیرند، مگر این که مقدمات غلط باشد باز هم نتیجه غلط می‌گیرند، مگر کسی باز بفهمد که مقدمات غلط است.

آقای ساجدی: یعنی حضرتعالی می‌فرمائید که، یعنی جمله آخرتان را تأکید (۱/۱۹/۲۷؟) مقدمات همه از آن نتیجه صحیح یا می‌گیرند یا همه از آن نتیجهٔ غلط می‌گیرند.

آقای میرباقری: یعنی این را می‌خواهم عرض کنم، نتیجه یک صغری و کبری به ذهن همه یک چیز می‌آید.

آقای ساجدی: بله! همین، همین را می‌خواهم بگویم.

آقای میرباقری: بله، یعنی اگر...

آقای ساجدی: یعنی صغری و کبری را اگر چیدیم، نتیجه به ذهن همه یکی می‌آید.

آقای میرباقری: بله، مگر این که در خود صغری و کبری تشکیک شود که این‌ها به هم مربوط نیستند. اما استنتاج و ارتباط استنتاجی این بدیهی است؛ یعنی این اشکالی ، البته من این را از موضع چیز نمی‌گویم که من می‌خواهم نظرم این باشد که منطق بدیهی است، نه! من روی استدلالی که شده می‌خواهم بگویم که جواب این اشکال داده نشده، بنابراین استدلال تمام نیست.

آقای ساجدی: بله عرض کنم که دو دقیقه به وقت مانده و دوستان هم که وقت گرفتند، آقای نجابت(۱/۲۰/۱٦؟) آقای برقعی، آقای جاجرمی ، سلیمی، زاهد، نجابت، فرصت نمی‌شود. از این نظر من فقط به ذهنم می‌رسد که اگر اجازه بفرمائید آقای زاهد که ابتدائاً مدافع این مسئله بودند، چند لحظه‌ای روی این مسئله پاسخ بفرمایند، و جلسه را تمام کنیم و بقیه بحث به بعد. حضرتعالی بفرمایید، ۲۲ را روشن کنید.

آقای زاهد: بسم الله الرحمن الرحیم ، بنده عیناً همین سوال آخری آقای میرباقری را می‌خواستم جواب بدهم و آن این که، یعنی بین حرفهای قبلی ام هم گفتم، در مورد منطق ریاضیات مثال را اگر اجازه بدهید بزنم که یک مقدار مطلب روشن تر، به نظر خود من روشن تر می‌شود. اگر که رابطهٔ بین مقدمات و نتیجه‌ای که می‌گیریم بدیهی است، پس حل تمام مسائل ریاضی بدیهی است.

س: [؟]

ما بحث روی فلسفه منطق داریم می‌کنیم، بحث‌مان روی منطق است، غیر منطق صوری‌ای در کار نبود، در منطق ...

آقای ساجدی: در منطق، یعنی محل بحث درمنطق فلسفه وجود است، قبل از فلسفهٔ دلالت در این منطق نظریاتی وجود دارد و بدیهیاتی رابطهٔ بین بدیهیات و نظریات که گفتند، نتیجه‌ای است که می‌گیریم که این گونه است، نتیجه‌ای است که از دو مقدمه از یک صغری و کبری که می‌چینیم، می‌گیریم، این آیا بدیهی است یا نظری است؟

آقای زاهد: بله، بنده هم عرض کردم که در یک –به اصطلاح– رابطه ریاضی وقتی که نگاه کنیم، حاصل هیچ وقت بدیهی نیست. اگر حاصل بدیهی می‌بود، پس تا به حال تمام امتحانات ریاضی که گرفته شده است، دانش آموزان و دانشجوها و غیره، این‌ها یک امر عبثی بوده؛ یعنی روی یک سری بدیهیات ما آمدیم امتحان

گرفتیم، افرادی هم که آمدند جواب دادند، این‌ها بی خود بوده است.

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: بله ، بله (۱/۲۲/۴۲؟) نه استناد می‌شود بکنید نه استنتاج و نه انطباق. وقت تمام هست. دوستان ببینید، فرصت نیست، من به هر دوست، به هرکدام از دوستان خلاف نبوتشان وقت بدهم دوستان قبلی حق اعتراض دارند. آقای زاهد هم از قوهٔ قهریه‌مان استفاده کردیم، از مسئله‌ای که اول ایشان طرح کرده بود، [؟] آن مسئله هم چند دقیقه‌ای گفتیم عرض کنند (۱/۲۳/۰۵؟) شاید حل بشود

آقای س: [؟ ۱/۲۳/۰۸؟]

آقای ساجدی: بله ،یعنی به دلیل همین وضعیت موجود نمی‌شود این طوری ادامه بدهم، یعنی همه دوستان می‌خواهند صحبت کنند. یکی ، دوتا تذکر عرض کنم خدمتتان.

[آقای س: [؟]بله

آقای ساجدی: بله نوبت شما هنوز نیست، نوبت آقای برقعی است متأسفانه. اجازه بفرمایید چند تا نکته را تذکر بدهم. یکی این که جزوه‌ای که دیروز عرض کردم داخل کتابخانه گذاشته شده، گزارش هفته قبل. جزوه‌ای که دیروز دادم خدمتتان، راجع به فلسفه، طرح مسئله، مسئله‌ای در منطق و فلسفه دلالت، یک اشکالاتی دارد، جا افتادگی‌هایی هست که خیلی خب، احتمالاً دوستان دیدند. من در صفحه اولش را در همین حد که یادم بود عرض کنم، اگر جای دیگر [؟] دوستانی که تصحیح کردند، بفرمایند، ببینید در صفحه اول آن نزدیک به پاراگراف‌های آخر آیا رابطه بین مسائل نظری و بدیهی نوشته است یا نه؟ بدیهی است یا نه؟

آقای س: [؟ ۱/۲۴/۱۷؟] یک بدیهی اضافه بشود.

آقای ساجدی: نه یک بدیهی اضافه بشود که استدلال درست بشود، بدیهی است یا نه؟ بعد ادامه داده اگر رابطه بین مسائل نظری و بدیهی، بدیهی باشد، یک کلمه بدیهی دیگر هم این جا جا افتاده ، همین بحث امروزمان هست

آقای س: [۱/۲۴/۳۸]

آقای ساجدی: غلط زیاد دارد؟ بله به هر حال این من الان (۱/۲۴/۴۳؟) کاری به محتوا الان ، محتوا را آن دوستانی که نوشتند دیگر مسئولش هستند. بله و باز دو خط بعدش هم نوشته شده مغالطه و، اگر تمام مسائل منطق بدیهی بود، مغالطه و اشتباه وجود دارد، وجود نداشت، کلمهٔ دارد تبدیل می‌شود به نداشت. نمی‌دانم این کم لطفی را برادرانی که تمرین کردند، داشتند این قدر، یا این که همه اش تقصیر تایپیست است. بله، شاید هم مربوط به ساختمان تایپ‌ها بوده که این طوری شده. عرض کنم ، بله، دعا جزء جلسه بود. اگر اجازه بدهید بله. «و سبحان ربک، رب العزه عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمدلله رب العالمین»، صلوات!

آقایان: اللهم صلی علی محمد و آل محمد.

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: طرح پیشنهادی پیرامون طرز تنظیم امور اقتصادی در اسلام (دوره اول)	
کد پژوهش: ۰۴۲	**شماره جلسه: ۴۱**
کد جلسه: ۴۳۴	**تاریخ جلسه: ۱۳۶۱/۰۲/۲۷**
کد صوت: ۶۰۳	**مدت جلسه: ۳۱ دقیقه**
تعداد جلسات: ۱۸۸	**تعداد کلمات: ۴۰۷۳**

جلسه چهل و یکم

آقای ساجدی: «بسم الله الرحمن الرحیم، و لا حول و لا قوه الا بالله العلي العظیم. حسبنا الله و نعم الوکیل، نعم المولي و نعم النصیر!»

بله، عرض کنم که آقای حسینی همان طور که آقای حشمتی مولایی اعلام فرمودند، تشریف نیاوردند؛ یعنی هنوز نرسیدند و علت هم نمی‌دانم حقیقت چیست. با جایی هم که باید باشند، تماس گرفتیم، یعنی تهران معمولا این هفته ها، این روز بودند، الآن تماس تلفنی داشتیم، جواب ندادند آن جا آن تلفن را، حالا یا دفتردار، تلفن چی نیست، یا این که بالاخره آن جا نیستند، اصلاً هیچ کس نیست. علی‌ای حال برنامه‌ای که پیش بینی کرده بودیم به آن صورت که آقای حسینی باشند، قاعدتاً اجرا نخواهد شد. برادرمان آقای نجابت در رابطه با مجمع تبریز، پنجمین مجمع مقدماتی که در تبریز هست، می‌خواستند تذکراتی را بدهند، بعد ببینیم آقای حسینی می‌رسند یا نه، تا ایشان تذکراتشان می‌دهند. اگر که باز نرسیدند، که خب بعد می‌گوییم که پیشنهاد بدهند آقایان، ببینیم چه کار کنیم.

آقای س: [؟ ۱:۱۷]

آقای ساجدی: بله، بعد از صحبت آقای نجابت.

آقای س: [؟ ۱:۲۳]

آقای ساجدی: بفرمایید، لطفا ۳ را روشن کنید، بفرمایید.

آقای نجابت: بله. بسم الله الرحمن الرحیم، بله، عرض کنم اغلب برادرانی که این جا تشریف دارند، این دعوتنامهٔ مختصر ما را حتماً دریافت کنند، اغلب دوستان. همان گونه که بیشتر باز دوستان آشنایی دارند، ما یک مجامعی از وقتی که دفتر مجامع مقدماتی فرهنگستان تشکیل شده، ما برای تبیین ضرورت تشکیل فرهنگستان، این که فرهنگستان را ما حق می‌بینیم و لازم می‌بینیم، تشکیل یک چنین فرهنگستانی، یک چنین مجمعی را با هر اسمی، ما مجامع مختلفی داشتیم برای تبیین این مسأله. در قم اولین مجمع بوده، باز عرض می‌کنم ـ توضیح واضحات هست برای بیشتر دوستان ـ در شیراز دومین مجمع بوده، در اصفهان دانشگاه سومین مجمع و در کرمان چهارمین مجمع را داشتیم. ان شاء الله از دهم تا سیزدهم خرداد در تبریز خدمت دوستان خواهیم بود. و کلِ، در آن دعوتنامه یک برنامه مختصری هم تقدیم شده خدمت دوستان که این مختصر برنامه است و مفصل و زمان‌بندی شده آن را احتمالاً در موقع ورود به جلسات به دوستان عرضه می‌شود. نکته‌ای که من می‌خواستم عرض کنم، این است که قضیه همان طور که گفتم، تبیین ضرورت تشکیل فرهنگستان هست. اجمالا بیشتر مطالبی را که این جا تا همین الآن، تا، در این سه هفته گفته شده می‌پوشاند، به طور خیلی خلاصه و فشرده‌تر. و برای یکی چند نفر از دوستانی که آن هفته‌ها را نبودند، من شخصاً به ذهنم می‌رسد که کمک مؤثری خواهد بود که آن جلسات را ببینند و هماهنگ کنند خودشان را با این هفته. و برای آن‌هایی هم که دیدند مختصراً این یک تکرار و ـ به اصطلاح ـ هماهنگی دوباره خواهد بود؛ چون مطلب آن جا خیلی سریع‌تر و از زوایایی شاید ساده تر، شاید ـ عرض می‌کنم ـ ساده‌تر عنوان می‌شود به لحاظ خود جو عمومی جلسه. نزدیک به ۳۰۰، بین ۳۰۰ یا ۴۰۰ نفر آن جا خواهند بود و ما در، بعد از بیانات آقای حسینی، کمیته‌هایی ان‌شاء الله آن جا خواهیم داشت؛ یعنی دوستانی که در کرمان بودند، این مسأله را آشنایی دارند، دقیقاً برنامه آن جا را سعی می‌کنیم پیاده کنیم. چون تعداد زیاد است، تعداد زیادی هم کمیته خواهیم داشت و دوستانی که تشریف می‌آورند آنجا، علاوه بر این که برای خودشان ـ به نظر من ـ یقیناً مثمر ثمر خواهد بود، کمک می‌کنند به تفهیم و انتقال این مطلب به دیگران، به آن‌هایی که جدید آن جا وارد می‌شوند. بنابراین من از طرف همین دفتر، از دوستان انتظار داریم که حتی المقدور، واقعاً اگر ممکن هست آن جا حضور داشته باشند، از همین دو نظری که عرض کردم آن کمیته ها، کمیته‌های سؤال و جواب و بحث مثل این جا نیست، مطلب را آقای حسینی می‌فرمایند، ما تقسیم می‌شویم داخل گروه ها، به زبان دیگر با آن دوستانی که مطلب را فهمیدند، مثلاً بحث اجتهاد را، به افراد تازه وارد منتقل می‌کنند و این جا دوستانی که این سه هفته اقتصاد را بودند، یا مجامع قبلی بودند، کمک مؤثری برای ما خواهند بود. بله، ضمناً اگر بعضی از دوستان دریافت نکردند آن دعوت نامه را، بعد تماس بگیرند، من تقدیم حضور شان

می‌کنم؛ چون قرار بر این است که همه افراد این، یعنی همه افراد این جمع این شایستگی را دارند که خدمت شان باشیم آنجا. به هر حال اگر کسی دریافت نکرده، به جز دوستانی که در خدمت شان در دفتر هستیم، اگر مراجعه کنند، من آن دعوت نامه را تقدیم می‌کنم به آنها. والسلام علیکم و رحمة الله.

آقای ساجدی: بله، خیلی متشکر. عرض کنم حالا دوستان برای ادامه کارمان، اگر پیشنهادی، فرمایشی دارند می‌گویم. طبیعی است آقای محمد زاده عجله‌شان زیاد هست، حالا بفرمایید، ببینیم.

آقای محمدزاده: عرض کنم که در این هفته ما فرصت کافی برای زیارت نداریم؛ یعنی معمولا در این جا می‌گویند هفت و ده دقیقه، هفت و یک ربع، هشت و یک ربع هم از آن جا باز حرکت و ـ عرض کنم ـ تا برسیم و برگردیم، فرصت کافی نبوده و امشب هم همان‌گونه که اطلاع دارید، شب وفات هست.

آقای ساجدی: بله.

آقای محمدزاده: یعنی، این است که من فکر کردم مناسب است اگر زودتر ما جلسه را تمام کنیم که برسیم و یک زیارتی بکنیم.

آقای ساجدی: بله، خیلی متشکر.

آقای محمدزاده: این پیشنهاد است البته.

آقای ساجدی: خیلی ممنون از لطف تان، دوستان دیگر پیشنهادی دارند؟ حضرت عالی؟

آقای س: [؟ ۰۱:۶]

آقای ساجدی: حضرت عالی، ۴ است؟ صحبت می‌فرمایید؟

آقای حشمتی مولایی: نه، پیشنهادم همین پیشنهاد آقای محمد زاده بود.

آقای ساجدی: بله. [خنده حضار]

آقای ساجدی: بله، باشد! باشد! چشم. ۸ را هم روشن بفرمایید، آقای فاطمی نژاد، بله.

آقای فاطمی نژاد: بسم الله الرحمن الرحیم، البته پیشنهاد من مکمل پیشنهاد برادرمان محمد زاده و آقای حشمتی مولایی بود، به این شرط که وقتی می‌رویم شب از فیض زیارت بهره مند می‌شویم، اگر بشود خدمت برادر بزرگوارمان آقای راستی برسیم، از محضرشان استفاده بکنیم.

آقای ساجدی: بله.

آقای فاطمی نژاد: یا کس دیگری من نمی‌شناسم در حدّ ایشان، اگر برای فرهنگستان مقدور هست، تلفنی دعوتی بکنند، وقتی بگیرند، یا...

آقای ساجدی: بله، عرض کنم مطلب دوم چون پیش بینی نشده، الآن مقدور نیست واقعاً؛ مگر این که خود دوستان اقدام بکنند، یعنی تماس با...

آقای فاطمی نژاد: بله.

آقای ساجدی: بله، تماس با آقایان، باید قبلاً پیشنهاد بشود، ما تماس بگیریم. در صورتی که،

آقای س: [؟ ۰۷:۰۶]

آقای ساجدی: نه غرضم این است که این دومی [؟]

آقای حشمتی مولایی: [؟ ۰۷:۱۲]

آقای ساجدی: بله، غرضم این است که کسی را نمی‌توان دید، از این نظر آن دومی‌اش حذف بشود. اما اگر پیشنهاد سومی باشد مبنی بر عدم رفتن به شهر،

آقای س: [؟]

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: بله، اگر می‌خواهید صحبت بفرمایید، عمومی صحبت بفرمایید.

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: بله، یک را روشن کنید آقای منیر عباسی. دوستان استدعا می‌کنم، بله.

آقای منیرعباسی: بسم الله الرحمن الرحیم. پیشنهاد می‌شود که از آقای انصاری که اشعاری سروده‌اند و در تابلوی اعلانات هم نمونه‌اش هست، از ایشان خواهش کنیم که از این اشعارشان بخوانند و ما را مستفیض بکنند. این هم یک پیشنهاد است البته.

آقای ساجدی: بله، من البته در رابطه با این پیشنهاد، چون حقیقت به ذهنم می‌رسد آقای انصاری نباید یک دفعه دشمنی برای خودشان بتراشند، چون این مسأله روبروی آن پیشنهاد دوستان بود. بله، علی‌ای حال آقای انصاری مطابق معمول همان، مثل هفته گذشته که در منزل آقای راستی فرمودند، می‌توانیم استفاده کنیم از خدمت شان فردا شب ـ ان شاء الله ـ اگر که باز سر نماز و این‌ها نخوانند.

آقای س: پس فردا شب یا فردا شب؟

آقای ساجدی: فردا شب، شب چهارشنبه مگر فردا شب نیست؟

آقای س: فردا شب است.

آقای ساجدی: فردا شب که شب چهارشنبه هست، خدمت آقای راستی درس اخلاق هستیم.

آقای س: پس پس فردا شب هم [؟ ۸:۵۰]

آقای ساجدی: پس فردا شب هم درس اخلاق عمومی است در دفتر مجامع مقدماتی. عرض کنم که با اجازه‌تان، ما پس از این که گزارش واحدها را بشنویم، رأی گیری می‌کنیم روی پیشنهاد برادرمان آقای محمد زاده. این است که واحد یک، یعنی حداقل دوستان توضیح بدهند که بحث واحدها چه شد؟ بحث به کجا کشید که ما برای بحث فردا صبح‌مان حداقل بتوانیم یک تصمیمی بگیریم. بله، دوستان واحد یک، آقای صدر الدین صحبت می‌فرمایند؟

آقای س: بله.

آقای ساجدی: ۳ را روشن کنید.

آقای س: ۳ را روشن کردند.

آقای صدرالدین: بسم الله الرحمن الرحیم. در واحد یک امروز ما چون سؤال جدیدی مطرح نبود، سعی کردیم برگردیم مجددا درباره فلسفه دلالت صحبت کنیم و یک مقدار مستقیم برخورد پیدا کنیم با فلسفه دلالت و نه آن قدم اولی را که استاد فرمودند، رابطهٔ بین بدیهی و نظری. در آن جا بحث کردیم که بالاخره یک برنامه ریزی، ما در ذهن می‌کنیم و این برنامه ریزی در عمل درست اجرا می‌شود یا درست در می‌آید یا هم سو هست، و این هم سویی این‌گونه بحث شد که به دلیل هم سنخی هست؛ یعنی اگر یک هم سنخی نباشد در پشت این هر دو، آن برنامه ریزی که در ذهن می‌شود و آن اجرایی که در عینیت پیدا می‌کند، اگر این هم سنخی نباشد، این دو تا با هم تطبیق نمی‌کند؛ پس این به دلیل هم سنخی است که این‌گونه در می‌آید. و این‌گونه صحبت شد که فلسفه دلالت همین هم سنخی است، که اگر چنین هم سنخی را در عین و ذهن یافتیم، آیا حالا می‌خواهیم ببینیم این اجازه را به ما می‌دهد که بدون دلیل، که به این، این دو بگوییم که این دو به دلیل هم سنخی است که عرض کردم خدمت تان، و آن وقت یک صحبتی هست که عکسش، این که هر جا که دیدیم دو تا چیز که هم، چیز در می‌آیند، هم جهت در می‌آیند، بعد نتیجه بگیریم که این‌ها هم هم سنخ هستند؛ یعنی هم این که بتوانیم وقتی هم سنخ هستند حدس بزنیم که هم جهت خواهند بودند و هر وقت که دو چیز که در ذهن و عین تطبیق پیدا می‌کند، این هم جهت بود، بدانیم که حتماً باید هم سنخ باشند؛ و یک مقدار صحبت شد در رابطه با کامپیوتر و این که آیا ذهن بالاخره با کامپیوتر چه تفاوتی دارد؟ یعنی این که واقعاً ذهن صرفاً ـ فرض کنیم ـ مثل یک آیینه، انعکاس در آن پیدا می‌کند آن چیزهایی که در خارج می‌بیند، عینیات؟ یا این که این یک مقدار قدرت حساب گری و محاسبه و ربط دادن هم دارد؟ یا این که هر دو را دارد؟ به هر حال باز به این نتیجه رسیدیم که ذهن یک پتانسیل و یک توانایی داشتن تشخیص این که ـ فرض کنید ـ عدل خوب است و ظلم بد است، این به هر حال در فطرت و ذاتش وجود دارد، علاوه بر این که قدرت محاسبه گری دارد و این که باز یک نتیجهٔ دیگر هم گرفتیم که این علاوه بر این دو تا، می‌تواند که از عینیات خارجی یک چیزهایی را بگیرد، یک سری روابط را کشف کند و در ذهن نگه دارد و بعد بر اساس این‌ها هم حتی برنامه ریزی کند. فرضاً مثال آمد که ممکن است یک ـ مثلاً ـ در رابطه با ریاضیات، ممکن است یک سری روابط نسبیت‌های ریاضی ساده را مثلاً از مصداق‌های عینی که دارد، این‌ها بگیرد و بعد در ذهن، این‌ها را تعمیم بدهد و معادلاتی بسازد و به یک راه حل‌هایی بین متغیرهایی، ایجاد کند و حل های، حل هم برای بعضی از مجهولات به دست بیاورد که این‌ها هیچ وقت برایش مصداق خارجی نداشتند، صرفاً y , z و X بودند. این کلا بحث کمیتهٔ ما بود.

آقای ساجدی: خیلی متشکر.

آقای س: [؟ ۱۳:۲۵]

آقای صدرالدین: و یک سؤال هم مطرح شد که دیگر در کمیته به جوابش نرسیدیم، فقط به طرحش رسیدیم، این هست که که هم سنخی چیست اصولا؟ آن هم سنخی.

آقای ساجدی: بله، واحد ۲، دوستانی که، کدام یکی از برادرها محبت، آقای زاهد تشریف ندارند مثل این که، سایر برادرها، شما صحبت می‌کنید؟ بله، ۱۴ را روشن بفرمایید خواهش می‌کنم.

آقای افضلی: بسم الله الرحمن الرحیم، عرض می‌شود واحد ابتدا قرار گذاشت که یک مقداری در مورد مباحثی که از آن ابتدا تا به الآن بوده، مروری داشته باشد و یک دوره‌ای بکند روی مباحث، و خب شروع کرد به این کار. بعد با ورود برادرمان جناب آقای نجابت به جلسه، مسألهٔ باز فلسفهٔ دلالت و مسألهٔ سیستم‌ها در رابطه با آن مطرح شد که جناب آقای نجابت یک مقداری در این باره توضیح دادند و توضیحشان هم یک مقدار زیادی هم حتی جلوتر از این حدی که ما الآن جلسه در آن قرار داریم، رفت و شکافتند یک شمای کلی را از آن چیزی که اولا، الآن منظورمان چیست از طرح این مبحث و در آینده چه چیزی می‌خواهیم بگوییم؛ و در رابطه با آن مسأله سیستم‌ها و این ها، یک شمای کلی از کار را ایشان ارائه دادند. سؤالات مختصری هم داشتند که به طور حضوری با ایشان یا دیگران مطرح شد، و پاسخ داده شد. سؤال خاص دیگری هم نبود.

آقای ساجدی: خیلی ممنون. واحد ۳، ۱۵ را روشن کنید. آقای نهاوندیان شما صحبت می‌کنید؟

آقای س: [؟ ۱۵:۳۰]

آقای ساجدی: بله، آقای حسنی پور، ۱۹ را روشن کنید.

آقای حسنی پور: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ما یک مقداری راجع به صحبت‌هایی که صبح برادرها مطرح کردند، صحبت شد و این مسأله مطرح شد که در بیشتر موارد یا گاهی از موارد، ما بدیهیات را داریم تکرار می‌کنیم و در نتیجه ذهن به اشتغال الفاظ مشغول می‌شود، و در نتیجه فعالیت فکر در زمینه‌هایی که مشکلاتی وجود دارد، از فعالیت فکری در آن زمینه‌ها باز می‌ماند. مسأله دیگر که مطرح شد، این است که ما به جای فکر در مبنای سیستم‌ها یا فکر مبنایی، وارد سیستم‌ها می‌شویم؛ مثلاً راجع به اقتصاد سرمایه‌داری، بارها و بارها صحبت می‌شود که فریدمن چه گفت و نظرش چه بود، کینز چه گفت، بدون این که ریشه غرب زدگی مطرح بشود و این مبنایش چیست. و کلا وارد شدن در این مباحث بدون این که مبنای آن بررسی شود، فکر می‌کنیم که یک مقدار اشکال به وجود می‌آورد. بعد از این در مورد صحبت‌های راجع به منطق، دو تا نظر وجود داشت که من خلاصه آن دو تا نظر را ذکر می‌کنم. تعدادی از برادرها معتقد بودند که در منطق قسمت، از قسمت بدیهی و نظری تشکیل شده و از، وقتی که از قسمت بدیهی و نظری تشکیل شده و ما از این نتیجه گیری می‌کنیم و چرایی‌هایی که مطرح می‌شود و آن چرایی هاست که در فلسفه دلالت مطرح می‌شود. تعدادی از برادرها معتقد بودند که منطق، قسمت بدیهی کلا ندارد و تمام قسمت هایش نظری است و فلسفه دلالت هم جز

توهم چیز دیگری نیست. و در همین زمینه برادرها ذکر می‌کردند که مبنای فلسفهٔ دلالت، تغایر است، و این تغایر ذکر می‌شد که یا ناشی از توهم است یا ناشی از تجربه است؛ که اگر ناشی از تجربه باشد، ما باید تجربه را قبول کنیم و اگر هم ناشی از توهم است، باید بالاخره توهم را قبول کنیم.

آقای ساجدی: خیلی متشکر. عرض کنم که من یک تذکر کوچک بدهم. واحد شما، مثل این که، از یک طرف فرمودید که گفتند روی مسائل بدیهی داریم بحث می‌کنیم، بعد در این بند آخر فرمایشات تان روی این مسائل بدیهی هم خیلی اختلاف‌های شدید بود، مثل این مثلاً از یک طرف عده‌ای می‌گفتند که فلسفه دلالت و اصلاً منطق همه‌اش نظری است، بدیهی ندارد؛ این یک حرف بود، فلسفهٔ دلالت هم اصلا توهم است. این با کسی که بگوید فلسفه دلالت با آن صحبت‌های این، ظاهراً مثل این که این شیء بدیهی خیلی ناشناخته بوده در واحد. بله، علی‌ای حال من جمع نتوانستم بکنم. ـ ان شاء الله ـ که اشکال در جمع‌بندی برای گزارش به واحد،

آقای حسن پور: حالا یک توضیح بدهم که این جا اشتباه نشود. منظور من از بدیهی از آن، ذکر کردم در ابتدا، راجع به دو تا سخنرانی‌ای بود که صبح این جا شد.

آقای ساجدی: بله، پس وقتی، نه، چون فرمودید، عرض کردم که، دوستان واحد ۴ در خدمت تان هستیم. اگر تندتر هم گزارش بفرمایید که به قول آقای محمد زاده به زیارت برسند دوستان، بد نیست. شمارهٔ ۱ را روشن کنید.

آقای فرزین وش: بسم الله الرحمن الرحیم. در واحد ما راجع به فلسفه دلالت یا علت دلالت بحث شد و تقریبا به طور اجمال این مسأله روشن شد که پایهٔ اصلی و قدم اول، همان مسأله تغایر و نسبیت‌های ریاضی است که خارج از وقوع و وجود هستند. بله، همین است.

آقای ساجدی: خیلی متشکر. واحد ۵، کدام یکی از برادرها صحبت می‌فرمایید؟ ۲۲ را روشن بفرمایید.

آقای درخشان: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ما هم در مورد مسألهٔ فلسفه دلالت بحث شد و این مسأله که مربع بودن مربع، یا دو بودن دو، مسائلی مثل حد، تغییر، تفاوت، این‌ها قبل از وجود و وقوع صحت دارند، این را ما خواستیم رویش کار بکنیم. دو نظر معرفی شد؛ اگر ما فرض بکنیم، یعنی اگر یک پیش فرض داشته باشیم که نیرو و جود مخلوق است و خالق آن خداوند سبحان است، که مسأله حل است. ولی ما کوشش بکنیم بدون آن فرض، این مسأله را ثابت بکنیم. برای این کار سؤالی که خیلی روشن نهایتا مطرح شد، این است که اگر ما بحث خودمان را بیاوریم به قوانین حاکم بر ماده، در آن صورت آیا این قوانین حاکم بر ماده، قبل از ماده وجود دارد یا وجود ندارد؟ بنابراین این یک ـ در واقع ـ گذرگاهی شده که ما هم اگر این را رد بشویم، مسائل مربوط به فلسفهٔ دلالت و مسأله انسجام، که البته بحث شده در واحد ما و جا افتاده، منتهی اگر این گذرگاه را رد شویم، این مسائل دیگر بدون هیچ اشکالی پذیرفته خواهد شد.

آقای ساجدی: متشکر. واحد ۶ هم اگر ، ۱۵ را روشن بفرمایید.

آقای نهاوندیان: بسم الله الرحمن الرحیم.

آقای ساجدی: بفرمایید.

آقای نهاوندیان: در بررسی مسائل فلسفه دلالت مبتنی بر آن بحثی که خدمت آقای حسینی شده بود، قرار بر این شد که دقیقاً اجزایی که خواهد رساند ما را به فلسفهٔ دلالت، این‌ها را به خوبی از هم بشکافیم، ببینیم که چه مقدماتی لازم هست تا ما برسیم به فلسفهٔ دلالت و هر کدام از آن مقدمات را یا بداهتش را روشن کنیم، یا اگر برهانی است، برهانش را بخواهیم. در آغاز چهار تا سؤال تفکیک شد از هم، نمی‌دانم من به تفصیل لازم است این جا عرض کنم یا اجمالا بگویم که ما هم صحبت‌هایی کردیم.

آقای ساجدی: هرگونه صلاح می‌دانید به هر حال، خلاصه مطالب را مثل دوستان که فرمودند، بفرمایید، در عین حال خب،

آقای نهاوندیان: بله، من،

آقای ساجدی: دوستان عنایت می‌کنند، یعنی ببینید نکته‌ای که هست، من چون در واحد برادرها بودم، عرض کردم که حالا می‌شود موقعی که به شما رسید، پارتی بازی کنیم، بگوییم دقت کنند دوستان. ولی حقیقتش این است که اگر برادرها زمانی که گزارش‌های واحد داده می‌شود، دقت بفرمایند، این معنایش این است که شما دارید در همین چند دقیقه در جریان کار یک ساعت و نیم یا دو ساعت بحث یک عده قرار می‌گیرید. و اگر می‌شد که بیشتر حداقل سؤالات را مرقوم بفرمایید یا گزارش‌ها را یادداشتی داشته باشید، قاعدتاً مفید بود و جهت دهنده و مؤثر در بحث‌ها می‌توانست باشد. استدعا می‌کنم.

آقای نهاوندیان: بله، من یک مقدار از ذکر مبانی بحث‌مان صرف نظر می‌کنم، حاصل را عرض می‌کنم. ما تا اینجای بحث که پیش آمدیم، یعنی از بحث چرا صحیح، صحیح هست، تغایر، رابطه، اصطکاک، در آستانهٔ بحث انسجام قرار گرفتیم. تا این جابه این رسیدیم که این چیزها را حتماً یا باید پذیرفته باشیم یا روی آن بحث کنیم: یکی وجود خودمان، یکی وجود اشیاء، یکی فهمِ ما اشیاء دیگر را؛ اعم از امکان فهم و صحت فهم، و اصل این همانی. که البته اگر بخواهیم وارد بحث انسجام بشویم، چیزهای دیگری را هم لزوماً باید بپذیریم تا بتوانیم این بحث را بکنیم. فرصت دست نداده که آن بحث را انجام بدهیم؛ یک مقدار هم البته در این که چگونه بیان کنیم مطلب را، تردیدهایی بود، حالا مانده برای جلسهٔ آینده. و این جا، البته حالا ما این جدول را فراهم که کنیم، نکتهٔ اصلی نفس الامری بودن فلسفهٔ دلالت را زیر سؤال می‌برد. این خلاصهٔ [؟ ۲۵:۲۷]

آقای ساجدی: متشکر، بله، عرض کنم، نه، با اجازه تان من یک تذکر عرض کنم، حالا که فرصتی است و بعد جلسه را تمام کنیم، پس با اجازه تان، عرض کنم که، یا حداقل رأی بگیرم که برای ادامه کار. دوستان چند بار من به تناوب شنیده ام که سؤال فرمودند که مثلاً به شکل‌های مختلف آیا حوزه در جریان این بحث‌ها هست مثلاً؟ یا آیا آقایان مثلاً افراد در حوزه این مسأله را قبول دارند؟ آیا صحبت‌هایی که این جا می‌شود، مورد

تکذیب حوزه نیست؟ امثال این صحبت ها. من یک جواب، قبلاً هم در این مورد صحبت شده، ولی باز عرض می‌کنم که مقداری از مطالبی که این جا طرح می‌شود، قاعدتاً مطالب جدیدی است. اصل خود مسألهٔ موضوع شناسی و روش انطباق به این معنا، یک حداقل نگرش جدید است به یک مسأله. لذا دوستانی که این جا تشریف می‌آورند، مسئولیت دارند که دقت بفرمایند، ببینند چه گفته می‌شود و سعی بفرمایند مطلب را آن گونه که این جا بیان می‌شود و ـ مثلاً ـ نظر آقای حسینی یا دوستان هست، متوجه بشوند و بنا را بر این بگذارند ـ به این نکته توجه کنید استدعا می‌کنم! ـ بنابراین بگذارند که این حرف ممکن است از طرف حوزه تکذیب شود، ممکن است این صحبت‌ها انحرافی باشد، ممکن است غلط باشد، و با بنا گذاشتن بر این مطلب، پس از این که مطمئن شدند مطلب را فهمیدند، نه این که بد نقل بشود، وقتی که اطمینان پیدا کردند مطلب را فهمیدند، خودشان تشریف ببرند با هر کسی که فکر می‌کنند او صلاحیت این بررسی را دارد و می‌تواند قضاوت کند در این مورد، طرح کنند مسئله را و بعد اگر اشکالی دیدند و متوجه شدند که به نکته‌ای توجه نداشتند، غفلتی داشتند و به هر حال مسأله انحرافی این جا طرح شده، و مثلاً فلان قضیه که تمام شد، دچار فلان مغلطه بوده و غلط است، خودشان باز آن مسأله را حداقل این است که با بار استدلالی که از شخص مقابل می‌گیرند، تشریف می‌آورند این جا و علیه مطلب می‌ایستند. این است که حداقل من و شما می‌توانیم برای جامعه این خدمت را انجام بدهیم که روشن کنیم آیا این مطالب، مطالب حقی است یا باطلی است؛ یعنی اگر مطالب حقی باشد و با این بعد وسیعی که دارد، هر قدر که ما در نشرش کوتاهی کنیم، جامعه مشکلات بیشتری را همراه خواهد داشت و تحمل خواهد کرد و خسارات بیشتری؛ لذا موظفیم هر چه زودتر اگر این مطلب حق است، این حق را به جامعه برسانیم [۰۵ : ۲۹ تا ۳۶ : ۲۹ قطع صوت] که این ناحق بیشتر نشر پیدا کند در جامعه و ما مقصر باشیم. از این نظر من تأکید می‌کنم روی مسئولیت برادرها در این جا که حداقل می‌توانید به عنوان یک مهرهٔ واسطه، به عنوان کسی که می‌خواهد این را منتقل کند و بعد بدهد ارزیابی کنند و باز گردد، این کار را می‌توانند بکنند. و البته حالا دیگر اگر که ما تا آن جا که بتوانیم خدمت آقایان نزدیک باشیم یا تماس‌هایی که خودمان می‌توانیم بگیریم، آن‌ها جداست، آن وظیفه ماست و حتی المقدور هم انجام دادیم و خواهیم داد. ولی این که من این جا نقل کنم که ـ مثلاً ـ این مورد تایید است یا تکذیب، این برای شما دوستان نباید ملاکی باشد؛ یعنی وقتی که یک مطلب به این کیفیت هست، شما باید اطمینان پیدا کنید که حق است یا نا حق و لذا خود شما هستید که یک مقدار در تبیین این مسأله مؤثر هستید. بله، دوستانی که، من دیگر زیاد وقت را نگیرم که فرصت حذف بشود. دوستانی که موافقند با پیشنهاد برادرمان آقای محمد زاده، جلسه را تعطیل کنیم به همین جا و دوستان بروند برای استراحت یا زیارت یا هر کاری که دارند استثنائا و فردا صبح بحث‌ها را ادامه بدهیم، لطفا موافقت شان را اعلام کنند. بله، دست‌ها را بلند بفرمایید

حضار: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر

آقای ساجدی: بله، غرض تان از این الله اکبر این بود که رأی نمی‌آورد جو سازی کنیم یا این که غرض چه بود؟

آقای س: [؟ ۱۸:۳۱]

آقای ساجدی: بله، جو سازی اسلامی بود بله، خیلی خب. **«اللهم وفقنا لما تحب و ترضاه واجعل عواقب امورنا خیرا!» والسلام علیکم و رحمة الله و برکاتهم صلوات!**

همه حضار: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: طرح پیشنهادی پیرامون طرز تنظیم امور اقتصادی در اسلام (دوره اول)	
کد پژوهش: ۰۴۲	**شماره جلسه: ۴۲**
کد جلسه: 435	**تاریخ جلسه: ۱۳۶۱/۰۲/۲۸**
کد صوت: 604 و ۶۰۵	**مدت جلسه: ۱۰۳ دقیقه**
تعداد جلسات: ۱۸۸	**تعداد کلمات: ۴۰۷۳**

جلسه چهل و دوم

آقای ساجدی: «ربی اعوذ بک من همزات الشیاطین و نعوذ بک من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا!» «اللهم کن لولیک الحجه بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعه و فی کل ساعه ولیاً و حافظاً و قاعداً و ناصراً و دلیلاً و عینا حتی تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طویلا!» اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و فقنا لما تحب و ترضی واجعل عواقب امور ناخیرا!»

در مجموع با گزارشاتی که برادرها دیروز از واحدها داشتند و جمع بندی که با دوستان مشورتی داشتیم و همچنین با صحبتی که در خدمت جناب آقای حسینی داشتم مجموعاً، این طور به نظر می‌رسد که بحث علت دلالت که مورد بحث بوده و رویش صحبت کردیم، برای عده محدودی از برادرها روشن شده، عده‌ای برادرها فکر می‌کنند که بهتر است دیگر در این مبحث نماییم، به بحث‌های بعد بپردازیم تا مثلاً بعد روشن بشود و احیاناً توجه شان به مطلب موجب فهم مطلب و شناختن هدف طراحان بحث و احیاناً نظرات جناب حسینی نبوده و نشده. به هر حال از طرف دیگر هم انسجام مطلب و ضرورت فهم مطلب برای طرح مطلب‌های بعد، موجب شده که به سادگی نتوانیم از مسأله بگذریم؛ لذا در عین حالی که برادرمان آقای نجابت پریروز پیشنهاد داشتند که وارد بحث سیستم بشویم و بعضی برادرها هم معتقد بودند که احیاناً از این بحث بگذریم تا در بحث بعد روشن

بشود و مجدداً مثلاً برگردیم، اما عرض کردم به دلیل پیوستگی بحث و ضرورت فهمش برای درک مطالب بعد، من با اجازه تان یک نظر خواهی از جلسه می‌کنم، ببینم که، یعنی ببینیم که در مجموع چه تعداد از برادرها در جریان بحث قرار گرفتند و حالت کلی جلسه چه چیزی را اقتضا می‌کند البته جناب آقای حسینی هم در نهایت خب محبت می‌فرمایند و بیشتر می‌خواهم بگویم که و بیش از آن حدی که معمولاً انجام می‌شود دخالت بفرمایند در تعیین موضع برای بحث، و مشخصاً ـ ان شاء الله ـ ببینیم اگر که به گونه‌ای بود که جلسه لازم دیدی مجدداً بحث را در فلسفه دلالت ادامه بدهیم تا روشن بشود، اگر هم احیاناً روشن هست که جلو برویم. از این نظر دوستانی که، استدعا می‌کنم دوستانی که اصل مسأله را متوجه شدند حالا که اصلاً غرض از چیزی به نام فلسفه دلالت چه بود؟ و جناب آقای حسینی با طرح این مسأله چه مطلبی را می‌خواستند بیان بفرمایند؟ دوستانی که این نکته را به آن رسیدند درطول بحث ها؛ یعنی احساس می‌کنند که به این نکته رسیدند و متوجه مطلب شدند، لطفاً مشخص بفرمایند و دست‌های شان را بلند کنند تا ببینیم چند نفر هستند از دوستانی که،

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: بله؟

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: نه، در مرحله اول این که متوجه غرض آقای حسینی از مطلب شده باشند قاعدتاً می‌گوید که چه می‌خواستند بفرمایند، بله. خیلی متشکر، الان اکثریت این گونه است، یکی دو سه نفر از برادرهایی که دست شان را بلند کرده بودند و آشنا بودند، محبت کنند خودشان داوطلب بشوند برای بیان خلاصه‌ای از مطلب که آقای حسینی در جریان قرار بگیرند و بتوانیم تصمیم بگیریم. حضرتعالی؟ پیشنهاد؟ بفرمایید، ۱۲ را روشن بفرمایید.

آقای انصاری: برادرمان نهاوندیان دیروز مطلبی را عنوان کردند،

آقای ساجدی: بله.

آقای انصاری: و گفتند که برای چرایی دلالت، مطالبی را کلاسه کردند و خلاصه. فکر نمی‌کنید که مفید باشد که گوش بدهیم؛ چون ایشان خیلی به اجمال مطلب را گفتند، که توضیح بدهند در رابطه با این مسأله، روشنگر خواهد بود آن گونه که ما شنیدیم، بتوانیم از این زحمتی که ایشان کشیدند استفاده بکنیم، در رابطه با همین مسأله.

آقای ساجدی: بله، خب یک نفر برادرمان آقای نهاوندیان، دیگر کس دیگری داوطلب هست برای بیان مطلب؟ حضرتعالی هم می‌فرمایید.

استاد حسینی: آقای نجابت.

آقای ساجدی: آقای نجابت هم بله. خیلی متشکر. حالا آقای نجابت که با اجازه تان لازم نیست بفرمایند،

دوستان دیگر محبت کنند، بله.

استاد حسینی: [؟]

آقای ساجدی: خیلی متشکر. خب جناب آقای نهاوندیان حضرتعالی پس شروع بفرمایید بحث را

آقای نهاوندیان: اگر اجازه بفرمایید آقای [؟] اجازه بفرمایید برادرها بیان بفرمایند اگر قرارشد که بحث بکنیم، من در آن قسمت بگویم شاید خلاصه تر باشد.

آقای ساجدی: خیلی خوب، آقای میرباقری، ١٤ را روشن بفرمایید، آقای میرباقری صحبت کنند.

آقای میرباقری: بسم الله الرحمن الرحیم، به طور خلاصه بگوییم دیگر بله آقای ساجدی؟ بله. خلاصه مقدماتی که ما رسیدیم به این نتیجه که نیازمند به چیزی به نام فلسفه دلالت هستیم، به طور خلاصه به این طریق است که ما در هر علمی یک اصول موضوعه داریم که این اصول موضوعه برای آن علم تعیین جهت می‌کنند و از طرفی محدودیت ایجاد می‌کنند که آن علم را از آن حول و حوش اصول موضوعه و متغایر با آن نمی‌گذارند که خارج بشود. تمام علوم اصول موضوعه شان از اصول شامل‌تر گرفته می‌شود و اصول شاملتر از اصول بالاتر تا می‌رسد به فلسفه و تمام علوم نهایتاً اصول موضوعه و در نتیجه خط و مشی و جهت خودشان را از فلسفه می‌گیرند. فلسفه در استدلال‌های خودش نیازمند به قوانین منطقی هست؛ یعنی برای این که در استدلال‌های فلسفه دچار مغالطه و خطا نشویم نیازمند به منطق هستیم. بعد بحث برمی‌گردد به خود منطق، آیا منطق یک علمی است خودکفا به تعبیری و خودش، خودش را اثبات می‌کند و برای این که تشخیص بدهیم تمام مسائل منطقی را درست استنتاج کردیم از خود منطق استفاده می‌کنیم یا چیز دیگری نیاز هست؟ به عبارت دیگر آیا منطق کلا بدیهی هست و یا نظری؟ مسأله برگشت به این جا که منطق تشکیل شده از دو قسم قضایا و یا مسائل، که پاره‌ای از آنها بدیهی هستند و پاره‌ای نظری. اما برای این که ما در منطق به فعالیت بپردازیم و نتیجه بگیریم و قانون منطقی ارائه بدهیم، باید بین بدیهیات و بین نظریات ارتباط برقرار کنیم. رابطه‌ای که بین بدیهیات و بین نظریات برقرار می‌شود، این رابطه نمی‌تواند بدیهی باشد، همچنانی که خود علم منطق نمی‌تواند بدیهی باشد و اگر در مجموع قرار بود که این بدیهیات، این ارتباط‌ها بدیهی باشند، علم منطق بدیهی می‌شد؛ و اگر علم منطق بدیهی می‌بود، لازمه اش این بود که در تمام قضایا و در تمام قوانین منطقی هیچ اختلافی لااقل بین صاحبنظران منطق که مسائل را فهمیدند نباشد؛ چون اختلاف بین آنها هست، نشانگر این هست که علم منطق نظری است. بنابراین برخود علم منطق هم باید یک قاعده‌ای یک فلسفه‌ای حاکم باشد که ما بتوانیم صحیح بودن قوانین را از غلط بودنش یا در آن جایی که تفکیک ایجاد می‌شود و اختلاف ایجاد می‌شود، قوانین صحیح و قوانین غیر صحیح را تشخیص بدهیم.

اگر برگردیم به منطق که چنین چیزی را لازم دارد، اجمالاً گفته شد که آن چیزی که منطق نیاز دارد برای این مسأله، این اسمش می‌گذاریم را فلسفه دلالت. در این که خود فلسفه دلالت چه هست، این گونه که من از

برادرمان آقای نجابت سوال کردم گویا هنوز خود این فلسفه شکافته نشده، اما اجمالاً گفته شد که فلسفه دلالت به این معناست تا بعد تبیین بشود، که ما آنچه را که می‌اندیشیم و محاسبه می‌کنیم در ذهن خود و قوانین و قواعدی را بر اساس استنتاج‌های ذهنی خود به دست می‌آوریم، هنگامی که می‌آییم در عالم عینیت این‌ها را پیاده می‌کنیم، می‌بینیم که قوانین ذهنی ما با آنچه که در عالم خارج بود تطبیق پیدا کرد و این تطابق بدون دلیل نمی‌تواند باشد. مسلماً عالم عین چیزی است به جز عالم ذهن ما و این که این دو موجود، این دو وجود متفاوت توانستند قوانین خودشان را هماهنگ بکنند؛ یعنی هر چه را که ما در ذهن محاسبه می‌کنیم قابل انطباق با عالم عین هست، معلوم می‌شود که آن کلی که بر ذهن ما حاکم هست با آن کلی که بر عالم عین حاکم است، این‌ها با هم انطباق دارند. این انطباق را اسمش را می‌گذاریم فلسفه دلالت و معلوم می‌شود که، پس یک ارتباطی بین این دو عالم و بین این دوعالم وجود که عالم ذهنِ ما و عالم خارج از ذهن هستند و بین کلی ذهن ما و کلی عالم وجود دارد که اگر ما این را بشناسیم می‌توانیم واقعیت را با ذهن خودمان تطبیق بدهیم یا به عبارت بهتر ذهن خود را با واقعیت تطبیق بدهیم که از خطا جلوگیری کنیم.

آقای ساجدی: بله، متشکر.

آقای میرباقری: خواهش می‌کنم.

آقای ساجدی: جناب آقای درخشان، ۲۲ را روشن کنید.

آقای درخشان: بسم الله الرحمن الرحیم، به نظر می‌رسد که برادرمان مسائل اصلی را در فلسفه دلالت گفتند، منتهی نکته‌ای که مسأله مطرح نشده؛ مفهوم انسجام است. البته ایشان تا مسأله فلسفه دلالت آمدند، خود تعریف فلسفه دلالت در واقع در همان مفهوم علت دلالت است. این که یک قانونمندی، یک نتیجه‌ای استدلالی ما می‌گیریم و به یک نتیجه می‌رسیم در تمییز، صحبت این است که چرا به آن رسیدیم؟ در این مورد دو تا مطلب است که در واحدها بحث شده، حداقل در واحد ما و آن طور که اطلاع دارم در سایر واحدها که به نظر می‌آید رویش توافق تا به حال نشده است. این است که من آن دو تا مطلب را عنوان می‌کنم یکی این است که ـ فرض بفرمایید ـ اگر ما مثالی بزنیم، این مثالی که امروزه ما می‌بینیم بیشتر بچه‌ها مرتب از آن صحبت می‌کنند. فرض بفرمایید ما می‌آییم کلر را ـ این دوست، برادرمان آقای واحدی اگر تشریف داشته باشند کمک می‌کنند در آن مثال، چون خیلی در این مورد ایشان بحث می‌کردند، کلر را با سدیم ، بله؟ ـ من شیمی ام خوب نیست ـ کلر را با سدیم ترکیب می‌کنیم می‌شود نمک طعام صحبت این هست که لهذا یک قانونمندی وجود دارد در سدیم و نمک که نمک طعام را به وجود می‌آورد. یک موقع هم هست که ما با توجه به آن قوانین شیمی و خواصی که از سدیم می‌دانیم و خواصی که ـ از نمک ـ از کلر می‌دانیم، به این نتیجه می‌رسیم که از ترکیب این دو نمک طعام به دست می‌آید، و وقتی که این را با واقعیت و عینیت مطابقت می‌کنیم، می‌بینیم که نمک طعام به دست آمده است. سؤال این است که علت این که ما در محاسبات خودمان به نتیجه رسیدیم که باید نمک طعام به

دست بیاید، چه بوده؟ آیا این به خاطر این است که این قانونمندی در جهان خارج بوده و ما صرفاً مسیرفکری و جهت فکری خودمان را منطبق کردیم با آن؟ اگر این طور است، پس آن قانونمندی وجود دارد، حتی موقعی که کلر و سدیم هم نباشند. یا مثال دیگری که صحبت کردیم با برادران دیروز عصر بود، دیر وقت بود، حالا شاید چون دیر وقت بود اشتباهاتی هم، مثلاً هیدروژن و اکسیژن، ما برای مفهومی به نام هیدروژن یک علامتی می‌گذاریم، برای مفهومی به نام اکسیژن هم مثلاً می‌گذاریم یک علامتی، ولی وقتی که می‌خواهیم آب را مراد کنیم، دیگر آزاد نیستیم در چگونگی کنار هم گذاشتن H و o ، باید این حتماً باشد H، دو تا H و یک دانه O؛ یعنی از یک قانون مندی حالا تبعیت می‌کند آن علائم ما، دیگر ما آزاد نیستیم، در کنار هم گذاشتن هیدروژن اکسیژن، مثلاً در کنار هم گذاشت H و O ، نمی‌توانیم فرض بکنیم بگوییم سه تا H و یک O ، این آیا به خاطر چیست؟ علت این که ما باید H_2O داشته باشیم چیست؟ به خاطر این که در جهان خارج ما خارج از ذهن ما یک قانونمندی وجود دارد بین هیدروژن و اکسیژن و ما فکر خودمان را هم جهت کردیم با آن. سؤال برادران این است که آیا مفهوم ما از انسجام این است ؟ وقتی که ما می‌گوییم چیزی منسجم است؛ یعنی هم جهت است با این قوانین یا نه؟ اگر هم، انسجام یعنی این؟! پس یک قدم جلوتر می‌رویم و می‌گوییم بسیارخوب! آن قانونی که در این جهان خارج از ذهن ما هست،به اعتبار وجود هیدروژن و اکسیژن نیست، به اعتبار وجود کلر و سدیم نیست، چه این که اگر کلر و سدیم هم نباشند، آن قانون هست. سؤالی که بلافاصله در ذهن مطرح می‌شود این است که آیا این قوانین از موقعی که هیدروژن سدیم و کلر خلق شد ایجاد شد؟ یا قبل از خلقت و وقوع هم این قانونمندی وجود دارد؟ برای استدلال این موضوع در واحد [؟] رویش خیلی بحث شد و دیدیم دو راه حل برای این هست؛ اگر ما در این استدلال خودمان از وجود خداوند سبحان استفاده کنیم، بگوییم خیلی خوب، خداوند سبحان بوده است قبل از خلقت، مسأله حل است اصلاً. ولی صحبت این است که اگر بدون استفاده از آن، از آن مطلب ، یعنی بدون استفاده از وجود خداوند سبحان بخواهیم استفاده بکنیم، آن وقت مسأله چطور خواهد شد؟ آیا استدلال این امر منوط است به این که ما بگوییم که قبل از خلقت خداوند بوده است و این قوانین بوده است؟ نکته‌ای که دراین مورد کوشش کردیم به آن برسیم، این بود که ماده و قوانین حاکم بر ماده یک شروعی دارد و یک انتهایی؛ یعنی خود ماده. مع ذلک قوانین حاکم بر آن ثابت است، تغییر ناپذیر است؛ لهذا در مقابل یک قانون لایتغیر و ازلی و یک ماده‌ای که ابتدایی دارد، کدامش اصالت پیدا می‌کنند؟ یک نظر این بود که پس آن قانونمندی اصالت پیدا می‌کند و لهذا نتیجه می‌گیریم که این قوانین قبل از وجود و وقوع هم هست و هم سویی با این قوانین، مفهوم ما به مفهوم انسجام است؛ این جاست که رویش بحث شده بود که البته؛ یعنی من خودم شخصاً این استدلال را قبول نکردم و نظر من چیزی غیر از این بود مع ذالک در این جا صحبت این نیست که کدام نظر صحیح بود صحبت این است که فلسفه دلالت که در واقع همان علت دلالت است، در آن مثالی که من عرض کردم آیا، و من فکر می‌کنم در واحد ما و دو سه واحد دیگری هم که در ارتباط با آنها بودم، کم و

بیش مسأله‌ای به این صورت مطرح است آیا به نظر استاد این طرز برخورد به مسأله صحیح است یا نه؟ و بعد مسأله این که انسجام به معنی هم جهتی و هم سویی با این قانونمندی هاست، آیا صحیح است این طرز فکر یا نه؟ اگر صحیح است، آیا آن قانونمندی قبل از خلق ماده هم بوده یا نه؟ سؤال بعدی اگر قبل از خلق ماده هم بوده آیا استدلالش به اعتبار این است که ما قائل به وجود خداوند سبحان بشویم، یا بدون آن هم ما می‌توانیم اثبات آن موضوع را بکنیم؟

آقای ساجدی: بله، متشکرم. بله اجازه چند لحظه بفرمایید! آقای نهاوندیان شما الان صحبت می‌فرمایید یا بعد صحبت می‌کنید.

آقای نهاوندیان: یک سری سؤال‌ها مطرح شده، [؟] الآن عرض می‌کنم.

آقای ساجدی: بله پس حضرتعالی هم صحبتتان را بفرمایید تا فوراً بتوانیم جمع بندی کنیم، برای این که ...

آقای نهاوندیان: [؟] بسم الله الرحمن الرحیم، ما در بدو بررسی مطلب، برای شروع کار چهارتا سوال را مشخص کردیم، به این ترتیب که آیا ذهن با عالم خارج منطبق است یا خیر؟

آقای ساجدی: استدعا می‌کنم دوستانی که یادداشت برمی دارند، دقیق یادداشت بردارند و عنایت کنند؛ چون سؤالات را قبلاً من دیدم و لازمه اش این است که یادداشت داشته باشید. بفرمایید استدعا می‌کنم.

آقای نهاوندیان: سؤال اول این بود که آیا ذهن با عالم خارج منطبق است یا خیر؟ جهت اجتناب از این که ما مخلوط کنیم این سؤال‌ها را با هم و معین نکنیم که کجاست که متکفل پاسخ به هرکدام از این سؤالات هست. دوم چرا ذهن با عالم خارج منطبق است یا نیست؟ چرا [؟]؟

آقای ساجدی: اولین سؤال آیا بود، دومین سؤال چرا است.

آقای نهاوندیان: سؤال سوم این که آیا انطباق ذهن با خارج دلیل صحت است یا خیر؟ و چهارم این که چرا انطباق ذهن با خارج دلیل صحت است یا نیست؟ بعد در بررسی نظر این بود که پاسخ گویی به سؤال سه و چهار احاله می‌شود به فلسفه. سؤال دو اگر مساوی قلمداد شود یا مصداقی تلقی شود از این سؤال که چرا صحیح، صحیح هست، این سؤالی است که فلسفه دلالت به آن می‌پردازد؛ یعنی سؤال این که چرا ذهن با عالم خارج منطبق است، اگر مساوی تلقی شود یا مصداقی تلقی شود از سؤال چرا صحیح، صحیح هست، پاسخگویی این به فلسفه دلالت واگذار می‌شود. بعد حالا برای بررسی مراحل تحلیل آنچه که فلسفه دلالت بیان می‌کند یا ادعا می‌کند، بر اساس آن فرمایش استاد که ما مبحث فلسفه دلالت را رتبتاً متقدم می‌دانیم از مباحث فلسفه و منطق، البته اجتنابی نداریم، بعضی از مباحثی که آنجا بحث می‌شود این جا به کار بگیریم، منتهی در این جا روشنش می‌کنیم و اگر برهان لازم داشت، برایش برهان می‌آوریم، سعی شد در آن واحد که دقیقاً ما ببینیم که این ساختمانی که می‌سازیم که پایه هست برای همه بنا، دقیقاً ببینیم که چه چیزهایی را در این شالوده به کار می‌گیریم. شروع کردیم از تغایر، بعد رابطه، بعد اصطکاک و بعد انسجام، که اگر به آن پایان برسیم ـ در واقع ـ

فلسفه دلالت را بیان و روشن کردیم. در این مراحل دیگر بیانش را برادرهای‌مان فرمودند، من بیانش را عرض نمی‌کنم، ما به این نتیجه رسیدیم که این مطالب را به عنوان زیرساخت این شالوده به کار گرفتیم، وجود خودمان را، قبول وجود خودمان را، وجود اشیاء را پذیرفتیم.

استاد حسینی: خیلی معذرت می‌خواهم، یک کم آرام‌تر بفرمایید، تا ما بنویسیم.

آقای نهاوندیان: وجود خودمان را، وجود اشیاء را، فهم ما اشیاء دیگر را اعم از امکانش؛ یعنی امکان فهم، وصحت این فهم و اصل این همانی را.

آقای ساجدی: اصل این همانی را.

آقای نهاوندیان: البته ...

آقای ساجدی: یک بار دیگر تکرار بفرمایید.

آقای نهاوندیان: تکرار می‌کنم وجود خودمان را، وجود اشیاء را، من فقط توضیحاً عرض کنم؛ چون ما می‌خواهیم، بحث می‌کردیم در این که اشیاء متعین می‌شوند در رابطه شان و نسبت شان با همدیگر، من جمله نسبت شان با ما، ما این‌ها را می‌شناسیم با نسبت‌هایی که با ما دارند، پس ما یی هست، پس اشیایی هستند، تعین اینها به رابطه‌های شان هست. بعد فهم ما اشیاء دیگر را، هم امکان این فهم، هم صحت این فهم و این همانی را. که البته من با یکی از برادرها صحبت می‌کردیم، شاید به این لیست لازم باشد اضافه کنیم منع اجتماع نقیضین را حداقل به صورت مصداقیش، جزئی اش در این مطالبی که می‌گوییم. البته ما در واحد هنوز نرسیدیم که با این تجزیه کاری بحث انسجام را تجزیه کنیم و مفصلاً بحث کنیم، [؟] بعد سؤالی که در این رابطه مطرح شد در آن جا این بود که ما با این سیر اگر بپذیریم که در بیانمان این‌ها را به کار می‌گیریم، صرف به کار گیریش البته ایرادی ندارد با آن توضیحاتی که جناب استاد فرمودند، اما ما به کارگیری این ها، که بعضی از مواردش برهان می‌خواهد، آیا نفس الامری بودن فلسفه دلالت مورد سؤال قرار نمی‌گیرد؟ [۲۹/۵۲ ـ ۳۰/۲۳ قطع صوت] نفس الامری بودن را به این معنا که دلالتش از خودش باشد و بدیهی باشد. یک نکته کوچک دیگر هم البته هست، و آن این که اگر ما توجه بکنیم به این که این بحث‌ها را لازم داریم، در طول این راه یک عده‌ای از ما مرتباً جدا خواهند شد و خواهند نشست و ما ادامه خواهیم داد. همان جایی که وجود اشیاء را خارج از ما، مستقل از ما ـ در واقع ـ می‌پذیریم، ایده آلیست‌ها را می‌گذاریم و رد می‌شویم و همین طور در زمینه‌های دیگر. این البته لطمه‌ای به کل حرفمان نمی‌زند، اما باید توجه کنیم که آن جمله‌ای که می‌گفتیم که متفق علیه همه هست، آن را دقیق تر باید بیان کنیم.

آقای ساجدی: خیلی ممنون. من یک نکته را متذکر بشوم ـ باشد! ـ یک نکته را متذکر بشوم در رابطه با ٤ سؤالی که برادرمان آقای نهاوندیان ابتدائاً فرمودند و صحبتی که برادرمان آقای میرباقری داشتند، یک تفاوت بود در برداشت از مسأله فلسفه و جایگاه فلسفه دلالت، من صرفاً، یعنی خود مسأله را نمی‌خواهم عرض کنم فقط

دقت دوستان را به این نکته جلب می‌کنم که دقت بفرمایند در یاد داشت‌هایی که دارند و سعی کنند تفاوت، به اعتقاد خود من تفاوت عمده را پیدا کنند. جناب آقای حسینی حضرتعالی بفرمایید.

استاد حسینی: «اعوذبالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین، بسم الله الرحمن الرحیم الحمدالله رب العالمین و الصلاه و السلام علی سیدنا و نبینا محمد ـ اللهم صل علی محمد وآل محمد ـ و علی آله المعصومین واللعن علی اعداء هم اجمعین من الان الی یوم الدین!» خدایا! ما را آنگونه بدارکه مرتباً یادآور بکنیم یکدیگر را و خودمان را تا بلکه به یاد بیفتیم این که در محضرتو هستیم! و به حول و قوه خودت مصونمان بدار از شر نفس! ما را به خودمان وا مگذار! به احدی از بندگانت وانگذار! بر ما مسلط نکن شیطان را! ما را تحت ولایت خودت به وسیله تولی اولیایی که قراردادی حفظ بفرما ان شاء الله! در قیامت ملاحظه نکنیم این ساعات را مگر آن که در کمال سرور و رضوان قرار بگیریم! نباشد صحبت ما صحبتی از روی جدال و مراء و صحبت ما را و دقت هرچه بیشتر ما را و سعی و جدیت در دقت و موشکافی را قرار بده در دفاع از حریم دین خودت ـ ان شاء الله ـ و بپذیر ساعات ما را ساعات بندگی و پرستیدن خودت انشاء الله تعالی!

برگردم من یک بیانی در بیان آقای درخشان بود و بعدش یک مقدار بیان آقای نهاوندیان، بعد سؤال می‌کنیم از آقای میرباقری ببینیم مطلب را که فرمودند که یک مقداری فلسفه دلالت واضح تر بشود، چون این گونه بود آخر فرمایششان، یک مقدار واضح تر بشود، ببینیم نظر ایشان هم تأمین شده یا نه؟

آقای ساجدی: بله، راجع به کلی ضرورت ادامه بحث هم محبتی بفرمایید که ...

استاد حسینی: بله.

آقای ساجدی: در چه حد ضرورت دارد، ما چه کار کنیم، یعنی جلسه را چه کار کنیم؟ بله لطفاً صوت را تنظیم کنید صدا ضعیف است.

استاد حسینی: خب، من اول از برادرمان جناب آقای درخشان هم سؤال می‌کنم. آقای درخشان فرمودند که خلاصه حاق اشکالشان بر می‌گشت به این که اگر ما قوانین را اصل قرار بدهیم، آن وقت باید وجود اشیاء را تابع بدانیم یا نه؟ این یک مطلب. یکی دیگر این که اصل قرار دادن این قوانین، چگونه می‌شود وقتی که ماده را ما حادث می‌دانیم، مخلوق خدا می‌دانیم؟ یعنی یک وقتی بوده که ماده‌ای نبوده است حالا ولو وقتی بوده به تعبیر زمان نباشد، ولی وقتی ابتداء پیدا کرد فرض قبل دارد، ولو کلمه زمان و وقتی که بر آن صادق نباشد. می‌گوییم قبل از خلقت و آیا اگر می‌خواهید بگویید این قوانین ـ فرضاً ـ در علم حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ بوده و این ها، آن وقت یک صحبت می‌شود، در صحبت دربارهٔ علم حضرت حق و این‌ها و آن از حوصله جلسه هم تقریباً خارج است و او ، شما استناد این طوری هم نکردید. اگر بنا باشد که تکیه به این مطلب نشود؛ یعنی به علم حضرت حق و این‌ها تکیه نشود، این یعنی چه می‌گویید این قوانین بوده؟ بنابراین ما اگر بتوانیم ثابت کنیم که قوانین می‌تواند بدون این که باشد، موجوداتی و اشیایی که قانونمند باشند، حامل آن قوانین باشند، انسانی که آن

را قوانین ملاحظه کند باز اگر این قوانین یک ارزش قانونی داشته باشند، صحیح است به آنها بگوییم نفس الامر. خصوصاً اگر محتاج این هم نباشیم که بگوییم ـ مثلاً ـ در علم الهی، که بخواهیم بحث از علم حضرت حق کنیم. پس بنابراین چیزی را که الان مشخصاً دنبال آن هستیم، به، برای اثباتی، ارزش قوانین بدون تکیه کردن به علم حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ؛ یعنی بدون این که اتکا بدهیم این مطلب را به آنجا و بدون این که بخواهیم تکیه اش هم بدهیم به ـ مثلاً ـ انسان یا هر موجود دیگر مادی. قانون را ارزشش به خودش برگردانیم، بدون وجود ماده، ببینیم این می‌شود یا این نمی‌شود؟ اگر می‌شود چه طوری می‌شود فرضش کرد؟ اگر شد و این مطلب تمام شد، آن وقت وارد قسمت بعد می‌شویم. خود این مهره را جدای از مهره‌های دیگر یک مقدار رویش دقت می‌کنیم، بعد برمی گردیم به روی نتایج آن. عرض می‌کنیم فرض بفرمایید که بعد از این که انسانی خلق بشود، آدمی خلق بشود که به او تعلیم بشود مثلاً همه آن قوانین، وقتی تعلیم شد خود آن قانون‌ها خلق شدند یا انسان عالم برآن‌ها خلق شده؟ کدامش خلق شده؟ یعنی اثری را که ما بین دو قانون می‌خواهیم نسبت بدهیم، یک قانون هندسی را در نظر مثلاً بگیرید، مجموعهٔ زوایای یک مثلث با واحد درجه وقتی بخواهیم ملاحظه اش کنیم و آن اصطکاکی که در خود همان مسأله درجه هم نکته‌ای است، حالا او وارد آن بحث نشویم، این می‌شود فلان درجه. یا مربع زوایایش ـ فرضاً ـ برابر با هم هستند، این علم به آن، علت این خاصیتش می‌شود؟ توجه به آن علت این ارزش می‌شود؟ یعنی این دو تا مطلب سؤال می‌کنیم یکی که الحمدلله برای آقایان صاف شده، این که وجود موجود نباشد یک شی مربع شکل و قوانینش قابل محاسبه و به حساب آمدن باشد، این که قبلاً صحبتش شده و تمام شده؛ یعنی فرضاً کلر و سدیمی نباشد، ولی فرمول نمک شما دارید که هر وقت به صورت یک قضیه‌ای که با یک اگر می‌شود قضیه حقیقیه، قضایای حقیقه این گونه‌اند که اگر این طور بشود، ضرورتاً این گونه می‌شود. نسبت به آینده شما قوانینی را که الان کشف می‌کنید نسبت به آینده می‌خواهید برنامه ریزی کنید، اگر یک چنین چیزی را قبول نداشته باشید، اصلاً نمی‌شود، حالا آن وارد آن بحث نمی‌شویم، کاربردش نمی‌آییم عرض کنیم، در همین جا هستیم. یک این که وجود قوانین تکیه ندارد به موجوداتی که حامل آن قوانین هستند. دو این که ارزش قانونی اش وقتی انسان خلق می‌شود، انسان عالم به آن خلق می‌شود، من علم پیدا می‌کنم به مطلبی، علم من علت اثر آن قانون نمی‌شود؛ یعنی من یک معلومی دارم، آن معلوم موجود هم نیست، پس اثر خارجی را شما ملاحظه نمی‌کنید. من توجه به یک امر دارم توجه من آیا علت می‌شود که این رابطه بدین گونه باشد؟ اگر توجه من نبود رابطه به گونه‌ای دیگر بود بین این دو قانون؟ یا به صرف مخلوق شدن من، خلقت حضرت حق تعالی من را، [؟] این که یک مخلوقی را خلق فرمود، آن را هم خلق کرده؟ دو چیز را خلق کرد، چندین چیز را خلق کرده؟ یا نه انسان را خلق کرده؟ این انسان را با علم خلق کرد، علم به چیزی، علم به امری یا نه؟ ظاهراً من به ذهنم می‌آید که اگر آقایان عنایت داشته باشند مطلب یک مقداری روشن شد که پس بنابراین فرض اثر داشتن آن در مرحله قانونی نیست، نیاز به فرض انسان عالم وجود داشتن، موجود شدنش نیست، یعنی تکیه ندارد

آن علیتی را که نسبت به قوانین می‌دهید، می‌گویید که این زاویه به اضافه آن زاویه مساوی است با فلان. مثلاً عرض می‌کنم، مجموعه زوایای یک مثلث مساوی است ۱۸۰ درجه، رابطه زوایای مثلث و رابطه زوایای مربع که مثلاً زوایای مربع می‌شود ۳۶۰ ، زوایای مثلث می‌شود ۱۸۰ ، این رابطه؛ حالا اسمش هم ۱۸۰ و چیز هم، ۳۶۰ نگوییم، بله زوایای مثلث یک دوم زوایای مربع است، این مطلب آیا اثری را که دارد در همان رابطه نسبی خاص بین این‌ها دوتا، این نه اثر واقعی خارجی که یک چیزی درست بکنیم! این را فراموش نکنیم، نه آثار خارجی ، آثار قانونی، قانونیتی که دارد، می‌تواند متکی به این باشد که وقتی من خلق می‌شوم اثر بین مربع و مثلث هم خلق بشود، اثر بین دایره و ـ فرضاً ـ مربع هم خلق بشود، اثر و الی آخر، همه آنها خلق می‌شود به صرف این که یک عاقل خلق بشود؟ یا همه این‌ها خلق می‌شود به صرف این که یک عاقل عالم خلق بشود؟ یا وقتی عاقل عالم توجه کرد به این‌ها آن وقت این ها، این اثر را پیدا می‌کنند؟ یا اثرش مستقل از این‌ها هست؟ من نمی‌خواهم بگویم این مطلب تا حدودی شبیه با روند قانونی که بعضی از فلاسفهٔ اروپا هم گفتند مثلاً هست یا فرضاً اصیل بودن ماهیت هست یا نظائرش، نه! یک فرق‌هایی با هر دوی آنها دارد، این مطلبی را که ما، تا یک اندازه اش که فعلاً اشاره می‌کنیم، یک فرق‌هایی با آنها دارد. حالا برمی گردیم این مطلب روشن شد تا حدودی یانه؟ روشن شد پس، بسیار خوب. بعد از این مطلب عرض می‌کنیم، اما گفتن این که اصیل است، نه خیر! یعنی چه اصیل؟! یعنی مثلاً به این معناست که بعد از این ماهیت حتماً ماهیت دوم باشد؟ اگر ما اثر را برای وجود دانستیم و گفتیم که وقتی که موجود نباشد، این آثار وقوع عینی ندارد؛ اثر در مرحله قانونیت ، غیر از این است که اثر در مرحله وجود و وقوع، وقوع بگوییم بهتر است، اثر در مرحله وقوع. وجود چون آن مرحله هم یک مرحله‌ای از وجود هست فرضاً حالا ممکن است یک اشتباهی بشود. بله، حالا کلمه ماهیت و وجود اصلاً به کار نمی‌بریم باشد! بخواهیم ...

آقای ساجدی: تا اصطلاحی نشود.

استاد حسینی: باشد!

آقای ساجدی: متشکرم.

استاد حسینی: ملاحظه بفرمایید بله، مربعی که در خارج موجود باشد، هست شده باشد، هستی این اگر متکی به حضرت حق باشد؛ یعنی خدا این را خلق فرموده است و این نه در وهله اول مستقل است از حضرت حق و نه در وهله بعد و لحظات بعد. هم اول کار ممکن هست، هم لحظه بعد ممکن هست، هم لحظه بعد ممکن هست آن وقت اگر وجوب را برای ذات موجودات ـ وجوب یعنی حتماً بودن ـ برای ذات ممکنات برداشتید،گفتید امکان ـ یعنی ممکن است باشد ممکن است نباشد ـ امکان را آوردید روی ذات موجودات و اشیاء؛ یعنی امکان شد ذاتی موجودات، از نظر سیر ماهیت می‌آیید می‌گویید که ضرورتاً بعد از این شکل این شکل است، می‌گویم این ضرورت شما درست نیست، می‌گویید چرا ضرورتم درست نیست؟ می‌گویم برای این که می‌خورد به یک ذات

ممکنی، اختیارش دست چه کسی است؟ دست این که قیومش و خالقش اراده فرموده باشد که مرحله بعد در فلان ـ به اصطلاح ـ ماهیت قرار بگیرد. یعنی ذاتاً به صورت حقیقت یک چیز، کنه یک چیز اگر ممکن شد، در هیچ رتبه‌ای بودن این قلم ضرورت و اطلاق نداشت، خب حتماً در هیچ مرحله را قیدش کنید! ـ حتماً در یک مسیر حرکت هم که بخواهد برود، آن مسیر هم متکی می‌شود به آن کسی که الان این را خلق کرده، خواه از این طرف ببرد آن را، خواه از یک طرف دیگری در لحظه دیگر، اصلاً در ماهیت دیگری این را قرار بدهد دست حضرت حق مغلول نمی‌شود، بسته نمی‌شود. البته در دار تکلیف طبیعی است که در این قوانین خداوند ـ تبارک و تعالی ـ خلق می‌فرماید و زمینه آزمایش این است که طوری قرار بدهد که شما بتوانید از لوازم این استفاده کنید، حالا یا بر امتحان دادن از این طرف یا از آن طرف، ولی این که ذاتاً این را بخواهد واجب کند، نه ذاتاً واجب نمی‌کند. این نکته‌ای بود که لازم می‌دانستم عرض کنم. پس بنابراین اصیل بودن خیر، اصیل نیست، اصیل نسبت به چه؟ وقوع، واقع شدن. پس بنابراین ـ اجازه بفرمایید! ـ پس یک مرحله داریم درباره رابطه قانون‌ها با هم، یک مسأله داریم رابطه وقوع‌ها با هم، موجودات با هم. موجود وقتی امکان، بودن و نبودن مساوی برای کنهش شد، در هیچ وهله ای، هیچ لحظه ای، در هیچ جهتی هیچ نحوه ـ به اصطلاح ـ استقلالی از حضرت حق پیدا نمی‌کند و هیچ نحوه‌ای هم ید قدرت حضرت حق را هم ـ به اصطلاح ـ نمی‌بندد، دست خدا بسته نمی‌شود که نتواند این کار را بکند یا نتواند آن کار. این ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ در این قسمت اول بیان، بفرمایید.

آقای ساجدی: بله، ۲۲ را روشن کنید.

آقای درخشان: بله، از آنجایی که این مسأله یکی از نکات اساسی آن رسیدن به فلسفه دلالت است، این که اجازه بفرمایید دو تا نکته من عرض کنم: آیا مگر نه این است که علوم ما و قوانینی که ما می‌دانیم،

استاد حسینی: بله.

آقای درخشان: ناظر است بر آنچه که خلق شده است؟

استاد حسینی: بله.

آقای درخشان: پس چیزی که خلق نشده، که ما راجع قانونمندی آن اطلاعی نداریم، این طبیعی است.

استاد حسینی: بله.

آقای درخشان: مع ذالک بر آن چیزهایی که هنوز خلق نشده است قانون‌هایی و قانونمندی‌هایی مترتب است.

استاد حسینی: بله.

آقای درخشان: لهذا چون نتیجه گرفتیم ما در این بحث که قانون مندی ها،

استاد حسینی: قانونیت قانون.

آقای درخشان: قانونیت قانون حاکم بر حتی چیزهایی که خلق نشده است، وجود دارد.

استاد حسینی: نفرمایید چیزهایی که خلق نشده، بفرمایید قانونیت قانون نیاز به خلق ندارد.

آقای درخشان: بله، قانونیت قانون نیازی به خلق ندارد، این درست. صحبت ما این است که آیا همان قانونیت قانون قبل از خلق هم وجود داشته است؟ که این را؛ (۵۵/۲۸؟)

استاد حسینی: [؟]

آقای درخشان: اشاره فرمودید، بله.

استاد حسینی: بله.

آقای درخشان: صحبت من این است که قانونیت همه قانونهایی که ما می‌دانیم ناظر است بر چیزهایی که خلق شده و ما می‌دانیم خیلی چیزها هم هست که هنوز خلق نشده، مع ذالک قانونیت قانونمندی‌های حاکم برآن وجود دارد.

استاد حسینی: بله.

آقای درخشان: چون قانونیت قانون به اعتبار خلق که نیست؟

استاد حسینی: بله

آقای درخشان: بسیار خوب، تا این جا پس موافق هستید. از یک طرف ما این را هم می‌دانیم که کلیه قانونهایی که ما شناخته ایم با هم در ارتباط هستند، هیچ قانونی جدا از قانون دیگر نیست.

استاد حسینی:بله.

آقای درخشان: این که نمک، کلر و سدیم نمک طعام می‌دهد، این در ارتباط مستقیم است با این که مثلاً اسید با فلان چیز ترکیب شود، چیز دیگری می‌دهد. قانون‌ها همه در ارتباط با هم هستند، یک انسجام کلی است در ...

استاد حسینی: قوانین.

آقای درخشان: قوانین، بسیار خوب. حالا از؛ سوال من این جاست، قانونمندی‌هایی که حاکم است، ناظر است بر چیزهایی که هنوز خلق نشده و مع ذلک آن قانونمندی‌ها وجود دارند، مسلم در قانونمندی‌هایی که ما می‌شناسیم بر اموری که خلق شده اند تأثیر دارد، درست؟

استاد حسینی: بله، تأثیر دلالتی فقط دارند.

آقای درخشان: تأثیردلالتی دارند. پس درک ما از قانونمندی‌هایی که حاکم بر آن چیزهایی است که خلق شده، نمی‌تواند کامل باشد، چون ما عاملی را که مرتب دارد تأثیرمی گذارد روی این قانون مندی‌های ما، نمی‌دانیم؛ چون هنوز خلق نشده اند آنا لذا که انسجام ...

استاد حسینی: بله!

آقای درخشان: در فلسفه دلالت نمی‌توانیم به آن برسیم؛

استاد حسینی: انسجام درادراک ما مثلاً.

آقای درخشان: بله؟

استاد حسینی: می‌خواهید انسجام در ادراک ما [؟]

آقای درخشان: انسجام در ادراک ما حاصل نمی‌شود، چرا؟ برای این که آن انسجام در ادراک ما زمانی حاصل می‌شود که ما هم سویی و هم جهتی با کل قوانین را داشته باشیم؛ در حالیکه ما ادراک ما نسبت به قوانینی است که حاکم است برآنچه که خلق شده، در حالیکه قوانینی وجود دارد که حاکم است برآنچه که هنوز خلق نشده و ما از آن بی اطلاع هستیم، مع ذالک تأثیرش، چون وجود دارند آن قوانین، تأثیرش در این قوانین ما وجود دارد و ما از آن بی اطلاع هستیم، لذا درک ما کامل نیست.

استاد حسینی: بله.

آقای ساجدی: می‌بخشید! جلسه اشکال آقای درخشان را متوجه شدند؟ دوستانی که متوجه نشدند، لطفاً دست‌های شان را بلند کنند.

آقای س: [؟]

آقای س: [؟] این طور نیست واقعا [؟]

آقای ساجدی: بله آن را حالا اجازه بفرمایید چند لحظه! من اول چیزرا سوال کنم. دوستان پس اشکال را متوجه شدند قاعدتاً جز دو نفر؟!

آقای س: آقای نجابت [؟]

آقای ساجدی: باشد! [با خنده] بله، دوستانی که ...

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: دوستانی که لازم می‌بینند آقای درخشان بیشتر توضیح بدهند مطلب را، لطفاً دست هایشان را بلند کنند.

استاد حسینی: بگویید دوستانی [؟] اصلاً [؟]؟ (۵۸/۵۰؟) لازم می‌دانند که این بحث طرح بشود دست شان بلند کنند [خنده استاد و حاضرین]

آقای س: اگر [؟] مسأله ...

آقای ساجدی: بله، عرض می‌کنم که آقای نهاوندیان می‌فرمایند سؤالات را حیثیتی طرح نفرمایید، از این نظر، بله آقای درخشان ...

آقای درخشان: اگر نظرتان این است که...

آقای ساجدی: بله حضرتعالی چون طولانی توضیح دادید و فقط قسمت آخر بحث تان عملاً ادامه پیدا می‌کند؛ یعنی سؤال بود، این است که یک مقدار به نظر [؟]

آقای درخشان: نه من نظرم این است که اگر صلاح بدانید، بگذریم از ین سؤال [؟]

استاد حسینی: من خیلی خلاصه اجازه بفرمایید یک کلمه می‌گویم و رد می‌شوم.

آقای س: ما هم یک سؤال می‌توانیم بکنیم؟

آقای ساجدی: نه، اجازه بفرمایید استدعا می‌کنم.

استاد حسینی: یک کلمه من اگر اجازه فرمایید، بگویم جواب این را وارد بشوم به بحث آقای نهاوندیان که سؤال کرده بودند.

آقای ساجدی: بسیار خوب بفرمایید حضرت عالی.

استاد حسینی: و [؟]دیگر اگر حاج آقا هم عنایت فرمودند یا نه دیگر باشد برای بعد.

آقای درخشان: ان شاء الله!

استاد حسینی: ولی فقط یک اشاره‌ای می‌کنم.

آقای س: [؟]

استاد حسینی: علت این که می‌گوییم فصل حقیقی اشیاء نزد خداوند تبارک و تعالی یا نبی اکرم، کسی که علمش از طریق تدریج نباشد، اصلاً علمش از این طرق نباشد این یکی؛ یعنی اساساً علم ما برابری ـ به اصطلاح ـ یقینی [پایان صوت اول و شروع صوت دوم] این علت این نمی‌شود که قدر متیقنی را از هم سو و انسجام بودن ـ به حضورتان که عرض کنم ـ نفی کند؛ یعنی انسجام را در حداقل نفی نمی‌کند، انسجام حقیقی را هم تحویل نمی‌دهد. خب حالا بیایم سراغ به فرمایشات برادرمان جناب آقای ...

آقای ساجدی: میرباقری

استاد حسینی: نهاوندیان، من آقای میرباقری را هنوز یادداشت نکردم، آن بعد (۰/۲۸؟)

آقای ساجدی: بله، [؟]

استاد حسینی: بله ـ به حضور مبارکتان که عرض کنم که ـ یکی دو مطلب در آخر بحث، من اگر اجازه بفرمایید سیر بحث را از آخر شروع می‌کنم به اول و رمزی هم دارد که این کار را می‌کنم؛ چون شما مقدماتی را چیدید رسیدید به آنجا، ما اگر اجازه فرمایید از نتیجه شروع کردیم، برگردیم به طرف مقدمات. امری را فرمودید که ـ فرض کنید ـ امور یک ، دو ، سه، چهار، پنج، امر را فرض می‌کنیم ۵ تا، یا بیشتر یک مجموعه اموری لازم است قبلاً مورد بررسی قرار بگیرد و در طول هستند تا وقتی که برسیم به بررسی این مرحله درباره فلسفه دلالت. و در این ۵ مسأله ـ فرضاً ـ یا ٤ مسأله یا هر چند تا مسأله‌ای که هست، در هر کدامش یک عده‌ای از ما جدا می‌شوند؛ یعنی یک عده می‌پذیرند یک عده نمی‌پذیرند. و ما در فلسفه دلالت بنا بود سنگ را، آن ـ به اصطلاح ـ سنگ زیربنا را جایی بگذاریم که مورد اتفاق همه باشد، هر چند مطلب حقی را شما ثابت کنید، ولی مطلب حقی که قبلاً عده‌ای از شما جدا شدند، این نمی‌تواند مبدأ برای ایجاد یک اتفاق عام باشد در دلالت.

اشکال درست است، همین است؟

آقای نهاوندیان: با یک تصحیح، با یک توضیح،

استاد حسینی: [؟]

آقای نهاوندیان: این که عده‌ای از ما جدا می‌شوند، شاید آن قدر مهم نباشد که در نفس الامری بودن دلالتش سوال می‌آید.

استاد حسینی: یعنی اول، حداقلش این می‌شود که منطق، منطق جامع همه افراد نمی‌شود، بعد دربارهٔ نفس الامری بودنش صحبت می‌کنیم. قسمت اول را عرض می‌کنیم حضور مبارکتان، فرض کنید، یک مثالی هم زدید که همین که ما آمدیم در رتبه این که خارجی وجود دارد، آن عده‌ای که می‌گویند خارجی وجود ندارد ولو خیلی هم پرت بگویند، آنها از ماجدا می‌شوند. ما در فلسفه دلالت تکیه‌مان به تغایر هست، نه تغایر خارجی، اولین سنگی که در فلسفه دلالت داریم مسأله ، می‌خواهیم چه چیزی را ثابت کنیم؟ در حقیقت می‌خواهیم بیاییم روی این که روابط نسبیت علت تعین هستند. اما اولین سنگی را که داریم که شروع می‌خواهیم بکنیم، می‌خواهیم بگوییم که اشیاء یا امور یا خیالات، هر چه را که شما می‌گویید همان، تغایری می‌خواهیم بگوییم هست. آن کسی که قائل است که خارج هست، می‌گوید حتماً تغایر هست، این دستمال غیر از این بشقاب است، غیر از این میز هست؛ آن کسی که می‌گوید خیال است، تصور این با تصور این، تخیل این با تخیل این دوتاست؛ یعنی کسی که لب باز می‌کند به سخن، کسی که لب باز می‌کند به سخن این می‌خواهد استدلال کند، می‌خواهد بگوید این دلالت می‌کند بر آن؛ یعنی آن کسی که می‌گوید دنیا هم خیال است، می‌پذیرد که خیال‌ها مختلفند، دارای اثر خیالی مختلفی هم هستند، ممکن است پشت سرش شما بگویید حالا خیال که ارزشی ندارد، می‌گویم به هر حال مساوی هستم، یا صحبت دربارهٔ ارزش داشتنش هست؟ یک وقت دربارهٔ این است که به هر حال مختلف هستند یا نیستند، می‌گوید خیال سرما علت ـ فرضاً ـ خیال حرکت کردن و رفتن در اتاق می‌شود؛ یعنی این خیال علت انتقال به خیال دیگری شد. این دوییت بین دو خیال و رابطه بین دو خیال را پذیرفته و در مرحله استدلالش می‌خواهد شما را از این خیال منتقل به خیال دیگری بکند. حتی اگر بگویند این مطلب خودت هم خیالی است؟ می‌گوید بله، خیالی است؛ مطلبی که در ذهن من هم هست خیالی است؟ بله، آن هم خیالی است. ولی می‌خواهد از این خیال شما را منتقل به آن به خیال کند. به هر حال این که دوییتی در خیال هست؛ یعنی تساوی محض نیست، یک نحوه از تمییز، یک نحوه از فرق گذاشتن، دوییت ، جدا کردن، این را می‌پذیرد و شما هیچ کس را در هیچ مرحله ای، در هیچ فلسفه‌ای نمی‌توانید پیداکنید که حداقل تغایررا مذعن نباشد. بگویید ماده بی نهایت تضاد دارد، همه خواص روند نسبیت بازگشت به ماده می‌کند، وقتی این قلم دست را می‌گیرم می‌گویم که آقا این قلم است یا میکروفون؟ بگویید این قلم است ودرعین حال میکروفون است و در عین حال فلان و بعد بگویید این در روند نسبیت یک وقت می‌شود میکروفون، یک وقت می‌شود فلان، یک وقت می‌شود

فلان، مرتباً تجلیاتی برای این قایل بشوید، یا اتصال قائل بشوید بین این و این، بگویید میکروفون بودن این در رابطه با وجود این است، این همان گونه که قلمیت این در رابطه با این هست، هر چه که بگویید. من می‌گویم این دوییت و دو تا بودن ولو در کیفیت اگر نباشد، ولو در ظهور این و ظهورآن، ولو در بروز این و بروز آن اگر نباشد، تمییز محال می‌شود، بالاتر از تمییز را هم یک پا بالاتر می‌گذارم، می‌گویم اگر تغایر نباشد حرکت ممتنع است، یعنی چه؟ یعنی عرض می‌کنم می‌گویید که از این خیال منتقل می‌شوم به آن خیال؛ خیال سرما، زمستان، من را منتقل می‌کند به خیالی که اسمش اتاق است و خیال گرما و آفتاب من را منتقل می‌کند به خیالی که ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ اسمش سایه هست وکولر و غیره و ذالک هست، هر چه. این رابطه حرکت بین از این خیال به خیال دیگر، این اگراختلاف نباشد، تساوی محض باشد، ممتنع می‌شود؛ یعنی دومی نیست تا وقتی من بگویم ازاولی به دومی، یک جاست دیگر. حرکت هم محال می‌شود، همان صحبت کردن هم محال می‌شود. در خارج هم باز آن کسی که قائل به خارج هم هست، می‌گوییم که اگر اختلاف پتانسیل نباشد، اختلاف وزن، اختلاف بار این کیفیت و آن کیفیت نباشد، انتقال از این کیفیت به آن کیفیت ممتنع می‌شود، آن وقت خود همین حرکت در خود علم هم می‌آید حالا دیگر آن را واردش نمی‌شویم، وارد بحثش نمی‌شویم. فعلاً پس آن قسمت اول که تغایر مورد اتفاق همه هست و هیچ کس از ماجدا نمی‌شود در مرحله تغایر، این را ـ به اصطلاح ـ به عنوان نتیجه قسمت اول عرض می‌کنیم خدمتتان. روشن هست مطلب؟ یک مطالب دیگر هست و آن این است که فهم این که ما خودمان هستیم یا مثلاً اشیاء دیگر هم هست و این که امکان فهم هم هست و اصل این همانی، این‌ها را همه اش بر می‌گردانیم به همان مسأله تغایر، یعنی می‌گویم آیا دو چیز مختلف بودن یعنی چه؟ ولو در مرحله خیال؟ آن وقت تخیل من و تخیل این، این دوتا خیال مختلف بودنش یعنی چه؟ یعنی تکیه می‌کنم اصل این همانی را همین جا تمام می‌کنم؛ یعنی این که می‌گویید از این خیال به این خیال می‌شود منتقل شد و نه به خیال دیگر، از ـ آن کسی که قائل به عینیت هست ـ می‌گویید از ـ فرضاً ـ آب می‌شود بخار درست کرد، فرض کنید! این مثال را ممکن است مثلاً همه اشیاء در یک مرحله تبخیر باشد، یک مرحله تشعشع باشد یا برای، الی آخر، ولکن آن بخاری که به نام بخار آب هست مثلاً، می‌گویید از چیز دیگری مرحله تبخیرش این بخار نیست، یک بخار دیگری است. این وقتی که می‌گویید از این می‌توان به این رسید و از این به این می‌توان رسید. وقتی برای هر شیئی آثاری را شما قرار می‌دهید جداگانه، بعد برای شی دیگری هم اثر جداگانه، اگر همه اشیاء یک اثر داشته باشند؛ یعنی اگر رنگ‌ها همه شان یک رنگ باشند، درجات جذب نور و غیره و ذالک یکی باشد، تواتر سخن من یکی باشد با تواتر سخن همه آقایان و الی آخر، تمییز محال می‌شود خلاصه در یکسانی محض، تمییز محال می‌شود، همین که گفتید دو، همانی ثابت است. و همین جا که می‌گویید دو، یک چیز دیگر هم ثابت است، که د ربرخورد این اولی و دومی شناخته می‌شود اولی از دومی یا دومی از اولی. پس بنابراین این که در رابطه و اختلاف رابطه: ۱ ـ حتماً اشیاء مختلفند ۲ ـ اختلاف رابطه هم دارند؛ یعنی

اگر مختلف بودند و اختلاف رابطه، اصلاً نمی‌شد بگوییم اختلاف رابطه نیست. آن وقت عرضی را که ما داریم این جا، نمی‌خواهیم حالا به صورت این که اگر بخواهیم یک بحث منطقی یا فلسفی بسیار وسیع را شروع کنیم، می‌خواهیم فقط یک ریشه را، یک نقطه را تمام کنیم، بعد کلاً مباحث ـ به اصطلاح ـ منطق‌ها را رهایش کنیم، بیاییم بگوییم این منطقی را که ما این جا ادعا می‌کنیم باید ریشه اش کجا باشد؟ آن جا باشد. لذا عرض می‌کنیم حضور مبارکتان حتی مسأله عدم امکان اجتماع نقیضین که وجود و عدم را برابر ما می‌گذارد، آن موقعی طرح می‌شود که تغایر طرح شده باشد و الا در قبل از تغایر تمییز برای انسان، یعنی تمییزی که از راه تدریجی ما می‌خواهیم بدست بیاوریم، این تمییز حاصل نمی‌شود اصلاً. عرض می‌کنیم خدمتتان در این چند دقیقه‌ای که باقیمانده، که پس از این که روشن شد(۱٤/٤۳؟)

آقای ساجدی: می‌بخشید! اگر ممکن است یک مقدار کوتاه‌تر [؟] که ما [؟] نتیجهٔ واحدها را هم جمع بندی کنیم، یک گونه‌ای بشود که بالاخره جلسه به نتیجه‌ای ...

استاد حسینی: آن وقت من در عین حال باشد! من کوتاه می‌گویم ولی من ...

آقای ساجدی: [؟]

استاد حسینی: نظرم این است که بحث فلسفه دلالت یک مقدار کمی شکافته بیشتر بشود تا مثلاً برادرها عنایت بکنند، حالا ...

آقای ساجدی: بله حضرتعالی(۱۵/۰۲؟)

استاد حسینی: هر وقت بفرمایید قطع هم بکنید، ما قطع می‌کنیم اطاعتاً، ولکن اگر اجازه بدهید یکی دو دقیقه‌ای (۱۵/۰۸؟)

آقای ساجدی: بله، ما در خدمت حضرتعالی هستیم. فقط عرضم این است که مطالب را طولانی بودنش، یعنی این که آقای حسینی اضطراراً، اجباراً و یا هر مسأله دیگری موجب شد الان حدود نیم ساعت دارند صحبت می‌فرمایند، موجب خستگی دوستان نشود و در خط بحث ادامه بدهند تا این که در جریان ادامه کار در واحدها هم بتوانیم ـ انشاء الله ـ خوب بحث هایمان را ادامه بدهیم. بفرمایید، معذرت می‌خواهم.

استاد حسینی: خب، پس بنابراین اشیاء متغایر هستند، امور متغایرند، بعد در برخورد این خاصیت‌های مختلف هم معین می‌شود خاصیت این چه چیزی هست، خاصیت این چه چیزی هست؛ پس اثر هم این‌ها روی همدیگر می‌گذارند، اگر اثر نگذارند، جدا هم باشند، باز مثل مرحله یکسان بودن است؛ چه یکسان باشد اشیاء، قابل تمییز نیست، چه این که اثرهاشان بنا باشد هیچ منتقل نشود به غیر خودشان، هر چیزی جدا جدا باشد، هیچ اثری، ربطی نباشد بین اشیاء، آن هم باز قابل تمییز نمی‌شود. برای این که ـ فرضاً من ـ هستم کسی که از آن فوق از بالا همه این‌ها را می‌بیند، می‌بیند، علم دارد نحوه علمش هم از نحوه ما، یعنی متأثر شدن از اشیاء نیست. ولی علم ما که تدریجی است به وسیلهٔ همین دلالت ها؛ یعنی متأثر شدن از یک اختلاف باید هم مختلف باشد، هم متغایر باشد،

غیریت داشته باشد و هم این عالمی که علمش تدریجی هست، ـ به حضورتان که عرض کنم ـ تأثیری از این تغایر بپذیرد. اگر چیزی باشد که متأثر نشود، نحوهٔ علمش هم نباید به نحوی، از این نحوه علم باشد، نسبت به علم حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ نحوه علم هم آن جا این نحوه نیست اصلاً. خب حالا! من یکی باید آنها ذاتاً خودشان مختلف باشند.۲ ـ باید اثرشان به من برسد، این را حتی در مرحله اشراق ببرید، آنجا هم اگر دوییتی نباشد، معنا ندارد که بگویید آن عارف ادراک مطلبی را می‌کند؛ یعنی دلالت دارد همان جا سؤال می‌کنند که در این اشراق چه چیزی ملاحظه کردید می‌گوید فلان امر را و فلان امر را ملاحظه کردم حقیقت دو امر را. می‌گوییم چه طوری؟ شروع می‌کند مطلبی را که یافته به زبان خودش، استدلال کردن؟ به زبان خودش ولو آن زبان برای من قابل فهم ـ فرضاً ـ نباشد؛ یعنی دلالت را دال و مدلول را، این دلالت بر آن دارد را حتی آنجایی که می‌گویید که دارم آفتاب را می‌بینم در غایت وضوح. بنده عرض می‌کنم این هم، یعنی اگر تمام وجود شما هم حل شده باشد در یک امر و آن را با تمام وجود ـ به حضورتان عرض کنم ـ ملاحظه بکنید، باز معنایش هست این که این وجود را با غیر این وجود فرق می‌گذارید دیگر! این حال را با آن حال، حالا برگردم در همین مطلب خودمان بحثی که داریم. به حضور مبارکتان که عرض کنم که، اگر اثر اشیاء را بپذیریم و رابطهٔ اشیاء را با هم، آن وقت یک سوال می‌آید که آیا همگی یکدیگر را تأیید می‌کنند؟ یعنی یک پیوستگی وجود دارد که من بگویم تمییز هریک، تعین هر یک به وسیله رابطه شان هست؟ یعنی رابطه‌ها مختلف شد در برخورد با هم، حد و مرز این را، این را از غیرش جدا کرد، دوییت مشخص شد. این را نسبت به همه اشیاء هم بردید، وقتی نسبت به همه اشیاء بردید، بر می‌گردم می‌گویم خیلی خوب! حالا اگر این یکی بخواهد خاصیت دیگری را داشته باشد، یعنی در خاصیت خودش نباشد، یعنی بخواهد کل خاصیت دیگری را داشته باشد و هیچ یک از خاصیت‌های خودش نداشته باشد؛ معنایش این است که خودش مساوی با خودش نباشد. مساوی بودن با خودش یعنی تعینی که در این رابطه پیدا کرده، اگر این تعین را در رابطه ملاحظه بفرمایید، یک انسجام، یک مرکب بزرگ بیشتر نداریم. [؟] اثری پذیری و اثر گذاری اشیاء را روی هم که ملاحظه می‌کنیم، بساطت را نسبت به اشیاء نفی کردید، و معلوم شد تعین آنها در ترکیب است. و همین جا پیوستگی یعنی یک مجموعه مرکب بسیار بزرگی را که این نظام هست، نظام هستی را ملاحظه کردید به هم دارند اثر می‌گذارند، اثر می‌پذیرند و حدشان مشخص می‌شود. و پشت سر این عرض می‌کنیم که هرکدامشان هم خاصیت خودشان را دارا هستند. بعدش عرض می‌کنیم که یک انسجام، یک قانونمندی بزرگ هست که آن قانونمندی هم همین گونه قانونمندی این شی مرکب است، نه قانونمندی یک جایی دیگر. در این اصطکاک که تعین حاصل می‌شود، معنایش این است که رابطه قوانین با همدیگر، اشیاء را جدا می‌کند از همدیگر یعنی همان جا که شما گفتید این اثر، این دو تا اثر آمده، این یک نحوه اثر می‌گذارد، آن یک نحوه، در ترکیب این‌ها دو تا یک امر سومی پیدا می‌شود، در ترکیب این جا ـ فرض کنید که ـ یک حرارت می‌آید، این جا یک باد می‌آید به هم اصطکاک پیدا می‌کنند،

یک امر سومی را شما یک درجه از حرارت و حرکت خاصی را معین کردید. بنده بلافاصله عرض می‌کنم در برخورد این قوانین با هم هست، این حالا مثال ساده آن را می‌زنم! نه این که، در خود مثال نمائید، مثال را برای این که حرارت آتش و باد و این‌ها را که می‌گویم، نه این که این غرضم خود آتش و باد باشد، در همه اشیاء به عبارت دقیق‌تر این است که خط بردارهای حامل نیرو، جهت‌های اثر گذاری در اصطکاکشان تعین تحویل می‌دهند و کل قوانینی که حاکم بر این مجموعه مرکب، قوانینی هست که آن را می‌توانیم بگوییم قوانین اصطکاک. خب، حالا این کمال پیوستگی را هم با همدیگر پیدا کرد، این انسجام یعنی پیوستگی، کلمه ـ به اصطلاح ـ نامربوطی را ظاهراً برای پیوستگی به کار نبردیم، دوچیز که به هم پیوسته است به هم می‌گویند منسجم هست، به هم می‌خورد می‌گویند منسجم است.

آقای س: [؟] همان [؟]

استاد حسینی: یک درجه کمی ضعیف‌تر. پیوستگی می‌شود دو چیز؛ هم جهتی که ممکن است مثلاً هم جهتی و سازگاری رتبه شان یک کمی از پیوستگی حداقل من ادراکم ضعیف تر است از آن، حالا ممکن است همه اش هم از نظر لغتی همان را برساند. ولی فعلاً آن چیزی که ما می‌گوییم، می‌گوییم که یک ارتباطی که دست روی هرکدام از این‌ها بگذارید، می‌گویید تعینش بوسیله بقیه و بقیه تعینشان به نسبت به وسیله این؛ یعنی این اثر دارد روی اشیاء دیگر ولو بالواسطه باشد. بگویید این اثر می‌گذارد روی این، این هم اثر می‌گذارد روی این، بالواسطه باشد و بالعکس. بعد شما می‌گویید که این قوانینی که این را تعیین می‌کند، همانی بودن و تغایر را مشخص می‌کند، همان قوانینی هست که مجموعه مرکب را معین می‌کند، انسجام و پیوستگی را معین می‌کند. خب، در عالم انسان مختار هست، حالا بحث آن را که انسان مختار هست ما نمی‌خواهیم این جا بکنیم، می‌تواند فکر نامربوط داشته باشد می‌تواند کار نامربوط انجام بدهد، و الا اختیار معنای دیگری ندارد؛ یعنی می‌تواند پیوستگی را به صورت نسبی در آن اخلال ایجاد کند و ضرر هم بزند به همه عالم می‌تواند ضرر بزند، ولو ضرر را باز برمی گردد به خود این، برای دیگران تا در حد وظیفه شان که انجام دادند، همه آنها نفع می‌برند، بیشتر هم نفع می‌برند؛ یعنی این گونه نیست که حالا مثلاً کسی که در ضیق واقع شد نتواند خدا را عبادت کند، نه اختیاری ما داریم، اختیار یعنی حاکم بودن بر قوانین نه تابع بودن نسبت به قوانین، این باز نه به معنای این است که ذهنیت بر عینیت رجحان پیدا کند! یعنی انسان مقهور این قوانین نیست به صورت مطلق، قدرت انتخاب موضع دارد حتی انتخاب مرگ. حالا چرا این گونه دارد، آن هم سرجای خودش. به هر حال برای کسی هم که به این مطلب قائل نباشد، قائل به جبر باشد، چیز دیگری بگوید، ما یک سؤال فقط داریم این است که اشتباهی هست یا نه؟ حالا اگر بخواهم اشتباه را شناسایی کنیم، باید بوسیله انسجام، ببینیم آیا این می‌خواند با همه چیزهای دیگر یا نمی‌خواند؟ اگر دیدیم نمی‌خواند، معنایش این است که چیزهای دیگر هم دارند این را نفی می‌کنند. انسجام خاصیتش این بود که یک چیز با چیزهای دیگر می‌خواند، چیزهای دیگر هم بودن این را چه کار می‌کردند؟

تصدیق می‌کردند؛ یعنی هم این دیگران را تعیین می‌کرد و هم دیگران این را چه کار می‌کردند. تأیید می‌کردند عدم انسجام، یک سخنی که منسجم نباشد، می‌گویید این حرف با حرف‌های دیگری که می‌زنند نمی‌خوانند با هم، با مبنایش نمی‌خواند با هم، قدرت شمول ندارد. اگر منطقی هست و می‌تواند یک جا هم تمام بکند، باید ببینیم این منطق مبنائاً در جای دیگر چگونه هست وضعش. فرض کنید اگر این میکروفون بسیار میکروفون خوبی بود برای صحبت کردن این جا، آیا برای زیرآب و دریا هم میکروفون خوبی هست یا خوبی نیست؟ هر چند برمبنا که برگردانیم آن را، بشود یک میکروفونی ساخت برای زیر دریا که مثل همین خوب کار کند آنجا، این نباید مانع این بشود که ـ باشد! ـ نباید مانع این مطلب بشود که ـ به حضورتان که عرض می‌کنم ـ ما خیال کنیم که یک منطق را که پیدا می‌کنیم، قدرت شمول جاهای دیگر که ندارد، بگوییم جاهای دیگر لازم نیست هم مبنای با این منطق کار کنیم. جاهای دیگر ممکن است عین این نتواند، مثلاً منطق استناد، منطقی است که در رابطهٔ کلمات به کار می‌رود که همان علم اصول باشد، این معنا ندارد این منطق را شما بخواهید در فلسفه به کار ببرید یا بخواهید در قلم خودکار درست کردن به کار ببرید و معنا هم ندارد که خیال کنید که آن مبنایی که به آن قلم وخودکار می‌سازید، با مبنای آن منطق استنادتان هم مبنا نیستند. بنابراین یک کلیتی به نام انسجام شامل می‌شود نسبت به تمام مصداق‌هایی که دارد، در بخش‌های مختلف، که منطق‌ها در بخش‌های مختلف چه طوری هستند؟ مصادیقی هستند از این مبنا. این مبنایش می‌شود علت دلالت، که دلالت تکیه دارد در همه ـ به حضورتان ـ قسمت‌ها به آن و آن هم منسجم هست؛ یعنی پیوستگی دارد هر جزئش بقیه اجزائش تصدیق می‌کند. لازمه؛ به صورت خلاصه هم عرض می‌کنم نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که فکر ما، عمل ما را تصدیق کند، و عمل ما منشأ ـ به اصطلاح ـ تأیید آن چیزی باشد که ما در فکر آن را یافتیم، همه هم دلالت واحده داشته باشند. روشن شد مطلب؟ بفرمایید.

آقای ساجدی: عرض کنم که آقای نهاوندیان الان وقت ما گذشته، البته من خودم به ذهنم می‌رسد ترجیح دارد که حضرتعالی، یعنی اگر می‌شد دوستان دیگری هم وقت گرفتند، اگر می‌شد سؤال بشود که یک مقدار بحث روشن بشود، بهتر بود. [۲۹/۳۶ ـ ۳۰/۰۷ قطع صوت] ادامه بدهیم، اگر جلسه خسته نیست می‌توانیم ادامه بدهیم.

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: بله. ببینید! تا ساعت ده و ربع کم می‌توانیم جلسه را ادامه بدهیم، به شرط این که همه دوستان موافقت کنند بدون استثناء.

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: تا ده ربع کم با اجازه تان بیشتر ادامه ندهیم.

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: نه، هنوز ده دقیقه وقت داریم، ده دقیقه کافی است، خسته هستند دوستان و باید بحث‌های اضافه اش هم در واحدها بشود.

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: بله، حالا دوستان تا ده ربع کم کسی مخالف هست در مورد ماندن؟

استاد حسینی: حالا می‌شود عصر را اگر خسته هستند، صحبت‌هایی که تا حالا شده، در واحدها بحث کنند، عصر [؟]

آقای ساجدی: بله، تا ده ربع کم حاج آقا ادامه بفرمایید آقای نهاوندیان، شما صحبت تان را بفرمایید، ۱۵ را روشن کنید.

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: باشد!

آقای نهاوندیان: عذر می‌خواهم در این قسمت آخر،

آقای ساجدی: بله.

آقای نهاوندیان: سؤال این است که اگر با این معنا و توضیحی که از انسجام فرمودید، اگر طوفانی بیاید خانه را خراب کند، منسجم است و اگر آن خانه را ما بسازیم، منسجم است. من اگر این میکروفون را بشکنم، منسجم است به معنای ارتباط که از تغایر حاصل شده، و اگر این میکروفون را بسازم و این جا هم بگذارم، منسجم است. آن قسمتی که فرمودید که کار ما و فعل ما ممکن است این انسجام را به هم بزند، به چه معنا؟ یعنی با آن ترتیبی که ما پیش آمدیم و به انسجام رسیدیم که صرف ارتباط مقصود ما بود، آن وقت نامنسجم یعنی چه؟

استاد حسینی: بله، ارتباطی که یکدیگر را تأیید بکند، این را ذکر کنید زیرش، مرقوم بفرمایید این یک جمله را: «ارتباطی که هر یک از اشیاء بقیه را تأیید و بقیه آن را تأیید بنمایند و بقیه هر یک از اشیاء را تأیید بکنند» این غرضمان از انسجام این مطلب هست. حالا می‌آییم سراغ این که اگر سیل بیاید شهری را ویران کند منسجم است یا منسجم نیست؟ و بعد هم بیاییم سراغ این که اگر من بیایم خانه‌ای را خراب بکنم. منسجم است یا منسجم نیست؟ این‌ها دوتایش را بررسی می‌کنیم اما اولی را من می‌آیم یک سؤالی می‌کنم در قوانین عمومی، وقتی که یک سیل می‌آید یک شهری را خراب می‌کند، یکی یکی بررسی می‌کنیم، ببینیم که آیا چه چیزی واقع شده در این جا؟ آب آمده، باران آمده و آب از کوه راه افتاده، آمده خورده پشت این خانه ها، مسیرش هم مسیری بوده که آب وارد شهر می‌شده ، شهر خانه‌ها خراب شده. خب، در این جا ببینیم آیا چیزی خلاف قوانین ـ به اصطلاح ـ فیزیک انجام گرفته یا انجام نگرفته؟ می‌بینیم که بله، این جا چیزی ظاهراً خلاف انجام نگرفته؛ یعنی میزان فشاری که وارد شده بر دیوارها، میزان اثری را که رطوبت گذاشته روی دیوارها، موجب این شده که شکل تعادلی آنها به شکل دوم تبدیل شده، عین سایر حرکت‌هایی را که در موجودات می‌بینیم؛ یعنی صبح تا شام ما

حرکت داریم می‌بینیم؛ یعنی از یک ـ به اصطلاح ـ مرتباً هر اصطکاکی یک مولفه و منتجه خاصی برای خودش دارد که نتیجه می‌گوید، در یک روند که بیاییم، مرحله بعدی یک حرکتی این گونه‌ای را می‌بینیم. این حرکت هم جزء آن حرکت‌ها در یک حساب ماکرویی که نگاه کنیم، می‌بینیم که این هم مثل چیزی رخ نداده جز برخورد قوانین، قوانین همدیگر را تأیید می‌کنند یا نه؟ یا می‌گویند این قانون، می‌گوید آن قانون قانونیت ندارد؟ نه می‌گوییم همه قوانین هم دارند قانونیت همدیگر را تأیید می‌کنند. این در یک رتبه است این مطلب. در یک رتبه می‌گویید که ـ به حضورتان که عرض کنم ـ خب این یک عده‌ای مثلاً در این شهر زندگی می‌کردند آب بردشان، یک عده‌ای خب به هرحال کشته شدند ـ به حضورتان که عرض کنم ـ ما بلافاصله بر می‌گردیم، می‌گوییم که مسأله موت و حیات قانونیت قوانین را به هم می‌زند؟ یعنی اگر من زنده باشم قانونیت قانون‌ها محترم است، اگر من نباشم که محور این قانون‌ها هستم، قانونیت قانون‌ها محترم نیست. می‌گویید که نه، این تا این جای آن معلوم شد که اموری که طبیعی است باید با خود جهت کلی خلقت مورد بررسی شود ـ خوب عنایت کنید! ـ اگر گفتیم یک علت غایی فلان در این جا هست، یک نقطه A بود، یک نقطه گذاشتیم آخر کار بالای سرش یک A یک الفی رسم کردیم، نوشتیم. گفتیم که این قوانین باید در برخوردها بروند تا این جا. در امور طبیعی که واقع می‌شود، شما عدم انسجام نمی‌توانید اثبات کنید، و این که هر قانونی هم موید قوانین دیگر هست، به معنای این هیچ وقت نیست که در اصطکاکشان منتجه قانونی دیگری را ندهد؛ هم رابطه هست، هم روابط پیوسته هستند. پیوستگی را به معنای سکون و ثبوت ملاحظه نفرمایید، این را نسبت به آن هدف است. اما بیاییم سراغ این که، پس بنابراین عدم انسجام در دستگاه تکوین نیست. می‌آییم سراغ انسان و اختیار انسان و بعد می‌گوییم این سوء اختیاری که می‌کند، عدم انسجام را تا کجا جلو می‌برد؟ تا آن جایی که به علت غایی خلقت هم به هم بزند، یا نه تا آنجا نمی‌کشد مطلب؟ در این جا که می‌آییم، گفتیم موجود مختار هست، چه خودش را ضایع کند، چه منع خیری را به غیر کند، در این جا خودش نفی کرده است دلالتی را که در کل اشیاء بود و اشیاء هم او را نفی می‌کنند؛ لذا او تبعید هم می‌شود، دور می‌شود، طبیعی هم هست که دور قرار بگیرد. پس بنابراین بازگشتیم روی این اینکه اختیار قوه‌ای بود که محکوم قوانین نبود، در میزانی که این، به این اختیار قدرت داده شده، به یک کسی کم قدرت داده شده که ضرر بزند، به یک کسی قدرت بیشتر داده شده یا امکان رشدی هست، حالا آن هایش را نمی‌خواهیم وارد بحثش بشویم، آنها در بحث‌هایی که باید جای خودش بحث بشود، فقط اشاره می‌کنیم. این فقط توانسته ضرر بزند به خودش؛ یعنی تکذیب بکند وضع عالم را عالم هم او را تکذیب می‌کند. در این جا چیزی هم که واقع شده، باز این است که من انداختم و نمی‌بایست بیندازم. در روابط قانون چیز خلافی انجام نگرفت، سلب خیر از من شد به وسیله اختیار من؛ یعنی این که بعد بیایند بگویند که آقا جاذبه به هم خورد که من این را انداختم این جا؟ نه خیر جاذبه به هم نخورد، روی قوانین نور، هوا، فلان، فلان؛ بعد می‌گویند چه شد فقط؟ می‌گویند که آقا ایشان به خودش ضرر زد. می‌گوید که این از کجا ضرر زد؟

می‌گوییم برای این که به این یک چیزی داده بودند که این به تابع صرف قوانین نبود، قدرت اختیار داشت در یک محدودهٔ خاصی، آن محدوده هم خودش به خودش ضرر زد. و در عین حال نیاییم در بحث اختیار و بعد برویم دیگر کم کم ـ به حضورتان که عرض کنم ـ بحث طولانی بشود. آن چیزی را که فعلاً باز می‌گردیم روی نقطه اصلی، مسأله پیوستگی و این که همه قوانین یکدیگر را تأیید می‌کنند و همدیگر را تکذیب نمی‌کنند، لذا یک پیوستگی دارند، تعینشان، قانونیتشان منوط به رابطه خاصی است که بین خودشان و دیگر اشیاء وجود دارد. آن وقت اشیائی هم که موجود می‌شوند از نظر تکوینی، همه ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ صحیح درست می‌شوند. علاوه براین آخرین نکته را عرض می‌کنم و عرض می‌کنم اگر اشیاء هم منسجم نبودند، وقتی ما گفتیم قانون نیاز به خلق ندارد. عدم انسجام قوانین را اثبات نمی‌کرد. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

آقای ساجدی: بله. عرض کنم که ـ ان شاء الله ـ به صورت کلی مسأله حداقل روشن شده و آخرین نتیجه‌ای که گرفتیم، یعنی مطابق معمول برداشت خود من، مبنایی کلی داریم که انسجام، که انسجام حاصل از اصطکاک و ارتباط اشیاء مختلف است و منطق‌ها هرکدام کیفیتی از این مبنای کلی هستند. دوستان در واحدها بحث را تعقیب می‌فرمایند.

س: [؟]

آقای ساجدی: و مبنایی کلی داریم که همان انسجام حاصل از اصطکاک و ارتباط اشیاء مختلف هست و منطق‌ها هرکدام کیفیتی از این مبنای کلی هستند البته عرض کردم این برداشت خود من است بدون قید این که حالا تمام کلماتش حساب و کتاب دار باشد، در حد ظرف، شرایط کنونی. دوستان با توجه به این که دیروز فرصت بوده و زیارت هم کردند و کاملاً رفع خستگی فرمودند ـ ان شاء الله ـ در واحدها فعال برخورد می‌کنند و عصر مطابق برنامه پریروز نه دیروز، یعنی ساعت سه، سه و نیم تا پنج جلسه مشترک خدمتتان هستیم، و دو ساعت بعد از ساعت ۵ تا ۷ مجدداً جلسه واحد در حضورتان خواهیم بود. «و سبحان ربک رب العزه عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمدلله رب العالمین» صلوات!

ـ اللهم صل علی محمد و آل محمد ـ

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: هفته چهارم اقتصاد	
کد پژوهش: ۰۴۲	شماره جلسه: ۴۳
کد جلسه: ۴۳۶	تاریخ جلسه: ۱۳۶۱/۰۲/۲۸
کد صوت: ۶۰۶ و ۶۰۷	مدت جلسه: ۱۰۶ دقیقه
تعداد جلسات: ۱۸۸	تعداد کلمات: ۱۳۰۴۸

جلسه چهل و سوم

آقای ساجدی: «...رحیم، اللهم وفقنا لما تحب و ترضي و اجعل عواقب امورنا خیرا!» «الهم اهدنا من عندك و انشر علینا من برکاتك!» [...] دوستان واحد یک گزارش را می‌شنویم! کدامیک از برادرها

آقای [...]: [؟] ادغام شده بود، بله، بله، یعنی ابتدائاً البته ادغام نشده بود، ابتدائاً یک خبر دیگر شده بود، چون تشکیل نمی‌شد ادغام شد. بله، واحد۲، ۱۴ را روشن بفرمایید! بفرمایید.

آقای میرباقری: بسم الله الرحمن الرحیم، صبح در جلسه بنابراین گذاشته شد که چون مجموعهٔ بحث‌هایی که در این دو سه روز اخیر بوده، راجع به فلسفهٔ دلالت بوده، قرار شد که اگر در ذهن هرکدام یک از برادران اشکال و یا سؤالی نسبت به این مسأله هست، مطرح شود. یک سؤال و یک اشکال مطرح شده، جواب داده شد، و یکی دو تا دیگر اشکال ماند همین طور؛ به خاطر این که فرصت بحث در موردش نبود. سؤالی که مطرح شده بود و جواب داده شد و به نتیجه رسیدیم، این بود که آیا مراد از فلسفهٔ دلالت در اینجا عبارت از یک دانش و یا یک سری قوانین علمی و یا عقلانی، به هر صورت چیزی که قابل ارائه باشد هست؟ و یا این که خود نفس دلالت مورد نظر هست؟ یا علت دلالت؟ در مجموع، بحث به این نتیجه رسید که آن چه که از درس و بحث جلسه به دست می‌آید و مجموعهٔ کلاس، این هست که مراد از فلسفهٔ دلالت در این جا، همان علت دلالت هست. اشکال دیگری که به ذهن یکی از برادران رسیده بود و مطرح شد، این بود که اگر ما منشأ فلسفهٔ دلالت

را، تغایر اشیاء بدانیم، در این صورت، چون اشیاء، محدود به اشیاء خارجی نیستند و مجردات را هم شامل می‌شوند، و ماچون در مجردات نمی‌توانیم تغایری را بین آنها، لااقل ما نمی‌توانیم درک بکنیم، بنابراین در آنجا ما نمی‌توانیم فلسفهٔ دلالتی داشته باشیم تا به نتیجه‌ای برسیم و درک و ادراک و مفاهمه‌ای در کار باشد. که باز با بحث‌های مفصلی که شد، بالاخره به این نتیجه رسیدیم که در هر صورت، به همین اندازه که در آنجا نامگذاری مختلفی برای مفاهیم مختلف می‌کنیم، نشانهٔ این هست که ما مفاهیم متفاوتی را هرچند در مجردات به آن رسیدیم، و همین اندازه که به مفاهیم متفاوت رسیدیم، نشانگر این هست که تغایر را پذیرفتیم، و تا این جا بحث پذیرفته شد که وقت هم تمام شد. دو سؤال دیگر یا دو اشکال دیگر بهتر است بگوییم که آقای افضلی مطرح کرده بودند، که کماکان باقی ماند و مطلقاً به بحث گذاشته نشد، حالا اگر خود ایشان فرصت باشد مطرح می‌کنند.

آقای ساجدی: بله، خیلی متشکر. غائبین واحد را هم لطفاً بفرمایید؟

آقای میرباقری: غائبین واحد، تنها آقای زاهد نبودند، ظاهراً بله.

آقای ساجدی: بله، متشکر. واحد ۳، آقای حسنی پور صحبت می‌فرمایید؟ کدامیک از برادرها صحبت می‌کنند؟ ۴ را روشن بفرمایید! آقای صدرایی.

آقای صدرایی: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ما بحث روی این بود که آیا قانون‌مندی قبل از خلقت وجود داشته؟ قبل از وجود و قبل از عمل وجود دارد؟ یا بعد از عمل؟ و اختلاف نظر بود بین آقایان، برادرها، که عده‌ای معتقد بودند که قانون‌مندی قبل از خلقت نمی‌تواند وجود داشته باشد. و در مقابل آن عده‌ای دیگر هم بر این عقیده بودند که قانون‌مندی بعد از —به اصطلاح- عمل هست نه قبل از عمل، و اگر قانون مندی بعد از عمل باشد، دیگر می‌شود همان فلسفهٔ وجود، و هیچ کدام از این دو دسته نتوانستند که آن دستهٔ دیگر را قانع بکنند و دلیل قانع کننده بیاورند، و به نتیجه‌ای نرسید بحث.

آقای ساجدی: بله، متشکر. غائبین را بفرمایید!

آقای صدرایی: غائبی مثل این که ما نداشتیم، بله.

آقای ساجدی: بله. الحمد لله. واحد ۴، بله، ۱۲ را روشن بفرمایید! آقای انصاری.

آقای انصاری: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ما با این سؤال که آیا یک مبنای کلی داریم تا بگوییم همهٔ منطق‌ها بر آن متکی هستند، شروع شد بحث، و به یک سلسله مراتب، به این شکل که وجود تغایر در همهٔ منطق‌ها اثبات شد، بعد نفی بسیط بودن به معنای قبول ترکیب اثبات شد، بعد اثبات شد، که اثرات هم تغایر دارند و شناخت اشیاء در شناخت اثرات اشیاء هم ارتباطی با آن دارد، بعد قبول تأثیرات متقابل مشخص شد، و بعد دیدیم که این چون تأثیرات متقابل را پذیرفتیم، یک پیوستگی، یک ارتباط باید بین اینها باشد، یک پیوستگی وجود دارد، و این پیوستگی، انسجام هست. و تعیین اشیاء هم در آن قبول تأثیرات متقابل، در این پیوستگی شکل

می‌گیرد. دو تا سؤال در واحد مطرح شد و یک سؤال هم خارج از واحد اگر اجازه بدهید مطرح کنم.

آقای ساجدی: بله، اول سؤالات واحد را مطرح کنید.

آقای انصاری: بله، آیا تغایر، شمولیت بر تضاد هم دارد یا نه، و چرا؟ و آیا این استنباط درست است که وجود ربط‌های متفاوت ولی هم سو انکار ناپذیر است؟

آقای ساجدی: آیا ربط های،

آقای انصاری: آیا این استنباط درست است که وجود ربط‌های متفاوت ولی هم سو انکار ناپذیر است؟ یعنی حتماً باید وجود داشته باشد. اگر اجازه بدهید یک سؤال کوچک هم هست از خارج از واحد،

آقای س: [؟ ۸:۱۶]

آقای ساجدی: بله. بفرمایید! اگر که رسیدیم [؟]

آقای انصاری: این سؤالی بود که از، در بحث بعدازظهر بود، اینکه قید تأیید شده در عبارت روابط تأیید شده‌ای که استاد فرمودند، این قید را کمی بشکافند و کمی توضیح بدهند.

آقای ساجدی: من متوجه نشدم، باید بیشتر توضیح بدهید.

آقای انصاری: در آن انسجام، ارتباط را مطرح فرمودند استاد، و بعد در انتهای بحث بدون این که رویش توضیح زیادی داده بشود، قید تأیید شده را،

آقای ساجدی: درست است.

آقای انصاری: ارتباط تأیید شده، آیا ارتباط غیر تأیید شده هم وجود دارد در این انسجام؟ یا لطف بفرمایید که کمی توضیح بدهند این مسئله را.

آقای س: [؟ ۹:۰۶]

آقای ساجدی: متشکر، غائبین هم لطفاً؟

آقای انصاری: غائب نداشتیم.

آقای ساجدی: متشکر. واحد ۵، ۵ را روشن بفرمایید، آقای شریف.

آقای شریف: بسم الله الرحمن الرحیم، بحث با زیر سؤال بردن این که چرا اختلاف و در نتیجه اصطکاک وجود دارد، آغاز شد، که در نتیجهٔ این بحث ما بعد از این که صحبت شد اختلاف اگر نباشد، یکسانی محض است و تمیز اشیاء محال، و با قبول همجواری و عدم خلاء، عدم وجود خلاء که نتیجهٔ اصطکاک است، و جهان پیوسته و در رابطه با هم، نتیجه گرفته شد که به اعتبار دوئیت و تلاقی؛ یعنی ارتکاب، ارتباط، عناصر با هم ارتباط پیدا کرده، و انسجام حاصل می‌شود. که در نتیجهٔ این انسجام، عناصر همدیگر را تأیید و تعیین و حتی ارزشیابی می‌کنند؛ یعنی ارزش یابی امکان پذیر می‌شود. بعد بحث مبنا پیش آمد که ما بحث‌مان چه ربطی با مبنا دارد؟ که صحبت شد مبنا پس از روابط عناصر با هم که به یک انسجام و تأیید همدیگر رسیدیم، مبنا طبیعتاً حاصل

می‌شود؛ یعنی به مبنا می‌رسیم، مبنایی که در تأیید این انسجام وجود دارد و ما به این مبنا می‌رسیم. بعد مبنا را در رابطه با بحث منطق قرار دادیم. همان تعریفی که در خاتمهٔ جلسه عنوان شد، که هر منطقی برداشتی است از آن مبنا. که ما گفتیم اگر جهان خارج در یک انسجام و در یک رابطه که عناصر همدیگر را تأیید و تعیین می‌کنند، قرار بگیرد، ناچاراً هر منطقی یک نوع برداشتی از این مبنا و از این انسجام هست. بعد یک سؤال کوچک مطرح شد که اگر قرار باشد هر چیز به چیز دیگر اثر گذار باشد، پس اشیاء چرا به قوانین، بر قوانین اثر نمی‌گذارند؛ به این معنا که عناصر چرا در قوانین تغییر به وجود نمی‌آورند؟ که جواب گفته شد که امکان تغییر قوانین در اثر همان، همان گونه که دو تا عنصر نسبت به همدیگر اثر می‌گذارند و تغییر می‌دهند همدیگر را، امکان پذیرنیست، و قانون، تغییر، قانونمندی‌ها در رابطه با همدیگر به وسیلهٔ انسان با شعور تکمیل می‌شوند، و قانون به هیچ وجه با این معنا که اثر گذار از طرف شیء به شیء دیگر باشد و نتیجه تغییر باشد، نیست. که البته سؤال هم شده بود که در رابطه با خدا، ما این خدا را ـ عرض به حضور شما ـ گفتیم قانون را بحث بکنیم، که قانون تغییرنمی کند، اگر به این نتیجه رسیدیم، در نتیجه اشیاء عالم به خدا هم به طبع نمی‌توانند اثر گذار باشند.

آقای ساجدی: بله، متشکر.

آقای شریف: البته سؤالی هم بود که این سؤال خیلی مختصر و شاید مفید باشد که، رابطهٔ خداوند، حضرت حق «سبحانه و تعالی»، با این قوانین ثابت و به تعبیری مجرد چیست؟ یعنی...

آقای ساجدی: بله.

آقای شریف: این قوانین چه رابطه‌ای با خداوند دارند؟

آقای ساجدی: متشکر غائبین را هم بگویید!

آقای شریف: آقای حسینی و آقای ذوالفقارپور که نوار پیاده می‌کردند، برادر دیگرمان آقای عباس پور بودند که غائب بودند، مریض بودند مثل این که.

آقای ساجدی: بله، متشکر. واحد ۶ ، ۱۵ را روشن بفرمایید.

آقای نهاوندیان: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ۶ مطالبی که صبح بحث شده بود، اول تبیین شد، بعد حاصل صحبت‌ها به دو سؤال یا اشکال انجامید. سؤال اول در آن قسمتی که مربوط می‌شد به سؤال صبح آقای درخشان، این بود که این تقدمی که برای قانونمندی نسبت به وجود مطرح شد، آیا تقدم رتبی منظور بود یا تقدم زمانی؟ چون عدهٔ کثیری از برادرها برداشتشان از مطالب صبح، تقدم زمانی بود، که اگر تقدم زمانی منظور باشد؛ یعنی فاصلهٔ زمانی ضروری باشد بین قانونمندی و وجود، چه با فرض خدا و چه بی فرض خدا، غیر قابل قبول است. داشتن و [؟ ۱۵:۵۶] فاصلهٔ زمانی بین قانون مندی و وجود. اما اگر نه، این تقدم ، تقدم رتبی باشد، مشکلی نیست. البته در اینکه این تقدم رتبی آن وقت چگونه؟ البته توضیح استاد می‌تواند بسیار کمک بکند به جا افتادن مطلب.

آقای ساجدی: بله.

آقای نهاوندیان: سؤال دوم در بحث انسجام، چون در دو روز گذشته بحث انسجام در واحد ما طرح نشده بود، با بیان روشن کنندهٔ صبح استاد، بر آن اساس صحبت شد. در بیانات صبح، صفت تأیید به رابطه اضافه شد، که تعیین اشیاء به؛ یعنی تغایر پذیرفته می‌شود، تعین به روابط هست. انسجام عبارت است از اینکه رابطه باشد واشیاء یکدیگر را تأیید کنند، و روابط یکدیگر را تأیید کنند. سؤال این بود که؛ البته تقاضای یک مقداری دقت داریم برایش، که ما برای یک مجموعهٔ کوچک وقتی می‌خواهیم اثبات انسجام کنیم، یک بی انسجامی‌ای را تصور می‌کنیم و نفی می‌کنیم؛ یعنی برای یک ساعت، بی انسجامی اش معین است که چگونه اگر بشود، بی انسجام است، و نفی می‌شود؛ اثبات می‌شود انسجام. برای این جلسه یک انسجامی تعریف می‌شود، راه‌ها و شکل‌های بی انسجامی اش هم مشخص است. اگر این افراد به این ترتیب ننشینند، یکی برود، یکی بیاید، میز و صندلی به هم ریخته باشد، این را می‌گوییم غیر منسجم؛ در آن صورت، اثبات انسجام یا ابطال انسجام معنا دارد. اما در کل جهان انسجام چیست؟ فرقش با بی انسجامی چیست؟ چه شکلی اگر رخ بدهد و اگر آن شکل پیدا بشود، می‌شود بی انسجامی؟ اگر این گونه باشد که هر صورتی رخ بدهد در عالم، ما پیش پیش آن منسجم بدانیم، اصلاً هیچ صورتی را غیر منسجم تصور نکنیم، تصدیقش هم بی معنا هست؛ یعنی، مثلاً به عنوان مثال، فقط برای تقریب ذهن است البته، یعنی ذهن نارسای ما، اگر ما برای این کرهٔ زمین، در مورد جو آتمسفر روی زمین، قوانین عجیب و محیرالعقولی که در آب هست، در خاک هست، در نباتات هست، این‌ها —به اصطلاح— یک منظوری را تأمین می‌کند، هماهنگ است، زیستِ انسان را، حیوان را، نبات را تأمین می‌کند، و همهٔ این حرف ها، فراوان حرف‌ها می‌زنیم. در مورد نجوم هم فراوان حرف‌ها می‌زنیم، در نظمش، در قانون مندی‌اش و این ها. اگر به فرض فردا صبح بیدار شدیم، در یک لحظهٔ زمانی، یکی از این سیارات که کلی ما روی حرکت روی مدارش و اینها روضه خوانده بودیم، یکی از اینها از این مدار خارج شد، آمد خورد به زمین، همهٔ زمین را درب و داغون کرد، فقط یک نفر از مجموع زمین زنده مانده بود از اعضای این جلسه ، بعد دستش را به کمرش می‌زند و می‌گوید که دیدی چه انسجام خوبی بود؟! [خنده حاضرین] آیا این چنین است؟ و اگر قضیه از این قرار باشد، در واقع خلاصهٔ حرف ما این می‌شود، ما ادعا می‌کنیم کل آن چه که هست، انسجام دارد، سؤال می‌کنیم انسجام یعنی چه؟ جواب می‌دهیم انسجام یعنی روابطی که هست، و به این ترتیب آیا این چیزی غیر از یک توتولوژی است، که معنایی از آن برنمی خیزد؟ و اگر؛ این یک بیان، و اگر که نه، ما اثباتی داریم و این حرف ها؛ یعنی مثل همانی که درمورد ساعت، در مورد این کلاس انسجام داریم، برای کل عالم هم می‌خواهیم انسجام اثبات کنیم، راه اثبات این انسجاممان چگونه است؟ از جزئی به کلی است؟ کلی بزرگتری از عالم سراغ داریم که قیاس اعمال کنیم، یا استقراء تام می‌خواهیم داشته باشیم؟ دلیل این تعمیم‌مان چیست؟ شاید البته همهٔ این‌ها از نفهمیدن ما مطلب را ناشی شده باشد.

آقای ساجدی: تشکر می‌کنم. غائبین هم بفرمایید! استدعا می‌کنم!

آقای نهاوندیان: ما یک مهمان داشتیم،

آقای ساجدی: بله.

آقای نهاوندیان: و غائبیمان هم آقای سیف بودند مثل اینکه.

آقای ساجدی: بله، حضرتعالی در آن مثالی که، فرضی که کردید، اگر آن یکی را هم باقی نمی‌گذاشتید خیلی راحت‌تر بود قضیه دیگر، اصلاً چیزی را نمی‌خواست بحث بشود! [با خنده]

آقای نهاوندیان: بله، آن وقت این جا مطلب درست در نمی‌آمد.

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که، دوستان [؟ ۲۱:۵۱] از مجموع سؤالاتی که طرح هست، سه تا از سؤالات حول و حوش مسألهٔ قانون مندی و قانون است، که قانون مندی یا قانون، قبل از خلقت وجود داشته یا نه؟ رابطهٔ قوانین با خداوند و تقدم قوانین بر خلقت موجودات زمانی است، تقدم زمانی است یا تقدم رتبتی؟ سه تا از سؤالات هم در رابطه با مسأله انسجام و ربط است. آیا وجود ربط‌های متفاوت هم سو انکار ناپذیر است؟ واحد۴. باز آیا ارتباط تأیید شده، این که گفتید ارتباط تأیید شده، تأیید شده یعنی چه؟ باز سؤال شده. سؤال دیگر در کل جهان انسجام چیست؟ و تفاوت انسجام با بی انسجامی چه؟ با اجازه تان قاعدتاً چون سؤال دوم، یعنی دسته سؤال دوم مرتبط‌تر هست با بحث، ابتدا به این دومی می‌پردازیم. پاسخ به سؤالات راجع به قانون مند به ذهنم می‌رسد زمان کمتری را خواهد گرفت، و از درجهٔ اعتبار کمتری ممکن است برخوردار باشد، در رابطه با بحث مان. این است که در صورتی که فرصت بود، الان ساعت ۴ هست، تا ۵ وقت داریم؛ حدود مثلاً ۴۰ دقیقه به قسمت اول بپردازیم، و ۲۰ دقیقه به قسمت قانونمندی، تا ببینیم جریان جلسه چه می‌شود.

آقای س: [؟ ۲۳:۳۱]

آقای ساجدی: باشد! باشد! بله.

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: ۱۴ را روشن کنید.

آقای میرباقری: بله، در واحد ما یک دو تا سؤال مطرح شده بود، و بلکه سه سؤال،

آقای ساجدی: بله.

آقای میرباقری: که ما این را گذاشتیم که خود آقای افضلی مطرح کنند. یک سؤال هم به دنبال آن ـ به اصطلاح ـ ...

آقای ساجدی: خود آقای؟

آقای میرباقری: افضلی.

آقای ساجدی: افضلی،

آقای میرباقری: این این هم اضافه می‌شود به بحث سؤالات یا اینکه بماند؟

آقای ساجدی: بله. عرض کنم که آقای افضلی البته از صبح همین گونه مرتباً نوبت گرفتند، هر بار که رفتند بیرون آمدند، به من گفتند یک نوبت برای عصر من محفوظ؟ و شما حالا باز یادآوری فرمودید. ایشان هم می‌توانند فرمایششان را بفرمایند، ببینیم در ارتباط با بحث است یا موضوع جدیدی است.

آقای میرباقری: و پیش از این که ایشان بگویند، به دنبال آن سؤال اول من یک نکته را فراموش کردم. بعد از اینکه روشن شد، چون سؤال مطرح بود و بی جواب ماند، و بعد از این که روشن شد که منظور و مراد از فلسفهٔ دلالت همان ـ به اصطلاح ـ علت و چرایی هست، این سؤال مطرح شد که این پس چه کاربردی خواهد داشت؟ یعنی کاربرد فلسفهٔ دلالت هم مطرح شد، که ما چگونه به کارش می‌گیریم وقتی به صورت یک قانون مشخص ارائه نشد.

آقای ساجدی: بله، متشکر. آقای افضلی بفرمایید آقا! یک لطف کنید کوتاهتر که به بحث هم برسیم، چون نیم ساعت عملاً وقت‌مان تا به حال گذشت.

آقای س: [؟ ۲۴:۵۷]

آقای ساجدی: بله، بفرمایید!

آقای افضلی: بسم الله الرحمن الرحیم، من سؤالاتم دقیقاً در رابطه با مسأله فلسفهٔ دلالت هست. همان گونه که فرمودید، یک مقدار سریع عرض می‌کنم. ببینید! یکی از اولین سؤالاتی که مطرح می‌شود قبل از اینکه مسأله فلسفهٔ دلالت مطرح بشود، این سؤال است که ما وقتی که یک علمی داریم و یک واقعیتی و مطابق این علم حرکت می‌کنیم، چرا این علم ما با واقع مطابق در می‌آید؟ درست است؟ این یکی از سؤال‌هایی بوده که اول مرتباً مطرح می‌شده؛ یعنی ـ مثلاً فرض کنید که ـ من در علم هست که این را این گونه بسازم، یا به عنوان مثال عرض می‌کنم اکسیژن و هیدروژن با همدیگر آب تولید می‌کند، چرا من وقتی که این را درخارج، این دو تا را با هم ترکیب می‌کنم، آب تولید می‌کند؛ یعنی این فکر من با عالم خارج مطابق در می‌آید؟ این سؤال مطرح می‌شود، بعد از روی این سؤال، مسائل دیگر چیده می‌شود. من می‌خواهم همین جا این سؤال را به یک نحوی با یک جواب مختصری که به آن داده می‌شود قیچی بکنم؛ یعنی که مطلب به جای بد نرسد، و آن این است که علت اینکه علم ما با واقعیت منطبق هست، این است که اساساً علم ما از واقعیت گرفته شده که بعد با آن منطبق در می‌آید؛ یعنی ما دانش خودمان را از متن واقعیت ابتدا استخراج می‌کنیم؛ خب، طبیعی است بعد از این که بخواهیم در عمل به کار بگیریم، در واقعیت منطبق خواهد شد. ما اول علم خودمان را جدای از واقعیت ننشستیم خیال پردازی بکنیم، بعد ببینیم که حالا با واقعیت مطابق در آمد، بعد سؤال کنیم که خب، حالا چرا مطابق درآمد؟ آن موقع جا داشت. اما من وقتی که دانش خودم را مستقیماً از واقعیت می‌گیرم، طبیعی است وقتی هم که بخواهم پیاده کنم، منطبق در می‌آید. پس اصلاً این سؤال جایی ندارد به این که چرا علم من با واقعیت در

خارج تطابق پیدا کرد؛ چون از متن واقعیت استخراج شده؛ این یک نکته.

آقای ساجدی: بله. عرض کنم که، خب اگر به این قدر بی جایی بود، این دو سه روز خب همین گونه نمی‌نشستیم ظاهراً؛ یعنی به این بداهت، به این؛ یعنی به این بی جایی اگر در این حد بداهت داشته باشد، قاعدتاً دوستان دیگر هم باید تا حدودی به این بداهت می‌رسیدند. ظاهراً این هم خیلی بوی سؤال نمی‌داد، مثل این که ...

آقای افضلی: حالا فرض بفرمایید من کند ذهن‌تر هستم، حالا یک سؤال به ذهن بنده رسیده، حالا فعلاً جواب بفرمایید تا بعد ببینیم چه می‌شود دیگر.

آقای ساجدی: یعنی سؤال نبود، فرمودید این بحث‌ها جایی ندارد که بحث می‌شود.

آقای افضلی: نه، من می‌خواهم بگویم این سؤال که شما بعداً آن وقت رویش می‌چینید، مسأله فلسفهٔ دلالت و این‌ها را، این اگر همین جا به این جواب برسیم؛ علت این که مطابق در می‌آید، این است که از متن واقعیت استخراج شده که با واقعیت هم مطابق در می‌آید. خب، حالا این گونه نیست را اجازه بدهید، بعداً جواب بدهند.

آقای ساجدی: بله.

آقای افضلی: حالا من سؤالات بعدم را بگویم، قرار نیست الان جواب داده بشود دیگر.

آقای ساجدی: بله. یک مقدار تند بفرمایید...

آقای افضلی: بله.

آقای ساجدی: لطفاً، که وقت نگیرد.

آقای افضلی: و بعد در مسأله فلسفهٔ دلالت، ما با تعریفی که از فلسفهٔ دلالت کردیم، فلسفهٔ دلالت که همان – به اصطلاح– علت دلالت باشد، یک قانون بسیار بسیار عام و شاملی است که در هرمنطقی کاربرد دارد، در هر فلسفه‌ای کاربرد دارد، در هرجایی و در هر دلالتی کاربرد دارد، درست است؟ ما یک اصلی داریم؛ یعنی اصل که، یک چیزی هست، که یک قانونی که این قدر همه جایی و شامل و عام شد، این قانون عملاً از کابرد عملی خواهد افتاد. مثال عرض بکنم، اگر شما آمدید یک چیز خیلی خیلی کلی گفتید، گفتید که هر چیزی در جهان یک حالتی دارد. این هر چیزی در جهان یک حالتی دارد، کوچکترین کمکی به شما نخواهد کرد، مبنی بر اینکه در جهان یک چیزی بسازید، چه چیزی بسازید؟ هر چه که بسازید، این قانون در مورد آن صدق می‌کند. من می‌خواهم عرض بکنم این مطلب که در هر تطبیقی، یک دلالتی وجود دارد، این را ما در کجای عمل از آن استفاده می‌کنیم؟ ما در کجای برنامه ریزی هایمان از مسأله فلسفهٔ دلالت می‌خواهیم استفاده بکنیم؟ ما چه برنامه ریزی الهی بکنیم چه برنامه ریزی ماتریالیستی بکنیم، چه برنامه ریزی ـ عرض می‌شود ـ کاپیتالیستی، سوسیالیستی بکنیم، هرکدام اینها یک رابطهٔ دلالتی بینش برقرار هست یا نیست؟ پس عملاً در تعیین موضع ما و در برنامه ریزی ما، این که هر چیزی دلالتی دارد، این به کدام استفادهٔ عملی خواهد خورد؟ من می‌خواهم خواهش کنم از

استاد که اگر این سؤال را جواب می‌دهند، باز مطابق آن تأکیدی که من دارم، روی یک مثال عینی اگر این – به اصطلاح- جواب را پیاده بکنند! مثلاً فرض کنید ما می‌خواهیم سیستم بانکداری اسلامی به وجود بیاوریم، حالا به هر صورتی [؟قطع صوت به مدت ۳۰ ثانیه ۳۰:۱۵]

آقای ساجدی: بله.

آقای افضلی: این سؤال من بود.

آقای ساجدی: متشکر! روشن نیست؟ روشن هست ظاهراً این بحثی که مطرح فرمودند. بله، می‌فرمایند این قانون، این حرفی که شما می‌زنید به نام علت دلالت، آن قدر کلی است که به درد هیچ کاری در دنیا نمی‌خورد؛ اگر قبول ندارید، خودتان مثال بزنید که به درد یک کاری بخورد. دوباره یک مسأله این است، بله. عرض کنم که؛ دوستان برای اینکه وقت نخواهیم مجدداً بگیریم، کلیات صحبت برادرمان آقای نهاوندیان را در مد نظر، یعنی مرور کنند در ذهنشان. بحث اینکه اگر شما آمدید هرچیز که در جهان اتفاق می‌افتد، چه ما پیش بینی بکنیم چه نکنیم، چه برخلاف توقع ما باشد، چه براساس پیش بینی شده به وسیلهٔ ما، این انسجام است، دیگر خب، بی انسجامی چیست؟ یعنی عملاً بی انسجامی مفهومی ندارد. این یک قسمت از بحث، و بحث اینکه سؤال شده آیا ارتباط، این که گفتید ارتباط تأیید شده، صبح سؤال شده از خدمت آقای حسینی راجع به انسجام، همین کیفیت را تقریباً آقای نهاوندیان سؤال کردند راجع به زلزله، و اخلال یک انسان در جهان به شکلی؛ آقای حسینی فرمودند که گاه یک رابطه در جهان که شما ملاحظه می‌کنید، این رابطه به وسیلهٔ انسانی انجام شده که از اختیارش استفاده کرده، و اخلال عملاً کرده در یک رابطهٔ عمومی و انسجام عمومی، و این عملش نه از سوی جهان تأیید می‌شود، نه این عملش جهان را تأیید می‌کند. و اما در مورد مسأله‌ای مثلاً زلزله، شما وقتی که حساب می‌کنید، هیچ قانونی نقض نشده، انسجامی، انسجام وجود دارد. حالا سؤال شده که این که آخر کار آقای حسینی گفتند رابطهٔ تأیید شده، منظور چیست؟ باز سؤال دیگر هم که خواندم خدمتتان، آیا وجود ربطهای متفاوت هم سو، انکار ناپذیر است؟ این یک مقدار کلی بیان شده. اگر که آقای انصاری که مطرح کردند، این را توضیح بدهند، دوستانی که در این ارتباط، در رابطه با مسألهٔ ارتباط و انسجام صحبت دارند، نوبت می‌گیرند و پاسخ می‌دهند به سؤالات و مشکلی که هست.

آقای س: [؟ ۳۳:۴۴]

آقای ساجدی: آقای ؟

آقای س: واحدی.

آقای ساجدی: واحدی، ۱۴ را روشن بفرمایید! خلاصه استدعا می‌کنم توضیح بفرمایید.

آقای واحدی: بسم الله الرحمن الرحیم، ما در بحث انسجام نهایتاً رسیدیم به اینکه با اصل تغایر، به نفی بساطت پرداختیم، و بعد گفتیم که این عدم بساطت یا ترکیب، در ربط با هم هست، و این ربطها گفتیم، ربطهای هم سو

هستند؛ یعنی در رابطه با هم که قرار؛ یعنی این‌ها همدیگر را نفی نمی‌کنند، این ربطهای مختلفی که در این ترکیب هست. و انسجام را به این معنی تعریف کردیم که این پیوستگی، که این ترکیب، در ربطهایی که قرار می‌گرفت، یک، این ترکیب، ربط های؛ این ترکیب روی همدیگر اثرات متقابل دارند و با هم در ربط هستند؛ بنابراین این ترکیب می‌شود یک پیوستگی در آن دید و این پیوستگی را اسمش گذاشتیم انسجام، بعد در رابطه با همین لغت، بعد در این رابطه گفته شد که این انسجام، این انکارناپذیر است؛ یعنی در هیچ فلسفه ای، در هیچ منطقی این را ما نمی‌توانیم انکار کنیم؛ یعنی این انکار نشده. حالا سؤالی که در این رابطه پیش می‌آید، این هست که آیا هدف ما از بحث و کل بحث، محور کل بحث این هست که ما بگوییم هیچ منطقی اولاً ربط را انکار نکرده؛ بعد اگر ربط را انکار نکرده، ربطهای هم سو، ربطهایی که همدیگر را نفی نمی‌کنند، انکار نکرده، و بعد این ربط‌های همسو را که اسمش را گذاشتیم انسجام، اگر انکار بشوند که دیگر هیچ دلالتی به آن معنی امکان وقوعش نیست. پس کل محور بحث بر می‌گردد به اینکه ما ثابت کنیم ربط‌های متفاوت ولی هم سو، هیچ منطقی نیست که این را رد کند، هیچ نوع سیستم فکری نیست که بتواند این را رد کند که ربط‌های متفاوت ولی هم سو وجود دارد. حالا سؤال این است که آیا این استنباط و این برداشت درست است یا نه؟

آقای ساجدی: بله، متشکر. دوستانی که می‌خواهند صحبت بفرمایند؟ بله، در پاسخ البته، نه در تشریح سؤال.

س: [؟ ۳۶:۳۹]

آقای ساجدی: ۲۲ را روشن بفرمایید، بله.

آقای درخشان: بسم الله الرحمن الرحیم، جنابعالی فرمودید که یک بار سؤالها را می‌فرمایید، برای اینکه ما در ذهنمان باشد، که وقتی استاد می‌خواهند که باز بفرمایند، ما یادمان بماند. بعد چند تا سؤال مطرح شد، ما مرتباً خواستیم این‌ها در حافظه‌مان باشد، مرتباً سؤال دیگری مطرح شد، همین گونه هم...

آقای ساجدی: بله.

آقای درخشان: حالا هم جنابعالی باز می‌خواهید سؤالات دیگری را مطرح بفرمایید، ما این چند تا سؤال دیگر ما مشکل است یادمان بماند! [با خنده] آن وقت دومرتبه می‌خواهید سؤال‌ها را تکرار بفرمایید که یادآوری بشود. این است که...

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که من به ذهنم می‌رسد که سه تا؛ یعنی این حداقل این دوتا، البته آنچه که آقای واحدی توضیح دادند؛ چون یک مقدار مفصل هم شد، حالا باید ببینیم که چه قدر [؟ ۳۷:۲۴] ولی مسألهٔ...

آقای درخشان: آقای نهاوندیان هم سؤالاتی را مطرح فرمودند.

آقای ساجدی: بله؟

آقای درخشان: آقای نهاوندیان سؤالاتی مطرح فرمودند، اجازه بفرمایید...

آقای ساجدی: سؤال انسجام را هم...

آقای درخشان: آن مسأله را روشن بشوند.

آقای ساجدی: همان، غرضم همین است. ببینید! عرضم همین بود که بحثی که در رابطه با انسجام آقای نهاوندیان طرح کردند، ارتباط تأیید شده هم در همین مورد هست، از بحث آقای نهاوندیان بحث شروع بشود، دوستانی که می‌خواهند پاسخ ایشان بدهند و صحبتی در رابطه با ایشان، بحث ایشان دارند، شروع بفرمایند، و در ضمن به این دو تا سؤالی هم که مرتبط با همین بحث هست، توجه داشته باشند. لذا عملاً آن چیزی که موضع بحث است و مورد بحث، بحث انسجامی است که صبح توضیح داده شد، و الان هم یک مقدار صحبت کردند پیرامونش. بله، ۱۵ را روشن کنید، آقای افضلی.

آقای افضلی: بسم الله الرحمن الرحیم، در مورد مسأله انسجام و بی انسجامی، باید عرض کنم که اصولاً منسجم دانستن یا منسجم ندانستن یک مجموعه ای، یک امر قرار دادی یا اعتباری نیست؛ یعنی این گونه نیست که بشر با قرارداد و وضع و اعتباری که می‌کند، یک مجموعه‌ای را بگوید منسجم هست، و بعد بیاید قرارداد خودش را عوض بکند و بعد بگوید آن مجموعه منسجم نیست، تا بعد این سؤال پیش بیاید که خب پس واقعاً ما به چه چیز می‌گوییم منسجم، به چه چیز می‌گوییم نامنسجم؟ مسألهٔ انسجام دقیقاً در رابطه هست با مسأله وجود نظم در یک سیستم؛ یعنی اگر یک سیستمی، یک مجموعه ای، حالا اسم سیستم هم نیاوریم، اگر یک مجموعه‌ای نظمی بر آن حاکم بود؛ بین اجزاء آن مجموعه، یک سری روابط ارگانیک برقرار بود؛ بر عملکرد آن مجموعه، یک قوانین منظم و جاری و ثابت برقرار بود، ما به آن می‌گوییم، می‌گوییم، به آن مجموعه می‌گوییم یک مجموعه منسجم، و اگر این گونه نبود، به آن مجموعه، یک مجموعهٔ نامنسجم می‌گوییم. حالا اینکه ما بیاییم بنشینیم خود نظم را هم تعریف بکنیم، واقعاً مو شکافی بکنیم ببینیم چه موقع به یک مجموعه می‌گوییم منظم، خب خودش آن یک بحث کش پیدا می‌کند. اما اجمالاً همین برداشت خیلی معمولی‌ای که هر فردی از منظم بودن جهان دارد، این که ـ مثلاً فرض کنید که ـ خورشید همیشه صبح از مشرق در می‌آید، این را هر فرد عامی متوجه می‌شود که نظم یعنی چه؟ ما فعلاً در تفهیم مسألهٔ نظم به همین حد اگر بسنده بکنیم، برای رساندن عرایض بنده کافی است. پس معنای انسجام دقیقاً ربط پیدا می‌کند با معنای منظم دانستن یا ندانستن یک مجموعه و بالعکس. و واضح هست که نظم حاکی از یک سری روابط علی و معلولی واقعی و عینی می‌کند نه قراردادی؛ یعنی ما علت اینکه جهان را منظم می‌نامیم، آیا این است که قرارداد گذاشتیم منظم بنامیم؟ اگر فردا از صبح، صبح از خواب بلند شدیم، همه قرارداد گذاشتیم که جهان نامنظم است از این به بعد، جهان واقعاً در عینیت خودش نامنظم خواهد شد؟ یا نه، همان قوانین، به همان قرص و محکمی‌ای که قبلاً عمل می‌کند، کماکان عمل خواهد شد؟ تا مادامی که این قوانین ثابت و پابرجا باشند، در یک مجموعه عمل بکنند، آن مجموعه انسجام خودش را حفظ می‌کند. مثالی که ایشان زدند، گفتند که اگر آمدیم یک کره‌ای خورد به کرهٔ زمین دانمونش کرد، و یک نفر آمد گفت عجب مجموعهٔ منسجمی، یا یک نفر دیگر گفت عجب مجموعهٔ

نامنسجمی، من می‌خواهم این سؤال را مطرح کنم، یا این برخورد و پیامدهای بعدی اش و قوانینی که بر آن حاکم است، یک برخورد تصادفی محض است؛ یعنی هیچ گونه رابطه ای، هیچ گونه نظمی، و هیچ گونه ـ عرض می‌شود که ـ ارتباط علی و معلولی بینش برقرار نبوده؛ بله، واقعاً این می‌شود بی انسجامی. اما اگر نه، هرچند این برخوردها از نظر ما که با دید محدودی به یک، در، داخل یک مجموعه نگاه می‌کنیم، به هم ریختگی باشد، اما از یک دید بالاتر به هم ریختگی نباشد، عین حفظ یک نظام باشد، این می‌شود انسجام؛ مسئله هم مسئلهٔ قرارداد نیست. باز من می‌توانم این را بیشتر ازاین توضیح بدهم، منتهی اگر عرایضم کافی بود برای اینکه انسجام و بی انسجامی را معرفی بکنم؛ اگر کافی نبود، می‌توانم توضیح بیشتری بدهم. باز فقط آخرین مثالم را در این کلاس می‌زنم: اگر ما همین گونه این میزها را به طور کاملاً پراکنده، به نحوی که هیچ گونه رابطهٔ واقعی بینش برقرار نباشد، نه رابطه اعتباری! رابطهٔ واقعی، ما می‌گوییم مجموعهٔ میزها در اینجا یک مجموعهٔ غیر منسجم است. اما اگر این میزها به همین صورتی که اینجا چیده شده، یک رابطهٔ واقعی بینش برقرار است، رابطه‌ای که هرکدام ـ مثلاً ـ دقیقاً به دنبال همدیگر چیده شده، مثلاً شکل خاصی را معین کرده، این را می‌گوییم یک مجموعهٔ منسجم، یک مجموعهٔ منظم. پس با این حساب، جهان یک مجموعهٔ منظم است؟ چون بر آن قوانین؛ یک مجموعهٔ منسجم است؛ چون بر آن قوانین نظم حاکم است. اگر یک موقعی این قوانین نظم در جهان از بین رفت، می‌شود جهان یک سیستم نامنظم و طبیعتاً یک سیستم نا منسجم.

آقای ساجدی: متشکر. آقای شریف، ۵ را روشن کنید! بفرمایید.

آقای شریف: بحث ما بر دو مقولهٔ جدا از هم و درعین حال، مرتبط با هم هست. یکی جهان خارج هست، که اشیائش در یک رابطه، عطف به بحث‌های قبل، در یک رابطهٔ اثر گذار و اثر پذیر و مرتبط به هم هست، که این با خیال خودمان نمی‌توانیم در آن تغییری به وجود بیاوریم. حتی همان گونه که بحث صبح جناب آقای حسینی هم مؤید این مسأله بود که اگر تازه مختار، انسان مختار را هم درنظر بگیریم، نمی‌تواند در حاکمیت آن، تأثیر عمیقی ایجاد کند. مسأله، مقولهٔ دوم قانونمندی‌ها هست، قانون‌مندی‌هایی که بر روابط این عناصر حاکم هست. هر دو از یک انسجامی و از یک ارتباط دقیق برخوردار هستند، چرا؟ یکی اش همان تصادفی بود که برادرمان اشاره کردند؛ یعنی ما باید به تعداد بسیار زیاد معتقد به تصادف باشیم؛ یعنی هر برخوردی را برای این که از انسجامش بگریزیم، به تصادف تلقی کنیم، بگوییم تصادف هست این. این هم در جهان خارج مترتب است، و هم در قانون مندی؛ یعنی اگر می‌بینید آب بر آهن اثر می‌کند، و اکسید داریم، برای اینکه نگوییم که منسجم است، برای این که نگوییم از یک مبنا و از یک رابطهٔ دقیق و تأیید کننده و تعیین کننده حاصل می‌شود، بگوییم تصادف است. بعد نکتهٔ دیگر این که ما بیاییم ثابت کنیم که بر یک انسجام که روابط عناصر را بین هم تعیین می‌کند، مبناهای متفاوتی مترتب است که این هم محال است؛ یعنی یک مبنای بیشتر نمی‌توانیم بر یک انسجام بیابیم. و با این دو، ما نفی انسجام را متسحیل می‌دانیم. حالا اگر لازم به توضیح باشد من برای این که وقت زیاد

نگیرم، دیگر مسأله‌ای که در خاتمه گفتم زیاد توضیح ندادم، اگر اجازه دهید، توضیح بیشتر هم خواهم داد.

آقای ساجدی: بله، متشکر. حالا اگر که پاسخ نگرفتند، باشد! در خدمتتان هستیم. آقای نجابت هم صحبت بفرمایند، بعد حضرتعالی ، ۳ را روشن بفرمایید.

آقای نجابت: بله، بسم ا... الرحمن الرحیم، بله، پس من، من سعی کردم که ببینم جای بحث کجا هست واقعاً اول، انسجام چه وقت مطرح می‌شود؟ و در ربط با کل بحث‌های ما جایش چگونه است؟ ما حالا بعد از فلسفهٔ دلالت، ظاهر قضیه این گونه است که هرچه من پریروز سعی کردم بگویم وارد بحث سیستمی که در عینیت هست بشویم، مثلاً بعضی فکر کردند که داریم در می‌رویم، اما شدیم. من اگر اجازه بدهید، توضیح می‌دهم چرا وارد عینیت می‌شویم؟ یعنی چرا داریم اثبات می‌کنیم که انسجامی مثلاً بین اشیاء هست؟ ما به دنبال این هستیم که روابطی از عینیت، یعنی از خارج کشف کنیم، تا این روابط را معیار قرار بدهیم برای حکومت برنظرمان؛ چون می‌دانیم لازم است برای تطابق یا هم سویی اجمالی، هر دو کیفیت؛ یعنی نظر و عمل، یک نوع روابط بر آن حاکم باشد. حالا به هر حال، از تغایر هم شروع شد؛ یعنی گفتیم وقتی درعینیت ملاحظه کنیم، تغایر را هیچ کس انکار نمی‌تواند بکند؛ یعنی از تغایر شروع می‌کنیم. به ذهن من می‌رسد که بعد از تغایر، باید اثبات ارتباط کنیم. اینکه در اشیاء متغایر هستند، مختلف هستند، اختلاف دارند، از همین استفاده کنیم، بگوییم اشیاء در ارتباط با یکدیگر هستند؛ یعنی قبل از این که انسجام و این حرف‌ها مطرح بشود، ارتباط را اثبات کنیم. بگوییم اشیاء مختلف هستند، پس حد دارند، محدود هستند، یا از استدلالی که جناب استاد صبح فرمودند اثر و، اشیاء اثر مختلف دارند، اثر مختلف یعنی حد و بعد محدود و بعد شیء مرکب؛ یعنی ارتباط را ثابت کنیم. بعد از این که ارتباط تمام شد؛ یعنی گفتیم هر چیزی، پدیده‌ای را که شما دست روی آن بگذارید، این یک شیء مرکب است، در رابطه با اشیاء دیگر متعین می‌شود معنا پیدا می‌کند، بعد من فکر می‌کنم انسجام، و عدم انسجام صفت همین ترکیب است. حالا من باز لغت را نمی‌خواهم به کار ببرم. اگر اثبات کردیم که در عینیت سیستم وجود دارد، انسجام و عدم انسجام، صفت سیستم است. و این وقتی معنا پیدا می‌کند که ما هدفی یا جهتی یا سویی یا کارآیی برای سیستم تعریف کنیم. اگر به عینیت مراجعه کردیم و گفتیم اشیاء و روابط و مفاهیم سیستمی هستند، و گفتیم سیستم هم مجبور است که کارآیی داشته باشد، انسجام دقیقاً در رابطه با این کارآیی مطرح می‌شود. مثال این که، مثلاً این اطاق اگر صندلی‌هایش این گونه بود، منسجم است یا گونهٔ دیگر بود، غیر منسجم است، این بستگی به این است که ما برای چه کاری می‌خواهیم این اطاق را به کار بگیریم؟ اگر ما قصدمان این است که یک نفر که وارد می‌شود، مثلاً فلان حالت به او دست بدهد، نتواند جایش را پیدا کند، فرض کنید، این دقیقاً منسجم است در رابطه با هدفی که ما داشتیم، و ربطی هم به مسألهٔ علت و معلول ندارد؛ چون حکومت قوانین علی همیشه هست، معلول بدون علت که محال است! بنابراین من فکر می‌کنم اگر از تغایر شروع کنیم، ارتباط را اثبات کنیم، بعد سیستم را اثبات کنیم، آن جا حداقل ادعا کنیم که سیستم یک کارآیی، هدف، جهت، همهٔ

این‌ها به نوعی مترادف است، نقش، یک نقشی می‌تواند این سیستم داشته باشد، انسجام درآن رابطه معنا پیدا می‌کند؛ یعنی آن وقت معنا پیدا؛ و اما در مورد کل جهان که این سؤالی است، این باید از جای دیگر تمام شده باشد واقعاً؛ یعنی بعد پیش از این که وارد بحث انسجام بشویم، ما می‌گوییم سیستم، زیر سیستم‌هایی دارد؛ یعنی این نکته را هم باید تمام کرده باشیم. بعد یک سیستم کل داریم که سیستم کل هستی است. و آن سؤالی که آقای نهاوندیان فرمودند، آن جا حق است واقعاً، که درمورد آن چگونه قضاوت می‌کنیم؟ من به ذهنم می‌رسد در این رابطه جایش نیست؛ یعنی آن جایی که ما می‌گوییم زلزله هم یک امر منسجمی است در کل هستی، این در فلسفهٔ ما جای دیگری تمام شده که کل این کائنات هدفی دارد، خلقتش برای یک منظور خاصی است. اگر آن جا تمام شده باشد، «من حیث لایشعر» می‌گوییم این زلزله هم که می‌آید فلسفه و حکمتی دارد و در ربط همان هدفی که دنبال می‌کند، هست. بنابراین اگر آن سؤال را کنار بگذاریم که کل هستی چگونه می‌شود؟ و به جای خودش بحث کنیم، من به ذهنم می‌رسد در هر جای دیگر این یک صحبت ارزشی می‌شود؛ یعنی بعد از تمام شدن اینکه سیستم هدفی یا نقشی را دنبال می‌کند، دارد، این معنا پیدا می‌کند. خیلی ممنون از لطفتان.

آقای ساجدی: متشکر، استدعا می‌کنم. آقای نهاوندیان، ۱۵ را روشن بفرمایید.

آقای نهاوندیان: یک مقداری از عرایض بنده را آقای نجابت فرمودند؛ یعنی اگر ما بیاییم باز یک چیز دیگری علاوه کنیم در بیان انسجام، نظم را طرح کنیم، لازمهٔ طرح نظم، هدف است؛ یعنی غایت آن نظم است، ـ عرض شود که ـ حدود این مجموعه‌ای است که برای او نظم می‌خواهیم قائل شویم، تکرر حوادث را می‌بایستی در آن بگوییم، که نظم [؟ ۵۱:۵۷] یک سری چیزهای دیگری هستند خود نظم، یک سری مواد دیگری را می‌خواهد که باز آنها را باید تألیف کنیم، توضیح بدهیم، یا در بعضی موارد برهان بر آن اقامه کنیم. اما اینکه؛ یعنی این توضیح که به نظر من وقتی برادرها همان جواب‌هایی که مثلاً ما در قضیهٔ برهان نظم می‌دهیم، این جا خواستند بدهند، در حالی که جای بحث فرق می‌کند. این که ما بگوییم که، به این به هم ریختگی جزئی است از یک نظام برین، و در آن قابل توجیه است، و بر اساس آن انسجام کلی عمل می‌کند و قانونمندی کلی؛ یعنی این که تکیه کردیم بر یک علم بالاتر، در حالی که ما در چه مقامی هستیم؟ در این مقام هستیم که علم را می‌خواهیم بر فلسفه‌ای بنا کنیم که آن فلسفه بر منطقی است که آن منطق، بر این فلسفهٔ دلالت ما هست، و دیوار چنین حاشایی همیشه بلند است. جوهرهٔ عرض بنده این بود دیگر؛ یعنی اگر این چنین شد، ما که به عنوان یک اولی دریافتی می‌خواهیم این بحث را تمام کنیم، هرگز تمام نمی‌شود. هر گرفتاری‌ای هرجا پیش بیاید، می‌گوییم بله، بر اساس یک علم برتری، این در یک انسجام برتری هست. خب، توضیح بده برادر! خب من که ندارم، برو آن علم برتر را داشته باش! تکیه می‌کند به یک علم برتری که هرگز قابل حصول نیست. و برای این که باز مطلب روشن شود، یک مورد واقعاً غیرمنسجم، انصافاً اگر تصور کنیم، در آن مورد هم همین حرف را می‌شود زد. موردی که از آن غیر منسجم‌تر نیا شد، من اگر به شما بگویم که بله، این بر اساس یک علم برتری قابل توضیح

هست، خب، شما جوابی ندارید؛ به جهت این که حرف بنده بی اساس است.

آقای ساجدی: حضرتعالی صحبت می‌خواهید بفرمایید؟ اجازه بدهید آقای حسینی کم کم برایتان صحبت بفرمایند چند دقیقه ای، بعد هم ببینیم اگر تمام شد که،

آقای س: [؟ ۵۴:۲۴]

آقای ساجدی: بله؟

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: من ملاحظه نکردم دست شریف را قبلاً. اگر، بله.

آقای ساجدی: بله، باشد!

آقای ساجدی: می‌گذریم، حالا بعد از آقای حسینی اگر قبلاً نوبت گرفتید در خدمتتان هستیم. بفرمایید!

استاد حسینی: بعد از آقای حسینی، اگر قبلاً نوبت گرفتید.

آقای س: [؟] [خنده استاد]

آقای ساجدی: هر گونه که ملاحظه بفرمایید، انسجام است. منسجم ملاحظه بفرمایید. [خنده استاد] بله، بفرمایید.

استاد حسینی: مثل این که سؤال بیشتر دربارهٔ انسجام بود. به اجازه تان من یک مقداری صحبت می‌کنم و بعد هم یک، دو تا سؤال از جناب آقای نهاوندیان می‌کنم.

آقای ساجدی: بفرمایید!

استاد حسینی: عنایت بفرمایید! هر چیز خودش برابر خودش هست؛ یعنی هرچیز اثر خودش را دارد، این به معنای این نیست که تغییر نمی‌کندها! در لحظهٔ مینیمم ـ فرض کنید ـ الف، این دستمال خودش برابر خودش هست، مینیمم ب هم نیز همین گونه، هرچند تغییر کرده باشد؛ یعنی چیز دیگری شده و خاصیت دیگری را دارا هست؛ یعنی این عدم تعین و تعین، هر دو را مورد توجه قرار بدهید. تعین اشیاء در اصطکاک، و عدم تعینشان نسبت به ـ فرض کنید ـ ادراک یا حالا یک امر دیگری که آن را نمی‌خواهم وارد صحبت بشوم. حالا، قسمت انسجام را، من چند تا مثل می‌زنم برای عدم انسجام که یک کمی نزدیک کنندهٔ به ذهن باشد. بعد از آن مثال ببینیم این قدم اول شروع هست یا به فرمایش حضرتعالی باید قبل از انسجام برویم سراغ نظم و قبل از نظم هم برویم سراغ یک امر کلی و هدف و، بعد هم برویم سراغ این که این دیگر میدان برای همه باز است، هر چه پیدا بشود، می‌شود ادعا کرد که با آن هدف سازگار است. سؤالی که می‌کنم، خوب دقت کنند همهٔ برادرها و خصوصاً جناب آقای نهاوندیان! اگر این‌گونه بود که انسان وقتی می‌رفت سراغ آب برای رفع عطش، یک روز آب مثل آتش بود، عطش می‌آورد، [؟ ۵۷:۴۷] گرما می‌سوخت مردم؛ به هیأت آب بود، هیچ گونه بخاری، هیچ گونه رنگی ، شعاعی، تغییری، علامتی، نحوه‌ای ، فرقی با یک آب زلال ـ به حضورتان که عرض کنم ـ گوارا

نداشت؛ یعنی می‌رفت جلو، می‌دید آتش گرفت زمستان آتش درست می‌کرد، می‌رفت، برود پهلوی آتش، می‌دید از سرما نزدیک است بمیرد، باید فرار کند. نسبت به هر چیزی اقدام می‌کرد که حالا آتش روشن کند، نفتی می‌برد و بخاری‌ای می‌برد و کبریتی می‌زد، یک دفعه یخ می‌بست. بدتر از آن، می‌دید حالا منشأ یک برودتی شده در این اتاق، که مثل یک کولن یخ هم نیست که بیرون هست، دارد با یک فشار هوای سرد از لولهٔ این خارج می‌شود، که نمی‌تواند کنترل کند. می‌آید بلند کند. خب این را بیندازد بیرون دیگر، خاموش کند. همیشه این‌گونه نیست که بشود بخاری را بلند کرد، این دفعه می‌دید بند شده به زمین، می‌خواست برود بیرون از در، می‌دید در باز نمی‌شود! بالاتر می‌گویم، می‌گویم در تمام اموری که لازمهٔ حرکت هست و صبح گفتم اختلاف پتانسیل، اصلاً حرکت محال می‌شود، و یک پا بالاتر می‌آیم، می‌گویم ادراک هم محال می‌شود، تمیز محال می‌شود، نه ادراک حقیقی، نه ادراک از شیء، یکسانی محض مجبور هستید قرار بدهید. نه یکسانی که به معنای این باشد که خب، حالا این‌ها همه شان یک چیز هستند، ولی نحوه‌ای که این‌ها هستند، نه یک چیز بود نشان روشن است، نه دو چیز بودنشان، نه نیاز معلوم است، نه رفع نیاز معلوم است. این برای صرفاً تقریب ذهن، برای آشنا شدن به مطلب، والا مثلش از آن یک پا دقیق‌تر است. این که بگوییم چه می‌شود اگر منسجم نبود؟ معنایش این است که بگوییم اگر اشیاء برابر با خودشان نبود چه بودند، و این که بگوییم [شروع صوت ۶۰۷] این از قبیل این است که بگویید فارغ بین وجود و عدم چیست؟ شما یک دانه عدم نشان من بده، تا من قبول بکنم وجود را. این در مرحلهٔ آثار تکوینی که تعین شیء، همانی شیء، بازگشت می‌کند به تعین همهٔ اشیاء، و تعین همهٔ اشیاء نیز وابستگی دارد به تعین خود شیء. طبیعتاً از این جهت و از این بابت، تا تغایر و حرکت هست، حتی آن فعل بد، آن کار ناهنجار، ناهنجاری که از نظر یک انسان تصرف کرده در آن و خودش را محروم ساخته از خیری، این کار هم از نظر تکوینی باز این قانون را نقض نمی‌کند ضایع کرده خودش را، نه این که قدرت دارد که ضایع کند قوانین را؛ یعنی این‌گونه نیست که نظام عالم را به هم زده باشد. بله، ظلم کرده، هم به خودش، هم به خیلی ها، به میزان اختیاری که دارد، ولی این که قانونیت قوانین را به خطر انداخته باشد، بشر مغلول است دستش به قوانین. حالا این جا من یک اشارهٔ کوچکی هم می‌کنم به بعضی از سؤالات دیگری که شده بود، دوباره بر می‌گردم در همین سؤال. چاره این است که مطلب کلی خیلی کار ساز است، بحث دربارهٔ این که ماده اصل هست یا اصل نیست؟ این هرچند کاربرد جزئی، شما بگویید که به آن نان نمی‌شود پخت، کسی که قائل باشد که ماده اصل است یا ماده اصل نیست، خب تنور داغ را می‌کنند، هر دو نان می‌پزند، چاه می‌کنند، هر دو آب در می‌آورند، دینام را می‌چرخانند، هر دو لامپ روشن می‌کنند؛ ساعت را کوک می‌کنند، این چه ربطی دارد به زندگی روزمره؟ مثلاً آن آدمی که مادی نیست، وقتی که دستش را حرکت می‌دهد، دستش حرکت نمی‌کند؟ یا آن آدمی که مادی هست، وقتی دستش را حرکت می‌دهد، دستش حرکت نمی‌کند؟ اگر شما عنایت کنید که آثار یک امر کلی؛ یعنی آثارش منتشر است در همهٔ قسمت ها، به میزان کلیتش اهمیتش را

ملاحظه می‌کنید. این که یک قواعدی دسته‌بندی شده دربارهٔ بخش خاصی از جهان نباشد، بلکه ملاحظه‌ای باشد، مقدماتی را هم اگر شما می‌گویید، صدتا مقدمه را هم بگویید، ولی معین می‌کند، می‌شناساند، مشخص می‌کند بر ما یک امری را که آن امر، قدرت شمول دارد؛ یعنی فرض کنید بعد از مسألهٔ وجود، یا بعد از مسأله هستی یا بعد از مسأله ماده بعد از آن تکیه می‌کنید روی این که خب، دلالت متوقف به چیست؟ این بعدش هر منطقی دارید، به همین محک می‌زنید، و حتی بنده عرض می‌کنم، قبل از این که بخواهید دربارهٔ وجود صحبت کنید، و قبل از این که بخواهید درباره منطق صحبت کنید به عنوان یک علم مدون، ادراک بشر طبیعتاً قبل از فلسفه و قبل از منطق هم هست، ولکن اولین چیزی را که می‌باید مشخص کند، باید معلوم کند که دلالت به چه چیزی متوقف می‌شود، تا بعد صحیح را از غلط بتواند متوقف بر او بکند، بگوید دلالت دارد دلالت ندارد. اینکه می‌خواهد بگوید بعد دلالت دارد، دلالت ندارد، در منطق، این را خب می‌خواهد به کجا بند کند؟ مطلب کجا ریشه اش هست؟ و اینکه می‌گوییم که باید بتواند قدرت شمول داشته باشد نسبت به همهٔ بخش ها، نظر و عمل و چه و چه و چه، این در همین جا هست. ریشه‌ای را دارد، بحث می‌کند که کاربردش اشراب می‌شود در تمام — به حضورتان که عرض کنم- قسمت ها؛ یعنی همه جا استدلال که می‌کنیم، وقتی بر گردیم، بخواهیم ببینیم تکیه اش به کجا هست، می‌آید روی همین. حسنش چه چیزی می‌شود؟ حسنش این می‌شود که بدون اینکه شما مطلب نظری را بخواهید در عینیت مشاهده کنید، و در تردید قرار بدهید، بگویید یا من ریاضیات نظری را قبول ندارم یا ـ فرضاً ـ اگر قبول دارم، باید در عینیت ملاحظه کنم، انسجامش را بر می‌گردانید، ببینید که می‌آید روی پلهٔ مسألهٔ دلالت یا نمی‌آید؟ اگر به آنجا رسید، این قلم مو هم ساختنش دیدید که در خارج، در ریاضیات عملی هم دیدید این هم بر می‌گردد به دلالت، آنوقت می‌گویید که آن بحث نظری ما پایش جایی بند است که تمام زیر و رو کردن تان نسبت به امور، برگشت به او می‌کند. اگر کسی بخواهد آن را منکر بشود، باید منکر تمام ابزاری را هم که می‌سازیم باشد لذا عرض می‌کنیم اگر ما بگوییم مطلب فلسفهٔ دلالت پایش را محکم شما بکنید و دقت داشته باشید، اگر نقض دارد بگویید، بشکنید از فلسفه‌های مختلف، از منطق‌های مختلف، ولی آن امر جامع را تمامش کنید. بعد بگویید تمام شد آن مطلب، هرچند یک اصل هم تمام بشود، همهٔ آن زیر و بالاها، بعد یکی تمام می‌شود فقط. بعد می‌بینید این قدرت شمول دارد به تمام قسمت‌های حیاتتان. آن وقت اگر کسی خواست، از شما استدلال بخواهد که چرا این آیه معنایش این هست؟ این برداشت شما هست معنایش این است شما بلافاصله به حساب می‌کشید او را؛ یعنی این کلمات مختلف را، اختلافشان را، این اختلاف کیفیت‌ها را، عین نسبیت‌های خارجی از آن به حساب می‌کشید، اصطکاکش می‌دهید، بر می‌گردانید آن را روی منطق دلالت، روی فلسفهٔ دلالت، وقتی آورید آن را روی فلسفهٔ دلالت، از همان طرف هم بر می‌گردید می‌آیید در عینیت. می‌گویید انکار این که این آیه معنا را دارد، از قبیل انکار این است که بگویید که مثلاً این خودکار را از پلاستیک درست نکردند؛ یعنی می‌شود منطق ابزار، منطق عینیت، که دارید روی آن کار می‌کنید. ولی نه این که

بخواهیم آن را بیاوریم تجربه بکنیم. لذا کاربرد آن در تنظیم – به اصطلاح- نظر و عمل، به اندازهٔ قدرت شمولش بر نظر و عمل خواهد بود، کاربرد آن بسیار بالا هست. باز من برمی گردم سؤال قبل را که آیا انسجام و عدم انسجام؛ توضیحی را که من عرض کردم، تکیه اش دادم به این همانی، آیا روشن شد مطلب؟ بفرمایید! یک چند دقیقه‌ای اجازه بدهید که [؟ ۹:۰۲]

آقای ساجدی: بله، ۱۵ را روشن بفرمایید. ـ ان شاء الله ـ تا نهایتاً ۵ دقیقهٔ دیگر این بحث را تمام کنید.

استاد حسینی: بله، من هم ـ ان شاء الله ـ کوتاه کوتاه جواب.

آقای ساجدی: بله

استاد حسینی: می‌دهم. باشد!

آقای ساجدی: بله، خیلی ممنون، همان آن [؟]

آقای نهاوندیان: من استفاده کردم، استاد فرمود، من این جا یادداشت کردم که پس در واقع شما ثبات رابطه را به معنای انسجام اضافه فرمودید، که شما با تعبیر این همانی فرمودید.

استاد حسینی: البته معنای ثبات، به معنای این هست که مثلاً بگویید که تغییری در آن نباشد، حرکتی در آن نباشد، وجود لازمهٔ، بعدی اش این باشد که حتماً در فلان شکل باشد، در حالی که ما وجود را برایش ممکن گرفتیم، نه واجب. این ثباتی را که حضرتعالی می‌فرمایید،

آقای نهاوندیان: ثبات رابطه عرض کردم.

استاد حسینی: بله، ثبات رابطه؛ یعنی این اگر در حد این همانی باشد، بله

آقای نهاوندیان: بله

استاد حسینی: ولی اگر در حد یک مقدار کمی بالاتر باشد، یا پایین‌تر باشد، آن را باید رویش صحبت کرد.

آقای نهاوندیان: بله، این البته روشن می‌کند مطلب را با یک توضیح که، این را می‌خواستم عرض کنم، که در همین مورد مثالی که حضرتعالی فرمودید،

استاد حسینی: بله.

آقای نهاوندیان: یعنی در مورد آن بخاری که – به اصطلاح- برودت زا هست و از این قبیل، اگر فقط یک مورد اتفاق بیفتد، باز همان قابل توجیه بودن را ما می‌توانیم برایش بگوییم؛ یعنی می‌گوییم که بله، یک مرتاضی آمده آن گوشه نشسته بوده، و با تصرفاتی که می‌کند دارد این کارها را می‌کند.

استاد حسینی: بله.

آقای نهاوندیان: اما آن چیزی که – به اصطلاح- برای ذهن ما استبعاد می‌آورد، آن حالتی است که حضرتعالی بفرمایید یک بار دست می‌زنید سرد است، یک بار دست می‌زنید گرم است، یک بار دست می‌زنید ترش است؛ یک بار دست می‌زنید شیرین است؛ یعنی چنان تبدلی است، که از حالت یک حالت آن را در

می‌آورد، با ثبات فقط قابل توجیه است.

استاد حسینی: حالا بنده عرضم این بود که اگر، حالا یا؛ به هر حال، ثبات به معنای ایستا بودن جهان نشود.

آقای نهاوندیان: بله.

استاد حسینی: عنایت، به معنای این که بگوییم —به اصطلاح- حرکت و فلان و این حرفها نیست، نشود، بلکه به معنای این که حرکت هست، بشود؛ چون معنایی را که ما عرض کردیم، دقیقاً دنبال این بود که حرکت ممتنع می‌شود، اگر ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ انسجام نباشد. عنایت دارید، می‌فرمایید چه عرض کنم؟

آقای نهاوندیان: بله.

استاد حسینی: چون اول به نظر می‌آید که تبدل است، یک ذره کمی برویم بالاتر، دقیق‌تر بشویم، می‌فهمیم نه، آن وقت هر چیزی باید همهٔ خاصیت‌ها را بتواند داشته باشد، و —به اصطلاح — هیچ خاصیتی منحصر به هیچ چیز نباشد. یک پا بالاتر برویم، آن وقت معنایش می‌شود یکسانی در خواص، بعد می‌رسیم به این که حرکت در آن محال است.

آقای نهاوندیان: پس حضرتعالی فعلاً تا این جا هنوز مسألهٔ هدف را در انسجام به هیچ وجه طرح نمی‌فرمایید؟

استاد حسینی: الان هنوز بله، در تغایر فقط این را در؛ یعنی الان ما چیزی را که داریم، این است که اشیاء متغایر هستند و متعین می‌شوند به وسیلهٔ همین...

آقای نهاوندیان: [؟ ۱۱:۵۴]

استاد حسینی: خودشان؛ یعنی روابطی که دارند. فعلاً [؟ ۱۱:۵۸]

آقای ساجدی: بله، خیلی متشکر.

استاد حسینی: البته، بعداً در بحث‌های بعد، حتماً قسمت‌های بعد را به یاری خدا خواهیم گفت.

آقای نهاوندیان: بله.

آقای ساجدی: بله، خیلی ممنون. عرض کنم که یکی دو تا سؤال دیگری در این جا باقی مانده، با اجازه تان، یعنی سؤال راجع به قانون است، پاسخ می‌دهد.

استاد حسینی: [؟ ۱۲:۱۸] جواب داده شد!

آقای ساجدی: بله، جواب داده شد، ولی در عین حال برای اینکه صراحتاً هم؛ یعنی دیگر ـ ان شاء الله ـ تصریح بشود که اینها بی جواب نماند، ادامه بدهیم. این که سؤال شده، اولین سؤال این بود که رتبتاً مقدم هست، آیا قانون مندی قبل از خلقت وجود داشته یا خیر؟ البته این را اضافه بفرمایید به کلیهٔ توضیحاتی که صبح داده شد. یک نفر از دوستان به ترتیبی که نوبت گرفتند، که الان نوبت آقای صفوی است، یکی از دوستانی که آمادگی داشته باشند، می‌توانند پاسخ بفرمایند. آقای حسینی هم بعد اگر لازم بدانند تکمیل می‌کنند. آقای صفوی در این مورد صحبت می‌فرمایید؟

آقای صفوی: [؟]

آقای س: چون من می‌خواستم بیان کنم، مطرح کنم. بعد چون همین گونه نگه داشتیم، داریم آن را [پرش صوت] می‌اندازیم که یک سؤال دیگری مطرح می‌شود. این را دو سه دفعه هم خدمت شما عنوان شده. به هر حال تصمیم با شما هست.

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که من در جا افتادن کل روند کاری‌مان و جلسه، من عرض می‌کنم شما انسجام جزئی تان ببینید، ما هم انسجام کلی را.

آقای س: اجازه می‌فرمایید من دنبالهٔ صحبت آقای حسینی را بگویم؟

آقای ساجدی: اگر از من سؤال می‌کنید، با اجازه تان خیر؛ یعنی اجازه دارید در صورتی که مایل باشید در سؤال دوم بحث بفرمایید الآن. بحث انسجام را مجدداً در بحث سیستم‌ها را، سیستم‌ها هم خواهیم داشت؛ یعنی می‌خواهم بحث‌های امروز تمام بشود و ـ ان شاء الله ـ از فردا، صبح بحث را رسماً وارد بحث سیستم کنیم. گرچه به قول آقای نجابت گفتند از صبح تا حالا شما وارد شدید، اسمش را نمی‌آورید. بله، دوستانی که؛ حالا آقای صفوی شما چه کار می‌فرمایید، یعنی صحبت در این مورد می‌کنید؟

آقای صفوی: شما که اختیار را گرفتید دیگر! [خنده]

آقای ساجدی: متشکر، عرض کنم که دوستان دیگر به ترتیب که می‌خوانم اگر دراین مورد می‌خواهند صحبت بفرمایند که آیا قانونمندی قبل از خلقت وجود داشته یا خیر؟ با توجه به صحبت‌های جناب آقای حسینی صبح، صحبت بفرمایند. آقای محققی بعد از آقای صفوی، صحبت می‌فرمایید؟ آقای فرزین وش؟ آقای، بله؟

س: [؟ ۱۴:۴۰]

آقای ساجدی: آقای درخشان.

آقای درخشان: قسمتی بوده از سؤال خودم که صبح من مطرح کردم. حالا آیا صلاح هست که سؤالی که خودم مطرح کردم، جوابش را هم بگویم؟ یا این که، گفتیم این را که گروه راجع به آن فکر کنند، این قسمتی از سؤال خود من بوده است نهایتاً.

آقای ساجدی: اشکال ندارد، در عین حال، شما جواب را بفرمایید،

آقای نجابت: [؟ ۱۵:۰۰]

آقای درخشان: البته ما...

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: بله، باشد!

آقای س: [؟]

آقای درخشان: در این که نیست صحبت کنم؛ چون اگر نبود که مطرح نمی‌کردم من قاعدتاً.

آقای ساجدی: بله، پس سؤال دارید. خیلی خوب، اشکال ندارد. آقای میرباقری؟ آقای صفوی؟

س: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

آقای ساجدی: بله، عیب ندارد...

آقای صفوی: با اجازه تان هر دو تا را به هم مربوط می‌کنم که هم شما راضی باشید هم خودم.

آقای ساجدی: بله.

آقای صفوی: بعد از صحبت‌هایی که از تغایر و ارتباط و پیوستگی گذشت و به انسجام رسید، با وسعتی که به خودش گرفت، آن چنان شمولی پیدا کرد که فکر می‌کنم به علت، به هر حال خود شخص من کوچک بودن خودمان در جهت، در قیاس با یک موضوع خیلی کلی، یک دفعه این تصور برایمان آمد که شاید این غایت باشد، شاید باید همه چیز در انسجام جوا ب داده بشود. و این تصور یک دفعه بُعد حرکت را که از –به اصطلاح – ضروریات هست، خود به خود می‌گیرد، و ناچار آدم می‌آید به جای اینکه سعی کند مثلاً یک مثال خیلی بزرگی مثل همان قضیهٔ اینکه خب یک سیاره‌ای بیاید بخورد به کرهٔ زمین و متلاشی کند و یک نفر بماند بگوید که بله، این ممکن است پیش بیاید، اشکالش چیست؟ یعنی این در طبیعت جهان موجود این هست، این یک چیز غیر طبیعی نیست. بله، در مجموعهٔ منسجمِ مرتبط به هم، یک چنین چیزی هم پیش می‌آید، به آن می‌گویند یک اتفاق وحشتناک ، هیچ چیزی غیر از این نمی‌شود به آن بگوییم اما علتی که –به اصطلاح –این که در آخر صحبت بیان، من فکر می‌کنم آقای حسینی دیگر روشن کردند. وقتی که ایشان سؤال کردند آیا در این مرحله هست بدون هدف؟ بله. وگرنه ما تمام این چیزی که می‌گوییم این‌ها به هم مرتبط هستند، اما کیفیت این ارتباط و این‌ها فقط یک خصوصیت است؛ یعنی انسجام، یک خصوصیت از هستی است، نه تمام خصوصیت هستی. این انسجام، موقعی ارزش پیدا می‌کند که کیفیت این ارتباطها، جهت این ارتباط ها، جهت این اصطکاک ها، دلیل این اصطکاکات، و به فرمایش آقای حسینی اصلاً نقشی را که عواملی که بیشتر به آن‌ها اختیار دادند که بیشترینش انسان باشد، این در رابطه با این مجموعهٔ منسجم چه می‌خواهد بکند؟ و آن جا هست که به ناچار باز آخر صحبت به این می‌رسیم که انسجام یکی از خصوصیت‌ها هست، ولی یک مجموعه‌ای به این وسعت حتماً باید جهت حرکتی داشته باشد و یک چیزی بالاتر از این خصوصیت مجموعه‌ای که هدف هست. و آن وقت برآیند همهٔ این –به اصطلاح– هستی و ارتباطات برای این هست که ضمن اینکه در بودنشان با هم گویای یک حقایقی هست، اما همانی که می‌گوییم همهٔ این موجودات ـ انشاء الله ـ تسبیح گوی مثلاً باری تعالی هستند، در عین این، یک فلسفه‌ای یا یک هدفی بر کل اصلاً داستان وجود مترتب هست، که آن ـ انشاء الله ـ صحبتی است که بعداً می‌خواهیم مطرح بشود. از این مرحله، چون نمی‌دانم فرمودید ۵ دقیقه بیشتر وقت نیست، کوتاه می‌کنم بر می‌گردم به نحوی به سؤالی که مطرح شده، که آیا قانون مندی و وجود، چه، چه رابطه‌ای از نظر زمانی با هم دارند؟ من فکر می‌کنم یکی از خصوصیت رابطه، در ارتباط با حرکت هست. اما هیچ اشکالی ندارد که هم

زمانی را هم –به اصطلاح- یک نوع حرکت بدانیم؛ یعنی تا آن جایی که من به نظرم می‌رسد، اگر هر کدام از اینها را –به اصطلاح- بگوییم که مقدم بر دیگری هست، یک چیزهایی دنبالش می‌آید که اشکال برایمان به وجود می‌آورد. در حالی که به هر حال نرسیدیم به آن مرحله، ولی این که خداوند اراده فرمودند که دنیایی به وجود بیاید، این خلق و قانونمندی‌اش در آن با هم بوده، از یک مبدأ بوده، از یک مرکز بوده، و از یک هدف بوده، و همه چیز را با هم مرتبط کرده. با عرض معذرت اگر طولانی شد.

آقای ساجدی: استدعا می‌کنم. بله، بفرمایید، ۳ را روشن کنید، آقای نجابت.

آقای نجابت: بله، من در همان رابطه با تقدم رتبتی یا زمانی می‌خواهیم بگویم.من فقط خواهش می‌کنم چون. من نگاه کردم اختلافی هست در تعریف، اگر شما با یک مثال سریع روشن بفرمایید تقدم رتبتی و زمانی را، بر آن پایه من بتوانم راحت‌تر جواب بگیرم. یک مثال کوچک بزنید برای چیزی که تقدم رتبتی دارد اما زمانی ندارد.

س: [؟ ۰۱:۳۰]

آقای ساجدی: استدعا می‌کنم به هر حال خواستند دیگر، بفرمایید!

آقای نهاوندیان: [؟] مثال‌های مختلفی...

آقای ساجدی: ۱۵ را روشن کنید.

آقای نهاوندیان: [؟] این‌ها تقدم رتبی دارند ولی لزوماً تقدم زمانی ندارند. تا این که [؟] اما اگر این نباشد، وجود این حاصل نیست.

آقای نجابت: من فقط همین را می‌خواستم.

آقای ساجدی: بفرمایید.

آقای نجابت: که [؟ ۲۱:۱۴] تقدم رتبتی، در نهایت مثالی که می‌زنید هم زمانی را مطرح می‌فرمایید، هیچ وقت جلوتر نمی‌رود، حالا این از این نظر که واقعاً من برای خودم چون شک بود آن جایی که تقدم رتبتی مطرح می‌شود، همین مثال علت و معلولی که زده می‌شود، نهایتش این است که ما بگوییم هم زمان هستند این ها، و چون در جای دیگر هم هم زمانی را انکار می‌کنیم، چون حرکت محال می‌شود در اصل عدم تعین، بنابراین این مسأله منتفی می‌شود واقعاً و اما جواب آن مسأله این است که من به ذهنم می‌رسد تقدم زمانی واقعاً دارد؛ علتش هم این است که یکی از، از طرف نقض ـ به اصطلاح ـ صبح مطرح شده، قبلاً مطرح شد، و آن هم این بود که وقتی ما یک رابطه و قانونمندی را کشف می‌کنیم؛ یعنی ارتباط یک قانون مندی بین دو تا شیء را که مثالی که زده شد آن جا مثلاً از نفت که ـ فرض کنید ـ مواد شیمیایی ما می‌گیریم، این یک ارتباط هست که ما این را پیدا می‌کنیم. وقتی که نفت از روی زمین برداشته می‌شود؛ یعنی تمام نفت‌های دنیا تمام می‌شود، آیا این ارتباط باقی می‌ماند یا نه؟ اگر ما شرط این ارتباط و این قانون‌مندی را، اینکه نفت با فلان حالتی تبدیل می‌شود به مادهٔ

پلاستیک یا مادهٔ شیمیایی، این را، ایجاد این رابطه را با خلق نفت همزمان بدانیم و متکی به آن بدانیم، باید وقتی هم که از بین می‌رود، آن هم از بین برود. اما تصورش خیلی ساده هست که این گونه نیست. و در مورد کشف و اختراع اگر بشود صحبت کرد که ما وقتی یک رابطه را کشف می‌کنیم، صبح دوستمان بحث می‌کردند که مثلاً یک آنتی بیوتیکی که در آینده کشف خواهد شد، آیا آن قانونمندی‌ای که بر آن حاکم است، الان هست، یا آن واقعاً نیست؟ و البته این مثال را من چون ممکن است برگردیم روی خلق خود آنتی بیوتیک که الان هم وجود دارد، ما بیشتر به مرحلهٔ شناخت برمی گردد، این ایراد وارد است، اما آن مثال اول که ما واقعاً وقتی که خود شیء، موجود —به اصطلاح- از بین می‌رود، تصور این که رابطه اش هم از بین برود این ممتنع هست، این یک مثال است. یکی دیگر در اختراع —به اصطلاح- هست، آن جایی که ما ایجاد ربط می‌کنیم؛ یعنی من فرض کنید این کاغذ را در کنار این می‌گذارم، یک خصلت جدید تولید، فرض کنید یک چیز جدید اصلاً اختراع می‌کنم، در جای خودش صحبت می‌شود که این خصلت جدیدی را که این سیستم من ارائه می‌دهد، نه خاصیت این هست نه خاصیت این؛ دقیقاً خصلت تمام سیستم همین گونه است. این بلندگو که تشکیل شده از ده جزء مثلاً، یک خصلتی در آن جمع هست که خصلت جمع هست، خصلت سیستم بلندگو هست و در هیچ کدام از اجزائش هم نیست؛ هر کدام از اجزائش هم برداریم، آن خصلت دیگر وجود ندارد. اما واقعاً من که این‌ها را کنار هم می‌چینم، آن، آن قانونمندی را، قانونمندی کل را عرض می‌کنم، من خلق می‌کنم؛ یعنی قانونمندی وجود دارد، من به نوعی پدیدارش می‌کنم. حالا من نمی‌خواهم لغت کشف و اختراع را بگویم یکی است. ما این جا چیزی خلق نمی‌کنیم، این، این، و این و شما نمی‌توانید ادعا کنید که خاصیت بلندگو بودن در تک تک آنها هست و در مورد خلقشان، در زمانی که خلق شدند همراهشان آمده. این خیلی طبیعی است که خصلت کلی و عرض می‌کنم در جای خودش هم ممکن است بحث بشود باز در سیستم، که خصلتی که ما از سیستم انتظار داریم، این خصلت تک تک هیچ کدام از اجزاء نیست، و خصلت کلی آن سیستم هست، و ما با کنار هم قراردادن آن، آن را باعث بروزش می‌شویم. حالا البته [؟ ۲۴:۳۳]

آقای ساجدی: بله، متشکر. آقای صدرایی، ۴ را روشن کنید. وقت تمام نیست، چون ده دقیقه دیر شروع شده، من با اجازه تان ده دقیقه جلسه را ادامه می‌دهم.

آقای س: بله.

آقای صدرایی: بسم الله الرحمن الرحیم، به هر صورت، جواب آن سؤال داده نشد که آیا جواب ـ به اصطلاح ـ سؤال واحد ما که اختلاف داشتند بر اینکه آیا قانونمندی قبل از خلقت وجود داشته یا بعد از خلقت، این جواب داده نشد. در جواب برادرمان آقای نجابت من می‌خواستم از ایشان سؤال کنم که شما در مورد یک نقطه، شما اول این را خلقش می‌کنید بعد قانون برایش، قانون‌مندی‌هایش را مرتبط می‌کنید بر آن؟ یا این که قبلاً اصلاً نقطه وجود داشته و قانون‌مندی‌هایش هم وجود داشته؟ این را اگر به این صورت بگیریم که اصلاً نقطه وجود ندارد،

اصلاً دو نقطه که بینش در یک خط راست هست، اصلاً وجود ندارد، این یک تصوری است که ما می‌کنیم؛ یعنی نقطه وجود ندارد، ما خلقش می‌کنیم، بعد قانون برایش می‌گذاریم که بین دو نقطه می‌شود یک خط راست، که آن هم باز بر آن ایراد وارد هست که بین دو نقطه یک خط راست هم نیست، یک خط منحنی است. بنابراین، همان گونه که برادرمان آقای صفوی گفتند، ما هر گونه که بیاییم این مسأله را مطرح بکنیم، بر آن یک ایراداتی وارد است.

آقای ساجدی: اگر حضرتعالی می‌خواهید مثال بزنید، مثالی که خود آقای نجابت زدند [؟۲۶:۳۴] است.

آقای صدرایی: من مثال ایشان را، ...

آقای ساجدی: بله، می‌فرمایند نفت را ما امروز به دست آوردیم، یک فرمول هم برایش نوشتیم،

آقای صدرایی: بله

آقای ساجدی: و می‌دانیم این فرمول مساوی است با نفت، فرمول نفت،

آقای صدرایی: بله.

آقای ساجدی: همهٔ نفت‌ها را از، همهٔ نفت‌ها که از بین رفت، این فرمول هم از چیز انتفاع ساقط می‌شود، از بین می‌رود؟

آقای صدرایی: بله.

آقای ساجدی: یعنی این که شما SO4 H2O را به اضافه ZN می‌کنید و یک نتیجه می‌گیرید، اگر همهٔ اسید سولفوریک‌ها و همهٔ روی‌ها از بین رفتند، این فرمول به اعتبار خودش باقی است یا باقی نیست؟

آقای صدرایی: آن وقت ...

آقای ساجدی: این مثال را عوض نکنید که بحث زیاد بخش بشود.

آقای صدرایی: بله، اصلاً وقتی که نفت وجود نداشته باشد، وقتی که اصلاً اسید سولفوریک وجود نداشته باشد، فرمولش هم اصلاً معنایی ندارد! چه معنایی دارد؟ چه رابطه‌ای را شما، که اصلاً چه استفاده‌ای را می‌خواهید از این مسأله بکنید؟

آقای نجابت: [؟ ۲۷:۲۷] رابطه ایجاد می‌شود، وقتی هم که از بین می‌رود باید آن رابطه از بین برود، من این را استفاده می‌کنم.

آقای ساجدی: بله، بله، بله.

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: بله، اجازه بفرمایید! مثل اینکه آخرهای بحث ما، یک ذره وقت می‌گیرد، دوستان می‌خواهند وقت بگیرند، ولی خب، اجازه بدهید آقای حسینی صحبت بفرمایند که زیاد فرصت‌مان نگذرد، و دو سه سؤال را، نظر خودشان را می‌فرمایند، در صورتی که لازم باشد بحث ادامه پیدا می‌کند. جناب آقای حسینی استدعا

می‌کنم.

استاد حسینی: من یک سؤال ساده تری سؤال می‌کنم، بعد می‌آیم سراغ بحث، از حضور آقای صدرالدین بشر کشف کرد یک نسبت خاصی را برای زوایای مربع نسبت به زوایای مثلث. اول ببینیم یکی یکی این مطلب را قدم قدم بررسی کنیم، ببینیم بشر آمد مثل اسم پسرش را که می‌گذارد مثلاً احمد، محمود، اسمی که می‌گذارد دیگر، این آمد یک اسم درست کرد؟ یا اینکه نمی‌شود این نسبت را تغییر داد؟ یعنی دو تا نسبت هست بین زوایای —به اصطلاح- مربع و زوایای مثلث، دوئیت دارد، برابر با هم نیستند، این نابرابری را ما به وجود آوردیم؟ یا وجود داشت و ما آن را کشف کردیم نسبت عدم برابرش؟ مجموعهٔ زوایای یک مثلث فرض کنید ۱۸۰، اول می‌گوییم مثلثی هست! مثلث هست، [؟ قطع صوت به مدت ۳۰ ثانیه ۹:۲۴]هست، این نسبتی که دارند به هم ما به وجود آوردیم، یا این نسبت هست و ما کشفش کردیم؟

آقای صدرایی: نسبت هست و ما کشفش کردیم.

استاد حسینی: بسیار خوب. حالا، چیزهایی که نیست و ما اول یک خیالی می‌کنیم؛ یعنی خلق ذهنی اش می‌کنیم، بعد می‌آییم یک بررسی هایی‌اش می‌کنیم، می‌گوییم این شد تئوری علمی. اینجا هم باز نمی‌گوییم از برداشت‌های عینی نیست! می‌گوییم از برداشت‌های عینی. ما یک خیالاتی پیدا کردیم، آن خیالات را منظم کردیم، مرتب کردیم، زوایدش را زدیم، دقت کردیم، منسجمش کردیم، حالا شده فرضیه ساختن یک آپولو [پرش صوت ۵۹: ۳۰] عینیت وجود ندارد، می‌گویید نه، من هم کمکتان می‌کنم. می‌گویم یک قلمی را تصور بکنید، که به هیچ نحوه با آنچه را که تا حالا دیدید رابطه نداشته باشد. می‌آیید بگویید جنسش پلاستیک است، می‌گویم این رابطه دارد، هر جنسی را بگویید می‌گویم رابطه دارد. می‌گویید آلیاژ از این جنس، از آن جنس، از آن جنس، می‌گویم رابطه دارد. می‌آیید شکلش را، هر شکلی را شما بگویید، من می‌گویم به یک نحوه رابطه دارد با خارج. پس بنابراین، عرض می‌کنم که ما درباره رابطه اش با خارج به صورت مفرد، مفرد، مفرد، مفرد، مفرد، فعلاً در این قسمت سخن کاری نداریم؛ یعنی می‌پذیریم، فرض را در این جا قرار می‌دهیم که شما یک چیزهایی از خارج گرفتید، بعد از آن یک کیفیت ساختید، که آن کیفیت در خارج هنوز درست نشده، اسم آن کیفیت را گذاشتید آپولو. حالا این آپولو، یعنی خصلت مجموعه دیگر دارد! نه خصلت جزء. این خصلت مجموعه‌ای این، در خارج، شما موجود ندارید، می‌خواهید از این به بعد به یاری خدا برنامه اش را چیز کنید که درست بشود، تأمینش کنید، تهیه اش کنید، احداثش کنید. حالا من در همین جا می‌آیم می‌گویم قوانینش را کشف می‌کنید قوانین این مجموعه را، نه قوانین اجزاء! قوانین مجموعه را، قوانین مجموعه را کشف می‌کنید یا در خارج دیده اید؟ اگر دیدن باشد، که خب، من هم شاهد، می‌بینم، عرض داشته باشم شاید بتوانم ببینم. آن چنان هنری هم نیست! حالا دیگر گفت که پس برو پیش بیا و آقا کاشف است ندارد که! خب هر کسی ببیند خب می‌آید —به حضورتان که عرض کنم که —از رویش می‌سازد. ولی این کشف، کشف خصلت مجموعه،

نه کشف خصلت اجزاء، اجزاء را از کجا گرفته‌اند؟ از خارج. کشف خصلت مجموعه، قبل از اینکه مجموعه به هیأت جمع در خارج باشد، کشف این قانون، ارزش قانون را برای ما محرز می‌کند. در عمل می‌آورید آن را، می‌بینی نه، کم است زیاد است، درستش می‌کنی، ولی می‌گویی یک فاصلهٔ خاص نزدیک به این مطلب را من رسیدم به آن. قدم قدم به همین فاصله‌های نزدیک می‌رسی تا وقتی درست می‌توانی بکنی. این هم یک سؤال شما. حالا البته در این جا یک معنای لطیف دیگری هست که آن را نمی‌خواهم واردش بشوم، می‌خواهم بگویم که جزء حل در مجموعه می‌شود، و بعد. آنها باشد تا بعد؛ یعنی خصلت دیگری هم پیدا می‌کند، آنها را فعلاً صحبتش را نداریم. می‌آییم حالا یک قدم بالاتر از این جا هم، عرض می‌کنیم اگر کشف، تکیه نمی‌دهد قانون را به کاشف، بلکه کاشف تکیه دارد به قانون؛ یعنی کاشف دنبال این است که پیدا کند آن قانون را، نه این که قانون ارزشش به کاشف باشد، در مرحلهٔ قانونیت! در مرحله‌ای که می‌گوییم قانونمند است؛ یعنی می‌گوییم اگر یک راهی دیگر برود، نتیجه نمی‌دهد آپولو؛ و لذا یک انسان دیگر، از راه دیگر برود حساب بکند، ممکن است به این آپولو نرسد، برسد به یک چیز دیگر. و اگر یک ـ فرض کنید ـ فردی باشد که قدرت ذهنی اش ضعیف‌تر باشد، جمع‌بندی نتواند بکند، اصلاً به قانون آپولو نمی‌رسد. مثل ماهم همهٔ چیزها را می‌بینیم، آن چیزهایی که مخترع‌ها می‌بینند، خیلی از آن چیزها را ما می‌بینیم، خیال نکنید همه اش پشت آن ابزار دقیق هست؛ یعنی سیب افتادن از درخت که من و شما هم می‌بینیم، و قبل تری‌ها هم دیدند، و آن بندهٔ خدا هم که زیر درخت سیب خوابیده بوده سیب افتاد زمین، آن هم دیده بود؛ یا در آب حوض رفتن هم پیش از ارشمیدس هم خیلی‌ها رفتند داخل آب حوض، خزینه، کسی هم چیزی از آن حالی‌اش نشده! [خنده استاد] بله، ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ پس اصل گرفتیم قانون بعد کاشف، حالا یک پا بالاتر از اینها صحبت می‌کنیم. عرض می‌کنیم یک وقتی وجود را با وقوع و آثار واقعی عوض می‌گیریم؛ یعنی می‌گوییم که چیزی که وجود دارد، باید بشود به آن یک کاری کرد، از آن یک چیزی در آورد. خب، این آثار وقوع است، آثار وجود خارجی است، آثار وجود ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ موجودات است. یک وقتی است که خیر، می‌گوییم که هرچند آثار وقوع و موجودات هم نداشته باشد، آن را می‌شود وجود خواند؟ خب، عیبی ندارد. این تعریف و «او» و «جیم» و «واو» و «دال»، هر گونه دلتان می‌خواهد تعریفش کنید. می‌خواهید این را خارجش کنید از تعریف؟ من یک سؤال فقط صبح کردم، گفتم گیرم که در تعریف شما قوانین نگنجند، و شما در تعریفتان که منحصر کرده بود خاصیت را به خاصیت امور واقعی، به موجودات، گفتید این را نمی‌گیرد. سؤال من این است که آیا ارزش دارد آن وقت این قوانین یا ندارد؟ یا تعریفتان را از وجود و وقوع جدا بکنید! آن وقت عرض بنده این جا هست که اگر کسی را خلق کردند و علم به او دادند، علمی که به او داده شده، هم پایش خلق هم شده یک قوانینی، یا علم به آن قوانین خلق شده برای این؟ سؤال من صبحی دقیقاً روی این بود، که اگر کسی علم به او داده شد، یا استعدادی که محاسبه بکند، از جزئیات برسد به آن قوانین، معنایش این است که آن قوانین الان خلق شدند؟ یک انسان بنا

شده بود خلق کنند، و یک انسان عالم بنا شده بود خلق بکنند، این علم دارد به آن قوانین؟ یا یک انسان خلق شد به صفت علم، با صفت علم، همراه با این هم، قوانینی خلق شد؟ که برادرمان جناب آقای نهاوندیان، کانه من این گونه فهمیدم، حالا ممکن است بد هم فهمیده باشم از فرمایششان. من باب مثل عرض می‌کنم، اگر گفته بود قبل از، قبل از این که مثلاً این عالم و این کون خلق بشود، به چند هزار سال خلق شد عالم انوار و انوار خمسهٔ طیبه،یا مثلاً ائمه معصومین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ آنجا تقدیس می‌کردند. چنان چه علم به این عوالم به آنها داده شده باشد، معنایش این است که قوانینش هم با آن خلق شد؟ خلاصه آگاهی و علم به چیزی، به امری که چیز نیست، امر؛ یعنی لازمهٔ دو نسبیت، نسبیت مثلث و نسبیت مربع؛ دوئیت بین دو نسبیت و ملاحظهٔ نسبت بین آنها. این مطلب، علی حده باید خلق بشود هرچند وقوع هم پیدا نکرده باشد! خلق بشود، بعد آن وقت علم به آن خلق بشود؟ و اصولاً آن جایی که ما صحبت از خلق می‌کنیم، مگر نباید حتماً مسأله تغییر را در آن بحث کنیم؟ در آن حدوث ذاتی را بحث کنیم؟ آن وقت این چگونه حادث می‌شود؟ وقوعش حادث می‌شود، وقوعش هم زائل می‌شود، از بین می‌رود. وقتی مربعی در دنیا نباشد، مثلثی هم نباشد، قانونیتش نیست؟ یعنی من به شما آن موقع که نباشد مربع و مثلث، سؤال کنم که نمی‌توانید شما به وجود بیاورید یک چیزی را که این نسبت را برابر این نسبت داشته باشد؟ می‌گویید چرا، می‌توانم. می‌گویم حالا که نیست این جا؟ می‌گویید علمش را دارم. اگر موادش باشد دستتان، می‌گویید به وجود می‌آورم، آن خاصیت‌ها را هم نشانت می‌دهم. آپولویی که نیست، شما موادش در اختیارتان است، به وجود می‌آورید، ولی منوط به این که قانونش را کشف کنید. خب، من گمان می‌کنم که ـ دیگر زیاد هم صحبت کردم [؟ ۴۱:۴۲]

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که رابطهٔ...

استاد حسینی: اگر سؤال ماند، [؟] فردا صبح [؟]

استاد ساجدی: بله، اجازه بفرمایید! رابطهٔ قوانین، رابطهٔ قوانین با خداوند را هم طرح کرده بودند، که اگر این را خلاصه آقا یک جوابی بتوانید بفرمایید به آن، که دیگر نخواهیم بحث را بعد در این مقوله بکشیم

استاد حسینی: یعنی چه رابطهٔ قوانین و خداوند؟

آقای ساجدی: یعنی شما می‌گویید خداوند، ازلی است، من حالا عرض، اگر دوستان این نبود لطفاً توضیح بدهند. برداشت من این است که می‌خواهند بگویند که شما گفتید خداوند، مطلق است، و همه چیز دیگر خلق شده. از یک طرف دیگر، عملاً داریم اینجا مدعی می‌شویم که روابط خلق شدنی نیستند، پس داریم در کنار خداوندی که مطلق بود، یک چیز مطلق دیگر را هم قرار می‌دهیم. این رابطه چگونه است؟ یعنی قوانین را از چه سنخی می‌دانید؟

استاد حسینی: بله، اول سنخش، سنخ این —به اصطلاح — اشیاء نیست، و ثانیاً گفتیم آثار وقوعی ندارد بالمره شما- به حضورتان که عرض کنم که —مؤثر که ـ به اصطلاح ـ بگویید که اثر درعالم هر چه هست، مخلوق

می‌شود نسبت به حضرت حق سبحانه و تعالی، و لکن این را گفتیم اثر وقوعی بالمره ندارد، – به حضورتان که عرض کنم – وضعش، وضعی نبود که این طرف قبال قرار بگیرد. خلاصه این، ببینید! ارزش قوانین به قانونیت، به خودشان است، به نفس الامر هست، این غیر از این است که بگوییم می‌شود به آن مثلاً کاغذ درست، کاغذ تحویل می‌دهد؛ این تا وجودی نباشد که کاغذ تحویل داده نمی‌شود! این فقط در بحث دلالت شما می‌توانید ملاحظه کنید که ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ غیریت و دلالت و فلان و عدل و ظلم و این‌ها را هم بعدش می‌توانید رویش صحبت کنید.

آقای ساجدی: بله.

استاد حسینی: پس بنابراین، ما می‌خواهیم بگوییم سنخش، اصلاً سنخ مخلوقات نیست، شما نسبت به مخلوقات می‌توانید بگویید خلق می‌شود، ارزشش هم به قانونیتش هست. بله.

آقای ساجدی: بله، متشکر. اجازه بفرمایید استدعا می‌کنم! عرض کنم که اول یک پیشنهاد آمده بود، آمده که چون فردا مطلب جدیدی مطرح می‌شود، بهتر هست از ساعت پنج و نیم تا هفت امروز به بحث فعلی در مورد انسجام ادامه بدهیم تا مطلب کاملاً روشن شود. عرض کنم که...

استاد حسینی: آن وقت سؤال‌هایی را که امروز هم دارند، حالا به هر گونه شد، یک گونه‌ای به هر حال یک جایی کاری‌اش بکنید که جواب داده بشود

آقای ساجدی: بله، انشاء الله عرض کنم من به ذهنم شخصاً می‌رسد که ادامهٔ جلسهٔ مشترک مجدداً موجب خستگی جلسه است، و فرصتی هم نمی‌شود، یعنی فرصتی هم نخواهد بود که دوستان حداقل آنچه را که الان تا به حال بحث کردیم، در یک جمع کوچکتر یا خودشان بنشینند فکر کنند، یک دقتی کنند و جمع‌بندی کنند. این نظر است، در عین حال من باز هم در صورتی که مخالفی نداشته باشد در جلسه، حاضر هستم که؛ یعنی از نظر شخص خودم پنج و نیم تا هفت، این قاعدتاً در ابتدا منوط به جناب آقای حسینی است که بتوانند در جلسه باشند،

استاد حسینی: کدام روز؟ امروز؟

آقای ساجدی: بله.

استاد حسینی: امروز که من قول دادم، باید بروم.

آقای ساجدی: بله. پس منتفی است مسأله.

استاد حسینی: جلسه اگر داشته باشند، خودشان دوستان بحث کنند باهم .

آقای ساجدی: نخیر، جلسهٔ عمومی [؟ ۴۵:۱۱] هم داریم. آقای شرکاء شما مطلبی، پیشنهاد دارید، تذکری چیزی؟

آقای شرکاء: [؟ ۴۵:۱۳]

آقای ساجدی: بله، خب، ...

آقای شرکاء: [؟] گذشته، الان هم [؟] توضیح دادم اگر ...

آقای ساجدی: درست می‌فرمایید. عرض کنم الان پنج و بیست و پنج دقیقه است فکر می‌کنم، بیست دقیقه است، اجازه‌ای که من خب، اطلاع دارید من اجازه‌ای از خودم ندارم، اجازه برای دوستان است. اگر که باز جمع بپذیرد که ادامه بدهیم من در خدمتتان هستم، در غیر این صورت خیر. سه چهارم جمع اگر تصویب کند ادامه می‌دهیم. دوستانی که موافق هستند لطفاً دستشان را بلند کنند، تا پنج و نیم ادامه بدهیم بحث را، ده دقیقهٔ دیگر.

آقای س: [؟ ۴۵:۴۵]

آقای ساجدی: تا پنج و نیم، ده دقیقهٔ دیگر. اگر که دوستانی که موافق هستند لطفاً اعلام بفرمایند. بیست نفر، بیست نفر، بله، بله، از ۵۰ نفر بیست نفر، چیز نیست، ظاهراً رأی نمی‌آورد. بله، **«و سبحان ربك، رب العزه عما یصفون و سلام علي المرسلين و الحمدلله رب العالمين!» صلوات!**

اللهم صل علي محمد و آل محمد

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: هفته چهارم اقتصاد	
کد پژوهش: ۰۴۲	شماره جلسه: ۱۸۸
کد جلسه: ۴۳۷	تاریخ جلسه: ۱۳۶۱/۰۲/۲۹
کد صوت: ۶۰۸ و ۶۰۹	مدت جلسه: ۹۴ دقیقه
تعداد جلسات: ۱۸۸	تعداد کلمات: ۸۹۱۹

جلسه چهل و چهارم

آقای ساجدی: برای تبرک جستن از ارواح مقدس شهیدان و به احترام و به پاس حرمت خون آن‌ها که در راه اجرای احکام منور الهی به زمین ریخته و به پاس خون پاکیزه ترین شهیدان، امامان بر حق تشیع و به ویژه حضرت امام موسی بن جعفر، فاتحه می‌خوانیم. در آغاز سخن، رحلت جانگداز امام بر حق و رهبر و پیشوا، حضرت امام موسی بن جعفر ـ علیه السلام ـ را به حضور مقدس حضرت ولی عصر، امام زمان، حجه بن الحسن ـ ارواح العالمین لتراب مقدمه فداء ـ و همچنین نائب بر حق و بزگوارش امام امت ـ ادام الله ظله الشریف علی رؤوس المسلمین ـ و نیز جامعه تشیع و شما برادران ارجمند تسلیت عرض می کنم. برای آن که اظهار احترامی کرده باشیم نسبت به وجود مقدس امام هفتم، اجازه می‌خواهم که در ابتدا از برادر عزیزمان آقای فاطمی استدعا کنیم، چند بیتی شعر به مناسب روز، قرائت بفرمایند، مستفیض شویم و بعد جلسه را شروع کنیم، بفرمایید.

آقای ساجدی: وارد بحث امروز می‌شویم. بحث چند روز گذشته یک مقدار به دلیل پیچیدگی خود بحث و مقداری هم به دلیل این‌که احیاناً دوستان به مباحث خاصی که در رابطه‌ی با آنها بحث طرح می‌شد، آشنایی نداشتند، به نظر می‌رسید یک کمی بحث پیچیده بوده و تعدادی از برادرها خب، دیرتر متوجه بحث شدند، و هنوز ممکن است نکات مبهمی در ذهن دوستان باقی مانده باشد. علی‌ای حال برای این که دچار توقف در بحث نشویم و مقداری راه و مسیر هم روشن تر باشد برای دوستان، از حضور جناب آقای حسینی استدعا می کنم که

بحث بعد را؛ یعنی بحث سیستم‌ها را شروع بفرمایند، مقداری که بحث جلوتر رفت و مسیر روشن تر شد، در صورتی که لازم شد و دوستان ضروری دیدند، مجدداً این بخش از بحث را مرور می‌کنیم و بر می‌گردیم. برای این که فرصت زیاد از دست نرود، من بیش از این مزاحتمان نمی‌شوم و استدعا می‌کنم که جناب آقای حسینی شروع بفرمایند.

استاد حسینی: اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمدلله رب العالمین، و الصلاه و السلام علي سیدنا و نبینا محمد ـ اللهم صل علي محمد و آل محمد ـ و علي اهل بیته المعصومین واللعن علي اعدائهم اجمعین من الان الي یوم الدین. من اقتداء می‌کنم امروز به چند کلمه مطلب که شماها نوعاً در محل کارتان یا در دانشگاه یا در غیر دانشگاه با کسانی که برخورد دارید مبتلابه تان هست و بعد وارد بحث می‌شوم. یکی از صحبت‌هایی که می‌کنند و ایرادهایی که می‌گیرند بر توسلات و بر این که آدم قلبش بشکند و یک حالت وابستگی شدید نسبت به ائمه طاهرین داشته باشد؛ یعنی این را سبک می‌گیرند، روی امور مختلفی که در اذهان هست، من بعضی از آنها اشاره‌ای می‌کنم و عنایت بفرمایید. ببینید! یک وقتی است که واقعاً ما مطلق می‌سازیم؛ یعنی ما هستیم که می‌آییم بر اساس یک نیازهایی که داریم و بر اساس یک عقده‌هایی که داریم و این‌ها، می‌آییم یک امری را بزرگ می‌کنیم، خیالی آن را اهمیت می‌دهیم و بعد هم آن را ستایش می‌کنیم و بعد هم می‌آییم مثلاً عمل می‌کنیم بر وفق این مطلبی را که مقدس ساختیم و این خیالی را که مطلق کردیم. گاهی است نه، مطلب این‌گونه نیست؛ اگر مطلب ساخته و پرداخته ما باشد، باید وقتی که یک هنر دیگری می‌آید، این ادراک شکسته بشود، همان گونه که در رنسانس شد نسبت به مسیحیت، آنجا نقاشی عوض شد، تخیلات جدید برای بشر پیدا شد، آن چیزی را که به وسیله تمرین عملی، آن جزمیتی که پیدا شده بود، آن تأثری که پیدا شده بود، شکسته شد. ولی گاهی است که می‌بینید نه فقط هنر عوض می‌شود در ایران، هنر با تکنیک هم می‌آید، مسلح هم می‌آید و برخورد به این فرهنگ هم می‌کند، با فلسفه اش هم می‌آید، ولی این مطلب را در روح عموم نمی‌تواند بشکند. اگر هیچ دلیلی ما نداشتیم جز همین مطلب، کافی بود برای شما در نقضی که می‌خواهید بکنید به کسانی که به شما ایراد بگیرند، که این مطلب ساخته و پرداخته ذهن نیست، اگر بود عوض می‌شد و اگر این مطلب یک ریشه‌ای نداشت، این‌گونه نبود که حرکت عمومی مردم در مرتبه دوم بر اساس این اعتقادات باشد. این مطلب یک نکته قابل توجهی داشت که عرض کردم، بعد می‌آییم سراغ این که در واقع ائمه طاهرین را آن گونه که ما نسبت به آن‌ها می‌شناسیم، و برهاناً می‌شناسیم، این است که وضعیتشان نسبت به این عالم اصولاً خیلی عظمت دارد؛ اگر بخواهم بگویم محور این جهان هستند خیلی در حق ائمه ظلم کردم، در حالی که آن‌ها محور هستند نسبت به کائنات، نسبت به موجودات، اعم از این عالم و عالم دیگر. و حب شدیدی را که ائمه طاهرین در هدایت بشر داشتند و سعی بلیغی را که فرمودند و در مقابل آن‌ها، آن‌گونه سلوک شده و این که الان هم آن‌ها حساب مثلاً مرده و میت و از بین رفته ندارند، ابداً! کما این که قبل از اینکه که تشریف بیاورند در این عالم، تشریف داشتند و انبیاء الهی را دستگیری می‌فرمودند، حمایت می‌کردند و بعد هم تشریف دارند و این‌گونه

نیست که امری واقع بشود که آنها در مرتبه کمال آن امر را به دستشان نباشد. اگر این مطلب ملاحظه بشود، حق آنها می‌شود، نه این که این برکتی است برای ما توسل به آنها، یک حرف است؛ حق، آن است که نسبت به آنها خضوع کرد؛ این یک حرف دیگر هست. و به توسل، به برکت توسلات و توسل به این ها، انسان از شدائد مهالک نجات پیدا می‌کند؛ مهالکی که هیچ راهی هم ندارد جز توسل به اینها، مهالک نفسانی، آن علاجش به این نیست که من مواظب باشم ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ مثلاً فلان عمل را انجام بدهم، عمل دیگری را انجام بدهم، هر کاری انجام بدهم به نحوه‌ای توجه اش برگردد به خود من، این باطل است، و آن وقت آدم اظهار احساس اضطراب می‌کند؛ و راهی نیست جز این که آنهایی را که خداوند تبارک و تعالی قرار داده پناه، پناه بردن به خدا نه از طریقی که خودمان اراده بکنیم، از طریقی که او اراده فرموده، این از طریقی که او اراده فرموده؛ یعنی پرستش حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ نه پرستش خود، در آن مطلبی است حالا. به هر حال امیدواریم که خداوند تبارک و تعالی آنگونه قرار بدهد ما را که اندوهگین باشیم در ایام اندوه محمد و آل محمد و اندوه محمد و آل محمد را مقدم بداریم بر جمیع آنچه که برای خود ما هست؛ یعنی آن گونه باشیم که اگر بگویند مثلاً آقا ولی عصر اگر تشریف بیاورند، ممکن است ما ناصالح باشیم و ما دچار خزی دنیا و آخرت شویم؛ خدا آن گونه ما را قرار بده که ما برایمان این مطرح نباشد در اولین سوالی که ما بخشیده می‌شویم یا نه. اولین سوال مطرح شده این باشد که او مسرور می‌شود به لحظه‌ای زودتر آمدن یا نه؟ اگر مسرور می‌شود ولو خزلان ابدی هم برای ما باشد، سرور او بر فرصت داشتن ما می‌ارزد، او مسرور باشد. و ما غرق باشیم در توجه به این آقایان و این‌ها موالی بزرگی هستند که توجه به آن‌ها، مهم طریق توجه الی الله تبارک و تعالی است و موضوعیت دارد. کسی خیال نکند که نه این می‌شود، پرستش ائمه خیر! پرستش خدا است از آن راهی که خدا قرار داده، نه پرستش خدا از آن راهی که خود ما قرار دادیم که برگردد به پرستش خود. ظاهراً به شیطان وقتی دستور سجده داده شد، گفت خدایا این کار را از من بردار، من عبادتی برای تو می‌کنم که جن و انس نکرده باشند. خطاب شد عبادت ما از تو می‌خواهیم آن‌گونه که ما می‌خواهیم، نه آن گونه که تو اراده می‌کنی. امیدواریم ـ انشاء الله تعالی ـ همگی‌مان خداوند تبارک و تعالی مؤید بدارد که در پیروی ائمه‌ای که آنها را نور و انوار و هداه ابرار قرار داده، ما را هر چه بیشتر آشنا و شکرگذار نسبت به وجود این آقایان قرار بده! امیدواریم ما را از اوهام خارج کند! از ظلمات اوهام خارج کند! و به ابواب رحمت خودش ما را داخل بفرماید! ما را در تحت انوار علم قرار بدهد و اکراممان بفرماید به انوار علم! خداوند همه حیات ما را در طاعت خودش قرار بده! و پناهمان بده از هرگونه توجهی که به غیر خدا باشد؛ اعم از توجه به نفس، وسوسه‌های شیطان، توجه به غیر آن کسانی را که خداوند امر کرده توجه به آنها! خداوند ـ انشاء الله تعالی ـ ما را به گونه‌ای قرار بده که در دنیا و آخرت در مسیر رضایت او باشیم! ـ انشاء الله تعالی ـ بحث امروز مقدمه‌ای از بحث سیستم را عرض می‌کنیم خدمتتان. یک اشاره‌ای به بحث قبل می‌کنیم در مسئله فلسفه دلالت و بعد رابطه اش را با بحث سیستم عرض

می‌کنیم خدمتتان. بعد از این که معلوم شد احکام رساله نقش آن در تعیین موضع چیست، آن وقت اصیل بودن وحی را در موضع گیری هم عرض کردیم، برگشتیم که چه منطقی، چه متدی، چه روشی را می‌خواهیم برای این‌که رابطه بین احکام و شرایط پیدا کنیم. این منطق، ما را به آنجا واداشت که دقت کنیم که اساساً روش و منطق باید عقلی باشد یا ناشی از وحی باشد؟ دیدیم باید عقلی باشد، روی حجیت فهم صحبت کردیم و از آنجا آمدیم به این که اساساً علت دلالت چیست؟ و علت دلالت را در بحث دیروز عرض کردیم بازگشت به تغایر می‌کند. از آنجا آمدیم گفتیم که قوانین، وجودشان در مرحله‌ای که هستند، قبل از وقوع، آثاری دارند، آثارشان در همان اثر قانونی بودنشان هست که عدم به آن نمی‌شود گفت، در عین حال آثار وقوعی هم ندارند؛ لذا به آنها می‌گوییم امور نفس الامریه. و گفتیم این‌ها قبل از این که ماده هم خلق شود، شما نمی‌توانید بگویید اینها نبودند، استدلال بر آن هم کردیم، اشاره هم کردیم که این مطلب هم منشأ این نشود که خیال کنید وجوب می‌آورد و جبر می‌آورد؛ چون وقوع آن ذاتاً ممکن شد، جریان چیزی که ذاتاً ممکن است در این روند «کیف یشاء» می‌شود؛ یعنی هیچ لحظه‌ای از آن واجب نمی‌شود که لحظه دیگر در چه شکلی باشد، بلکه می‌شود لحظه بعد، به دلیل این که وقوعاً ممکن است در شکل دیگر قرار بگیرد. ولی در همان شکل که هست، همانی اش محفوظ است، ولی این که از این شکل حتماً برویم به شکل بعدی، از شماره ۴ به شماره ۵؛ نه! خواستند ببرند آن را دو تا شمار عقب‌تر یا دو تا شماره جلوتر، می‌شود. تحت تصرف کیف یشاء قرار می‌گیرد؛ لذا یده ـ تبارک و تعالی ـ دست خدا بسته به قوانین نمی‌شود، غیر از دست ما هست، طبیعتاً باید بسته به قوانین باشد و الا اختیار و امتحان محال می‌شود [؟ قطع صوت به مدت ۳۰ ثانیه ۲۹:۵۴] عرض می‌کنیم خدمتتان، چون چنین است منت هم جا پیدا می‌کند؛ مسیر بنا بوده به حسب وضع جریان ممکن، بعد از این مرحله بعد باشد، به دلیل این‌که حاکمیت «کیف یشاء» بر این جریان است، در مرحله دیگر قرار می‌دهد، در مرحله‌ای که استحقاق نبود، آن وقت جای منت پیدا می‌شود. در عین این که مسئولیت نسبت به تکلیف هم برداشته نمی‌شود، شما موظفید به عمل بر اساس این قوانین. حال این‌ها، بعضی از آن‌ها بخواهیم به صورت وسیع بررسی بکنیم که جایش نیست، در قسمتی که هستیم فعلاً آن چیزی از آن که مصریم بر استدلال بر آن، این که تغایری هست این تغایر هم به وسیله اصطکاک معین می‌شود، مشخص می‌شود؛ یعنی ارتباطی هم هست. ارتباط هم پیوسته هست به صورتی که هر یکی از این اجزایی که دست بگذارید در پیوستگی با جمیع، این شکل را پیدا کرده، و همان‌گونه که جمیع هم با اصطکاک این متأثر می‌شوند و آن شکل را پیدا کردند، تعین همه متکی به هم هست. نفی نفی رابطه یا نفی این که یک قانونمندی منسجم حاکم است؛ این معنایش این است که یک شیء، دو خاصیت داشته باشد، در همان وهله‌ای که نمی‌تواند دو خاصیت داشته باشد، یعنی این همانی بودن آن را در لحظه از بین می‌برد؛ و اگر همانی بودنش در لحظه از بین رفت، معنایش این است که هر چیزی خاصیت چیز دیگری را داشته باشد، نهایتاً می‌رسد به یکسانی محض، و در یکسانی محض حرکت ممتنع می‌شود. معنای انسجام را با عدم انسجام را هم در این قسمت

اشاره کردیم. امروز می‌خواهیم درباره این که در مقدمه دوم سیستم صحبت کنیم که این‌ها تکیه گاهی هستند که منطق متکی بر اینها می‌تواند درست شود. آن وقت بعد وقتی که ما این امور را تمام کردیم، مقدمات کلی را تمام کردیم، عرض می‌کنیم خدمتتان منطقی که درباره اثبات صانع دارید، درباره شناخت دارید، با منطقی که درباره شناخت روابط مفاهمه دارید، و منطقی که درباره جریان قوانینی که از فلسفه حاکم به دست آوردید، بعد قوانین علمی تان، این‌ها باید همدیگر را تأیید کند، نمی‌تواند همدیگر را نقض کند. اگر نقض کند، برابر با این است که خودش را نقض کرده باشد؛ یعنی این کلی شاملی را داریم تمام می‌کنیم نسبت به تمام منطق ها. قسمت دوم عرض می‌کنیم که آیا محدود می‌تواند بسیط باشد؟ بسیط یعنی چه؟ بسیط چیزی که یک پارچه باشد این عبارت اخری، عبارت اخری، عبارت اخری چند تا من می‌گویم که مطلب در مثل این کتاب‌های لغت که گاهی پنج تا شش تا عبارت می‌گویند برای این که یک مطلب را برسانند، ما ۵، ۶ تا مطلب. یکپارچه باشد، نشکن باشد؛ نشکند، تجزیه نشود، تأثیری پیدا نکند از چیز دیگری، متأثر نشود، هیچ‌گونه تغییری در آن نباشد این را به آن می‌گوییم بسیط. مرکب هم در مقابل این هست که چرا مرکب قابل تجزیه شدن هست؟ اجزائی دارد و به وسیله یک رابطه‌ای به وجود آمده؛ مرکب در مقابل بسیط هست. حالا می‌آییم ببینیم یک محدود، وضعش چه هست؟ می‌شود گفت که برسیم به یک ذره‌ای کوچک که آن قابل تجزیه نباشد، از نظر محاسبه نظری، و بعد از آن بیاییم ببینیم چه نتیجه از این حرف گرفته می‌شود؟ وقتی می‌گویید محدود؛ یعنی بی انتها نباشد، بی حد نباشد، مرز داشته باشد. وقتی چیزی محدود شد از نظر وجود، هستی، طبیعتاً توانایی اش محدود می‌شود؛ بنابراین مقاومتش نیز محدود می‌شود. حالا شما از نظر ریاضی نیرویی بر او وارد کنید که بیش از مقدار مقاومتش باشد، می‌توانید بگویید در مقابل آن، مقاومت می‌کند و تجزیه نمی‌شود؟ یا ضرورتاً باید بگویید که اگر نیرو وارد شود بر آن، بیش از نیروی مقاومتش، باید تجزیه بشود؛ بنابراین فرض شکسته شدن برای آن پیدا می‌شود. چیزی را که شما در اشکال کردن باید روی آن تکیه کنید، یکی آن است که این جا، این فرض شکسته شدن را از بین ببرید. اگر این فرض باشد، آن وقت یک چیز دیگر برایش اثبات می‌شود، قطعی می‌شود؛ این طرفش احتمال گذاشتیم، ولی آن طرفش قطع می‌گیرید، نتیجه‌ای که می‌گیرید. نتیجه اش این می‌شود که این کیفیتی را که الان داراست، بودن در این کیفیت برایش ضروری و واجب نیست، می‌تواند تجزیه شود؛ معنایش این است که اجزایی دارد و ارتباطی دارد. از یکپارچه بودن به صورت ذاتی در آمد، یک پارچه بودن برای هستی او از بین رفت. خب، هر چند باز برویم جلو، عین همین سوال باز باقی است، پس ذاتاً می‌شود مرکب. یک وقتی است شما می‌گویید من قدرتش را ندارم که آن ذره کوچک را، این مِزُن را، این جزء را، این کواتر را، هر چه که هست، این را من بیایم بشکنم؛ شما قدرتش را نداری، غیر از این است که محاسبه ریاضی را نفی کنید. بنده هم قدرتش ندارم که مولکول آب را بشکنم، پس مولکول آب برای بنده بسیط هست؟ نفی می‌آید روی قدرت من، که من نمی‌توانم انتقال بدهم نیرو را، متمرکز بکنم نیرو را، آن‌گونه که این را بشکند؛ نه، این که اثبات می‌شود بساطت آن. اگر

یک سنگی را من نتوانم از زمین بلند کنم، این معنایش این نیست که این سنگ قابل بلند شدن نیست، این زور من را می‌رساند. خب، بازگردیم بیاییم ببینیم چه نتیجه‌ای دارد؟ پس اثرگذاری، اثری را که ما در این عالم از اشیاء می‌بینیم، اثر یک مجموعه است، باید دنبال این مطلب باشیم و خودش نیز جزء چه چیزی هست؟ جزء یک مجموعه است پس دست روی هر چیزی که بگذاریم، هم خودش مجموعه است، هم جزء مجموعه محسوب می‌شود. پس نظری که بنا هست به آن داشته باشیم بعد از مسئله تغایر، می‌آییم ملاحظه رابطه مجموعه‌ها را به آن داریم. حالا می‌آییم سیستم را شروع می‌کنیم و عرض می‌کنیم سیستم هم همین مطلب می‌خواهد بگوید، چیز زیادی نیست، اگر عنایت بکنید خیلی سریع و ـ انشاء الله ـ تعالی ساده می‌توانیم عرض کنیم و بعد استفاده کنیم از نقض و ابرام‌هایی که می‌فرمایید سیستم هم می‌خواهد بگوید که اثری که در رابطه به دست بیاید، یک وقت هست که مسامحتاً ما یک چیزی را غیر مجموعه نگاه می‌کنیم، یک واحد نگاه می‌کنیم؛ یک وقت است نه، می‌آییم می‌گوییم که این هر چند مجموعه است، ولی الان یک واحد را درست کرده، می‌خواهم با چند تا واحد دیگر، چند تا زیر سیستم دیگر، کنار هم بگذاریم، از آن یک مجموعه پیچیده تر به وجود بیاوریم. آن موقعی که ما در تحت توانمان نیست که از مولکول پایین تر برویم، یک خاصیتی می‌گیریم از آب در همین شکل رابطه مولکولی اش، می‌گویند این مجموعه هست یا نه؟ می‌گوییم بله، مجموعه هست، ولکن ما دیگر نمی‌توانیم یک پیچیدگی جدیدی در آن درست کنیم. زیرمجموعه هم نسبت به کل جهان قرار گرفته، قبول! ولی آن کاری را که من دارم انجام می‌دهم روی آن. گاهی می‌گویید که می‌توانم، می‌توانم بیایم این آب را به اضافه، این مولکول آب را به اضافه یک مولکول چه، به اضافه یک مولکول چه، به اضافه یک مولکول چه، یک مجموعه جدیدی به وجود بیاورم. پس ما در مجموعه خصلت جدید را می‌خواهیم نه خصلت نوعی، آن خصلتی را که ما از مولکول می‌گرفتیم، از آن واحدی که دیگر زیر آن نمی‌توانیم تجزیه کنیم، آن اسمش می‌گذاریم، فعلاً اصطلاحی را که برایش می‌گذاریم، می‌گذاریم خصلت نوعی. حالا این خصلت نوعی مسامحتاً هم طبیعتاً می‌گوییم، برای این که مطلب را بتوانیم یک مقدار ساده کنیم و عرض کنیم و الا طبیعتاً ممکن است هر مولکولی به نسبت جایگزینی آن، مکانش، زمانش، خصوصیات آن، یک فرق‌هایی داشته باشد؛ ولی حداقل در یک خصلت نوعی مشترک هستند با مولکول‌های همانند خودشان. آن چیزی را که ما در سیستم به دنبال آن هستیم، این است که آمده باشیم از چند نوع، یک چیز جدید درست کرده باشیم. پس بنابراین خصلت سیستم در رابطه به دست‌مان می‌آید؛ در رابطه‌ی چند نوع. خصلت نوعی تنها نیست، اگر از یک نوع هم بنا هست، ما استفاده کنیم، بایست کیفیت قرار دادن آنها را نحوه‌ای قرار می‌دهیم؛ البته در همین هم باز یک خدشه ظریفی هست، حالا در عین حالا، اگر از چوب تنها هم می‌خواهیم ما کرسی بسازیم، باز نحوه رابطه یک اختلافی دارد، اولین مرحله اش این است که اختلاف رابطه‌ای باشد، وحدت رابطه نباشد. خصلت دیگری را که ما نسبت به سیستم می‌گوییم، این است که سیستم باید مبنا داشته باشد و جهت داشته باشد. حالا اگر همه اشیاء همین‌گونه

هستند؛ یعنی اگر همه اشیاء حتماً اثرشان اثر مجموعه‌ها است، حتماً نقطه اثر دارند؛ یعنی هدف خاصی، خاصیت خاصی را دارند، بر مبنایی هم استوارند. شما اگر جهان چنین باشد، نمی‌توانید منطقی را که می‌گویید باید منسجم باشد، با جهان منطقتان از خصلت سیستمی برخوردار نباشد. اگر بنا شد فلسفه دلالتان، علت دلالتان، مبناتان واحد شد، چند تا شکل، چند نمونه، چند مصداق منطق برای کاربردهای مختلف لازم باشد داشته باشید. باز هم این‌ها باید انسجام داشته باشند به هم، یک دیگر را تأیید بکنند و نه تکذیب. حالا سیستم عرض کردیم، همه جهان سیستمی هست، از خصلت مجموعه‌ها برخوردار است از کوچکترین جزء تا کل جهان، منطق شما هم که منسجم با جهان هست طبیعتاً همین خصلت را دارا است، روش شناسایی شما همین خصلت را دارا است. باید شما برای سیستم تان مبنا داشته باشید و آن موقعی که شناسایی می‌کنید چیزی را، بتوانید مبنا را به دست بیاورید. یک وقتی است که می‌خواهید وضعیتی را بشناسید، شناخت سیستمی این است که بروید دنبال این که برسید به مبنای آن. بررسی کردید رابطه برخورد نیروها را در استاتیک، مطلب را تمام نمی‌کند؛ با اضافه توجه به زمان بررسی کردید به شکل سینماتیک، باز مطلب را تمام نمی‌کند. رفتید جلوتر قوانین حاکم بر حرکت را، علت یابی را آن‌جا به دست آوردید، باز هم ـ به اصطلاح ـ دینامیک را، دینامیک را، باز هم شما نتوانستید هنوز مبنای سیستم را کشف کنید. رسیدید به فلسفه حاکم بر وجود نیرو، این شد مبنا. مبنا هست که همیشه نشان به شما می‌دهد که جهت حرکت کجا است، علت هست که معلول نهایی یا علت غایی را می‌تواند به شما نشان بدهد. خب، همین گونه اگر بخواهید، پس بنابراین تا نیامدید به طرف شناسایی آن در مرحله دینامیک و عنصری را که فرضاً تغییرات کمی اش علت تغییرات کیفی بقیه می‌شود، آن را به دست نیاوردید، گفتن این که مبنای سیستم را پیدا کردیم، درست نیست دیگر. آنجا هم آمدید تا وقتی که آن چیزی که حاکم بر این خصلت هست، آن را پیدا نکردید، و این خصلت تابعی است از او، آن را پیدا نکردید، نمی‌توانید بگویید ما مبنا را پیدا کردیم. و تا مبنا را پیدا نکنید، نمی‌توانید جهت سیستم را پیدا کنید و نهایتاً هدف را بیان کنید بر اساس جهت. ولی خب، اگر پیدا کردید مبنا را، هدف یا علت غایی را هم می‌توانید پیدا کنید. در وقتی که سیستم سازی می‌کنید، نه، آن فرق دارد؛ اول هدف مشخص می‌کنید، بعد می‌گویید از چه راهی، بر چه اساسی می‌توان به این هدف رسید. پس وقتی داریم شناسایی می‌کنیم، می‌رویم به طرف شناختن مبنا و سپس هدف وقتی داریم درست می‌کنیم، اول هدف را درست می‌کنیم، اول هدف را معین می‌کنیم، بعد از این که هدفمان را معین کردیم، البته خود این که هدف را چگونه معین کنیم، تعیین موضع، قبلاً گفته شد: باید بیایید شناسایی تان نسبت به جهان ببرید قوانین حاکم بر حرکت را پیدا کنید و سپس بگویید ما رفتیم رسیدیم به ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ آنچه که فلسفه می‌گوید موضع ات را این‌گونه تعیین کن، با منطقی را که بعداً می‌آییم می‌گوییم، می‌گویید حالا این موضع را تعیین کرده‌ایم؛ در این شرایط، موضع ما این است، شناسایی آن چیز را حل می‌کنید در فلسفه خودتان، با آن ملاحظه می‌گویید که آقا این باید چه کار کرد در مقابل این. برای سیستم سازی می‌آید هدف را اول معین

می‌کنید، می‌گویید چه کار باید کرد؟ چه هدفی را داریم؟ بعد علت رسیدن به این هدف. و بعد عواملی را که در سیستم تان هست؛ یعنی دسته بندی می‌کنید دسته‌هایی که با همدیگر مختلف هستند، ولی هر چند اجزای درونی هر دسته‌ای هم باز به صورت یک زیر سیستم مختلف هست، ولی موضوعاً ممایز هستند، موضوعاً قابل تمییز هستند. حالا آن چه‌گونه هست؟ در عمل یک مقدار مرتباً تا آخر کار که بررسی می‌کنیم و پیاده می‌کنیم، دقیق تر مشخص می‌شود. پس ما یک عواملی داریم که غیر از اجزاء هستند با یک دید ماکرو، کلی، نظر کردن به اجزاء هست. بعد یک روابطی داریم، میزان قدرت هر یک از این عوامل نسبت به عامل دیگر ملاحظه می‌شود و می‌گوییم روابط هستند که این قدرت و میزان برداری هر کدام از عوامل را نشان می‌دهند؛ توانایی هر کدام از عوامل را، روابط نشان می‌دهند. در حالی که وقتی می‌خواهیم بشناسیم چیزی را، اول می‌آییم اجزای جزئی اش را می‌شناسیم، بعد رابطه شان را با همدیگر، بعد از رابطه می‌آییم دسته بندی بزرگتری می‌کنیم و آمارگیری می‌کنیم و قدرت این‌ها را نسبت به هم می‌سنجیم، تا می‌رسیم به این که این مطلب دارای چهار عامل اساسی هست، سه عامل اساسی هست؛ از آن‌جا می‌آییم به طرف این که این عوامل بر چه مبنایی قرار دارند و بعد می‌آییم به طرف این که چه هدفی را دارا هستند. پس بنابراین مقومات سیستم را در این جا عرض می‌کنیم حضورتان هدف، مبنا،عوامل، روابط، این چهار تا؛ هدف، مبنا، عوامل، روابط. اگر وقت باشد من یک صحبتی درباره [؟ ۵۸:۵۸] درباره عِدل و عدل و اینها...

آقای ساجدی: [؟]

استاد حسینی: ـ انشاء الله تعالی ـ درباره این که آیا سیستم می‌تواند تساوی محض باشد؛ یعنی هم رابطه مساوی باشد هم کمیت و هم کیفیت؛ یعنی آن‌ها هم بر می‌گردد به رابطه، ولی رابطه را تقسیم بندی، چهار تا تقسیم بندی می‌کنیم، ببینیم که آیا خصلت اساسی سیستم اختلاف رابطه در چهار مرحله نیز هست یا نه؟ در عین حال اگر برادرها بعد از این که مثلاً بحث‌های صبح، این مختصری را که امروز عرض کردیم خدمتتان، این به بحث آن تمام شد، من دیگر می‌خواهم از جزوه‌های برای، چیز می‌توانند مطالعه بکنند؟

آقای ساجدی: بله.

استاد حسینی: در خدمتشان باشد، برای فردا یک آمادگی اجمالی باشد.

آقای س: [؟ ۰۱:۶۰]

استاد حسینی: نه اجزای درونی یک سیستم.

آقای ساجدی: خارج نشوید.

استاد حسینی: بله.

آقای ساجدی: بله، بله، آقای دکتر برقعی [؟]

آقای برقعی: [؟]

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که ...

[آغاز نوار ۶۰۹]

استاد حسینی: اشیاء می‌تواند به وجود بیاید در حالی که رابطه از جمیع جهات مساوی باشد؛ یعنی ما زیر مجموعه هایمان یک جنس باشند، بینشان یک نحوه رابطه باشد و الی آخر در تساوی مطلق، امکان سیستم سازی هست یا نه؟ سوال بعدی این است که اختلاف فقط در مرحله پایین، یعنی فقط یکی از اختلاف رابطه‌ها را داشته باشند، کافی هست یا این که سیستم اساساً بر اساس عدل می‌چرخد، نه بر اساس عِدل؛ سؤال اساسی فردا بررسی درباره این که سیستم در تساوی است یا در اختلاف هست اساساً؛ از کل جهان گرفته تا یک سیستم انسانی. بحث هم البته ریشه‌ای هست، امیدواریم ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ برادرها هم کمال دقت را داشته باشند، زیربنای بحثی است که بعداً می‌خواهیم فرض کنید در اقتصاد بکنیم. این بحث جای خودش در فلسفه هم البته جایی دارد، جای دیگر هم محل استفاده دارد، ولی این جا حداقل، درباره این که سیستم بر اساس، روابط آن بر اساس عَدل هست؛ یعنی اختلاف رابطه و مساوی بودن در اصطکاک، یا عِدل هست. این ـ انشاء الله ـ عدل یعنی بله، عِدل یعنی برابری کامل، مساوات کامل هست، یا غیر یا عَدل هست عدم مساوات ولی مساوات در موضع اصطکاک.

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که با تشکر، غرض از فردا این که آقای حسینی فرمودند، فردای بحثی است البته یعنی بحث اول که تمام بشود در فردای روزی که بحث اول روشن بشود و تمام بشود وارد بحث دوم خواهیم شد با اجازه تان؛ یعنی همان‌گونه که ابتدای هفته اول هم خدمتتان عرض کردم، گفتم نمی‌خواهیم یک «آنکادره» زمانی تعیین کنیم و سیاست‌مان این باشد که نظم به هم نخورد و آن برنامه ریزی مان، آنچه که پیش بینی کردیم به هم نخورد، حتی اگر مطلب فهمیده نشود. زمان کار را که چه وقت وارد چه بحثی می‌شویم، این را قاعدتاً خود بحث‌ها است و روال تحقیقی است که تعیین می‌کند، اما نکته‌ای که آقای برقعی اشاره می‌فرمایند که باید موضوع بحث آینده را بدانیم، این بله، این را قبول دارم، ولی در این مورد عرض می‌کنم که حداقل در رابطه با این مسئله ما یک، دو هفته‌ای که تأکید کردیم که دوستان مطالعه جنبی داشته باشند، صراحتاً راجع به سیستم اعلام کردیم که مطالعه داشته باشند دوستان، تعدادی کتاب هم این جا اسم بردیم راجع به کلی سیستم. اما این که هر روز هم بحث روز بعد را دقیقاً مشخص کنیم، این را خصوصی هم که با آقای برقعی صحبت کردیم، قراری این چنینی نداشتیم، قرار بر همان بحث هفته‌ای بود؛ یعنی برای هفته یعنی موضوع کلی را ـ انشاء الله ـ مشخص می‌کنیم اما در، در جزئیت قاعدتاً جلسه هست که مشخص می‌کند. دوستان در رابطه با قسمت تقریباً می‌شود گفت دوم بحث آقای حسینی، یعنی از آنجا که شروع کردند که آیا محدود می‌تواند بسیط باشد یا نه؟ بساطت را معنا فرمودند، ترکیب را معنا کردند، و بعد ادامه دادند تا آخر، سوال در این قسمت؛ یک سوالات تبیینی هم باشد، بهتر هست. این است که دوستانی که اشکال دارند که می‌خواهند مفهوم روشن بشود،

لطفاً صحبتشان را بفرمایند. ۱۴، آقای میرباقری.

آقای میرباقری: بله، بسم الله الرحمن الرحیم، مطرح فرمودند که محدود نمی‌تواند بسیط باشد و بنابراین هر شیئی که در خودش در زیر مجموعه‌ای قرار گرفته باشد، خود، مجموعه‌ای است، و بعد بحث سیستم را بر این مبنا و بر این پایه مطرح فرمودند. سؤال من این هست که آیا این بساطت و محدودیت فقط در مورد اجزاء مادی مطرح است؟ و عدم اجتماع بساطت و محدودیت فقط متعلق به اشیاء خارجی و مادی است؟ یا این که در مجردات که ما مجردات را هم غیر از خدای تعالی محدود می‌دانیم، لااقل بسیاری از آنها را، در آنجا هم این مسئله مطرح است؛ و یا به عبارت دیگر بحث سیستم مربوط می‌شود به عالم ماده، یا این که آن عوالم را هم می‌گیرد؛ اگر ما بحثی در آن زمینه‌ها هم داشتیم، باز هم این بحث سیستم مطرح است، که اگر فقط بحث محدودیت و بساطت در مورد، عدم بساطت در مورد ماده مطرح باشد سیستم هم طبیعتاً به این‌جا بازگشت می‌کند.

استاد حسینی: ـ به حضورتان که عرض کنم ـ همان گونه که فرمودید در ماسوی الله ـ تبارک و تعالی ـ شما تغییر را قبول دارید، تغایر هم قبول دارید. تغییر را که قبول کردید، یعنی بسیط نیست. حالا بگذریم از بحث‌های سیستم و این‌ها، یک استدلال ما این‌جا داشتیم، آن استدلال سر جای خودش آنجاها هم باقی است. ولی راه «تا بُری» از ـ به اصطلاح ـ میان راه، این را که من می‌خواستم بگویم، برای این بود که نقطه اثر را با مجموعه و این‌ها اثبات بکنیم، ولی این که بسیط نیست را می‌خواهید در یک کلام، می‌گویم مگر شما می‌توانید غیر از حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ را از تغییر مصون بدانید؟ حالا تغییر است یا به طرف کمال باشد یا به طرف نقص باشد، حالات خلاصه. مگر می‌تواند در حالی دون حالی نباشد، فقط آن که تغییر و تغایر صدق نمی‌کند آن‌جا، حدوث صدق نمی‌کند، صرف الوجود هست، حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ

آقای میرباقری: یعنی تغییر در ذاتیات مطرح است یا عوارضش.

استاد حسینی: چه می‌فرمایید؟

آقای میرباقری: عرض کردم تغییر در ذاتیات مجرد...

استاد حسینی: همین قدر که شما گفتید متغیر است دیگر تغییر را از عرض به ذاتش لازم نیست ما اثبات بکنیم، دیگران اثبات کردند، آن روشن شده دیگر، تغییر...

آقای میرباقری: بله.

استاد حسینی: عرض به ذات، آن را دیگران گفتند، یعنی ذاتاً ممکن می‌شود به هر حال.

آقای میرباقری: خیلی متشکر،

آقای ساجدی: خیلی متشکر. آقای واحدی، ۱۴.

آقای واحدی: بسم الله رحمن الرحیم، می‌خواهم از جناب استاد خواهش کنم یک سیستمی مثال بزنند بعد

هدف و مبنا و عوامل و روابط در این توضیح بدهند، مثلاً این سیستم خورشیدی خودمان، منظومه شمسی بفرمایید هدف چیست؟ عوامل چیست؟ مبنا چیست؟ روابط چیست؟ خیلی متشکرم

استاد حسینی: وارد بحث سیستم بشویم.

آقای ساجدی: نه، یک مثال بزنید.

استاد حسینی: بله، آن دستگاهی را بفرمایید که ما شناخته باشیم آن را.

آقای واحدی: یک مثال خودتان انتخاب بفرمایید توضیح ...

استاد حسینی: یک دستگاه می‌سازیم ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ مثلاً عرض می‌کنم بلندگو می‌سازیم، شما به آن آقایی که این را ساخته می‌گویید، این بر چه اساس حرف که این می‌زد صدای این دستگاه بلند می‌کند این صدا را آن‌جا؟ فرضاً چند برابر می‌کند، تواتر صوتی. می‌گوید که این حرکت مکانیکی که دارد این به وجود می‌آورد، این را تبدیل می‌کنیم به یک حرکت، فرض کنید، مغناطیسی؛ آن حرکت مغناطیسی را این گونه می‌کنیم، بعد دوباره تبدیل می‌شود به این تواتر صوتی و این حرکت مکانیکی، بعد می‌آید می‌گوییم آقا این ما نفهمیدیم غرض چیست؟ لب مطلب بگو چه می‌کنی؟ می‌گوید آقاجان یک اصل تبدیل انرژی ما داریم که می‌شود این حرکت را تبدیل کرد به یک حرکت دیگر، آن حرکت تبدیل کرد به این حرکت دوباره. این کار ما بر آن اساس هست، می‌گوییم بله! فهمیدیم. بله، آن وقت این جا آن اساسی را که می‌گوید که ما بلندگو ساز نیستیم، سرمان نمی‌شود، ممکن است حالا چهارتا اسمش یاد گرفته باشیم از شما، ولی اصلش این که حالا بلندگو بیاورند جلویمان، بگویند که بنشینید شروع کنیم به درست کردن، اصلاً آن نمی‌شود درست کنیم، ولی کلیتش که بگوید، می‌فهمیم، متوجه می‌شویم که بله! این است، پس بنابراین صدا بلند شد. آن طرف برعکس هم من خدمتتان عرض کنم، یک مکانیک یک تکنسین ممکن است متوجه هم بشود این ترانزیستورها را بگذارد کنار همدیگر و هویه برقی را بزند و شروع کند جوش کردن، ولی می‌گویند خب، این چه کار کردی؟ چه می‌شود؟ می‌گوید این گونه که بکنم، این‌گونه می‌شود، کاربردی به ما می‌گوید. می‌گویم چه شد، مبنایش چیست؟ می‌گوید من دیگر مبنا و بنا نمی‌دانم، این گونه که می‌کنم، صدا بلند می‌کند. یا ماشین درست می‌کند، خب، این مکانیک‌هایی که در شهر هستند، خودمان ـ به اصطلاح ـ تعمیرکارها، گاهی قطعات ماشین درست می‌کنند و خوب هم درست می‌کنند ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ حالا البته قطعه‌ای که حالا نخواهد یک آلیاژ خاصی را و مونتاژ می‌کند و می‌بندد و درست می‌کند. به او می‌گویید حالا این برای من بگو، ببینم بر چه مبنایی قرار دارد؟ نمی‌داند. ولی فرض کنید آن آقایی که توجه داشته به این مطلب که این بنزین را فرض کنید که در فلان درجه‌ای از دما که قرار بگیرد حجمش می‌شود چه اندازه، چند برابر، و این اختلاف حجم، اختلاف پتانسیل تحویل ما می‌دهد و ما می‌توانیم این را، این نیروی وارده را منتقل کنیم تا برسانیم به این که بشود، تبدیل بشود به این مسئله‌ای که ماشین شما را سوار بشوید و شما را منتقل بکند از یک جای دیگر به

یک جای دیگر، یک وسیله نقلیه بشود. حالا این آقایی که کاشف این مطلب هست خصوصاً اگر ـ به اصطلاح ـ مطلب را درست مورد توجه قرار داده باشد، این خوب می‌تواند مطلب را تحلیل کند برای شما و می‌گوید مبنای فرضاً این دستگاه ما، این اختلاف پتانسیلی هست که در این تبدیل به دست ما می‌آید؛ پس اصل آن را قرار می‌دهد تبدیل شدن از این کیفیت به آن کیفیت، تبدیل این کیفیت به آن کیفیت را مبنا قرار می‌دهد برای چه چیزی؟ برای تحویل دادن یک سیستم که بر این اساس می‌تواند چه هدفی را تحویل بدهد؟ شما را از این جا منتقل کند به مثلاً فرض کنید شهر، یا وسیله نقلیه شود. پس هدف سیستمی به عنوان اتومبیل، خودرو، چه چیزی هست؟ وسیله نقلیه است، انتقال. مبنای آن چه چیزی هست؟ این که به چه زوری می‌تواند این مطلب واقع بشود؟ می‌گویید تبدیل شدن این شکل از انرژی به این شکل؛ این اختلاف پتانسیل است بعد می‌گویید که دستگاهش چه‌گونه هست؟ آن وقت هر کدام از این‌ها را که دست می‌گیرد، و این نکته مهمی است که بعداً مفصلاً عرض می‌کنیم. هر کدام از این قطعه‌ها دست می‌گیرد در رابطه با این تبدیلی که واقع می‌شود و این انتقال انرژی که واقع می‌شود، این یک معنایی دارد، آن وقت اگر یک قطعه اش یک مقداری نازک تر باشد، یک جایی که نباید نازک باشد، ضخامتش کم باشد، حتماً می‌شکند. بالعکس یک جای دیگرش که باید یک قطعه چیز باشد، نازک باشد، اگر یک قطعه ضخیم باشد، انرژی را ضایع می‌کند، نمی‌برد به آن گونه‌ای که شما می‌گویید. ارزش هر کدام، کارایی هر کدام از این قسمت‌ها در رابطه با آن ـ به اصطلاح ـ غرضی که دارید بر اساس آن مبنا، غرض شما می‌شود هدفتان بر اساس آن مبنا. حالا اگر، مثلاً عرض می‌کنم، مبناتان عوض شد از این تبدیل کیفیتی که این جا داشتید، فرض کنید یک ماشینی بود که یک‌گونه دیگری کار می‌کرد، فرض کنید برقی بود، یا یک چیز دیگری بود، آن دیگر قطعاتش فرق پیدا می‌کند با این قطعات این سیستم تان. حالا اگر یک باز ماکرو نگاه کنیم، یک چیزی منشأ حرکت بگیریم، آن بالاتر که هم این ماشین را در خودش جا می‌دهد که بنزینی است، هم این ماشین دیگر که با الکتروموتور کار می‌کند، همین را در خودش جا می‌دهد، آن یک اصلی را در تبدیل، مبنا قرار می‌دهد که دیگر هر دوی اینها را شامل می‌شود، ملاحظه فرمودید چه عرض می‌کنم؟! بحث مختصر، ما مختصر صحبت کردیم.

آقای ساجدی: عرض کنم که بحث سیستم و زیرسیستم و بحث‌های دیگرش برای بعد، الان شناخت خود سیستم مورد طرح است. عرض کنم که آقای نجفی، چون وقت زیاد نیست برادرها هم کوتاه سؤال بفرمایند، هم جناب آقای حسینی از توضیحاتی که الان لازم نیست به صورت خاص به آن بپردازیم، لطفاً چیز بفرمایید [؟ ۱۴:۴۶] بفرمایید.

آقای نجفی: بسم الله الرحمن الرحیم، من سؤالم دقیقاً همین سوال برادرمان جناب آقای میرباقری بود منتهی این استدلالی که آقای حسینی فرمودند، من دقیقاً متوجه نشدم، یعنی تا آنجایی که ما شنیدیم مجردات بسیطند؛ یعنی آنهایی که ماورای عالم ماده هستند.

استاد حسینی: یعنی روح مثلاً بسیط است

آقای نجفی: بسیط است. بله تا آنجا که ما شنیدیم البته.

استاد حسینی: آن وقت روح حدوثش، حدوث و قدمش درباره اش چه می‌فرمایید. اجازه هست من سوالی بکنم، زودتر تمام می‌شود.

آقای ساجدی: استدعا می کنم.

آقای نجفی: حالا اجازه بدهید من سؤالم تمام بشود، باشد! در خدمتتانم. ولی در عین حال هم ما می گوییم محدودند؛ یعنی تا این اندازه‌ای که من متوجه شدم، در عین حال نمی‌توانیم ما قید اطلاق به این‌ها بزنیم، به هیچ عنوان؛ یعنی هم بساطت را برایشان ثابت می کنیم هم محدودیت را.

استاد حسینی: تغییر این‌ها ندارند؟

آقای نجفی: آن را من دقیقاً نمی‌دانم دیگر.

استاد حسینی: امکان، ذاتاً این‌ها ممکن هستند یا ذاتاً واجب؟

آقای نجفی: ممکن، ممکن هستند.

استاد حسینی: اگر ممکن هستند، که حتماً تغییر برایشان فرض دارد؛ اگر حتی اشیائی باشند که فعلاً تغییر نکنند یا در یک عملی حتی در تمام مدتی که هستند، این‌ها تغییر بنا باشد نکنند، در حالی که این نمی‌توانید بگویید! می گویید که علو روح، مرحله پستی اش، بلندی اش، ضعفش، مرضش، چه اش الی آخر، می گویید شما، ولی فرض می کنیم که تغییر هم نداشته باشند، فرض تغییر برای آن پیدا می‌شود. ما اگر در خاطرتان باشد، در استدلال اول فرض تغییر را تمام کردیم، نه، اثبات تغییر نکردیم! گفتیم همین که فرض تغییر راه داشته باشد نسبتش، همین کافی هست که بلافاصله شیء را از بسیط بودن در بیاورد، تبدیل کند به مرکب، و محدود نمی‌تواند این فرض را از آن جدا کنیم.

آقای ساجدی: متشکر. آقای قنبری، ۱۷ را روشن کنید.

آقای قنبری: بسم الله الرحمن الرحیم [؟ ۱۶:۲۹] می‌شود آیا بسیط، تنها در عالم ذهن می‌تواند وجود داشته باشد، یا در عالم عین هم مصداق برایش دارید؟ و سؤال دیگر این که آیا سیستم همان مجموعه هدف دار است یا چیز دیگری است؟

استاد حسینی: قسمت اول آن که درباره حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ که ما می گوییم بسیط است، این صرف الوجود است، آن‌جا که صحبت ذهنی نیست.

آقای قنبری: بله.

استاد حسینی: بله، قسمت دوم ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ ...

آقای ساجدی: می‌بخشید سوال دوم را پاسخ نفرمایید، ـ ان شاء الله ـ روشن می‌شود که بالاخره سیستم فقط

مجموعه هدفدار است یا یک چیزهای دیگر هم دارد؟

آقای قنبری: خب آن سوال اول غیر از حضرت حق سبحان، مصداق دیگر برای، می‌توانیم برایش بیاوریم؟

استاد حسینی: باید نباشد دیگر، باید عقلاً محال باشد، باید عقلاً محال باشد.

آقای قنبری: بله.

آقای ساجدی: خیلی متشکر باشد [؟ ۱۷:۵۲] عرض کنم آقای ذوالفقارزاده، ۶ را روشن بفرمایید.

آقای ذوالفقارزاده: یک سوالی دارم در رابطه با بحث قبلی می‌خواهم قرار بدهم، می‌توانم این کار بکنم؟

آقای ساجدی: بله.

آقای ذوالفقارزاده: یک سؤالی است که در رابطه با بحث قبلی است، فلسفه دلالت است، سیستم در رابطه با فلسفه دلالت.

آقای ساجدی: نه در رابطه با سیستم اگر سؤالی دارید بفرمایید.

آقای ذوالفقارزاده: البته جدا که نمی‌توانیم بکنیم.

آقای ساجدی: بله؟

آقای ذوالفقارزاده: جدا که نمی‌توانیم بکنیم، بالاخره این‌ها در حالت سیستمی هستند بالاخره.

آقای ساجدی: [؟] ما کردیم الان.

استاد حسینی: می‌گویند یعنی کار [؟]

آقای ساجدی: ـ ان شاء الله ـ بعد در خدمتتان هستیم. آقای صفری، ۱۵ را روشن کنید.

آقای صفری: بسم الله الرحمن الرحیم، این که به عنوان یک مثال این سیستم یک خودرو را مثال زدید و فرمودید که یک نوع دیگرش این باشد که ماشینی باشد آن یک کیفیت و یک خصوصیتی دیگر دارد اجزائش؛ این روش است. اما چون فرمودید که هر کدام از اجزاء باز خودشان یک مجموعه‌ای هستند در حالی که کوچک باشند و ـ به اصطلاح ـ عضوی از مجموعه ماشین باشند، هر چه که به نظر می‌رسد، هر چه که بالاتر می‌آییم از نظر زمانی به یک نحوی می‌رسیم که من به این نحو سؤالم را عنوان می‌کنم، که این ماشین وقتی که ساخته شد با آن اجزائش، یک مجموعه است، در بهترین شرایط خودش، ولی خوب چون این اجزاء طبیعی هستند؛ مثلاً عرض می‌کنم با گذشت زمان یک قدری کارایی شان کم می‌شود، یک مقداری ضعیف تر می‌شوند، زنگ می‌زند، چه‌گونه می‌شود، این مجموعه سیستم همان مجموعه است؛ یعنی یک چیز دیگر نمی‌شود، فقط در مثل دقت فرق می‌کند، در کارایی اش فرق می‌کند، وگرنه از نظر هدف، مبنا، اساس یکی است. عوامل هم در اولی که گذاشتیم و در کیفیت کلی عاملیتشان، باز یکی هست. چه‌گونه می‌شود که این در طول زمان ـ به اصطلاح ـ ضمن این که همان هست، یک چیز دیگر می‌شود که می‌گوییم در زمان؟ این یک سؤال چون می‌ترسم برادر ساجدی دیگر تا ماه آینده وقت به ما ندهند، این است که دومی عرض می‌کنم؛ آن

هم این است که در یک مجموعه آیا یک جزئی می‌تواند ولو به خصلت تعریفی، حالتی را پیدا بکند یا تصوری را به آدم بدهد که از مجموعه بیرون برود؟ به این تعبیر که بشر را به عنوان یکی از اجزای این سیستم هستی می‌گیریم، آیا می‌توانیم خدای نکرده با بیان این که بشر دارای اختیار است، و اختیار موقعی معنی پیدا می‌کند که اصلاً هیچ نوع محدودیتی برایش نباشد در لغتی؛ آیا می‌توانیم اینگونه بگوییم که ضمن این که بشر عضوی از یک مجموعه هستی هست که مسلماً هم تأثیر بر قوانین می‌گذارد هم متأثر از قوانین هست، اما در عین حال اختیارش، اختیار عملی نه ذهنی، بالاتر از قوانین هست و بالاتر از کل سیستم هست؟ ببخشید!

استاد حسینی: بله، در محدوده خاصی که اختیار دارد، اختیار [؟ پرش صوت ۲۱:۳۳] اولش را جواب بدهم، بعد معذرت می‌خواهم! قسمت اول که فرمودید که وقتی تحقق یک سیستم، در مرحله تحقق، سیستم‌مان مثل ارگانیزم نیست که خودش را با آن ـ به اصطلاح ـ ضعفی که روبرو می‌شود بر طرف کند، خودش را ترمیم کند، نه، ماشین، ماشین شروع می‌شود به فرض کنید که اکسید شدن، پوسیده شدن؟ خب، این قوانینش که ضایع نمی‌شود، شما بعد می‌گویید که این اجزاء در رابطه با مبنا ارزششان از دست دادند؟ یا این که می‌گویید آن قوانینی که باید این را تمام کند، آن قوانین درست نیست؟ مثل ساده اش من عرض کنم؛ در یک ضبط صوت، بعد می‌آییم روی قطعه یک ماشین، در یک ضبط صوت، شما یک هدی دارید برابر این نواری که حرکت می‌کند؛ این هد، یک سیم پیچ دارد، یک جلد دارد که وضع مکانیکی این را تنظیم می‌کند. خیلی خوب! اول می‌آییم روی سیم پیچ، آن سیم پیچ را شما نیم متر اضافه بکنید، بگویید می‌خواهم بهتر بشود می‌گویند نه؛ محاسبه عبور الکترون‌ها و خاصیتی را که در رابطه با این ضبط کردن، آن هم ضبط کردنی که دارای این نوع ترانزیستور و این باطری، این نیرو، این پتانسیل هست. یک هد ممکن است یک هد درشت برای یک ضبط صوت ریلی برقی، خیلی خوب باشد، ولی برای یک ضبط صوت میکروی کوچک اصلاً نشود به آن کارکرد بالمره. می‌گویید این برای این به درد نمی‌خورد، کارایی تحویل نمی‌دهد، برای آن‌جا کارایی تحویل می‌دهد، پس در رابطه با آن پتانسیل خاص، آن مبنا و آن پتانسیل، شما می‌توانید خوبی و بدی آن را بگویید نسبت به بزرگی، کوچکی، مقدار سیمش کم باشد، زیاد باشد، همه این‌ها را می‌توانید تعیین کند. بعد می‌آییم سراغ این که همین ـ به اصطلاح ـ آن جلد آلومینیومی که این را با این فیبر متصل کرده، می‌گویید این جلد را بیایید، مثلاً عرض می‌کنم، بیایید از آن بگیرید، نازک تر باشد، می‌گویند نه آقا! این زود خراب می‌شود، مقاومت آن برابر مقاومت سایر قسمت هاش نیست. می‌گویید بیایید ضخیم تر بگیرید، دو میلی متر بگیریم آلومینیوم، دو میلی‌متر بگیریم، جای آن بیاییم ـ به اصطلاح ـ دو میلی متر بگیریم. آن جا هم باز جواب می‌دهیم چه؟ می‌گویید درد نمی‌خورد، برای این که وقتی ضبط صوت از بین هم می‌رود، باید بیندازیم آن را دور، باز در عین حال این ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ هست سالم. شما می‌گویند چه چیز پس خوب است؟ می‌گویی آن چیزی که در رابطه با این هدف بر این اساس خاص، قیدش را هم می‌زنید به مبنا البته، حالا این قید می‌زنید به مبنا را بعداً من ـ

به اصطلاح ـ مفصل تر عرض می کنم خدمتتان. به صورت اختصار عرض می کنم، می گویم هر قطعه‌ای از این ماشینی که اکسید شده، دست می گیرید، می گویید اگر بخواهیم به این فرم و این اندازه، نه به اندازه روز اولش، سفارش بدهیم، بگوییم بسازند، می گویید خوب است یا می گویید متعادل نیست در رابطه با سیستم؟ حتماً وقتی که می گویید اکسید شده یک مقدار ضعیف تر از قبل شده، ضعیف تر از میزان لزوم شده، می گویید اگر قالب بدهیم به این اندازه بسازند، کارایی انتقال نیرو را نخواهد داشت یا می گویید دارد؟ نه کمتر دارد؛ یعنی اگر فشار بیاید می‌شکند دیگر؟

آقای صفری: بله.

استاد حسینی: می‌شکند یعنی در آن رابطه‌ای که ما می‌خواهیم، اگر قید زدیم به هدفمان! گفتیم ماشینی می‌خواهیم که سرعت ۱۴۰ حرکت کند، این گونه باشد، این گونه باشد، همه آن قیدهایی را که می‌خواهید باید به مبناتان بزنید؛ یعنی من اگر ضبط صوت کوچک می‌خواهم، غیر از ضبط صوت خواستن به قول مطلق هست. عمل ضبط کردن داریم که ممکن است روی این میز پهن بکنند مثل ـ به اصطلاح ـ چیز بریزند این جا، ترانزیستورها را و بشود در آن صحبت کرد و ضبط هم بکند. بعد ببینید یک الکتروموتوری هست این جا گذاشتند روی آن، نوار هست و یک هدی را هم آورند به یک چیزی متصل کردند جلوی آن گذاشتند و این‌ها هم این جا پهن است، ضبط که می کند ولی می گویید ضبط صوتی می‌خواهم سیار فرضاً، آن وقت این‌ها را باید حتماً جا داد در یک جعبه ای. قید زدید به آن چیزی که می‌خواهید، هدفتان قید خورد، مبنایتان هم حتماً قید خورد. غرض این است که هرگاه شما هدفتان سرعت فرض کنید ۶۰ کیلومتر ماکزیمم باشد، این مبنایتان یک درجه‌ای از آزادی را دارد؛ و هرگاه هدفتان سرعت فرض کنید ۱۶۰کیلومتر باشد، مبنایتان یک درجه‌ای از قید را دارد که طبیعتاً این روی تمام نظام ارزشی دستگاهتان هم منعکس می‌شود. و آن وقتی هم که شما دستگاه یک مقدار ضعیف می‌شود، دیگر روی ۱۶۰ می گویید نمی‌شود به آن حرکت کرد؟ اگر حرکت کنیم چگونه می‌شود؟ قطع می‌شود دیگر، می‌برد دیگر؛ یعنی میزان مقاومتش که مسلماً نمی‌توانید شما بگویید که چه وقتی که این قطعه سالم هست، چه وقتی این قطعه معیوب است، یک اندازه میزان مقاومت دارد، قدرت انتقال انرژی اش یکی هست. حتماً می گویید کمتر شد دیگر اگر گفتید کمتر شد، معنایش این است که آن قدرت اولی را برای آن هدف اولی خوب نیست، مگر این که هدفتان را کلی بگیرید.

آقای س: [؟ ۲۷:۵۸]

آقای س: [؟]

آقای ساجدی: بله. خیلی متشکر، نه وقت نیست. اجازه بفرمایید عرض کنم که اشکال دوم شما در رابطه با اختیار را بعد در سیستم های، در سیستم های، اولی هم وقتش گذشته، در سیستم‌های انسانی که آمدیم صحبت می‌شود الان حدود ۵، ۶ دقیقه از وقت گذشته ده دقیقه از وقت گذشته و...

آقای س: [؟ ۲۸:۲۱]

آقای ساجدی: نه، استدعا می‌کنم یعنی نمی‌شود دیگر بعد من اعتراض به من می‌شود که چرا وقت‌ها را به هم می‌ریزی؟ معذرت می‌خواهم از برادرهامان آقای برقعی، جلالی سیف، صدرالدین، جاجرمی، سلیمی که وقت گرفته بودند ولی فرصت نشد. [؟] یکی [؟] چه می‌فرمایید آقا؟

آقای س: [؟]

استاد حسینی: راست می‌گوید [؟]

آقای ساجدی: نه آقا رأی نمی‌گیرم، اگر اجازه بدهید جلسه را تمام می‌کنم، خیلی متشکرم. ببینید دوستان این اعتراض‌هایی که می‌فرمایید، همه اگر موافقند با شما بنده مطیعم، ولی زمانی که ما برنامه می‌ریزیم اعتراض آن برادری که می‌آید به من رجوع می‌کند، می‌گوید برنامه شخصی ام را به هم زدید. وارد است. [؟ قطع صوت بشدت ۳۰ ثانیه ۲۹:۱] امکان داشته باشد سعی می‌کنم که یک مقدار هی شوخی کنیم، متلک بگوییم جلسه را کم و زیادش کنیم. ولی نمی‌شود دیگر هر روز هم با یک دلیلی، مرتباً ما به هم بریزیم و بعد هم گردن مای مظلوم، جلوی دیگران کج باشد که آقا ببخشید! این است که هنوز هم همه دوستان موافق باشند من جلسه را ادامه می‌دهم. کسی هست که مخالف ادامه جلسه باشد؟ معذرت می‌خواهم. عرض کنم که دوستانی که نوار می‌خواهند برای ایام هفته و جزوه برای طول هفته آینده، می‌خواهند، لطفاً به برادرمان آقای مهندس معلمی رجوع بفرمایند و از حالا اسامی شان را بدهند که در صورتی که امکان داشته باشد فردا وگرنه بعد بدهند خدمتشان نوار و جزوه هاشان را موضوع بحث واحدها، ببینید برادرها! من یک خلاصه‌ای مختصر از بحث خدمتتان عرض کنم. مطرح فرمودند که محدود نمی‌تواند بسیط باشد و به این ترتیب این سیر را طی فرمودند در صحبت هایشان. از محدودیت، محدودیت مقاومت را نتیجه گرفتند؛ از محدودیت مقاومت عدم ثبات، عدم وجود ثبات در کیفیت را نتیجه گرفتند. چند لحظه اجازه بفرمایید، بله، توجه بفرمایید! محدودیت را محدودیت مقاومت نتیجه گرفتند، از محدودیت مقاومت عدم وجوب وجود ثبات را یک کلمه اضافه کردند، من ثبات را نوشته بودم به همان حالت، عدم وجوب ثبات کیفیت یا عدم وجوب وجود ثبات کیفیت؛ یعنی در این قسمت نتیجه گرفتند که برای شیء ضرورت ندارد که همیشه در یک شکل بماند، از این نتیجه گرفتند امکان تجزیه را و در نهایت نتیجه گرفته شد ذاتی بودن ترکیب؛ از امکان تجزیه به ذاتی بودن ترکیب رسیدیم و در نتیجه عدم بساطت. عدم بساطت که همان هدفی بود که [؟ ۳۲:۱۸] در سیر می‌کرد. بعد وارد بحث سیستم شدند و در رابطه با سیستم گفته شد که ما از سیستم اثر جدیدی را می‌خواهیم که از اجزائش به دست نمی‌آوردیم. مقومات سیستم را ابتدائاً فرمودند که سیستم، اجزاء دارد، رابطه دارد، جهت دارد و مبنا و در نهایت که جمع بندی می‌فرمودند بعد از صحبت هایشان، فرمودند که مقومات سیستم عبارت است از: هدف، مبنا، عوامل، روابط. دوستان بحث‌هایی که تا دیروز داشتیم فلسفه دلالت و منطق و این‌ها، موقتاً می‌گذارید کنار، یعنی، و به صورت موقت

دوستان تشریف می‌آورند در همین بحث سیستم و بحث‌ها متمرکز باشد در این که سیستم کلاً شناخته شود؛ رابطه سیستم‌ها را الان سیستم و زیرسیستم که یک مقدار هم مختصراً توضیح دادند، الان مورد بحث نیست. الان خود این چند تا نکته که گفته شد که سیستم این قسمت‌ها را دارد و همین‌گونه خاصیتی را از آن می‌خواهیم که از اجزاء نمی‌خواستیم، این را لطفاً بحث را در آن متمرکز کنید تا به نتیجه برسیم. و سبحان ربک رب العزه عما یصفون والسلام علی المرسلین و الحمدلله رب العالمین تکبیر!

آقای س: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، خمینی رهبر، مرگ بر ضد ولایت فقیه، درود بر رزمندگان اسلام، سلام بر شهیدان ...

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: هفته چهارم اقتصاد	
کد پژوهش: ۰۴۲	شماره جلسه: ۱۸۸
کد جلسه: ۴۳۸	تاریخ جلسه: ۱۳۶۱/۰۲/۲۹
کد صوت: ۶۱۰ و ۶۱۱	مدت جلسه: دقیقه
تعداد جلسات: ۱۸۸	تعداد کلمات: ۱۳۶۶۷

جلسه چهل و پنجم

برادر ساجدی: بسم الله الرحمن الرحیم ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه و قنا عذاب النار ربنا و لا تحملنا ما لا طاقهٔ لنا به واعف عنا و اغفرلنا انت مولانا و انصرنا علی القوم الکافرین الهم ایّد [؟] و لیک حجهٔ بن الحسن العسکری صلواتک علیه و علی آبائه و اید و الی و لیک روح الله الموسی الخمینی [اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم صل علی محمد و آل محمد] اللهم قول [؟] عمره [؟] و انصره بجنود من ملائکتک، دوستان واحد یک محبت بفرمایند و بله، ۴ را روشن بفرمایید.

آقای برقعی: بسم الله الرحمن الرحیم، من ابتدا آن چیزهایی که فهمیدیم از فلسفه دلالت به طور خیلی خلاصه عرض می‌کنم و می‌گویم که بعد یک سوالاتی هست که مطرح می‌کنیم که در واحد مطرح شد. یکی ما تعین را از تغایر به دست آوردیم و مفهوم تعین را برای عینیات خارجی مجردات ذهنی و نسبیت‌های ریاضیا به کار بردیم و به همین دلیل هم گفتیم که فلسفه دلالت احاطه بر منطق‌های صوری و یالکتیک و ریاضی دارد و شامل آنها می‌شود گفتیم که تعین با این معنی کلی اش محدود است چون توانایی محدود را دارد لذا تجزیه می‌شود نتیجه می‌گیریم که پس محدود مرکب است و از این مسئله انسجام را نتیجه گرفتیم که انسجام هست لذا ما می‌توانیم فقط مرکب که مرکب که محدود است درک بکنیم مرکب را درک بکنیم که محدود هست نتیجه آن که عینیات خارجی، مجردات ذهنی و نسبیت‌های ریاضی که تعین جمع آنهاست بسیط نیستند و چون مرکبند

محدودند و تغییر می‌کنند و جز ذات باری تعالی بسیط دیگری را ما نداریم که بتوانیم به آن دسترسی پیدا بکنیم با فرض صحت‌های صحت گفته‌های بالا یک سری سوالات مطرح می‌شود که عرض می‌کنم یکی این تغییرات در مجردات ذهنی و نسبیت‌های ریاضی چگونه اند؟ [آقای ساجدی: این] این تغییرات در مجردات ذهنی و نسبیت‌های ریاضی چگونه اند

آقای ساجدی: غرض از این تغییرات یعنی چه تغییراتی؟ [؟]

آقای برقعی: گفتیم همه چیز تغییر پذیر هست حتی مجردات ذهنی و نسبیت‌های ریاضی با آن مفهومی که از تعین بیان کردیم گفتیم آنها هم تغییر پذیرند من با فرض آن گفته‌های بالا را که اگر من درست فهمیده باشم این طوری گفتیم این تغییرات چگونه هستند؟ چه شکلی است؟ چه نوع تغییراتی هستند؟ بیان بشود

اقای ساجدی: یعنی مجردات ذهنی و

آقای برقعی: بله نسبیت‌های ریاضی [؟]

آقای ساجدی: [؟] تکرار بفرمایید [؟]

آقای برقعی: این تغییرات، تغییرات در مجردات ذهنی و نسبیت‌های ریاضی [؟] [آقای ساجدی: چگونه است؟] چگونه است اگر درست است که تغییر هست در اینها این تغییرش چگونه است؟ چگونه است که نسبیت‌های ریاضی ثابتند و عوض نمی‌شود ما این که عینیات می‌بینیم و چون پایه اش بر عینیات است این فلسفه، همچنین مفاهیم انتزاعی مثل فرضاً می‌گوییم در تاریخ ۱۳۲۷ یکی متولد شد و این خود این مفهوم ثابت می‌ماند هیچ گونه تغییری نمی‌کند همچنین در بحث دینامیزم قرآن به کسانی کهق ائل هب تغییر در مفاهیم بودند و تأویل می‌کردند این ایراد گرفته می‌شد که شما اگر بگویید مفهوم، مفاهیم در تغییرند و هیچ معیار ثابتی نیست قوانین نیز [؟] نمی‌توانند وجود داشته باشند. آیا خود این تغییر در مفاهیمی مانند اصل این همانی و تغایر صادق است یا نه؟ چگونه می‌شود که خود این تغییر د راین اصول صادق باشد و اصلاً بین هست و نیست ما در اینجا تغایری نمی‌بینیم و مفاهیمی مثل بسیط، عدم، بی نهایت چگونه در ذهن ما اصلاً وارد شدند؟ چگونه این مفاهیم آمدند در ذهن با؟

آقای ساجدی: بله سومی را بیشتر توضیح بدهید [؟] مجدداً [؟]

آقای برقعی: [؟] بحث دینامیزم قرآن را؟

آقای ساجدی: بله بله همین که مقدمه اش این بود

س: [؟]

آقای برقعی: ما در بحث دینامیزم قرآن گفتیم چون اینها از مفاهیم و از کلمات برداشتهای مختلف را می‌کنند و قائلند که کلمات تغییر می‌کند و ما می‌توانیم در هر زمان یک برداشتی بکنیم آنها را به عنوان سمبلیک می‌گرفتند بعضی از کلمات را و می‌گفتند امروز این معنی را می‌دهد ممکن است صد سال دیگر ۲۰ سال دیگر

یک معنی دیگری را بدهد و چون این تغییر را در این قائل بودند ما اینها را رد کردیم گفتیم کلمات و مفاهیم ثابت هستند و این‌ها تغییری ایجاد نمی‌کنند این کلمات آیا جزء مجردات ذهنی ما هستند یا نه؟ که این کلمات جز مجردات ذهنی ما هستند و ما با فرضی که گفتیم تعین که همان بخشی اش مجردات ذهنی است محدود است و مرکب است و تغییر می‌کند چطور می‌توانیم دینامیزم قرآن را با این استدلال رد بکنیم؟

آقای ساجدی: بله متشکر دیگر سوال هست؟

آقای برقعی: نه دیگر حالا

آقای ساجدی: بله لطفاً اعضای واحد و یعنی غائبین را بفرمایید اعضای جدید داشتید یا نداشتید و غائب هم بودند یا نبودند.

س: [؟]

آقای برقعی: غائبی نداشتیم آقای سلیمی بودند که آخرش آمدند آخر جلسه [؟] آقای سیف هم نیامدند آقای سیف که خب [؟] آقای صدرالدین هم نبودند [؟]

آقای ساجدی: بله یعنی از چند نفر چند نفر تشریف داشتند

آقای برقعی: دو نفر بودند آقای سلیمی هم آخر جلسه آمدند.

آقای ساجدی: واحد با چند نفر تشکیل شده بود؟

آقای برقعی: واحد ابتدا چهار نفر [؟] و بعد ۵ نفر شد

س: [؟]

آقای ساجدی: ۵ نفر

س: [؟]

آقای ساجدی: بله واحد ۲ در خدمتتان هستیم [؟]

س: [؟]

آقای ساجدی: کدام یکی از برادرها؟ ۱۰ را روشن بفرمایید.

آقای جاجرمی: بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین در واحد روی دو تا سوال بحث به میان آمد. اولی در رابطه با این مسئله بود که: آیا درست است که خصلت مجموعه غیر از خصلت جزء می‌تواند باشد و روی این بحث به میان آمد و در رابطه بالاخره بعد از چند دقیقه‌ای بحث روی یک استدلال به نظر می‌رسد که تا حدی واحد به توافق رسید و آن، این بود که اگر ما خصلت مجموعه را جدای از خصلت اجزاء نبینیم مثل این می‌ماند که ما روی هر جزئی که دست می‌گذاریم به خاطر این که خود هر جزء از اجزای دیگری تشکیل شدند که ما آن خصلت را برای آن جزء قائلیم ما روی هیچ چیزی نمی‌توانیم دست بگذاریم خصلت برای آن بشماریم برای این که روی هر چیزی که می‌خواهیم دست بگذاریم آن جزء از یک سری اجزائی درتس شده و ما آن [؟]

خصلت را از آن مجموعه ندانستیم [؟] و نسبت به جزئش اطلاق کردیم بنابراین نسبت به هیچ مسأله ما نمی‌توانیم انگشت بگذاریم و خصلتی را برایمان مشخص بکنیم [؟] تقریباً روی این استدلال واحد به یک توافقی رسید و بعد سوال بعدی طرح شد که ما آیا این که به هر حال غیر از ذات حضرت حق موجود بسیط دیگری نداریم آیا این درست است یا نه؟ یکی از برادرها معتقد بود که ما یک سری مفاهیم ذهنی و مجردات داریم که اینها بسیطند و بسیط منحصر در ذات حضرت حق نمی‌شود استدلالهایی که ایشان می‌آوردند در رابطه با این مسئله بود که یک سری مفاهیم را شما در ذهن دارید مثلاً شناختی که از یک انسان ممکن است الان داشته باشید و بعد ده سال دیگر آن انسان را ببینید ممکن است و درست است درست هم هست که آن انسان تغییر کرده اما شما می‌توانید آن مفهوم ذهنی ده سال قبل در ذهنتان بیاورید و همان مفهوم ده سال پیش باشد و تغییری صورت نگرفته باشد و یا مثال دیگر یکه می‌زدند این بود که شما یک فردی را که می‌بینید در همه دوران زندگیش به هر حال آن را برای آن یک منی قائل هستید یک نفسی قائل هستید که معتقدیم این نفس همان نفس ده سال پیش بوده این آدم هم همان آدم ۲۰ سال پیش بوده و دیگر نمی‌گوییم که این یک آدم دیگری هست و به هر حال سر این مسئله یک سریف جواب‌هایی به این سوالات داده شد اما به نظر می‌رسید که قانع کننده نبود و با همین اشکال واحد کار خودش تمام کرد

آقای ساجدی: بله، این مفهوم را که می‌فرمایید بسیط می‌گرفتند کسانی که طرح می‌کردند؟

آقای جاجرمی: بله این را بسیط می‌گفتند یعنی تغییری در آن حاصل نشده و ما توانستیم در به هر حال یک سری چیزهای پیدا بکنیم که بدون این که تغییر و تحولی در آن صورت بگیرد آن را ما در همه زمان‌ها به یک صورت بشناسیم نمونه اش مثالی بود که زدیم خدمتتان.

آقای ساجدی: بله چند نفر غائب داشتید؟ چند نفر حاضر بودند؟ [؟]

آقای جاجرمی: بله، جلسه با ۵ نفر تشکیل شد آقای زاهد و آقای افضلی غائب بودند و با چهار نفر هم تمام شد جلسه

آقای ساجدی: زاهدی، آقای زاهد و آقای؟

آقای جاجرمی: آقای افضلی و آقای زاهد غائب بودند و

س: [؟]

آقای ساجدی: بله، بله آقای

آقای جاجرمی: آقای صفوی [؟] در یک واحد دیگر حضور داشتند [؟]

آقای ساجدی: بله دیروز قرار شد چون یکی از واحدها خلوت بود رفتند آنجا، [؟] واحد ۳ [؟] ۲۳ را روشن کنید

آقای معلمی: بسم الله الرحمن الرحیم در واحد ما بعد از یک توضیح مختصری که در مورد تمام مطلب صبح

گفته شد به سوال این که آیا محدود بسیط است یا نه در مورد این بحث شد اولین نظری که بود این بود که قابلیت تجزیه و ترکیب نامحدود در محدود وجود دارد که این بعد با چیزی رد از یک طرف یک نفر که این در محدود اگر گفتیم یعنی یک چیز محدود یک چیزی نامحدود دارد و این غلط است و باید به جای در، برگذاشت ولی بعد هم این نظر هم باز از همان جا رد شد و گفته شد که باید گفت که قابلیت تجزیه و ترکیب مبهم یعنی حدش ما نمی‌دانیم که نامحدود است و چی هست مبهم گفته بشود [؟] رویاین سه جمله بحث زیادی شد و به نتیجه‌ای نرسید تنها چیزی که به نتیجه رسید این بود که از تجزیه محدود هیچ وقت به بسیط نمی‌رسیم [؟]

آقای ساجدی: غائبین را هم بفرمایید.

آقای معلمی: غائبین هم آقای حشمتی و صدرایی بودند و به جایش آقای صفوی تشریف آورده بودند واحد ما

آقای ساجدی: بله واحد ۴ [؟] لطفاً یک را روشن کنید [؟]

آقای فرزین وش: بسم الله الرحمن الرحیم در واحد ۴ مسئله این که محدود نمی‌تواند بسیط باشد بحث شد و واحد به توافق رسید در این مسئله که همین طوری هست و چون و در عین حال به نتیجه رسید این [؟]که همه چیز چون همه چیز مرکب است پس همه کیفیت‌ها به صورت مجموعه وجود دارند بعد هم تعاریف مختلفی توسط یکی از برادئران از سیستم و خواص آن ارائه شد و در حول و حوش آن بحث شد ولی [؟] کمی وقت به نظر واحد نرسید والسلام

آقای ساجدی: متشکر، غائبین را ژ

آقای فرزین وش: غائب نداشتیم و آقای مرعشی هم که جز واحد ما تشریف داشتند [؟]

آقای ساجدی: بله تعداد واحد شما چند نفر بودند ظاهراً [؟]

آقای فرزین وش: ۹ نفر ما بودیم

آقای ساجدی: ۹ نفر، بله متشکر واحد ۵، ۷ روشن بفرمایید

آقای محققی: بسم الله الرحمن الرحیم، این که ما انسان سیستم می‌سازیم در مرحله استفاده از قانون مندی کلی هست و این سیستم ما فرض می‌کنیم با آن سیستمی که در طبیعت هست یعنی سیستمی که بدون تنظیم ما حاصل، موجود هست در این رابطه هدفی که ما بر اساس آن اجزای سیستم‌مان را جمع آوری می‌کنیم [؟] می‌تواند صحیح باشد و همچنین می‌تواند هدف اشتباهی باشد در ضمن این که اگر ما سیستم‌مان را مشاهده کنیم به نظر می‌آید که تمام شرایطی که برای سیستم قائل شدیم وجود دارد یعنی سیستم‌مان اجزا دارد اجزا در ربط با همدیگر یک خصلت جدید را حاصل به وجود می‌آورند و همان خصلت جدید هدف ما بوده ولی صحت این که این سیستم ما صحیح است یا نه بستگی دارد به این که چقدر هم سویی دارد با آن سیستم طبیعی نتیجه ایکه

اگر ما با این معیاری که الان برای سیستم ذکر کردیم آمدیم یک چیزی را سیستمی تصور کردیم باید قانع نباشیم و مقایسه بکنیم مبنای سیستم خودمان را با مبنای سیستم طبیعی اگر با هم پیوستگی داشت آن وقت سیستم ما علاوه بر این که انسجام سیستمی را دارد صحیح هم هست

آقای ساجدی: غائبین را بفرمایید [؟]

آقای محققی: آقای محمد حسینی، ذوالفقار زاده، عباس زاده و آقای شریف

آقای ساجدی: واحد ۶، بفرمایید ۱۳ را روشن کنید [؟]

آقای امین سیف: در واحد ۶ بیشتر پیرامون بحثی که صبح شده بود تبیینی بحث شد و اکثریت برادرها به جز یک نفلر روی تمام مطلب توافق داشتند و روی خصلت‌هایی که راجع به سیستم ذکر شد و این که محدودیت، بساطت را نفی می‌کند و یک تبیینی هم یعنی یک در رابطه با این که در سیستم شناسی جهت مطرح شد و در سیست مسازی هدف وقتی که خصوصیات و مقوم‌های سیستم را ذکر می‌کردند یکی از برادرها این جوری توضیح دادند که علت تفاوت این، این هست که ما در سیستم شناسی می‌خواهیم هدف را بشناسیم و از روی روابط هست که جهت را پیدا می‌کنیم و به سوی شناختن هدف پیش می‌رویم یعنی هدف را نداریم ابتدائاً [؟] ولی در سیست مسازی هدف را خودمان قائل می‌شویم بنابراین و این تفاوت به این خاطر بوده که تقریباً پذیرفته شد منظور این که باز اگر استاد این را تأیید می‌کنند بسیار خوب در این رابطه اگر توضیحی بدهند خوب است [؟]و این که مسئله ضمناً مطرح شد که گفتیم که شاید هنوز به آن نرسیدم [؟] رابطه با سیستم، پویایی سیستم که آیا سیستم های، همه سیستم‌ها پویا هستند یا نه؟ سیستم‌های باز مطرح شد که ممکن است پویا باشند و غیر یعنی مثلاً صندلی که یک سیستم هست [؟]ربط دارد پویایی اش در چه هست که ظاهراً توافق شد که هنوز به این بحث نرسیدیم و عملاً سوالی به آن معنات نماند جز یکی از برادران آقای جلالی در رابطه با مسئله بساطت و محدودیت اشکالاتی داشتند که در صورت لزوم خودشان مطرح می‌کنند

آقای ساجدی: بله غائبین را [آقای امین سیف: ؟] آقای سیف غائبین را هم بگویید [؟]

آقای امین سیف: غائب نداشتیم

آقای ساجدی: نداشتید، بله، بله چشم خدمت [؟] عرض کنم که بحث عمدتاً دو قسمت داشته یک قسمت بحث بساطت و ترکیب بود که آن قسمت اولیه صحبت جناب حسینی بود پس از آن که این مسئله روشن بشود و به این جا برسیم که ترکیب در سراسر عالم عمومیت دارد و هیچ ذره بسیطی را نمی‌توانیم بیابیم و همه چیز مرکب است پس از این که این مسئله تمام بشود بعد می‌رسیم به قسمت دوم بحث که بحث سیستم هاست که امروز شمائی کلی و به اصطلاح خودمان استاتیک و تغایری از سیستم داده شد مقوماتش هم از نظر آقای حسینی شمرده شد اینی که آیا سیستم همانی است که جناب آقای حسینی مطرح فرمودند و مقومات سیستم همان چیزهایی است که ایشان گفتند یا چیزی کمتر یا بیشتر هست این را باید دقیق به آن بپردازیم. اما بحث اولمان در

رابطه با همان مسئله بساطت و ترکیب هست که چون ارتباط منسجمی با بحث سیستم دارد و پذیرش بحث سیستم‌ها و روشن شدن تفاوت آن چیزی که ما این جا می‌گوییم با آنچه که در دنیا مطرح هست اینها مربوط می‌شود به همین مسئله مرکب دیدن جهان تا عمق وجود هستی یعنی تا عمق ماده، علی‌ای حال [؟] ابتدائاً به این بحث می‌پردازیم که در این قسمت قاعدتاص بحث واحد یک جا خواهد داشت چند تا سوالی که طرح کردند به اضافه بخشی از صحبت‌های واحد ۲ که راجع به بساطت مفاهیم ذهنی بود و ثبات و عدم تغییر آن در زمان و بحث واحد ۳ که گفتند ما اشیاء را ادعا شده بود که اشیاء را [؟]یک شیء محدود را می‌توانیم بی نهایت تقسیم کنیم بی نهایت تجزیه کنیم یا مبهم تجزیه کنیم در رابطه با اختلاف نظرهایی که بوده [؟] و بحث واحد ۴ که به صورت کلی مقداری پیرامون مسئله صحبت شده بود [؟] و البته گفتند به نتیجه رسیدیم و گذشتیم از آن [؟] علی‌ای حال [؟] جناب آقای حسینی چون پیشنهاد فرمودند که شروع بفرمایند شروع می‌کند و دوستانی که در این ارتباط اشکال دارند طرح می‌کنند اشکالاتشان را [؟] استدعا می‌کنم [؟]

استاد حسینی: اعوذ بالله السمعی العلیم من همزات الشیاطین بسم الله الرحمن الرحیم بحث را ابتدائاً توجه می‌دهیم به یک قسمتی را که دیروز رویش ما مصر [؟] بودیم و عنایت بر آن را از طرف برادرها می‌خواستیم گاهی هم به ما گفته می‌شد که این دیگر چیست که این همه مصرید [؟] بر آن که یک چیز هست که نیاز به خلق ندارد و سنخش اساساً از سنخ این‌ها نیست و چرا می‌خواهی مقام وقوع را با روابط نسبیت جدا بکنی؟ آنجا را که ما حالا هم اگر [؟] بخواهیم برگردیم آنجا حاضر هستیم که آیا قوانین نسبیت لوازم نفس الامری احتیاج به خلق دارد؟ ما حاضریم باز هم آنجا برگردیم مثل دیروز بگوییم احتیاج به خلق ندارد مقام وقوع هست و آثار واقعیت هست که احتیاج به خلق دارد و این ذات است که ممکن هست آن ذات آن قوانین را اصلاً سنج وجودش از سنخ وجود اشیاء نیست لذا به آن می‌گوییم امور نفس الامری یعنی اموری که بودنش به خودش متکی هست و در آن تغییری هم طبیعتاً فرض نمی‌شود خاصیتی هم ندارد برای خارج، نه خاصیتی دارد برای خارج به عنوان این که نمی‌شود مبدأ یک حرکت نمی‌شود قوانین حرکت است اگر حرکتی بود در آن جریان این طور می‌شود نبود هم که آنها کاری ندارند [؟] شیئیت ندارد تا وقتی که بسیط و مرکب به آنها گفته بشود و در عین حال ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ اشیاء هم وقتی خلق می‌شوند در آن نسبیت‌ها خلق می‌شوند بعد یک پا بالتر هم ما عرض کردیم و این هم یک نکته لطیفی بود و تا چه اندازه به آن برادرها دقت کردند یا نه نمی‌دانم. عرض کردیم که به دلیل این که وقوعاص ذاتاً ممکن هستند این که حتماً بعد از این مینیمم فلان مینیمم دیگر باشد دیگر ضرورت ندارد قانونیست روابط [؟] نسبیت ایجاب می‌کند که اگر یک شیءای واجب بود در آن کانال حتماً وهله بعدش هم در آن چیزی باشد که منتجه نشان می‌دهد و لکن گفتیم نه وقتی ذاتاً ممکن شد ممکن است وهله بعدش آن کسی که قیام این وقوع حدوث این وقوع، پیدایش این وقوع به آن متکی هست ببردش آن طرف [؟] و اشارهای هم کردیم که این با منت صحیح در می‌آید و بعد گفتیم این را هم یک نکته

دیگر هم بعد از این گفتیم، گفتیم که ولی دست ما به این قوانین بند هست یعنی برای تکلیف خودمان این را هم عرض کردیم ما مغلول شدیم به قوانین و حضرت حق سبحانه و تعالی حاکم بر وقوع در قوانین و خود قوانین هم که ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ جدای از وقوع برایشان ارزش نفس الامری بیان کردیم یعنی نه در آن تغییری ممکن است و نه نسبت دادن از حدوث و زوال نسبت به آنها غلط است اصلاًموضع این کلام قرار نمی‌گیرد آن مقدمه را که دیروز گفتیم برای بحث امروز بود [؟] یعنی یک چیزی را که می‌گوییم همین جوری من باب این که خب خدمت شما نشستیم یک چیزی گفته باشیم نیست حساب [؟] تا خیلی از جاها که می‌رویم جلوتر آن حرفی که اینجا می‌زنیم این جا، آن جا، جای دیگر می‌خواهیم به آن کار کنیم دیگر، شما هم هر یک کلامی که می‌گویید به هر حال یا پایش بایستید قبلو کنید نگذارید ما ـ به اصطلاح ـ تمام بکنیم مطلب را، یا اگر تمام شد عملاً تن در دادن به لوازمی هست که بعدش ما عرض [؟] می‌کنیم مگر [؟] این که وقتی رسیدیم باز برگردیم بگویید برویم آن جا بحث کنیم حالا متوجه شدید که آن جا می‌خواستی چه کار بکنی؟ خب ما برمی گردیم دیگر ما هم [؟] می‌گوییم چشم ولی در رو بنا بحث نمی‌کنیم بر می‌گردانیم [؟] بلافاصله روی خود زیربنا، ما دیروز جدای از مرحله وقوع قوانین را تمام کردیم به نحو ارزش نفس الامری او هم نه ارزشی مخلوق ذهن انسان و، و توأم با عالم یا آن شی، گفتیم که ورای این‌ها اینارزش است [؟] نتیجه چی چی می‌گیریم نتیجه امروز این می گیریم که اشیاء بسیطند این‌هایی که در مرحله وقوع واقع می‌شوند بسیط است [؟] معذرت می‌خواهم مرکب است تغییر می‌کند آن امور را نه بسیط شما می‌توانید به آن نسبت بدهید نه مرکب، آنها ارزششان اصلاً [؟] ارزش قانوننی هست از سنخ اینها نیستند سنخیتشان با این‌ها فرق پیدا می‌کند و بودنشان هم از قبیل این که یک جایی حیّز [؟] باشند مکانی را گرفته باشند زمانی داشته باشند از این حرفها خارج است بعد ما عرض کردیم که شما کشف می‌کنید آنها را و یک اشکال برادرمان فرمودند گفتند که حالا ما تا کل این قوانین را ندانیم احاطه پیدا نکنیم ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ نمی‌توانیم حرفی بزنیم باز همان دیروز عرض کردیم حضور مبارکشان [؟] که خیر شما فصل حقیقی شیء را نمی‌توانید پیدا کنید آن فصل حقیقی هم به درد بحث اجمال و تبیین امروز می‌خورد و لکن می‌توانید ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ اجمالی از آن را ملاحظه بکنیم و بعدش هی [؟] این اجمال کمتر بشود پس یک آگاهی ما نسبت به آن قوانین هست [؟]که این در رشد است نه در نقض شدن اگر منسجم باشد اطلاعات ما، این انسجامش [؟] به معنای تطابق حقیقی با آن قوانین نیست و گفتیم وقوع هم دلیل آن انسجام و عدم انسجام نیست [؟] این هم نکته مهمی بودت اشاره کردیم [؟] عرض کردیم به حضورتان می‌شود همان جوری که می‌شود فکر غلط کرد می‌شود کار غلط انجام بدهی یعنی کاری که بعداً دنبال ندارد تأیید نمی‌کند چیزهای دیگر را من که اختیار دارم بالاختیار آن کار را کردم اختیار من اختیار دم بریده‌ای خواهد بود یعنی [؟] اختیار بی دنباله‌ای خواهد بود نقض می‌شود نفی می‌شود حالا لذا عرض می‌کنیم حضور مبارکتان با این یادآوری نسبت به دیروز عرض می‌کنیم قوانین امور نفس الامری کلمه بسیط و

مرکب نسبت به آنها به کار بردن، صحیح نبود. سنخ وجودشان هم غیر سنخ اشیاء و مخلوقاتند گفتیم آنها نیاز به خلق ندارد [؟] بحث آن روز درباره چی چی می‌کنید [؟] در آن چیزهایی که فرض خلق حداقل دارد. یعنی یک مادی هم وقتی بخواهد به بحث بنشیند با یک الهی جهان را برایش فرض خلق یا فرض وجوب [؟] باید بگذارد [؟] و الا طرفین نمی‌توانند بحث کنند در جزمیت هستند این روی پای خودش بایستد او هم روی پای خودش بایستد اگر بگویند که آقا می‌خواهیم بیاییم بحث کنیم بحث معنایش این است که یک مطلب را بررسی می‌کنیم که توی این رده قرار می‌گیرد یا توی این رده قرار می‌گیرد بنابراین طرفین مطلب قابلیت فرض باید داشته باشد یعنی فرض داشته باشد که جهان مخلوق باشد فرض هم داشته باشید [؟] که واجب باشد ابتدائاً حداقل با تردید در این جوری دیگ روادر می‌شوند ولو نهایتاً ثابت می‌شود که آن فرض واجب بودن جهان آن باطل ولی ما در مسائل نفس الامری عرض کردیم که فرض خلق ندارد نیاز به خلق ندارد امروز هم از همان [؟] حرف بر همان حرف [؟] صحبتمان بنا می‌گذاریم و عرض می‌کنیم خدمتتان که آنها سنخشان از سنخ مجردات به این عنوان که جزء امور تکوینی باشند جزء کائنات باشند جز مخلوقات باشند، نیست اگر شما سه، چهار دسته می‌کنید مجردات را و می‌گویید یک اموری داریم که جزء مخلوقات، کائنات قرار، ممکنات قرار می‌گیرد، یک اموری داریم که نه هم مجردند هم جزء ممکنات نیستند آن وقت هم امر به آن بگویید امور بگویید بهتر است تا بگویید ـ به اصطلاح ـ مثلاً اشیاء آنها شیئیت ندارند که به آن معنا در عینحال باز اگر کسی تردیدی روی آن مطلب داشته باشید روی همان بحث بشود اولی است ولی اثرش در این جا کمال وضوح را دارد که در عین حالی که معلوم می‌شود که اشیاء ممکنات اعم از اینکه عالم روح باشد نور باشد عقل باشد هر چی، آنهایی که ممکنند آنهایی که امکان ذاتی دارند قابلیت خلق دارند اینها همه مخلوق وقتی شد امکان وقتی شد معنایش این است که وجودش متکی به غیر است و همه این صحبت‌هایی هم که می‌گوییم یعنی تغییر در آن راه دارد یعنی بسیط نیست و الی آخر این یک مطلب، یک مطلب دیگر در ضمن کلمات کانّه گفته شد این است که اصلاً انکار این که بسیط [؟] معذرت می‌خواهم مرکب مساوی است با محدود یا محدود مساوی است با مرکب در این هم آیا کسی اشکال کرده بود یا نه؟ چون اشکال اول من به ذهنم می‌آید که پاسخش بیان شد یعنی پاسخش به صورت خلاصه عرض می‌کنم بنابراین ارزش‌ها به معنای ارزش‌های نفس الامری روابط نسبیت در کمال اتقان هستند، در عین حالی که شیئیت، جای گیزی و خصوصیات ممکنات را ندارند. خصوصیات واجب را هم به معنای این که اثر داشته باشند به نفسه بر غیر ابداً، سنخ وجودشان یک سنخ وجود دیگری شد این یک مطلب، این وجود به چه درد می‌خورد؟ به درد این که همه منطق هایتان می‌تواند [؟] پایش روی او بند باشد کشفی که می‌کنید قوانین نسبیت را می‌کنید اسماء معانی پیدا می‌کنند اگر ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ این امور نباشند بلامرء عدل، ظلم خوب، بد در مرحله خودش اصلاً صنایع [؟] می‌شود حالا این چه جوری آن صنایع می‌شود آن یک حرفی است مفصل تر یک خرده، کمی بعد، آنچه را که کار ذهنی ما هست کار عقل هست: دست یابی اجمالی به

قوانین ممکنات، که ممکنات واقع می‌وشند در چه ظرفی؟ واقع می‌شوند در چه امری؟ ممکنات خلق می‌شوند در آن قوانین ولی باز بودنشان در آن قوانین بودن امکانی هست نه بودن وجودی یعنی سری که می‌کنند پس برای ما چه خاصیتی دارد اگر این جور باشند؟ شناسایی مااز ممکنات میسور می‌شود و اصولاً در غیر شناخت ممتنع می‌شود [؟]

آقای ساجدی: بله اگر که اجازه بفرمایید قسمت اول فرمایشتان [؟] تمام شده

استاد حسینی: بله، قسمتاول صحبت بدون این که وارد این شویم که آیا (مرکب) محدود حتماً مرکب است یا نه؟ این که محدود، بسیط نمی‌تواند، نمی‌تواند باشد و باید حتماً مرکب باشد که در مقام وقوع هم هست طبیعی [؟] مطلب، آن را برای بعد، فعلاً قسمت اول صحبت این که وضعیت این والی را که شده بود از این که آیا تغییر در مجردات ذهنی هست و این قوانین هم کانّه خبر مجردات ذهنی آمده بود ما پایه اش بردیم روی ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ امور نفس الامری ذهن قوانین ممکنات را کشف می‌کند او هم به نحو اجمالی حالا این که نحوه کشف هم چه جوری هست اثر از خارج هست از خود ذهن است چی هست آن کاری بالمره نداریم هر چه که هست قوانینی که به دست می‌آورد ذهن، قدرت کشف دارد یعنی این که مکانیزم شناخت چیست؟ آن بحث باید جای خودش مطرح بشود در انسان شناسی این بحث فعلاً قبلش روی [؟] صحیح و غلط و منطق و قبل از ورود در [؟] شناخت هستیم ما تا حالا بعدش جهان بشناسیم ببینیم [؟] چه جوری می‌شود [؟] بنابراین به سصورت خلاصه این عین در یک قوانینی واقع می‌شود واقع می‌شود که خود آن قوانین از امور واقع شدنی و ممکنات نیستند ذهن به صورت اجمال و تبیین یعنی به صورت نسبی این وقانین را کشف می‌کند اگر ادراکش ادارک منسجم باشد ادراک غیر منسجم از کجا پیدا می‌شوداگر بنا شد اختیار یباشد آن وقت درباره ادراک غیر منسجم می‌گوییم فعلاً یک چیز را فقط می‌گوییم می‌گوییم حداقل بشر اشتباه می‌کند و الا منطق ضرورتاً لازم نبود و هیچ مقیاسی لازم نبود نه منطق یعنی لازم بود [؟] می‌شد که همه هم بنشینند میکروفون سازند بدون این که خط کش داشته باشند حداقل بشر اشتباه می‌کند اینش قابل تردید نیست حالا منشأ اشتباه را فرض کنید بنده بر می‌گردانم روی اختیار دیگری برگرداند روی چیز دیگری هم کاری نداریم اجالتاً آن ادراک‌هایی که اشتباه نیست یعنی هنجار با ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ این قوانین هست ولو به نحو اجمال و تبیین، هم جهت هست آنها را به آن می‌گوییم کشف آن وقت این مطلب نقض نمی‌شود در مرحله دوم در مرحله دوم کمال پیدا می‌کند به خلاف اشتباه، اشتباه [؟] اشتباه چه طور می‌شود؟ اشتباه نقض می‌شود شکسته می‌شود آدم می‌فهمد که نه بود این مطلب آن وقت حالا چرا یک قسمت از مثلاً آگاهی‌های بشر اشتباه است آن عرض کردم که برای بعد باشد این در قسمت اول پس بنابراین مفاهیم ذهنی، تغییرشان در بخشی که کشف کرده باشند قوانین را تغییر از اجمال نه تبیین است و در بخشی که اشتباه کرده باشند طبیعتاً نقض می‌شود و تغییراشن به معنای نقض شدن هست [آقای ساجدی: بله چشم] بله و این به هر حال چیزی را که مهم بود این بود که اثبات نکرد که

ارزش‌های نفس الامری جزء امور ـ به اصطلاح ـ تغییر پذیر هستند بلکه توانست تکیه گاهی برای شناخت هم باشد.

آقای ساجدی: بله [؟] آقای میرباقری ۴ را روشن بفرمایید [؟]

آقای میرباقری: [؟] رحمن الرحیم بحثی در جلسه دیروز بعد از ظهر واحد مطرح شده بود که چون امروز صبح بحث جدید طرح شد [؟] الزاماً آن بحث ناگفته ماند الان که بازگشت شد به بحث دیروز و فرمودند که اگر در آن زمینه اشکالی هست فکر می‌کن که جا داشته باشد آن اشکال را مطرح بکنیم.

استاد حسینی: من معذرت می‌خواهم اول علی فرض تسلیم نسبت به آن بحث پاسخ را ببینید چطور است قاطی نشود بعد بر می‌گردیم می‌گوییم حالا آن فرض تسلیمی که کردیم غلط بود [آقای میرباقری: بله] یعنی اول می‌آییم می‌گوییم که بنا بر فرض پذیرش و اصل موضوعی قرار دادن آن مطلب آیا این اشکال وارد است یا نه؟ به قول معروف یظهر ثمرة، ثمرة [؟] آن بحثی که آنجا کردیم ثمره اش این جا ظاهر می‌شود یک مقدارش [آقای میرباقری: بله] شما اگر بر این ثمره بر این رو بنا نسبت به آن زیربنا بیانی دارید می‌فرمایید استفاده می‌کنیم اگر بیانی ندارید می‌گذاریم نسبت به خود آن انتقال کلام به محله نزاع [؟]چشم، بعد، بعد از این که معلوم شد این روبنا می‌خورد به آن زیربنا بر می‌گردیم می‌گوییم حالا زیر بنا باطل اول درباره [؟] ارتباط این رو بنا به زیربنا این می‌خورد یا این که این هم با [؟] چسبیده اگر می‌خورد که بسیار خوب آن وقت بر می‌گردیم [؟]

آقای میرباقری: [؟] در مورد این قسمت لااقل خود من نیاز دارد که باز در موردش تفکر بکنیم یعنی الان [استاد حسینی: بله] متأسفانه نمی‌توانم پاسخ خدمتتان عرض بکنم حالا اگر جا دارد ما یک اشکالی در آن زمینه بود که [؟]

استاد حسینی: آن بر می‌گردیم بحث قبول داریم بحث می‌کنیم ولی الان فعلاً رابطه این رو بنا و آن زیربنا [آقای میرباقری: بله] را داریم دقت می‌کنیم [؟]

آقای میرباقری: یعنی الان آن بحث را مطرح [؟]

استاد حسینی: الان آن بحث زیربنا را مطرح [؟] پس از این که رابطه اش تمام شد آن وقت اولین اشکالی که می‌کنید بگویید ما آن زیر بنا را قبول نداریم چشم منتقل شدن به آن را حداقل من خوب میدانم حالا جلسه هر جوری امر بکنند من مطیع هستم و لکن من خوب می‌دانم که هر جایش که معلوم شد که ثمره چی چی هست دوستان گفتند که برگردیم این جا خب برگردیم این جا [؟] بح ثکنیم دیگر محکم [؟]

آقای ساجدی: چشم، عرض کنم که شما این که قانون از یعنی ارزش قانون در نفس الامر است و قانون انسانی نفس الامری است این را قبول ندارید؟

س: [؟]

آقای ساجدی: در آن زمینه [؟] آنچه که امروز جناب آقای حسینی فرمودنداین که این مفاهیم ذهنی که

سوال شده بسیطند یا مرکبند و تغییراتشان چطوری است می‌فرمایند این مفاهیم ذهنی آگاهی نسبت به آن قوانینی است که دیروز از آن حرف زدیم گفتیم که ارزششان نفس الامری است توجه داشته باشید

استاد حسینی: البته بالواسطه به وسیله موجود شدن موجودات [آقای ساجدی: ؟]

آقای ساجدی: عرض کنم آقای برقعی شما، ۴ را روشن کنید [؟]

آقای برقعی: [؟] فکر می‌کنم ایراد از ما باشد که شاگردان کودنی هستیم یعنی من خودم راعرض می‌کنم واقعاً که همیشه در مجبوریم برگردیم به آن چیزهایی که گفته شده ولی به هر حال من در این همان نفس الامری‌ها باید بر تغایر پایه اش قرار بگیرد جزء، جزء

استاد حسینی: بله چشم [؟] تغایر قرار می‌دهیم [؟] فهمیدن [؟] تغایر قرار می‌دهیم نه خودش

آقای برقعی: چون باید بر تغایر قرار بگیرد ما چطوری اصلاً یک چیزی را که امکان فهم برایمان نیست می‌توانیم بفهمیم یعنی باید ثابت بشود که اول این که امکان این فهم برایمان هست با این استدلال که ما هیچ چیزی را بسیط نداریم [؟] من یک مثالی که به ذهنم رسیده در عینیت از در طول تاریخ بشر به خدا معتقد بوده حالا به مصادیقش کار نداریم که از اجمال به تبیین آمده یا چه جوری شده ولی اونی [؟] که معتقد بوده به خدا همان به حساب [؟] مفهومی که برای این هست خود آن در تغایر قرار می‌دهید [؟] یعنی خود آن را دلیلی قرار می‌گیرد که ما می‌توانیم بفهمیم ما بی نهایت را می‌توانیم بفهمیم ما عدم را می‌توانیم به همین کلیتش فقط، [استاد حسینی: بله] و خود همین امور نفس المری را می‌توانیم بفهمیم اگر این بر تغایر نباشد پس چه چیزی هست

استاد حسینی: بله بله یک وقت می‌گویید بر منطق دلالت نیست بر دلالت هست یک وقت می‌فرمایید که بر وقوع متکی است می‌گویم اگر دلالت منطق دلالت گفت بر وقوع متکی نیست چه می‌کنید یک وقت ما یک بله عرض کردیم و مسئله تغایر و دلالت آن را حتماً قوانین هم در مرحله نفس الامر هم مسئله دلالت نسبت به آنها جدا نیست یعنی این جوری نیست که شما بگویید که آن جا هیچ دلالتی نمی‌کند این قانون نسبت به آن قانون رابطه اش فلان این خصوصیاتش لوازمش و عرض هم کردیم حضور مبارکتان مثل هم زدیم گفتیم که اگر گفتند زوایای مجموعه مثلاً مقدار زوایایی که مثلاً مثلث یک دوم مربع هست این در آن جا هم مسلماً این دلال هست این نسبیت هم هست سر جای خودش [؟] یک وقتی است که در اصل دلالت می‌فرمایید ما آن را پله اول قرار دادیم پله دومی را که عرض کردیم حضورتان این که آن قوانین ارزششان مبتنی به وقوع نیست وقوع این را به ما می‌گوید وقوع خودش دلالتی را دارد که مشغر به این مطلب هست [؟] این به اصطلاح مطلب را حضرتعالی هم بردید توی ریشه و در مبنا عینی ندارد می‌آییم آنجا صحبت کنیم یعنی در صورت پذیرش به هر حال من همان جوابی را به آقای میرباقری دادم در صورت پذیرش این که اموری نفس الامری هستند و آن امور احتیاج به وقوع ندارند رابطه بین آن امور و بین ادراک خودمان هم یک مهره خورد [؟] اشیائی که ممکن هستند ما به وسیله این‌ها علم تدریجی‌مان پیدا می‌شود [؟] حداقل علم ما چنین است درباره علمی که از طرف خداوند

تبارک و تعالی جای [؟] یک مرتبه داده شده به جناب آدم یا نبی اکرم صل الله علیه و آله و سلم آن سنخ مورد بحث ما هم فعلاً حداقل نیست سنخ علم ما که علم تجربی است علم در محاسبه است علمی است که یا اکتسابی است به تعبیر دیگر، این سنخ علم را داریم می‌گوییم آگاهی اکتسابی ما یک پله می‌خورد به ممکنات می‌رود به طرف چی؟ به طرف امور نفس الامری یعنی [؟] به طرف آن قوانین نهایت آن قوانین را به حد اجمال و تبیین در آن چیزهایش [؟] که منسجم باشد می‌تواند شناسایی کند در رابطه بین مفاهیم ذهنی ما و امور نفس الامری می‌شود بحث کرد و گفت که نه مفاهیم ذهنی ما چنین رابطه‌ای با قوانین ندارد وقوع در آن قوانین واقع نمی‌شود این یک مرحله است تغییرات ما نسبت به این چیزهایی داریم می‌گوییم که واقع هستند واقع می‌شوند ممکن هستند ذاتاً تغییر ما نسبت به آن قوانین نداریم [؟] قوانین را وقتی گفتیم ممکن نیستند نیازی به خلق ندارند کلمه بسیط و کلمه مرکب و همه اینها را از آنجا برداشتیم اصلاً سنخ وجودشان گفتیم یک سنخ کلمه مرکب و همه اینها را از آنجا برداشتیم اصلاً سنخ وجودشان گفتیم یک سنخ دیگری است اگر در این رابطه رو بنا با آن زیر بنا صحبت را از این جا می‌دانید لازم نیست بهتر برگردیم به همان پله، بر می‌گردیم آجا صحبتش [؟] خلاصه به عبارت بسیار ساده ذهن برادران [؟] همه متوجه باشد ما آن چیزی را که می‌گوییم محدود مرکب است درباره چی چی هست؟ موجوداتی که خلق شده اند یا احتمال خلق درباره شان می‌رود نه درباره اموری که احتمال خلق درباره شان نمی‌رود. اگر صحبت درباره آن هست که آنها چه جوری است که احتمال خلق درباره شان نمی‌رود آن بحث [؟] بر می‌گردم روی ؟/ اگر درباره این است که علم ما جز چیزهای حادث نیست نه خب اعلم ما چرا [؟] من می‌گویم این هم تغییر می‌کند و لکن تغییرش از قبیل اجمال و تبیین هست [؟] نسبت به امور منسجم و از قبیل نقض شدن هست نسبت به امور اشتباه، بله، برگردیم به پله اول یا این که

آقای ساجدی: عرض کنم [؟] استدعا می‌کنم

س: [؟] چون که

استاد حسینی: بله یعنی سوال [؟]

اقای برقعی: چون به هر حال با خود تغایر [؟] یعنی [استاد حسینی: بله] در آنجا هست [استاد حسینی: بله] [؟] ما مجبوریم که چون آن رابطه را هنوز نتوانستیم بفهمیم [؟] به اعتبار کودنی بنده [استاد حسینی: استغفرالله، عرض کنم، نه، نه، نه اینجوری نفرمایید]

استاد حسینی: ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ به اعتبار بفرمایید ضیق وقتی که برای بحث هست که مقدار [؟] وافی نه بیان ما بیان رسایی هست که مطلب را [آقای برقعی: نه خواهش می‌کنم] تقریب [؟] بکنیم عرض کنیم خدمتتان و نه فرصت وسیعی که لازمه این کلام را دوستان ملاحظه کنند بگویند که خب حالا ما اگر [؟] به فرض، فرض محال گذاشتیم این حرف قبول کردیم این دور و برش چی چی بعداً می‌خواهد درست بشود کجاها می‌خواهد حرکت بکند؟ [؟] بعد لازمش که دیدند [؟] نه نه نه اگر این لازم را دارد نه باید برگشت پیش

خودش حرف زد

آقای برقعی: بله چون در بحث دینامیزم قرآن هم من فقط یک سوال کردم که آیا فکر ثابت است یا چیز [؟] نظرتان باشد که [استاد حسینی: بله آن وقت ؟] فرمودید یک جای دیگر بحث

استاد حسینی: [؟] بله امضائش [؟] همین جا هست [آقای برقعی: بله] دقیقاً [؟] یعنی اینجا هست که ما عرض می‌کنیم بحث اگر ادراکات ما شد از قبیل اجمال و تبیین آن وقت ادراکات منطقی ما شد از قبیل اجما لو تبیین منطق ریاضی شد آن وقت معانی کلمات یک قدر متیقنی پیدا می‌کند عینی چیزهایی که نسبت به اشیاء خارجی دارد [؟] مثلاً مس را ما [؟] هزار سال پیش یا [؟] فهمیدیم که هادی حرارت است و الان هم هادی حرارتش قبول داریم ولی در به کار بردنش است که دیگ و پاتیل بسازیم از آن، نه، الان کار دیگر [؟] داشتیم

آقای ساجدی: جناب آقای حسینی می‌بخشید من [؟]

استاد حسینی: [؟]

آقای ساجدی: عرض کنم که توجه بفرمایید من از حضور در مرحله اول جناب آقای حسینی واقعاً استدعا می‌کنم و از حضور برادران هم تقاضا دارم چند بار تذکر دادم باز هم یادآوری می‌کنم که طرفینی صحبت نشود یعنی دو نفر که صحبت می‌کنند این طور نباشد که فقط طوری فرمایشاتشان [؟] مطرح کنند که طرف مقابل بفهمد گو این که جلسه نظاره گر بر یک مسئله‌ای است و حالا خواه بفهمدش خواه نفهمد لذا کلیه دوستانی که فرمایشی می‌فرمایند طوری صحبت بفرمایند که تمام در جلسه در جریان قرار گیرند و جناب [استاد حسینی: خب ما از ؟] و جناب اقای حسینی هم که پاسخ می‌فرمایند به همین ترتیب در غیر این صورت جلسه احساس کسالت و خستگی می‌کند و دو نفر فعالانه به کار ادامه می‌دهند این است که این مسئله به هر حال رعایت بشود همه دوستان هم یعنی من طرف صحبت نباشم هیچ گاه و همچنین جناب اقای حسینی برای جلسه صحبت بفرمایید که اگر احیاناً طرف مقابل شما هم در آن لحظه در آن شرایط حق را نپذیرفت و شما حقی را بیان می‌فرمایید حداقل جلسه متوجه حق گویی شما بشود و آن حق را بپذیرید و بعد دفاع کند از شما، بله از این نظر

استاد حسینی: حداقلش مسلم این است که وقت برادرها ممکن است ضایع بشود و خلاف ادب باشد نسبت به جمع آن را من معذرت می‌خواهم ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ حالا اجازه می‌خواهم که هم حرف ایشان تقریر [؟] کنم هم

آقای ساجدی: نه، به شما دیگر اجازه نمی‌دهم با اجازه تان چون زیاد صحبت فرمودید امروز دوستان صحبت نکردند عرض کنم که با اجازه تان برادرهای دیگری که هستند آقای صفری [؟] اشکال اگر دارید فقط اشکال راجع به مثلاً اداره و این حرف‌ها را می‌پذیرم راجع به برنامه و بحث نه یعنی بقیه در نوبتند به هر حال نظر

آقای صفری [؟]: نمی‌پذیرید یا می‌پذیرید؟

آقای ساجدی: نظر اگر راجع به مفهوم هست دوستانی که در نوبتند در نوبتتان هم خدمتتان هستیم.

آقای صفری: نه راجع به روش هست عرض می‌کنم

آقای ساجدی: بله ۱۵ را روشن بفرمایید راجع به روش صحبت بفرمایید.

آقای صفری: بسم الله الرحمن الرحیم من نمی‌دانم این تغییر شخصی خودم از جمع به جمع دیگری به دستور جنابعالی یا چه علت دیگر یاست اما می‌توانم اجازه داشته باشم که سوال کنم به نظرم در مجموع سنخیت جلسه امروز با جلسات قبل فرق می‌کند حالا از اجزائش است یا روشش است یا موقعیت زمانی اش است یک چیزی هست خلاصه اش این است که تا جلسات قبل ما می‌توانستیم مثلاً در جلسات بعد از ظهر من فکر می‌کنم حداکثر مثلاً ۱۵ درصد وقت از آقای حسینی خواهش می‌کردیم که روشنمان بکنند الان شاید حدود مثلاً ۶۰، ۴۰ درصد وقت را ایشان صحبت کردند ولی [آقای ساجدی: بله] این است که نمی‌دانم چون جای حساسی هم هست یک فردایی را بیشتر نداریم یک ساختمانی را ساختیم که می‌خواستیم آخرها برگردیم و بیاییم یک رنگی حالا روی همه اش بزنیم جا دارد که آخر وقت نفرمایید [؟] که قرار بر ۵ است و لاغیر این ذهن ما آن وقت کار دستمان می‌دهد.

آقای ساجدی: چشم، چشم [آقای صفری: ببخشید] عرض کنم که سعی می‌کنیم اشنآئ الله حالا مسائل یکه طرح بوده دوستانی که نوبت گرفتند آقای برقعی اول حضرتعالی چون در عین حال مفهوم نشد مطلب می‌توانید [؟] قانون در نفس الامر است و قانون نفس الامری است را دیروز کردیم و امروز الان نمی‌خواهیم بحثش بکنیم در صورت لزوم بر می‌گردیم و این که قانون خلق نمی‌شود دیروز گفتیم و امروز داریم راجع به محدودیت مخلوقات صحبت می‌کنیم دوستانی که در رابطه یعنی دوستان واحد یک عمدتاً و واحد ۲ در قسمت دوم بحثشان که راجع به مفاهیم ذهنی سوال کردند و همچنین نسبیت‌های ریاضی و هم چنین مجردات ذهنی

استاد حسینی: [؟]

آقای ساجدی: بله چشم به هر حال این دوستان می‌توانند با دقت بر این مسئله اول طرح که واقعاً کجا اشکالشان هست تا جلسه متوجه بشود و بعد هم به بحث ادامه می‌دهیم

استاد حسینی: [؟]ایشان اشکال [؟] من جواب نمی‌دهم برای دوستان تشریح می‌کنم که لوازم فرمایششان چی چی هست

آقای ساجدی: نه اگر دوستان [استاد حسینی: ؟] نفهمیدند حضرتعالی بعد محبت بفرمایید دیگر آقا اعتراض کردند که شما زیاد صحبت فرمودید

استاد حسینی: چشم، چشم

س: [؟]

آقای ساجدی: عرض کنم که، چشم اجازه می‌خواهم از همه دوستان که بحث وارد بحث بشوم که [؟] یعنی اگر پیشنهاد و اینها ادامه پیدا کند اصلاً بحث نمی‌شود به پنجی می‌رسیم که ایشان پیش بینی می‌فرمودند.

س: [؟]

آقای ساجدی: خب ۲۲ را روشن کنید ببینیم [؟]

آقای درخشان: بسم الله الرحمن الرحیم من فکر می‌کنم که البته این نظر شخصی من است که مطالبی که بیان شد راجع به مسئله محدود، مرکب و بسیط اینها را ما که نمی‌خواهیم صرفاً بحث این‌ها را بکنیم این‌ها برای هدفی است که در این جا مطرح شده و آن هدف این است که ما به مسئله سیستم‌ها برسیم و اساساً موقع بحث در سیستم‌ها بود که این مسئله مطرح شد در حالی که ما الان در بحثش کاملاً رفتیم به مباحث قبل از سیستم‌ها الان حدود شاید ده دقیقه به انتهای به پایان وقت مانده من شخصاً نمی‌دانم که در واحد خودمان چه مسئله‌ای باید رویش بحث شود برای فردا چون اگر بخواهیم دو مرتبه برگردیم به این مسائل قبل که فردا هم [؟] نهایتاً به همان مسائل بحث خواهد شد و این مسئله سیستم‌ها به هفته چهارم اقتصاد موکول خواهد شد که به نظر می‌آید شاید تصمیم صحیحی نباشد من می‌خواستم شخصاً پیشنهاد کنم اگر جلسه موافقت می‌کنند این بحث در اینجا پایان یافته شده اعلام بکنیم نه اینکه پایان یافته شده بلکه به اندازه کافی بحث شده و ما زمینه‌های فکری کافی داریم حداقل تا آن حدش که در سیستم‌ها مورد استفاده است و را درک کردیم من می‌خواستم استدعا [؟] کنم به جای آن بحث استاد یک مثالی راجع به یک سیستم اقتصادی به جای مثلاً میکروفون یا ضبط صوت که فرمودند برای این که فکرها بیشتر روشن بشود مثلاً راجع به صنعت فرض بفرمایید آهن یا صنعت آلومینیوم سازی یا صنعت فرض بفرمایید نساجی، بفرمایند که این سیستم چه طور یک سیستم است؟ مبنایش کجاست؟ هدفش چیست؟ عواملش، جهتش، روابطش، این تبیین بفرمایند که ما در جلسه

آقای ساجدی: بله متشکر عرض کنم که اول اول پیشنهادتان راجع به روش و بعد هم پیشنهاد راجع به [؟] در صورتی که اولی پذیرفته شد فکر می‌کنم که جناب آقای حسینی خودشان حداقل باید در این مورد بفرمایند که چرا لازم است که یعنی اگر ضرورتی دارد در مقابل فرمایش حضرتعالی که روی این مسئله صحبت بشود دلائل را برای جلسه طرح بفرمایند و که در جریان مصلحت کاری قرار گبیریم استدعا می‌کنم اگر یعنی دلائلی [؟] که ضرورت داشته و این‌ها اگر [؟]

استاد حسینی: ما که به ذهنمان می‌آید که این مباحثی که قبل از سیستم اساساً بحث‌مان [؟] اصل بحث، بحث اقتصاد بود روز اول، اولی که خدمت برادرها صحبت شده درباره بحث اقتصاد صحبت شده [؟] بنا شده یک مقدماتی را که ضروری ملاحظه می‌شود [؟] عرض بشود خدمتتان، اگر اینها را ضروری نمی‌دانستیم که طبیعتاً بالمرء طرحش نمی‌کردیم در عین حال این جوری من نمی‌پسندم که بخواهم خودم تصمیم بگیرم در مطلب خب جمع دوستان تصمیم می‌گیرند اگر خلاصه بدون رو در بایستی اگر ما ریشه کار منطق‌مان ریشه کار اسلوب‌مان مشخص نشود بعد وقتی سیستم را بیان کردیم می‌گویند یکی از روش‌های محاسبات روش سیستمی است ایشان با آن روش آمد بین احکام الهی و شرائط یک ملاحظه‌ای کرد و نظری داد ولی منحصر به این روش از کجا آن

وقت این تردید [؟] طبیعتاً نشر پیدا می‌کند سرایت پیدا می‌کند به کل بررسی که بعداً می‌آید به هر حال تردید اولیه من چیزهایی که تا کنون گفته شده از لزوم تعیین موضع و لزوم بررسی، گذشتن از سه مرحله استاتیک و سینماتیک و دینامیک رفتن به طرف فلسفه و بعد آمدن آن طرف و بعد آمدن به طرف این که حجیت عقل به خود عقل هست در عین حال یکه تعیین موضع باید شرع بکند و بعد آمدن سراغ این که خب حالا عقل که می‌خواهد این کار بکند با چه روشی می‌تواند این کار انجام بدهد و اینها را همه اش به نظرم می‌آمده که مثلاً مقدمات لازمی هست در عین حال هر جایش که دوستان بگویند دیگر در این مقدمه ناست [؟] برو جلو می‌گوییم چشم می‌رویم جلو دیگر این را بگذار برای دفعه بعد ما هم می‌رویم جلو [؟] ولی به هر حال این امر را ما اطاعت می‌کنیم این اطاعت ما موجب این نشود که بعداً نتوانیم تمسک بکنیم به این پله‌هایی که گفتیم اگر جمع یک چیز را پذیرفت که ما می‌پذیریم که مثلاً عرض می‌کنیم این مقدماتی را که می‌گویی ما پذیرفتیم خب من اگر پشت سر همدیگر هم بخواهد همین جوری مقدمات عرض می‌کنم تا برسیم به خود اقتصاد، بحث خود اقتصاد عرض کنیم آنجا هم همین طور ولی اگر مثلاً آنجا ما خواستیم اثبات بکنیم که روابط اجتماعی باید چه جوری باشد این بر می‌گردد به بحث سیستم بحث سیستم بر می‌گردد به قبلش این [؟] آنجا گفته نشود که خب حالا [؟]

آقای ساجدی: عرض کنم که به هر حال دوستان در رابطه با بحث امروز که از محدودیت مسئله عدم بساطت را نتیجه گرفتید در کل می‌خواهند بگویند که این مسئله یعنی من غرضم این است که حضرتعالی روی این اگر که می‌فرمایید روی این باید بحث بشود یک مقدار توضیح روی این در دفاع مسئله بدهید آقای درخشان می‌فمرایند که ما برایمان روشن است این مسئله که همه چیز مرکب است و مجموعه لذا وارد سیستم می‌شویم [؟]

استاد حسینی: اگر روشن باشد برای جلسه که خب می‌رویم جلو

س: [؟]

آقای ساجدی: بله دوستان یعنی غیر از [؟] اعتراض شما وارد است چون من رعایت نوبت در این مرحله یعنی یک نوبت ظاهراً بنا بود روی بحث بشود حالا حضرتعالی بفرمایید تا اعتراضتان بشنویم ۸ روشن بفمرایید

س: همان طور که جناب آقای حسینی اشاره کردند.

آقای ساجدی: میکروفون را لطفاً بگذارید وسط میز [؟]

س: این بحث ما اگر بتوانیم این جا تمام بکنیم مشخص تر بکنیم بعداً هم دچار ایراد نخواهیم شد و به همین جهت این بحثش من به نظرم باید باز بشود سیستم تا اندازه‌ای متوجه شدیم که در کلش در مجموعه اش به چه نحوی [؟] اینها ولی دوباره برگردیم همین مسئله فلسفه دلالت و این قوانین ما یک مقدار مشخص تر بکنیم بعداً که می‌خواهیم جلوتر برویم و تمام مسائلمان برگردیم بهاین فلسفه دیگر اشکال پیدا نمی‌کند حالا شما اجازه

بدهید ما این ایرادها را مطرح بکنیم جناب آقای حسینی اینها را روشن تر بکنند تا بعداً دچار اشکال نشویم

آقای ساجدی: من که شخصاً تصمیمی ندارم هر طور دوستان تصمیم می‌گیرند در خدمتتانیم [س: ؟] [؟]

س: [؟]

آقای ساجدی: اجازه بدهید خیلی نباید یعنی یک طور [؟] باز هم یک اعتراض سومی اگر وارد [؟] مشکل می‌شود [س: ؟] بله چشم روال بحث را دوستان تمرین کنند هیچی نداریم روال بحث را دوستان اول مشخص بفرمایند آقای حسینی خودشان پیشنهادشان این بوده که ما کاری الان به بحث دیروز نداشته باشیم که قانون خلق شدنی نیست رابطه اش را با بحث امروز مطرح فرمودند و این که گفتند مفاهیم ذهنی ما آگاهی بر آن قوانین است و تغییراتش از سنخ تغییرات اجمال به تبیین است که قبلاً صحبت کردیم یعنی پیوسته آگاهی‌هایی که اشتباه هست نقض می‌وشد و آگاهی‌های صحیح ما کامل تر می‌شود ایشان پیشنهادشان این بود که ابتدائاص در این مورد صحبت کنیم و اگر لازم بود به بحث دیروز برگردیم من با اجازه تان یعنی تنها راهی که قاعدتاً می‌ماند این است که رأی بگیرم دیگر [؟] بله؟

س: [؟]

آقای ساجدی: یعنی آقای حسینی موافق نبود نظرتان این است؟

س: [؟]

آقای ساجدی: بله خیلی خوب یک موافق هم صحبت کنند [؟] حضرتعالی می‌خواهید صحبت [؟] بله، دوستان بنده پیشنهاد گوش کنم یا موافقت؟ [؟] بله اجازه بفرمایید استدعا می‌کنم پس آقای برقعی لطفاً کوتاه صحبت بفرمایید ۵ روشن بفرمایید

آقای برقعی: حضورتان عرض کنم که یا من این طوری می‌گیرم یا مگر این که خیلی من عقب باشم از جمع حضورتان این مسئله‌ای که مطرح شده همه بنیان‌ها را دارد تغییر می‌دهد تا آنجایی که آگاهی من اطلاع می‌دهد تقریباً بیشتر نقطه نظرات فلسفی را اینجا به نفی [؟] کشیده شد و تغییر می‌دهد تقریباً بیشتر نقطه نظرات فلسفی را این جا به نفی [؟] کشیده شد و تغییر می‌دهد مسئله هم به همان سادگی روش‌های سیستمی معمول نیست این جا ـ چیزی ورای این مسائل رفته من گاه خودم وقتی که می‌اندیشم به قضیه هراس می‌گیردتم که اگر این قضیه برایم روشن نشود همه جا گیر هستیم و روشن شدن این هم برای خود من یکی یعنی این که تمام آنچه که تا به حال آموخته ام در آن تجدید نظر کنم بنابراین مسئله بسیار بنیانی است مسئله شوخی نیست این است که جایگاه، گاه جایگاه بحث عوض می‌شود یعنی آنچه که معمول است در مباحث بحث می‌شود جایش برده می‌شود به جای دیگر مطرح می‌شود و گاه به شیوه دیگر نگریسته می‌شود و گاه بنیان تعویض است [؟] بنابراین من خواهش می‌کنم اگر این مسئله این اهمیت را دارد ما اصلاً نمی‌توانیم یک گاه برویم جلو سر [؟] اولین تفهیم [؟] ماندیم و این یک دوم این که به همین دلیل چون این مسئله مسئله‌ای است که آقای حسینی به عنوان تا آنجایی که من

می‌دانم به عنوان یک متفکر به حساب ابداع این قضیه هست و من کمتر جایی دیدیم بیشتر گفتگوها ناگزیر هم [؟] با ایشان خواهد شد و مثل آن حالت قبل نخواهد شد به جمع برگردد این نه این که نخواهیم برای این که این یک چیزی است نوو [؟] در خود سیستم هم گیریم

آقای ساجدی: [؟] پیشنهاد آقای حسینی که الان [؟] نه صدای ما را آن قدر بلند کنید که هیچ کس گوش نکند نه آن قدر کوتاه که نشوند بله، به بحث نفس الامری بودن قانون نپردازیم الان بلکه به این بحث الان پیشنهاد کرد [؟] یعنی صحبت می‌فرمودند بپردازیم که [استاد حسینی: پینشهاد من این بود که] پیشنهادتان را بفرمایید تا رأی بگیرم [؟] یعنی مشخص باشد [؟]

استاد حسینی: [؟] چشم؟ بله بنده پیشنهادم عرض می‌کنم [آقای ساجدی: توجه بفرمایید استدعا می‌کنم] من به حضور، عنایت بفرمایید بنده عرضم این است که هر کدام از پله‌هایی را که از شروع هم که کردیم تا الان و از این به بعد می‌رویم جلو یک پله را با حساب معین شده این جوری نیست که همین جوری مثلاً آمده باشیم یک چیزی را این جا به عرض شما برسانیم آن پله تا تمام نشود مطلب و لااقل برای عده زیادی از جلسه اجمالی از مطلب غیر قابل تردید نمی‌شود یعنی بحث را ادامه بدهیم ولو مثلاً ۵ تا هفته بیاییم روی فرض کنید که مهره این که قوانین نفس الامری می‌توانند باشند یا نمی‌توانند باشند ۵ تا هفته بیاییم روی این که اصلاً مسئله دلالت رو به تغایر بر می‌گردد این صحیح است یا صحیح نیست این به نظر بنده این جور می‌آید که این رقم باشد اگر آقایان هم حوصله بکنند و بیایند دنبال بحث و دقت بکنند و در عین حال سعی بکنند پر هم نشوند اگر بتوانند از مصادیق مختلف، فصول [؟] مختلف ایراد وارد کنند به این حرف ولی ایراد وارد کنند به این حرف ولی ایراد برگردانند در همان جا نه این که برویم در شاخه‌ها که اصلاً [؟] در بحث‌های دیگر باشمی و کاری به آن بحث نداشته باشیم نه برگردد مطلب بگوییم [؟] که نه این ماده نقض بر این حرف، این ماده نقض بر این حرف، این ماده نقض بر این حرف، اگر این جوری باشد بسیار بسیار خوب است و اگر خدا نخواسته پراکنده و متشطط بشود که بعد نفهمیم که کجای عالم هستیم خب این معنایش این است که نه هم از بحث خارج شدیم هم بدون روال خارج شدیم این دیگر خوب نیست خلاصه حرف این است که بحث ما درباره این که فقط توی این یک قسمت باشیم و فقط درباره امروز اصل [؟] به تنهایی نیست امروز اصل [؟] به تنهایی توی این بخش گفتیم ابتدائاً کلام قرار می‌گیرد یعنی پس از این که معلوم شد که این رو بنا مربوط به این زیربناست آن وقت بعد می‌آییم سراغ زیربنا صحبت می‌کنیم با نظر جمع و آنچه را که می‌خواستم عرض کنم این است که رد شدن این که مثلاً فوری بیاییم مثلاً بحث سیستم بگوییم و فوری بعدش هم برویم فرض کنید سیستم پیاده بکنیم و بعدش هم این نمی‌دانم مگر این که برادرها نظر بدهند ولی بنده نظرم این است که مطلب تا روشن نشود مگر این که روشن شده باشد برای دوستان آن وقت من بله [؟] چشم ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ الان مشخص کنم؟ الان عرضم این است که تصمیم [؟]

آقای ساجدی: [؟] پله نوشتم که پله بحثی الان را مشخص بفرمایید

استاد حسینی: نه یعنی تصمیم کلی دارد برای این که زود برویم جلو یا زود نرویم یک پله‌ای هم دارد که همین اول کلام رابطه بین اینها دو تا که معلوم بشود که جری که دیروز می‌کردیم ثمره اش کجا واقع می‌شود؟

آقای ساجدی: نه یعنی سوالم این است الان دوستان در واحد از ساعت پنج و ربع به بعد و فردا صبح که در خدمتشان هستیم روی چه مسئله‌ای بحث بفرمایند این حضرتعالی مشخص بفرمایید که ما رویش جمع بگیریم [؟]

س: [؟]

استاد حسینی: بله

آقای ساجدی: بله؟

س: عمومی کنید باور کنید مبحثی نیست خیلی [؟]

در واحدها مطرح شود [؟] تمام این [؟]

آقای ساجدی: آقای [؟] [استاد حسینی: می‌شود یک چیز را پیشنهاد [؟]]

آقای ساجدی: حالا آقای حسینی [؟]

استاد حسینی: امروز عصر در جلسه واحدها درباره ارتباط یعنی اصل اشکال این خدای نخواسته نه این که عدم توجه به ادراک آقایان هست و لکن اصل اشکال که این چه لازمه‌ای داشت حرف دیروز نسبت به ادراکات و این حرفها این می‌خواهید جناب آقای برقعی صحبتشان [؟] بیان می‌کنند بنده هم شرح بدهم اگر اجازه بدهند که لازمه صحبت بنده و لازمه فرمایش آقا در جاهای مختلف چی می‌شود تا ـ به اصطلاح ـ به بحث گرفتن این که رابطه بین روبنایی را که گفتیم [؟] و زیربنا چگونه هست؟ این مشخص بشود بعد آن وقت شاید فردا صبح جلسه آمد گفت که برگردید شما در همان مسئله ارزش‌های [؟] نفس الامری صحبت کنید خب ما تسلیم می‌شویم می‌رویم آنجا صحبت می‌کنیم

آقای ساجدی: نه جلسه تصمیم گیری اش الان من عرض می‌کنم که جلسه می‌بینید یعنی در جریان بودید نظرهای مختلف بود حضرتعالی پیشنهاد [؟] تنها رایه که من می‌بینم چون خود حضرتعالی [؟] فرمودید غرضم این است که مشخص بفرمایید یعنی حضرتعالی تعیین بفرمایید جلسه احتمالاً تابع خواهد بود ولی رأی هم می‌گیرد [استاد حسینی: ؟] عرض می‌کنم حضرتعالی مشخصاً بفرمایید که برویم [؟] آیا بحث نفس المری بودن قانون را بکنیم و این که قانون خلق نمی‌شود یا بحث ارتباطش که بحث امروز، ابتدای امروز می‌شود با نفس الامری بودن قانون یا بیاییم بحث سیستم‌ها را بکنیم یا برویم جلوتر بحث فلسفه دلالت را بحث کنیم؟ یعنی کدام را حضرتعالی لازم می‌دانید و باید به آن انجام بشود؟

استاد حسینی: ثمره بحث دیروز در قسمت اول این جواب این اشکالات که ما آن صحبت که کردیم نتیجه اش در مسئله علم و ادراک چه می‌شود؟ نتیجه اش در این مسائل ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ تغییر در

مجردات تغییر در معلومات بشر این‌ها چه می‌شود این ثمره اش را اگر به بحث خوب دقت کنند آن وقت هم اگر واقعاً رابطه نداشته باشد روبنایی که ما عرض کردیم با زیر بنا می‌آییم در آن صحبت می‌کنم [؟] خدمتتان هستیم [؟] اگر رابطه دارد و بعد حساسیت جلب شد نسبت به آن ارزش‌های نفس الامری خب [؟] و گفتند که آن اشکال داریم در آن خب [؟] [آقای ساجدی: چشم ؟] اگر گفتند نه در هیچ کدامش هم ـ به اصطلاح ـ معلوم شد هم رابطه دارد هم قابل بحث هم نیست و مطلب حل شده تمام شده و خب می‌رویم به بحث سیستم می‌گوییم می‌رویم جلوتر

آقای ساجدی: حالا پس غرضتان این بود که یعنی پیشنهادتان مشخصاً [؟] این بود که راجع به ارتباط مفاهیمی که امروز گفته شده و با بحث دیروز صحبت [؟]

استاد حسینی: بله یعنی آن ثمره آن مطلب در این جا چی می‌شود؟ اگر اجازه بدهید دوستان اجازه بدهند من شرح می‌کنم الان خدمتشان که بیان آقا چی بود و بیان [؟] چی

آقای ساجدی: بله دوستان مطلب اگر متوجه هستند لطفاً، دوستانی که اول نفهمیدند آقای حسینی پیشنهادشان چی بود؟ دستشان را بلند کنند، بله توجه بفرمایید من یک توضیح مختصر عرض کنم یک بحث دیروز صحبت کردیم پایه قرار گرفته و امروز بحث دیگری را بر آن سوار کردیم بحثی که دیروز پایه قرار گرفته این بوده که قانون نفس الامری است سنخش از سنخ موجودات این عالم نیست موجود نیست شیء نیست فرمودند اثری هم ندارد.

استاد حسینی: وجود، ارزش فقط نفس الامری ندارد [؟]

آقای ساجدی: ارزش نفس الامری دارد و خلق هم نشده این یک بحث بوده دیروز گفته شده بر آن پایه امروز وقتی که سوال می‌شود آیا مفاهیم ذهنی بسیطند یا مرکب آقای حسینی جواب می‌فرمایند که مفاهیم ذهنی یعنی آگاهی به قانون آگاهی به قانون اگاهی ما در آن جاهایی که صحیح هست سیرش، تغییراتش اجمال به تبیین است یعنی کاملتر می‌شود روز به روز در آنجا که اشتباه است بد درک کرده ایم بد فهمیده ایم نقض می‌شود این قسمت دوم بحث است آقای حسینی الان پیشنهادشان این هست که در این قسمت دوم بحث کنیم اگر دوستانی هستند که این قسمت دوم را با فرض پذیرش آن مسئله یعنی امر قبلی قبول دارند و حاضرند رویش بحث کنند [؟] روی این بایستیم بحث کنیم مشخص شد برای دوستان؟ دوستانی که موافقند با پیشنهاد جناب آقای حسینی دستشان را بلند کنند [؟] ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰ [؟] ۲۴ نفر خودم هم موافقم ۲۵ نفر [؟]

استاد حسینی: خب حالا پس اشکال را اجازه می‌دهید تقریب [؟] من بکنم [؟]

آقای ساجدی: اجازه بفرمایید

س: [؟]

استاد حسینی: روی [آقای ساجدی: بله، بله] کذب [؟] واضحب شود برای کمیته‌ها اثر این که نفس الامر باشد

یا نباشد چی هست [؟] اگر اثر محرز شد آن وقت [آقای ساجدی: ؟] بحث انگیز می‌شود خود آن مطلب ولی تا وقتی که آن مطلب [؟]

س: نمی‌دانم الان فرض بگیریم که قانون نفس الامر هست [؟]

استاد حسینی: بله ببینید اگر باشد یا اگر نباشد چی می‌شود؟

آقای ساجدی: شناور شد دوستان اجازه بفرمایید

استاد حسینی: بله اجازه می‌دهند که من این تصحیح [؟] کنم که دو تا فرض را ببینیم چی می‌شود

آقای ساجدی: بله حضرتعالی بفرمایید [استاد حسینی: بله] بله [؟] [استاد حسینی: ببینید برادرها [؟]] البته زیاد فرصت نداریم محبت بفرمایید کوتاه

استاد حسینی: چشم، چشم ببینید یک نکته مهم هست که شما علم تان نسبت به این که خدا هست یک باوری دارید معتقدید که خدا هست برای استدلال می‌آورید [؟] استدلالتان یک پایه‌هایی دارد بر یک پایه‌هایی استوار است اگر نباشد این پاسه‌ها سست باشد یعنی چه؟ یعنی تغییر کند. اعتماد بر این که خدا هست دیگر برای شما غلط می‌شود می‌دانید چرا؟ برای ان که وقتی نباشد جزمیت من ناشی از یک سری کارهای من باشد من یک کارهایی می‌کنم روی من یک اثرهایی گذاشته می‌شود یک باورهای راسخی پیدا می‌کنم خب من [؟] یک کار اشتباهی هم در زندگی دارم دیگر که بعد یک چیزهایی علتی یک ابداع احتمال یعنی یک احتمالات کوچکی می‌آید تردید واقع می‌کند در ذهن من بعد تردید واقع می‌کند در خوب دیدن من یک شیء را تدریجاً این باور من بعضی از باورهای آدم عوض می‌شود باورهای خرافی کلاً چگونه باورهایی هستند؟ باورهای تخیلی اند. ولو خیلی هم آدم سفت رویش [؟] باشد عوض می‌شود ما ببینیم باورهایی که داریم پایش روی استدلال هست یا نیست؟ پس آن خرافات‌ها تغییر می‌کند به وسیله ارداک‌هایی که ما از خارج دارمی به هر نحو کاری به مکانیزمش نداریم [؟] چه جوری آن ادارک‌ها هست کاری نداریم [؟] این باورهای خرافی عوض می‌شود یک باورهای دیگر داریم استدلالی او باورهای استدلالی هم نیز اشکال بر آن هست که آنها پیش کجاست؟ اگر پیدایش ادراکات ریاضی یا ادراکهای فلسفی اگر آنها هم از سنخ این ادراکات باشد خب آن‌ها هم باید عوض بشود پس بحث یک بخثی است که قاعدتاً شما در محل‌هایی که تشریف دارید در دانشگاه اگر کسانی باشند که مثلاً دستمان باشد حرف‌های دیگران خب باید خیلی سفت بایستند [؟] همین جوری که ما ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ حزب الهی و دانشگاه هستیم که جور در نمی‌آید آنها هم اشکال می‌کنند آن اشکال را حالا ممکن است مستقیم بیاید بکند ممکن است در گوش یک بچه‌ای بگوید بچه بلند شود از شما سوال کند ممکن او بچه هم خودش نگوید بگوید به ۴ تا جوان دیگر بگوید ۴ [؟] ده تا که شدند بیایند این اشکال بکنند به هر حال شما برابر این سوال هستید که آیا معلومات ما پایش کجاند؟ [؟] پایش روی چیزی که خودش تغییر می‌کند؟ پس معلومات ما پایش کجاند؟ [؟] پایش رذوی چزی که خودش تغییر می‌کند؟ پس معلومات ما هم

تابعی است از یک متغیر، قابل تکیه زدن نیست؟ پس دیگر این همه هی سر و صدا راه انداختن که حتماً خدا هست حتماً پیر، پیغمبر این‌ها هست یعنی چه؟ می‌آید [؟] بر این اساس که عرض کردم ادرکاتات بشر را برخی تابعی از یک متغیر گرفتند حتی ادراکات ریاضی [؟] خیلی راحت می‌گویند ریاضی هم در دوران فلان این جوری بود دوران فلان چه جوری بود دوران فلان چه جوری بود انعکاس حتی از خارج چی الی آخر آن صحبت‌هایی که می‌کنند که اطلاع دارید مستحضرید یک صحبت ما دیروز عرض کردیم پایه پاسخ این مطلب بود در عین حالی که پایه پاسخ کسانی که موضعی هم می‌دیدند چی‌ها را و هماهنگ نمی‌توانست موضع گیری بکنند یعنی چه هماهنگ نمی‌توانند موضع گیری بکنند یعنی من مطیع دین، خدا، پیغمبر ولی اختیار عملی ام به دست متفکری که آن متفکر نظرش مبتنی این است که خدا نیست تا رساله را من آمدم و لکن برنامه تعیین موضع من [؟] کی معین می‌کند کسی که فلسفه‌ای که روشی که می‌گوید خدا نیست ما همه آن حرف‌ها صحبت این بود که منطقی که حاکم بر نظر آن [؟]هست رابطه اش با عمل چی چی است عمل من نظر من می‌شکند در آن یک تناقض است چی هست قضیه؟ خب در بحث دیروز معذرت می‌خواهم من یک نتیجه بگیرم [؟] بنابراین اساس یک اشکال گرفته شد که اگر کسی از ما بپرسد بگوید مجردات ذهنی ثابتند یا نه؟ بنده یکی از دو جواب را باید بدهم بنا به صحبت‌هایی که شما کردید یا باید بگویم مجردات ذهنی هم متغیر است در این صورت اشکالی که می‌گرفتید به دینامیزم باطل است آنها هم که بیچاره‌ها چیزی نگفته بودند جز چی چی [؟] جز این که می‌گفتند که آگاهی ما تابع یاست از یک متغیر آنها هم که [؟] حرف دیگر نمی‌زدند صحبت این که علم گرایی و فلان، این حرف‌ها هم غلط است آن هم بی جا بود اگر هم می‌گویید خیر ثابت هستند و تغییر نمی‌کنند که امروز گفتند هر محدودی تغییر می‌کند ادراک‌های ذهنی ما هم محدود است یا محدود نیست؟ محدود است. تغییر می‌کند یا تغییر نمی‌کند؟ تغییر می‌کند، پس بنابراین به وسیله سخن خودتان در امروز که گفتید هر محدودی تغییر پذیر است شکسته شد اشکالی را که بر دینامیزم قرآن می‌کردید ضرورتی را که بر اجتهاد می‌کردید و نیز شکسته می‌شود برهانهای فلسفی شما این اصلش بود بنده جواب عرض کردم خدمتتان و می‌خواهم در رابطه بین این مطلب و پایه قبلی که قرار دادیم دقت بفرمایید [؟] یک قوانینی دارید [؟] که آنها نفس الامری هستند تغییر در آن راه ندارد خلق لذا گفتیم نیاز به خلق ندارد اگر آن پله پذیرفته شده باشد یک پله ثابت دارید ولی این به معنای ایست گرایی هم نیست چون ماده در این روند حرکت دارد می‌کند.

آقای ساجدی: بله فرمایشتان [؟] تمام شد یا هنوز

استاد حسینی: یک، دو کلمه [؟] [آقای ساجدی: ؟] گفتیم موجودات و اشیاء خارجی این‌ها هستند که این محدود این اشیاء محدود هستند این ممکنات محدود هستند که اثر پذیرند و ـ به حضور ـ بسیط نیستند و تغییر می‌کنند لذا ادراکات ذهنی ما تغییر می‌کند ولی آیا تغییری که می‌کند به معنای این است که نقض می‌شود یک وقت من می‌فهمم که اطلاع من از این که خدا هست غلط است نه چرا؟ چون رابطه‌ای هست بین ادراکات من و

جهان ممکن و رابطه‌ای هم هست بین جهان ممکن و آن قوانین، آن قوانین چه جور شدند؟ ثابت، هر چند ماده در این روند دارد مرتباً حرکت می‌کند از این پله از این پله این قوانین ماده آمد در پله دوم در پله سوم پس بنابراین حرکت را چه کار کردیم؟ پذیرفتیم. خود این قوانین چه جوری هستند؟ اینها خودشان ارزش نفس الامری دارند و تغییری نکردند اطلاع ما نسبت به این قوانین شد اجمال و تبیین، در چه بخشش، در بخشی که منسجم ؟/ است. در بخش اشتباهات چه جوری است؟ نه با این نمی‌خورد آنها نقض می‌شود آن در آن بخشی که با اینها می‌خورد چطور می‌شود؟ هر روز نزدیک تر می‌شود متقن تر می‌شود این صحبت

آقای ساجدی: متشکر

استاد حسینی: اشکال و جوابش است [؟]

آقای ساجدی: خیلی ممنون ببینید دوستان پس قاعدتاً بحث واحد روشن است چون آخر کار صحبت فرمودند دیگر من عرض نمی‌کنم یکی دو نکته را خدمتتان تذکر بدهم یکی این که توجه ما باید داشته باشیم که کارمان کار جمعی است به این معنا که هر طور که ما صلاح ببینیم همیشه آن طور عمل نمی‌شود من این را گاه به صورت تکی هم به دوستان گفتم و گاه ممکن است حتی حرف ما هم به نظرمان برسد که صد در صد حق است و در این مورد جمع تبعیت از حق نمی‌کند ولی چون ضرورت کار به یک، کار جمعی است یعنی جامعه در حال حاضر نیازمند به یک چنین تحقیق جمعی و کار جمعی است و به دلیل این که ما تک تک نمی‌توانیم این مسئولیت و این بار را به منزل برسانیم از این نظر فکر می‌کنم احیاناً اگر در طول کار گاه پیش می‌آید که دوستان می‌بینند نظراتشان اعمال نمی‌شود در جلسه و چیز دیگری که مخالف نظرشان است اجرا می‌شوند و مجبورند تن در بدهند به آن این مسئله انشاء الله برایشان حل شده و به عنوان این که وظیفه شان را دارند انجام می‌دهند و کار جمعی به هر حال جدای از یک کار فردی مسئله برایشان حل شده است یعنی اگر کار فردی بود شما همانطور که خودتان تشخیص می‌دادید جلو می‌رفتید لذا طبیعی بود که اگر اشتباهی هم می‌کردید ممکن بود به سادگی متوجه نشوید در حال یکه در جمع چنین چیزی نیست انشاء الله امیدواریم که جمع حرکت صحیحی را در نهایت طی کرده باشد و از خدا می‌خواهیم که در تعیین این مسیر کمک کند به ما نکته دیگر توجه بفرمایید نکته دیگر در عین حال به دنبال فرمایشات آقای حسینی گله‌ای است که می‌خواهم از دوستان بکنم از همان ابتدایی که تشریف آورده بودید این جا ما گفتیم که همه آن حرفهایی که آدم اگر جاهای دیگر احیاناً بزند می‌گیرندش این جا اگر بزند آزاد است بعد گفتیم نه تنها آزاد است قلم و کاغذ هم در اختیارتان که بنویسید دستگاه تکثیر هم در اختیارتان که منتشر کنید در اختیار برادرها در محدوده دفتر قرار بدهید این را ظاهراً گفتیم ولی تا به حال جز یک مورد که یک برادری از من خواست و دیگر هم پیدایش نشد ما این کار را هم کردیم و تقسیم کردیم کس دیگری چنین چیزی از ما نخواسته و هیچ کدام از واحدها هم تا به حال اصرار بر این مسئله نداشتند که بابا ما رفتیم نشستیم در واحد این حرفها را زدیم جمع حرف ما را نمی‌فهمد و تقاضا کنند

بخواهند اصرار کنند هر چه که این حرف‌های ما را پخش کنید و یا خودشان پخش کنند این کار را نکردند. در رابطه با هفته گذشته من از حضور برادرها استدعا کردم حتماً دوستان تدوین کنند حاصل نظراتشان، اشکالاتشان، صحبت هاشان، متأسفانه جز تعداد معدودی از برادرها چنین کاری نکردند روابط عمومی این جا گفتیم نامه نوشتند به صورت خاص و خواستند که دوستان اشکالات و سوالاتشان را قبل از شروع هفته بفرستند به این جا تا ما بر اساس آن تصمیم بگیریم که چه بحثی داشته باشیم حتی یک دانه سوال هم به این جا نرسید به صورت خاص که بخواهید این تأثیر را بدهید [؟] حالا این نرسیدن سوال و پیشنهاد یکی از دو چیز است دیگر یا این که این قدر جناب آقای حسینی یا نه ما مجموعاً به هر حال مطلقیم و خوب حرف می‌زنیم و درست و حسابی جلو می‌رویم که هیچ اشکالی به هیچ جای کارمان نیست که این را که فکر نمی‌کنم در ظاهر و اجمال هم دوستان قبول داشته باشند لذا یک طرف قضیه می‌ماند و آن که دوستان خیلی وقت نداشتند به هر حال گرفتاریشان زیاد بوده مسائل اجرایی فشار می‌آورد آدم را از دقت باز می‌دارد مملکت مسائل دیگری هم دارد و امثال اینها به هر حال بازداشته دوستان را که عنایت بیشتری کنند به بحث با توجه به حساسیت بحث و این که همان طور که روز اول گفتیم، گفتیم به هر حال این جا مثل این که کوچکترین موضوعی که دارد مورد بررسی قرار می‌دهد کل علم و کل وحی است گاهی و آقای برقعی الان امروز می‌گویند که اگر این را بپذیرید من مجبورم در کل آنچه که پذیرفتم و قبول کردم تجدید نظر بکنم یعنی مسئله ظاهراً یک مقدار بزرگ است و موقتاً هم به هر حال این زنگ را

استاد حسینی: بفرمایید مدعی پی ریزی تمدن جدید هم هستید [؟] برای بشر

آقای ساجدی: بله و مدعی پی ریزی تمدن جدیدیم با انقلابمان [؟] علی‌ای حال مسئله ظاهراً کوچک نیست و این است که استدعا می‌کنم دوستان یک مقدار فعال تر برخورد بفرمایند واحدها یک خرده با هم رقابتی داشته باشند به قصد استحباب بروند بنشینند و به هر حال ببینیم حالا کی چی می‌گوید و ما هم نوبتی بگیریم، استحباباً سخنی بگوییم و که واحدها به یک جایی برسد و خب این طور نباشد وقتی آمدیم این جا من تازه مثلاً حالا دقت کنم که حالا کدام سوال بگیریم که بالاخره راه بیفتد جلسه همراهش خوب بحث بشود دوستان، دوستان متوجه بشوند علی‌ای حال [؟] انشاء الله که خدا کمک می‌کند و به خاطر مسئولیتی که به عهده گرفته ایم در این مورد و همه‌مان انشاء الله آن را احساس می‌کنیم دقیق تر، عمیق تر و با حوصله و صبر بیشتری به بحث و بررسی بپردازیم ما هم و سایر برادران هم در خدمتتان هستیم که تا آنجا که امکاناتمان اجازه می‌دهد بتوانیم به این تحقیق رشد ببخشیم ساعت پنج و ربع هست ربع ساعت استراحت داریم ساعت پنج و نیم در واحدها خدمتتان هستیم از آقای صفوی هم معذرت می‌خواهم اجازه بدهید.

س: [؟]

آقای ساجدی: بفرمایید خواهش می‌کنم

س: بسم الله الرحمن الرحیم عرض کردم [آقای ساجدی: ؟] وسط صحبت که این جوری که برویم به پنج می‌رسیم و از پنج هم رد می‌کنیم و هیچی یک جاهایی لازم است که وقتی سریع می‌رویم برگردیم یک [؟] نگاه کنیم که کجا بودیم داشتیم به کجا می‌رفتیم چه بسا یک جایی است که با سرعت از آن گذشتیم رفتیم من هم چون سعی کردم ببینم که واقعاً این همه که من اصلاً امروز بعد از ظهر به قول آن لر گفت اصلاً فکر کن ما به ده نیامدیم اصلاً فکر کردم امروزی [؟] نبود این جلسه یعنی این قدر [؟] من خارج بودم فکر کردم کجا بود با همه علاقه به نظرم رسید که آن جایی که مسئله مجردات ذهنی که توسط یکی از گروهها و آن هم یکی از برادرهای آن گروه که احتمالاً آن برادری است که خود من هم در همان گروه بودم عنوان کردند را که یک جزء از جمع بود رویش وسواس نشان داده شد و صحبت شد بقیه جمع رها شدند اگر این درست نیست من دیگر بقیه صحبت نمی‌کنم [آقای ساجدی: [؟] بله] الان ببینید مجردات ذهنی

آقای ساجدی: این اگر آخرتان عمل بفرمایید عرض کنم که، که فرمودید اگر درست نیست صحبت نمی‌کنم [؟] بله من عرض کنم خدمتتان که متأسفانه باید عرض کنم درست نیست چون واحد بله، نه به صورت خاص تمام وقت واحد ۳ به این مسئله گذشته قابلیت [؟] که حضرتعالی هم در جمعشان بودید واحد ۲ مقداری از وقتش به این مسئله پرداخته و واحد یک هم تمام وقتش را، واحد ۴ [؟] بروزش عرض می‌کنم بروزش در این جمع، من اصلاً نمی‌دانستم در واحد ۳ چه گذشته توی واحد یک هم نمی‌دانستم این جا موقعی که جمع کردید که گروهها چه بود گفتید که آن گروه ۲ که راجع به مجردات ذهنی بود و بعد بحث رفت روی این در حالی که اصلاً ما نمی‌دانستیم قضیه مجردات ذهنی چی هست به هر حال به خاطر این که ادامه پیدا کند خواهش می‌کنم هخمین جوری هم دیدم اگر که صلاح هست چون پلی بین جلسه صبح و ابهام الان و جلسه بعد مشکل است اگر آقای حسینی هم محبت بفرمایند اجازه بدهید [؟] نیم ساعت اجازه بدهید چایی بخوریم استراحت کنیم برگردیم بیاییم پایه بریزیم چون لحظه حساسی هستیم اگر قبل از فردا نتوانیم جمع بکنیم این آشفتگی خیلی از شور و شوق‌ها را هم به دنبال خودش متلاشی می‌کند

آقای ساجدی: چشم، عرض کنم ۳ تا، ۲ تا پیشنهاد داریم یک پیشنهاد را سه نفر دادند با آقای صفوی و آن این است [؟] چشم در خدمتتانم و آن این است که جلسه امروز جلسه واحد تبدیل بشود به جلسه مشترک [استاد حسینی: احسنت] [؟] سه نفر پیشنهاد دادند آقای برقعی یک یادداشت و جناب آقای صفوی [؟] البته یک یادداشت دیگر هم آمده که یک مقدار علیه آقای برقعی است و آن که نوشتند آقای برقعی دو روز غائب بودند. بله علی‌ای حال [؟] بله، آقای حسینی هم شما پیشنهادتان [؟]

استاد حسینی: [؟] پینشهاد من این است که اشکال را تا درست مورد بررسی قرار نگیرد که سر محدود بودن و این که این محدود متغیر است همیشه تغییر می‌کند بسیط نیست ثابت نیست دستخوش تغییر می‌تواند باشد سر این مطلب و رابطه اش با بحث دیروز که نتیجه اش چی می‌شود خصوصاً در ادراکات محدود ما آیا تغییری واقع

می‌شود حتی در پایه هاش یا نمی‌شود؟ این سر این بحث اگر واحدها بحث و بررسی بکنند از مثلاً پنج و نیم تا هفت هر چه هست وقت تا اشکال خوب به ذهن بیاید فردا صبح عوض بحث رسمی جلسه این اشکال را یا حل بکنند [؟] یعنی محکم معلوم کرده باشند که مطلب را مسلط هستند یا این که اگر خوب معلوم شد که ما این بحث دیروز درباره قوانین نفس الامری همچنین [؟] ارزشی داشته و حالا آن بحث برای ما حل نیست اگر حل نیست برگردید جای این که فردا بحث سیستم را دنبال کنید برگردید در بح ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ قوانین نفس الامری آنجا بایستید که فردا صبح یکی از دو چیز ما داشته باشیم [؟]اگر دوستان آمدند گزارش دادند گفتند که ما آن مطلب را تمام شده و روشن هم شدهن حاضر هم هستیم از آن دفاع کنیم قوانین نفس الامری هم آن هم برایمان ثابت هست هم زیربنا هم روبنا که ما هم ولو نیم ساعت اول را گزارش گروهها می‌دهند یک ساعت بعد ما پشت سر همدیگر شروع می‌کنیم سیستم را گفتن رفتن جلو

آقای ساجدی: عرض کنم که خیلی متشکر حضرتعالی برای وقت دوم که یک طرف جلسات مشترک چون آقای حسینی هستند اول باید از ایشان سوال کنیم بعد رأی بگیریم قاعدتاً شما برای دو ساعت بعد می‌توانیم [؟]

استاد حسینی: من هم برنامه دارم و هم دوستان را بحث برایشان روشن بشود تا علامت سوال نیاید روی وقانین نفس الامری چه جوری جواب را مطلب را داده بشود [آقای ساجدی: بله] این

آقای ساجدی: به هر حال پس مسئله [؟] پیشنهاد اصلاً قابل یعنی قابل رأی گیری نیست

استاد حسینی: چرا دیگر توی جمع [؟] می‌توانند دوستان بنشینند با هم بحث بکنند

آقای ساجدی: نه یعین نه آن جلسه مشترک [استاد حسینی: منهای [؟]] منهای حضرتعالی که نه مورد نظر نیست بله عرض کنم که [؟] فردا صبح عرض می‌کنم حضورتان الان ساعت پنج و بیست دقیقه هست دوستان ربع ساعت استراحت بفرمایند و ساعت [؟]۶، بیست دقیقه کم تشریف ببرند واحدها و بحث را یک مقدار حلاجی بفرمایند به قول بعضی از دوستان انشاء الله به یک نتیجه هم می‌رسند و فردا صبح ادامه می‌دهیم کار را امشب درس اخلاق آقای راستی هم از ساعت نه ربع کم هشت و نیم تا نه ربع کم در همان دفتر مجامع برگزار هست [استاد حسینی: من یک توصیه هم می‌خواهم بکنم] دوستانی که بخواهند می‌توانند بفرمایند

استاد حسینی: یک توصیه هم می‌خواهم بکنم که او اشکال بحث دیروز آقای درخشان را نوارش در اختیار آقایان باشد اگر ممکن هست برایتان [؟]

آقای ساجدی: نه ظرف امروز ممکن نیست [؟] بله و سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد الله رب العالمین صلوات

س: اللهم صل علی محمد و ال محمد [؟]

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: هفته چهارم اقتصاد	
کد پژوهش: ۰۴۲	شماره جلسه: ۱۸۸
کد جلسه: ۴۳۹	تاریخ جلسه: ۱۳۶۱/۰۲/۳۰
کد صوت: ۶۱۲ و ۶۱۳	مدت جلسه: دقیقه
تعداد جلسات: ۱۸۸	تعداد کلمات: ۱۲۶۸۲

جلسه چهل و ششم

آقای ساجدی: برای شادی ارواح شهیدان، قبل از شروع برنامه فاتحه می‌خوانیم. بسم الله الرحمن الرحیم، اللهم ارزقنا توفیق الطاعه و بُعد المعصیه و صدق النیه و عرفان الحرمه، و اکرمنا بالهدا و الاستقامه، و سدد السنتنا بالثواب و الحکمه، و الملاء قلوبنا بالعلم و المعرفه و طهر بطوننا من الحرام و الشبهه. اللهم وفقنا لما تحب و ترضی و الجعل عواقب امورنا خیرا.

دوستان واحدها محبت بفرمایند و یک مقدار سریع گزارش واحدها را بدهند تا بر اساس آن، موضوع بحث را مشخص کنیم و ادامه بدهیم. قبل از این که دوستان گزارششان را شروع کنند، به لحاظ این که آخرین روز هفتهٔ اقتصاد هست، و قاعدتاً هم بحث‌ها به جای مشخصی باید ختم بشود، و هم تذکرات و مسائلی که در رابطه با برنامه و ادامهٔ کارمان هست، باید داده بشود، از این نظر برنامهٔ واحد امروز نخواهیم داشت، و برنامه به این ترتیب خواهد بود که ـ انشاء الله ـ از حالات حدود مثلاً ساعت نه و نیم، ده ربع کم که بحث به یک جایی برسد، بحث را ادامه می‌دهیم. حدود یک ساعت فاصله رفع خستگی و کار فردی احیاناً فرصت خواهیم داشت بینش. بعد مجدداً از ساعت ده و نیم تا ساعت دوازده در خدمتتان خواهیم بود، که مقداری را بحث و بقیه را به مسائل لازم بپردازیم. واحد یک کدامیک از برادرها شروع می‌فرمایند؟ ۵ روشن بفرمایید.

آقای برقعی: بسم الله الرحمن الرحیم، قبل از طرح سؤالات، ما ناگزیریم گه گاهی یک توضیح مختصری

بدهیم که یقین پیدا بکنیم که ما مطلب را درک کردیم، و اگر درک نکردیم، استاد و دوستان ما را تصحیح بفرمایند. قبلاً در مورد قوانین باید تفکیکی بکنیم: ۱. بین خود قوانین و شناخت ما از قوانین بعد هم در مورد خود قوانین قوانین قبل از وقوع و قبل از خلقت و بعد از خلقت. قبل از خلقت این‌ها امور نفس الامری هستند، در این مورد بود که به صحبت شد که خلقت شامل این‌ها نمی‌شود، ازلی هستند و نامتغیر. این پس از خلقت هست که این‌ها دیگر ازلی ـ به حساب ـ متغیر می‌شوند یا محدوده پیدا می‌کنند. و این‌ها ناظر و حاکم بر ـ به حساب ـ بر خلقت می‌شود؛ یعنی خلقت در این مجموعه عمل می‌کند. شناخت ما هم از قوانین، توسط اشیاء هست یا به واسطهٔ اشیاء هست. در همین جا بود که مطرح شد، مسئله فیض یا محبت به این عنوان که خداوند با در، با استفاده یا با مشیت خودش، استفاده از قوانینی که گفتیم ازلی و ابدی هستند، خلقت را در آن محدوده انجام می‌دهد. حالا با مشخص شدن این مسئله، ما گفتیم خود قانون قبل از وقوع، قبل از خلقت، ازلی، غیر متغیر و نامتناهی هستند. با فرض این مسئله، حالا ثبوتش را کار نداریم، این سؤالات مطرح می‌شود: ۱. بفرمایند چگونه تمامی قوانین، نفس الامری هستند؟ توضیح عرض می‌کنم، یک مقدار قوانین هست که مشخص است و مورد نظر تقریباً همهٔ فلاسفه هست در مورد نفس الامری بودن آن ها؛ مثل مربع، مربع است برای مثال، هر چند که بعضی‌ها یک ایراداتی بر این دارند. ولی مسئله این جا است که چگونه قانون‌هایی مثل قانون جاذبه وضع کنیم؟ یا قانون‌های حاکم بر سیالات یا مایعات و غیر و ذلک، این‌ها چگونه قوانین نفس الامری هستند؟ چون به ظاهر به نظر استدلالش نمی‌رسد که این وجودش یا، در خودش باشد و نیاز به خلقت نداشته باشد، چون می‌تواند به شکل دیگری هم باشد. سؤال ۲: این قوانین، باز دوباره صحبت سر قوانین است، همه دیگر قبل از وقوع هست، در رابطه با خداوند چگونه هستند؟ به نظر ما رسید که این باید همان علم خداوند باشد، یا بخشی از آن حداقل، که نامتناهی هستند، ازلی هستند و می‌گوییم که خداوند در آن محدود عمل می‌کند؛ بنابراین نمی‌تواند جزء ذات او نباشد. دو فرض هست؛ یا این قوانین مجموعه اش محدود هستند، اگر بگوییم محدود هستند در نتیجه قدرت خداوند و دامنهٔ اختیار او را محدود کردیم که چنین چیزی مورد پذیرش نیست. بنابراین باید فرض بگیریم که این‌ها نامحدود هستند. حالا یک نامحدود، ازلی و تغییرناپذیر پیدا کردیم؛ قوانین و یکی خداوند، جمع این دو تا، یعنی دو تا وجود داشتنش ناممکن است به ویژه که یک نامتناهی دربرگیرندهٔ نامتناهی دیگر نخواهد بود؛ لذا باید این را عین ذات خداوند بدانیم. پس باید همان علم باشد که عین ذات خدا باشد. در نتیجه باید بگوییم که این قوانین برابر است با علم خداوندی یا بخشی از آن و جزء ذات او هستند. و شناخت ما از این قوانین، می‌شود شناخت ذات باری تعالی یا شناخت از بُعدی از ابعاد. سؤال ۳: با توجه به این نظر که ارائه شد، که مفاهیم ذهنی یا شناخت ما از قوانین، مخلوق هستند و همانند تمامی مخلوقات و واقع شده‌ها محدودند و تغییر پذیر و قابل تجزیه، در موردش هم صحبت شد؛ چون محدودند توان محدود دارند، بنابراین قابل شکستن دارند، قابل تجزیه شدن هستند، بنابراین مرکبند و تغییرپذیر. در مورد نوع ...

آقای ساجدی: ببخشید آقای! سومی را مجدداً [؟] از خدمتتان استفاده کنیم.

آقای برقعی: با توجه به این مسئله‌ای که بیان شد که مفاهیم ذهنی که عبارت است از شناخت از این قوانین باشد، این‌ها مخلوق هستند و چون پس از خلقت هستند و واقع شده هستند، محدودند، و چون محدودند و توان محدود دارند، بنابراین قابل شکستن هستند، بنابراین بسیط نیستند و مرکب هستند. بنابراین در نتیجه این که این شناخت ما یا مفاهیم ذهنی مرکب و تغییر پذیر هستند همیشه، سؤال فقط در مورد مرکب آن مشخص شد، در مورد تغییر پذیری آن سؤال شد، چه جهت تغییر دارند؟ گفتیم تغییر، تعویض نیست؛ یعنی این چیز دیگری نمی‌شود، چون اگر آن باشد، برمی گردد به آن مسئله‌ای که پس چیز ثابتی وجود ندارد. مسئله‌ای که برادران فکر می کنم بهتر از ما می‌دانند که اگر این فرض را بگیریم، نفی همهٔ بینش‌های الهی و اخلاقی را کردیم؛ چون اصل ثابت و معیاری به جا نمی‌ماند. بلکه گفتیم تغییر در جهت حرکت از اجمال به سوی تبیین هست. حالا با این مسئله که این قوانین مرکب و تغییرپذیر هستند، در صورتی که بینش و برداشت ما درست باشد، جهتش از اجمال به سوی تبیین هستند؛ سؤال این جا این است، آیا در این پروسه و در این –به حساب– روند، ما به مرز نهایی تبیین می‌رسیم یا نه؟ اگر می‌رسیم، مثلاً ...

آقای ساجدی: به مرز نهایی تبیین؟

آقای برقعی: تبیین، تبیین

ساجدی: تبیین.

آقای برقعی: بله، یعنی به این عبارت که برای ما دیگر برسیم به یقین کامل یا برسیم به واقعیت و به حقیقت، مثلاً در مورد ۲+۲ می‌شود چهار، یا سایر قوانین ریاضی، ما به نهایت شناخت می‌رسیم، به عبارتی شناخت ما در این جا همانند علم حضوری می‌شود؟ و بشر به حقایق دست می‌یابد؟ در این صورت اگر چنین بشود شناخت ما از این مفاهیم، یا در اینجا مفاهیم ذهنی ما که این هم یکی از مفاهیم ذهنی هست، به مرز تغییرناپذیری‌ها می‌رسد و به میدان تغییرناپذیری‌ها ما گام گذاشتیم، که در این حالت نقض آن مسئلهٔ قبلی‌مان را کردیم، که گفتیم که مفاهیم یا مفاهیم ذهنی ما تغییر پذیر و محدود هستند، این جا به آن میدان عمل گذاشتیم. اگر بگوییم که نمی‌رسد، در مورد نرسیدن باید دو، یعنی منطقاً حداقل باید ثابت بشود که چگونه می‌شود تبیین بیشتر کرد؟ من توضیح بدهم؛ مثلاً ممکن است ما وقتی که می گوییم شیئی را ریز می کنیم تا جزء ترین ریز آن یا یک [؟] را که به هیچ عنوان جزء جزء تر نمی‌توانیم آن را بکنیم، باز منطق به ما می گوید که می‌شود کرد، حالا هر چند که ما توانش را نداریم. بنابراین در این جا هم باید یک منطق به ما بگوید چگونه می‌شود بیشتر فهمید ۲+۲ می‌شود ۴، یا یک قانون ریاضی دیگر را چگونه می‌شود بیشتر فهمید؟ و آیا ما علم حضوری در این زمینه یا به نهایت مسئله نرسیدیم؟ و به مرز این که دیگر شناخت ما به جایی رسیده باشد که دیگر از این بیشتر روشن نشود، و به مرز تغییر ناپذیری رسیده باشیم؟

آقای ساجدی: بله، پس با این حساب در این قسمت سؤال سومتان، عملاً می‌خواستید یک سخن را بفرمایید و آن که حتماً باید به تبیین نهایی برسیم، و اگر برسیم، هم به این معناست که مفاهیم ذهنی‌مان به مرز یا به اصطلاح خودتان، محدودهٔ تغییر ناپذیری قدم گذاشتند و مطلق می‌شوند.

آقای برقعی: بله و این نفی می‌کند آنچه که در قبل به آن رسیدیم. آقای برقعی: بله.

آقای ساجدی: بله، واحد۲. بله ادغام شده بود. واحد۳، ۴ را روشن بفرمایید.

آقای صدرایی: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ما در مورد نفس الامری بودن قوانین بحث شد، و این که اگر بگوییم که ارزش، یکی از برادرها این ایراد را گرفتند که اگر چنین بپنداریم که ارزش قوانین نفس الامری به اعتبار خلق نیست و قبل از خلقت وجود داشته، این یک نوع شرک است. مسئله دوم در مورد سنخیت این امور نفس الامری بود که این هم یک سؤال واحد بود ...

آقای ساجدی: که چه؟ یک بار دیگر!

آقای صدرایی: که سنخیت این امور نفس الامری

آقای ساجدی: سنخیت قوانین

آقای صدرایی: قوانین بله عذر می‌خواهم! و سؤال سوم که پیش آمد در مورد ادراکات ذهنی بود، که در آن قسمتش که گفتیم اگر متغیر باشد آن برهانی که اشکالی که ما به دینامیزم قرآن می‌گرفتیم، شکسته می‌شود. و باز اگر بگوییم که این ادراکات ذهنی ما ثابت هستند، این هم با آن مسئلهٔ این که هر محدوده تغییر پذیر است، با آن باز مسئله نقض خواهد شد، و این هم اشکال واحد بود، سؤال ...

آقای ساجدی: بله، یعنی اشکال برمی گشت به خود ادراک که ادراک شد ثابت است یا متغیر؟

آقای صدرایی: بله؟

آقای ساجدی: متشکر حالا که لطف کردید بفرمایید که غائبان چه کسانی بودند؟

آقای صدرایی: غائب آقای نجابت بودند.

آقای ساجدی: بله.

آقای صدرایی: دیگر آقای مولایی، حشمتی مولایی.

آقای ساجدی: بله، متشکر. واحد۴، شما ... گزارشی ندارند؟ نه، حداقل بشنویم که چه بحثی فرمودند، حالا اگر، یکی از دوستان که بیشتر جلسه را قبضه کرده بوده، می‌تواند صحبت کند. شما بیشتر قبضه کرده بودید؟ ۱۴ را روشن بفرمایید.

آقای واحدی: بسم الله الرحمن الرحیم، بحث در واحد ما دربارهٔ این بود که، آیا محدود می‌تواند بسیط باشد یا نه؟ و استدلال‌های مختلفی بر این آورده شد که یکی مورد توافق جمع قرار گرفت، که من آن استدلال را تکرار می‌کنم. استدلال این هست که اگر فرض کنیم محدود بسیط باشد؛ معنی این حرف این هست که چون

این محدود هست، باید از هر نظر محدود باشد. و یکی از انواع جهت‌ها و نظرهایی که می‌تواند محدود، محدود در، محدودیت برایش در نظر بگیریم، محدودیت مقاومتش در مقابلش شکنندگی خودش هست. و چون گفتیم باید هر جهت محدود باشد. بنابراین نتیجه می‌گیریم که این محدود ما باید مقاومتش در مقابل شکنندگی نیز محدود باشد، پس با یک نیرویی بیش از مقدار مقاومت آن می‌شود این محدود را شکست. و پس امکان شکستن در مورد این ذره‌ای که ادعای بساطتش می‌شد، وجود دارد. و چون می‌شود شکست، معلوم هست که آن از دو قسمت تشکیل شده، یا همین که امکان شکنندگی به وجود آمد، به ترکیب آن ذره می‌رسیم، به این می‌رسیم که آن ذره امکان تجزیه در آن وجود دارد، پس بسیط نیست. چون گفتیم بسیط چیزی است که نشود جدا کرد، همین که شد جدا کرد، همین که شد به دو قسمت آن را تقسیم کنیم، آن فرض بساطت به هم می‌خورد؛ بنابراین باز آمدیم ذره را ترکیب فرض کنیم، نمی‌توانیم بگوییم این ذره بسیط است و محدود. و به نتیجه‌ای که رسیدیم همین بود که دنیا یا این عالم از مرکب‌ها تشکیل شده، هر چه قدر هم می‌رویم، جلو، ریزتر کنیم، باز آن مرکب است، هیچ وقت به یک بسیط نخواهیم رسید، والسلام.

آقای ساجدی: بله، خیلی متشکر. واحد۵، کدامیک از برادرها صحبت؟ یازده را روشن بفرمایید.

آقای جاجرمی: بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین، دیروز جناب آقای حسینی فرمودند که اگر ما به طرح مسائلی بپردازیم و بعد این مسئله روشن بشود برای ما که اهمیت مسئله علت دلالت را، در آن قسمت پی ببریم و مجبور بشویم که دوباره برگردیم به طرح مسئلهٔ علت دلالت، به این خاطر که آن مبنا و پایهٔ بحث‌مان بود و در همه جا ردپای آن بحث را می‌توانیم پیدا بکنیم، این بود که دیروز در واحد ما وقتی که راجع به مسائل دیروز بعد از ظهر خواستیم صحبت بکنیم، عملاً ردپای علت دلالت را دوباره برادرها به آن رسیدند و برگشتند به همان مسئلهٔ تقریباً دو، سه روز پیش که آیا قوانین، امور نفس الامری نیاز به خلق دارد یا ندارد؟ برای این که مشخص بشود که این مسئله به چه صورت دوباره در طرح مباحث دیروز برادرها اهمیت مسئله علت دلالت را رسیدند به آن، و گفتند که اگر آن روشن نشود ما به، به این نمی‌توانیم به این مسئله بپردازیم، این مسائل را طرح می‌کنیم، که آمدیم راجع به ادراکات انسان صحبت بکنیم که این‌ها از چه سنخ هستند، و آیا مرکبات هستند؟ بسیط هستند؟ و تغییر می‌کنند، نمی‌کنند؟ راجع به این که خواستیم صحبت بکنیم، صحبت به این جا کشیده شد که ادراکات ما از ممکنات توسط آن قوانینی صورت می‌گیرد که بایستی به شناخت سنخیت خود قوانین برسیم؛ یعنی تا مشخص نشود که این قوانین از چه سنخ می‌باشند ادراکات ما را، ما نمی‌توانیم روی ادراکاتمان دست بگذاریم و ماهیت و به هر حال وضع ادراکاتمان را مشخص بکنیم. صحبت شد که اگر قوانین این‌ها قبل از خلقت، اگر بعد از خلقت، خلق شده باشند، به وجود آمده باشند، ناچاراً چون محدود هستند، جزء مرکبات به حساب می‌آیند و این‌ها تغییر می‌کنند؛ بنابراین ما هیچ کدام از مفاهیم را و کلمات و ادراکات ما نمی‌تواند یک چیز ثابتی وجود داشته باشد، به این صورت که ما بتوانیم روی آن تکیه بکنیم، و دچار همان دینامیزمی می‌شویم

که در بحث، به بحث دینامیزم ما به همین استدلال آن‌ها را رد کردیم، و گفتیم که شما به این صورت که مفاهیم را هم دارای آن خصوصیتی می‌بینید و خصلتی می‌بینید که می‌توانند تغییر بکنند؛ بنابراین شما هیچ جا نمی‌توانید دست بگذارید که ـ به هر حال ـ روی آن قسمت نقطه شروعی باشد از آن به بعد که بتوانید مفاهمه برقرار کنید و ـ به هر حال ـ مطلبتان را اثبات بکنید. در این جا هم اگر به این صورت باشد؛ یعنی اگر قوانین نیاز به خلق داشته باشند؛ یعنی بعد از خلقت به وجود، وجود داشته باشند عملاً کار به همان جا می‌کشد که ادراکات ما از اموری خواهند بود که تغییر می‌کنند و دچار همان دینامیزم می‌شویم ما. این بود که اهمیت مسئله مشخص شد و برگشتیم به این مسئله که آیا این قوانین یا امور نفس الامری نیاز به خلقت دارند یا ندارند؟ و بحث واحد، اکثریت بحث وقت بحث واحد به این مسئله گذشت، و یکی از برادرها این مسئله را قبول کردند که اگر هم نیازی به خلق نداشته باشند، یک سری قوانین خیلی کلی هستند، مثل محدودیت ممکنات که از این طریق ثابت می‌شود اختلاف در ممکنات، نظیر این قوانین هست که خیلی کل ما می‌توانیم روی آن دست بگذاریم. ولی خب، برادرهای دیگر، دیگر هم بودند که قائل بودند که نیاز به خلق دارد و این‌ها قوانینی نیستند که قبل از خلقت به صورت ثابت وجود داشته باشند. بنابراین سؤال اصلی جلسه همان سؤال چند روز پیش شد که آیا قوانین، امور نفس الامری نیاز به خلق دارند یا ندارند؟

آقای ساجدی: متشکر. بله، واحدِ، شما که اطلاع ندارید، چون جدید بودید غائب‌ها چه کسانی هستند؟ بله؟

آقای واحدی: غائب، نه خیر، آقای درخشان مگر لطف کنند، بفرمایند.

آقای ساجدی: بله، متشکر واحد، کدامیک از برادرها صحبت می‌کنند؟ ۱۷ را روشن بفرمایید.

آقای سیف: بسم الله الرحمن الرحیم، در واحد ۶ از آن‌جایی که بنا را در جلسهٔ دیروز بعد از ظهر بر این گذاشتیم که در رابطه با امور نفس الامریه و خلقتشان صحبت نکنیم و علی فرض صحتشان دنبال کنیم مطلب را، از این جهت با وجودی که برادران تمایل هم داشتند از نظر، یعنی سؤالاتی داشتند در این رابطه، سؤال‌ها را کنار گذاشتیم و به بعد، به بعد از آن مبحث پرداختیم. و این سؤال عمدهٔ این قسمت بود که در مورد انسان و روح انسان که یکی از مجردات است، اگر تغییر و ترکیب آیا از تغییر و ترکیب خارج نیست؟ اگر قائل باشیم که هست؛ یعنی همه چیز روح تغییر می‌کند، هیچ چیز ثابت در آن نیست، آن موقع هست که معنی عِقاب و عذاب چه در دنیا و چه در آخرت چگونه خواهد بود؟ اگر تماماً تغییر کند. اگر بپذیریم که کوچکترین ثبوتی در قِسم، در ذات روح هست آن موقع قائل شدیم که آن هم ثابت هست؛ و یعنی در واقع به یک معنی بساطت آن را پذیرفتیم. این سؤال عمده‌ای بود که روی آن بحث شد. البته خود بنده در این رابطه نظری داشتم که اگر، به عنوان سؤال که آیا یک بسیط که می‌گوییم، این خارج از واحد دارم عرض می‌کنم، این بسیط که می‌گوییم آیا همهٔ خصوصیات بساطت را باید داشته باشد؛ یعنی تأثیرپذیری، عدم ثبات، یعنی ثبات، عدم تأثیر پذیری و چیزهایی که ذکر کردیم، یعنی اگر قائل بخواهیم، آیا می‌توانیم چیزی هم بین بسیط و مرکب قائل بشویم؟ و

بگوییم یکی از خصوصیات بسیط را مثلاً داشته باشد، بقیه اش را نداشته باشد؟ و به عکس مرکب یا نمی‌توانیم؟

آقای ساجدی: متشکر. عرض کنم که بحث با فرض این نکته‌ای که عرض می‌کنم، شروع می‌کنیم. دیروز عرض کردم برای این که، چون بعضی از دوستان باز در، علی رغم این که چند بار تکرار شده بود باز عصر رجوع می‌فرمودند که ما متوجه نشدیم و نمی‌دانیم چه شد؟ یک مسئله را که نمی‌خواهیم امروز بحث کنیم، روی آن بحث کنیم امروز و با فرض قبول آن وارد بحث می‌شویم، این نکته‌ای است که عرض می‌کنم: قوانین از امور نفس الامری هستند؛ یعنی قانونیت قانون به خود قانون برمی گردد و بستگی به موجود حامل قانون ندارند. اگر موجودات حامل قانون از بین بروند، باشند یا نباشند، قانون هست؛ لذا قانون خلق شدنی نیست. این را قبلاً گفتیم. به دنبال آن اشکالاتی که بر این مسئله وارد می‌شود، در رابطه با آن طرح می‌شود، که نوعاً واحدها در رابطه بحث کردند، یعنی تقریباً هر ۶واحد، گر چه واحد۵ ابتدای بحثشان که شروع کردند، رفتند فلسفهٔ دلالت، ولی باز بالاخره رسیدند به بحث‌های راجع به قانون. بعضی از سؤالاتی که آقای برقعی هم طرح می‌کردند در سؤالاتشان احساس می‌شد. آقای برقعی چون صحبت کردند و سه چهار تا سؤال را گفتند و مفصل یک مقدار بود، نوعاً ابتدای جلسه هم چون گزارشات هست، بعضی دوستان هنوز دارند خودشان را آماده می‌کنند که در جریان بحث قرار بگیرند، در مجموع به هر حال، من احتمال این را می‌دهم که تمام مباحثی که ایشان طرح کردند، با همان دقتی که دنبال می‌کردند، به وسیلهٔ همهٔ دوستان دنبال نشده باشد. از این نظر بحث را از، یعنی به وسیلهٔ ایشان شروع می‌کنیم، اما نه همهٔ سؤالاتشان. سه دسته سؤال طرح کرده بودند، قبل از طرح سؤالاتشان، ابتدا برداشت شان را گفتند که من نظر جلسه را جلب می‌کنم روی برداشتشان از مسئله. قانون، راجع به قانون قبل از خلقت و بعد از خلقتی طرح کردند و مسائلی در این مورد که مجدداً تکرار می‌کنند فرضشان را. بعد اولین سؤالشان که چگونه تمامی قوانین نفس الامری هستند؟ این را طرح می‌فرمایند. دوستان عنایت می‌کنند پس از این که همه در جریان سؤال قرار گرفتند، وارد بحث می‌شویم و بررسی. بفرمایید استدعا می‌کنم، ۵.

آقای برقعی: بسم الله الرحمن الرحیم، عرض کردم جهت این که برداشت خود ما یک چک مجدد بشود که درست هست در گروهمان مجدداً برداشت گروهمان را خدمتتان عرض می‌کنم [؟ قطع صوت به مدت ۶ ثانیه] ما یک مسئله‌ای خود قوانین مطرح است، یک مسئله‌ای شناخت ما از قوانین. در مسئلهٔ خود قوانین صحبت می‌کنیم. یک مسئله قبل از وقوع، قبل از خلقت مسئله است، مورد نظر است، یک مسئله پس از خلقت. در قبل از خلقت، گرفتیم که این قوانین امور نفس الامری هستند، خلق نمی‌شوند، ازلی هستند، نامتغیرند، بعد وقتی خلقت انجام می‌شود، این قوانین ناظر بر خلقت هستند، به عبارتی خلقت در محدودهٔ این قوانین انجام می‌شود. بعد از آن هست که این قوانین، دیگر آن وقت صحبت بر سر خلقتشان هست. شناخت ما هم از این قوانین توسط اشیاء است، بنابراین شناخت ما از قوانین طبیعتاً مثل هر چیز مخلوق دیگری فرض گرفتیم محدود است، تغییرپذیر هست. این ...

آقای ساجدی: می‌بخشید! قبل از این که وارد بشوید توضیح بفرمایید که این تقسیم فرمودید قبل از خلقت و بعد از خلقت، برای خود قوانین چه تفاوتی قائل شدید؟

آقای برقعی: بله، یک فرقی که، فرق اساسی که مطرح می‌شود؛ قبل از خلقت هنوز به چیزی اطلاق نمی‌شود، زمینه‌ای ندارد، چیزی وجود ندارد، این مثل همهٔ امور به حساب ازلی در، در آن زمان نه عینیتی دارد، نه وجودی دارد، هیچ کدام. اگر ...

استاد حسینی: [؟] تبیین مطلب هست ...

آقای ساجدی: بله، سؤال کوتاه اگر بفرمایید، نه این که وارد بحث بشوید.

استاد حسینی: بله، همان وارد بحث نمی‌شوم. فرمودید که قبل از خلقت در تقریر مطلب –به حضورتان که عرض کنم که– قوانین تغییر نمی‌کنند؟

آقای برقعی: بله.

استاد حسینی: بعد تغییر می‌کنند، بعد از خلقت نظر ما این نبوده که تغییر می‌کنند. موجودات ...

آقای برقعی: آن را عرض نکردم. شناخت ما است که تغییر می‌کند.

استاد حسینی: بله، موجودات تغییر می‌کنند. خود قوانین قبل از خلقت، بعد از خلقت ...

آقای ساجدی: سؤآل بیشتر شد. عذر می‌خواهم! من این نکته را در ابتدای فرمایشات آقای برقعی، یعنی بار اول که گزارش می‌فرمودند، متوجه شدم، و چون بنا بود جلسه در جریان قرار بگیرد، می‌خواستم جلسه این نکته را طرح کند. بله، چون حضرتعالی خب، ولی الان ...

آقای حسینی: کاملاً درست است.

ساجدی: الان آن نکته را نفی کردند. شناخت ما از قوانین را می‌فرمایند تغییر می‌کند. بله، بفرمایید.

آقای برقعی: بعد هم ...

استاد حسینی: قانون تغییر نمی‌کند.

آقای ساجدی: بله، پس قوانین قبل از خلقت و بعد از خلقت از دیدگاه شما ثابت است؟

آقای برقعی: بله، قوانین را با آن فرض گرفتیم، البته با آن فرض [؟] وارد ثبوت قضیه نشدیم. و سؤال، صحبت این هم شد که خلقت به همین دلیل فیض است یا محبت هست، به این عنوان که اگر یک مجموعهٔ قوانین که حالا جای دیگری مطرح کردیم که به نظر، برداشت ما این بود که باید یک مجموعه، نامتناهی باشد، از بخشی از این مجموعه قوانین، یا چیزی، با خداوند به مشیت خودش، با پاره‌ای از این قوانین، با ترکیبی که خود خداوند خواست و هست، این جا است که مسئله فیض و محبت مطرح می‌شود، در این جا –به حساب– خلقت انجام می‌گیرد. بنابراین یکی قوانین است، همین گونه که فرمودند، اول ما صحبت کردیم که قبل از خلقت است که ازلی است یا تغییر ناپذیر است؟ گفتیم بعد از خلقت هم درست همین بینش است. یکی شناخت ما از قوانین است

که این شناخت ما از قوانین محدود است. حالا با این فرض که سؤال شد که قوانین، البته درست می‌فرمایند، من البته آن جا هم گفتم قبل و در حقیقت نخواندم درست قبل و بعد از وقوع، خود قوانین ازلی هستند، تغییر ناپذیر هستند و نامتناهی هستند. سؤال این شد که چگونه تمامی قوانین چنین حالتی را دارند یا نفس الامری هستند؟ پاره‌ای از قوانین به نظر می‌رسد مورد پذیرش اکثر فیلسوفان، صاحبنظران هم هست، مثل قانونی که همین جا مثالش را عرض کردیم، که مربع، مربع است، این مسئله به نظر نمی‌رسد که خلقتی نیاز داشته باشد. ولی ما در مورد این که سایر قوانین مثل قوانین جاذبه، جاذبه‌ای که هست، ما در این مورد نتوانستیم بفهمیم که چگونه نیاز به خلقت ندارد؟ یا خود قانون، ثبوت خود قانون کیفیت خود قانون، در خود قانون هست؟ برای این که می‌توانست که این جاذبه نباشد یا به شکل دیگری انجام بشود. به هر حال در این مورد این سؤال ما بود، که برایمان خواهش می‌کنم فقط ...

استاد حسینی: قسمت، قسمت هم بحث بشود، بهتر است.

آقای ساجدی: بله.

آقای برقعی: ایراد نیست، بلکه سؤال این است که این تفهیم بفرمایید.

آقای ساجدی: بله، عرض کنم که پس آن چه که در مقدمه ابتدا می‌فرمایند، این است که اگر اشتباه هست بعد تصحیح بفرمایید. من تکرار می‌کنم برای جلسه، می‌فرمایند قانون، یعنی فرض بر این است که قانون ازلی و ابدی است، تغییر نمی‌کند. پس از آن که خلقتی انجام شد، شناخت ما نسبت به قوانین متغیر است، آگاهی ما نسبت از قوانین و نسبت به قوانین متغیر است، باز هم قوانین ثابتند. با توجه به این فصل، بعد سؤال می‌کنند که چگونه تمامی قوانین نفس الامری هستند؟ و مثال هم مثال مربع را می‌زنند برای قوانین، بعضی از قوانینی که حتماً نفس الامری هستند، و برای قوانینی که نفس الامری نباید باشند یا نیستند مثال جاذبه را می‌زنند. دوستان همه در جریان سؤال قرار گرفتند؟ کسی هست که در جریان سؤال قرار نگرفته باشد؟ روشن نشدید؟

س: نه، اگر ما فرض کردیم که قوانین ...

آقای ساجدی: یک را روشن کنید آقا، بفرمایید.

س: اگر فرض، با قبول این فرض قوانین از امور نفس الامریه هستند، در این صورت جاذبه هم در این فرض قرار می‌گرفت، قانون جاذبه هم در این ...

آقای ساجدی: نه، سؤال می‌کنند آیا تمامی قوانین یا بعضی؟

آقای برقعی: در حقیقت ما نمی‌توانیم ...

آقای ساجدی: آقای برقعی، سؤال، این مثال جاذبه تان را که می‌فرمایید مثلاً این نمی‌تواند باشد، بیشتر توضیح بفرمایید تا روشن بشود.

آقای برقعی: عرض نمی‌کنم نمی‌تواند باشد، سؤال بر سر این است که یک مورد آن را ما عینی می‌توانیم

بفهمیم، برایمان قابل فهم است؛ یعنی این که ۲،۲ است، ۴،۴ است؛ این می‌توانیم بفهمیم که نیاز به خلقت ندارد، اثبات خودش هم در خودش است، این برایمان قابل فهم است. ولی سایر، بسیاری از قوانین از جمله قانون ـ عرض کردم ـ جاذبه برایمان قابل فهم نیست که چگونه این‌ها امور نفس الامری هستند؟ و من خواهش کردیم که این را بگویند. البته من یک توضیحی را بگویم، من فکر می‌کنم همه می‌دانند، برای این که این سوء تفاهم نشود بحث این جا صحبت از قوانینی نیست که انسان خلق می‌کند، مثل قانون‌هایی که ما می‌نویسیم، بلکه صحبت قانون است. چون من دیروز خودم شاید درست نفهمیده بودم، کلامم مشخص نبود، برای این که سوء تفاهمی نشود عرض می‌کنم.

آقای ساجدی: بله، درست می‌فرمایید. غرض [؟] این است که دوستانی هم که تذکر دادند، تذکر بدهم که عرض کنم که، غرض از خلقتی که این جا می‌گوییم، خلقت انسان نیست؛ یعنی ما اول نمی‌گوییم انسان می‌تواند خلقتی بکند که غرض این باشد، به هر حال خلقت دقیقاً در رابطه با خلقت خداوند متعال هست.

استاد حسینی: ایشان گفتند که غرضمان قانون راهنمایی که جزء اموری که بشر ...

آقای ساجدی: نه، من نکته دیگری عرض کردم، بله، متوجه شدم

استاد حسینی: بله، شما فرمودید که خلقت راجع به ...

آقای ساجدی: راجع به خلقت صبح تذکر داده بودند که این خلقت، غرض خلقت ما آدم‌ها است؟ یا چیزهایی که ما خلق می‌کنیم یا خدا؟ عرض کردم که، حالا عرض می‌کنم که غرض همان مسئلهٔ خلقت خداوند است. نکته‌ای هم که ایشان می‌فرمایند در رابطه با قوانینی است که ما آدم‌ها می‌نشینیم، می‌نویسیم. که غرض از قانونی که هم ما می‌نشینیم، که جناب حسینی مثال می‌زنند قوانین را مثلاً راهنمایی و رانندگی، غرض این نیست که این‌ها جزء نفس الامر هستند و ازلی و ابدی بودند و دیگر حالا هیچ چیز از آن را نشود تغییر بدهیم. بله، دوستانی که در این مورد می‌خواهند صحبت بفرمایند وقت بگیرند لطفاً. آقای صفوی، ۱۵ را روشن بفرمایید. اشکال ندارد، هر چه که باشد می‌پذیریم.

آقای صفوی: بسم الله الرحمن الرحیم، من فکر می‌کنم که به عنوان یک روش، برای این که یک مقداری ابهامات کمتر بشود، اگر که موقعی که یک تعریفی را یا فرض می‌کنیم یا بیان می‌کنیم به صورت جامع و مانع خودش، به صورت مجموع آن را بیان کنیم، از آن جا اگر حرکت بکنیم، دیگر کل مجموعه با هم می‌خواند. مثلاً موقعی که ما تعریف کردیم برای بسیط و مرکب، الان من به نظرم می‌آید که بدون این که ما بگوییم در نفس آن تعریف هست، که مرکبات فراوانی هستند، ولی غیر از یک بسیط نمی‌تواند باشد.

آقای ساجدی: نه، نشد. حضرتعالی دارید بحث بسیط و مرکب می‌فرمایید.

آقای صفوی: بله، دارم می‌خواهم برگردم به ...

آقای ساجدی: نه، برنگردید، جلسه الان، ...

آقای صفوی: نه، نه، صحبت ایشان می‌خواهم، مگر نمی‌فرمایید، ممکن است من اشتباه بکنم، من ...

آقای ساجدی: بله، معذرت می‌خواهم. نه، ببینید! به صورت خاص همین سؤالی که طرح است. همهٔ عالم مجموعه است و ما داریم همین را ثابت می‌کنیم؛ یعنی همهٔ چیز عالم مجموعه‌ای با هم ارتباط دارد. یعنی اگر کسی آمد کرهٔ مریخ را هم [؟] می‌تواند بگوید مرتبط با عین همین بحثی است که همین جا داریم الان می‌کنیم؛ چون مجموعه‌ها است. ولی در عین حال به یک مجموعهٔ خاص که می‌پردازیم، استدعا می‌کنم، خیلی مرتبط نشود. الان به صورت خاص سؤال روی این است که شما که گفتید قوانین، نفس الامری هستند، چگونه می‌گویید همهٔ قوانین نفس الامری هستند؟ در حالی که بعضی هایش مثل ۲×۲، چهار تا است، همه‌مان می‌توانیم بپذیریم، می‌فهمیم، درک می‌کنیم و بعضی‌های آن مثل قانون جاذبه می‌توانست وجود نداشته باشد مثلاً؟

آقای صفوی: خب، بنده همین را اگر اجازه بدهید می‌خواهم عرض بکنم آقای ساجدی. من می‌گویم وقتی که می‌گوییم: قوانین، نفس الامری هستند؛ یعنی خود قانون، نه شناخت ما. و خود قانون دیگر شکستنی نیست؛ یعنی اگر هر چه را گفتیم قانون است، این نفس الامری است. و آن اگر که ما دیدیم یک جایی را به نظرمان می‌رسد که نفس الامری است، آن از مقولهٔ شناخت ما است که برنمی کشد به اصطلاح؛ یعنی این که اتفاقاً مسائل مثل این، از آن طرف هست، مدت‌ها همین بشر مثل ما فکر می‌کرد که کرهٔ زمین ثابت است و خورشید می‌چرخد، و فکر هم می‌کردند که این قانون است. زمانی یک کسی آمد گفت این نیست، حتی آن را نفی کردند، اما اصل چه بود؟ آن قانونی را که آنها فکر می‌کردند نیست، آن شناختی را که داشتند، نفس الامری نبود. و ـ انشاء الله ـ الان که می‌بینیم با تمام مجموعه می‌خواند، این است که زمین دارد می‌چرخد، قانون هست. یعنی شناخت است، چون ما به حیطهٔ ناشناخته که نمی‌توانیم برویم به شناختش برسیم، اصلاً در آن مقوله نمی‌توانیم صحبت بکنیم، یعنی که نمی‌توانیم، برویم پایمان لنگ است. عرض بکنم ایشان از مقولهٔ شناخت بیایند بیرون، می‌خواند. ولی وقتی که پایه را روی این می‌گذارند که می‌شناسیم، می‌فهمیم که ۲×۲، چهارتای، یا مربع چنین است، ولی نمی‌شناسیم برایمان، آن اشکال از وسایل شناخت ما هست. حالا اگر که می‌خواند من ادامه بدهم؟

آقای ساجدی: بله، یعنی هنوز اگر مطلبتان ادامه دارد بفرمایید، بله.

آقای صفوی: مثال همین سیب را که می‌فرمایند و قانون جاذبه، به این نحو می‌گوییم نفس الامری است و این که شما می‌فرمایید، فرض‌مان این است که بستگی به موجود حاملش ندارد، ما داریم می‌گوییم مستقل از موضوعیت موجودات هست؛ یعنی این که، چه درختی را بکاری، تا ببینیم سیبی به وجود می‌آید، می‌افتد یا نمی‌افتد، این هست. حالا این سیب بیفتد تا یک کسی بیاید بشناسد، بعد تبیین بکند و نمی‌دانم استخراج بکند که به این دلائل است، آن قضیه شناخت است؛ ولی در ذات خودشان این‌ها است. و نمی‌توانیم بگوییم قوانین یعنی یک سری قوانین. وقتی گفتیم نفس الامری، آنجا است که من می‌گویم بسیطند، بسیط هم، همه یک بسیط بیشتر

ندارد. یعنی این جا است که نمی‌توانیم بگوییم که مثلاً توان خداوند است، از مقولات بسیط متفرق نمی‌توانیم صحبت بکنیم. به بسیط که رسیدیم باید یک جامعیت، یک هسته، یک باشد که صحبت بکنیم. می‌ترسم که خیلی جزء، یعنی شخصی بروم جلو، ببخشید!

آقای ساجدی: متشکر، عرض کنم که آقای میرباقری هم ظاهراً می‌خواهند در تأیید صحبت کنند، ایشان صحبت کنند تا بعد ببینیم دوستان، ۴.

آقای میرباقری: بله بسم الله الرحمن الرحیم، در تأیید فرمایشات آقای برقعی من فکر می‌کنم که قانونمندی را در دو مورد باید از هم تفکیک بکنیم. یکی قوانینی که به تعریف و قرارداد ما برمی گردد، این‌ها نیاز به خلق ندارند و نیاز به خلق نداشتنشان هم به این معنا است که ما در تعریف، این‌ها را اعتبار کردیم. یعنی ما در تعریف خودمان از مربع، چهار زاویهٔ قائمه داشتن را گنجاندیم؛ حالا یا صراحتاً و یا تلویحاً. یعنی در هر صورت همین قانونمندی را ما اعتبار کردیم در آنجا، حتی در این نوع قوانین، نه این که مستقل از تعریف و قرارداد ما در مورد مربع، یک چنین قانونمندی وجود داشته باشد. نوع دوم دیگر قوانین، قانون مندی‌هایی هستند که به وقوع برمی گردند. در وقوع سؤال من این است که این قانون مندی را ما باید کشف بکنیم، اگر وقوع را وقوع عینیات خارجی در نظر بگیریم که قبل از وقوع عینیات ما چگونه می‌توانیم به آن قانون مندی‌هایی که بر این چیزهایی که می‌خواهند بعداً واقع بشوند، حاکم هستند، ما کشفشان بکنیم، ولو در حد اجمال؛ یعنی ما قبل از وقوع اشیاء خارجی چگونه شناختیم، ولو شناخت اجمالی نسبت به قانون مندی‌ها خواهیم داشت؟ برای ما مجهول مطلق است. جایی که چیزی برای ما مجهول مطلق بود، نظر دادن در این که نفس الامری هست یا نیست صحیح نیست، چون ما هیچ شناختی و لو در حد اجمال از آنها نداریم. اما یک مسئله برمی گردد به مسئله‌ای که دیروز جناب استاد فرمودند و مثال آپولو را که ما قبل از این که او را واقع بکنیم در عالم خارج یا در عالم خارج واقع بشود، ما قانون‌مندی آن را کشف می‌کنیم در ذهن خودمان. در این جا هم من می‌خواهم عرض بکنم که نه، قانون مندی اگر نگوییم متأخر از وقوع هست رتبتاً، لااقل همراه است؛ به خاطر این که ما اگر وجود را پذیرفتیم که دو نوع وجود داریم، وجود ذهنی و وجود عینی، باید بپذیریم که وقوع هم دو نوع وقوع خواهد بود؛ وقوع عینی خارجی و وقوع در ذهن ما. و ما آپولو را اول در ذهن خود تصور می‌کنیم؛ یعنی وجود ذهنی به آن می‌بخشیم و بعد قانون مندی آن را کشف می‌کنیم، و محال خواهد بود قبل از وقوع ذهنی آپولو، یا فرض بفرمایید مواد غذایی که از نفت کشف می‌شود و ما می‌دانیم هست و هنوز بشر کشفش نکرده که یک مثالی بوده که یکی از برادرها گفته، قبل از این که ما تصوری از این‌ها داشته باشیم؛ یا به عبارت دیگر قبل از این که وجود ذهنی به این‌ها ببخشیم، امکان ندارد بتوانیم قانون مند این‌ها را کشف بکنیم. پس باز قانون مندی می‌آید با وقوع لااقل همراه می‌شود، نه این که متقدم باشد.

آقای ساجدی: بله، مجموعهٔ صحبت تان را خلاصه بفرمایید.

آقای میرباقری: خلاصهٔ صحبت این که ...

استاد حسینی: وجود ندارد، [؟] ببینید این است که در یک کلمه.

آقای ساجدی: بله، بله، پاسخ صحبتتان، پاسخ بفرمایید که قبل از وقوع وجود ندارد، یا وجود دارد؟

آقای میرباقری: در قوانینی که به تعریف ما برمی گردد، خود قانون را ما اعتبار می‌کنیم. آقای برقعی البته این جا فرمودند که روشن است که نفس الامری اند؛ یعنی متقدم بر وقوعند. من می‌خواهم بگویم همان جا هم ما اعتبار کردیم. اما در قوانینی که بر بازگشت به وقوع می‌کند، لااقل همراهند، اگر نگوییم تأخر رتبی دارند؛ یعنی قانونمندی همراه با وقوع است، یا وقوع عینیت خارجی یا وقوع ذهنی.

آقای ساجدی: خلاصه قرار شد بفرمایید، تکه‌هایی که تأیید کردید ...

استاد حسینی: [؟] قانون مندی سؤال کنید [؟]

آقای ساجدی: خب نه، جناب آقای حسینی

استاد حسینی: [؟] وجود دارد یا ندارد؟

آقای ساجدی: نه، بحث نمی‌کنم. جناب آقای حسینی. عرض کنم که ایشان می‌خواهند همین الان هر کسی که صحبت می‌کند با یک، دوتا سؤال بگویند که مثلاً حالا این را روشن کنید تا حل بشود، ولی نه. دوستان دقیق صحبت بفرمایند، جناب آقای حسینی هم محبت می‌کنند در قسمتی از بحث که قرار شد صحبت بفرمایند، پاسخ می‌دهند این است که حضرتعالی خلاصه بفرمایید و جلسه توجه کند همراهِ بحث و بیاید جلو. خیلی خلاصه سه تا تکهٔ بحث تان را بفرمایید.

آقای میرباقری: خلاصه باز عرض کردم که ما قانون مندی را در دو مرحله باید مورد ملاحظه قرار بدهیم؛ یکی در آن مرحله‌ای که بازگشت به تعاریف و قراردادهای ما می‌کند، مثل مجموعهٔ زوایای مربع. و یکی در وقوع، وقوع هم شامل دو مرحله می‌شود؛ وقوع ذهنی و وقوع عینیت خارجی. در هر سه مرحله من می‌خواهم عرض بکنم که قانونمندی نمی‌تواند مقدّم باشد، چرا؟ در تعاریف و قراردادها قانون مندی را ما اعتبار می‌کنیم؛ یعنی قانون مندی چیزی جدای از تعاریف و قراردادهای ما نیست. در وقوع در وقوع خارجی قبل از وقوع، ما قوانین را نمی‌شناسیم، بنابراین حرف زدن ما در مورد آن صحیح نیست. آن جایی هم که ما وقوع ذهنی می‌دهیم، بالاخره نوعی وقوع و ایجاد است، و بنابراین قانون مندی مقدم نخواهد بود.

آقای ساجدی: متشکر. بله، آقای برقعی حضرتعالی بفرمایید، شما می‌خواهید صحبت بفرمایید؟

آقای درخشان: بله.

آقای ساجدی: اشکال ندارد بله، بفرمایید.

آقای درخشان: بسم الله الرحمن الرحیم، مسئله این است که چون خواستیم مسئله را از اول بحث بکنیم، من خواستم این نکته را فقط برای توجه به مسیر بحث عرض کنم. این که می‌فرمایید امور نفس، قوانین از امور نفس

الامری هستند، بعد آقای برقعی فرمودند که بسیار خوب، بعضی از قوانین می‌توانند، بعضی از قوانین نمی‌توانند. مربع بودن مربع، تغایر، این‌ها را ما می‌توانیم قبول بکنیم، ولی در بعضی از قوانین مثل قوانین جاذبه و این‌ها مشکل است این تصور. من می‌خواستم توجه جمع را به سؤال آقای صفوی جلب کنم، نکتهٔ ایشان به نظر من حائز اهمیت بسیار بسیار زیادی است؛ برای این که مسئله این است که قانون، مسئله این است که اگر ما بگوییم قانون از امور نفس الامری است، در آن صورت، ما دو کار می‌توانیم انجام بدهیم؛ یکی این که امور نفس الامری را آمدیم به اعتبار قانون تعریف کردیم، در لحظه‌ای که قانون را به اعتبار امور نفس الامری تعریف کردیم. ببخشید! یعنی می‌آییم امور نفس الامری را به اعتبار این که تعریفی از قانون را پذیرفتیم، تعریف می‌کنیم و در همان لحظه وقتی که صحبت تعریف خود قانون بشود، به اعتباری که امور نفس الامری را فهمیدیم چیست، می‌آییم قانون را تعریف می‌کنیم. و یا بالعکس قانون خودش نمی‌تواند به اعتبار امور نفس الامری تعریف بشود، اگر امور نفس الامری می‌خواهد به اعتبار قانون تعریف بشود. نکتهٔ برادرمان آقای صفوی درست در همین جا است، ایشان می‌فرمایند که، البته اگر برداشت من صحیح باشد، ایشان می‌فرمایند که قبل از این که ما بتوانیم تعریفی به این ترتیب ارائه بدهیم، باید یک تعریف جامعی بکنیم از امور نفس الامری، یک تعریف جامعی بکنیم از قوانین، بعد ببینیم آیا این قوانین هستند که می‌توانند به عنوان امور نفس الامری قبول بشوند یا بر عکس. اگر ما تعریف جامعی از هر دو داشته باشیم، آنوقت دیگر این سؤال مفهوم ندارد که بعضی از این قوانین می‌توانند امور نفس الامری بشوند و یا بعضی از این قوانین مشکل است که ما تصور کنیم امور نفس الامری هستند. این جا بود که ایشان مراجعه کردند به مفهوم بسیط و مرکب به عنوان مثالی برای این، که به نظر من مثال خیلی جالبی است، این است که آن تعریف جامعی که ایشان مراد دارند، درست قبل از همهٔ این‌ها می‌آید و الا ما به آن دور می‌افتیم. یعنی می‌آییم امور نفس الامری را به اعتبار قانون تعریف می‌کنیم، در حالی که در همان لحظه قانون را داریم به اعتبار امور نفس الامری بیان می‌کنیم و بالعکس.

آقای ساجدی: متشکر، جناب آقای حسینی برای این که این دوری که آقای درخشان می‌فرمایند، لازم نیاید، نفس الامری بودن را تعریف بفرمایید، فقط همین.

استاد حسینی: بله، غرض از کلمهٔ نفس الامر، نه مثال بر آن، نه دلیل بر وجودش یا عدمش، نفس الامر یعنی وجودش به خودش باز گردد و نیاز به غیر خودش نداشته باشد؛ ارزشش به خودش برگردد، این است معنای نفس الامری. بنابراین ما نه نمونه و مثال برایش ذکر می‌کنیم فعلاً، نه این که چنین چیزی هست یا چنین چیزی نیست، بله.

آقای ساجدی: خیلی متشکر، نه اجازه بفرمایید، آقای جلالی نوبت شان هست صحبت کنند، بعد اگر اجازه بفرمایید ...

استاد حسینی: و اما آن قسمت بسیط و مرکب من نفهمیدم چه بود؟ شما فهمیدید؟! در بسیط و مرکب چه

فرمودید؟

آقای درخشان: نه، به نظر من نکته‌ای که آقای صفوی اشاره فرمودند در آن مثال بسیط و مرکب، در بیان اهمیت ارائه دادن تعریف جامعی بود از، از هر، از هر چیزی که ما داریم بیان می‌کنیم. چون اگر ما تعریف جامعی از دست بدهیم، حدودش معلوم می‌شود که آیا این در آن می‌گنجد یا مثلاً آن، آن را شامل می‌شود. این را صرفاً به خاطر یک مثالی در بیان این نکته بود که

استاد حسینی: بله.

آقای ساجدی: بله، آقای جلالی ۱۸ را روشن کنید.

آقای جلالی: بسم الله الرحمن الرحیم، اگر ما قوانین را ازلی و ابدی بدانیم، در آن صورت فرق عادت‌هایی که در طبیعت از طریق ...

آقای ساجدی: میکروفونتان بگذارید جلوتر لطفاً که صدا برسد.

آقای جلالی: عرض می‌کنم که اگر قوانین ازلی باشند و آن معجزاتی که از طریق انبیاء در طبیعت انجام گرفته و نمونهٔ کمی هم نداریم، مشابه زنده کردن انسان‌های مرده، این‌ها نمودار این است که خرق عادتی در طبیعت انجام می‌داده، و همین نشان می‌دهد که پس قوانین ازلی نیستند، اگر ازلی باشند، نباید شکسته بشوند. دوماً این که چون که قوانین، اگر، تفکیک می‌شود کرد، اگر قوانین متعلق خارجی، یعنی متعلقشان کلاً ماده باشد، چون ماده فناپذیر است، از این رو آن قوانین هم که متعلّقشان فناپذیر است، خود باید فناپذیر باشند؛ یعنی ازلیت نباید داشته باشند. مگر این که قوانین ناشی از خدا باشند، و متعلّقشان هم ماده نباشد و در نتیجه فناپذیر نباشند. بعد، سوم این که قوانینی ما در طبیعت داریم که قانون مندی‌های دیگر را نفی می‌کند، این نفی قوانین یکدیگر را، به ازلیت آنها لطمه می‌زند. و ما اگر در قانون در طبیعت، قانون جاذبه و دافعهٔ عمومی را داریم، متقابلاً می‌بینیم که در قرآن انسان تحریک می‌شود با این آیه که «یا معشر جن و الانس ان استطعتم أن [؟] تنفذو من اقطار السموات، فنفذو» که عبور از اقطار السموات و شکستن قانون جاذبهٔ عمومی، این نمایشگر این است که قوانینی هست در طبیعت که برخی از قوانین عمومی را حتی می‌تواند بشکند، شکستن و نفی قانون، قانون دیگر را به ازلیت، آنها لطمه می‌زند. پس در نتیجه اگر قانون‌ها ازلی باشند نباید شکسته بشوند این باید توضیح داده بشود.

آقای ساجدی: متشکر. عرض کنم که الان موضع بحث، سه تا سؤال برادرمان آقای جلالی نیست. سه تا سؤال را من یادداشت کردم، خودشان هم یادداشت کنند در ردیف سؤال‌هایی که در این ارتباط باید جواب بدهیم. الان سؤال همان چیزی است که آقای برقعی طرح کردند، چگونه تمامی قوانین، نفس الامری هستند؟ کلی این که قوانین نفس الامری هستند، پذیرفته شده فرض گرفتیم، و بعد وارد این شدیم که آیا ایشان می‌گویند چگونه همهٔ قوانین را می‌گویید و تفاوت می‌گذارند؟ باشد! آقای فرزین وش، یک را روشن بفرمایید.

آقای فرزین وش: نکته‌ای که من می‌خواستم عرض کنم، در مورد مثالی که آقای برقعی فرمودند، قانون

جاذبه. اگر آن نسبیتی که بین مثلاً زوایای مربع و مثلث برقرار است، این را بـه عنـوان یـک قـانون نفـس الامـری بپذیریم، فکر کنم قانون جاذبه هم نسبیت نیروها است، بین نیروهایی که کرات به همدیگر وارد می‌کنند، آن هم یک قانون است و یک نسبیت ریاضی. لذا ظاهراً فرقی بین این دوتا من نمی‌بینم.

آقای ساجدی: بله، خیلی متشکر. اجازه می‌خواهم که آقای حسینی وارد بحث بشوند، یـک بـار جمـع بنـدی کنند، مجدداً اگر لازم شد ادامه بدهیم. حضرتعالی صحبت می‌فرمایید؟

آقای برقعی: [؟] می‌خواستم ازسوالم، شاید نرسیده باشد.

آقای ساجدی: بفرمایید، بعد از شما [؟]

آقای برقعی: ـ حضورتان عرض کنم که ـ برادرمان صفوی که دیگران یک، دو مسئله را یـک مسـئله مطـرح می‌فرمایند سر تغییر ناپذیری، ما دو صفت را ذکر می‌کنیم بر مسئله؛ یکی تغییر ناپذیری، یکی ازلی بودن، نیاز بـه خلقت نداشتن. این که تغییر ناپذیر است این قوانین، چه این که قبل از خلقت باشند و چه بعد از خلقت، چه نیـاز به خلقت داشته باشند، چه نداشته باشند، هر دو تغییر ناپذیری شاملش خواهد شد؛ این بحثی نیست، و شناخت مـا تغییرپذیر خواهد بود. بحث بر سر آن یکی هست که نیاز به خلقت ندارنـد سـؤال هسـت، و الا همـین گونـه کـه فرمودید قانون جاذبه را من هرگونه بشناسم، او هست [؟] بوده است و جهان را با این مسئله؛ یعنی حاکم بر جهان کرده، یا این که این قانون خلق نشده، ازلی است و نیاز به خلق ندارد، و به قول اسـتاد حسـینی ثبـوت ایـن قـانون وقتی می‌خواهیم صحبت بکنیم که چرا نفس الامری است یا چرا عرضی است؟ می‌گوییم وجـودش بـه خـودش برمی گردد، نیاز به خودش ـ به حساب ـ ارزشش باز مجدد به خودش برمی گردد نیاز به خلق ندارد. من می‌گویم مثلاً می‌توانست قانون جاذبه به جایی که فرض کنید، شما می‌گویید که مربع مربع است، یا آقای میربـاقری نکتـهٔ ظریفی را فرمودند این که وقتی که ما اعتباری مسئله‌ای را تعریف می‌کنیم، می‌گـوییم کـه مربـع زوایـایش مـثلاً چهار زاویه قائمه است، برای این که قبلاً می‌گوییم که اصلاً مربع چنین تعریفی دارد، بنابراین این جـا اسـت کـه خلق ندارد. ولی می‌توانست جاذبه عوض این که بدین شکل یک، بله، جسم که رها مـی‌کنـد، مسـتقیم بیایـد بـه زمین، می‌توانست این گونه بیاید، می‌توانست خداوند قانون را به شکلی، نوع دیگـری وضـع کنـد. بـه هـر حـال، بحث برسد بیشتر سؤال ما که در جلسه هم مطرح بود این بود که از، از استادمان بخواهیم یـا هـر کـس دیگـری، برای ما تفهیم کنند، این جا قضیهٔ اعجازه نیست، واقعاً نمی‌توانیم تجسم این مسئله را بفرماییم و خـود تفهـیم البتـه اثبات هم خواهد بود.

آقای ساجدی: بله، اجازه بدهید من نکته‌ای که الان گفتم یک بار تکرار کنم؛ نکته‌ای که توضـیح مـی‌دهنـد که تفاوت می‌گذارند بین دو قانون این است که می‌فرمایند یک سری قوانین مثل قانون جاذبه از آن سنخ قوانینی است که تابع خلقت خداوندی است، یعنی چه؟ یعنی خداوند می‌توانست گونه‌ای این جهان را خلق بفرماید کـه جاذبه هایش فرمولش به این ترتیب که الان است، نباشد، بله؟

آقای برقعی: بله.

آقای ساجدی: بله. آقای حسینی صحبت می‌کنند ـ انشاء الله ـ بعد نوبت تان محفوظ است، بعد از آقای حسینی در صورتی که بحث ادامه خواست پیدا کند، در خدمتتان هستیم.

استاد حسینی: اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین، و اعوذ بک من شر نفسی و من کل سوء، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین، و الصلاه و السلام علی سیدنا و نبینا محمد، ـ اللهم صلی علی محمد و آل محمد ـ و علی اهل بیته المعصومین و اللعن علی اعدائهم اجمین من الآن الی یوم الدین. رب لاتکلنی الی نفسی ترفه عینٍ ابدا، و لاتکلنی الی الناس [؟] و لاتسلط علیه من لایرحمنی و اکفنی ما اهمنی من امر دنیای و آخرتی. خدایا ما را به دنیا دلخوش مساز! خدایا همهٔ آنچه را که عطا فرمودی در راه خودت قرار بده [س: الهی آمین] خدایا ساعات ما را آن گونه قرار بده که ساعات بندگی تو باشد و نه بندگی هیچ چیز غیر از تو.

من ابتدائاً قبل از این که اصلاً وارد به بحث بشویم، محل بحث را باز هم تکرار می‌کنم ابتدائاً، به یاری خدا، بعد حساسیت مطلب را باز هم گوشزد می‌کنم، مرتبهٔ سوم می‌پردازم به اصل سؤال و بحث و ـ ان شاء الله تعالی ـ سعی‌مان هم گونه‌ای خواهد بود به یاری خدا که جدال و مراع نباشد، سعی و کوشش شدید و جدی در راه شکافتن مطالب در طریق طاعت حضرت حق باشد ـ ان شاء الله تعالی ـ ببینید بحث دربارهٔ تعیین موضع بوده از روی آگاهی، مراحلی را برای آگاهی شمردیم تا قوانین حاکم بر حرکت. از آن جا گفتیم آن قانون‌ها خودشان تابع هستند، نسبت به آن نیرو و وجود نیرو، یعنی اگر وجود نیرو از بین برود، دگرگون بشود، دیگر آن قوانین حاکم بر آن معنا ندارد، شما بگویید ـ به اصطلاح ـ آن را باید مورد توجه قرار داد. و در همان جا گفتیم جهت ماکروکلی نهایی در رابطهٔ با آن نیرو، شناخته می‌شود. اگر آن نیرو مستقل باشد؛ یعنی ماده واجب باشد، خدا نخواهد، همان قوانین حاکم بر آن که شناختید، از آن راه می‌توانید بروید به طرف فلسفه‌ای که حاکم بر این‌ها است. اگر آن‌ها نباشد، مخلوق باشد، باید دید خالق برای چه آن را خلق کرده؟ یعنی آن نقطه‌ای که، آن نقطه نهایی، آن علت غایی آن‌جا می‌شود هدف چه؟ هدف حرکت کلی ماده. بنابراین آن –به اصطلاح– سیر ماکرو، آن سیر کلی حاکم می‌شود بر قوانین حرکت. بنابراین بنا بر فرض این که این ماده مخلوق باشد، که در نظر ما نیز چنین است، عرض کردیم لازم می‌شود که وحی باشد و این بحثش هم در فلسفه هست و جایش این جا نیست، مخلوق باشد و برای عالم دیگر باشد و پس وحی لازم هست و وحی چه هست و یک –به اصطلاح– برخورد دقیق هم کردیم که آیا وحی را اگر خواستیم به صورت دینامیزم بررسی کنیم، این بازگشت می‌شود به شناختی که تابع عین هست و تابع اصیل قرار دادن ماده به عنوان دیگر هست، به عنوان مبنای حرکت و گفتیم این غلط. پس چی چه درست؟ رسیدیم به این که بله، این کلمات از قبیل ادراکات بشر از خارج نیست، بلکه این کلمات وحی است از طرف خدا، از طریق دیگری آمده، از طریق ادراک بشر؛ یعنی انبیاء این را از خارج، از این جهان مادی نگرفتند، انعکاسات مادی نیست که شما بگویید تغییر هم که کرد، این معنی سمبلیک حرکت را مثلاً

می‌دهد و باید خودش را رها کرد، نه. گفتیم خیر، این‌ها را خداوند تبارک و تعالی از طریق دیگری به انبیاء داده است، بنابراین کیفیت‌های مختلفی هستند که وقتی اصطکاکشان می‌دهیم، منتجه‌های خاصی دارند به نام احکام رساله. بعد گفتیم آیا تعیین موضع، که سخن اول ما بود، چگونه باید انجام بگیرد؟ رابطه اش با عقل چه هست؟ رابطه اش با این وحی چه هست؟ گفتیم اگر تعیین موضع مستقلاً انجام بگیرد بدون این که هیچ کاری داشته باشد به احکام رساله، عملاً در چارچوب قرار می‌گیرد نه بر اساس؛ یعنی شما دیگر جمهوری تان می‌شود، جمهوری مردم مسلمان، مردم مسلمان خلاف شروع نمی‌کنند، ولی کارهایی که می‌کنند رابطه اش ضرورتاً این گونه نیست که با اسلام تمام شده باشد، با عقلشان تمام شده. آن جایی می‌توانید بگویید حکومت، اسلامی است، وصف روابط جامعه را اسلام بیاورید، که بتوانید تعیین موضع را ارتباطش را مشخص کنید به اسلام، یعنی تعیین موضع را مشخص کنید، رابطه اش را با احکام رساله، با احکامی که از وحی می‌آید خلاصه. سپس آمدیم سراغ متد که آیا متد و روشی که می‌تواند رابطه را برقرار کند، این باید عقلی باشد یا نه، یا از وحی بیاید؟ در این جا گفتیم حجیت فهم به خود فهم هست و اثبات کردیم که خیر، متد را باید عقل خودش بفهمد، برود به دست بیاورد. در هر سه مرحله، چه در وقت منطق شناخت، چه در وقت منطق استناد و چه در وقت منطق انطباق. متد و روش به عنوان منطقی که خالص باشد، این منطق یک امر ریاضی می‌شود. بعد آمدیم سراغ این منطق ریاضی‌مان که آیا این پایش کجا بند هست؟ رسیدیم به این که پای این در تغایر ...

آقای ساجدی: می‌بخشید! منطق ریاضی این را اگر ...

استاد حسینی: منطق ریاضی، حالا این کلمه را نمی‌گوییم، معذرت می‌خواهم! این باید عقلی باشد، باید عقلی باشد، بعد این مطلب عقلی ما دنبال این آمدیم که یک ریشه پیدا کنیم که شامل و جامع باشد نسبت به روش استدلالی را که دربارهٔ شناخت جهان داریم، از آن ریشه گرفته شده باشد. روشی که برای نسبت دادن یک حکم به وحی داریم، روشش! مصداقی باشد خود روش از آن ریشه. روشی که برای جاری کردن این وحی نسبت به خارج داریم، آن هم دوباره خود روش مصداقی باشد از آن امر شامل، اسم آن چیست؟ گفتیم فلسفهٔ دلالت؛ یعنی آن چیزی که علت دلالت است باید مورد توجه قرار بگیرد. در فلسفهٔ دلالت اولین چیزی را که بحث کردیم، مسئلهٔ کلمهٔ بدیهی، خیر! غیرقابل تردید بودن تغایر برای هر قوم و هر ملت و هر کیش، این که تغایری هست حتی برای کسی که قائل به تخیل هست یا کسی که قائل به ذهن هست، یا کسی که قائل به عین هست، به هر کسی به هر چه قائل باشد، تغایر را تمام کردیم. بعد از تغایر آمدیم سراغ این که تغایر چگونه پیدا می‌شود؟ در رابطه و اصطکاک گفتیم پیدا می‌شود. در این جا آمدیم سراغ چه؟ قوانین. پس کلاممان تا این جا معلوم شد که قوانین چرا سخنش به میان آمد. حالا یک نکته‌ای را جلب توجه همهٔ آقایان می‌کنم، این را حساس باشید! چرا ما داریم فشار می‌آوریم که قوانین واجب بشود؟ از مرحلهٔ امکانی در بیاید، این رمزش را من اول این جا من بگویم. ما می‌خواهیم بگوییم که محدود، اشیاء هر دلالتی دارند، دلالتشان واجب است. موجودات ممکن،

دلالتشان واجب است، وجوب در دلالت را می‌خواهیم برایش تمام کنیم، یعنی چه؟ یعنی می‌خواهیم بگوییم اگر ممکنات می‌گویند، فریاد می‌زنند به ما می‌گویند این عالم، می‌گویند خود ما ممکن هستیم، خود ما خدا داریم، اگر جهان دارد داد می‌زند، می‌گوید من مخلوقم، خدا دارم، در این سخنش تردیدی نیست؛ یعنی می‌خواهم اثبات وجوب بکنیم برای چه؟ دلالت. می‌خواهیم بگوییم تردید در این قسمت واقع نمی‌تواند بشود ذاتاً. هر چیزی را که دلالت می‌کند، اگر دلالت کرد که عالم، ماده اصل است، خود اصل دلالتش نمی‌تواند ممکن باشد از این طرفی، ممکن باشد از آن طرفی، اگر آن گونه که هست اثبات شد که خیر، دلالت می‌کند به این که مخلوق خداوند تبارک و تعالی است. دلالتش واجب است، این گونه نیست که در مرحله دلالت هم ما بگوییم — به حضورتان که عرض کنم- ممکن است، چه گونه می‌تواند شی ممکن دلالتش واجب باشد؟ تکیه دادیم دلالت را به چه؟ به قوانین. از خود ممکنات، آن را جدا کردیم، چه گونه جدا کردیم؟ عرض می‌کنم. عرض می‌کنیم که آن‌چه که باید روی آن فشار داشته باشید؛ یعنی جلب نظر می‌کند، آن چیز باید روی آن کاملاً تأکید بکنید، این معین بشود که قانون و قانونمند، چیزی که دارای قانون است، ماده‌ای که دارای قانون است و قانون قابل تفکیک هست یا نیست؟ طبیعتاً بر اساس مبنایی که ماده را اصیل قرار بدهد، قابل تفکیک نیست؛ یعنی یک تجلی الان ماده دارد، یک بروزی الان ماده دارد، یک سری از قوانینش را می‌بینید، بقیه اش را آن‌ها می‌گویند ذاتی چه چیز هست؟ ذاتی همین ماده. پس بنابراین قوانین ماده حامل مجموعهٔ قوانین هست و هیچ قانونی از او جدا نیست هر چند در مرحلهٔ بروز، برخی از آن‌ها بارز و ظاهر باشد، برخی اش ظاهر و بارز نباشد. بنابراین بر آن نظری که ماده را اصل بداند، قانون و قانونمند وحدت پیدا می‌کند. ادراک ما نیز به گونهٔ تجلی از ماده، بروزی از ماده مرتباً تغییر می‌نماید، بنا بر چه؟ اصالت ماده. ولی اگر ماده را مخلوق دانستید، باید قانون را همان جا جدا کنید، غفلت نکنید که اگر ما ماده را، ببینید گاهی، حالا من یک نکته‌ای را این جا می‌گویم، یک مثالی را و بعد وارد —به اصطلاح- مرحله دوم تمام بشود و مرحله سوم وارد بحث بشویم. ببینید یکی می‌گفت که خدا می‌تواند یک سنگی را خلق کند که نتواند بلندش کند، گفت نه نمی‌تواند هم چنین چیزی، گفتند چرا نقض می‌کنی خدا را؟ گفتند نه خیر! دید ـ به اصطلاح ـ داریم تجلیل می‌کنیم خدا را، خدا را از نقص داریم بَری می‌کنیم. این مثل این است که کسی بگوید که خدا می‌تواند یک خدای دیگر مثل خودش را خلق کند یا نه؟ می‌تواند خودش را ناقص کند یا نه؟ می‌تواند خودش را از بین ببرد یا نه؟ خب این اگر کسی بخواهد خیلی احترام بگذارد به کسی بگوید که بله می‌تواند این کارها را بکند، معنایش این است که می‌پذیرد نفی خدا را. این مثل این است که کسی بخواهد تعریف بکند نسبت به یک آدم بسیار شریفی، بگوید می‌توانی یک پدر سوخته فلان فلان باشی یا نه؟ این تعریف نیست، این توانایی و در عین نقص است، تنقیص است. عبارت را عنایت بفرمایید در نکته‌ای هم که در مطلب گفته می‌شود، آن هم عنایت بفرمایید. آن جایی که می‌گویید: اگر این نیاز به خلق نداشته باشد،ای وای این —به حضورتان که عرض کنم که- شرک لازم می‌آید، یک چنین چیزی بود، بله! یک نوع شرک می‌آید،

چرا برعکسش را توجه نمی‌کنید؟ اولاً این که چه شرکی؟ ما که در مقام وقوع نگفتیم که یک قانون کاری از آن ساخته هست. یعنی قانون که نگفتیم که قبل از این که موجودات را خدا خلق بکند، خود قانون –به اصطلاح– حیّز هست و جایی می‌گیرد و کاربرد دارد، که بگویید یک وجود واجب شد خدا، یک وجود واجب هم شد قانون. آن طرفش هم ملاحظه بفرمایید که اگر گفتید این نه، گفتید قانون نه، همراه ممکنات خلق می‌شود، شما دلالت مستقر نمی‌توانید ایجاد بکنید؛ یعنی وجوب دلالت را می‌گیرید از ماده، اگر وجوب دلالت را گرفتید، چه گونه اثبات می‌کنید که واجب تعالی هست؟ حالا برمی گردیم تکمیل می‌کنیم صحبت را. عرضمان این است که قانون، در خود بحث قسمت سوم بحث هستیم! این یعنی قسمت سوم صحبت، یعنی اول پرداختن به پرسش و پاسخ و این‌ها را که خدمت دوستان استفاده کنیم ـ ان شاء الله تعالی ـ جناب آقای برقعی ...

آقای ساجدی: [؟]

آقای فرزین وش: [؟] اگر ماده، مخلوق باشد در آن صورت می‌توانیم تفکیک کنیم؟

استاد حسینی: بله، اگر ماده می‌خواهم عرض کنم که اگر ماده مخلوق شد، آن وقت می‌توانید فرض کنید که ماده نباشد، وقتی نبود آنوقت سخن پیدا می‌شود از این که حالا که ماده نباشد، قانون می‌تواند باشد یا نمی‌تواند باشد؟ اگر اثبات کردید بله، قانون می‌تواند باشد، بعد ماده در بستر این قانون خلق شد. دلالتی که دارد برای بستر هست، بستر واجب بود یا نه؟ بستر به فرض این که قبلاً ثابت کرده باشیم که نیازی به خلق ندارد، بستر واجب می‌شود. ماده‌ای که محدود و مخلوق است، بسترش فریاد می‌زند که حتماً خدا هست و این ماده هم مخلوق است؛ یعنی به وجوب اثبات می‌شود، به ضرورت اثبات می‌شود این که ماده مخلوق است و خالق دارد. این آن وقت را شما از کجا می‌فهمید؟ از بستری که او بستر را قبلاً تمام شده، تمام کرده باشید. بنابراین چیزی را که ما می‌خواهیم اثبات کنیم ـ خدای نخواسته، معاذ الله ـ یک امری که مثلاً شرک و این که یک چیز دیگری واجب مقابل حضرت حق باشد و این‌ها نیست. بعدش هم عرض می‌کنیم که این [؟] خداوند متعال را هم مغلول نخواهد کرد، بحثی که برادرمان آقای جلالی و بعضی دیگر دیروز اشاره کردند، آن را هم پاسخ می‌دهیم به جای خودش. فعلاً در مرحله نخست هستیم که سؤال شد مربع به فرض که ما بپذیریم فرض را، اول قبول شده، قبول کردند و بعد آمدند ببینند آیا این فرض قدرت انسجام دارد یا ندارد؟ اگر قدرت انسجام ندارد، اصل فرض چگونه است؟ باطل است. اگر قدرت انسجام دارد، آن وقت برمی گردیم، ببینیم که آیا این وضع چه گونه بود، اصل در ریشه اش. سؤال دربارهٔ مربع بود که ما مربع را این که، این مربع است، آن مثلث هست، نیاز به خلق ندارد، در این جا یک ...

آقای ساجدی: جناب آقای حسینی عذر می‌خواهم! سؤال را کلی تر؛ یعنی شما رفتید جزئی از سؤال را، سؤالی که آقای برقعی طرح فرمودند این که چگونه تمامی قوانین را نفس الامری می‌دانید و مثال را مربع و جاذبه زدند.

استاد حسینی: بله، بعضی از آن‌ها را من دارم، سؤال [؟] پس بنابراین دوباره سؤالم را عرض می‌کنم. چگونه کلیهٔ قوانین را نفس الامری بدانیم؟ بعضی از آن‌ها را می‌توانیم بپذیریم که نفس الامری است، مثال زدند به مربع. جناب آقای میرباقری اعتراض کردند، گفتند که در مربع هم ما اعتبار نموده ایم که مربع است، اسم یک ـ به اصطلاح ـ شکل خاصی را، چهارگوشی را گذاشتیم مربع، یا نام زوایای آن را گذاشتیم چه؟ گذاشتیم هر زاویه ای، زوایهٔ قائمه. یا به حسب درجه گفتیم که هر درجه اش مثلاً چند درجه است؟ ۹۰ درجه.

آقای ساجدی: هر زاویه ۹۰درجه

استاد حسینی: هر زوایه ۹۰ درجه. این درجه مقیاسی که ما برای تقسیم این گرفتیم چه است؟ یک مقیاس اعتباری است، انتخاب ما هست. ممکن است. مثلاً عرض می‌کنم، کس دیگری بیاید کل این زاویه را بگیرد چه قدر؟ یکی، بگوید هر مربعی دارای مثلاً زاویهٔ شمارهٔ یک هست، چهارتای آن چهار می‌شود مثلاً جمعش. یا یک دایره را بگوید که مجموعهٔ مثلاً چیزش شد ۳۶۰ درجه، تقسیم بکند بگوید ۴قسمت مثلاً می‌شود، به فرض. به هر حال این درجه را شما، یک چیز هم حالا به ذهنم آمد که اول کار هم که درجه را درست کرده بودند، یک چیزهایی بوده، این جور مثلاً ۶۰ و این‌ها یک چیزهایی به ذهنم آمد. حالا به هر حال برگردیم سراغ اصل بحث. برادر! نسبیت بین دایره و مربع از قبیل اسم و اعتبار است؟ می‌شود، ببینید! یک الفاظی داریم م،ر،ب، عین، که این را گذاشتیم نام برای یک مفهوم خاص که آن مفهوم به ما می‌فهماند یک کیفیت یا یک نسبیت خاصی را. می‌شود از فردا صبح مردم بنا بگذارند جای مربع، کلمهٔ مربع را بردارند جایش کلمهٔ دایره یا کلمهٔ مثلث آن‌جا بگذارند، بگویند از این به بعد به مثلث‌ها می‌گوییم مربع و به مربع‌ها می‌گوییم مثلث. کلمهٔ ۳و ۴ را هم جایش عوض کنند، بگویند که از این به بعد به واحدی که بزرگیش این قدر هست، در معادله، جایی که بگوییم ۳، می‌گوییم اسمش می‌گذاریم ۴. همان گونه که فرضاً ما فارسی به آن می‌گوییم ۴، عرب به آن می‌گوید اربع، دیگری به آن فرض کنید که یک زبان دیگری یک چه دیگر می‌گوید. خب حالا، من می‌خواهم ببینم یک وقتی است سراغ این هستیم که این الفاظی که این معنا را می‌فهماند، این را می‌خواهم فرق بکند، بگوییم این اعتباری است یا نه؟ یک وقت می‌آییم سراغ مفاهیم و معانی این ها، بعد از آن جا پا بالاتر می‌گذاریم، می‌آییم سراغ نسبیت‌های این‌ها رابطهٔ خود این ها، با هم، آیا رابطه‌ای را که مربع با مثلث دارد، این اعتباری است یا نه؟ برادرم جناب آقای میرباقری در یک کلمه فقط یا بله یا نه، همین را بگویید، اعتباری نیست؟ خیلی خوب ما هم همین را می‌گوییم، ما هم می‌گوییم اعتباری نیست. حالا ببینید، آیا این رابطه، یعنی این نسبیت خاصی، این معادله خاصی که هست قبل و بعد از خلقت دارد یا ندارد؟ بله، می‌گویند که این، این همان نظیر، این همانی هست می‌فرمایند و این —به حضورتان که عرض کنم که– قبل و بعد از خلقت ندارد. یعنی قبل از خلقت هم اگر معلوم شد که ماده مخلوق است و از زمانی بوده است که ماده‌ای نبوده است؛ یعنی آنگاه که گفتیم ماده مخلوق است، کلمهٔ زمان غلط است، ولکن می‌توانید بگویید که ابتدا دارد، ما می‌گوییم آن زمانی که ابتداء شروع شد، این

قوانین شروع شد یا نه؟ قبلش نیاز هم به خلق ندارد؟ نیاز فرمودید ندارد. خب، این بنا بـه فـرض مـی‌فرماییـد نیـاز ندارد، فرض ...

آقای ساجدی: جناب آقای حسینی من جسارت کنم. تأیید آقای برقعی دلیل صحت هیچ چیـز نیسـت. آقـای حسینی استدلال می‌فرمایند، همهٔ دوستان دقت می‌کنند، این استدلال را یا می‌پذیرند یا نه.

استاد حسینی: خب حالا من یک کاری از اول چه می‌پرسم

آقای ساجدی: اجازه بفرمایید تأیید همین اکنون ما در این جا و در امروز هم ملاک نیست، استدلال

س: [؟]

آقای ساجدی: بله.

س: [؟]

آقای ساجدی: می‌خواهید بگویم میکروفون را روشن کنند؟ [؟] عرض کـنم کـه بلـه، ببینیـد، بـرای ایـن کـه حقیقت همهٔ دوستان در جریان قرار بگیرند، و این گونه نباشد که آهسته مثلاً آقای برقعـی تـا میکروفونشـان هـم خاموش باشد، نه ضبط بشود، یک سری دوستان هم متوجه نشوند، این است که روال سـعی، البتـه جنـاب آقـای حسینی اختیار کل جلسه را و [؟] جزیی جلسه را هم دارند، ولی من جسارتی هم که می‌کنم در حدی است کـه، خب می‌خواهیم بیشتر استفاده کنیم از حضورشان. این است که اگر استدلال را کامل تـر بفرماینـد و آن جـا کـه لازم است واقعاً طرفینی بشود، البته خب، یکـی از دوسـتان قاعـدتاً مثـل مـن [؟]، مطـابق معمـول ایـن کـار انجـام می‌شود. این است که به هر حال، سعی بفرمایید که یک مقداری مطالـب را دوسـتان ابتـدائاً بنویسـند، یادداشـت کنند، بگیرند

استاد حسینی: باشد!

آقای ساجدی: و بعد حضرتعالی اگر می‌خواهید، مباحثه بفرمایید ...

استاد حسینی: من می‌خواستم حالا، می‌خواستم من این سؤالی که آقـا کردنـد متوجـه بشـوم، سـؤال را همـین گونه که من گفتم ...

آقای ساجدی: سؤال که آقا من اول جلسه سؤال کردم که دوستان متوجه شدند یا نه؟

استاد حسینی: نه، من می‌خواستم متوجه بشوم این تفکیکی را که آقای برقعی کردند.

آقای ساجدی: بله.

استاد حسینی: حالا من یک سؤال می‌خواستم بکنم. می‌خواستم ببینم قوانین دیگر به عنوان معادلاتی کـه ایـن رابطه نسبیت را مشخص می‌کند، ببینید! نسبت بین مربع و مثلث، می‌فرمایید این قبل از خلقت وجود داشته است؟ من می‌خواهم بگویم فرق این معادله با معادلهٔ جاذبه چه چیز هست؟ آیا، معادله اش را دارم مـی‌گـویم! از جهـت معادله بودن نه از جهت شناخت و ادراک ما. خود معادله آیا فرقی هم دارد با جاذبه؟ یعنی ما می‌گوییم برخـورد

دو نیرو با همدیگر، این گونه منتجه می‌دهد، اگر در زاویه مربع، فرض کنید روی زاویه قائمه بیاید، این گونه برخورد بکند، این منتجه را دارد، اگر در زاویه چه بیاید، این گونه منتجه دارد این گونه مؤلفه دارد الی آخر. یک معادله‌ای می‌بندیم در برخورد به این‌ها [قطع صوت به مدت ۳۰ ثانیه] یک من هست آن طرف یک چارک هست، می‌گویید یک مَن حتماً می‌آید پایین، آن طرف یک چارک می‌گویید حتماً می‌رود بالا؛ به عبارت دیگر این رابطه‌ای که در اصطکاک این ها، حالا این‌ها را هم نخواهیم ببریم در اصطکاک و بگوییم که آقا این زور این چگونه می‌شود و این ها، کاری نداریم. می‌خواهیم بگوییم این معادله‌هایی که هست بین مربع و مثلث، بین سایر اشیاء و سایر چیزهایی هم که می‌بینیم، همین گونه معادله هست یا نیست؟ یعنی من الان که دارم صحبت می‌کنم، دقیقاً تحت یک معادله‌ای سخن من، یعنی ارتعاش‌هایی که من ایجاد می‌کنم، می‌تواند برخورد به این بکند و باز تحت یک معادله‌ای این تبدیل می‌شود به یک فشار مغناطیسی و باز تحت یک معادله‌ای و نیز چرخش‌هایی که در این جاها وجود دارد از اول تا آخر، بین این اتم‌ها و میدان‌های انرژی و غیر و ذلک، این‌ها هم خودش تحت معادله هست یا نیست؟ یعنی کلاً چه صدا را بلند کردن، چه اصل آن وسیله‌ای که، اگر این گونه بشود، این گونه می‌شود، این همه اش می‌آید در معادله، مثل همان رابطهٔ بین مثلث و مربع یا نه؟

آقای ساجدی: شما اگر فرمایشتان تمام شد، ایشان صحبت کنند.

استاد حسینی: بله، بفرمایید.

آقای ساجدی: بله، آقای برقعی فرمایشتان را بفرمایید، ۵.

س: [؟]

آقای ساجدی: بله، نه آقای ...

استاد حسینی: من یک نکته دیگر هم معذرت می‌خواهم عرض کنم که، تشریح می‌خواهند بکنند. یک این همانی داریم که سخن من مساوی است با خود سخن من، میکروفون مساوی است با میکروفون، جمیع اشیاء، یک این همانی داریم که اگر روی این همانی نسبت به مربع تکیه بکنید، نسبت به همهٔ اشیاء این همانی وجود دارد، نسبت به همهٔ نسبیت‌ها این همانی هست؛ یعنی اصل تغایر ۲. این که این نسبت بین این‌ها هست یا نه؟ یعنی این‌ها را در رابطه با اصطکاک ما مشاهده می‌کنیم، این‌ها را در ارتباط مشاهده می‌کنیم یا نه؟ اگر معادله‌ای هم باشد؛ یعنی نسبت این‌ها را هم بشود ملاحظه کرد، اگر بین مربع و مثلث شد ملاحظه کرد، در بقیه اش هم طبیعتاً دلیلی آیا داریم که نشود ملاحظه کرد؟ یعنی فرقش در دو جهت را بیان بفرمایید؛ یکی در این همانی بین مربع و بین اشیاء دیگر فرق است، می‌تواند این همانی مال مربع این همانی ازلی باشد و این همانی کلام من یا این همانی میکروفون ازلی نباشد. یا این همانی جاذبه ازلی نباشد. ۲. اگر نسبتی بین مثلث و مربع، بین دو این همانی، یک رابطهٔ خاصی می‌توانیم باز برگزار کنیم که آن رابطه را هم باز رابطهٔ این همانی‌ای می‌گوییم به صورت معادله، این را هم باز می‌توانید نسبت بدهید، بگویید که فرق دارد با رابطهٔ معادله‌های دیگر یا فرق ندارد؟ بله.

آقای ساجدی: بله، بفرمایید. ۵.

آقای برقعی: حضورتان عرض کنم که وقتی که ما می‌گوییم که، در مورد دایره و مربع مثال می‌زنیم، این همانی در این، عرض کردم عام است؛ یعنی قابل درک هم هست که مربع با هر تعریفی که حالا می‌گیریم، یک چیزی مربع است و چیز دیگر نمی‌تواند باشد، و یک چیزی دایره است، اگر این یک زاویه‌ای دارد طبق آن تعریف آن هم دارای یک نسبت ثابت هست، این جا چیزی نیست که بشود تغییر بکند و چیزی هم نیست که به خلق نیاز داشته باشد. یعنی اگر ما مربع را ۹۰درجه نگیریم، یک چیزی فرض بکنیم، هر چیزی فرض بکنیم زوایایش را، باز فرقی نمی‌کند در قضیه. ولی در اصل جاذبه چیزی که در این جا هست، این است، می‌توانست اصلاً این نیروی جاذبه نباشد، می‌توانست نیروی جاذبه با این توان نباشد، می‌توانست مسیر نیروی جاذبه متفاوت باشد. این است که نیروی جاذبه با کیفیتی که وجود دارد، مسئله این جا است، نیروی جاذبه با کیفیتی که وجود دارد، این مخلوق، مخلوق یا اگر نیست چگونه این ازلی است؟ این جا چون می‌شود فرض‌های دیگر برایش گرفت.

آقای ساجدی: بله، متشکر، آقای، ببینید! برادرمان آقای صفوی نوبت می‌خواهند، ولی

س: نوبت [؟]

آقای ساجدی: باشد، من اول از برادرمان آقای واحدی و آقای سلیمی معذرت می‌خواهم که نوبتشان را نوشتم این جا و نوبت به ندادم، به دلیل این که خب، و از برادرهای خودمان در دفتر بودند، گفتند فرصت به دیگران بدهید. اما ...

استاد حسینی: بله، پس اگر بنا هست همهٔ آقایان صحبت کنند، [؟] حاج آقا صحبت که می‌کنند از همه سؤال کنید متوجه شدید، بعد هم من [؟] و الا یا اجازه بدهید که صحبت بکنید، یا یک کاری بکنید که اقلاً یک گونه بشود که ...

آقای ساجدی: درست می‌فرمایید: بله، باشد! عرض کنم که این است که آقای، دوستان، آقای برقعی و آقای میرباقری ...

استاد حسینی: [؟] جواب می‌دهد [؟] در مورد همان مطلب باشد.

آقای ساجدی: بله، آقای برقعی و آقای میرباقری مطلبی را ابتدا طرح کردند، حضرتعالی، جناب آقای درخشان، آقای جلالی، البته آقای جلالی در آن ارتباط نه، آقای فرزین وش در آن ارتباط صحبت فرمودید، آقای حسینی هم پاسخ دادند؛ یعنی در رابطه با شما صحبت کردند. الان که وقت هم ده دقیقه، نزدیک ربع ساعت گذشته، آقای برقعی صحبت شان را فرمودند، آقای میرباقری هم اگر نظری دارند می‌فرمایند، بعد با اجازه تان مرخص می‌شویم، جلسه تمام می‌شود، بعد از این که برگشتیم، مطلبتان را تنظیم می‌فرمایید، هر چه که می‌خواهید بفرمایید، استفاده می‌کنیم از حضورتان.

آقای صفوی: آقای چیز معذرت می‌خواهم برای این که ...

آقای ساجدی: نه، نخواهید معذرت، استدعا می‌کنم صحبت نفرمایید. شما در عین حالی که رعایت نظم می‌فرمایید، رعایت نظم نمی‌فرمایید. بله، استدعا می‌کنم فرمایشتان باشد برای بعد. دوستان نظرات، ببینید آقای برقعی اشکال را طرح کردند، ۵ نفر از دوستان، یعنی آقای، با آقای حسینی ۵ نفر از دوستان پاسخ گفتند. آقای برقعی اشکالشان را هنوز در جای خودش می‌بینند و اشکالشان را تکرار می‌کنند. آقای میرباقری هم نظرشان را می‌گویند و می‌رویم فکر می‌کنیم، دوستان که برگشتند، اولین نوبت برای آقای صفوی.

س: [؟]

آقای ساجدی: ۱۴ را روشن بفرمایید، استدعا می‌کنم.

س: [؟]

آقای میرباقری: بسم الله الرحمن الرحیم، آقا با عرض معذرت از برادرمان آقای صفوی. عرض می‌کنم که، ضمن این که من واقعاً بحث‌های جناب آقای حسینی بسیار لذت بخش بود و آدم در پایان این بحث‌ها خودش را مدیون می‌بیند، این واقعیتی است که باید عرض بشود. اما به نظر من آن اشکالی که آن آقای برقعی داشتند، اصل اشکال جواب داده نشد، است؛ یعنی اگر ما قانون مندی را در عالم فقط منحصرِ به نسبیت‌های ریاضی بدانیم، این جا الآن، من در واقع قانع شدم که فرمایش آقای حسینی دقیقاً به جا و صحیح است؛ یعنی آنها نیاز به خلق ندارند. اما همه جا قانون مندها نسبیت‌های ریاضی نیست، بعضی جاها می‌بینیم که خود این نسبیت‌های ریاضی در اختیار یک قوانین دیگری قرار می‌گیرد. فرض بفرمایید که ما گردش کرهٔ زمین را به دور خورشید با این وضعیت خاص، با این سرعت معین، با این که شبانه روز ۲۴ساعت باشد، یا قانون مندی می‌دانیم یا نمی‌دانیم؟ اگر این قانون مندی هست، این را ما درآن وجوب احساس نمی‌کنیم، یعنی اگر شب و روز ۳۶ساعت می‌شد، چه اشکالی پیش می‌آمد؟ اگر گردش زمین به دور خورشید در ۱۳ماه انجام می‌گرفت، چه اشکالی پیش می‌آمد؟ یعنی این قوانین چگونه ما می‌توانیم بگوییم ثبوت دارند و نفس الامری هستند، این‌ها چیزهایی است که خدا، خدای تعالی حاکم کردند بر موجودات، و این‌ها نسبیت‌های ریاضی را در اختیار می‌گیرند برای برقرار شدن خودشان. فرض بفرمایید که خدای تعالی نظرشان این هست که زمینی را بسازند مناسب با خلقت و زندگی انسان، یک اهدافی به کار گرفته می‌شود مبنا قرار گرفته می‌شود که، فرض بفرمایید شبانه روز ۲۴ساعت باشد، ماه با زمین فاصله اش چه قدر باشد که جزر و مد دریاها تنظیم بشود، زمین با چه سرعتی به دور خورشید بگردد و به خاطر وقوع این قوانین می‌آیند معادلات ریاضی حاکم می‌شود این جا. این بله، نسبیت‌های ریاضی این جا هست، اما خود این‌ها را هم ما قانون مندی بدانیم یا ندانیم؟

آقای ساجدی: متشکر، بله، فرصت نیست الآن، بعد در خدمتتانیم، بله، چون ساعت ده ربع کم هست تا ده و نیم استراحت، دوستان چون بعد از جلسه باز زیاد فرصت نداریم، یعنی نهایتش ۴۵دقیقه ما می‌توانیم به بحث

پردازیم حداکثر، این است که دوستان اگر مطالبی دارند از تذکرات استحبابی خودداری بفرمایند. اگر مطلبی دارند که استدلالی است، تنظیم بفرمایند؛ یعنی قبلاً خودشان یک نُتی، چیزی بنویسند و این جا ما استدلال را شاهد باشیم و ببینیم، بله. «سبحان ربک رب العزه عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین» ساعت ده و نیم با اجازه تان، نه، چون خسته هستند، ده و نیم خدمتتان هستیم. تکبیر!

س: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر.

شناسنامه سند

عنوان پژوهش: طرح پیشنهادی پیرامون طرز تنظیم امور اقتصادی در اسلام (دوره اول)	
کد پژوهش: ۰۴۲	**شماره جلسه: ۴۷**
کد جلسه: ۰۴۴۰	**تاریخ جلسه: ۱۳۶۱/۰۲/۳۰**
کد صوت: ۰۶۱۴ / ۰۶۱۵	**مدت جلسه: ۹۶ دقیقه**
تعداد جلسات: ۱۸۸	**تعداد کلمات: ۱۳۰۰۲**

جلسه چهل و هفتم

آقای ساجدی: بسم الله الرحمن الرحیم،

یک تذکر اخلاقی عرض کنم و آن اینکه مواقعی که بحث‌ها یک مقدار خب دوستان در جریانش قرار می‌گیرند و برای هر کدام از دوستان مسأله می‌شود و جلسه استثناء بر می‌گردد به وضع طبیعی خودش که باید باشد، همه دوستان خب سؤال‌های آنها جوشش می‌کند قاعدتاً دیگر، بعد همه هم تمایل شدید دارند که صحبت بفرمایند، حالا تک سؤال مثلاً کتبی می‌فرستند وقتی می‌بینند شفاهی را نمی‌شود بگویند، برای نوبت گرفتن سعی می‌کنند روش را تخطئه کننده، اصل را تخطئه کنند فرع؛ به هر حال خب این خوب است؛ یعنی این خودش نشان دهنده این است که دوستان واقعاً رسیدند به یک مطلبی که احساس می‌کنند اگر بگویند مشکل حل می‌شود. ولی در عین حال خب تحقیق اگر بخواهد به نتیجه برسد، نیاز به صبر و حوصله و استقامت دارد دوستانی که مطلبی به ذهن مبارک شان می‌رسد و احیاناً شرایط اجازه نمی‌دهد که فوراً بتوانند بیان بفرمایند گرچه سخت است، ولی در راه خدا استقامت بفرمایند، یک مقدار صبر کنند، مطلب شان را هم پخته تر بفرمایند. چون طبیعی مسأله این است که همه دوستان فکر کنم برای شان روشن باشد که نمی‌توانی؛ یعنی همه نمی‌توانند در جلسه عمومی صحبت بفرمایند. این است که در همان حد که استقامت می‌فرمایید و صبر می‌کنید و به هر

حال تحمل ناراحتی در اینکه بپذیرید صحبت نکردن را ـ ان شاء الله ـ هم اجر دنیایی خواهد داشت، هم اجر اخروی. از اجر دنیایی آن این است که روشن تر می‌شود مطلب، و مثلاً می‌بینید که یکی از برادرها همان حرف شما را زد اما گره باز نشد مثلاً. بعد می‌فهمید که نه، یک فکر دیگر باز لازم است. دقیق تر می‌شود، عمیق تر می‌شود. اخرویش هم که ـ ان شاء الله ـ در تمام قسمت‌ها مأجور بودید و خواهید بود. اما دوستانی که بنا بود صحبت بفرمایند. آقای صفوی! نوبت حضرت عالی است.

آقای صفوی: لطف می‌کنید برای اینکه پرت نشوم مشخص کنید که چه چیزی را، یعنی در چه محدوده‌ای تا من وارد صحبت بشوم.

آقای ساجدی: می‌خواهم دیگر وقت صرف این کار نکنم. مشخص است دیگر. بحث ببینید نفس الامری بودن قانون را بحث نمی‌کنیم. آقای برقعی سؤالی طرح کردند که آیا همه قوانین نفس الامری است؟ مقداری روی آن بحث شد. آقای حسینی هم صحبت کردند. ایشان و آقای میرباقری مجددا تکرار کردند که سؤال به قوت خودش باقی است عملا. حالا دوستان در مجموعه فرمایشاتی که هست بفرمایند صحبت شان را.

آقای صفوی: بسم الله الرحمن الرحیم. شکر می‌کنم خدا را که نعمت به ما داد که زنده باشیم و اقلاً آن اجمالی را که داریم، یک قدری روشن تر باشد، که چه قدر محتاج هدایت هستیم. و شکر می‌کنم از استاد و سایر برادرها که در نقش استادی ما را روشن کردند تا الآن. ـ ان شاء الله ـ بعد از آن هم بتوانیم ادامه دهیم.

عرض می‌کنیم خدمت شما که آن جایی که دو روز پیش من سؤال کردم که آیا می‌توانیم در یک محدوده، صحبت از نامحدود کنیم؟ در ذهن من ماند، ولی مطرح نشد که آیا می‌توانیم بگوییم بشر محدود یک چیزی به نام اختیار دارد که نامحدود است؟ که به نظرم آخر به این قرارداد رسیدیم که در آن حیطه محدودش، نامحدود است. بعد از آن، صحبت امروز شد که ما اگر که در یک مجموعه، مجموعه شامل به عنوان یک سیستم صحبت می‌کنیم بر اساس همان حرف، نباید از آن برویم بیرون و گرنه باید برویم در یک مجموعه بالاتر صحبت کنیم. بر این اساس، خواهش کردم که ما سعی کنیم که در چهارچوب یک پذیرفتنی صحبت کنیم که شمولیت آن را از همان اول بیان کرده باشیم. به تعبیر من این گونه هست که وقتی صحبت رسید به مرحله بین بسیط و مرکب، گرچه بیان نکردیم، همان جا باید می‌گفتیم که این تعریف در خودش این را دارد که فقط یک بسیط می‌تواند باشد و غیر از آن ـ به اصطلاح ـ همه مرکبات هستند. هر جا رسیدیم به بسیط، همان یک بسیط است. دنبال آن صحبت می‌آییم به سؤال برادرمان که مطرح فرمودند. عرض می‌کنم که شما وقتی می‌فرمایید چگونه تمام قوانین را نفس الامری می‌دانیم یا بر تعریفی که برای نفس الامری کردیم ادامه می‌دهید، یعنی تکیه می‌کنید یا شک می‌کنید؟ اگر شک می‌کنیم نمی‌توانیم بحث را ادامه دهیم. ولی اگر آن را می‌پذیریم، پذیرفتیم که نفس الامری بودن، یعنی غیر متکی به متکی به غیر نبودن ؛ یعنی از طبیعت بسیط بودن، یعنی غیر قابل تفکیک بودن بر اساس قراردادهایی که کردیم. بنابراین نمی‌توانیم وقتی که این را گفتیم بیاییم بگوییم که چون لفظ همه قوانین هست،

پس راجع به یک قانونش یک طور صحبت کنیم، راجع به یک قانون دیگر یک طور دیگر. اگر می‌پذیرم که قانون جاذبه و قانون مربع ذاتشان نفس الامری هستند، گر چه ما در روش شناخت یا بحث راجع به آن دو گونه برخورد کنیم، ولی از یک گونه واحد بیشتر نیستند. یعنی تمام صحبت من این است که بدون اینکه صحبتش کرده باشیم، داریم به روش سیستماتیک این جلسه را اداره می‌کنیم، ـ ان شاء الله ـ بحث‌مان را اداره می‌کنیم. یک چیزهایی در نفس الامر روش سیستماتیک هست. آن هم این است که وقتی در یک سیستم هستید، دیگر اصول موضوعه آن سیستم را نباید در خود همان سیستم به بحث بکشانید. اگر یک چیزی را پذیرفتیم با اساس آن بحث برویم به جلو. شما در جلسه ...

آقای ساجدی: آقای صفوی! من یک تذکر عرض کنم که،

آقای صفوی: روشن نشد؟

آقای ساجدی: مطلب حضرت عالی درست است.

آقای صفوی: بله.

آقای ساجدی: اما صحبت آقای برقعی و میرباقری بر می‌گردد به همان اصل دیروز؛ یعنی شما فرض را بر این قرار می‌دهید که قوانین نفس الامری هستند و این دیگر معنا ندارد که باز سؤال کنید که حالا بعضی‌های شان نفس الامری است یا همه اش.

آقای صفوی: بله.

آقای ساجدی: سؤال اگر که ما آن قرار را به آن کیفیتی که حضرت عالی می‌فرمایید بپذیریم، و تمام شده، طبیعی است مسأله همین است.

آقای صفوی: بله.

آقای ساجدی: ولی این را تمام شده تلقی نکردند.

آقای صفوی: خب، من عرضم ...

آقای ساجدی: و آقای حسینی هم دیروز و همچنین امروز که ادامه دادند و وارد بحث شدند پذیرفتید که در این ارتباط حرف زده بشود. یعنی کلی آن می‌گویند شما بر اساس یک سری از قوانینی که ما هم می‌فهیمم و آن را درک کردیم و متوجه شدیم، آن مسأله را اثبات کردید. اما با توجه به این مثال‌هایی که ما می‌زنیم، نظیر جاذبه و اینها باز هم مسأله باقی است، همان نتیجه را می‌گیریم یا نمی‌گیریم؟ لذا فرمایش حضرت عالی درست است. اما صحبت برادرمان آقای برقعی هم درست است. یعنی الآن محل بحث این است. آن مطلبی که شما می‌فرمایید تمام شده تلقی نشده. این است که چون جلسه تا به حال بحث کرده در این مورد، از حضرت عالی هم استدعا می‌کنم که در خود مسأله دقت بفرمایید که ببینیم پاسخی به این می‌توانیم داشته باشیم یا نمی‌توانیم داشته باشیم؟

آقای صفوی: عرض می‌کنم. اجازه بدهید من تمام کنم. تمام نشده.

آقای ساجدی: بله.

آقای صفوی: صحبت من این هست که ما نمی‌توانیم یک روش را بگیریم برای ادامه. در طولی که داریم می‌رویم، یک جا آن را بکنیم دو روش، دوباره بگوییم بخواهیم با یک روش به نتیجه بگیریم. یک، یک هست، نمی‌تواند دو و دوباره برگردد به یک. اگر روش سیستماتیک تا حالا گرفتیم برای موضوع؛ ممکن است که ایشان بفرمایند یک مطلبی را اصلاً بیاورد به یک زبانی در آن صحبت کند که اصلاً ما ندانیم چیست. در حد محدود خودمان و محدود این جلساتی که تا الان داشتیم در آن محدوده پذیرفته ایم که هر چیزی را مرحله ایی برویم جلو. اگر می‌خواهیم زیر این بزنیم، اصلاً شروع کنیم بگوییم یک مطلب دیگر!

آقای ساجدی: نه، من الآن سیستم و زیرسیستم، بحث را می‌گویم، حضرت عالی مرقوم بفرمایید.

آقای صفوی: بفرمایید.

آقای ساجدی: بله، سیستم، آن که پذیرفتند؛ یعنی به عنوان سیستم قبلاً پذیرفتند، الآن در آن بحث نمی‌کنند، اینکه بعضی از قوانین، آقای برقعی این را پذیرفتند، بعضی از قوانین نفس الامری هستند،

آقای صفوی: بله.

آقای ساجدی: و در بعضی دیگر الآن بحث می‌کنند، زیر سیستمی است که الآن در آن دارند بحث می‌کنند.

آقای صفوی: بله.

آقای ساجدی: همین.

آقای صفوی: خب، بنده همین را عرض می‌کنم. من می‌گویم نمی‌توانم از اینجا شروع کنم حرکت کردن را، مگر اینکه یک چیزی شامل تر از این را به من بدهند که من بر آن تکیه کنم بتوانم بیایم در بحث تکه کوچکتر. آن را به من بدهند من، چشم، از آن آن جا شروع می‌کنم.

استاد حسینی: می‌گویند چیزی که کلیه قوانین را در بر بگیرد، به من بدهید، بعد ببینیم آیا یک بحث می‌شود از آن جدا کرد یا نه؟

آقای ساجدی: یعنی حضرت عالی می‌خواهید صحبت بفرمایید؟

استاد حسینی: نه.

آقای ساجدی: میکروفن آقای حسینی را روشن کنید. دیگر فرمودید، بفرمایید تا ...

استاد حسینی: من این گونه حس کردم از فرمایش حضرت عالی؛ نمی‌دانم درست هست یا نه، شما می‌گویید چیزی که کلیه قوانین را شامل بشود تحویل ما بدهید تا بعد ما ببینیم که دو قسمی که برای آن قرار می‌دهیم، کدام‌ها هستند.

آقای صفوی: بله.

استاد حسینی: یک چنین چیزی می‌گویید؟

آقای صفوی: بله.

آقای ساجدی: بله خیلی خب. متشکر. بفرمایید آقای برقعی، ۷. حضرت عالی!

آقای برقعی: من سؤالم در همین تقسیم قوانین و نسبیت‌های ریاضی است که احتیاج به خلق ندارند که ما اگر اعتباریات خودمان را می‌توانیم تغییر دهیم؛ یعنی به جای اینکه مثلاً سیستم اعداد داشته باشیم، یک سیستم دیگری داشته باشیم، یا هر چیزی که اعتبار کردیم. این اعتباریات خودمان را تغییر بدهیم، ولی آن نسبیت‌ها را ما نمی‌توانیم تغییر دهیم. موجود هستند. من در ذهنم می‌گویم می‌بینیم من شاید درست نفهمیدم مطلب را. آن نسبیت‌ها موجود هستند و ما می‌گوییم این موجودات، اینها مخلوق نیستند؛ یعنی ادعا هست که این نسبیت‌ها مخلوق نیستند. آیا درست فهمیدم مطلب را؟

استاد حسینی: بله.

آقای برقعی: این نسبیت‌ها مخلوق نیستند. چطور امکان دارد یک چیز موجود باشد و مخلوق نباشد؟

آقای ساجدی: بله، سؤال تان را بعد به آن می‌پردازیم کجاست. الآن هنوز سؤال آقای برقعی است. دوستان در آن ارتباط می‌خواهند صحبت کنند و آن بحث هنوز تمام نشده. البته بحثی که آقای صفوی می‌کنند عملا وارد بر بحث هست، ولی این چیزی است که یعنی الآن دیگر بخواهیم به این تکه بپردازیم به صحبت فرمایش آقای صفوی بپردازیم، معنایش این است که بحث‌های صبح را رها بکنیم. من به ذهن خودم این گونه می‌رسد که بحث را به روال گذشته اش ادامه بدهیم و احیاناً اگر غلط هم بوده، حالا دیگر این غلط چیزی نمانده. یک ربع ساعت دیگر مانده یک غلط را هم باز تکرار کنیم و ـ ان شاء الله ـ روش درست تری را بعد مثلاً از هفته آینده اتخاذ کنیم. یعنی حداقل این نکته‌ای که طرح شد، رویش صحبت شده و صحبت‌های دوستان هم ناتمام ماند، برادرمان آقای صفوی اجازه بدهند که تمام شود و به یک جایی برسد و بعد ـ ان شاء الله ـ تشکر می‌کنیم.

آقای صدر الدین: بله، معذرت می‌خواهم. آقای محمد زاده، ۲۰. ببخشید. بعد حضرت عالی صحبت کنید.

آقای محمد زاده: بسم الله الرحمن الرحیم. من این مسأله‌ای که برادرمان میرباقری به عنوان مثال ذکر کردند که ـ به حساب ـ تفاوت قائل شوند بین مربع و آن گردش ـ عرض کنم که ـ زمین و مسائل دیگری که گفتند که در عرض بیست و چهار ساعت باشد، یا ۱۲ ماه باشد، خود این مسأله، نفس الامری بودن یک روابطی را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر این اگر قرار بود که نفس الامری بر این باشد که آن روابط نفس الامری بر این باشد که این در سیزده ماه باشد، در سیزده ماه تحقق پیدا می‌کرد. اما اینکه الآن ما بگوییم که این دوازده ماه است چطور می‌شود؟ می‌شد که سیزده ماه شود؟ خب ما می‌توانیم بگوییم که نه، نمی‌شود. برای اینکه اگر سیزده ماه می‌شد، ممکن بود که کل آن روابط دوباره در آن سؤال ایجاد شود. عدم اطلاع ما بر اینکه اگر ۱۳ ماه می‌شد چه می‌شد و ما نمی‌دانیم، این دلیل این نیست که آن نفس الامری نیست، یا شناخت ما نسبت به این تفاوت می‌کند با مربع یا سایر مسائل دیگر که معتقدند که اینها نفس الامری است. پس خود اینکه این دوازده ماه است، خود این، نفس

الامری بودن آن روابط را نشان می‌دهد که در این چهار چوبه نمی‌تواند غیر از آن باشد.

آقای ساجدی: تشکر می‌کنم. ۲۲، **آقای صدر الدین:**

آقای صدر الدین: بسم الله الرحمن الرحیم. من تصورم این است که دقیقاً در مورد سؤال برادر ما برقعی که مثال جاذبه و مربع را زدند و خواستند تفاوتی قائل شوند، این را عرض می‌کنم که به نظرم می‌رسد که همان گونه که ما در کیفیت‌های مختلف مسأله انسجام را که مطرح کردیم، گفتیم که تأیید می‌کنند هر کدام این چیزی را که ما می‌بینیم وجودش را دیگر چیزها تایید می‌کنند و این هم تایید می‌کند آنها را، قوانین هم این رابطه بین شان برقرار است. یعنی اینکه قانون جاذبه غیر از اینکه در این مسیر باشد با توجه به بقیه قوانین غیر از این نمی‌تواند باشد. یعنی اگر غیر از این بود، انسجام ندارد. یعنی بقیه قوانین آن را تأیید نمی‌کنند و این آن را تأیید نمی‌کند.

آقای ساجدی: متشکر. آقای صفوی، ۱۵.

آقای صفوی: بسم الله الرحمن الرحیم. به دنبال صحبت برادر، ـ عرض می‌کنم که ـ اگر این سؤال برادرمان را بخواهیم به عنوان یک عضو منسجمی از کل حرکت بسنجیم و دنبال کنیم باید همین قانونی که پذیرفتیم بر آن حاکم باشد؛ یعنی این سؤال در مجموعه‌ای که تا حالا آمدیم سؤال منسجمی باشد، من همین را مورد سؤال قرار دادم. بنابر این این سؤال ـ پناه به خدا ـ در ذاتش اشکال دارد! چرا ما اصرار داریم روی یک چیزی که اشکال دارد ادامه دهیم؟

آقای ساجدی: بله، ظاهرا من یک خواهشی کردم، شما هم با تأییدتان قبول فرمودید، نبود؟

آقای صفوی: چه بود؟

آقای ساجدی: عرض می‌کنم که من خواهش کردم که دیگر بحث را به روش نکشیم و در خود بحث الآن ادامه پیدا کند، شما هم قبول فرمودید.

آقای صفوی: خب، بحث است. به روش نیست.

آقای ساجدی: پس من نفهمدیم. مطلب را مجددا بفرمایید.

آقای صفوی: عرض می‌کنم، ما محدودیم، مرحله‌ای داریم می‌رویم جلو، اگر صحبت آقای صدرالدین درست هست،

آقای ساجدی: بله.

آقای صفوی: به عنوان یک اصل موضوعه‌ای اصلاً این جلسه و این بحث تا الآن که رسیدیم، این سؤال ایشان اگر با مجموعه چیزهای پذیرفته ما تطبیق دارد، باید ادامه دهیم روی آن، و گرنه باید نفی شود مثلاً برود جلو. نفی شود برویم یک سؤال صحیح تری را پیدا می‌کنیم. من عرض می‌کنم اگر امر نفس الامری تعریف آن را تغییر ندادیم، امری است که متکی به خودش هست، طبیعتش طبیعت بسیط می‌شود. قابل تفکیک نمی‌شود دیگر. آن موقع نمی‌توانیم وقتی تا اینجا را پذیرفتیم، بیاییم همان را مورد سؤال قرار دهیم، بگوییم قوانین یک قسمت

آن، چنان هستند، یک، قسمت آن، چنین هستند. از یک ماهیت هستند.

آقای ساجدی: بله، متشکر. آقای نجابت. **۲۳** را روشن بفرمایید.

آقای نجابت: بسم الله الرحمن الرحیم. این مسأله جاذبه و مسأله مربع مطلب من می‌خواستم در این رابطه عرض کنم خدمت تان. پریروز استاد در رابطه با یکی از سؤال‌های آقای نهاوندیان مطلبی را فرمودند تحت عنوان انسجام که اگر آن نوع انسجام نباشد، حرکت محال می‌شود. من علی فرض اینکه همه آن اصل را قبول داشته باشند، صحبت می‌کنم و مطلب این بود که شما وقتی به سراغ یک شئ می‌روید، یک خصلت از آن در نظر تان هست، یا آن یک خصلت دارد که این خصلت تغییر نمی‌کند؛ یعنی نمی‌شود یک وقت به طرف این بلندگو بیاییم کار میکروفن را انجام دهد، یک دفعه دیگر مثلاً کار قلم را انجام دهد. تعبیر شد به این همانی یا انسجام یا هر اصلی، مفهومش این بود. من کاری به اسمش ندارم. اگر که آن را بپذیریم، بعد سؤال برادرمان آقای برقعی این گونه مطرح می‌شود که اگر شما انتظار دارید که خداوند مثلاً جاذبه را یک طور دیگری خلق می‌کرد که در همین حال که این روابط حاکم بود، آن هم بود این سالبه ـ به اصطلاح ـ به انتفاع موضوع است؛ یعنی این گونه که نیست واقعاً. بنابر این یک درجه اشکال تخفیف پیدا می‌کند با این جواب که هر طور دیگری که خلق می‌کرد، باز هم همین صحبت‌ها در موردش حاکم بود؛ یعنی صحبت از این نیست که الآن چگونه رفتار می‌کند؟ چگونه باید رفتار کند؟ اگر فرض کنیم وقتی ما خود کار را می‌انداختیم به صورت مورب حرکت می‌کرد به طرف جسم دیگر، باز همین مطلب بود؛ یعنی به نوع رابطه صحبت نداریم. یا اینکه صحبت برادرمان آقای میرباقری در رابطه با اینکه مثلاً اینجا باید بیست و چهار ساعت طول بکشد تا یک شبانه روز شود، خود این مطلب مورد نظر نیست، کما اینکه در جاهای دیگر، در ماه، در کرات دیگر، چهل و هشت ساعت طول می‌کشد، سی و شش ساعت طول می‌کشد، یا اینکه سال مثلاً هشتصد روز طول می‌کشد. اشاره‌ای که به روابط نسبیت می‌شود در آنجا؛ یعنی روابطی حاکم است، همان جا هم که شما می‌خواهید تفسیر قانون کنید دست می‌گذارید روی یک رابطه نسبیت؛ یعنی وقتی که یک قانون عمومی می‌دهید می‌گویید روابط جاذبه مثلاً حاکم است در منظومه شمسی، همان روابط ایجاب می‌کند که جای دیگر مثلاً چهل و هشت ساعت شود شبانه روز. و خود ذات این بیست و چهار ساعت واقعاً مطرح نیست. من می‌خواهم بگویم آن روابط نسبیتی که اشاره می‌شود، دقیقاً ایجاب می‌کند که اگر زمین جرمش مثلاً این قدر بود، جرم منظومه شمسی هم این قدر بود، در تحققش بشود بیست و چهار ساعت و یک ثانیه هم کم و زیاد نشود. اگر قرار شد تغییر کند، این یک شیء دیگری هست. اما روابطی که بر آن حاکم است دقیقاً آن رابطه نسبیت را در شکل مثلاً خیلی کامل میدان‌ها که عرضه می‌کنیم یک نسبتی با جرم جسم مثلاً دارد. اگر جرم این جسم عوض شود، یک رابطه بیست و چهار ساعت نیست و مثلاً سی و هشت ساعت است، اما آن دیگر کره زمین نیست، یک چیز دیگر هست. بنابر این خود مطلب را ما فکر نکنیم که حتماً بیست و چهار ساعت بودن، روابط نسبیت مقصود این هست. من همین

را می‌خواستم عرض کنم و آن مسأله باز که باز تکرار می‌کنم که اگر قرار بود خدا نوع دیگری هم مثلاً خلق می‌کرد یا ما قانون دیگری داشتیم ورای این، همین صحبت‌ها در مورد آن صادق بود با توجه به اینکه ما نمی‌توانیم دو چیز همراه هم داشته باشیم؛ یعنی این خودکار نمی‌تواند یک دفعه مثلاً مورب حرکت کند، یک دفعه به طرف عمود مثلاً حرکت کند. یک، اگر آن اصل این همانی یا انسجام بحث پریروز را پذیرفته باشیم، این یک شکل خواهد داشت و این یک شکل یک قانون مندی است که همیشه صادق است. تشکر می‌کنم از خدمت تان.

آقای ساجدی: خیلی ممنون. یک، آقای فرزین وش. عذر می‌خواهم، نه. آقای سیف، ۱۷ . معذرت می‌خواهم. ۱۷ ، آقای سیف.

آقای سیف: بسم الله الرحمن الرحیم. عرض بنده در رابطه با صحبت برادرمان آقای برقعی این است که اگر قائل شدیم که جهان هدف دار است، بعد اجباراً باید بپذیریم که برای آن که این هدف را همیشه همه عناصر جهان دنبال کنند، باید هم جهت باشند و بر امور ثابتی استوار باشند و اگر بخواهیم قائل شویم که در بعضی امور بر این مبناهای ثابت استوار هستند و در بعضی امور نیستند، در واقع انسجام و هدف دار بودن همه عناصر هستی را نپذیرفتیم. بعضی از پذیرفتیم، بعضی را نپذیرفتیم. حالا اگر آن سؤال بعدی که چطور می‌شد که قانون جاذبه به شکل دیگری باشد؟ اگر قرار باشد به شکل دیگری باشد در عین اینکه همه هستی به همین شکلی که هست باقی است و این شکل جاذبه به شکل دیگری شود، به این معنی است که مهم نیست که این به چه شکل باشد؛ یعنی این قانون جاذبه در رابطه با همه هستی به این شکل قرار گرفته. اگر ما بخواهیم این را عوض کنیم به معنی این است که تمام هستی را باید شکل دیگری دهیم. و اگر خواستیم بگوییم که خب چه اشکالی دارد شکل دیگری برای هستی قائل باشیم؟ می‌گوییم باز همین سؤال باقی است، هستی به شکل دیگر با نظم به گونه دیگر باشد، باز این سؤال باقی می‌ماند که چرا شکل دیگری نیست. بنابر این این سؤال به تسلسل کشیده می‌شود. از این جهت باطل است، مجبوریم بپذیریم که همه از یک نوع سنخ هستند، به خصوص که جناب حسینی هم من فکر می‌کنم پاسخ دادند که تفاوتی نیست بین اینکه قانون جاذبه را مثل همان قانون‌های دیگری که رابطه مثلث و مربع فرض کنیم. قبلاً هم این بوده است، فقط وقتی ما آن را شناختیم که در عینیت آن را دیدیم. این یک مطلب. اما من خودم سؤالی در همین رابطه داشتم، اجازه هست؟

آقای ساجدی: نه، سؤال اضافه، نه.

آقای سیف: در همین رابطه؟ رابطه،

آقای ساجدی: یعنی بفرمایید، مربوط نباشد، ذهن‌ها متشتت می‌شود.

آقای سیف: اشکالی ندارد. اگر مربوط نبود دنبال نکنید.

آقای ساجدی: بله.

آقای سیف: من می‌خواهم در واقع رابطه بین ازلی بودن امور نفس الامری را با خدا قائل بشویم؛ یعنی اگر قائل شویم که ...

آقای ساجدی: نه، نفرمایید، این جداگانه، آقای چیز صحبت کردند. سؤال بعد از آن هست.

آقای سیف: بسیار خب.

آقای ساجدی: بله، ـ عرض کنم که ـ آقای فرزین وش. ۱ را روشن بفرمایید.

آقای فرزین وش: بسم الله الرحمن الرحیم. اشکالی که آقای صفوی وارد می‌کنند، ظاهرا جا دارد، منتهی من فکر کنم سؤال این است که ما قبول کردیم یعنی قوانین نفس الامریه هستند، ولی سؤال برادرمان آقای ...

آقای ساجدی: برقعی.

آقای فرزین وش: آقای برقعی این است که آیا مثلاً نیروی جاذبه هم جزء این قوانین قرار می‌گیرد یا نه؟ به این ترتیب سؤال کاملاً مطرح است و این هم که من یک توضیحی صبح دادم، نمی‌دانم تکرار کنم یا نکنم؟

آقای ساجدی: اگر لازم می‌دانید، تکرار کنید.

آقای فرزین وش: پس این را که عرض کنم که آن نسبیتی که؛ آنکه عرض کردم، این است که نسبیتی که بین کرات مثلاً در رابطه با این نیروی جاذبه برقرار است چه فرقی می‌کند با نسبیتی که بین مثلث و مربع است؟ یعنی این نسبیت آن آیا فرقی می‌کند که اگر این را ما پذیرفتیم جزء قوانین نفس الامریه هست و اعتباری نیست بگوییم که نه، آن اعتباری هست مثلاً؟

آقای ساجدی: بله، متشکر. آقای شریف، ۹.

آقای شریف: بسم الله الرحمن الرحیم. نکته‌ای که اینجا خیلی حائز اهمیت است، این است که با اینکه بحث خیلی تکرار شده و سعی شده که تا آنجایی که مسائل مبهم هست مبهم باقی نماند، در جلسه مخصوصا همین جلسه‌ای که آقای برقعی سؤالات شان را مطرح کردند تا دیروز این اشکالات باقی بود که حتی گفته می‌شد که نظر استاد این است که همین قوانین تغییر می‌کنند؛ یعنی مسأله به آن صورت جا نیفتاده بود و از این نظر خیلی اهمیت دارد که بیشتر شکافته شود و روشن تر شود ـ ان شاء الله ـ که گفته شد که حتی خود استاد هم فرمودند که اگر قرار باشد که این قوانین بگوییم متغیرند، این حرف ماتریالیست‌ها است. حالا موضوعی که مطرح است این است که یک سری قوانینی داریم این قوانین قبل از وقوع و خلق بودند و این قوانین حاکمیت بر عالم خارج دارند و نسبیت‌ها را تعیین می‌کنند، نسبیت‌ها را تأیید می‌کنند. یک معلوم است. یک معلوم دیگر داریم که مای انسان یک برداشتی داریم از این قوانین، یک سری کشفیاتی داریم از این قوانین، خب بالتبع این قوانین از آن جایی که در رابطه با تمام قوانین قبل از وقوع نیست، یک سری قوانین نسبت به آن قوانین محدودی است؛ یعنی ما اگر آن قوانین را، یعنی کل قوانین را معیار بنامیم، معیارها برای ما دو نوع تقسیم بندی می‌خورند. یک سری معیارهایی که چه ما بخواهیم، چه نخواهیم، چه بفهمیم، چه نفهمیم، قبل از وقوع و قبل از خلق بوده. منتها در قدم

بعدی، مای انسان در عالم هستی به یک سری قوانینی دست پیدا می‌کنیم که این سری قوانین است که در رابطه هستند با آن قوانین. چون آن قوانین بر عالم هستی حاکمیت دارد و ما کشف می‌کنیم از این عالم هستی است. منتهی فرقی که دارد این قوانین با آن قوانین، اینها از ذهن ما، از فکر ما، از برداشت ما است ولی آن قوانین جدا از فکر ما هست. حالا سؤال این بود که اگر فرض کنیم که آن قوانین متغیر هستند، آیا این قوانین که محدود به ذهن ما هستند نیز متغیرند یا نه؟ بعد جوابی که بعد از این بحث ها، بنده متوجه شدم این بود که متغیر نیستند؛ یعنی این قوانین و معیارهای قدم دوم متغیر نیستند، [...] اجمال به تبیین تغییر می‌کنند؛ یعنی تکمیل می‌شوند به تعبیر دیگر. چرا تکمیل می‌شوند؟ برای اینکه قدم سوم قدم دوم را نقض نمی‌کند؛ یعنی قوانینی را که ما کشف می‌کنیم، قوانینی است که مکمل قوانین قبلی است و لذا این تغییر نیست. و نکته دیگری که به دست آوردم این بود که چون ما هیچ موقع بر تمام قوانینی که قبل از وقوع و خلق بودند، امکان دسترسی نداریم، این هست که هیچ موقع به یک فصل حقیقی؛ یعنی علم حضوری دسترسی پیدا نخواهیم کرد. این فکر می‌کنم جواب سؤال برادر برقعی باشد. متشکر.

آقای ساجدی: بله، متشکر.

استاد حسینی: [آهسته به آقای ساجدی می‌گویند] یک آقایی هست آنجا دست بلند کرده.

آقای ساجدی: بله، چشم. آقای صفوی، ۱۵. چشم، آخر کار.

آقای صفوی: بسم الله الرحمن الرحیم. چون برادرمان همان سؤال را کردند که خود ایشان اینجا آرام سؤال کردیم، من از همان بُعد وارد می‌شوم. وقتی صحبت نفس الامری ـ طولانی شد ـ کش پیدا کرد، از ایشان سؤال کردم که این صحبت‌ها به اینجا دارد می‌رود؛ یعنی اینکه ما نمی‌توانیم امر نفس الامری را مورد سؤال قرار دهیم. ما نمی‌توانیم. چون نفس الامر متکی به ما نیست. خدمت ایشان دادم. ایشان حاشیه دادند زیر آن که سؤال این است که آیا نفس الامری هست یا نیست؟ ریشه از اینجا سر چشمه می‌گیرد که ما اگر تعریف نفس الامری را شک در آن نکنیم، مستقل از ما می‌شود. یعنی چه؟ همان بحثی است که قبلاً هم کردیم. ما چیزهایی را که چون محدود هستیم، تا الی نهایت مرز محدودیت می‌توانیم برویم، ولی از آن خارج نمی‌توانیم برویم. یک موجود داریم، یک عدم. در عدم فقط همین که تا آخرین حد موجود است صحبت می‌کنیم. مطلب بعدی آن می‌آید ـ عرض به حضور شما ـ می‌شود مرکب و بسیط. ما از بسیط هیچ چیزی نمی‌توانیم، فقط مرز مرکب است. آن وقت وقتی که این گونه با آن برخورد کنیم، می‌آییم می‌گوییم که اگر بخواهیم روش شناخت ما حاکم بر نفس الامر باشد به تناقض برخورد می‌کنیم

استاد حسینی: [آهسته به آقای ساجدی می‌گویند] من یک چند تا سؤال دارم از آقای صفوی.

آقای صفوی: ـ عنایت می‌فرمایید؟ ـ اگر ما بخواهیم نفس الامر را بیاوریم در قالب خودمان، می‌خوریم به مشکل. چون آن نمی‌آید که در قالب ما. ما شناخت‌مان در قالب خودمان می‌تواند از اجمال به تبیین برود رو به

جهت آن. ببینید، تفکیک یکی از اصولی است که به نظر من یک مقدار کم راجع به آن صحبت کردیم. ما چون محدود هستیم، شناخت‌مان متکی بر تفکیک است. ـ عنایت می‌فرمایید؟ ـ بسیط هم قابل تفکیک و قابل شکستن نیست. حالا اگر که بتوانیم همین که بتوانیم بگوییم آقا! قانون را تفکیک می‌کنیم به اینکه این نصف این گونه هست، نصف آن، آن گونه هست، از همان جا یک اشکال کار شروع می‌شود. خلاصه اش می‌کنم در اینکه باید مبدأ را مشخص کنیم. از ما می‌خواهیم برویم نفس الامر را مورد سؤال و تجزیه و تحلیل قرار دهیم، به جایی نمی‌رسیم. یا از نفس الامر می‌خواهیم ما شناخت پیدا کنیم؛ و اینجا خواهش می‌کنم چون آخر وقت می‌رسیم، چون من شکر کردم خدا را که جمع و جور شد ذهنم، هر طور مدیریت جلسه دارد، بحث را قبل از اتمام آن را جمع کنید که این مؤمنین در یک جا با هم جمع باشیم، ـ ان شاء الله ـ اگر زنده باشیم، ادامه دهیم.

آقای ساجدی: اگر آقای صفوی بگذارند ـ ان شاء الله ـ [خنده]

آقای صفوی: ما که دیگر هر گونه شما بگویید داریم حرکت می‌کنیم.

آقای ساجدی: چشم، اجازه بدهید. عرض کنم که دوستان توجه داشته باشند، حرف‌های خودشان را تکرار نفرمایند. ممکن است البته جلسه غفلت داشته باشد، من قبول می‌کنم، ولی این غفلت زیاد ادامه نمی‌تواند داشته باشد؛ یعنی گاه ممکن است که دوستی که مکرر بیان شان را می‌فرمایند، نکته‌ای را در مد نظر نداشته باشند یا موضوع را چیز دیگری تصور فرموده باشند. این است که برای اینکه دوستان ملول نشوند؛ بفرمایید.

استاد حسینی: [؟]

آقای ساجدی: بله، چشم! عرض کنم که یکی دو تا برادرها وقت گرفتند هر دو مجدد. باز به محدودیت وقتی بر می‌خوریم. من اجازه می‌خواهم از آن دو تا برادری که نوبت گرفتند، برادرمان آقای نجابت و برادرمان آقای صفاری. درست عرض کردم؟

آقای س: نیکنام، نیکنام.

آقای ساجدی: آقای نیکنام. این است که اجازه بدهند که آقای حسینی فرمایشات شان را بفرمایند. دور قبل را تکرار کنیم. آقای برقعی هم نظرشان را می‌فرمایند، آقای میرباقری هم نظر شان را می‌فرمایند، بحث تحقیقی‌مان تمام می‌شود.

استاد حسینی: سه دقیقه من اجازه می‌خواهم با آقای صفوی صحبت کنم، روی ساعت،

آقای ساجدی: بله سه دقیقه، چشم!

استاد حسینی: ولی طرفینی باشد،

آقای ساجدی: اشکالی ندارد، بله.

استاد حسینی: طلبگی باشد، جلسه‌ای نباشد. سؤالی که دارم از حضورتان، برادر! اگر نباشد هر اصلی را که پذیرفتیم، بحث در همان چهار چوب بچرخد، معنایش این است که اگر پذیرفتم، خدا هست، نتیجه بگیرم خدا

هست. اگر پذیرفتم خدا نیست، نتیجه بگیرم خدا نیست. این چه مشکلی را برای بشر حل می‌کند؟

آقای صفوی: نخیر. من عرض می‌کنم بعد از آن اصل را.

استاد حسینی: من هم دارم می‌گویم خود آن اصل اگر ملاک می‌شود،

آقای صفوی: خب.

استاد حسینی: و هر چه می‌گویم دیگر اطلاعاتم در پرتو آن هست،

آقای صفوی: درست است.

استاد حسینی: اگر پذیرفته باشم خدا هست، همه استدلال هایم می‌گوید خدا هست. اگر پذیرفته باشم خدا نیست، همه استدلال هایم می‌گوید خدا نیست.

آقای صفوی: خب،

استاد حسینی: این چه چیزی را بشر حل می‌کند؟

آقای صفوی: ببینید! اجازه دارم،

استاد حسینی: بنا شد ما در فلسفه دلالت، پا را جایی بگذاریم که تمام کسانی که دارای فلسفه و منطق‌های مختلفند، ملزم به همراهی شوند.

آقای صفوی: درست است.

استاد حسینی: اگر چنین چیز هست، باید یک مطلبی ورای اینکه بنده قرار بدهم باشد در کار.

آقای صفوی: بله.

استاد حسینی: اگر ما بیاییم بگوییم که خدا هست، بعد همه حرف هایمان شود خدا هست، اگر این اول کار قرار دهیم یک اصل، که خدا نیست همه آن قرار بگیرد خدا نیست،

آقای صفوی: بله.

استاد حسینی: این چیزی را حل می‌کند؟

آقای صفوی: بله، صحبت همین جا است.

استاد حسینی: اگر نظر؛ اجازه بفرمایید تا من سؤالم را تمام کنم.

آقای صفوی: چشم!

استاد حسینی: باز همچنین درباره امور نفس الامر، بگوییم امور نفس الامر چیزی است که ما نمی‌فهمیم، بعد هم نتیجه می‌گیریم و لذا ما نمی‌فهمیم، چه چیزی شد؟

آقای صفوی: اجاز می‌فرمایید؟

استاد حسینی: بفرمایید.

آقای صفوی: اتفاقاً همین صحبت هست که ما یک چیزی را که پذیرفتیم و حرکت کنیم اگر همین که

حرکت کردیم، شک کردیم در موردش، این حرکت نمی‌توانیم کنیم.

استاد حسینی: نه، می‌خواهیم ببینیم اگر خودمان چیزی بخواهیم بررسی کنیم، باید چه کار کرد؟ آخر آن، ...

آقای صفوی: باید یک جا بالاتر آن.

استاد حسینی: نه، بالاتر رفتیم، باز یک چیزی قرار می‌دهیم و نهایتا

آقای صفوی: بله! عرض می‌کنم. باید یک چیزی را پیدا کنیم که همان یک چیز باشد، یعنی نتواند دو چیز شود و شمول بر همه چیز من جمله خودش داشته باشد.

استاد حسینی: خب، حالا یک سؤال دارم. من جمله خودش داشته باشیم، یعنی نمی‌توانیم دیگر درباره آن دقت کنیم؟

آقای صفوی: نه، حالا عرض می‌کنم خدمت شما. این ما اینجا می‌گوییم نمی‌توانیم ما در موردش دقت کنیم. این می‌آید از ما که شروع می‌شود، بله.

استاد حسینی: خب، از ما وقتی شروع شود ما بنا هست که بفهمیم خدا هست یا نه.

آقای صفوی: بله.

استاد حسینی: و الا اگر بنا شد که ما نتوانیم دقت کنیم و بفهمیم، پس ما چه تصدیقی است داریم می‌کنیم؟ ما چون آن وقت قبلاً پذیرفتیم قول و قرار را بگذاریم بر اینکه هست؟ خلاصه، من سؤال می‌کنم که این مصادره به مطلوب نشود،

آقای صفوی: من نمی‌دانم این یعنی چه؟ ولی ...

استاد حسینی: یعنی من می‌خواهم بگویم که یک چیزی را ما می‌خواهیم درباره اش تحقیق کنیم که این هست یا نیست،

آقای صفوی: بله، بله.

استاد حسینی: این، این گونه نباشد که بگوییم که ما بنا را می‌گذاریم بر هست، بنابر این هر چه می‌چرخیم، هم بعد نتیجه می‌گیریم هست.

آقای صفوی: بله.

استاد حسینی: بنا را می‌گذاریم امور نفس الامری را نمی‌توانیم بفهمیم و بعد هم نتیجه می‌گیریم که هیچ استدلالی برای ذهن ما نیست که بتوانیم بفهمیم.

آقای صفوی: بله

استاد حسینی: بنا را می‌گذاریم بر اینکه؛ ببینید! مطلب را جای حساسی من دست می‌گذارم. شما هم در همان جا جواب بدهید. عرض بنده این است که این روشی را که شما می‌گویید، معنایش این است که اجمال و تبیین در آگاهی بشر نباشد. یک چیزی را که الآن آن چه از آن اطلاع دارم مجمل هست، سیری را که می‌کنم برای

اینکه خود این را به تبیین برسانم،

آقای صفوی: صحیح است.

استاد حسینی: نه اینکه آن چه را که می‌فهمم، تحت این اجمال باشد. بعد هم سر در بیاورم در خود این اجمال.

آقای ساجدی: ۵ دقیقه.

استاد حسینی: معذرت می‌خواهم.

آقای صفوی: سه دقیقه تمام؟

آقای ساجدی: عرض کنم که من اجمالاً فقط اعلام می‌کنم در بحثی که الآن در پرانتز انجام شد اجمالا تا آنجا که به ضابطه‌های بحث کردن برنخورد قابل قبول است. خیلی اجمالی عرض کردم مسأله را؛ یعنی این گونه؛ فرمایش‌های آقای حسینی ضابطه‌های ما را نمی‌شکند و همین گونه یعنی اینکه؛ به هر حال اجمالیش را عرض کردم و بحث در همین حد، حرف البته آقای صفوی هم شامل همین قاعده هست. علی‌ای حال این مسأله مورد بحث است، آقای صفوی.

آقای صفوی: درست است.

آقای ساجدی: الآن مسأله این که آیا همه قوانین نفس الامری هستند، همه قوانین به فرمایش حضرت عالی بسیط، اگر بگوییم نفس الامر بسیطند، بسیطند یا نه، این الآن موضوع مورد بحث است، روی این داریم با اجازه شما بحث می‌کنیم . حضرت عالی تکیه نفرمایید که این نمی‌تواند مورد بحث باشد. متشکر.

آقای صفوی: نه، من این را نمی‌گویم من عرض می‌کنم ...

آقای ساجدی: دیگر اجازه، دیگر فرصت نیست. اجازه بدهید.

آقای صفوی: اهان! فکر کردم اجازه می‌دهید صحبت کنم. خیلی خب،

آقای ساجدی: نه، دیگر نه، اجازه بدهید. آقای حسینی حضرت عالی جواب سؤال را بفرمایند. آقای برقعی و آقای میرباقری تمام می‌کنند. آقای نجابت خیلی ناراحت هستند، می‌گویند آقای صفوی حق می‌گویند، ولی من اجازه نمی‌دهم آقای نجابت حرف بزنند. این است که آقایان در جریان باشید.

آقای صفوی: اشهد لا اله الا الله .

آقای س۲: آقای ساجدی یک جمله‌ای ما بگوییم؟

آقای ساجدی: بفرمایید استاد حسینی.

استاد حسینی: من دو مطلب را عرض می‌کنم. یکی اینکه باز جلب حساسیت نظر دوستان را می‌کنم می‌گویم که اگر گفتید، ممکنات؛ یعنی اشیایی که هستند، اینها از جمیع امور، حتی دلالت شان بر می‌گردند به امکان؛ یعنی اثبات ضرورتی از اینها بر نمی‌خیزد، به عبارت دیگر مشعر به امری نیستند، این دیگر از آن، استدلال

توحید هم بر نمی‌آید. چون بعد که آمدید گفتید، این حساسیت را روی سؤالات؛ بعد که آمدید گفتید این تغییر می‌کند. خیلی خب. چون تغییر می‌کند، محدود است. بسیار خب. محدود است و ابتدا دارد. بله. بعد می‌آیید می‌گویید که لذا خدا می‌خواهد. من می‌گویم لذا، ممکن است خدا بخواهد. چون بنا شد همه شئونش ممکن باشد. ولی اگر جدا کردید قوانین را، گفتید در مرحله دلالت، یعنی در مرحله‌ای که این میکروفن غیر از کیف هست، در این مرحله غیر از این است که این مخلوق است، در این مرحله دلالت آن واجب هست.

آقای ساجدی: جناب آقای حسینی، این آقای صفوی ما نوبت می‌خواهند [؟]

استاد حسینی: اینجا چشم! قوانین نفس الامری در اینجا جدا شد از ممکن بودن چه چیزی؟ موجودات، مخلوقات. شد مخلوقات قرار گرفت در یک روابطی؛ یعنی این کیف چه چیزی هست؟ مخلوق. در چه رابطه‌ای قرار گرفته؟ در کیف بودن. این چه چیزی هست؟ مخلوق. در چه رابطه‌ای قرار گرفته؟ میکروفن بودن. وجود اینها که می‌شود کار از آن کشید؛ یعنی می‌شود دفتر گذاشت در این کیف، قلم گذاشت، این هم می‌شود در آن صحبت کرد، وجود اینها که کاربرد دارد چه چیزی است؟ مخلوق. قانونی که اینها دو تا را از هم جدا می‌کند و معادله اینها را مشخص می‌کند، چه چیزی می‌شود؟ واجب. این یک نکته. مقدمه دوم را هم عرض می‌کنم، هر چند در جریان بحث نباشد و بعد پاسخ می‌دهم. مقدمه دوم،

آقای ساجدی: حاج آقا، فرصت نمی‌کنیم.

استاد حسینی: این به معنای این نیست که بعد از این لحظه واجب است این شیء چه چیزی شود. ـ خوب دقت کنید ـ یعنی معادله‌ها از همدیگر جدا شدن و مشخص شدن و دلالت کردن، اثبات نمی‌کند ضرورت اینکه بعد از این وهله این میکروفن یک درجه پوسیده تر باشد بالضروره والوجوب. می‌گویید اگر در این روند به وجودش ادامه دهد آن کسی که اصل وجود این به او وابستگی دارد، آن وقت مرحله دوم پوسیدن است. اگر لحظه‌ای دیگر این را خواست قرار دهد در نسبیتی که یاقوت باشد، یاقوت خواهد بود. می‌گویید مجموعه در آن تغییر حاصل می‌شود ،تغییر حاصل شود. در این صفحه این هست، در آن صفحه هم می‌تواند قرار دهد، در صفحه دیگر. بنابر این مسأله معجزات، نقض نمی‌شود. بنابر این مسأله آقای میرباقری که اشاره کردند در اینکه شبانه روز بشود جای بیست و چهار ساعت، چهل و هشت ساعت، ایام ماه بشود سی و شش روز، دوازده ماه بشود چهار ده ماه. ید خدا مغلول به قوانین نمی‌شود. ولی وجوب دلالت سر جای خودش هست. هر چه را خدا خلق کند، داد می‌زند من مخلوق هستم. هر چه را خدا خلق کند، آیه‌ای است از حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ . آیه بودنش ضروری و وجوبی است. خب حالا برمی‌گردیم دقیقاً روی متن صحبتی را که با جناب آقای برقعی داشتیم.

آقای س: این را نفهمیدم.

آقای ساجدی: همین می‌خواستم عرض کنم. به یک شکلی جواب آقای صفوی ندهید که فرمودید در واقع.

دیگر گذشت.

استاد حسینی: بله.

آقای ساجدی: خود سؤال بحث بفرمایید.

استاد حسینی: بله، خود سؤال است.

آقای ساجدی: بله.

استاد حسینی: ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ بنابر این عرض می‌خواهیم کنیم خدمت شما در سؤال، یک سلسله سؤال آقای برقعی مطرح کردند که سلسله آن هم ...

آقای ساجدی: در همان سؤال اولی ایشان حاج آقا که در مورد بحث بود.

استاد حسینی: بله سلسله آن. چشم.

آقای ساجدی: همه قوانین آیا نفس الامری هستند یا نه، اگر حضرت عالی مطلبی؛ یعنی به ذهن تان می‌رسد پاسخ هم بدهید تا ایشان صحبت کند، ببینیم اشکال هنوز باقی است یا نه؟

استاد حسینی: بله، من عرضم این است که همین مطلب را باز در آینده قابل بحث یک طوری اگر صلاح می‌دانید باشد؛ یعنی در ...

آقای ساجدی: نه قابل بحث هست [؟]

استاد حسینی: مطالعه هفته آینده مثلاً در آن قرار گیرد. ما اشاره‌ای بر این مطلب ـ به حضور ـ چنین مطالبی که سایر دوستان در نظر شان هست، به هر حال مشخص شود که چه چیز است. قبلاً معین کرده بودیم سیستم، عملا با این بحث هفته آینده هم معلوم نیست سیستم باشد به حسب ...

آقای ساجدی: بله، هر چه که پیش اید خوش آید دیگر.

استاد حسینی: نه، قصدم این است مشخص بفرمایید [؟]

آقای ساجدی: بله

استاد حسینی: اما من به نظرم می‌آید که از نظر خود معادله بودن، فرقی بین مربع و مثلث نیست. خود در جهت معادله بودن، رابطه بین جاذبه، زمین، خلاصه، بردارهای نیرو تحت یک قانون مندی هستند. آن قوانین آیا فرقی بین شان هست در معادله‌ای که نسبت به مربع و مثلث و دایره می‌بینیم؟ و قوانینی که درباره جاذبه می‌بینیم یا نه؟ بنده عرض کردم که نه، و به عبارت دیگر ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ اگر جاذبه نبود به این شکل، به شکل دیگری بود؛ یعنی در معادله نبود یا یعنی در معادله دیگری بود. در معادله دیگری بودن، یعنی نفی می‌کند اصل اصالت معادله‌ها را یا اینکه باز آن هم مثبت معادله هاست؟ اگر مثبت معادله‌ها شد، هیچ عیبی ندارد که فرض کنید جاذبه به فرمایش حضرت عالی از این طرفی نبود، این گونه چه چیزهایی می‌افتاد. چیزی را این به نظر بنده نسبت به اصل معادله‌ها نقض نمی‌کند؛ یعنی هر چه باشد، در معادله هست. ماه سی و شش روز باشد، در

معادله ها، نهایت در یک دسته دیگر از معادله‌ها قرار می‌گیرد. از آن در یک دسته دیگر قرار می‌دهید، از آن دسته در یک دسته دیگر قرار می‌دهید. در هر دسته‌ای قرار بدهید، اصیل بودن خود معادله‌ها را نمی‌شکند؛ یعنی همه اش تأیید می‌کند اصالت معادله‌ها را در مرحله دلالت، در مرحله وجود.

آقای ساجدی: تشکر. عرض کنم که من یک نیمچه جمع بندی می‌کنم و بعد عرض می‌کنم.

استاد حسینی: اگر مورد قبول تان هست در همین قسمت اول تا رد شویم ...

آقای ساجدی: نه، من عرض می‌کنم آقای حسینی عرض می‌کنم خدمت شما.

استاد حسینی: چشم!

آقای ساجدی: چشم! جناب آقای حسینی عرض می‌کنم خدمت شما، چشم! ببینید دوستان! برادرمان آقای برقعی و آقای میرباقری مثال‌هایی زدند و گفتند این مثال‌ها از قماش آن مثال‌هایی که شما می‌زنید نیست. جاذبه را خدا می‌تواند هر طور که بخواهد قرار دهد. میزان نیروی جاذبه ممکن است می‌تواند متفاوت باشد و خصوصیات دیگرش، کیفیت جاذبه. آقای میرباقری گفتند شب و روز می‌تواند بیست و پنج ساعت باشد یا چهل و هشت ساعت یا بیست و چهار ساعت. خدا قرار داده است بیست و چهار ساعت. می‌توانست ماه سی روز نباشد، و سی و پنج روز باشد و سال فرض بفرمایید که پانصد روز باشد. پس اینها که فرق می‌کند با سایر قوانین، اینها هم نفس الامری است. چطور؟ اینکه تابع خلقت خداوند است؟ دوستانی که پاسخ گفتند، عمدتا جواب دادند که جاذبه، تعداد روزهای ماه، تعداد ساعات شبانه روز اینها اصلاً قانون مندی که ما روی آن بحث می‌کنیم، نیست. بلکه قانون مندی، روابط حاکم بر جاذبه است که ایجاد می‌کند که نهایتا فرمول جاذبه را به ما نتیجه می‌دهد. قانون مندی‌های خاص حاکم بر طبیعت هست که در نهایت موجب می‌شود که زمین شبانه روز آن، بیست و چهار ساعت باشد و ماه آن سی روز و کره ماه خیر.

آن قوانین هستند که نفس الامری هستند و مورد بحث هستند. این مثال‌هایی که شما می‌زنید، مصداق قانون مندی مورد بحث ما نیستند. برادرمان آقای برقعی و آقای میرباقری هر کدام یکی دو دقیقه محبت بفرمایند صحبت کنند و بحث تمام. ببینیم که پاسخ را گرفتند یا سؤال هنوز باقی است و ـ ان شاء الله ـ می‌ماند برای بعد.

استاد حسینی: [؟]

آقای ساجدی: بله، آقای حسینی مرقوم فرمودند قانون مندی حاکم بر دلالت جهان، نه حاکم بر جهان غرض تان این است؟ یک دلالت اضافه فرمودید؟

استاد حسینی: دلالت جدا شد.

آقای ساجدی: بله.

استاد حسینی: همه بحث ما سر وقوع ۹ دلالت بود.

آقای ساجدی: بله، همه بحث می‌فرمایند سر وقوع دلالت بود.

استاد حسینی: وقوع علی حده، دلالت علی حده.

آقای ساجدی: وقوع و دلالت. بله، آقای برقعی حضرت عالی بفرمایید.

آقای برقعی: من که عرض کردم پریروزها که گرفتن فکر آقای حسینی سخت است، برای اینکه این عمق؛ من بدون تعارف می‌گویم عمق بسیار دارد. ما مرتباً پله پله می‌آییم به نزدیک تر. به هر حال حالا یک کمی دارد مسأله مفهوم تر می‌شود.

به این عنوان که همان که فرمودید آن سؤال آقایان را که مسأله انسجام نداشتن مسأله نیست. انسجام دیگری پیدا می‌کرد یا اینکه بگویند که اگر این جاذبه چنین بود جهان چنین نمی‌شد، این ثبوت نفس الامر را نمی‌کند. برای اینکه جهان هم چنین نمی‌شد، جهان نوع دیگری می‌شود. این ایرادی ندارد. حالا شما فرمودید و برادرمان قبل از این فرمودند که خیلی خب، اینها ضرورتی است؛ یعنی در یک محور مختصاتی عمل می‌کند در یک مجموعه. ضرورتاً چون جرم زمین، زمین اگر چنین باشد، آن چنین باشد، این مسأله جاذبه مثل یک مسأله که رابطه نسبیت تابع آن خواهد بود. بنابر این ما اینجا باید برگردیم روی مبنا در محور مختصات در این مبنا ها، به اضافه ضریب ها. به این عبارت که من برای اینکه تفهیم کنم حرفم را این است که اگر این اصولی که بر جهان حاکم هست که قانون جاذبه و سایر آن تابع آن هست، این عوض می‌شود. مثلاً جرم، این خصوصیتی که دارد، خصوصیت دیگری پیدا می‌کرد. جهان هم شکل دیگری می‌شد. آن ایرادی نیست. به هر حال می‌رفتیم در یک محورهای دیگری و در یک مبنای دیگری. اگر به چنین برسیم، دو تا سؤال می‌آید؛ یعنی پیرامون همین قضیه بعد شکافته می‌شود. یا این مبانی محدود هستند، یا این مبانی و محورها نا محدود، که خداوند همان که عرض کردیم گزینش می‌کند سؤال این قضیه را در این مجموعه. آن وقت اگر محورها را، محدود بگیریم، در ذات خداوند آن را محدود کردیم به محدود. آن را محدود کردیم به یک قوانین محدودی. و باز بگیریم؛ یعنی نا محدود بگیریم، آن وقت این جا دیگر سؤال‌مان را کوتاه می‌کنیم برای اینکه پاسخ سؤال دوم‌مان تا داده نشود، این مسأله روشن نمی‌شود. به هر حال من آن چه را که استنباط کردم از صحبت جناب عالی، این است که مقصود این نیست که این قانون مندی‌های موجود، خود این قانون‌ها لا یتغیر و ازلی هستند، بلکه دلالت خود اصل، خود محورهای مختصات، خود آن قوانین حاکم بر آنها این کل ازلی هست، حالا خداوند گزینش می‌کند و همان که فرمودید مسأله فیض اینجا مطرح می‌شود، آن وقت بر مبنای یک مقدار از این قوانین و قانون مندی‌هایی که در ازل هست، جهان را خلق می‌کنند. اگر به این صورت شود، آن وقت اینجا گزینش از یک مجموعه می‌شود، ولی باز تصرف مطرح می‌شود.

استاد حسینی: حالا وارد شدند دیگر در قسمت دوم که پس بنابر این اصل

آقای ساجدی: جداً

آقای برقعی: ببخشید من مشکل است [؟]

استاد حسینی: اصل نفس الامری بودن تمام شده یا نه؟

آقای ساجدی: بله؟

استاد حسینی: اصل نفس الامری بودن این که این قوانین، قسمت اولی داشت اشکال که فرق پیدا کرده بود قوانین با همدیگر، با این بیان، پذیرفتید در فرض اینکه بپذیریم نفس الامر را، قوانین همه در این مجموعه، تحت این مجموعه قرار می‌گیرد؛ یعنی جدا از همدیگر نمی‌شود. این یک قسمت از صحبت‌تان، قسمت دوم صحبت این است که حالا این نفس الامر خودش صفت آن چه چیزی است؟ محدود است یا محدود نیست؟ در علم خدا است یا جای دیگر هستند؟ ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ جدای از ماده چگونه فرض دارد؟ آنها قسمت ظاهرا دوم کلام باشد. فعلاً یک اصل را به صورت فرض نه به صورت تمام شده، به صورت فرض، البته من دوست داشتم که در همین هفته؛ چون در اثبات آن هم صحبت کرده بودیم قبلاً . ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ در اثبات آن صحبت شود، ولی حالا حساسیت آن روشن شد، ـ ان شاء الله ـ اثباتش هم دوباره هفته آینده وارد می‌شویم. به صورت فرض اگر بپذیریم نفس الامر را، نفس الامر حاکم بر کلیه قوانین می‌شود اعم از مربع و جاذبه و نظیرش، تا این اندازه آن تمام شده؟

آقای برقعی: البته باز همان گونه که فرمودید چون سؤال بُعدش وسیع هست، طبیعتاً همیشه راه بازگشت هست؛ یعنی وقتی که می‌گوییم که اگر چنین باشد، چنین خواهد بود، عین مسأله‌ای که دیروز مطرح کردیم. دیروز گفتید که، فرمودید که بگیریم فرض کنید که قوانین نفس الامر هستند،

استاد حسینی: بله.

آقای برقعی: ببینید چگونه می‌شود کیفیات؟

استاد حسینی: بله.

آقای برقعی: عین اینکه فرض کنیم خدا هست، بعد ببینیم چگونه می‌شود کیفیات، بعد اگر دیدیم نمی‌خواند می‌گوییم که فرض ما غلط بوده.

استاد حسینی: بله

آقای برقعی: حالا هم تا این مسأله تفهیم شد به این حد.

استاد حسینی: که؟

آقای برقعی: تا پاسخ دوم قضیه هنوز داده نشود اینکه به کلیت، نفس الامر هست یا نیست را نمی‌توانیم؛ یعنی اینکه تا این مشخص نشود، ...

استاد حسینی: طبیعتاً، آن جای بحث است.

آقای برقعی: ادامه قضیه که در جای آن کجا هست؛ به هر حال تا اینجا تفهیم شد، پس می‌ماند برای برگشتن، جلوتر .

آقای ساجدی: بله، خیلی متشکر.

استاد حسینی: پس بنابر این مسأله من می‌خواهم عرض کنم که بقیه مطلب روی این جا باقی ماند که، ۱ـ برگردیم ببینیم چرا نفس الامر هست؟ می‌تواند مستقل باشد از ماده یا نمی‌تواند باشد؟

آقای برقعی: بله.

استاد حسینی: ۲ـ اگر نفس الامر است، صفت آن محدود است یا نامتناهی؟ پس در علم خدا است یا خیر، مستقل از خداوند و مستقل از ماده، نفس الامر. این چیست، خصوصیات نفس الامر بنا شد ـ به اصطلاح ـ بعداً بحث کنیم. فعلاً اثر آن را دوستان، برادرانی که در جلسه هستند همه عنایت داشته باشند. اثر آن یک اثر بسیار حساسی به ذهن می‌آید؛ یعنی در نظر بنده این است . چرا حساس می‌آید؟ برای اینکه به هر حال دلالت این عالم را نسبت به اینکه خدا دارد، واجب و لازم و ضروری آخر کار می‌خواهید بدانید یا نه؟ اگر بنا هست ضرورتی در آن جا تمام شود برای دلالت، باید اینجا پای آن محکم باشد. اما اینکه دارم دوباره جلب حساسیت می‌کنم، چشم! ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ برای این که توجه داشته باشید. ولی تا این اندازه اش که هم اینها تحت این قوانین به فرض پذیرش قرار گرفت، ولی حالا اصل این چه چیزی هست؟ ـ به حضورتان که عرض کنم که ـ اصلش باید اثبات شود، نه اینکه چیستی اش. ـ معذرت می‌خواهم ـ اصل این ضرورتاً هست یا نه؟ این باید تمام شود. پریروز عبوری ما عرض کردیم مطلب را به اندازه‌ای که اشکال کردند آقایان. به همان اندازه هم به آن پرداختیم، بعد هم اشکال نکردند و آمدیم وارد بحث دیگر شدیم. حالا اگر هفته آینده روی این بحث شود، دوم روی این بحث شود که آقا اینکه هست محدود است یا محدود نیست، جایش در علم خدا و جزء ذات خدا هست یا نه، این نیست آنجا؟ اینها سلب و ایجاب‌هایی که در این قسمت هست، محدود هست، محدود نیست؟ در علم، جزء ذات هست، جزء ذات نیست؟ تحت ـ به اصطلاح ـ جزء علم حضرت حق هست یا نیست؟ چه چیزی هست؟ این خصوصیات آن را برای هفته آینده باقی می‌ماند. بله بفرمایید شما.

آقای ساجدی: آقای میرباقری! بفرمایید. لطفا خیلی کوتاه خیلی کوتاه.

آقای میر باقری: همان دو دقیقه‌ای که شما فرمودید بله چشم!

آقای ساجدی: بله ببخشید.

آقای میر باقری: من فقط یک مسأله‌ای را می‌خواستم عرض کنم که چون الآن دیگر زمینه بحث برای این نیست و ـ ان شاء الله ـ بحث‌ها به آینده موکول می‌شود.

عرض من این هست که ما اگر این مفاهیم را طوری انتخاب کنیم که این اشکالات پیش نیاید شاید بهتر باشد. بحث ما بر این بوده که قانون مندی نفس الامری است.

استاد حسینی: قانون نفس الامری است، قانون مند، مخلوق است.

آقای میر باقری: بله، قانون نفس الامری است. بعد که خواستیم استدلال شود، استدلال آمده روی نسبیت‌های

ریاضی. اشکال شده که خب همه قوانین که نسبیت [...] قانونی است. می‌توانیم نحو دیگری آن را قرار بدهیم، کره زمین را می‌توانیم نحو دیگری قرار بدهیم، آن مثال‌هایی که عرض شد. بعد از یک ساعت بحث، کار به این جا رسیده که آقای ساجدی نتیجه می‌گیرند می‌فرمایند که مراد از قانون آن قوانین نیست، نسبیت‌های ریاضی است، یا همین قانون خاص است. خب ما از اول بیاییم اسم را همین بگذاریم که این همه ـ به اصطلاح ـ بحث ها؛ و گرنه اگر ما بخواهیم قانون یک معنای عام دارد. قوانین شیمیایی قانون است؛ یعنی اسیدسولفوریک که روی روی اثر می‌گذارد و یک چیز خاصی می‌دهد یک قانون شیمیایی است.

استاد حسینی: [خطاب به آقای ساجدی] دو دقیقه من با ایشان بحث کنم.

آقای میر باقری: قوانین فیزیکی قانون است. قوانین نجومی قانون است. فاصله ستارگان قانون است. وضعیت کره زمین و گردش آن و طول مدت آن اینها همه قانون است. ما پس از بین تمام قوانین که یک مفهوم عام دارد، یک مسأله ویژه‌ای را مورد نظر گرفتیم و بعد آمدیم این را تعمیم دادیم در تعریف. پس لااقل در تعریف هم بیاییم یک تغییری ایجاد کنیم.

آقای ساجدی: آقای حسینی می‌فرمایند یک دقیقه هم صحبت کنند.

استاد حسینی: اجازه دادند که ما با شما بین اثنین یک صحبت کنم.

آقای میر باقری: خواهش می‌کنم.

استاد حسینی: من سؤال می‌کنم این وضعی که میزهای اینجا را چیدند اثری دارد؛ یعنی چشم من اینها را دارد چهار گوش می‌بیند یا یک نحو دیگری می‌بیند؟ نور می‌خورد به این ها، بعد انعکاس پیدا می‌کند در چشم من، اینها را این گونه می‌بینم. اگر یک نحو دیگری قرار داده بودند، گونه دیگری می‌دیدم.

آقای میر باقری: بله.

استاد حسینی: یعنی آن گونه‌ای که می‌دیدم اگر مثلث بود با این نحو فرق دارد؟ دو نحوه من می‌دیدم. دو تا تأثیر می‌گذاشت و من یک بار مربع می‌بینم، یک بار مثلث؟ یا اینکه در همان یک گونه تأثیر از همان زاویه، تمام همانی آن حفظ شود، دو تا خاصیت دارد؟

آقای میر باقری: نه، دو گونه شده مسلماً.

استاد حسینی: خب، این معنای دو معادله نیست؟ معنای بازگشت به علت ریاضی نیست؟

آقای میر باقری: من ...

استاد حسینی: قوانین نفس الامری یا روابط ریاضی به این معنا نیست که شما نتوانید چیزی را جایی بگذارید، نتوانید؛ یعنی اثبات ضرورت وقوع نمی‌کند. اثبات ضرورت دلالت می‌کند، نه اثبات ضرورت وقوع.

آقای میر باقری: اگر اجازه بفرمایید من حالا دیگر ـ مثل این که ـ فرصت نیست.

آقای برقعی: که ایشان نوشتند خب من هم سؤالی دارم. شما درست خود شما پشت سرتان فرمودید امور

نفس الامری یا روابط ریاضی،

استاد حسینی: بله.

آقای برقعی: درست است؟

استاد حسینی: بله.

آقای برقعی: ایشان هم درست همین را می‌گویند.

استاد حسینی: معادلات ریاضی. ایشان فرق می‌گذارند بین ...

آقای برقعی: یعنی می‌گویند که اگر ما همه بحث بر سر نسبیت‌های ریاضی هست،

استاد حسینی: یک چیز خارج از نسبیت ریاضی به من تحویل بدهید. این را برای من بگویید.

آقای برقعی: آهان! ایشان می‌گویند تعریف را؛ درست هم همین است. پس بنابر این شاید اگر این قضیه می‌شد مشخص تر ...

استاد حسینی: یک چیز را به من ...

آقای ساجدی: یعنی اینکه ـ معذرت می‌خواهم ـ یعنی اینکه بحث همان گونه که فرمودید در نسبیت‌های ریاضی است، اما این استفاده‌ای که شما کردید و نتیجه‌ای که گرفتید که نسبیت‌های ریاضی یک گوشه کوچکی از قانون‌های دنیا هستند، می‌فرمایند یک چیز را نشان؛ نسبیت‌های ریاضی در همه جا شیء کوچک یا بزرگ در صحنه زندگی ما، همه جا حاکم است و همه جا وجود دارد و تنها قانون است.

آقای میر باقری: بله. نسبیت‌های ریاضی یک قانون عامی هستند که بسیاری از قوانین دیگر بر مبنای آنها شکل می‌گیرد. اما این نفی وجود قوانین دیگری را می‌کند؟

استاد حسینی: نه، قوانین دیگر چاپ برگردان همان هستند، من می‌خواهم بگویم. من علم اصول را هم گفتم چاپ برگردان همین هست. یعنی چه؟ یعنی ببینید، برادر عزیزم! می‌خواهم ببینم چیزی را هم شما دست بگذارید، بروید روی قانون فیزیک، روی شیمی، روی هنر، روی یک چیزی بگذارید که من بلافاصله بعد از شما سؤال نکنم که این نقطه اثر دارد یا نه؟ خط حامل دارد یا نه؟ رابطه آن را اگر عوض کنند وضع آن عوض می‌شود یا نه؟ بلافاصله می‌گویم می‌آید در آنکادره ریاضی یا نمی‌آید؟ یعنی می‌آید در معادله یا نه؟

آقای ساجدی: بله. خب تمام است. هیچ چیز فرصت نیست. من یعنی ما می‌خواستیم نیم ساعت ...

استاد حسینی: در عین حال من می‌خواستم این، این گونه هم ...

آقای ساجدی: یعنی من حرفی که بفرمایید در خدمت شما هستم.

استاد حسینی: می‌خواهم ببینیم این آقای ...

آقای ساجدی: اگر جلسه ادامه پیدا می‌کند تا ساعت ۱ ، دوستان اگر موافق هستند؛ عرض می‌کنم در این گونه موقع‌ها که قرارداد قبلی‌مان را می‌خواهیم تغییر دهیم، هیچ کس نباید مخالف باشد. از قبل هم عرض کردم.

یعنی یک نفر اگر قول داده باشد به یک جایی، ما چون قبلاً تعهد کردیم که رأس آن ساعت تمام کنیم، تمام می‌کنیم. ولی اگر همه دوستان موافق باشند که بحث ادامه پیدا کند تا ساعت ۱ ، بنده هم گلم از گل می‌شکفد. بفرمایید. کسی هست که مخالف باشد با ادامه جلسه؟

استاد حسینی: زیاد هستند.

آقای ساجدی: تا ساعت ۱؟ بله. نمی‌توانیم. عرض کنم که به هر حال بحث ناتمام ماند. مسأله حداقل کلی آن چه که مورد بحث هست،

استاد حسینی: آن لیست آینده را بگویم.

آقای ساجدی: هفته آینده می‌خواهند صحبت کنیم؛ لیست هم حاج آقا! نمی‌خواهم شما بفرمایید. دیر دارد می‌شود هیچ فرصت نیست.

استاد حسینی: جلسه آینده هفته آینده ...

آقای ساجدی: بحث کلی که هفته آینده حداقل ابتدا ما شروع می‌کنیم، دوستان عنایت دارند؟ که بحث این است آیا قانون نفس الامری است، ۱ ؟ همه قانون نفس الامری هستند؟ و سؤالات دیگری که شد. که آقای برقعی طرح کردند. دوستان، آقای جلالی هم طرح کردند، کلیه سؤالاتی که حول و حوش این مسأله است.

آقای میر باقری: و بحث بسیط و مرکب هم روی آن، زیاد بحث شده، آن هم ...

آقای ساجدی: بسیط و مرکب هم، بله، همین گونه است که می‌فرمایید.

آقای میر باقری: مجردات چه؟

آقای ساجدی: بله، همه قوانین ـ آقای حسینی نوشتند ـ مساوی هستند با نسبیت‌های ریاضی. بله.

آقای س: تکرار بفرمایید.

آقای ساجدی: همه قوانین همان نسبیت‌های ریاضی هستند. مساوی است با نسبیت‌های ریاضی. نسبیت‌های ریاضی مساوی هست با همه قوانین. ـ عرض کنم که ـ آخرین گله را من ...

آقای صفوی: این خودش نفس الامری است یا نسبی؟

آقای ساجدی: چرا سؤال فرمودید آقا؟

آقای صفوی: معذرت می‌خواهم.

آقای ساجدی: بله. عرض کنم که آخرین گله‌ای که از من شده هم، طرح کنم. یک یادداشت آمده که آقای ساجدی، برادر عزیز، من سه بار نوبت گرفتم و فقط یک دقیقه هم حرفم طول می‌کشید، اما اجازه صحبت ندادید. خدا خیرتان دهد. ـ الحمدلله رب العالمین ـ . اسم دست‌مان را نمی‌خوانم. و عرض می‌کنم که خب ظاهرا با الحمدلله آخر ایشان، از ظاهر لفظ این گونه بر می‌آید که خوشحال بودند از اینکه من نوبت به ایشان ندادم. [خنده حضار] بله ـ بله ـ [؟] بنده نمی‌توانم به نظر شریف تکیه کنم روی آن. ظاهر آن این است که

معذرت می‌خواهم از دوستان. چون آخر کار است دیگر، حالا سه هفته با هم کار نداریم، اجازه بفرمایید آخر کار خدمت تان هستم.

آقای س: [؟ ۱۰ : ۷]

آقای ساجدی: بله، عرض می‌کنم خدمت تان. این جزء این چیزهایی است که نکاتی است که خدمت تان خواهم گفت.

همین نکته‌ای که آخر تذکر دادم تأکید کنم. به هر حال ساجدی آدم خوبی بود یا بدی، قاطع بود یا شل بود، ستمگر بود یا مهربان بود، تمام شد موقتاً. این است که من از همه دوستان معذرت می‌خواهم ـ ان شاء الله ـ اگر ظلمی کردیم در حق کسی، ببخشند بر ما و ـ عرض کردم ـ همه تحمل‌هایی که در این مورد در رابطه با جمع فرمودند، مأجور باشند در قیامت ـ ان شاء الله ـ و نتیجه آن را هم امیدواریم که به صورت خوب در دنیا ناظر باشند.

یکی دو سه نکته را تذکر می‌دهم تا فاصله‌ای باشد و بعد آخرین برنامه ما. یکی، دوستانی که کتاب‌هایی را گرفتند از کتابخانه حتماً محبت بفرمایید پس بدهند. نوار که از آقای معلمی گرفتند پس بدهند. در مورد گزارش هفته قبل، که خدمت شما عرض کردم دوستان اسم نوشتند، برای دوستانی که اسم نوشتند جزوه ارسال می‌شود. حالا مایل بودند، این دیگر بسته به آقای معلمی است پول آن را از قبل می‌گیرند یا پول را بعداً می‌گیرند یا پستی دریافت می‌کنند، حواله می‌فرستند. هر طور که صلاح دانستند. در مورد جزوه‌ایی که آقای حسینی فرمودند راجع به بحث سیستم‌ها و اینها، در صورتی که در اختیار باشد و امکانات بود، سعی می‌کنیم ـ ان شاء الله ـ در طول هفته خدمتتان ارسال کنیم. در مورد برادرهای جدیدی که خدمت شان بودیم یا احیاناً و استثناً خواهیم بود، مجددا من آن ضابطه‌های قبل‌مان را تکرار کنم که قرارمان برادرها بر این بود که ما همین گونه بالبداهه ناظر ورود برادر جدیدی در جمع‌مان نباشیم. چرا؟ چون برادری که تشریف می‌آورد و در جمع حاضر می‌شود با جو جلسه آشنایی ندارد، ممکن است همان لحظه‌ای که وارد می‌شود اتفاقاً یک بحثی باشد که با اخلاقیات و روحیات دوست تازه وارد سازگار نباشد، از جلسه زده شود. دیگر تشریف نیاورند. همان خاطره هم در ذهن ایشان بماند و قبلاً هم تجسم کردم که چه انعکاسی می‌تواند داشته باشد. دیگر تکرار نمی‌کنم. این است که دوستانی که می‌خواهند تشریف بیاورند و دوستانی که تشریف آوردند، الآن در خدمت ایشان هستیم، من استدعا می‌کنم حتماً در صورتی که می‌خواهند ادامه بدهند در خدمت شان باشیم ادامه داشته باشد بحث در حضورشان، نوارهای هفته اول و جزوات آن را کامل ملاحظه بفرمایند، استماع بفرمایند و دقت کنند. گزارش هفته دوم، نوار هایش الآن آماده است. می‌توانند نوارهای آن را ببرند، گزارش را بعد خدمت شما می‌فرستیم در صورت ضرورت. آن به هر حال جلسات را جلسات هفته دوم و همچنین آن چه که به عنوان آمادگی، جزوات برای آمادگی دادیم جزوه، حین هفته دادم، همه اینها را ملاحظه بفرمایند. سعی کنند با دوستانی که قبلاً بودند بحث

داشته باشند و اشکالات شان را ـ ان شاء الله ـ رفع بفرمایند و خودشان را به حد جلسه برسانند. تصور اینکه ما اینها را قبلاً مثلاً دیدیدم و این اگر هم تصور خوبی باشد، از نظر جمع ما قابل قبول واقعاً نیست. آقای صفوی به خصوص این نکته را چون خود ایشان هم جزء این برادران هستند عنایت کنند که چون ایشان می‌دانم جزء کسانی است که گرفتاری ایشان در همه می‌تواند از همه بیشتر باشد از نظر ظواهر عالم تکلیف، ولی استدعا می‌کنم از حضورتان که وقت تان حالا به هر ترتیبی که صلاح می‌دانید اگر ارزش دارد که در خدمت تان باشیم و وظیفه خودتان می‌بینید که این جا در جمع در حضورتان باشیم، استدعا می‌کنم محبت بفرمایید و جلسات گذشته را حتماً در جریان کامل آن قرار بگیرید؛ یعنی این مسأله برای تان حائز اهمیت باشد و در مد نظرتان که برادرانی هم که در اینجا عمر را گذراند، عمر خود را بیهوده نگذراندند و ارزش داشته که آمدند اینجا و با حساب و کتاب هم ـ ان شاء الله ـ جلو رفتند. در مورد مجمع تبریز هم فراموش نمی‌کنند دوستانی که هنوز رجوع نکردند، به برادر ما آقای نجابت می‌توانند رجوع کنند. خصوصیات بیشتر آن را ـ ان شاء الله ـ امیدواریم آنجا بتوانیم از خدمت شما استفاده کنیم. یک سری از جزواتی قرار بود خدمت شما داده شود، متأسفانه به دلیل فشاری که روی جریان تکثیر و انتشارمان بود نتوانستند تهیه کنند. آن هم ـ ان شاء الله ـ سعی می‌کنیم در طول هفته خدمت تان ارسال کنیم. این بار باز به دلیل اینکه دوستان دو تا پرسشنامه پر کرده بودند قبلاً و زیاد ضرورتی نداشت، ما پرسش‌نامه ندادیم. دوستانی که پیشنهاد، انتقاد، فرمایش خاصی دارند، محبت بفرمایند یادداشت کنند و به خود من یا به دوستان لطف کنند. ـ ان شاء الله ـ سعی می‌کنیم ترتیب اثر به آنها بدهیم در حد محذورات مان. دوستانی که جدیدا تشریف آوردند، پرسش‌نامه قرار شد چند تا تهیه کنند بدهند خدمت شان که مشخصات و اینها را داشته باشیم، مرقوم بفرمایند و از نظراتشان آگاه شویم. محبت می‌کنند و پر می‌کنند، لطف می‌کنند و بعد تشریف می‌برند. دوباره تأکید می‌کنم برادران عزیز که ما از آن هفته قبل تاریخ ۶ هفته را اعلام کردیم، به این خاطر که دیگر انتظار داشتیم که ـ ان شاء الله ـ دوستان وقتی تشریف می‌آورند تمام وقت در خدمت شان باشیم. باز این هفته هم آقای حشمتی، برادرمان آقای زاهدی که دو سه نفر، آقای افضلی باز تشریف می‌آورند، به هر حال مثلاً آقای مثلاً ساجدی! ما گرفتاری داریم، من درست است که در حضور آقایان شرمنده می‌شوم هر وقت تشریف بیاورند، مجبور هستم بگویم چشم! ولی آخر این حق را جمع به من نمی‌دهد که این چشم را حقیقتش بگویم؛ یعنی این به اصل کار ضربه می‌زند. این است که دوستان محبت فرمایید و لازم نباشد که بین هفته یا اواخر هفته خدمت تان نباشیم. نکته خاص دیگری من ندارم. فقط تاریخ هفته‌های آینده را آخر جلسه مجدد خدمت تان عرض می‌کنم. چون الآن همراهم نیست. بعد خدمت تان عرض می‌کنم. طبق قراری که داشتیم و برای این که ـ ان شاء الله ـ جلسه به شکل بسیار نیکویی ختم شده باشد و آخرین خاطره‌مان از جلسه خاطره معنوی باشد، از این نظر، استدعا کردیم از حضور برادران ارجمندی که در خدمت شان هستیم که یا جناب آقای حسینی یا برادران دیگر به هر حال، هر طور که صلاح می‌دانند، حدود مثلاً ۲۰ دقیقه، نیم ساعتی یک بحث

اخلاقی را به عنوان آخرین بحث بفرمایید. من حقیقت این است که می‌خواستم رأس ۱۲ بحث را تمام کنم، ولی این قدر فشارها زیاد بود که دیگر خیلی؛ یعنی مقاومتم را شکست بحث دیروز.

استاد حسینی: محدودیت.

آقای ساجدی: بله، محدودیت و نیروی زیادی و اینها مقاومت ...

استاد حسینی: گزارش [؟]

آقای ساجدی: بله؟

استاد حسینی: گزارش را حین جلسه.

آقای ساجدی: گزارش را حین هفته می‌فرستم خدمتتان. یک نکته بود که خدمت تان یادآور شدم هفته گذشته که قرار بود دوستان، مجموعه مباحث را یک تدوین بفرمایند و لطف کنند به ما. هفته گذشته این کار را تعدادی از دوستان نکردند. برای اینکه این استفاده‌ها در حد خودمان محدود نماند، ما بتوانیم بیشتر روی آن کار کنیم و ـ ان شاء الله ـ زودتر به نتیجه برسد، یک مقدار وقت صرف بفرمایید و به هر حال بپردازید به این بحث و هم بحث این هفته، هم بحث هفته گذشته را تنظیم بفرمایید و محبت کنید. بحث، یعنی غیر از این بحثی که الآن هست، بحث بعدی ما مسأله سیستم‌ها خواهد بود. دوستانی که فرصتی داشتند برای مطالعه جز در این موضوعی که در مرحله اول هست، در بحث سیستم‌ها هم مطالعه بفرمایند. کتاب‌هایی هم قبلاً خدمت شما ما معرفی کردیم، ولی علی‌ای حال کتاب خاصی مورد نظر نیست. هر بحثی که راجع به سیستم‌ها داشته باشید. خود ما هم جزوه‌ای داریم که سعی می‌کنیم ـ ان شاء الله ـ بفرستیم خدمت شما. حالا استدعا می‌کنم که هر طور که صلاح می‌دانید ...

استاد حسینی: اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین. بسم الله الرحمن الرحیم.

واقعش این است که بحث اخلاق را سزاوار نیست که من بخواهم بگویم. برای اینکه «ان یعضکم الله» خدا موعظه می‌فرماید. رسول الله هم ـ صلی الله علیه و آله و سلم ـ از طرف خدا موعظه می‌فرمایند و ائمه طاهرین هم به رتبه خودشان همین گونه، تا می‌رسد به افراد صالحی که حداقل، توفیق عمل به صلاح و سداد را داشتند. ما من باب اینکه اگر در چیزهایی دیگر موفق نبودیم، حداقل تارک نباشیم، موعظه؛ نقل می‌کنیم بیان موعظه‌های آن آقایان را. نه من باب اینکه موعظه کرده باشیم. من باب اینکه خیرات زیاد هست و ما عامل نبودیم، ولی تارک هم نمی‌توانیم باشیم، نباید باشیم. و باید از خدا بخواهیم که توفیق پیدا کنیم که بگوییم، هر چند عمل نکنیم. خود گفتنش هم عمل به یکی از دستورات است. لذا حینی که بر شما می‌گوییم، حجت هست قبل از آن، برخورد ما این کلمات. سعی کنیم نسبت به مواظبت آن چه در ضمیر ما می‌گذرد. اگر یک نظم هایی، انضباط‌هایی مجبور کرد ما را که با بعضی از اخوان‌مان در دین بیشتر بنشینیم و با بعضی کمتر. مبادا خیال کنیم ما بین ما و آن اخوانی که کمتر با آنها می‌نشینیم یک رتبه‌ای است. ما جزء ممکنات هستیم و همه چیز ما. جز اصل

ممکن بودن ما. همه آنها از غیر هست. این را عنایت داشته باشید. مبادا در نفس‌مان بیاید که شئون این عالم منشأ فلاح هست، منشأ نجات هست. مبادا در ذهن‌مان بیاید که حالا من فلان دانشگاه و کجا است که کار مهم برای اسلام انجام می‌دهم و از آن کسی که آنجا جارو می‌کند، من بر اسلام و مسلمین بیشتر حق دارم. اگر این مطلب پیدا شد، یک ضرر از دست ما می‌خورد به اسلام و مسلمین که محال است آن کسی که آن فراشی را می‌کند آن ضرر را بتواند بزند. ولی اگر مرتب بر خود خائف باشیم و نسبت به خدا امیدوار؛ و حمد را که می‌گوییم الحمدلله رب العالمین، خیر را از خداوند ـ تبارک و تعالی ـ بدانیم، شر را از خودمان بدانیم. این اگر باشد، یقین بدانید الهیت خداوند ـ تبارک و تعالی ـ نجات هست. محال است ما در بندگی قرار بگیریم و از ناحیه او خلاف باشد. در حالی که ما مرتب در خلاف بودیم و او مرتباً در احسان، مثل آن است که ابداً ما خلاف نمی‌کردیم .این مطلب عُجب را، مطلب غرور را توجه به آن داشته باشید، زیاد، و لذا خدمت دیگران را به اسلام و مسلمین مهم بدانیم و حتی خودمان را از کسانی که لاابالی در مذهب هم هستند، بالاتر ندانیم، شخص خودمان را بالمره بالاتر ندانیم. مطلب، مطلب صحیح تری است، غیر از اینکه من آدم بهتری هستم. از کجا که اگر دیگری مطلبی که به من رسیده به وسیله دیگران، به او می‌رسید وفای بیشتری نشان نمی‌داد؟! از کجا که نعمتی که به ما رسید اگر به هر کسی می‌رسید بهتر عمل نمی‌کرد؟! ما چیزی به در خانه خداوند نداریم، جز آن که هر چه منسوب به ما هست طغیان است، هر چه منسوب به ما هست سرکشی است، عمری که به دست ما صرف شده در سرکشی صرف شده و هر چیز آن را که در بندگی صرف شده، او صرف کرده در بندگی. عنایت داشته باشیم بر این مطلب. مبادا اطلاع ما به امور، هر چند آن امور از حقایق عالم باشد و از عالم انوار باشد، ما را دل خوش کند که آنها می‌شود اله ما باشد، می‌شود آنها پناه ما باشد و بدانید که جز خداوند متعال پناهی نیست و هیچ چیز پرستیدنی نیست جز حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ. نه خود را می‌توانید بپرستید و نه هیچ شأن دیگری. اطاعتی هم که از ائمه طاهرین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ می‌کنید، چون طریق اطاعت خداست. خدا این گونه قرار داده و خوب قرار داده. والحمدلله بر این قرار الهی. ما حالا با هم هستیم به هر حال و بعد هم با هم نیستیم، به هر حال دیر یا زود، این امر حتمی است. و با فرصتی که داریم در هر جا که هستیم، این فرصت هم تمام شدنی است و تردیدی در آن نیست. به چه چیز تکیه می‌کنیم؟ من خودم را باید اول بگویم و بترسم از اینکه مبادا به امری و به چیزی جز به حضرت حق ـ سبحانه و تعالی ـ اتکا داشته باشم.

هر چه روانشناسی‌های دیگر انجام می‌دهد در هر شأنی از شئون، اعم از پرورش و پرورش فرد و جمع و اداره و غیر ذلک، بازگشتش به انانیت و نفس هست و این سازگار با بندگی خدا نیست. مبادا؛ حالا ممکن است یک وقت ما جاهل هستیم بدون رودربایستی خیلی از چیزها را نمی‌دانیم عمل می‌کنیم خب به یک چیزهایی، تا وقتی که روشن شود. این به این معنا نیست که خدای نخواسته دل خوش به آنها شویم، خیال کنیم بله، این هم یک چیزی است، یک مایه‌ای است. نه، باید مثل کسی که مجبور شده به یک چیز قذری، به یک چیز کثیفی نهارش

را صرف کند، مضطر شده به میته که به هر حال می‌داند که این ناپاک است، بیماری می‌آورد، مجبور شده فعلاً برای وهله بگذراند آن را، می‌داند این گوسفند، این حیوان میته بیمار است، آدم هم بخورد حتماً بعد از آن تا پس دادن دارد. ولی خب حالا الآن برای این وهله مجبور هست از آن استفاده کند. نوعا شما که در دانشگاه هستید، مبتلای به این مطلب هستید، ما هم مبتلا هستیم، هر کدام ما در یک شأنی و یک نحوی، که به دلیل اینکه معارف حقیقی روشن نشده دقیقاً برای ما، ما اضطراراً مبتلای به این مطلب هستیم. مبتلا بودنش جرمی هم ندارد، ولی دل خوش شدن به آن جرم است. مبادا خیال کنیم مثلاً یک چیزی است، دل خوش به آن نشویم. سعی بر اینکه وظیفه‌ای که در تغییرش داریم، ادامه دهیم داشته باشیم. این مطلب موجب کمی سعی ما نباید بشود، در حالی که موجب دلخوشی هم نباید بشود. من دیگر مزاحم نمی‌شوم. امیدوارم ـ ان شاء الله ـ خداوند به محمد و آل محمد شما را توفیق دهد، از برکت توفیق شما هم تفضّلا ما را توفیق دهد. در اینکه ما نقل کردیم آنچه را که به گوش ما خورده بود برای شما امیدواریم که در این مطلب شما عامل بشوید و خداوند ـ تبارک و تعالی ـ به لحاظ عامل بودن شما، ما را هم موفق کند ـ ان شاء الله ـ

«والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

آقای ساجدی: بله چشم! آقای شرکاء، شما فرمایش تان چیست؟ ندارید. بله. آقای صفوی! حضرت عالی فرمایشی دارید؟

آقای صفوی: بسم الله الرحمن الرحیم، [...] بودیم و طلب بخشش می‌کنم اگر اینکه از سهم خودم یا برنامه‌ای که بوده ظلمی کردم و می‌خواهم که اگر اجازه داشته باشم با نیت خوب از طرف خودم و برادرهای دیگر، از برادرها آقایان علما آقای حسینی، آقای احمدی، آقای آشتیانی و بعد آقای ساجدی واقعاً تشکر کنم. خداوند اجر به آنها بدهد. تحمل کردند ـ ان شاء الله ـ ما یک هدایتی در حد توان‌مان پیدا کنیم و دعا کنیم که ـ ان شاء الله ـ اصل را اگر بر نیت بگذاریم هر چند عمل ما هم خلاف بوده، ـ ان شاء الله ـ خداوند نیت‌ها را درست می‌کند. با آرزوی موفقیت برای شما، این آخرین خطای خودم را هم طلب بخشش دارم.

آقای ساجدی: خیلی متشکر. عرض کنم که تاریخ جلسات را دوستانی که نداشتند می‌توانند یادداشت بفرمایند. هفته چهارم، ۲۱ تا ۲۷ خرداد، می‌شود ۱۸ تا ۲۵ شعبان؛ هفته پنجم، ۸ تا ۱۴ مرداد، ۹ تا ۱۵ شوال، و هفته ششم ۱۲ تا ۱۸ شهریور. و آخرین صحبت هم تشکر از برادرهای ارجمند و گرامی‌مان جناب آقای امامی و آشتیانی که به هر حال با کثرت گرفتاری‌ها و کار و برنامه‌هایی که در حوزه دارند باز محبت می‌کنند و در جلسات شرکت می‌کنند و به این ترتیب موجب تشویق ما فراهم می‌شود. گرچه گله‌ای باید کنم غیاباً از حضور آقای آقا سید هاشم حسینی که خدمت شان نرسیدیم. ـ ان شاء الله ـ باز خدمت ایشان برسیم و همچنین تشکر از برادرمان آقای حیدری و برادر دیگرمان که زحمت کشیدند مسأله صوت را تنظیم کردند و برادری که محبت کردند جزوت را رفتند و نشستند و تنظیم کردند. مجدداً از همه شما عزیزان معذرت خواهی می‌کنم. ـ ان شاء

الله ـ که ما را می‌بخشید کمبودهایی که احیاناً از نظر مسائل رفاهی یا نکات دیگر بود، اغماض می‌فرمایید. امیداوریم که خدا به همه ما توفیق دهد که بتوانیم ـ ان شاء الله ـ در راه انجام وظیفه و اجرای احکام منور اسلامی قدم برداریم و در هفته‌های آینده با پشتکار بیشتر و توکل و توفیق بیشتر کار را ادامه دهیم ـ ان شاء الله.

«اَللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَعَلي آبائِهِ فی هذِهِ السّاعَةِ وَفی کُلِّ ساعَةٍ وَلِیّاً وَحافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَلیلاً وَعَیْناً حَتّي تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً»

اللهم عجّل فرجه و سهّل مخرجه، اللهم اید والی ولیک روح الله الخمینی، اللهم طوّل عمره و احرسه بحراستک واحفظه بحفظک، اللهم انصره بجنودک، اللهم انصر جیوش المسلمین واغفرلنا ولوالدینا و لمن وجبه حق علینا» و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته. تکبیر.

«الله اکبر الله اکبر خمینی رهبر، مرگ بر ضد ولایت فقیه، سلام بر شهیدان، مرگ بر آمریکا، مرگ بر انگلیس، مرگ بر منافقین و صدام.